نظامی گنجوی

هفت پیکر

فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان
انستیتوی خاورشناسی

نظامی گنجوی

هفت پیکر

متن علمی وانتقادی، مقدّمه وحواشی بقلم
طاهر احمد اوغلی محرّم اوف

ادارهٔ انتشارات ، دانش
شعبه ادبیات خاور
مسکو — ۱۹۸۷

زیر نظر :

پروفسور رستم علی‌یف

خطّاطان :

هرمز فریور ــــ ص. ۴۸۰ - ۱

مضاف‌الدّین عزیزاوف ــــ ص. ٦٥٦ - ۴۸۱

مقدمه

تا کنون در کشور ما متن علمی و انتقادی مثنوی «هفت پیکر» اثر شاعر عالیقدر و سخنور نامی آذربایجان نظامی گنجوی (۱۱۴۱ - ۱۲۰۹) نشر نشده است. این وظیفه را انستیتوی خاور-شناسی فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان بعهده گرفت و انجام آنرا به نگارنده محول نمود. قبل از شروع باین کار دشوار و باثمر کوشش گردید که قدیمترین نسخهٔ خطی «خمسه» نظامی که در کتابخانه و موزه های کشور-های خارج و اتحاد شوروی وجود دارد جمع آوری نموده و با مقابله کردن آنها یک متن انتقادی آماده کنیم که آن حد اقل بمتن نسخهٔ اصلی یعنی به دست خط خود شاعر نزدیکتر باشد.

نسخهٔ خطی «خمسهٔ» نظامی در کشور اتحاد شوروی و در کتابخانه های خارج بسیار است، امّا بر اساس هیچ یک از آن نسخه ها نمیتوان مثنویهای شاعر را برای چاپ آماده کرد. زیرا همهٔ نسخه های خطی آثار متعدد او که بمرور زمان از روی نسخه های اصلی و یا غیر اصلی مکرراً رونویس شده اند بدون استثنا دقیق نیستند. نویسندگان و خطاطان در موقع کتابت در متن آنها عمداً و یا اشتباهاً تحریفها نموده اند، بعضی کلمات، عبارات، مصراع و بیتهای نظامی را عوض کرده، برخی تاریخها و نامهای اشخاص را تغییر داده اند یا اینکه از خود اشعاری بر متن افزوده اند که آنها با شیوه و سبک نظامی متفاوت و معانی درست و رابطهٔ منطقی هم ندارند.

«خمسهٔ» نظامی و از انجمله هر یک از مثنویهای ایشان جداگانه در ایران، هندوستان و سایر کشورها بدفعات چاپ شده اند. لیکن هیچ یک از آنها نمیتواند خوانندگان و محققین معاصر را قانع کند، زیرا آنها براساس یکی از نسخه های خطی آثار شاعر که در دسترس بوده برای چاپ آماده گردیده و با نسخه های خطی دیگر مقابله و مقایسه نشده اند.

متن مثنوی «هفت پیکر» بصورت انتقادی نیز دو بار در کشورهای خارج بچاپ رسیده است. یکی از آن در سال ۱۹۳۴ میلادی در شهر پراگ و دومی در سال ۱۳۱۵ شمسی در شهر طهران نشر شده است. هردو چاپ فوق الذکر برای آماده کردن متن حاضر مورد مداقّه قرار گرفته و تصویر آنها در این مقدمه بنظر خوانندگان خواهد رسید.

متن علمی و انتقادی مثنوی «هفت پیکر» نظامی براساس و با مقابلهٔ ۱۴ نسخهٔ خطی و ۲ نسخهٔ چاپی تنظیم و برشته تحریر در آمده است که خصوصیت آنها بطور اختصار بدین شکل است:

۱- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران

این نسخه که با خط نستعلیق نوشته شده قدیمترین نسخهٔ خطی «خمسه» نظامی است که تاکنون اطلاع داریم. همان نسخه در سال ۷۱۸ هـ.ق. (۱۳۱۸ م.) رونویسی شده است. متن آن خوب است لیکن بدون اشتباه نیست، زیرا در متن «هفت پیکر» بیش از ۵۰ - ۶۰ بیت از قلم کاتب افتاده است. در نشر حاضر این نسخه با حرف «آ» اشاره شده است.

۲- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملّی پاریس (Supplement Persan, 1817)

این نسخه «خمسهٔ» نظامی است که در ششم ماه رجب سال ۷۶۳ هـ.ق. (مطابق با اول ماه مه ۱۳۶۲ م.) بوسیله احمد بن الحسین بن سازه با خط نسخ نوشته شده است. با آنکه دارای اشتباهاتی است متنش خوب است.

این نسخه با حرف «ب» اشاره شده است.

۳- نسخهٔ خطی دیگر کتابخانه ملّی پاریس (Supplement Persan, 580)

«خمسهٔ» نظامی است که در اوّل ذی‌الحجّه سال ۷۶۷ هـ.ق. (مطابق با نهم ماه اوت ۱۳۶۶ م.) رونویس شده و در متن آن اشتباهات بسیار است. خطش نسخ و کاتبش محمد عبدالطائف محمد الاکاوتری الشیرازی است.

این نسخه با حرف «پ» نشان داده میشود.

۴- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ بودلیان در شهر اُکسفورد (Ouseley-275)

«خمسهٔ» نظامی است. تاریخ رونویس شدنش به اواخر ماه شوال سال ۷۶۶ هـ.ق. (مطابق با ماه ژوئیه ۱۳۶۵ م.) تصادف میکند. متن آن خیلی نزدیک به متن نسخهٔ «ب» است ولی در این نسخه هم اشتباهات کم نیست. کاتبش نیز همان احمد بن الحسین بن سازه است که نسخهٔ «ب» را با خط نسخ نوشته است.

این نسخه با حرف «ت» ذکر شده است.

۵ - نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه دولتی لنینگراد (Ms O 354)

«خمسهٔ» نظامی است. در این کتاب مثنوی «هفت پیکر»
در ۲۲ ماه صفر سال ۷۷۸ ه.ق. (مطابق با ۱۱ ژوئن ۱۳۷۶ م.)
از طرف منصور المُتَطبّب با خط نسخ رونویس شده است.
متن آن بد نیست لاکن اشتباهاتی هم دارد.
این نسخه با حرف «ث» اشاره گردیده است

۶ - نسخهٔ خطی موزهٔ بریطانیا (لندن) (Add-27261)

«خمسهٔ» نظامی است. اسم کاتب و تاریخ رونوشت آن
معلوم نیست ولی با علائم خطی آنرا میتوان به قرن 15 میلادی
منسوب کرد. خطش نسخ است. متنش بد نیست. بعضی اشتباهات
هم دارد.
این نسخه با حرف «ج» نشان داده شده است.

۷ - نسخهٔ خطی ارمیتاژ دولتی لنینگراد [1]

این «خمسه» بدستور شاهرخ میرزا (۱۴۴۷ - ۱۴۰۵ م.)
پسر امیر تیمور برای کتابخانهٔ او بقلم محمود در شهر هرات
در تاریخ ۱۰ ربیع الثانی سال ۸۳۵ ه.ق. (مطابق با ۱۶
دسامبر ۱۴۳۱ م.) با خط نستعلیق رونویس شده است.
متنش بد نیست ولی دارای اشتباهات زیادی میباشد.
این نسخه با حرف «چ» اشاره گردیده است.

---

۱) رجوع شود به مقدمهٔ روسی این کتاب.

۸ - نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دولتی لنینگراد بنام سالتیکوف شدرین (ПНС-83)

«خمسهٔ» نظامی است که در سال ۸۹۶ هـ.ق. (مطابق با ۱۴۹۱م.) با خط نستعلیق رونویس شده است. در متن آن اشتباهات زیادی وجود دارد. ما از آن مانند نسخهٔ درجهٔ دوم استفاده کرده‌ایم.

این نسخه با حرف «ح» اشاره شده است.

۹ - نسخهٔ خطی کتابخانهٔ شعبه لنینگراد انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (C-57).

این «خمسهٔ» نظامی بین سالهای ۸۹۷ تا ۹۰۱ هـ.ق. (۱۴۹۲ تا ۱۴۹۵م.) رونویس شده است. متن آن بد نیست، لیکن اشتباهاتی هم دارد. خطش نستعلیق، کاتبش محمد بن احسان نیشاپوری است.

این نسخه با حرف «خ» اشاره شده است.

۱۰ - نسخهٔ خطی دیگر کتابخانهٔ شعبهٔ لنینگراد انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (C-1735).

نسخهٔ خطی «خمسهٔ» نظامی است که در میان ماههای جمادی‌الاوّل و ذی‌الحجّه سال ۸۹۹ هـ.ق. (مطابق با ماههای

فوریه و سپتامبر سال ۱۴۹۴ م.) رونوشت شده است. متنش بد نیست ولی همان نارسائیهای دستنویسهای قرن ۱۵ را دارد. خطش نستعلیق و زیبا است. کاتبش معلوم نیست ولی در پایان کتاب آمده است که این نسخهٔ خطی از طرف غلام رذیل طوفان محمد مقیم به آمرزا حسن اهدا میگردد.

این نسخه با حرف «د» اشاره شده است.

۱۱- نسخهٔ خطی متعلق به مخزن کتب دست نویس جمهوری فرهنگستان علوم جماهیر شوروی سوسیالیستی آذربایجان (258/258) M-351/2793

تاریخ استنساخ آن در ماه رمضان سال ۹۷۹ هـ. ق. (مطابق با ژانویه ۱۵۷۲ م.) بوده است. با خط نستعلیق و با قلم بن احمد حسین النظامی الحسینی نگاشته شده است.

این نسخه برای رفع اختلاف قابل استفاده نمیباشد. به علت آنکه قبلاً در آماده کردن متن چهار مثنوی نظامی از آن استفاده شده بود ما هم همین نسخه را در ترتیب متن انتقادی «هفت پیکر» مورد بررسی قرار داده ایم.

این نسخه با حرف «ذ» اشاره گردیده است.

۱۲- نسخه خطی دیگر متعلق به مخزن کتب دست نویس جمهوری فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی M.500/33730 (325/325)

این نسخه شامل «خمسهٔ» نظامی و «خمسهٔ» خسرو دهلوی

در یک جلد میباشد. متن مثنویات نظامی غیر از « اقبالنامه» در
وسط صفحات در دو ستون، متن مثنویهای امیر خسرو و
« اقبالنامهٔ» نظامی در حاشیهٔ صفحات نوشته شده اند.
دستنویس بسیار خوانا و خوبست. خطش نستعلیق میباشد.
اشتباهاتی هم در این نسخه موجود است.
در آخر نسخهٔ خطی قصیده‌ای وجود دارد که متعلق به
نظامی و خسرو نیست. ابیات زیر از همان قصیده است که
بعقیدهٔ ما سرایندهٔ آن و کاتب نسخه و تاریخ استنساخ را
نشان میدهد:

از دعای دولتش تاریخ را کردم حساب
تا مهندس پیشه بیرون آرد از هنجار خویش
مطلعی دیگر بگو داودیا بهر تغزل
تا نمائی شاعرانرا صنعت اشعار خویش

چنانکه از دو بیت فوق مستفاد میشود نام سرایندهٔ قصیده
داودی و کاتب نیز خود او بوده است. زیرا متن هر دو «خمسه»
و قصیده با یک خط نوشته شده است. عبارت « دعای دولتش»
نیز پس از استخراج بحساب ابجد تاریخ رو نویس شدن
نسخه‌را نشان میدهد که سال ۸۲۵ هـ.ق. (۲۲-۱۴۲۱ م.)
است. نشانهٔ دیگری که دلیل انتساب این نسخه بقرن 15
میباشد املاء و شیوهٔ خطی آنست.
این نسخه در متن حاضر با حرف «ر» اشاره شده است.

۱۳- نسخهٔ خطی سوم متعلق به مخزن کتب دست نویس جمهوری فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی M.501/33709 (323/323).

«خمسهٔ» نظامی است. نام نویسنده و تاریخ استنساخ آن نشان داده نشده است. لیکن با علائم نوع خط میتوان آنرا به قرن ۱۵ منسوب کرد. خطش نستعلیق است. متن آن بد نیست ولی از اشتباهات هم خالی نیست.
این نسخه با حرف «ز» نشان داده شده.

۱۴- نسخهٔ خطی متعلق به انستیتوی خاورشناسی بنام ابو ریحان بیرونی فرهنگستان علوم جمهوری سوسیالیستی اُزبکستان (۴۳۰۱).

«خمسهٔ» نظامی است. در تاریخ ۱۴ ربیع الاخر سال ۹۰۴ ه.ق. (۲۹ نوامبر ۱۴۹۸م.) از طرف خوشنویس حسین بن محمد بن محمودی شیخ حسن با خط نستعلیق نوشته شده است. متنش خوب است، ولی اشتباهاتی هم دران دیده میشود.
این نسخه با حرف «ژ» اشاره شده است.

۱۵- نسخهٔ چاپی مثنوی «هفت پیکر» در طهران.

وحید دستگردی دانشمند نامی ایرانی برای تهیه و نشر «خمسهٔ» نظامی بیش از بیست سال وقت صرف کرده و هریک از مثنویهای شاعررا براساس سی نسخهٔ پیشین آماده و

بمعرض چاپ قرار داده است. متن مثنوی «هفت پیکر» نیز بسعی و اهتمام ایشان در سال ۱۳۱۵ شمسی بچاپ رسیده است[1] متن همان چاپ از همه چاپها و نسخه های خطی مثنوی نظامی بهتر وکم اشتباهتر است. وحید دستگردی بسیاری از ابیات نظامی را شرح داده که قابل ملاحظه میباشند. لیکن اصول آماده کردن متن و خود متن مثنوی که بچاپ رسانیده هیچکدام خوانندگان و محققین امروزه را قانع نمیکنند. زیرا او تصویر نسخه های خطی مورد استفاده را و فرق و تفاوتهائی که دران نسخه ها موجود بوده بیان نکرده است. برای چاپ مذکور قبلاً پرفسور ی. ا. برتلس خاورشناسی مشهور شوروی اظهار عقیده کرده است که ما با فکر او موافقیم. ی.ا. برتلس مینویسد:

«وحید دستگردی کار مهمی انجام داده است. متنی که او بچاپ رسانده است البته درآینده هم برای آموختن خلاقیت نظامی خیلی کمک خواهد کرد ولی متأسفانه همین چاپرا نیز نمیتوان متن انتقادی نامید. موقع تهیهٔ متن برای چاپ ازسی نسخهٔ خطی استفاده شده بود که آنها درکتابخانه های ایران فعلاً موجود هستند و درطی قرنهای ۱۴- ۱۷ رونویس شده اند. ناشر تصویر آن نسخه هارا که مورد استفاده قرار داده بود نشان نداده است. به همین سبب نمیشود معین کرد که این و یا آن نسخه ای که مورد استفاده قرار گرفته است بکدام دوره تعلق دارد. درآن نسخهٔ چاپ شده فرق و تفاوتهای متن که نسخه های خطی موجود است نشان داده نشده است. مادام که خواننده نمیداند این کلمه ها که درمتن نشرشده موجود است از کدام دوره رونویس

---

[1]) هفت پیکر حکیم نظامی گنجوی، با حواشی و شرح لغات و ابیات وتصحیح ومقابله با سی نسخهٔ کهن سال. یادگار وارمغان وحید دستگردی، طهران ۱۳۱۵ ش.

شده اخذ گردیده است در تصمیم گیری نیز کدام یک از این واژه ها را باید برتر شمرد بکلی برایش غیر ممکن میباشد»[1]

با وجود این نارسائیها چاپ وحید دستگردی یکی از بهترین نسخه ها محسوب و ازان استفاده شده است.

۱۶- نسخهٔ چاپی مثنوی «هفت پیکر» در پراگ

مثنوی «هفت پیکر» نظامی بسعی و اهتمام و تصحیح هـ. ریتّر و یان ریپقا خاورشناسان مشهور چکوسلواکی در سال ۱۹۳۴ در پراگ چاپ شده است. این نسخه بر اساس نسخه های خطی که در کتابخانه های اروپا و استانبول موجود بوده تنظیم گردیده است. وحید دستگردی و ی. ا. برتلس همین چاپرا یکی از بهترین متن «هفت پیکر» شمرده اند. درحقیقت متن آن از همه چاپهائی که پیش ازان موجود بوده بهتر است. در متن حاضر نیز این نسخه یکی از کاملترین نسخه ها محسوب میگردد و مورد استفاده قرار گرفته است. با وجود این در این چاپ نیز نارسائیهایی موجود است. یکی از این نقصانها در اصول تنظیم اوست. چنانچه تنظیم کنندگان متن تفسیر و توضیحات خودرا در مورد نشان دادن فرقها بزبان آلمانی نوشته اند. طبیعی است خوانندگانی که زبان آلمانی را نمی دانند ازان باندازهٔ کافی نمیتوانند استفاده کنند. درخود متن هم اشتباهاتی دیده میشود که ما آنهارا درمتن حاضر در پاورقیها ذکر کرده ایم.

این نسخه با حرف «ش» اشاره میشود.

---

۱) رجوع شود به: Е. Э. Бертельс, Низами и Фузули, М., 1962, стр. 19.

* *
*

شرح نارسائی ها و اختلافات موجود در نسخه های اصلی و رعایت آن در آماده کردن متنهای انتقادی ضروری است. زیرا بدین وسیله خوانندگان میتوانند با کیفیت هریک از نسخه ها آشنا شوند و اختلافات موجود در نسخه ها را که ما در تنظیم متن متذکر شده ایم بهترین را انتخاب کنند.

در ترتیب متن حاضر از تمام نسخه هائیکه برای این کار در دسترس ما قرار گرفته بودند بصورت انتقادی استفاده شده یعنی سبک شاعر، معنا، رابطهٔ منطقی، پیوستگی فکر، وزن، قافیه، ساختار شعر و سایر خصوصیات مورد مداقه و انتخاب قرار میگیرند. بعقیدهٔ ما ترتیب دهندهٔ متن حق ندارد که خود را بجای گوینده بگذارد و بعوض او کلمه ای بنویسد و شعری بگوید و ادعا کند که میتواند از زبان شاعری که قرنها پیش میزیسته است سخن وری کند. از اینرو بهترین راه برای تشخیص مطابقت متن با گفتهٔ شاعر آنست که محقق درحین جستجو و در مقابلهٔ نسخه های متعدد بآن اقدام مینماید.

ما با مقابله و مقایسهٔ این نسخه ها و نشان دادن فرق و تغییرات موجود در آنها کوشش کردیم در حدود امکان نسخه ای تنظیم کنیم که به متن اصلی نزدیکتر باشد و سعی نمودیم تا مصراع و ابیاتی را که خطاطان در موقع استنساخ از قلم انداخته اند یافته بمتن علاوه نمائیم، مصراع و ابیاتی را که بعداً وارد متن نموده اند جدا کرده، شکل صحیح تلفظ، قرائت کلمات و اصطلاحاتی را که تحریف شده اند بیابیم، محلّ اصلی ابیاتی را که به پیوستگی فکری خلل وارد میاورند درست تعیین نمائیم،

با بیان فرق موجود در ستون مورد استفاده خواسته‌ایم توجه خوانندگان و محققین فن را باختلافاتی که در نسخه‌های مختلف دارند جلب نمائیم.

متن علمی و انتقادی مثنوی «هفت پیکر» که اینک در دسترس خوانندگان گذارده میشود بر پایهٔ همین اصل که بنظر ما کاملترین شیوهٔ متن شناسی میباشد ترتیب یافته است.

در ترتیب متن شیوهٔ زیر رعایت شده است:

۱- نسخه‌هائی که مورد استفاده قرارگرفته برحسب قدمت باحرفهای الفبای فارسی با علایم اختصاری و شرطی نامگذاری شده است (آ، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش).

۲- بمنظور تعیین شمارهٔ ابیات و همچنین برای تسهیل استفادهٔ خوانندگان ابیات هرفصل و سرلوحهٔ آنها با شمارهٔ پنج بیتی نمره گذاری شده است (۵، ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۲۵، ۳۰... والخ).

۳- در موقع نشان دادن فصلها و سرلوحه‌های مثنوی و همچنین تفاوت آنها علامت (*) - شش پر مورد استفاده قرار گرفته است.

۴- برای توضیح ناقص بودن فصل، سرلوحه، بیت، مصرع و یا کلمه‌ای از جملهٔ «حذف شده»، و برای زائد بودن آن از کلمهٔ «افزوده» استفاده شده است.

۵ - برای نشان دادن اختلافات کلمات مابین متن حاضر وسایر نسخه‌ها روی کلمهٔ مورد اختلاف شماره گذاری شده و درزیر معادل آن ذکر گردیده است. مثلاً: در صفحهٔ ٤ بیت شماره ۵۰ در روی کلمهٔ «در»، شماره ۱۵، در روی کلمهٔ «که»، شماره ۱٦، در بالای کلمهٔ «پذیرم» شماره ۱۷ و در روی کلمهٔ «که» شماره ۱۸ گذارده شده و در پایین یعنی فرقها و اختلافات که در نسخه‌های دیگر موجود است بشکل ذیل نشان داده شده است:

۱۵- خ: بر. ۱۶- ث: کی. ۱۷- ژ: پدیدم. ۱۸- س: که (چو).
لیکن در بعضی مواقع فرقهای چند کلمه زیر یک شماره نشان داده میشود. مثلاً: در صفحه ۸۷ بیت شماره ۴۵ چنین نوشته شده:

از سه بگذر که محملت نه قویست[6]
وز دو هم درگذر که آن ثنویست[7]

در چند نسخه بین این متن که پایه گرفته شده فرق موجود است. همان فرقها بشکل زیر تنظیم شده است:

۶- پ ج: دو بگذر که محمل؛ آ ح س ش: محملی؛ د: محمل تقویست. ۷- د: واز هم درگذر که آن فتویست؛ س: از؛ پ ج: دو ان درگذر که هم ثنویست (ج: قوبیست)؛ چ: دو بگذر که آن هم؛ ح: برگذر؛ ث: دعویست، خ ز: نبو یست.

۶- اگر در نسخه‌ای در بیتی جای دو مصرع پیش و پس نوشته در اختلاف نسخه‌ها ابتداء شمارهٔ بیت آن درمتن، سپس علامت اختصاری همان نسخه که در آن فرق موجود است و بعد از دو نقطه که آن اشارهٔ «برابر بود نست»، ترتیب مصرعها در آن ذکر شده است. مثلاً: در صفحه ۳ در نسخهٔ «ذ» مصرعهای بیت شماره ۱۵ پس و پیش نوشته شده که اختلاف آن چنین نشان داده شده است:

(مصرعهای بیت شماره ۱۵- ذ: مقدم مؤخر است).

۷- اکثر اشتباهات کم اهمیّت و ندانم کاری نویسندگان و همچنین حذف نقطه‌ها درمواردی که خللی بمعنای کلمات وارد نمیکند بدون ذکر آنها تصحیح شده و تنها در صورتی بذکر آنها پرداخته شده که احتمال میرفته است از آنها معنای دیگری مستفاد گردد.

۸- بطور کلّی در تمام نسخه‌ها، بخصوص قدیمیترین آنها

حرفهای پ، چ، ژ، ژ، س، گ، ی بصورت ب، ج، ز، ذ، ز، س، ک، ي، همچنین همزه(ء) بجای «ی» نوشته شده است.
درمتن حاضر کلماتی را که در آنها این حروف بکار رفته است طبق املای معاصر زبان فارسی تصحیح شده است و اگر اختلافی نیز در این مورد بین نسخه‌ها وجود داشته است ذکر نشده است.

۹ ـ در بعضی نسخه‌ها محل ابیات مثنوی دستخوش تغییرات قرار گرفته اند که آنها به پیوستگی فکر خلل وارد میاورند. ما سعی کردیم که جای آن ابیات درست تعیین شوند و در موقع نشان دادن آن اغلاط شیوهٔ ذیل رعایت شده است:
نخست سلسلهٔ ابیاتی را که صحیح شمرده شده بمتن حاضر از چپ براست داخل و سپس علامت اختصاری نسخه‌ای که در آن اشتباه موجود است نشان داده و بعد از دو نقطه سلسلهٔ ابیاتی که در همان نسخه وجود دارند از چپ براست قید شده است.

۱۰ ـ بطور کلّی همه توضیحات نسخه‌ها، متون، شمارهٔ ابیات والاجزا در میان پرانتز بشکل (   ) نمایان کرده ایم.

۱۱ ـ درمتن حاضر بعضی از ابیات مثنوی در داخل پرانتز بشکل [   ] نوشته شده است. آنها ابیاتی هستند که مشکوک بنظر میایند و بگفته نظامی احتمال نمیرود و نسخه‌هائی که ما در درجهٔ اوّل شمرده ایم حذف شده اند ولی بعلت آنکه آنها با ابیات پیشین و بعدی وابسته هستند و مضمون متن را تکمیل میکنند داخل متن نموده ایم.

* * *

«هفت پیکر» چهارمین مثنوی نظامی است که در «خمسهٔ» او داخل شده. نظامی تاریخ تألیف «هفت پیکر» را چهاردهم

رمضان سال ۵۹۳ هـ. ق. (مطابق با ۳۱ ژوئیه ۱۱۹۷ م.) نوشته
است. وزن آن خفیف است (فاعلاتن مفاعلن فعلان (فعلن)).
مثنوی به علاءالدّین کرپ ارسلان از نسل آقسنقر اتحاف گردیده
ولی درین مورد بین خاورشناسان و محققین اختلاف نظر وجود
دارد. در مسئلهٔ عنوان مثنوی هم میان دانشمندان نظرات
گوناگون موجود میباشد، حال آنکه خود نظامی در آخر
«اسکندرنامه» این اثررا «هفت پیکر» نامیده است و در
همه نسخه‌های خطی قدیمی نیز همین عنوان نگاشته شده است.
بعقیدهٔ ماجستجوی دیگر برای یافتن عنوان این مثنوی بیجا
و بیهوده است.

«هفت پیکر» مانند دیگر مثنویهای نظامی دارای ایدهٔ عالی و پر
معنی میباشد. شاعر بزرگ و بشر دوست دراین اثرخود بسیاری
از مسائل مهم حیاتی بخصوص مسئلهٔ ادارهٔ امور دولتی را تصویر
و ترنم کرده است که آن درهمه اوقات با نخستین آرزوهای
خلقهای دنیا موافق میباشد. انسان دوستی نظامی دراین
اثرهم آشکارا نمایانست. نظامی فرزند زمان خود بوده
وعقیده داشت که اگر در رأس مملکت حاکمی عادل، لایق،
عاقلی قرار داشته باشد در آن کشور مردم براحتی وفراوانی
زندگی خواهندکرد و حیات خودرا بدون بیم و هراس بسر
خواهند برد. برای این منظور نظامی بهرام گوررا قهرمان
اثر انتخاب کرده و درچهرهٔ او همه حکمداران زمان خود
وآینده را براه عدالت، بصیرت وهشیاری دعوت و
تشویق کرده است.

بهرام شخصی دلیر، قوی، با هوش و مدبّر از طرف شاعر
معرفی شده. او مردی صلح طلب و مخالف تجاوز بکشور

دیگران شناسانده شده که از خونریزی بیهوده گریزانست،
میهن و مردم را صمیمانه دوست دارد و درحل مشکلات و
احتیاجات رعایا از هیچگونه مساعدتی دریغ نمینماید.
چنانچه در سالهای قحطی که مدت چهار سال طول کشیده بود
او تمام اهالی کشوررا با نان و آرد و گندم تأمین میکند و در
نتیجهٔ این تدبیر در مملکت او غیر از یک نفر همه مردم سالم
میمانند و دراثر بی‌خبری بیچاره‌ای که از گرسنگی مرده بود
بهرام پریشان شده دست تضرع بطرف آسمان دراز کرده
و از خداوند طلب آمرزش گناه خودرا مینماید. نظامی شاه
بهرام را بطور همه جانبه معرّفی کرده معایب و محاسن اورا
به نحو شایسته‌ای متذکر میشود. در مثنوی میگوید که زمانی
شاه بهرام اوقات خودرا با عیش و عشرت میگذرانید و کار
کشور و ادارهٔ امور دولتی را فراموش میکرد. درنتیجه در
مملکت او شورش بوجود میاید، خزانهٔ شاهی خالی، انضباط
سپاهان ضعیف میگردد و دراین اثنا خاقان چین لشکر بر
ایران زمین میکشد. بهرام در فکر چاره جوئی رو بسوی بیابان
میکند، آنجا مهمان شبانی میشود و میبیند که صاحب خانه سگ
خودرا بدار آویخته است. در اثنای گفتگو معلوم میشود که
این سگ بصاحبش خیانت کرده، او با گرگی آشنا شده هر
شب یک گوسفند به گرگ بخشیده است. شبان درخاتمه
صحبت به مهمان خود چنین میگوید:

هر که با مجرمان چنین نکند هیچ کس بر وی آفرین نکند

بهرام پس از دیدن این صحنه وگوش کردن صحبت شبان مثل
اینکه ازخواب غفلت بیدار شده باشد، زود به سرای خویش
بر میگردد، میرود بزندان، از میان صدها زندانیان هفت

نفررا برگزیده و بشکایت آنان گوش فرا میدارد و بر او
معلوم میگردد که وزیرش راست روشن بدون شک شخص
ظالم وخائن بوده ، او باعث خالی شدن خزانهٔ دولت
و شورش لشکریانست ، خاقان چین را نیز او دعوت و
تحریک کرده است تا با یران لشکرکشی کند . بعد از این
بهرام اشتباه خودرا در ادارهٔ امور دولتی آشکارا درک
میکند . نظامی دراین فصل از زبان بهرام چنین مینویسد:

گفت با خود کزین شبانهٔ پیر شاهی آموختم زهی تدبیر

نظامی میخواست به حکام بگوید و بیاموزد که ملاقات و نزدیکی
با مردم لازم و بلکه واجب است . در ادارهٔ امور دولتی گوش
کردن شاهان به مصلحت و نصیحت پیران خیلی مفید است .

اکثر قسمت « هفت پیکر » عبارتند از افسانه‌هائی که
دختران به شاه بهرام نقل کرده‌اند . این افسانه‌ها از
فولکلورها اخذ شده و یا شاعر ازخود ابداع کرده است .
هریک ازان حکایات نصیحت آمیز و اخلاقی است و آنها
تحقیقات خصوصی طلب میکنند .

x x x

بطور کلّی ترتیب دادن متن علمی و انتقادی از لحاظ
دقت و سنجش و مقایسه کار پر مسئولیت و طاقت فرسائی
است . درترتیب متن حاضر ما حتی المقدور سعی کردیم که
ملاحظات خودرا درخصوص قسمتهای اصلی اثر اظهار
نمائیم و ضمناً فرقهای نسخه‌های مختلف را بطور دقیق در
پاورقی صفحات بیان کنیم . طبیعی است که علی رغم کوششها

نمیتوان ادعا کرد که متن حاضر با اصل اثر کاملاً مطابقت دارد. از آنجائیکه نسخهٔ اصلی یعنی آوتوگراف این اثر و یا اینکه رونوشت دیگر آن که در زمان حیات شاعر و یا سالهای نزدیک بآن در دسترس ما نیست بطور قطع یک مقدار از مسائل منجمله این مسئله حل نشده خواهد ماند.
با ین مناسبت به مثالهای زیرین مراجعه میکنیم.

در فصلی از مثنوی که با عنوان « در ستایش سخن و حکمت و اندرز» آغاز میشود ابیات زیرین در صفحه ۸۰ با شماره های ۱۴۳ - ۱۴۰ چنین بیان شده اند:

پیل بفکن که سیل ره کندست　　پیلکیهای چرخ بین که چندست

خاکرا پیل چرخ کرده مغاک　　بچنین پیل گل ندارد باک؟

بنگر اول که آمدی زنخست　　زانچه داری چه داشتی بدرست

آن بری زین دو پیل ناوردی　　کاوّلین روز باخود آوردی

مسئله اینجاست که وحید دستگردی هم درمتن تهیه کردهٔ خودش این ابیات را عیناً ذکر کرده و ملاحظهٔ خودرا درخصوص آنها چنین بیان مینماید: « پیل افکندن کنایه از ترک غرور و نخوت و اظهار عجز است. چنانچه پیل سوار بودن در زبان مردم که گویند فلانی سوار پیل است کنایه از غرور است»[۱]
ضمناً متن فوق الذکر در موقع تصحیح تصدیق گردیده است.
لیکن عقیدهٔ ما چنین است که در ابیات فوق همه پنج تا کلمهٔ « پیل» دارای معنی « فیل» نبوده بلکه بجای « پیل» باید کلمهٔ « بیل» گذاشته بشود. برای اینکه در موقع ریزش باران و یا طغیان آب رودخانه طبعاً در زمین گودال درست میشود.

---

۱) رجوع شود به « هفت پیکر» تهیه شدهٔ بوسیلهٔ وحید دستگردی، ص ۴۹

در این هنگام قبل از هرچیز مردم بیاد بیل میافتند و
بدنبال او میدوند "تا اینکه جلو جریان آب یا سیل را بگیرند.
لازم بتذکر است که در قرون وسطی اغلب اوقات حرف «ب»
و «پ» با یک نقطه نوشته میشدند. ضمناً هرگونه ملاحظه
مستلزم منطق محکمی است.

بطوری که معلوم است نظامی اعتقاد بخدا داشت
و اورا حاکم مطلق بر سرنوشت مردم میدانست. بعقیدهٔ
ما شاعر درهمین قطعه بطور تلویحی بخوانندگان خویش
تذکر میدهد که مبارزه بر علیه سرنوشت فایده ندارد. او
میخواست بگوید همانطور که با یک بیل کوچک سد کردن
جریان آب سرکش که درزمین ایجاد مغاک مینماید غیرممکن
است، همانطور هم قدرت آدمی در مقابله با مشیت خداوندی
عاجز و ناتوان است. علاوه براین کلمهٔ «پیل» بمعنی
«فیل»، تنها در نسخهٔ تهیه شدهٔ بوسیلهٔ وحید دستگردی
موجود است. در نسخه‌های دیگر همچنین در نسخهٔ ریبقا که در
دسترس ما بود کلمهٔ «بیل» بمعنی اصلی خودش بیان شده
است.

از اظهارات فوق معلوم میشود که درخصوص مثال ذکر
شده متن وحید دستگردی دور از منطق است. اما لازم بیاد
آوری است که تفسیر ما در بارهٔ ابیات فوق الذکر با تفسیر
وحید دستگردی تقریباً بیک عقیده مُنتج میشود.

مثال دیگر.

در صفحهٔ ۲۵۲ متن حاضر بیت شماره ۶۸ را بنظر ما بهتر
است چنین نگاه داشت:

شاه مظفر ازان میان برخاست بزم شه‌را بآفرین آراست

این بیت در یکی از فصلهای این اثر که عنوان آن «عتاب کردن بهرام با سران لشگر» میباشد گذاشته شده است. در آنجا آمده است که بهرام پس از غلبه برخاقان چین سران لشگریانش را بسبب سستی در میدان جنگ بباد انتقاد و سرزنش میگیرد. در این حصه از مثنوی نظامی درجنگ با خاقان چین یاری پادشاه یمن و لشگریانش را با بهرام ذکر نموده است. پس از خاتمهٔ جنگ پادشاه یمن بهرام را تعریف وتحمید نموده ازوی خواهش میکند که اجازه دهد بوطن خویش بازگردد و متعهد میشود که اگر بار دیگر به کمک او احتیاج پیدا شود بیاریش شتاب خواهد کرد و برای سفر بایران تدارک خواهد دید. مسئله اینجاست که اسم منذر فقط در چهار نسخهٔ خطی (با حروف ب، ت، ر، ز) تثبیت گردیده لیکن در سایر نسخه ها از جمله در متنهای تهیه شده بوسیلهٔ وحید دستگردی و یان ریپقا این اسم به نعمان نسبت داده شده است و تصحیح کننده متن حاضر نیز با فکر وحید دستگردی و یان ریپقا شریک شده و اسم نعمان را بمتن داخل کرد.

در رابطهٔ با این مسئله بجاست که توضیحات زیر داده میشود: نخست آنکه در آن زمان پادشاه یمن منذر بود نه نعمان. شاه نعمان که پدر منذر باشد آن موقع دیگر مرده بود. دوم آنکه پسر منذر یعنی نعمان ثانوی که اسم جدّش نعمان به او داده شده بود نظامی درهیچ جای اثرش از پادشاهی وی ذکری بمیان نمیاورد. سوم آنکه چنانچه تاریخ شاهان نشان میدهد در ایران و درکشورهای دیگر اسلامی وقتی که شاهی زنده است اولادان او حتی اگر یکی از آنها به ولیعهدی هم معین شده باشد هرگز لقب شاهی را مالک نمیگردند.

بنا بر ملاحظات فوق نگاه داشتن نام منذر درمتن بجای

نعمان مقرون بحقیقت است.

چنانچه در بالا ذکر شده مادامیکه نسخهٔ اصلی و یا نسخهٔ فرعی نزدیک بزمان زندگی شاعر بدست نیامده است مباحثات و شبهات در پیرامون متنهای تهیه شده باقی خواهد ماند.

اینک متن علمی و انتقادی مثنوی «هفت پیکر» نظامی گنجوی نخستین بار در کشور اتحاد جماهیر شوروی به چاپ میرسد. نظر به اشکالات زیر دست نبودن نسخهٔ اصلی نظامی گنجوی، همچنین دشواریهای گوناگون که در جریان ترتیب متن علمی و انتقادی تصادف میگردد ممکن است متن حاضر نیز از پاره‌ای خطاها و نارسائیها خالی نمی باشد.

ما از دانشمندان و از خوانندگان گرامی که در رفع نقایص بما در چاپ آیندهٔ مثنوی «هفت پیکر» کمک نمایند قبلاً سپاسگذاری میکنیم. در ضمن بنظر ما متن انتقادی «هفت پیکر» که برای چاپ و نشر تقدیم میگردد امکان زیادی به نظامی شناسان خواهد داد که تا تحقیقات خودرا در بارهٔ شاعر بهتر و وسیعتر و کاملتر انجام دهند.

در جریان تهیه این اثر برای چاپ دکتر علوم فیلولوژی اکرم جعفر آنرا مطالعه کرده و ملاحظات خودرا بما اظهار نمودند. بدین وسیله تشکرات خودرا به همکار محترم اظهار مینمائیم.

طاهر محرم اوف

باکو، ۱۰ آوریل ۱۹۸۴

نظامی گنجوی

هفت پیکر

بسم الله الرحمن الرحیم *

ای جهان دیده بود[1] خویش از تو	هیچ بودی نبوده[2] پیش از تو
در بدایت بدایت همه چیز	در نهایت نهایت همه چیز[3]
ای برآرندهٔ[4] سپهر بلند	انجم افروز و[5] انجمن پیوند
آفرینندهٔ خزاین جود	مبدع و آفریدگار[6] وجود
۵ سازمند از تو گشت[7] کار همه	ای همه و[8] آفریدگار همه
هستی و نیست مثل و مانندت	عاقلان جز چنین ندانندت[9]

---

* - آح د ذ : کتاب هفت پیکر ، ب ث ج : ناخواناست، پ ت خ ژ : حذف شده ، چ ر : هفت پیکر ، ز : الله و لا سواه ، س : هفت پیکر حکیم نظامی بنام ایزد بخشاینده.

(ابیات شماره ۵۸-۱ پ ت : حذف شده) ۱-ژ: نور.

۲ - ح : نبود . ۳ - دز : نیز . ۴ - ش : برآورنده.

۵ - ب ث ج خ د ر ز ژ : حذف شده .

(ابیات شماره ۱۸-۴ ژ : ۱۷-۴ ، ۱۸).

۶ - آ ذ : مبداء (ذ : مبدع) آفریدکان ؛ ج: مبداء؛ ث خ ر ز : و - حذف شده . (بیت شماره ۵ د: حذف شده ، ابیات شماره ۶-۵ ح : ۵-۶).

۷- ذ : کشت از تو ؛ ر :کشته ، س: گشته (گشت) .

۸ - آ ج : ای بلطف . ۹- ث ذ ز : نخوانندت .

روشنی پیش[1] اهل بینائی	نه بصورت بصورت آرائی
بحیاتست جمله[2] موجودات	زنده بل کز[3] وجودتست حیات
ای جهانرا زهیچ سازنده	هم نوابخش و[4] هم نوازنده
۱۰ نام تو کابتدای هرنامست	اوّل آغاز و آخرانجامست
اوّل الاولین به پیش[5] شمار	وآخرالاخرین باخر[6] کار
هست هرهستیی درست[7] بتو	بازگشت همه بتست بتو
بسته برحضرت تو[8] راه خیال	بردرت نانشسته گرد زوال
تو نزادی و دیگران[9] زادند	تو خدائی ودیگران[10] بادند

۱- ب ج چ خ د رش : بخش . (بیت شماره ۸ د : حذف شده). (بعد از بیت شماره ۸ چ : ای زهیچ اندروجهان کرده بیکی امر انس وجان کرده ـ افزوده). ۲-آ ب ح د رش : زنده، س : زنده (جمله) . ۳-خ : زنده را از ، ث : زندهٔ کز ؛ ز : کز بل .

۴- ث : حذف شده. (بیت شماره ۱۰-آ ، ۱۱-ز : حذف شده). ۵-آ چ : اوّل اوّلین بسبق و ؛ ب خ ر : اوّلی الاوّلین (ر : اوّلی) ؛ ث : اوّل اوّلی بسبق و ، ج : اوّل الاوّلی به بیش و، ح دژ : اوّل الاوّلی بسبق و (د : بسبق) ، ذ : اوّل اوّلین پسین . ٦-چ : آخرالاخرین (چ : آخرین) ، ح : آخرالاخری ؛ ذ : وآخر وآخرین آخر ؛ ب ث خ ر : آخری بآخر ؛ ج دژ : الاخری. ۷ - ب خ س : هست بوده (خ س : بود) همه ؛ ر : هست و بود همه درتست.

۸-آ ث ج چ ذ ز ژ : بوجود (چ : بروجود) تو بسته . ۹-آ ذ ژ : وان دگر، س : وان دیگر (دیگران). ۱۰-آ ج ذ ز ژ : وان دگر، س: وان دیگر (دیگران).

۱۵ بیک اندیشه راه بنمائی — بیکی نکته کار[1] بگشائی

وآنکه نا اهل سجده شد سر[2] او — قفل برقفل بسته شد در[3] او

تو دهی صبح را شب[4] افروزی — روز را مرغ[5] و مرغ را روزی

توسپردی بآفتاب و بماه — دوسرا پردهٔ سپید وسیاه

روزوشب سالکان راه[6] تواند[7] — سفته گوشان[8] بارگاه تو اند[9]

۲۰ جز بحکم تو نیک و بد نکنند — هیچ کاری بحکم[10] خود نکنند

تو بر افروختی درون دماغ — خردی[11] تابناکتر زچراغ

باهمه زیرکی[12] که در[13] خردست — بیخودست از تو[14] وبجای خودست[15]

چون خرد درره تو پی[16] گردد — گرد این[17] کار وهم[18] کی گردد

(مصرعهای بیت شماره ۱۵ ذ : مقدم مؤخرست). ۱ ـ ب: نکتهٔ راه ، ث : نکته قفل. (بیت شماره ۱٦ آج : حذف شده).
۲ ـ ث : با اهل سجده شد میر ؛ خ : بر . ۳ ـ ث : قفل برقفل وتیر برتیر . ۴ ـ ذ : صبح رایت . ۵ ـ ر : روزی مور. (ابیات شماره ۲۲-۱۸ ث ز : ۲۱-۱۸، ۲۲). ٦ ـ ج : براه . ۷ ـ چ : توند .
۸ ـ ب ر : حلقه درگوش ؛ ج خ : حلقه ، س : سفته (حلقه). ۹ ـ چ: توند. ۱۰ ـ ر : بفعل. ۱۱ ـ ح د : خرد. (بیت شماره ۲۲ ب : حذف شده). ۱۲ ـ خ ر : باچنان مرتبت .
۱۳ ـ چ : با . ۱۴ ـ د : او . ۱۵ ـ ر : جهان کودست .
(ابیات شماره ۲۴-۲۳ ذ : حذف شده).
۱٦ ـ ح : در پی تو ره ، خ : در دهی بوی .
۱۷ ـ ب ر ث : آن . ۱۸ ـ چ : خانه .

جان که آن جوهرست[1] و درتن ماست | کس نداند که جای او[2] بکجاست

۲۵ توکه جوهرنه ای نداری[3] جای | چون[4] رسد درتو وهم شیفته رای

ره نمائی و رهنمایت نه | همه جائی وهیچ[5] جایت نه

ماکه جزوی[6] زسبع گردونیم | با تو بیرون زهفت[7] بیرونیم

عقل کلّی که از[8] تو یافته راه | هم زهیبت نکرده[9] درتو نگاه

ای ز روزسپید تا[10] شب داج | بمددهای فیض[11] تومحتاج

۳۰ حال گردان توئی بهر سانی[12] | نیست کس جزتو[13] حال گردانی

تا نخواهی تونیک وبد نبود[14] | هستی کس[15] بذات خود نبود[16]

(مصرعهای بیت شماره ۲۴ ح د : مقدّم مؤخّر است).

۱ - س: آن(او)؛ آ ث ج چ ح ش : جوهرشدست و، درز ژ : جوهرشدست. ۲ - ز : کین نداند که جای جان؛ ث چ ژ : جای جان. ۳ - چ : ندانی. ۴ - ث چ ح د ذ : کی. ۵ - آ ج : جاخود توئی و، ث چ ح د ذ ژ : جائی توئی و، ز: جای توئی. (بیت شماره ۲۷ ذ : حذف شده). ٦ - س : جزئی. ۷ - آ ج : پای بیرون؛ ح د : از شش و پنج و هفت؛ خ : باتو جزوی؛ ث چ ز ژ : ز - حذف شده؛ س : هفت (زهفت). ۸ - د : کل کز پی ؛ ذ : کل؛ ث : که ز. ۹ - د ذ ر : نکرد. ۱۰ - ب ج خ در : ای که؛ ذ : ای که روزسپید یا. ۱۱ - د : لطف. ۱۲ - ذ : باسمانی. ۱۳ - آ ج ح د ذ ز : جز تو خود (ح د ذ ز : کس) نیست، ث چ ژ ش : جز (ژ: چون) توئی (چ : توی) نیست. ۱۴ - ح د : نشود. ۱۵ - ج : خود. ١٦ - ح د : نشود.

تو دهی وتو آری[1] ازدل[2] سنگ — آتش لعل ولعل آتش رنگ

گیتی[3] وآسمان گیتی گرد — بر در تو زنند بردا برد

هرکسی[4] نقش بند پردهٔ تست — همه هیچند کردهٔ[5] کردهٔ تست

۳۵ بدونیک از ستاره چون آید — که خود ازنیک وبد زبون[6] آید

گر ستاره سعادتی دادی — کیقباد از منجمی[7] زادی

کیست ازمردم[8] ستاره‌شناس — کو بگنجینه ره[9] برد بقیاس

تو دهی بی‌میانجی آنرا[10] گنج — که نداند ستاره[11] هفت‌از پنج

هرچه[12] هست ازدقیقه های نجوم — با یکایک نهفته های علوم

۴۰ خواندم وسر هر ورق جستم — چون ترا یافتم ورق[13] شستم

همه‌را روی درخدا دیدم — وان[14] خدا برهمه ترا دیدم

---

۱ - ر : توبو آری. ۲ - آ ب ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش: ازگل و. (بیت شماره ۳۳ د : حذف شده). ۳ - خ : بستی.
۴ - ر : همه‌کس. ۵ - ث ز : هیچندو ؛ خ : هیچ است وهیچ، ذ : سنجیده‌کرد، ر : هیچنده‌کرد، ژ : هیچنده . ۶ - ب ث ج ح خ ز ژ : کو ؛ ذ : کوخود ازنیک وبد فزون. (ابیات شماره ۳۶-۳۷ ح : ۳۶-۳۷). ۷ - ج : کیقبادی ز انجمن ؛ خ : مجستی. ۸ - آ : اوکز دم ؛ ث چ ح د ذ ز ژ ش : کز ، ج : آن .
۹ - آ ث چ ح د ذ ز ژ ش : ره بگنجینهٔ ، س : که بگنجینه ره .
۱۰ - آ ج : میانجی این را ، خ : میانه مارا ، د : میانجی او را .
۱۱ - چ ژ : شمار . ۱۲ - ذ ژ : کرچه . ۱۳ - ب خ ر : همه. (بیت شماره ۴۱ ذ : حذف شده). ۱۴ - ج : وز ، چ : زان ، س : در .

ای بتو زنده هرکجا[1] جانیست	وز[2] تنور تو هرکرا[3] نانیست
بر درخویش سرفرازم[4] کن	وز درخلق بی نیازم[5] کن
نان من بی میانجی دگران	تو ده[6] ای رزق بخش[7] جانوران
۴۵ چون بعهد جوانی از بر تو	بر در[8] کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی	من نمی خواستم تو میدادی[9]
چونکه بر درگه[10] توگشتم پیر	ز آنچه ترسید نیست[11] دستم گیر
چه سخن کاین سخن خطاست همه	تو مرائی جهان مراست همه
من سرگشته را[12] ز کار جهان	تو توانی رهاند[13] باز رهان[14]
۵۰ در[15] که[16] نالم که دستگیر توئی	در پذیرم[17] که[18] درپذیر توئی

۱- ث چ ح د ز ژ : کرا. ۲- رز : در. ۳- آج : کجا.
۴- ب : سرفرازی. ۵- ب : بی نیازی. (بیت شماره ۴۳ آ، ۴۴ ث : حذف شده). ۶- ر: تو دهی.
۷- ژ : داده جان. ۸- ب ج چ ح خ د ذ ز ش : بدر، س : بر در (بدر). ۹- آ ب : توام دادی.
۱۰- ذ : من بر در. ۱۱- ث ج : زانکه ؛ ژ : زانکه پرسید نیست. (ابیات شماره ۴۹، ۴۸ آ : ۴۸، ۴۹).
(بیت شماره ۴۸ چ : حذف شده).
۱۲- ث ز : چونک سرگشته ام ، ج چ د ذ : من چو (چ: که) سرگشته ام. ۱۳- ز : رهاند و. ۱۴- ر : هان.
۱۵- ح : بر.
۱۶- ث : کی. ۱۷- ژ : پدیدم. ۱۸- س: که (چو).

راز پوشیده گرچه هست بسی[1] بر تو پوشیده نیست راز کسی[2]

غرضی کز تو نیست[3] پنهانی تو برآور که هم تو میدانی[4]

از تو نیز ار بدین غرض نرسم[5] با تو هم[6] بی غرض بود نفسم

غرض آن به که از تو میجویم سخن آن به که با تو میگویم

۵۵ راز گویم بخلق خوار شوم با تو گویم بزرگوار شوم

ای نظامی پناه پرور[7] تو بدر کس مرانش از در[8] تو

سربلندی ده ازخداوندی همتش را[9] بتاج خرسندی

تا بوقتی[10] که عرض[11] کار بود گرچه درویش[12] تاجدار بود

۱- خ : نیست کارکسی. ۲- آ ح د : از تو ؛ خ : ازکرم بودهٔ و تو یار بسی . ۳- ژ : غرضی را که هست .

۴- آ ب ح ژ : برآری ؛ خ : برآری که هم بتوانی .

ر بیت شماره ۵۳ ذ : حذف شده و مصرعهای بیت شماره ۵۴ مقدم مؤخر است). (ابیات شماره ۵۴-۵۳ آ ب ح خ ر ز : ۵۳-۵۴).

۵- ث : از تو ار من بدین ؛ ز : از تو من کر بدین غرض ترسم ؛ ح ر ژ : برسم . ۶- آ : تا تو آن ؛ ج : بی تو.

۷- ز : این نظامی بنام بر در ؛ ر : بنام بر در ؛ خ : یاور؛ ذ : بر در . ۸- خ : بر در ؛ رز : بر درکس مرانش از بر ؛ ث : بذل کن هم . ۹- آ : همّتم را ؛ ز : همتش ده

۱۰- د : با تو وقتی . ۱۱- ث ج چ ذ ژ ؛ وقت .

۱۲- آ : درویش و .

فی نعت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه وسلّم*

نقطهٔ خطّ[1] اوّلین پرگار — خاتم آخر آفرینش[2] کار
نوبر باغ[3] هفت چرخ کهن — درّة التاج عقل[4] وتاج سخن
کیست جز خواجهٔ مؤیّد رای — احمد مرسل آن رسول خدای
شاه پیغمبران بتیغ و بتاج — تیغ او شرع وتاج او معراج

---

* ب: فی نعت خاتم النبین علیه الصلوة والسلم ، پ ت : حذف شده ، ث : فی نعت النبی علیه الصلوة والسلم ، ج : فی نعت النبی علیه السلم ، چ ح : نعت سید المرسلین علیه السلم (ح : السلام) ، خ : درنعت سید انبیا محمد مصطفی علیه السّلام ، د : نعت سید المرسلین ، ذ : فی نعت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم ، رژ : در نعت سید المرسلین علیه السلم (ژ : علیه الصلوة والسلام) ، ز : فی نعت النبی علیه الصلوه والسلم ، س : درنعت پیغمبر اکرم ، ش : در نعت سید المرسلین علیه الصلاة والسلام .
(ابیات شماره ۱۴-۱ پ ، ابیات شماره ۲۶-۱ ت : حذف شده).
۱- ث ج چ د ژ : خلق . ۲- ث : آفرینش آخر.
۳- آ : تو بباغ آر . ۴- ث ج چ ژ : عقد .
(بیت شماره ۳ ر : حذف شده).

۵ اُمّی و[1] اُمّهات را مایه — فرش را نور و عرش را سایه[2]

پنج نوبت زن شریعت پاک — چار بالش نه ولایت خاک

همه هستی طفیل و[3] او[4] مقصود — او محمد رسالتش محمود

ز اوّلین گل که آدمش بفشرد[5] — صافی[6] او[7] بود و دیگران همه دُرد

واخرین دور[8] آسمان[9] راند — خطبهٔ خاتمت هم او[10] خواند

۱۰ امر و نهیش براستی موقوف[11] — نهی او منکر امر او معروف

آنکه از فقر فخر داشت نه رنج — چه حدیثست فقر و چندان[12] گنج

وآنک از و سایه گشت روی[13] سپید — چه سخن سایه و آنگهی[14] خورشید

۱-آ: امت بخ رز: آیت، ج چ ذ: امی. ۲-آ ث ج چ ح: عرش فرسای؛ د: عرش فرسای و عرش را پایه؛ ذ: عرش فرسای و فرش را؛ ز: عرش سای. ۳ - ذ: حذف شده. ۴-خ: تو. (بیت شماره ۸ آ، ابیات شماره ۹-۸ ذ: حذف شده). ۵ -ث ج چ د ژ ش ز- حذف شده؛ ب خ رز: اولین کل که دامش؛ ح: اولین کاس که؛ س: آدم بفشردش. ٦- ب خ رز: صاف، س: صافی (صاف). ۷- ث: آن. ۸- ژ: روز. ۹- د: کاسمانرا. ۱۰-آ: همه، د: اورا. ۱۱-چ ح: موصوف، ر: معروف. (ابیات ۱۲-۱۱ ذ: حذف شده). ۱۲- آ ح د: چه حدیثست فقرا و (ح د: وان) همه، ث ج چ ژ: چه حدیثست فقر و چندین (ج: وانکه)؛ خ: چه حدیثست کنج و چندین رنج؛ رز: حدیثست؛ س: وچندان (ین). ۱۳-ج چ: وانک (چ: اوکه) کشتی ز سایه، ث: وانک کشتی ز سایه روز؛ ح: آنکه ازو کشت سایه، د: آن کز و کشت ز سایه؛ آ: کشت سایه، ژ: کشته سایه؛ ب رز: روز. ۱۴-ح: آنکهی.

ملک را قایم الهی[1] بود — قایم انداز پادشاهی بود
هرکه برخاست میفکندش[2] پست — وآنکه افتاد میگرفتش دست
۱۵ با[3] نکوگوهران[4] نکو میکرد — قهر[5] بدگوهران[6] هم او میکرد
تیغ ازین سو[7] بقهر خونریزی — رفق ازآن[8] سو[9] بمرهم[10] آمیزی
مرهمش دل نواز[11] تنگ دلان[12] — آهنش پای بند[13] سنگ دلان
آنکه با او براسب زین بستند[14] — برکمرها دوال کین بستند
اینک[15] امروز بعد چندین سال — همه برکوس او زنند[16] دوال
۲۰ گرچه ایزد گزید[17] از دهرش — وین جهان[18] آفرید[19] از بهرش

۱- د : الاهی . ۲- ر : برافکندش . ۳- آ : تا .
۴- آ ب پ ث ج ح خ د ذ : کرده را ، چ ژ : کرده او ، رز: کودکان . ۵- پ : مهر . ۶- ج : بدکوی را .
۷- آ ب خ رز : سر ، د : سان . ۸- پ : ازین .
۹- آ رز : سر ، خ : بس . ۱۰- ذ : بمردم . ۱۱- آ : جان کشای ؛ ب خ د رزش : جان ؛ ح : جان کداز ؛ س: دل(جان)
۱۲- ج : دل تنکان . ۱۳- ر : آهنین بند سای ، ز : آهن تند سای ؛ ژ : واهنش بند سای ؛ آ ب پ ث ج چ ح خ د ذ ش : بندسای . ۱۴- پ ث ج چ ذ ژ: آن طرفها (ج : طرقها) که راه دین . ۱۵- ح ژ : این که . ۱۶- ز : زدند . (بیت شماره ۲۰ پ : حذف شده). ۱۷- ح د : گزیده .
۱۸- ب خ رزش : واسمان ؛ ذ : این ؛ س : وین جهان (واسمان) . ۱۹- ح د : آفریده .

چشم اورا که مهر[1] ما زاغست — روضه گاهی برون ازین[2] باغست

حکم هفصدهزارساله[3] شمار — تابع حکم[4] او بهفت هزار

حلقه داران چرخ کحلی پوش — در ره بندگیش[5] حلقه بگوش

چار یارش کزین باصل و بفرع[6] — چار دیوار گنج خانهٔ شرع[7]

۲۵ زآفرین[8] بود نوربینش او — کآفرینها بر آفرینش او

نفسش[9] بر هوا چو مشک افشاند — رطب تر زنخل[10] خشک افشاند[11]

با چنان جان که هردمش مددیست[12] — از[13] زمین تا باسمان جسدیست[14]

آن جسد را حیات ازین[15] جانست — همه تختند[16] و او سلیمانست

۱- ژ : بهر . ۲- ج : این . ۳- چ ح خ د : هفتصد؛ ز : هفتصدهزارسال ؛ ر : سال . ۴- ز : امر . ۵- ب خ ز : بندکیت ، ر : بندکش . (بیت شماره ۲۴ خ: حذف شده) ٦- ث : چارهٔ ما ؛ پ ج چ ح د زش :بالش؛ ذ : بالش کزین باغ بفرش . ۷- ذ : عرش . (ابیات ۲۸-۲۵ ح : ۲٦، ۲۵، ۲۸، ۲۷، د : ۲۵، ۲٦، ۲۸، ۲۷) .

۸- ج : ز آفرینش . (ابیات شماره ۲۷-۲٦ آ پ ث ج د ذ ز ژ : ۲٦-۲۷ ؛ ابیات شماره ۲۸-۲٦ چ س : ۲٦، ۲۸، ۲۷) . ۹- ج: نفس را ، ژ : نقش رو.

۱۰- ح : زخار . ۱۱- ز :نشاند . (بیت شماره ۲۷ خ: حذف شده). ۱۲-آ: هرنفس؛ ذ : دردیست . ۱۳-س : ز . ۱۴ - ذ : کردیست ، ر : حدیست . ۱۵ - آ ذ ر ز : این (ر :هر) جسد را حیات ازان؛ ب ت ج خ : ازان. ۱٦-ذ : جنّند .

معجوش خارخشک را رطبست[1] ‏ ‏ رطبش خاردشمن[2] این عجبست[3]

۳۰. کرده[4] ناخن برای[5] انگشتش ‏ ‏ سیب مه را دو نیم[6] در مشتش

سیب را گو ز قطع بیم کند[7] ‏ ‏ ناخنهٔ روشنان دو نیم کند[8]

آفرین کردش[9] آفریننده ‏ ‏ کاین گزین بود و آن[10] گزیننده

بادبیش[11] از مدار[12] چرخ کبود[13] ‏ ‏ برگزیننده و[14] گزیده درود

(بیت شماره ۲۹ ذ : حذف شده) .

۱ - آ : معجرش خاک ؛ پ ث ج چ : معجز خارخشک او ؛ د : معجز ؛ ژ : معجز خارخشک او رطبیست ؛ خ : خشک با .

۲ - چ : دشمنان . ۳ - ر : عجمست ، ژ : عجبیست .

۴ - ج : کرد . ۵ - آ : ناخن بزور ، ذ : بدو همه .

۶ - آ پ ث ج ح د ذ ر ژ : دو نیمه . ۷ - چ : سیب کو را ز قطع بیم بود ، ذ : سیم را که قطع بیم بود ؛ ز : سیب کو را ؛ آ ب ت ح د ر ژ ش : کو ؛ پ ث : کو ز قطع نیم (ث : بیم) بود ؛ خ : نیم کنند ؛ ج : بود . ۸ - آ ب ت ح د ر ز ژ ش : ناخن دوستان ؛ پ ث ج چ خ ذ : ناخن دوستان دو نیم بود (خ : کنند) . ۹ - د ژ : کرد . ۱۰ - آ : کین گزینست وان ؛ ح د ذ : آن ، س : و او . (بیت شماره ۲ از متن فصل آینده د : بعد از بیت شماره ۳۲ نوشته شده) . ۱۱ - ذ : پیش ۱۲ - خ : هزار . ۱۳ - د : وجود . ۱۴ - ز : از گزیننده بر

(بعد از بیت شماره ۳۳ ح : ملک را قایم الهی باد قایم انداز پادشاهی باد - افزوده) .

در معراج رسول الله صلّی الله علیه وسلّم*

چون[1] نگنجید در جهان تاجش	تخت بر عرش بست[2] معراجش
سر بلندیش را زپایهٔ[3] پست	جبرئیل آمده[4] براق بدست
گفت بر باد نه پی[5] خاکی	تا زمینیت گردد[6] افلاکی

---

* آ ب ت ر : فی معراج النبی (ب ر : در معراج رسول) صلی الله علیه و سلم ، پ : در معراج پیغامبر علیه السلم، ث چ : درمعراج سید المرسلین صلی الله علیه و (چ : المرسلین علیه) سلم ، ج : درمعراج النبی علیه السلم ، ح : صفت معراج سید المرسلین ، خ د : در معراج مصطفی (د : حضرت النبی) علیه و السلام ، ذ : درصفت معراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم ، ز : درمعراج سید المرسلین علیه و السلام ، ژ : درصفت معراج ، س: معراج پیغمبر اکرم .

۱ - د : چونکه . ۲-خ : بخت بر عرش برد ؛ ذ :بخت، ب ت ج ح ر ز ش : برد ، س :بست (برد) . ۳-خ : هم بلندیش را زمانهٔ ؛ پ : بلندیش ز پایهٔ ؛ ح : ز سایهٔ ؛ ذ : ز پایه و . ۴ - پ ث ج چ خ د ذ ژ ش : آمدو ، س :آمده (آمدو). ۵- ژ : برباره نه تن ۶-آ ذ: زمین توکردد ، ب ت ر ز ش : زمینت بگردد ، ح : زمینیت کرد .

پاس[1] شب را ز[2]خیل خانهٔ خاص	تو ئی امشب یتاق دار[3] خلاص
۵ سرعت برق این[4] بُراق[5] تراست	برنشین کامشب[6] این یتاق[7] تراست
چونکه تیر یتاقت آورد[8]م	بجنیبت براقت[9] آوردم[10]
مهد برچرخ ران که ماه[11] توئی	برکواکب دوان که شاه[12] توئی
شش جهت را زهفت[13] پنج برآر	نه فلک را بچار میخ بر[14] آر
بگذران از سماک چرخ سمند[15]	قدسیا نرا درآر سو[16] بکمند

۱- ذ : باش . ۲- د : شب و از ، ز : شب ران .

۳- ز : براق دار . (بیت شماره ۵ خ : حذف شده ؛ ابیات شماره ۶-۵ آ ب ت ح د ر ز : ۵-۶) .

۴- ب ت ر ز : بر . ۵- ذ : یتاق . ۶- ذ : امشب .

۷- ر : آن یراق ؛ ب ت ذ : براق ، ز : یراق .

۸- آ : چون تیر من ؛ خ : پیری یتاق آوردند ؛ ث : براقت ؛ ج : آوردیم . ۹- ج ث : یتاقت . ۱۰- ج : آوردیم ، خ : آوردند . ۱۱- خ : مهر برچرخ نه ؛ ذ : مهر برخ ران که شاه ؛ پ : شاه .

۱۲- پ ذ : ماه . ۱۳- آ ب ت خ ر ز : زهفت و پنج ، ح : به پنج پنج . ۱۴- پ ث : زچار میخ در ؛ ذ : زچار ؛ س : بچار (زچار) میخ بر (در) ؛ آ ب ج چ خ ر ز ش : در . ۱۵- ث : بگذر از شمار چرخ بلند ؛ پ ث ج ذ : از شمار ؛ چ : مرکب از سپهر چرخ بلند ؛ ح : بلند . ۱۶- آ ب ت ح خ ر ز : درکش ارکان (ب ت خ ر ز : ایوان) قدس را (خ : قصد را) .

۱۰ عطر سایان شب بکار[1] تو[2] انـد — سـبز پوشان[3] در انتظار تو اند[4]

نازنینان مصر این[5] پرگار — بر تو عاشق شدند یوسف وار[6]

خیز تا در تو یک نظاره کنند — هم کف وهم ترنج پاره کنند

آسمانرا بزیر پایهٔ[7] خویش — طره نوکن زجعد[8] سایهٔ خویش

شب روانرا شکوفه ده[9] چو چراغ — تازه روباش چون شکوفهٔ باغ[10]

۱۵ شب شب تست ووقت[11] وقت دعاست — یافت خواهی هرآنچه خواهی خواست

تازه ترکن فرشتگانرا فرش — خیمه زن بر سریر پایهٔ عرش

عرش را دیده[12] برفروز بنور[13] — فرش را شقه درنورد ز دور

۱-خ ز : نکار . ۲-چ : توند . ۳-رز : سپر پوشان

۴-چ : توند . (ابیات شماره ۱۳-۱۰ ب ت خ ر ز : ۱۱-۱۰، ۱۳-۱۲). ۵-ژ : آن.

۶-ح د : شده زلیخا وار . ۷-آ : مایهٔ، پ ذ : سایهٔ.

۸- ت ز : زجعدو ، ح : ز سرو؛ ژ : ز-حذف شده

(بعد از بیت شماره ۱۳ س :

بگذران مرکب از سپهر بلند — درکش ایوان قدس را بکمند -

افزوده) .

۹- ز : رو . ۱۰-خ : شکوفه بباغ .

(بیت شماره ۱۵ پ : حذف شده). ۱۱ - آ: شب شب قدر تست ؛ ب ت خ ر ز : قدر آن تست، ج چ ذ ش: شب تست وقت، ح د : شب قدر وقت . (بیت شماره ۱۷ پ ث ج چ ذ ز ش : حذف شده) . ۱۲-خ : پایه . ۱۳- ح د : زنور.

تاج بستان که تاجور توشدی — بر سر آی از همه[1] که سرتوشدی
سر بر[2] آور بسر فراختنی — دو[3] جهان خاص کن بتاختنی
۲۰ راه خویش از غبار[4] خالی کن — عزم درگاه لایزالی کن
تا بحق القدوم آن قدمت[5] — بر دو عالم روان شود علمت
چون محمد زجبرئیل براز — گوش[6] کرد این[7] پیام روح[8] نواز
زان[9] سخن هوش را[10] تمامی داد — گوش را حلقهٔ[11] غلامی داد
دو امین بر امانتی[12] گنجور — این[13] زدیو آن زدیو مردم دور
۲۵ آن امین خدای در تنزیل — وین[14] امین[15] خرد[16] بقول و دلیل
آن رساند آنچه بود شرط[17] پیام — وین شنید[18] آنچه بود سر کلام
درشب تیره آن[19] سراج منیر — شد زنقش مراد نقش[20] پذیر

۱- پ : فلک . ۲- آث : در . ۳- ز : در .
۴- آ : خیال . ۵- آ : از کرمت . ۶- ذ : نوش .
۷- ح د : آن. ۸- س : گوش (روح).
۹- خ : زین . ۱۰- ح : کوش را . ۱۱- د : خانهٔ .
(ابیات شمارهٔ ۲۵-۲۴ آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر
ز ژ ش : ۲۴-۲۵).
۱۲- آ : امانت ، چ : امانی . ۱۳- ذ : وین .
۱۴- ب ت ز : وان . ۱۵- پ : حذف شده .
۱۶- ذ : خود. ۱۷- ذ : او رساند آنچه شرط بود ؛ ب
ر : رسانید آنچه بود ؛ ت خ ز : شرط بود . ۱۸- خ : این رساند .
۱۹- چ : از . ۲۰- س : زمهر ؛ آ ب ت ح خ د ر ژ ش : مراد مهر .

گردن از طوق[1] آن کمند نتافت[2] | طوق زرجز چنین نشاید یافت[3]
برق کردار بر براق نشست | تازیش زیر و تازیانه بدست[4]
۴۰ چون در آورد در[5] عقابی[6] پای | کبک عُلوی خرام جست ز[7] جای
بر[8] زد از پای[9] پر طاووسی[10] | ماه بر سر چو مهد[11] کاووسی
میپرید آنچنان کزان[12] تک و تاب | پر فکند از پیش چهار[13] عقاب
هرچه را دید[14] زیر گام[15] کشید | شب لگد خورد و مه لگام[16] کشید
وهم دیدی که چون گذارد گام | برق چون تیغ برکشد زنیام[17]

۱- خ : قرب . ۲- آ : وزکمند بتافت ، ذ : اوکمند شتافت ؛ ج چ : بتافت . ۳- آ ح د : طوق زرّین چنین توان در (ح د : توان) ، ب ت خ ر ز : تا (خ : با) چنین قربت الّهی ؛ ذ : طوق زرچون . ۴- ز : زیر تازیانه برست ؛ ح : و - حذف شده .

۵- ح د : بر . ۶- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : عقیلی . ۷- آ : کشت ز ؛ ح خ ر ز : از . (ابیات شماره ۳۱-۳۲ ب ت خ ر ز : ۳۱-۳۲) . ۸- خ : پر . ۹- ز : پایه . ۱۰- آ چ : طاوسی . ۱۱- ز : مهر . ۱۲- آ : بر پرید ؛ ح ز : بر پرید آنچنانک در (ز : از) ؛ ب ج چ خ د ر : آنچنانک از (ج خ د : در) ، ذ : آنچنانچه در ؛ س : کزان (که از) . ۱۳- ب ت خ ر ز : برفکنده زپیش (ر ز : زپیش) چار . ۱۴- ژ : حذف شده . ۱۵- پ : پای . ۱۶- خ : بکام . (بیت شماره ۳۴ پ ث ج ذ : حذف شده) ۱۷- ژ : برکشید نیام ؛ س : برکشید .

۳۵ سرعت عقل درجهانگردی — جنبش روح[1] درجوانمردی
بود با راهواریش همه لنگ[2] — با چنین پی فراخیش همه[3] تنگ[4]
با تکش سیر[5] قطب خالی شد — گرجنوبی وگر[6] شمالی شد
درمسیرش سماک آن[7] جدول — گاه رامح نمود و گاه[8] اعزل
چون محمد[9] برقص[10] پای براق — درنبشت این صحیفه را اوراق[11]
۴۰ راه دروازهٔ جهان برداشت[12] — دوری از دور[13] آسمان برداشت

۱- ت : حذف شده ، ز : رفع . (بیت شماره ۳۶-ر : حذف شده).
۲- آ : بود بادهوا زپس همه لنک ، ج دذ : بود با راهوایش لنکی ؛ ژ : بوده بارهواریش ؛ چ : رهواریش . ۳-آح : باچنان پی فراخیی همه ، ب : باچنان پی فراخیش پی ؛ تخ ز : باچنا ن .
۴-ج دذ :تنکی. (ابیات شماره ۳۸-۳۷ ذ : حذف شده) .
۵ - پ : حذف شده. ۶- آ ب ت ح خ ر ز : این (خ: هم) جنوبی وان (خ : وهم). ۷-آ ب ت رش : مسطرش را، پ ث ج د : درمسیر ؛ چ ژ : درمسیر سماک این (ژ : از) ؛ ح : مطوبانزا ، خ : منظرش را ؛ ز : مسطرش چون سماک آن .
۸ -چ : بدی وکه ؛ ج : و-حذف شده. ۹-خ : چونک آمد.
۱۰ -آ، بنطع . ۱۱ -آ ب ت ر ز : شد بتقطیع نطع (ر: قطع) این اوراق، پ ث ج چ د ذ ژ ش، درنوشت آن (ذ : این) صحیفهٔ (ج : صحیفه را) ؛ ح : شد بتقطیع ازآن بلند رواق ؛ خ : شد بروطبع طبع. این . ۱۲ - خ : بگذاشت . ۱۳ - ب ت ر ز : از -حذف شده ؛ د : دردی از راه ؛ ث : از دو دل .

میبرید از[1] منازل فلکی[2] | شاهراهی بشهپر ملکی[3]
ماه را در[4] خط حمایل خویش | داد سرسبزی از[5] شمایل خویش
برعطارد زنقوه کاری دست | رنگی ازکوره[6] رصاصی[7] بست
زهره را از فروغ مهتابی | برقعی بر[8] کشید سیمابی
۴۵ گرد راهش بترکتاز[9] سپهر | تاج زرّین نهاد[10] برسرمهر
سبزپوشید[11] چون خلیفهٔ شام | سرخ پوشی گذاشت بر[12] بهرام
مشتری را[13] زفرق سرتا[14] پای | درد سر دید وگشت[15] صندل سای
تاج[16] کیوان چو بوسه زد قدمش | در سواد عبیر شد[17] علمش

۱- ب ت ث ج چ ح د ر ز : آن. ۲-خ : ملکی. ۳-خ د : بشرزهٔ (د : بشهپر) فلکی، ر : پذیره ملکی، ژ : نشسته‌هم ملکی. (ابیات شماره ۴۳-۴۲ ذ : حذف شده). ۴- ح د : بر. ۵-آ پ ث ج چ ح : داده؛ د : داده سربازی از؛ رز : سرسبزئی. ٦-ح : ملک ازشهپر؛ ز : رنک؛ ب : از کونهٔ، ج : از کوزهٔ، ر : ازکوهر. ۷-خ : زحاجبی (بیت شماره ۴۴ چ : حذف شده). ۸-ج : در. ۹-آ ب ت ح خ د ر ز : چون بر آمد بتخت‌کاه. ۱۰-ذ : نهاده. ۱۱-چ خ ذ : پوشیده. ۱۲-آ ب ت خ ز : روی؛ ر : بروی کذاشت چون؛ چ ذ : که داشت بار(ذ : بر)؛ خ : با. ۱۳-چ : مشتری چون. ۱۴-خ : زرفق؛ ز : زفوق تاسر؛ ژ : زفر؛ در : تا سر. ۱۵-آ : ازسر دیده کشت؛ ث ج چ ذ ژ : دید کرد؛ ح د ر ز : و-حذف شده؛ پ : کرد. ۱٦-پ ث ج چ ذ ژ : جرم، س : تاج (جرم). ۱۷-ژ : زد.

او[1] خرامان چو باد شبگیری	بر هیونی چو شیر[2] زنجیری
۵۰ هم رفیقش ز ترکتاز افتاد[3]	هم براقش ز پویه باز افتاد
منزل آنجا رساند[4] کز[5] دوری	دید در[6] جبرئیل دستوری
سر برون زد زمهد[7] میکائیل	برصدگاه صور اسرافیل[8]
گشت از آن تخت نیز تخت‌گرای[9]	رفرف و سدره هر دو ماند[10] بجای
همرهانرا بنیم ره[11] بگذاشت	راه دریای بیخودی برداشت[12]

۱- آژ: واو. ۲- پ ث ج چ ذ ژ ش: دیو، س: شیر (دیو)
۳- د: هم رفیقش ترک و تازفتاد؛ آ ت ح: رقیبش.
۴- آح: چیزش آنجا رسید؛ زژ: رسید. ۵- خ: از.
۶- آ: یافت در، ب ت خ رز: یافت زو (ت: از)، ح د: خواست زو. (ابیات شماره ۵۶-۵۲ آ ب ت ح خ د رز: ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۶). ۷- پ ث ج چ ذ ژ ش: از بر (ذ: پر) جبرئیل و؛ ح: زمهد زد. ۸- پ ث ج چ ژ ش: باز (ث ج چ: پای، ژ: باد، ش: بال) برزد بسقف (ژ: بسفت)؛ ح خ: از (خ: بر) صداگاه؛ ذ: پای برزد بسقف عزرائیل. ۹- آ: رفرفش کرچه کرد سدره‌گرای، ب ت خ رز: رفرفش (ر: رفرس) کرچه کشت صدره کشای؛ چ ذ: تخت نیز تخت؛ ژ: سرای. ۱۰- چ: رفرف سدره ماند هردو؛ ب ت: سدره را بماند؛ ذ: مانده؛ زژ: ماند هردو؛ ر: سدره ماندند. ۱۱- آ ج ح ذ رژ س: بنیمه ره؛ ج: به نیم شب. ۱۲- ب: ره دریای بی رهان بگذاشت؛ ت ح ر: ره دریای بی رهان (ح ر: بی کران)؛ ز: ره بر پای؛ س: بیخودی (بی رهی).

۵۵ قطره برقطره[1] زان محیط گذشت | قطر برقطر هرچه بود[2] نوشت
چون درآمد بساق عرش[3] فراز | نردبان ساخت ازکمند نیاز[4]
سر برون زد زعرش نورانی[5] | درخطرگاه سرّ[6] سبحانی
حیرتش چون خطرپذیری کرد | رحمت آمد لگام گیری کرد
قاب قوسین او درآن اثنا[7] | از دنی رفت سوی او[8] ادنی[9]
۶۰ چون[10] حجاب هزارنور درید[11] | دیده درنور بی حجاب[12] رسید

---

۱ - ب ت خ رز : قطر برقطر (خ : قطره). ۲ - آب :
قطره برقطره آنچ دید ؛ پ ث چ د ش : خطوه برخطوه ؛ ت خ
رز : قطره قطره هرآنچه دید، ژ : قطره برقطره هرچه دید ؛
ج ذ : زانچه بود ، ح : هرچه دید .
(مصرع دوم بیت شماره ۵۶ و مصرع اوّل بیت شماره ۵۷ ژ :
حذف شده). ۳ - آ ب ت ح خ د رز : چون ازو (ح د :
زره) جبرئیل ماندش باز ؛ ث چ : بر .
۴ - ذ : در عزّت بروی بودش باز . ۵ - ب ت خ رز :
روحانی . ۶ - پ : درخطیر سر بر ، ج : خطرهای سرّ؛
خ د : بر ؛ ذ : در خطرگاه مهر . ۷ - ح : قوسین را ؛
خ : قوسین را درآن ابنی ؛ پ د : اثنای، ژ : ادنی .
۸ - آ : درگذشت از دنا ازو، ب ت ح خ رز : در (رز : بر)
گذشت از دنا (ح خ : دنی) باو (ت : و او) ؛ پ ش : ازدنا.
۹ - پ : ادنا. (بیت شماره ۶۱-۶۰ ب ت خ : ۶۰-۶۱). ۱۰ - خ : تا.
۱۱ - ذ : تو بدرید. ۱۲ - ج : حساب .

گامی از بودخود[1] فراتر شد — تا خدا[1] دیدنش[2] میسر شد
دید[3] معبود خویش را[4] بدرست — دیده از هرچه دیده[5] بود بشست
دیده بر یک جهت نکرد[6] مقام — کز چپ و راست میشنید سلام[7]
زیر و بالا و پیش و پس چپ و راست — یک جهت گشت و[8] شش جهت برخاست
۶۵ شش[9] جهت چون[10] زبانه تیز کند[11] — هم جهان هم جهت[11] گریز کند[12]
بیجهت با[13] جهت ندارد کار — زین جهت بیجهت شد آن پرگار[14]
تا نظر بر جهت[15] نقاب نبست — دل ز تشویش و اضطراب نرست[16]

۱-خ : از بودنش، د: ازکام خود. ۲-ذ ز : خداوندیش. ۳ج : دیده. ۴-پ : خویشتن. ۵-آ ب ت ج رز : هرچه عیب، پ ث ج ح خ د ژ ش : هرچه غیر، ذ: غیرآنچه، س : هرچه دیده (غیر).
۶-آ : بکرد، ح د : نکرده. ۷-آ: کوچه چپ راست؛ خ: کلام، س: سلام (کلام). ۸-خ رز : حذف شده. (ابیات شماره ۶۶-۶۵ آ ب ت ح خ رز : ۶۵-۶۶). ۹-ح : بی. ۱۰-آخ : کنند. ۱۱-پ ج دذ : هم جهت هم جهان. ۱۲-آخ : کنند. ۱۳-ژ : تا.
۱۴-آ : زین سبب با جهت شد آن آشکار؛ ت : باجهت در آن شب تار؛ ذ : یکجهت؛ ب ح خ رز : در (ح ر : شد) آن شب تار؛ دذ ژ : این.
(مصرعهای بیت شماره ۶۷ ب : مقدم مؤخرست).
۱۵- پ ث ج چ ذ ش : تاجهت بر نظر؛ آ : برجهان.
۱۶- ج : زتشویش اضطراب برست؛ ح: ز تشویر اضطراب؛ آ: و- حذف شده؛ د : برست.

جهت از دیده چون نهان[1] باشد — دیدن[2] بیجهت چنان باشد

از[3] نبی[4] جز[5] نفس نبود آنجا — همه حق[6] بود و[7] کس نبود آنجا

۷۰ همگی را جهت کجا سنجد — در احاطت[8] جهت کجا گنجد[9]

چون نبی بیجهت خدارا دید — بی لب و بی دهان[10] کلام شنید

شربت خاص خورد[11] و خلعت خاص — یافت از قرب حق برات خلاص[12]

جامش اقبال و معرفت ساقی — هیچ باقی[13] نماند در[14] باقی

با مدارای صد[15] هزار درود — آمد از اوج[16] آن مدار فرود

۷۵ هرچه آورد بذل یاران کرد — وقف کار[17] گناهکاران کرد

(ابیات شماره ۶۹ ـ ۶۸ آ ب ت خ : ۶۸ ـ ۶۹) . (بیت شماره ۶۸ ح : حذف شده). ۱ ـ ژ : جهان . ۲ ـ ذ : دیدنش .
۳ ـ چ : آن . ۴ ـ ب : تنش ، ت : نفس ، ز : سش .
۵ ـ ژ : چون . ۶ ـ چ : کس . ۷ ـ پ : حذف شده.
(بیت شماره ۷۰ ح ذ : حذف شده). ۸ ـ چ : احاطه.
۹ ـ ژ : سنجد . (بیت شماره ۷۱ س : حذف شده).
۱۰ ـ پ ث ج چ ذ ژ : بی حدوث از قدم ؛ آ ح خ د : دهن . ۱۱ ـ خ : دید .
۱۲ ـ آ ب ت ث چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : رهاخلاص ، پ ج : راه (ج : ز راه) خلاص .
۱۳ ـ ژ : بالی . ۱۴ ـ ب ت خ ر ز ش : نماندش از ، ح د : نماند ازان ؛ ذ : نمانده ؛ آ : از . ۱۵ ـ پ : بصد
۱۶ ـ ب ز : موج . ۱۷ ـ پ ث چ ژ : کاه .

ای نظامی جهان‌پرستی چند | بر بلندی برآی[1] پستی چند
کوش تا ملک سرمدی یابی | وان[2] ز دین محمّدی یابی
عقل را گر عقیده دارد[3] پاس | رستگاری بنور شرع[4] شناس

۱- آ ث : از بلندی درای ؛ ز : درای . ۲- آ پ ث ج خ د ذ ز : وین ، چ : دین .
۳- ج در : کز (ر : کو) عقیله داری ؛ س : گر (کز) ؛ آ ب ت ح خ ز ژ : عقیله داری ؛ پ ث چ ذ : عقیله . ۴- ج : عقل .

در سبب نظم کتاب*

چون اشارت رسید پنهانی[1]	از[2] سرا پردهٔ سلیمانی
پر گرفتم چو[3] مرغ بال[4] گشای	تا کنم بر در سلیمان جای[5]
در اشارت چنان نمود نوید[6]	که هلالی بر آور از[7] شب عید
آنچنان کز[8] حجاب تاریکی[9]	کس نبیند درو ز باریکی[10]
۵ تا کند صید[11] سحرسازی تو	جادوانرا[12] خیال بازی تو
پلپلی چند را بر[13] آتش ریز	غلغلی درفکن به[14] آتش تیز

---

* آپ : در پروردن این داستان وشرح آن ، ب : درسبب تألیف کتاب ، ت س : سبب نظم کتاب ، ث : در عذر انگیختن داستان ، ج : در ترتیب داستان ، ذ : سبب نظم کتاب هفت پیکر گوید ، ر : اندر پژوهش داستان ، ژ : ... کتاب گوید .

۱- ز : نهانی . ۲- خ : کز . ۳- ب ت ج د ذ ر : بر؛ پ : برکوفتم ز . ۴- ز : فال . ۵- آ : تا نهم بر در سلیمان پای، ۶- ج : نموده؛ ذ : رسید نوید. ۷- آ : برآر از ، خ ذ : برآورد . ۸- پ : در. ۹- آ : حساب تاریکی ؛ خ : باریکی. ۱۰- ر : مه نبیندکسی ز ؛ ج : نداند دوموز ؛ آ : بروز؛ د : دو روز تاریکی ؛ ژ : ز دور ؛ خ : تاریکی. (ابیات شماره ۵-۶ ح : ۵-۶) . ۱۱- پ ث ج چ : سحر . ۱۲- د : جاودانرا ، ذ : جاودانه . ۱۳- آ خ : به ، ذ : در . ۱۴- پ : درفکن بر ، ج : برفکن در.

موم[1] افسرده را درین[2] گرمی[3]   نرم گردان ز بهر دل نرمی[4]
مهد بیرون جهان ازین ره[5] تنگ   پای کوبی بس است بر خو لنگ[6]
عطسهٔ ده ز کلک[7] نافه گشای   تا شود باد صبح غالیه سای[8]
۱۰ بادگو[9] رقص بر[10] عبیر کند   سبزه را مشک بر[11] حریر کند
رنج بر وقت[12] رنج بردن تست   گنج شه در[13] ورق شمردن[14] تست
رنجبرد تو ره بگنج برد   ببرد گنج هرکه رنج برد
تاک[15] انگور تا نگرید زار   خندهٔ خوش نیارد[16] آخر کار
مغز بی استخوان ندید کسی   انگبینی کجاست بی مگسی

(ابیات شماره ۸-۷ ب ت خ ز : ۷-۸). ۱- ب ت ر : بزم، پ ث س : مومی، خ : نرم، ز : قدم، ژ : جوی. ۲- ذ: دران. ۳- ج : نرمی. ۴- ج ز :کرمی. ۵- پ : جهاند؛ خ : فکن ازین پل؛ ح : درین؛ ب ت ر زش: پل، س : ره (پل) ٦- آ : بشست بو درجنک، پ ث چ ح : بس (ح : در) ره جنک؛ ب ت خ ز : سرجنک، دژ: ره جنک، ذر : سرسنک. ۷- پ : عطسه زدکلاب؛ ث ج چ ذ ژ : عطسهٔ دود (ذ : دور). ۸- آ : نافه نمای، پ : نافه کشای. ۹- رژ :کو. ۱۰- آ : در. ۱۱- ژ : در، س : در (بر). ۱۲- ر :کنج این کرچه. ۱۳- پ ث ج چ ح خ د ذ ژ : بر. ۱۴- آ : سپردن. (ابیات شماره ۱۳-۱۲ ب ت ث خ ر ز : ۱۲-۱۳). (بیت شماره ۱۲ ج ح د ذ :حذف شده).
۱۵- ژ: آب. ۱٦- ب ر ز : دخترش خوش نخندد؛ آ ذ : نیاید، خ : نیابد.

۱۵ ابر بی[1] آب چند باشی چند / گرم داری[2] تنور نان در بند
پرده بربند و چابکی[3] بنمای / روی بکران پردگی بگشای[4]
چون[5] برید از من این غرض[6] درخواست[7] / شادمانی نشست و غم برخاست
جستم از نامه های نغز نورد / آنچه دل را گشاده داند[8] کرد
هرچه[9] تاریخ شهریاران[10] بود / در یکی نامه اختیار آن[11] بود
۲۰ چابک اندیشه ای رسیده[12] نخست[13] / همه را نظم داده بود درست[14]
مانده زان لعل ریزه لختی گرد[15] / هر یکی زان قراضه چیزی[16] کرد

۱- پ ث ج چ د ذ ژ : از پی. ۲- ژ : دار این. ۳- ر : بربند حالی؛ آ چ ذ : و- حذف شده. ۴- ب پ ر : رو (ر : ره) مکردان و (پ : بکردان) پردلی بکشای (پ ر : بنمای)؛ ت ث ج خ د ذ ز ژ : رو (ز : روی) مکردان (ث د ذ ژ : بکردان) و؛ ج : بکردون و؛ ح : بربند و. ۵- د : چو. ٦- خ ر ز : بدید (ر : پرید) از من ین سخن؛ ذ : بدید؛ چ : آن؛ ب ت : سخن.

۷- ج : برخاست. ۸- پ : نشانه باید؛ ج ذ : نشانه؛ د : تابد. ۹- ذ : آنچه. ۱۰- خ : شهریاری

۱۱- خ : اختیاری.

۱۲- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ز ژ ش : رسید.

۱۳- د : زنخست. ۱۴- آ پ ذ : نخست، ژ : او جست. (بیت شماره ۲۱ پ : حذف شده). ۱۵- ح : ماند از آن لعل سوده؛ ژ : ماند؛ آ ب ت ذ ز : سوده؛ خ : سوده پری؛ ر : سوده لختی ورد. ۱٦- چ ذ : رختی، خ : جزّی.

من از آن خورده[1] چون گهر[2] سنجی — بر تو اسـیدم اینچنین گنجی

تا بزرگان چو نقد[3] کار کنند — از همه نقدش[4] اختیار کنند

آنچ از و نیم گفته بُد گفتم[5] — گوهر نیم سفته را سفتم[6]

۲۵ وانچ[7] دیدم که راست بود و درست — ماندمش[8] هم بر آن قرار[9] نخست

جهد کردم که درچنین[10] ترکیب — باشد آرایشی ز نقد[11] غریب

بازجستم ز نامه های نهان[12] — که پراکنده بود گرد[13] جهان

زان[14] سخنها که تازیست و[15] دری — درسواد[16] بخاری[17] و طبری

۱-ر: ریزهٔ، ز: دیده . ۲- د : سخن . ۳-خ : با؛ ذ: بابزرگان که ؛ پ ث ج د : که نقد ، چ ژ : که نقش ، نـ : چو نفس . ۴- خ : این چنین نقدی؛ پ ث چ ذ ژ : نقشش ، د ر : نقش . ۵ - ب ت ح خ ذش : زو؛ ر: زو نیم گفته بد گفتیم . ٦- ب پ ث د :کهر ؛ چ :کهر نیم سفته می سفتم ، ر : کهر نیم سفته را سفتیم . ۷-خ ذ : آنچه . ۸ - پ : نامدش ، ژ :کفتمش . ۹-ب ت خ ر ز : برقرار روز؛ چ : بدان . ۱۰-آ : درچنان ،ب ت : باچنان ، ح :هم بدان ، خ: آنچنان، د : هم بران ، ر ز : این چنین ، س : درچنین (باچنان) ، ش : باچنین. ۱۱- چ ذ ر : ز نقش ، ح د: بنقش ، ژ : ز نقل ، س : ز نقش (نقد).
۱۲-ح : بازجستم ز نامهای مهان ؛ د : بار ، ذ : زمانهای؛ ر ز : مهان ، س : نهان (مهان) . ۱۳- ح : بد بکرد .
۱۴- خ : وز . ۱۵ - ج : حذف شده . ۱٦-آ ب ت ح د : کتاب ،خ :کنایت ، ر ز :کتابی . ۱۷-ر : حجازی.

وز دگر نسخها[1] پراکنده[2]	هر دُرِی در دفینی افکنده[3]
۳۰ هر ورق کاوفتاده در[4] دستم	همه را درخریطه ای بستم
چون از آنجمله در[5] سواد قلم	گشت سرجمله‌ام[6] گزیده بهم
گفتمش گفتنی[7] که بپسندند[8]	نه که فرزانگان براوخندند[9]
دمیز[10] این نامه[11] چو زند[11] مجوس	جلوه زان[12] داده ام[13] بهفت[14] عروس
تا عروسان چرخ اگو یک[15] راه	درعروسان من کنند نگاه
۳۵ ازهم آرایشی وهم کاری	هریکی را یکی کند[16] یاری[17]

(بیت شماره ۲۹ ذ : حذف شده).

۱-ثچ: نسخهٔ ، س : نسخها(نسخهٔ) ۲- پ : پرکنده .۳-ت خ رز : دفینه ؛ ج ح د : دقیقی آکنده ، ز : دفینه آکنده ؛ آ ث چ : آکنده ، س :آکنده (افکنده). ۴-آپ ث ج چ ح د ژ :آن ورق ؛ ذ :آن ورق کافتد از. ۵-آ :ازان درج در، ج ذ : ازان جمله را ، چ :که شد جمله در. ٦-ب ت ح خ در: سرجملهٔ ، ذ : هرجملهٔ. ۷-آ : کفتم آن کفتنی ؛ ز: کفتهٔ. ۸ - د: که نپسندند، ذ: پسندیدند ، ز:که بپسندید. ۹-آب پ ث ج چ ح خ د رز: نه بروزیرکان بدو(ب ت ث چ در:ازو، خ :فرو) ؛ ذ: نه برو زیرکان برو بخندید ؛ ژ : نه‌ونه زیرکان‌ازان؛ س: نه که خود زیرکان. ۱۰-آب پ ت ث ج چ ح خ د ذ رز ژش :نقش. ۱۱-ح :کنند نامه را چونقش، خ :آن نامه راچو دید ؛ پ ث ج چ د ذ : چو نقش ، ژ : چورنگ. ۱۲ - پ : جلوه را . ۱۳ - ژ : دادمش . ۱۴-ج :چوهفت. ۱۵-ث :از. ۱٦-خ :دهد. ۱۷ - د : کاری.

آخر از هفت خط که یار شود — نقطه‌ای بر نشان کار شود

نقش بند ارچه[1] نقش ده دارد — سر یک رشته را نگه[2] دارد

یک سر[3] رشته گر ز خط گردد[4] — همه سررشته‌ها غلط گردد[5]

کس برین رشته گرچه[6] راست نرفت — راستی در میان ماست نرفت[7]

۴۰ من چو رسام رشته [8]بپیمایم — از سر رشته نگذرد پایم[9]

رشته یکتاست ترسم از خطرش — خاصه زاندازه برده‌ام[10] گهرش

در هزار[11] آب غسل باید کرد — تا بآبی رسی که شاید خورد[12]

آبی انداختند[13] و مردم شد — آب[14] انداخته بسی گم شد

۱- آ ب ت ح خ ر ز : بندی که. ۲- پ : نکه به. (بیت شماره ۳۸ ذ : حذف شده). ۳- ح ز : سر یک. ۴- ژ : غلط افتد. ۵- ژ : همه را جملگی سقط افتد ؛ آ : سر نقطها ، پ ج : سر بالها ، ث : سرواکها. ٦- ب ت در : بدین ؛ ج : بدین جز که ؛ ذ : بدین راه بسته ؛ خ : راه کوچه ؛ ژ : کو بر. ۷- آ : میان راست ؛ پ : برفت. (بیت شماره ۴۰ آ : حذف شده). ۸- ر : من چو از شمع رشته بنمایم ؛ خ ز ژ : بنمایم. ۹- در : بگذارد (ر: نگذرد) رایم ؛ ذ : بگذرد ؛ ب پ ت ح ز ژ ش : رایم ، س : پایم (رایم). ۱۰- خ : زاینده پردهٔ ؛ ح د : بردن ، ر : بردهٔ. (بیت شماره ۴۲ آ : حذف شده). ۱۱- ب ت خ د ش ر ز : همه. ۱۲- ب : تا بابی که می‌شاید خورد ؛ ج : رسد ؛ ز : تا بابی که شاید می‌خورد. (بیت شماره ۴ از متن فصل آینده ذ ، و ابیات شماره ۴-٦ ج : پس از بیت شماره ۴۲ نوشته شده). ۱۳- آ پ ت ث چ خ ر ز ژ ش : حذف شده. ۱۴- خ : آبی ، ر : رای.

من کزان آب دُر[1] کنم چو صدف | ارزم آخر بهشتی[2] آب و علف

۴۵ سخنی خوشتر از نوالهٔ[3] نوش | کی سخا سوی[4] من ندارد گوش

در سخا و[5] سخن چه میپیچم | کار بر[6] طالعست[7] من هیچم

نسبت عقربی است[8] با[9] قوسی | بُخل[10] محمود و بذل[11] فردوسی

اسدی را که بودلف[12] بنواخت | طالع و طالعی بهم درساخت

من چه میگویم[13] این چه گفت[14] منست | کابم[15] از ابر و درّم[16] ازعدنست

۱- ج د : کزین، خ : که آن ؛ ذ : کزین آب در شدم ؛ پ : بوکنم. ۲- خ : آرم آخر بهشت؛ چ : بهشت.
۳- ح : حوالهٔ. ۴- آ پ ج چ ح ، که ، ت خ : کو ، ر : کز ؛ ز : که سخا پیش ؛ ژ : سما.
۵- ح : بو ؛ ر : باسخای. ۶- ث : کاثر. ۷- ت چ ح خ د ذ س : طالعست و. ۸- آ چ : عقربست.
۹- ث ح خ د ر : یا. ۱۰- ژ : نخل.
۱۱- خ : نظم. (بعد از بیت شماره ۴۷ ر : در مذر داستان - نوشته شده). (بیت شماره ۴۸ ب ت خ ر ز : حذف شده). ۱۲- پ : اسدی که بود کف ، ح د : اسدی هر برلطف؛ آ : که جود او؛ ث چ : بودکف، ژ : بود الف. (بیت شماره ۴۹ ذ : حذف شده ؛ ابیات شماره ۵۴ - ۴۹ ب ت ح خ رز : ۵۳ - ۴۹ ، ۵۴).
۱۳- خ : کویم ، ژ : کویم که.
۱۴- ث : جای. ۱۵- خ : آبم. ۱۶- ژ : نانم.

۵۰ صدف از ابر گر[1] سخا بیند[2] | ابر نیز از صدف وفا بیند[3]
کابر آنچ ازهوا[4] نثار کند | صدفش دُرِّ شاهوار کند

*

جبرئیلم به جنی[5] قلمم | بر صحیفه چنین کشد[6] رقمم
کین فسون را که جنی[7] آموزاست | جامه[8] نوکن که فصل نوروزاست

۱- ث ج چ ح ذ : اگر . ۲-۳-پ : بینند . ۴-پ : ابر هر چز صدف ، ث ج چ د ذ ژ : ابر (ذ : کابر) هرچه ازهوا ؛ آ: هرچه. (بعد از بیت شماره ۵۱ آ ب ت ح خ د ر ز :
این سخن (ح : صدف) را که جاه میخواهم
مدد (خ : همه) ازفیض شاه میخواهم
هرچ او را عیار یا (ز: با) عددیست (خ ز: عددست)
سبب استقامتش (ر: استقامت) مددیست (خ ز: مددست)
در (ر: ور) مددبیش تابده (ب ت ح خ د ر ز : بارکه) باشد
چار درچارده شانزده باشد - افزوده).
*(بعد از بیت شماره ۵۱ - ب ذ ر ژ : خطاب روح باقائل ، ت : درستایش سخن، ح : درشکایت روزکار کوید، خ : هم درصفت نظم کوید، د: تسلیم نمودن این کتاب بپادشاه اسلام ، ز : دردعای پادشاه علاالدین ارسلان - افزوده) . ۵-ژ: جبرئیل ازمداد وهم ؛ آ ب ت ح خ د: نه جبینی ؛ پ ث ج چ ر ز ش: نه، س: به (نه) ؛ ذ : بجنّتی .
۶ - پ ث ج چ ذ ژ : زند . ۷- آ ب ح ذ : چینی، ت خ : جبینی ، ژ : مبنی . ۸ - ب ت خ ر : جامهٔ، پ : خامه نو .

	آنچنان کن[1] ز دیو پنهانش	که نبیند مگر سلیمانش
۵۵	زو[2] طلب کن مرا که مغز من اوست	من کیم بازمانده لختی پوست
	موم سادم ز[3] مهر خاتم دور	خالی از انگبین و از[4] زنبور[5]
	تا[6] سلیمان ز نقش[7] خاتم خویش	مهر من بر چه صورت آرد پیش[8]
	روی[9] اگر سرخ و گر[10] سیاه[11] بود	نقش بندش[12] دبیر[13] شاه[14] بود
	بر من آن شد که در سخن سنجی	ده دهی زر زنم نه ده پنجی[15]
۶۰	نخرد گر[16] کسی عبیر مرا	مشک من مایه بس حریر مرا

(بیت شماره ۵۴ ذ : حذف شده)   ۱- آ ح ژ : بر .
۲- ذ : زان .   (ابیات شماره ۵۷ - ۵۶ ذ : حذف شده، ابیات شماره ۵۸ - ۵۶ د : ۵۶ - ۵۸ - ۵۷).
۳- خ : مهرصافم ؛ آ : سالم ز ، ب ت : صافم ؛ پ ث ج چ ح د ژ : سازم ؛ ر : خاصم نه ، ز : صافم نه .
۴- ز : وز .   ۵- پ ث ج چ ژ : انگور . (بیت شماره ۵۷- پ : حذف شده).   ۶- ژ : با .   ۷- آ چ : زمهر .
۸- آ : مهر را بو چه کرد صورت بیش ؛ ژ : برمن ؛ س : بیش.
۹- خ : رو .   ۱۰- ث ذ ژ : اگو ، ر ز : کر .   ۱۱- پ : سپید .   ۱۲- خ : بند .   ۱۳- چ : نگین .   ۱۴- پ : حذف شده.
(ابیات شماره ۶۰ - ۵۹ ب ت خ ر ز : ۵۹ - ۶۰).   ۱۵- ر : ده ده؛ ژ : ده نهی زر زنم بده سنجی ؛ پ چ ذ : زر دهم ، ث ج : زر زدم، ح : می زنم، د : ره زنم، ز : نو زدم ؛ س : زر دهم (زنم).   ۱۶- آ پ ث ج ح ش : گر نخرد ، ب ت خ ر ز : گر نجوید ، چ : نخرد هر، ژ : چون خرد کر .

زان[1] نمطها که رفت پیش ازما | نوبری کس نداد[2] بیش از ما
نغزگویان که گفتنی گفتند | مانده گشتند و[3] عاقبت خفتند
ماکه اجری تراش آن[4] گرهیم | پند واگیر داهیان[5] دهیم[6]
گرچه ز الفاظ خود بتقصیریم[7] | درمعانی تمــــام تدبیریم[8]
۶۵ پوست بی مغز دیده ایم چوخواب[9] | مغز بی پوست[10] میدهیم[11] چوآب[12]
با همه نادری[13] و نوسخنی | برنتابیم روی ازان[14] کهنی

(ابیات شماره ۶۳- ۶۱ آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : ۶۲-۶۱، ۶۳) . ۱-خ : وان. ۲ - ب ت خ ر ز ژ : نداشت، ج ذ : ندید، چ : نداده ، س : نداد (نداشت)
۳- ر : حذف شده. ۴- ح : ماکه خود برتراش ازین؛ آ: آکرتراش، ب ت : عسکرتراش؛ پ ج ذ : آجر (ذ: آخر)تراش این؛ ث د ش :آجر؛ چ : اجرا تراش، خ ر : عکس تراش، ز : جکرتراش، ژ : تراش دار. ۵ - ذ : بنده واکیر واسنان؛ ح د : برکیر ؛ ش : دامیان . ۶-ژ : دریم. ۷-پ ث ج چ: ز الماس؛ ژ : ز الماس خود تقصیرم ؛ آ د : تو؛ ب ت خ : بتقصیرم . ۸ - آ : تمام توفیریم ، ب ت خ ژ : تمام تدبیرم، پ: تمامتر ببریم. ۹- ز : پوست مغز خورده ایم ؛ پ : بر ؛ آ ب ت خ ش : خورده ایم چوآب ؛ح د ذ : خورده ایم ؛ ر: خورده ایم زخواب ؛ چ : بخواب. ۱۰-ح : پوست بی مغز . ۱۱ - پ ث ج چ ژ : دیده ایم ، س : داده ایم (میدهیم). ۱۲-خ :بخواب، زش: جواب. ۱۳-آ ب ت ح : بی دری، ز: بی بری. ۱۴-آ: رو؛ ب ت ج ح خ ر ز : ازاین، ذ : از .

حاصلی نیست زین دُر[1] آمودن | جز بپیمانه[2] باد پیمودن[3]
چیست کآنرا[4] من جواهر سنج | برنسنجیدم ازجواهر[5] و[6] گنج
برگشادم بسی خزانهٔ[7] خاص | هم[8] کلیدی نیافتم بخلاص[9]
۷۰ با همه نزلهای[10] صبح نزول | هم باستغفر اللهم مشغول
ای نظامی مسیح تو دم تست | دانش[11] تو درخت مریم تست
چون رطب ریز این[12] درخت شدی | نیک بادت که نیک بخت شدی

(بیت شماره ۶۷ ذ : حذف شده).

۱- پ ج د : نیست در بر (ج : ازان در ، د : جز در)، آ: زان ؛ خ : نیست در ۲- ث : چند پیمانه ؛ خ : چه . ۳- پ : بار بنمودن . ۴- پ ث ج ذ : کانجا . ۵- پ : کواهر . ٦- آ ث چ ذ : حذف شده .
۷- آح د ر ژ : خزینه ، ذ : جواهر ، س : خزانه (خزینه)
۸- ز : غم . ۹- پ : خلاصی نیافتم زخلاص ؛ خ : بیافتم ؛ ج ذ : زخلاص .
۱۰- ر : پردهای . (بیت شماره ۷۱ آ : حذف شده).
۱۱- ب ت رز : دامن .
۱۲- ث چ : چونکه بر (چ : تو) زیر آن ؛ پ ج ذ : اکنون زیر آن (ج : این) ؛ دژ : آن .

در دعای پادشاه سعید علاء الدین کرپ ارسلان*

ای دل از این[1] خیال سازی[2] چند — بخیالی خیال بازی[3] چند

از سر این[4] خیال درگذرم — دور به زین خیالها نظرم

آنچه مقصود شد درین پرگار — چار فصل است به ز فصل بهار

اولین فصل[5] آفرین خدای — کافرینش[6] بفضل اوست بپای[7]

---

* آ : ... پادشاه علا الدین ارسلان، ب ش : در مدح (ش : در دعای) پادشاه سعید انارالله برهانه، پ: در دعاء پادشاه وقت ارسلان بن ارسلان ، ت: در مدح پادشاه اسلام انارلله برهانه، ث : دعای پادشاه مرحوم علا الدین کرپه ارسلان سمحه الله ، ج : در دعای پادشاه کرپ ارسلان، چ ذ : درمدح قزل ارسلان فرماید (ذ : گوید) ، ح : در مدح سلطان عادل، خ : درمدح پادشاه قزل ارسلان، د: در مدح پادشاه اسلام ، ر : در مدح قزل ارسلان ، ز: بیاض، ژ : دعاء دولت پادشاه اسلام علاء الدین ارسلان ، س : در - حذف شده. ۱- آ س ش : ای دل ازین. ۲- ب ت خ ذ ر : بازی. ۳ چ : بخیال خیال سازی؛ خ ر ش : بخیال ، س : بخیالی (بخیال)؛ ذ : سازی. ۴- ژ: آن ۵ - پ ث ج د ذ : فصلی.

۶ - ذ : آفرینش . ۷- پ ج د ژ : بجای.

۵ وان دگر فصل خطبهٔ[1] نبوی — کین[2] کهن[3] سکّه[4] زو گرفت نوی

فصل دیگر دعای[5] شاه جهان — کان دعا دُر[6] برآورد ز دهان

فصل آخر[7] نصیحت آموزی — پادشه را بفتح و فیروزی[8]

پادشاهی که ملک[9] هفت اقلیم — دخل دولت بدو کند[10] تسلیم

حجّت مملکت بقول و بقهر[11] — آیتی در خدایگانی[12] دهر

۱۰ خسرو[13] تاج بخش[14] تخت[15] نشان — بر سر تاج و تخت گنج فشان[16]

عمدهٔ مملکت[17] علاء الدّین — حافظ و ناصر[18] زمان و زمین

شاه کوپ ارسلان[19] کشور گیر — به ز الپ ارسلان[20] بتاج و سریر

۱- چ: نیز. ۲- ذ: این. ۳- د: کهر. ۴- خ: قصه. ۵- ز: ثنای. ۶- ذ: سر. ۷- ب ت ح خ ر ز: دیگر. ۸- آ ح خ ز: پادشا را؛ ب ت ر: پادشا را بفتح و پیروزی؛ ذ: و- حذف شده. ۹- آ: دخل. ۱۰- ر: کند برو. ۱۱- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش: بقوت (ح د: بقدرت، ذ: بدولت) وقهر. ۱۲- ث: آیت رحمت خلایق. ۱۳- ب: خسروی. ۱۴- ث ذ: بخش و. ۱۵- ر: بخت، ز: بحت. ۱۶- د ر ژ: افشان. (ابیات شماره ۱۲-۱۱ د: بعد از بیت شماره ۵۲ نوشته شده). ۱۷- پ: عمد المملکت، ث چ ژ: عمدة المملکت. ۱۸- د: ناصرو (بیت شماره ۲۶ آ ب ت ح خ ز ش: بعد از بیت شماره ۱۲ نوشته شده). ۱۹- ب ت خ ر ز: شه قزل، پ ث: شه کوبه؛ ذ: شه قزل ارسلان، ژ: شاه شاه ارسلان. ۲۰- پ: به ز اربه سلان، ث: بهتر از ارسلان، ج د: به ز ارب ارسلان، خ: به از البرسلان، زش: به از آلب ارسلان.

مهدیِ کآفتاب این مهدست[1] — دولتش ختم آخرین عهدست[2]

رستمی کز فلک سواری رخش[3] — هم بزرگست و[4] هم بزرگی بخش

۱۵ همسر آسمان و[5] همکف ابر — هم بتن شیر و هم بنام[6] هژبر

قفل هستی چو در[7] کلید آمد[8] — عالم از جوهری پدید[9] آمد[10]

اوست آن عالمی[11] که از کف خویش — هر دم آرد[12] هزار جوهر پیش[13]

عکس رویش ز جنس هر[14] حرفی — رنگ توقیع[15] کرده شنگرفی

[ملک بی گوشمال تصدیعش — سرخ رو از وقار[16] توقیعش]

۲۰ صحف گردون ز شرح او ورقی — غرق دریا ز فیض[17] او عرقی

۱- چ خ : مهدی؛ د : مهرخی کافتاب این مهرست. ۲- د: چشم آخرین؛ ر ذ: کاخرین. ۳- خ : رستمی درفلک سواری بخش. ۴- د: هم بزرگی؛ آ: و - حذف شده. ۵- ب ت ح خ ر ز: هم بر؛ ذ: هم برآفتاب. ۶- آ ب پ ت ج ح د ذ : هم پی شیر و هم پیام (ح: کُنام)؛ ث ج خ ر ز ژ : پی.

۷- پ ث ج چ د ژ : عقل هستی که (ژ: چو) در وجود.

۸- ذ : آید. ۹- ب ج د : سعود، ث : بجود، چ: ببود. ۱۰- ذ : آید (ابیات شماره ۱۹-۱۷ د: حذف شده).

۱۱- ج : عاملی. ۱۲- چ : از ده. ۱۳- آ : گوهر؛ ث: خویش، رز س ش : بیش. (ابیات شماره ۱۹ - ۱۸ پ ث ج چ ژ س : حذف شده). ۱۴- آ ح : هم. ۱۵- آ : توفیق.

۱۶- آ ب : روی؛ خ : روی از رقای؛ ح : از وفای، ذ : اوفتاد.

۱۷- ت ث ح ذ ر ز ش : عرق؛ ج د : عرق دریا ز عرق؛ پ : ز عرق.

بحر و بر هر دو زیر فرمانش	بری و بحری[1] آفرین خوانش
سر بلندی چنان بلند[2] سریر	کز بلندیش خود گشت[3] ضمیر
در بزرگی برابر[4] مَلَکَسْت	وز بلندی برادر[5] فَلَکَسْت
برتن دشمنان[6] برقع دوز	برق شمشیر اوست برقع[7] سوز[8]
۲۵ نوک تیرش بهر کجا که بتافت[9]	گه جگر دوخت گاه مو[10] شکافت
نسل اقسنقری مؤید ازو[11]	اَب و جَد با کمال ابجد ازو[12]

۱-چ ح خ رز: بحری و بری. (ابیات شماره ۲۶-۲۲ ذ: حذف شده). ۲-چ: بلند جهان بتاج و. ۳-ح: سر بزرگیش کشت خود؛ ز: از بزرگیش؛ آت خ ر: بزرکیش.

(بیت شماره ۲۳ خ: حذف شده). ۴-ج: برادر.

۵-آ: مقابل، ب ت ج رژ: برابر. (بعد از بیت شماره ۲۳ آ ب ت ح خ رز: نام او رتبت (خ ر: زینت) علا دارد

کوگذشت از فلک روا دارد

فلک بی علا چنان شد (ب ت ح خ رز: چه باشد) پست

در علای فلک بلندی هست - افزوده).

۶-ژ: برترین؛ پ ث ج د: دشمنانش. ۷-ج: برقی اوست برقع.

۸-د: دوز. (بیت شماره ۲۵ پ چ دژس: حذف شده). ۹-آح: شتافت.

۱۰-خ: دوخت وکاه؛ ث چ س: مو. (بیت شماره ۲۶ چ در: حذف شده). ۱۱-پ ث: آقسنقر مؤید از وی؛ ت: آقسنغر، ج: آقسنقر، خ: ابسنقری. ۱۲-آت ز: جد و اب؛ پ: اب جدّ و کمال ابجد از وی؛ خ: آب جد؛ ث: از وی.

فتح برخاک پای[1] اوزده فوق	فتنه درآب[2] تیغ اوشده غرق
آب او آتش از اثیر[3] انگیز	خاک او باد را[4] عبیر آمیز
درنبردش[5] که شیرخارد دم	اسب دشمن بسر شود[6] نه بسم
۳۰ درصبوحش که خون[7] رز ریزد	زآب یخ بسته[8] آتش انگیزد

(ابیات شماره ۶۳ - ۲۷ آ :

ر ۵۰ , ۶۳-۵۴ , ۲۸-۲۷, ۵۱, ۵۳-۵۲ , ۳۵ - ۳۰, ۴۷ , ۲۹ , ۴۶-۳۶

ز ۴۹ - ۴۸

ب ت خ ذ : ۴۶-۴۷, ۴۵-۴۴, (۴۳-۴۲ حذف شده) , ۴۱-۳۶

ز ۴۹-۴۸, ۵۰, ۶۳-۵۴, ۲۸-۲۷, (۵۳-۵۲ حذف شده) , ۵۱, ۳۵-۲۹

ح :

ز ۴۹-۴۸, (۵۱ حذف شده) ۵۰, ۶۳-۵۴, ۲۸-۲۷, ۵۳-۵۲, ۳۵-۲۹, ۴۷-۳۶

ر : ۳۵-۲۹, ۴۷-۴۴, (۴۳-۴۲ حذف شده) , ۴۰-۴۱, ۳۹-۳۶

ز ۴۹-۴۸, ۵۰, ۶۳-۵۴, ۲۸-۲۷, (۵۳-۵۲ حذف شده) , ۵۱

ز : ۵۱, ۳۵-۲۹, ۴۷-۴۴, (۴۳-۴۲ حذف شده) , ۴۱-۳۶

(۴۹-۴۸ , ۵۰ , ۶۳-۵۴ , ۲۸-۲۷ , (۵۳-۵۲ حذف شده).

۱- پ : برپای فوق، ث خ د : برفرق پای، ج: برفرق تاج، ذ: ونصرت بفرق، ژ: برفرق چتر. ۲- پ ج دذ : زیر. ۳- ح : آب او آتشیست تیز، خ: آب وآتش ازواثیر، آب پ ت ث ج چ د رز ژش: از - حذف شده. ۴- پ : اوبادیا، ث ج دژ : اوباد در، خ : و باد ازل، س: اوبادرا (باد در) ۵- د : نبودش. ۶- چ : رود. ۷- خ : صبوحیش چونکه؛ ذ : صبوحی . ۸- چ : آب یخ تشنه .

حربه را چون بحرب تیز کند　　روز را [1] روز رستخیز کند
چون دَرِ کان جود [2] بگشاید　　گنج بخشد [3] گناه بخشاید
شه چو دریاست بی دروغ [4] و دریغ　　جزر و مدّش [5] بتازیانه و تیغ
هرچه آرد بزخم تیغ [6] فراز　　بسر [7] تازیانه بخشد باز
۳۵ مشتری وار بر سپهر بلند　　گور کیوان [8] کند بسُمّ سمند
گر ندیدی [9] بر [10] اژدها شیری　　و آفتابی کشیدی [11] شمشیری
شاه را بین که در مصاف [12] و شکار　　اژدها صورتست و شیرسوار [13]
ناچخش [14] زیر اژدهای [15] عَلَم　　اژدها را چو مار [16] کرده [17] قلم
تنگی مطوحش بتیر [18] دو شاخ　　کرده بر شیر شرزه [19] گور فراخ

---

۱ - د : روز او.　۲ - ذ : در جودخویش ؛ د : خویش
۳ - د : ریزد .　۴ - خ ژ : حذف شده.
۵ - چ : قدش .　۶ - ز : دارد بزخم بر ؛ پ : زتازیانه،
ج د : بتازیانه.　۷ - ژ : برسر.　۸ - خ : کیران.
۹ - د : بدیدی.　۱۰ - ذ : به.　۱۱ - آ : وافتابی کشیده،
پ چ : آفتابی کشید (چ :کشیده)، ذ : و اژدها را کشیده.
۱۲ - پ درژ : حذف شده.　۱۳ - ب ح رزش :سوزکشت ؛
ت خ : سوزکشت وشیر شکار (خ : کذار)؛ چ : شکار.
۱۴ - خ : رامحش.　۱۵ - چ : پردهای.　۱۶ - ج ح :ماه.
۱۷ - ز ژ : کرد.　۱۸ - خ : بیکی مطوحش نثار ؛ د :بیکی،
ر : بیلی ، ژ : پیکر ؛ ژ : زسرو.
۱۹ - ز : شیر ره شیرزه .

۴۰ بازی خرس برده[1] از شمشیر | خرس بازی درآوریده[2] بشیر
شیرگیری ولیک نز[3] مستی | شیرگیری[4] باژدها دستی
گرگ درنده را بکوه سهند[5] | دست و پایی بیک دوشاخ افکند[6]
شه چو از گرگ دست[7] و پا برده | شیر با او بدست و پا مرده
تیرش از دست گرگ و[8] پای پلنگ | بر سُم گور کرده صحرا تنگ
۴۵ صید گاهش زخون دریا جوش[9] | گاه گرگینه[10] گه پلنگی پوش
بر گرازی[11] که تیغ[12] راند[13] تیز | گیرد از زخم[14] او گراز[15] گریز

۱- ب ت ح خ ر ز : داده . ۲- ز : آورنده . ۳- پ ج چ د : ولی نه از ؛ ح : از ، خ : بد . ۴- آ ب ت چ ر : شیر گیرد ، پ : کبری ، خ : شیر کرده ، س : شیرگیری (گیرد). ۵- آ : کوک آرنده را بکوه وسمند ؛ ذ : ببور وسمند ؛ ث ج ح : سمند ، ث : سبند . ٦- آ : و - حذف شده ؛ پ ث ج د : بلند ، چ : فکند . ۷- آ : شب چو ، ث : چو شه ؛ ج : شاه از کوک دسته .

(بیت شماره ۴۴ د : حذف شده و در عوض آن :
هوس کوک بود پای بلند   برسم کور کرده پای بلند - افزوده).

۸- پ ث : تیزش کوک بود و ، ج : برسر کوک برده ، چ : نیروی کوک بود و ؛ خ : کور ؛ ب ت : و - حذف شده .
۹- ج : چو خون دریا نوش ؛ پ : زخون چو دریا . ۱۰- ر : کو کیست . ۱۱- ح : کذاری . ۱۲- ذ : کوک . ۱۳- آ : کیرد ، ث : راندی .
۱۴- ح : کوده از تیغ ؛ آ ب ت ر : تیغ ، ز : نیزه . ۱۵- ج : اوکوان و .

چون بچرم[1] کمان درآرد زور / چرم را برگوزن سازد گور

کند ارپای درنهد[2] بمصاف / سنگ راچون عقیق زهره[3] شکاف

آن نماید[4] بتیغ زهر[5] اندود[6] / کآسمان از زمین برآرد دود

۵۰ اوست[7] دربزم ورزم[8] یافته نام[9] / جان ده وجان ستان بتیغ وبجام

خاک تیره زروشنایی[10] او / چشم روشن بآشنایی[11] او

ناف[12] خلقش چوکلک سامان[13] / مشک درجیب ولعل درداماں

گشته ازمشک ولعل[14] اوهمه جای / مملکت عقد بند و[15] غالیه سای

از قبای چنو[16] کله داری / ز[17] آسمان تا زمین کله واری

۵۵ وزکمان چنو جهان[18] گیری / چرخ نه[19] قبضه[20] کمترین تیری

۱- ژ : بخم. (مصرعهای بیت شماره ۴۸ خ : مقدم مؤخرست). ۲- آ : کند ارپای درکند ؛ ب ژ : شیر ارپای ؛ ذ : پای دل نهد. ۳- چ ژ : زهر. ۴- ز: نماند. ۵- د : بری تیغ. ٦- ب ت چ خ ذ ر : آلود. ۷- پ : او. ۸- ذ : رزم وبزم. ۹- ب ت ح خ : کام. ۱۰- ب ت ح خ ر ز : اوست. ۱۱- آ ژ : بپادشائی ؛ ب ت ح خ ر ز : بپادشاهی اوست. ۱۲- ث : کاف. ۱۳- ژ : حلقش چو کلک را سامان ؛ چ : چو تیغ ؛ ج : عطر رسان. ۱۴- آ ح : لعل ومشک. ۱۵- پ : بندعقل و ، ث ژ : بندعقل ، چ : پرزلعل و. ۱٦- ب ت ح خ ر : چنان ، چ : چو او ، ژ : سهی ، س : چنو(چنان). ۱۷- ب ت ح خ ر : حذف شده (بیت شماره ۵۵ پ : حذف شده). ۱۸- ژ : ازکمان چنان کمان ؛ چ ز : از (ذ: واز) کمان چنان ؛ ح : از ؛ ت رز : کمان چنان کمان ؛ خ : چنان. ۱۹- خ : بر. ۲۰- آ ر : قبه.

زان بزرگی که درسگالش او[1]ست | چار گوهر چهار بالش او[2]ست
دشمنش[3] چون درخت بیخ زده | بر در[4] او بچار میخ زده
ز آفتاب جلال[5] اوست چو[6] ماه | روی ماسرخ و[7] روی خصم سیاه
چه عجب کآفتاب زرین نعل | کوه را سنگ داد و[8] کانرا لعل
۶۰ گوهر کان حرم دریدهٔ[9] اوست | کان گوهر[10] درم خریدهٔ او ست
دا دجوعش بکوه و[11] دریا قوت | نام این دُرنشان آن[12] یاقوت

۱- پ : که سکالش او ؛ ج : او . ۲- آ : حذف شده، پ ج : او (ابیات شماره ۶۱-۵۷ ج : ۶۰ ، ۵۹-۵۷ ، ۶۱).
۳- ث : دولتش. ۴- ث : بدر . ۵- پ ژ : جمال، س : جلال (جمال) ۶- ر : اوچون . ۷- د : حذف شده .
۸- ز : حذف شده. (بیت شماره ۶۰ ج : حذف شده).
۹- پ د : کوهری کان خوم (د : جرم) ؛ ت خ : کوهری (خ : کوهوم) کان حرم خریدهٔ ؛ ح ذ : کوهری ؛ ژ : خرم ز دیدهٔ ؛ ب ر ز ش : خریدهٔ ، س : دریده (خریده)
۱۰- ژ : کان و کوهر .
۱۱- آ : داده جزعش ؛ ت ث ح د ش : داده ؛ ج : داده جزحش بکوه ؛ چ : داده خرجش ؛ ژ : داده جزعش شکوه ؛ پ : حرحش ، ذ ر : جزعش . ۱۲- آ : شام این درفشان وآن ؛ پ ث چ د : او درنشان (ث: فشان) این ؛ ج : او در ؛ خ : او در بکو واو ، ذ : آن در نکوی وان ؛ ز : آن در بکو و ؛ ب ت ر : در نکو و .

پاسدار دوحکم[1] در دو سرای	ضابط حکم[2] خلق[3] وحکم خدای
میپذیرد ز[4] فیض یزدان ساز[5]	میرساند ببندگانش باز[6]
چون[7] جهان زو گرفت پیروز[8] ی	فرّخی بادش از جهان[9] روزی
٦٥ همه روزش[10] خجسته بادبفال	پادشاهیش را[11] مباد زوال
نظم اولاد او[12] بسعد[13] نجوم	دُر بُدر باد تا ابد منظوم
از فروغ دو صبح زیبا چهر	باد روشن[14] چو آفتاب سپهر
دو ملک زادهٔ بلند سریر[15]	این جهانجوی و آن[16] ولایت گیر

۱-خ : پاسا داردحکیم ؛ ث ج ژ : دارد زحکم ، چ ذ : دارد بحکم ، زش : دارد دوحکم .

۲- ب ت خ ر ز : رای او . ۳- ژ : کار . ۴- ح : به.

۵- ذ : باز . ٦ - رز : راز . (ابیات شماره ٦٥ - ٦۴ ژ: درفصل آینده وپس از بیت شماره ۸ نوشته شده) .

۷- ث : چو . ۸ - چ ح ژ : فیروزی . ۹ - پ: بادت؛ ج : بادت ازچنان . ۱۰ - پ ج ذ : روزت . ۱۱ - پ ج ذ : پادشاهیت را .

(بیت شماره ۴۹ د : بعد از بیت شماره ٦٥ باتغییرات جزئی تکرار گشته ، مثلاً بجای کلمات « بری تیغ » نوشته شده « بتیغ زهر ») . ۱۲ - آ ب ت خ : اسلاف او ، د : اسلان او ، ر: اسلام را ، ز: اسلام او . ۱۳ - پ : بسعدو ، ح : بسعی. (بیت شماره ٦۷ خ ذ : حذف شده). ۱۴ - ح د : روزش.
۱۵ خ : بزرگ ، ذ : سریر پذیر . ۱٦ - خ : آن جهانجوی وین .

اینْ[1] فریدون صفت بدانش[2] ورای وان بکیخسروی رکاب گشای[3]

۷۰ نقش این بو طراز افسر و گاه[4] نصرت الدین ملک محمد شاه

نام آن بر فلک ز راه[5] رصد گشته مِنْ بَعْدِی اِسمُهُ[6] احمد

دایم این را ز نصرتست[7] کلید وآن ز فتح فلک[8] شدست پدید

۱- خ : آن . ۲- ج : بدولت . ۳- خ ر: وین (ر: آن) چو اسکندر جهان پیمای ؛ ب ت ز : چو اسکندر جهان پیمای؛ س : رکیب (رکاب). ۴- پ ث ج چ ژ : نقش بند طراز ؛ ذ : نقش بند طراز افسر و جاه؛ خ : این یک ، رز : آن بر ؛ آ : مسند وکاه ؛ د : و - حذف شده. ۵- آ پ ث ج د ذ ژ : او ؛ چ خ : او بر فلک زیاده (خ : چو راه) . ۶- خ : کشت من اسمه ازان ؛ ذ : کشت من بعد؛ ب پ ث چ ر : من بعد . (بعد از بیت شماره ۷۱ - آ ب پ ت ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : در دو صورت که اصلشان (ذ : قسمت که ملکشان؛ پ ث ج چ ژ ش : حکمشان) بهمست احمدی و محمدی قسمت - افزوده، پ ث ج چ ح د ذ ژ ش : چون ببینی درین خجسته دو نام دریکی دایره کنند (ذ : کشیده) مقام - افزوده، آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ش : چون دو ضلع از خطی (ب ذ : دو طالع ز خط ، ژ : دو دراز یکی ؛ ت خ ر ز : طالع ، ح : ضع ؛ پ ث ج چ د : ازیکی) برون آید . فرق کردن میانه (ج : بکوکه ، ز : میان) چون شاید (آ ب خ د : آید) - افزوده). ۷- ژ : دائم آنرا ، پ ث ج چ : آن را ؛ ذ : آن را فرّ ستت . ۸- پ ث ج د ذ ژ : وین ، چ : وین ز فتح ملک ، ذ : وین ز ملک ملک ؛ ز : ز ملک .

پاسدارد و حکم[1] دردو سرای | ضابط[2] حکم[3] خلق و حکم خدای
میپذیرد ز[4] فیض یزدان ساز[5] | میرساند ببندگانش باز[6]
چون[7] جهان زو گرفت پیروز[8] ی | فرخی بادش ازجهان[9] روزی
۶۵ همه روزش[10] خجسته باد بفال | پادشاهیش را[11] مباد زوال
نظم اولاد او[12] بسعد[13] نجوم | دُرِ بُدر باد تا ابد منظوم
از فروغ دو صبح زیبا چهر | باد روشن[14] چو آفتاب سپهر
دو ملک زادهٔ بلند سریر[15] | این جهانجوی و آن[16] ولایت گیر

۱-خ : پاسا داردحکیم؛ ث ج ژ : دارد زحکم، چ ذ : دارد بحکم ، زش : دارد دوحکم .

۲- ب ت خ ر ز : رای او . ۳-ژ : کار . ۴-ح : به.

۵-ذ : باز . ٦ - رز : راز . (ابیات شماره ٦۵ -٦۴ ژ: درفصل آینده وپس از بیت شماره ۸ نوشته شده) .

۷- ث : چو . ۸ -ج ح ژ : فیروزی . ۹ - پ: بادت؛ ج : بادت ازچنان. ۱۰ - پ ج ذ : روزت. ۱۱-پ ج ذ : پادشاهیت را .

(بیت شماره ۴۹ د : بعد از بیت شماره ٦۵ باتغییرات جزئی تکرارگشته، مثلاً بجای کلمات « بری تیغ » نوشته شده « بتیغ زهر »). ۱۲-آ ب ت خ : اسلاف او، د : اسلان او، ر: اسلام را ، ز: اسلام او. ۱۳-پ : بسعدو، ح : بسعی. (بیت شماره ٦۷ خ ذ : خذف شده). ۱۴-ح د : روزش.

۱۵-خ : بزرک، ذ : سریر پذیر. ۱٦ -خ : آن جهانجوی وین .

نصرت این را بتربیت کاری[1] | فلک آنرا بتقویت داری[2]
این ز نصرت زده سه پایهٔ بخت[3] | فلک آنرا چهار پایهٔ تخت[4]
۷۵ چشم شه زیر چرخ[5] مینائی | باد روشن بدین[6] دو بینائی
دور ملکش بدین دو[7] قطب جلال | منتظم باد بر[8] جنوب و شمال
دولتش صید وصید فربه باد | روزش از روز و شب ز شب به باد
باد محجوبهٔ نقاب شبش | نور صبح محمدی نسبش[9]
این چو آبای چرخ باد بجود[10] | و آن شده ختم امّهات[11] وجود

(بیت شماره ۷۳ پ : حذف شده) . ۱- آ : این ؛ س : کاری (داری) . ۲- د : کاری ، س : داری (کاری) . (بیت شماره ۷۴ ث : حذف شده) . ۳-ج چ ح د ز ژ : تخت ، ذ : درست . ۴- پ ج : بچار ؛ چ ح د ش : چهار (د : بچار) پایه بخت ، ذ : بچار بار نخست ؛ ژ : تخت .

۵ - خ : زین محیط ، س : زیر چرخ (تخت) .

۶- ذ : بدان . ۷- پ : قطبش بدین ؛ ج ذ : قطبش ؛ ح د : ازین ؛ خ : دو - حذف شده . ۸ - آ - ب ت ح د ز : در . ۹ - آ : نقبش . (ابیات شماره ۸۲ - ۸۰ آ : ۸۱-حذف شده ، ۸۰ ، ۸۲ ؛ ب ت خ ش : ۸۱ - ۸۰ ، ۸۲) . (ابیات شماره ۸۲ - ۸۱ پ ث ج چ د ز : ۸۱ - ۸۲) .

۱۰- آ پ ث ج د ذ ژ : اباوجد ، خ : از باد چرخ ؛ چ : اباوجد بعدل و بجود . ۱۱ - چ : آن ؛ ز : آن شده چشم آفتاب ؛ آ ح : چشم ، ب ت خ : جسم .

۸۰ نام[1] این[2] خضر جاودانی باد | حکم آن[3] آب زندگانی باد
در حفاظ خط[4] سلیمانی | عرش[5] بلقیس باد نورانی
سایهٔ شه که هست چشمهٔ نور | زان گل و گلستان[6] مبادا دور
ازلی شد جهان پناهی[7] او | ابدی[8] باد پادشاهی او

۱- ب ت خ ر ز : عمر. ۲- چ: او.
۳- ب ت چ خ ر ز : رزق (چ : حکم) او. ۴- آ ب
ت خ د ذ ر ز ش : در سواد شب ، ث : بسلت خط ،
س : حفاظ خط (سواد شب) ۵- د : عیش.
(بعد از بیت شماره ۸۱ چ :
تا ابد هر دو را ثبات و بقا باد با دولتی فزون ز حصا - افزوده).
(ابیات شماره ۸۳ - ۸۲ آ : حذف شده).
۶- ز : گلستان و گل ، ث : و گل و گلستان. ۷- خ : از
پی شه جهان بشاهی ؛ ب ت ر ز : بشاهی.
۸- ب ت ر : کابدی ، س : ابدی (کابدی).

درخطاب زمین بوس*

ای کمربستهٔ کلاه تو بخت[1]	زنده دار[2] جهان بتاج و تخت
شب بپاس تو هندوی سیاه	بسته بر گرد خود[3] جلاجل ماه[4]
صبح مفرد رو[5] حمایل کش	در رکابت نفس بر آرد خوش
شام[6] دیلم کله[7] که چاکر تست	مشکبو از گیاهی[8] در تست
۵ روز رومی چو شب شود زنگی[9]	گر بر ونش کنی ز[10] سرهنگی

* - ب ت ح د س : خطاب زمین بوس ، خ : ... بوس پادشاه ، ذ ژ : ... بوس گوید ، ر : در پند دادن شاه .

۱ - پ ت : تخت . ۲ - ژ : کار . (بیت ۲ آ و ابیات شماره ۳-۲ ذ : حذف شده) . ۳ - چ : تو .

۴ - ب ث خ ر : شاه . (ابیات شماره ۳۲ - ۳ پ : حذف شده) . ۵ - آ : روشن درو ، ب ت خ ر ز : مغرب (ز : مشرق) که شد ، ژ : صادق بود .

۶ - ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ : شاه . ۷ - س : گله .

۸ - آ ث ج چ : مشکبوی ؛ ح د : مشکبوی کیانی (د : کیانی) از ، ذ : مشکبوی از کیاه ؛ خ ر : از کتابهٔ ، ز س : از کیائی ، ژ : از کیانی . (بیت شماره ۵ د : حذف شده) . (ابیات شماره ۷ - ۵ ذ : حذف شده) .

۹ - ش : رنگی . ۱۰ - ث ج چ : به .

در همه سفره[1] کآسمان دارد　　　اجری[2] مملکت دو نان دارد
کمتر اجری خور ترا بقیاس[3]　　　قوت[4] هفت اختر[5]ست جرعهٔ کاس[6]
خاتم نصرت الهی را　　　ختم بر[7] تست پادشاهی را
آسمان کآفتاب[8] ازو اثریست　　　بر میان تو کمترین[9] کمریست
۱۰ مه که از چرخ تخت[10] زر کرد[11]ست　　　با سریر تو سربسر کرد[12]است
آب باران که اصل[13] پاکی شد　　　با تو چون آب[14] شور خاکی[15] شد
لعل با تیغ تو خزف رنگی　　　کوه با حلم[16] تو سبک سنگی

---

۱ - ث : کار ، ج : سبزه، س : سفره (کار).
۲ - ث چ : اجرت، د : اجره ، ر : اجرای ، ژ : آخر.
۳ - ح : اجرا ؛ خ رز : اجرا خورترا زقیاس ؛ د : اجرا خور توشد ؛ چ : خورکه او ، ژ : خوری ترا ؛ ب : ز قیاس.
۴ - خ : قرب .　　۵ - ژ : آخرست و .
۶ - د : خوع براس.　۷ - خ : چشم بر ، د : چنبر .
۸ - ز : آسمان کاسمان .　　۹ - ب : کهترین .
۱۰ - ح : هرکه ؛ خ : بلکه از تخت چرخ .　۱۱ - آ ث ج د ذ ژ : کرده ، س : کرده است .　۱۲ - آ ث ج د ذ ژ : کرده ، س : کرده است .　۱۳ - آ : آب چشمه که آب ؛ ب ت ح خ ذ رزش : آب چشمه ؛ ث ج چ د : آب چشمه (چ : چشمم) که اهل ؛ ژ : آب حیوان ؛ س : که اصل (اهل) .
۱۴ - آ : باچنین آب چشمه خاکی ؛ ثج چ ح د ذ ژ : چشمه ؛ س : چشم . ۱۵ - خ : باکی (بیت شماره ۱۲ آذر : حذف شده) . ۱۶ - ث ج د : حکم.

پادشاهان که درجهان هستند[1] | هریک ابری بدست بر[2] بستند
جز یک ابر تو کابر نیسانیست[3] | آن دگر[4] ابرها زمستانیست[5]
15 خوان نهند آنگهی که خون بخورند[6] | نان[7] دهند آنگهی که جان ببرند[8]
توبرآن کس که سایه اندازی | دیر خوانی و زود بنوازی
قدر اهل هنر کسی داند | کو[9] هنرنامه ها بسی خواند
آنکه عیب از هنر نداند باز | زو[10] هنرمند کی پذیرد ساز[11]
ملک راز آفرینشت شرفیست[12] | وآفرین نامه ای بهر طرفیست[13]

۱- د : بستند . ۲- ب ت ث خ : در .
۳- ب ت : جز تو کابر تو ابر ، ح : جز یکی ابر کابر ؛ خ رز : جز تو کابر تو دست (رز : ابر) نسانست .
۴- س : دیگر . ۵- خ : آبها زمستانست ؛ رز : زمستانست . (بیت شماره ۱۵ ب ت خ د رز : حذف شده) . ۶- ج ژ : خوان . ۷- آ ح : دل . ۸- ژ : نبرند (بیت شماره ۱٦ آ : حذف شده) .
۹- ج خ ذ ژ س : که ، د : کز . ۱۰- آ : از ، ج : وز . ۱۱- ح : باز ، ر : راز . ۱۲- د : زآفرین تو شرفست ؛ ژ : زآفرینش ؛ ب ث ج چ ذ ش : شرفست ، ح : شرفی ، س : شرفست (شرفیست) .
۱۳- ب ت رز : نامه ات بهر ؛ س : نامهٔ (نامه ات) بهر طرفست (طرفیست) ، ش : نامه ات بهر طرفست ، آ ث ج چ د ذ : طرفست ، ح : طرفی .

۲۰ در بزرگ داری[1] ولایت جود دولت تست پاسدار[2] وجود
رونقی کز تو دید[3] دولت و دین باغ نادیده زابر[4] فروردین[5]
گر کیانرا[6] بطالع فرّخ هفت خوان بود یا دوازده رخ[7]
آسمان با بروج او بدرست[8] هفت خوان و دوازده رخ تست[9]
همه عالم تنست و ایران[10] دل نیست گوینده زین قیاس[11] خجل
۲۵ چونکه ایران دل زمین باشد دل زتن به بود[12] یقین باشد
زان[13] ولایت که سروران[14] دارند بهترین جای بهتران[15] دارند

۱- ذ: ای کریمی که از؛ دژ: داری و. ۲- ث ج چ ذ ژ: پایدار؛ د: تابدار. ۳- د: دودیده؛ آ ث ج چ ح ذ: دیده.
۴- ذ ز: باز نادیده را به (ز: ز)؛ ب ث چ: نادیده آن ز؛ خ: نایافت. ۵- د: پروردین. ۶- آ چ ذ ز: کوکبانرا. ۷- آ، خوان خوانده و؛ ج: بوده یا؛ د: بود و یازده فرخ؛ س: با (یا). (بیت شماره ۲۳ ث ح ذ: حذف شده). ۸- ج: آسمانرا ز فرّ او بتررست؛ چ د: آسمانرا ز فرّ؛ خ: آن. ۹- ج چ د: چون زمین را ز تخت (چ: قدر، د: سخت) او قدرست. ۱۰- ب ت ث ج ح خ ذ ژ: تننند؛ آ: تن ازو اینان، د: تنند ایران؛ ز: بتست؛ چ: شه چون. ۱۱- ز: خیال. ۱۲- آ ب ت ح خ ر ز: به از تن (ز: این) بود، ث: زتن نبود این؛ س: زتن به (به از تن) بود. ۱۳- ذ: زین. ۱۴- س: سروران (مهتران).
۱۵- ج: مهتران، س: کهتران.

دل توئی وین مثل[1] حکایت تست — که دل[2] مملکت ولایت تست

ای بخضر و سکندری[3] مشهور — مملکت را ز علم و عدل[4] تو نور

ز آهنی گر[5] سکندر آینه ساخت — خضر اگر سوی[6] آب حیوان تاخت

۳۰ گوهر[7] آینه ست[8] سینهٔ تو[9] — آب حیوان در آبگینهٔ تو[10]

هر ولایت که چون توشه دارد — ایزد از هر بدش[11] نگه دارد

زان سعادت که درست[12] دانند[13] — مقبل هفت کشورت خوانند[14]

پنجمین کشور از تو آبادان — وز توشش کشور[15] دیگر[16] شادان

همه مرزی ز مهربانی[17] تو[18] — بتمنای مرزبانی[19] تو[20]

۳۵ چار شه داشتند[21] چار[22] طراز — پنجمین شان توئی[23] بعمر دراز

(بیت شماره ۲۷ ر : حذف شده) . ۱ - ب ت خ : آن ؛ ذ : وان توئی وین سخن ؛ ز : این . ۲ - آ : دلهٔ ، ش ج د : که ، چ ژ : دل که . (بیت شماره ۲۸ د : حذف شده) .
۳ - خ : سکندرش . ۴ - آ : بعلم ؛ ت ذ : عدل و علم .
۵ - ر : کان . ٦ - ب ت خ ر ز : نیز ازبر (ر : به) .
۷ - ب ت خ ذ ر ز : بهتر از .
۸ - ج د : آینه ایست ، ژ : آیینیست . ۱۰-۹- آ : تست . ۱۱ - ج : ایزدش را ز بد . ۱۲-چ : برترت .
۱۳ - ز : خوانند . ۱۴ - خ : دانند . ۱۵ - ژ : وز تو آن ششمین .
۱٦ - آ ش : دگر . ۱۷ - ب ت رز : مرزبانی . ۱۸- آ : تست . ۱۹- ب ت خ رز : بر (ز : در) تمنای میزبانی . ۲۰- آ : تست . ۲۱ - د : داشتند و .
۲۲ - پ : حذف شده ، ژ : چهار . ۲۳- آ : پنجمین آن بزی ؛ ب ت ر ز ژ : پنجم آن ، چ : پنجمی شان ، خ : پنجمین آن .

داشت اسکندر ارسطاطالیس[1] — کز وی آموخت علمهای نفیس

بزم[2] نوشیروان[3] سپهری بود — کز جهانش بزرگمهری[4] بود

بود پرویز را چو باربدی — کو نوا صدنه صد[5] هزار زدی

وان ملک را که بُد[6] ملکشه نام — بود دین پروری چو خواجه نظام

۴۰ تو کزیشان[7] به افسری[8] داری — چون نظامی سخنوری داری

ای نظامی بلند نام از تو — یافته کار[9] او نظام از تو

خسروان دگر زکام و[10] گزاف — میزنند از خزینه بخشی[11] لاف

دانه در[12] خاک شور میریزند — سرمه در[13] چشم کور میبیزند[14]

در گل شوره[15] دانه افشانی — بر نیارد مگر[16] پشیمانی

۴۵ در زمینی درخت باید کشت — کآورد میوهٔ چو باغ[17] بهشت

۱-ز : اسطالیس. (بیت شماره ۳۷ ر: حذف شده). ۲-ح: باز، خ: بزم.
۳-آ ب ت ز: نوشین روان. ۴-آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ز ژ ش: بزرجمهری.
۵-پ: گه نوا را نه یک؛ ج س: که؛ چ ذ ر ژ: کز؛ د: کرنوا زد بصد؛ ز: که نوا صدنه که. ۶-پ ج چ ح د: شد. ۷-ح: کزنیان. ۸-پ ژ: بافسری. ۹-پ ث ج چ د ذ ژ: نام. ۱۰-چ ذ: دکرزکان (ذ: لاف)، ح: دکر به کام و، س: دیگرزکان؛ ش: و- حذف شده. آ: دکربکاه. ۱۱-آ: ازره زمان تو؛ ت ث: خزانه.
۱۲-آ: بر. ۱۳-آ: بر. ۱۴-ب پ ت ح خ د ذ ر ز ژ: میریزند، س: میبیزند (میریزند).
۱۵-خ د: شور. ۱۶-آ: ناورد باد جز؛ پ: در
۱۷-آ: کاورد بار میوهای.

باده چون خاک را[1] دهد ساقی — نام دهقان کجا بود[2] باقی
جز تو کز داد و دانشت[3] حرمیست[4] — کیست کورا بجای خود کرمیست[5]
چون من[6] الحق شناختم[7] بقیاس[8] — کاهل[9] فرهنگ را تو داری پاس[10]
نخوری زرق[11] کیمیاسازان — نپذیری فریب[12] طنّازان[13]
۵۰ نقش این[14] کارنامهٔ[15] ابدی — بر تو[16] بستم بطالع رصدی[17]
مقبل[18] آن کس که دخل[19] دانهٔ[20] او — برچنین آورد بخانهٔ[21] او
کابد الدهر[22] تا بود برجای[23] — باشد از نام او[24] صحیفه‌گشای

(بیت شماره ۴۶ ذ : حذف شده) .

۱ - پ خ : باد را ، ج چ د : باغ را . ۲ - د : برد .
۳ - د : آتشت . ۴ - ژ : خبریست . ۵ - ژ : هنریست ،
٦ - س : من که . ۷ - ژ : شناختن . ۸ - ب : بدرست .
۹ - پ : اهل ، س : کامل . ۱۰ - ب : جست . ۱۱ - خ :
بخوری ؛ ژ : نخوری رزق . ۱۲ - ث : نفریبی بطر ؛
خ : بپذیری ؛ د : طریق . ۱۳ - آ : غمّازان .
۱۴ - ج : آن . ۱۵ - خ : کارخانهٔ . ١٦ - آ : بتو ؛
س : در . ۱۷ - ر : اسدی . ۱۸ - ذ : مثل .
۱۹ - آ د : دخل و . ۲۰ - ب ت خ ر ز : خانهٔ .
۲۱ - پ : بچنین ؛ ز : برجبین آورد ز دانهٔ ؛ ژ :
برجبین ؛ خ : ز دادهٔ ، ر : ز دانهٔ .
۲۲ - خ ذ : ابد الدهر . ۲۳ - ز : از .
۲۴ - چ : آن نامهٔ ، د : از نامهٔ .

نه چنان کز پس[1] قرانی چند[2] — قلمش درکشد سپهر بلند

چونکه پختم بدور[3] هفت هزار — دیگ پختی چنین بهفت افزار[4]

۵۵ نوشش از بهرجان[5] فروزی تست — نوش بادت بخور که روزی تست

چاشنی گیریش[6] بجان کردم — وآنگهی[7] بر تو جانفشان کردم

ای فلکها[8] بخوبیشی[9] تو بلند — هم فلک زاد و هم فلک پیوند[10]

برفلک چون پرم که من[11] زمیم — کی[12] رسم در فرشته کادمیم

۱- د : پی . ۲- رز : قران یکچند . (بیت شماره ۵۴ ج: حذف شده). ۳- ب ت خ رز : زبعد ، ذ : ز دور . ۴- آ : دیکی الحق چنین نهفت مدار ، پ ث د : دیکی (د : دیلی) الحق ؛ چ : دیکی الحق چنین بهفت فرار ، ذ : دیکی الحق چنین پخت قرار ، ژ : دیک الحق چنین نهفت اقرار ؛ ت : برهفت ؛ ب : افرار ، ح : اقرار ، خ : هزار . ۵ -آ : نوشی ؛ ب ت رز ژ : نوش (ت ز : نوشی) از بهرخوان ؛ ح : نوشی ، خ د : نوش ؛ ذ : نوش اکر بهر ؛ پ ث : خوان .

(بیت شماره ٥٦ ژ : حذف شده) ٦- پ ث ج چ د ذ: چاشنی کیریی . ۷- پ : ونکهش ، ث چ ح د : وانکهش، س: وانگهی (وانگهش) . ۸- ذ : فلک را . ۹- ب ت خ رز: بدولت . ۱۰-خ : ملک رای وهم ملک ؛ ذ : ملک زاد وهم ملک ماند؛ ب ت ح رز: رای ؛ س : فلک (ملک) پیوند ، ش : ملک پیوند . ۱۱-ب ت: چو از ، ج: من باو؛ خ رز : از . ۱۲-آ ت : چون .

خواستم[1] تا به نیشکر قلمی[2] — سبزه[3] رویانم[4] ازسواد زمی

٦٠ از[5] شکر توشهای راه[6] کنم — تا[7] شکرریز بزم[8] شاه کنم[9]

گر نیم محرم شکر ریزی — پاسدارشبم بشبخیزی[10]

آفتابیست شاه عالم تاب[11] — دیدهٔ من شده برابرش آب[12]

آفتاب ارتوان برآب[13] زدن — آب نتوان برآفتاب زدن

چشم باچشمه گر[14] نمی سازد — باخیالش خیال می بازد

٦٥ چیست کان نیست درخزانهٔ[15] شاه — بجز این نقد[16] نورسیده[17] زراه

١- ز : خواستمی . ٢- پ : بنی قلم شکری . ٣- ب ت خ : شیره ، ر : نثره . ٤- ژ : رویابم . (ابیات شماره ٦١ - ٦٠ آ : ٦٠ - ٦١)

٥ - ج : من . ٦- خ : نوشهار اه ، س : توشه های راه .

٧ - د : با . ٨ - آ : راه . ٩ - ش : شوم . ١٠ - آ : پاس دارشهم بکه خیزی ، ژ : پاسدارشهم بخون ریزی ؛ ث چ : شهم بخون ریزی ؛ ح : شهم ، س : شهم (شبم) ؛ پ ج د : بخون ریزی . ١١ - آ : آفتابی توشاه کیتی تاب ، ج : آفتابست شاه گیتی تاب ، س : آفتابست شاه عالم (گیتی) تاب ؛ ب پ ت ث ج ح خ د ذ ر ز ژ ش : گیتی . ١٢ - آ : شده زپرتوش آب ، ب ت خ ر : زروی اوست بتاب (خ ر : پرآب) ، ح ذ : برابرش شده آب ، د : شدش برآتش آب ، ز : خوردی اوست بر آب ، ژ : شده برآب برآب . (بیت شماره ٦٣ ذ ر : حذف شده) . ١٣ - آب پ ث ج چ د ژ : ارتوان باب ، ز : ازتویافت آب . ١٤ - ژ : چسمه با چشم اگر ؛ ب ت خ ر ز : برچشمه ؛ ث : ار . ١٥ - ج چ ح خ د ذ ژ س : خزینهٔ . ١٦ - ژ : غیراین . ١٧ - د : تو رسیده .

دستگاهیش ده[1] بسُتّم سمند | تا[2] شود پایگاهش از تو بلند
کِشتهٔ کوه[3] کابر ساقی اوست | خوردن آب چه[4] ندارد دوست[5]
من که محتاج آب[6] آن[7] دستم | از دگر آبها دهان[8] بستم
نقص در باشد ار بهاکنمش[9] | هم بتسلیم[10] شه رها کنمش
۷۰ گر نیوشی چو زهره راه نوم[11] | کنی انگشت‌کش چو ماه نوم[12]
ور[13] نه بینی که نقش بس خردست[14] | باد ازین گونه[15] گل بسی بردست
عمر بادت که داد ودین داری[16] | آن دهادت خدا[17] که این[18] داری

(ابیات شماره ۶۷-۶۶ ذ : حذف شده). ۱-چ : بده. ۲-ر : که. (ابیات شماره ۶۸-۶۷ ح : حذف شده). ۳-ب ت رز : پشتهٔ، خ : تشنهٔ ؛ ژ : کرّه کشته ؛ س : گوه (پشته). ۴-ژ : چون. ۵ - ر : باقی اوست. (بعد از بیت شماره ۶۷ آ پ ث د ذ ز ژ : کشتهٔ کابر بر سرش گذرد (ز : ارزد)
چون همی (د : خواهی، ذ : ازهمین، ز : خودهمی) آب چاه (ذ : زاب چه) کس نخورد - افزوده).
۶ - ب : حذف شده. ۷ - دذ : این. ۸ - آ ب خ ذ ر ز : دهن، ت : زبان. ۹ - چ ذ : دریاشد آن (ذ : ار). ۱۰ - ب ت خ ر ز : بانصاف. ۱۱ - ث د : بیوشی، ج : بنوشی؛ خ : بپوشی ز ؛ ب ت ش : ز ؛ ر : ز زهره رام توام ؛ چ : زهر ؛ آ ژ : راه توام. ۱۲- آ پ ژ : توام. ۱۳ - چ : کر. ۱۴- آ ب ت خ ش : به بینی ؛ ژ : به بینی که نقش برخوردست ؛ ر : بسی. ۱۵ - چ : بوی. ۱۶ - خ : داددین دادی ؛ ر : و - حذف شده. ۱۷ - پ ث ج چ ذ : آن دهادت که آن و این. ۱۸ - خ : دادی.

هرچه نیک اوفتد زدولت[1] تست	عهد آن چیز باد برتو درست[2]
وانچه[3] دور افتد ازعنایت تو	دور باد[4] ازتو[5] ولایت تو
۷۵ باد تا بر[6] سپهر تا بدهور[7]	دوستت[8] دوستکام[9] ودشمن کور

۱- آ : هرچه نیک اوفتاد دولت ، ب ت خ ر ز : آنچ (ت خ ر : آنچه ، ز : آنکه) نیک افتاد (خ ر ز : اوفتاد) دولت ؛ ژ : هرکه نیک اوفتدت ؛ چ: نیکو فتد.

۲- آ ؛ باتو ؛ ز : بر در تست .

(بعداز بیت شماره ۷۳ چ :

دولتت باد تا ابد باقی
ایزدت باد درجهان واقی
جاه تو کان قرارکیوانست
برتراورا زچرخ ایوانست
پاسبان باد مرترا کیوان
حارست باد بر در ایوان
آنچه خواهی که آنچنان باشد
حاصل تو یکان یکان باشد -افزوده).

۳- ب چ خ ر ز : آنچه ، ژ : وانکه .

۴- پ : افتد . ۵- ب ج د : حذف شده .

٦- پ : باش ؛ د : بادت ابر . ۷- آ : باشد حور؛ ذ : بنور ، ژ : نور .

۸- ج : دوستان . ۹- ژ : دوست باد .

دشمنانت چنانکه با[1] دل تنگ　　سنگ برسر زنند وسر بر[2] سنگ

بیشیت هست بیش[3] دانی باد　　وز همه بیش[4] زندگانی باد

از حد دولت تو دست زوال　　دور ومهجور باد در همه حال

۱- چ : بر .　　۲- آ : برسر زنند برسر ؛ ثج : برسر .

(بیت شماره ۷۷ ث د : حذف شده) .

۳- آ : بیشت از هست ؛ پ خ : بینشت ؛ ذش : بینشت هست پیش ؛ ز : بیشیت آب هست .

۴- ذ : پیش .

(بیت شماره ۷۸ آ ب ت خ ر ز ژ : حذف شده) .

در ستایش سخن و حکمت و اندرز*

آنچه او[1] هم نو ست و هم کهنست	سخنست و درین[2] سخن سخنست
ز آفرینش[3] نزاد[4] مادر «کن»	هیچ[5] فرزند خوبتر ز سخن

* آخ : در نصیحت خلایق و کلمهٔ چند در حکمت ، ب : در ستایش سخن ، پ : نصیحت خلایق برعموم و کلمهٔ چند حکمت ، ت ح : در فضیلت سخن فرماید (ح : گوید) ، ث : در نصیحت خلایق برعموم و چند کلمهٔ حکمتی ، ج : در تفصیل سخن و نصیحت ، چ : در مراتب سخن و نصیحت خلایق و حکمت ، د: حذف شده ، ذ : در صفت سخن و سخنوران گوید ، ر : در اخبار و سخن ، ز : سخنی چند در شناختن معرفت ، ژ : در نصیحت خلایق علی العموم ، س : در- حذف شده ، ش : ... و چند کلمهٔ در حکمت .

۱- چ ح ز : آن . ۲- خ : دران. (ابیات شمارهٔ ۳-۲ ذ : ۲-۳). (بعد از بیت شماره ۱- د :

سخن از آسمان فرود آمد	سخن از گنبد کبود آمد
گر بدی گوهری و رای سخن	آن فرود آمدی بجای سخن - افزوده).

۳- د : آفریدش. ۴- ج: نساخت، ز : نزاده. ۵- خ : نیست .

تا نگویی سخنوران مردند	سر بآب سخن[1] فرو بردند
چون[2] بری[3] نام هرکرا خواهی	سر برآرد[4] ز آب چون ماهی
۵ سخنی[5] کو[6] چو[7] روح بی عیبست	خازن[8] گنجخانهٔ[9] غیبست
قصهٔ ناشنیده[10] او داند	نامهٔ نانبشته او خواند[11]
بنگر[12] از هرچه آفرید خدای	تا ازو[13] جز سخن چه ماند بجای
یادگاری کز آدمیزاد است	سخنست آن[14] دگر همه[15] باد است
جهد کن کز[16] نباتی و کانی	تا بعقلی و تا[17] بحیوانی
۱۰ باز دانی که در وجود[18] آن چیست[19]	کابد الدهر میتواند[20] زیست

(ابیات شماره ۴-۳ آ پ ث ج چ د ژ ش : حذف شده) .

۱- ح : سیه . ۲-ز : چو . ۳-خ : سخن . ۴-ح : برآور . ۵ - ز : سخن . ٦- ذ ژ : کان . ۷ - ب خ ر : ز

۸ - آ ب ت ح خ ر ز : کوهر ، س : خازن (گوهر)

۹ - ذ : کنج نامهٔ . ۱۰- چ : نا رسیده . ۱۱ - پ : داند.

۱۲ - ذ : دیکر . ۱۳ - آ : ازان . ۱۴- پ : این .

۱۵- د : همه دکر . ۱٦ - پ ث ج چ د ز : تا .

۱۷ - خ : یا بعقلی و یا ؛ د : بعقدی . ۱۸ - چ : از .

۱۹ - آ ب ت ح خ ر : کیست .

۲۰ - پ ث : میتوانی . (بعد از بیت شماره ۱۰ ح ، بعد از بیت شماره ۱۲ ب ت خ ر ز : در تو بنکر چه بود کاین دانست آنچه دانست زندگی (ح : ماندی) آنست (ز : دانست)- افزوده) .

هرکه خود را[1] چنانکه بود شناخت — تا ابد سر بزندگی[2] بفراخت[3]

فانی آن[4] شد که نقش[5] خویش[6] نخواند — هرکه این نقش خواند[7] باقی ماند

چون تو[8] خود را شناختی بدرست — نگذری گرچه بگذری زنخست[9]

وان[10] کسان[11] کز وجود بیخبرند — زین درآیند وزان دگر گذرند[12]

۱۵ روزنه[13] بی غبار و در بی دود — کس نبیند در آفتاب چه سود

هست خشنود هرکس[14] از دل خویش — نکند کس عمارت گل خویش[15]

هرکسی در بهانه تیز[16] هشست — کس نگوید که دوغ من ترشست

۱- ز: هرکراخود . ۲- ر: بزیرکی، ث : به بندگی . ۳- خ : افراخت ، س : افراخت (بفراخت). ۴- ب ت : او ، د : حذف شده . ۵- ج: نعش . ٦- پ : حذف شده . ۷- ب ت ر: او؛ ج : آن نعش؛ خ : آن ؛ ذ : آن بیش ماند ؛ د : مانـد.

۸ - ث : توکه ، ج : چو تو . ۹ - آ : بکذری هرچه بنکری بنخست ؛ ب ز : بکذری کوچه بکذری ؛ ح : بنخست .

۱۰ - چ : آن . ۱۱- ز : کسانی . ۱۲ -آ : وان دکر؛ پ : وان دکو بروند ؛ ذ : وزین دکر .

۱۳- ب ت خ ر : روزنی ، چ : روزنت ؛ ز : روزن.

۱۴- ث : هرکه ؛ ج چ ذ ژ ش : هریک ؛ د : هریک از کل ؛ آ ح : از کل . ۱۵- آ : کس نسازد عمارت دل ؛ ث : نکند هر ؛ ج ذ : دل ریش ؛ ح ر: دل .

(بیت شماره ۱۷-ر : حذف شده ، مصرعهای همین بیت خ : مقدم موخرست). ۱٦- آ : پر .

بالخانی که بلغهٔ[1] کارند	سر بجذر اصم[2] فرو نارند[3]
صاحب مایه دوربین باشد	مایه چون کم بود[4] چنین باشد
۲۰ مرد با مایه را گر[5] آگاهست[6]	شحنه باید که دزد[7] ر را هست
خواجهٔ چین چو نافه بار کند[8]	مشک را زانگژ دحصار[9] کند
پرهدهد بزیر پرّ عقاب	گوی برد از پرندگان بشتاب[10]
زآفت ایمن نیند ناموران[11]	بی[12] خطر هست کار بی خطران[13]

(بعد از بیت شماره ۱۷ - آ : درحساب تو آمدن زکتاب دود وجسد شدجهال قطاب - افزوده). ۱ـ چ ذ : دارند . ۲ـخ : بجدّ رهم ، د : بجد راهم ، ذ : بجذرالاصم ، ث: بهفتم سما.

۳ - چ : نازند . ۴ـچ : شور ، س : بود (شود) . ۵ - ذ : پر مایه را که ؛ س : با (پر) . ٦ـخ : اکراهست . ۷ - دح : بر . (بیت شماره ۲۱ ت : حذف شده) . ۸ - آ ح س :که؛ ب خ ر: کو(ر:کو) بارنافه باز ؛ د : چوبین چو نافه به کشاید ؛ ذ: که نافه باز ؛ ث : باز ، ج : یار . ۹ـ ذ :مشک زکارجهان بساز؛ ژ : مشک زبار اندو ؛ چ : زان کره ، ح : زانکژه ؛ خ : کی بکرد باز ؛ د : المرد ؛ س : زانکژه (زانکژد) ؛ ر : درحصارساز.

۱۰ـ ژ : شتاب . ۱۱ـ ب ت خ ر ز : ازخطر ایمنند بی خبران (ت ر : بی خطران) ؛ ح : پر هنران ، ذ :خانوران .

۱۲ـ چ : بر . ۱۳ـح : نیست کار با ؛ خ : نیست؛ ذ : نیست کار خردان ، ر : نیست کار پیر سران ؛ ت : خبران .

مرغ زیرک بجستجوی طعام	بدو پای اوفتدهمی در[1] دام
۲۵ هرکجاچون زمین شکم خواریست[2]	از زمین خورد[3] اوشکم واریست
با همه خورد وبرد ازین انبار	کم نیاید جوی بآخر کار
جو[4] بجو هرچه زوستانی باز[5]	یک بیک هم بدو رسانی باز
شمع وارت چو تاج زر باید	گریه[6] ازخنده بیشتر باید
آن[7] مفرّح که لعل دارد و دُر	خندهٔ کم شدست وگریهٔ[8] پر
۳۰ هرکسی را[9] نهفته[10] یاری[11] هست	دوستی هست و دوستداری[12] هست

۱- پ ث ژ : پا ؛ د : پا اوفتد هم او در ؛ ح : اوفتاد ؛ خ : اوفتاده اندر. ۲- ج ژ:د راژ : بر) زمین شکم خاریست ؛ د ذ : در ؛ ز : زمین سکز؛ آ ث : خاریست . ۳- آ : چون زمین بهر او ؛ ب ت خ ر : خوردنش ، ذ : خواریست ، ز: خوردیش.

۴- ب : چون . ۵- پ : هرچه او ؛ ث چ : هرچه می (چ : ازو) ستانی ساز ؛ ژ : هرچ ازو ؛ ح: ساز.

۶- آح : کریه ات ، پ ث چ ذ ژ : کریت ، ج ش : گریه ت ، س : گریه (گریت). ۷- چ : کان . ۸-آد : خنده اش کم شدست و کویه اش (د: کویش) ؛ خ : پر.

۹- خ : یکی را . ۱۰- ذ : نهفت .

۱۱- ب ت د : ماری ، ج :باری.

۱۲ - آ : دانشی ، پ ج د : داشتی ؛ ح ژ: داشتی هست و داشت داری.

خردست آن[1] کزو رسد یاری | همه داری اگر خرد داری
هرکه داد خرد نداند داد[2] | آدمی صورتست[3] و دیو نهاد[4]
و آن[5] فرشته که آدمی لقبست | زیرکانند و زیرکی[6] عجبست
در ازل بود آنچه باید[7] بود | جهد امروز ما[8] ندارد سود
۳۵ کارکن زانکه به[9] بود بسرشت | کار و دوزخ زکاهلی و[10] بهشت

(ابیات شماره ۳۲ - ۳۱ ب ت خ ر ز : ۳۱ - ۳۲).

۱- آ : خرد آن به . ۲- ب ت خ : هرکرا حق خور (خ : خرد) نداد بیاد ، پ : هرکرا زخرد نداند داد ؛ ز : هرکزا حمق خرد ندارد یاد ؛ ذ : اوراخرد ندارد داد .
۳- ژ : صورتیست . ۴- پ : نژاد . ۵- ح ذ : آن .
۶- ث : زیرکان. (بیت شماره ۳۴ ذ : حذف شده) . ۷- آ : که نیک باید ؛ ب خ ر : کرچه هرچه ، پ ث ج ژ : کرچه آنچه، ت : چونکه هرچه ؛ چ ز : کرچه آنچه (ز : بود هرچه) خواهد؛ ح : کرده آنچ ، د : هرچنانچه . ۸- آ ب ت ح ر ز ش : امروزنا. (بیت شماره ۳۵ د : حذف شده) . ۹- آ : میکن که به ؛ ب : کن هم که بد ، پ : کن زانکه هم ، ت ح خ ر ز ش : کن هم که به ، ج : کن زانچه به .
۱۰ - پ ث ج چ ح ذ : کار دوزخ زکاهلی ؛ خ : کاردوزخ نه ؛ ر : کار دوزخ نه کارهای ، ژ : کار دوزخ زکار اهل ؛
ب ت : نه کاهلی و ، ز : نه کاهلی .

هرکه دربند کار خود باشد — با تو گر نیک نیست بد باشد

با تن[1] مرد بد کند خویشی — در حق دیگران[2] بد اندیشی

همتی را[3] که هست نیک اندیش — نیکوئی پیشه نیکی[4] آرد پیش

آنچنان زی که گر رسد خاری — نخوری[5] طعن[6] دشمنان باری

۴۰ این[7] نگوید سر[8] آمد آفاتش — وان نگوید که هان[9] مکافاتش

گرچه دست توخود نگیرد کس[10] — پای بر تو فرو نکوبد بس[11]

آنکه[12] رفق تواش[13] بیاد بود[14] — به از آن کز غم تو شاد بود[15]

(مصرع های بیت شماره ۳۶ - خ : مقدم مؤخرست ، بیت شماره ۳۷ - پ ج ذ : حذف شده ، ابیات شماره ۳۸ - ۳۷ ب ت خ ر ز : ۳۷ - ۳۸) . ۱ - د : تا . ۲ - آ : نیکوان . (بیت شماره ۳۸ پ ث ج د ذ : حذف شده) . ۳ - خ : هستی را . ۴ - ج ژ : نیکی آهسته (ژ : بیشه) نیک ؛ ح : نیکی بیشه . ۵ - ج : نخورد . ۶ - پ : بطم ، د : طعم . (بیت شماره ۴۰ ذ : حذف شده) . ۷ - س : آن . ۸ - پ : نکو ، ح ژ : بگوید ؛ ر : بگرید که ؛ ز : بگرید . ۹ - آ ب ت ح ز ش : نخندد ؛ خ : نخندد که این ؛ رژ : بخندد ؛ پ : که - حذف شده ؛ س : نخندد (نگوید) . ۱۰ - ج : دستت نگیرد از غم کسی ، ذ : دستت همی نگیرد کس . ۱۱ - ب ت خ ر ز : باری از غصه ات نمیرد کس ؛ ح : پا بکورت فرو ؛ پ ث چ ذ : کس ، ج : بسی

۱۲ - پ ح : وانکه .

۱۳ - چ : توش . ۱۴ - ۱۵ ث : شود .

نان مخورپیش ناشتامنشان[1] ورخوری جمله رابخوابنشان[2]

پیش مفلس[3] زر زیاده[4] مسنج تا نپیچدچو اژدها بر[5] گنج

۴۵ گــر بود باد باد نــوروزی[6] به که پیشش چراغ نفروزی[7]

آدمی نز پی[8] علف‌خواریست از پی زیرکی وهشیاریست

سگ برآن[9] آدمی شرف دارد که چوخر دیده[10] برعلف دارد

کوش تا خلق را بکار آیی[11] تا بخدمت جهان بیارایی[12]

چون گل آن به[13] که خوی[14] خوش دار تا در آفاق بوی خوش داری

۱- پ : هوسان . ۲- آ پ ج ح د ژ : کو (ژ : ور) خوری جمله را بنان (د : بخوان) ؛ ذ : کوخوری جمله را از ان بچشان .

۳- پ ج د ذ ش : مفلس تو . ۴- ب ت ر : نهاده ، س : زیاده (نهاده) . ۵- آ : تا نه بیند چو اژدها بر ؛ ب ت خ : نپیچی ؛ پ ث چ د : در . ٦- ب ت خ ر ز : کرچه بادی (ز : یاری) بود بنوروزی . ۷- آ ب ت ح خ ر : بااو ، د : پیش ؛ ز : با او چراغ بفروزی ؛ س : پیشش (با او) ؛ ج : بفروزی .

۸- ج : نیز پی ، ر : کاندرین .

۹ - د : بدان . ۱۰- پ : دید ، ژ : چشم .

۱۱- ذ : آری .

۱۲- آ ب ت ح خ ر ز ش : تا بخلقت جهان بیارانی ، د : بخدمت جهان نیارائی ؛ س : بخلقت (بخدمت)

۱۳- پ : کس . ۱۴- خ : وقت .

۵۰ نشنیدی[1] که آن حکیم چه گفت — خواب خوش دید هرکه او خوش خفت
هرکه بدخو بود گه زادن — هم بران خوست[2] وقت جان دادن
وانکه زاده بود بخوش خویی[3] — مردنش هم بود بخوش رویی[4]
سختگیری[5] مکن که خاک[6] درشت — چون توصد را زبهر نانی کشت[7]
خاک پیراستن چه کار بود — حامل[8] خاک خاکسار بود
۵۵ گو[9] کسی پرسدت که دانش پاک — زآدمی خیزد آدمی ازخاک
گو[10] گلاب ازگل وگل ازخارست — نوش درمهره مهره در[11] مارست
با[12] جهان کوش تادغا نزنی — خیمه درکام اژدها نزنی
دوستی[13] زاژدها نباید[14] جست — کاژدها آدمی خورد بدرست

۱-خ : نشنید . ۲-آ : هم برآنست ؛ ث ج ح خ د ژ : بدان ، چ : دران ؛ ز : بدان خو بود بجان ؛ ب ت ر : کاه جان .
۳- ر : رویی . ۴- آ ث ج چ ح ژ : هست هم ؛ پ د ذ : هست هم بخوش خویی (ذ : بویی) ؛ س : هست هم (هم بود) ؛ ر : خویی .
۵-ح : سخت رویی . ٦- پ : حال ، ذ : جان .
۷- ب ت ر ز ش : چون (ز : چو) تو بسیار پرورید وبکشت ؛ س : نانی (آبی) . ۸ - آ ب پ ت ج چ ح خ د ذ ر ژ ش : عامل ، س : حامل (عامل).
۹ - د : از . ۱۰-پ ح ر ز : کر . ۱۱-خ : بازمرو مهره با ؛ ژ : با . ۱۲ -د:تا . ۱۳- ز : دوستی را .
۱۴-ح : نشاید ، س : نشاید (نباید) .

گرسگی خود[1] بود مرقّع پوش — سگ دلی را[2] کجا کند فروش[3]

٦٠ دوستانی که در[4] نفاق افتند — دشمنان را هم اتفاق افتند

چون مگس بر سیه سپید خزند[5] — هر دو را رنگ بر خلاف[6] زنند[7]

به کزین رهزنان[8] کناره کنی[9] — بر خود[10] این چاربند پاره کنی[11]

در چنین دور کاهل دین پستند[12] — یوسفان گرگ و زاهدان مستند

نتوان برد جان مگر بدو چیز — ببدی و ببد پسندی نیز[13]

٦٥ حاش لله که بندگان خدای — اینچنین بند بر نهند بپای[14]

۱- خ: کوسکی کو. ۲- آح ذ: سک دلی خود. ۳- ز: فراموش. (بیت شماره ٦٠ ر: حذف شده). ۴- آ ث ج چ ح د ذ ژ: با، پ: حذف شده، س: با (در). (بیت شماره ٦١ دذ: حذف شده) ۵- رز: خزید. ٦- ج: دورا ز انکور برخلاف، ح: هردورا برخلاف رنک. ۷- پ: خزند، خ: زنند، رز: درید.

۸- ج: جهدکن تا ازان، ذ: کرتو از ره زنان.

۹- پ: کنند. ۱۰- ب ت ح خ ر: قفل. ۱۱- پ: کنند. (ابیات شماره ٦۴-٦۳ خ: ٦۳-٦۴). ۱۲- ج: برچنین دور کاهل دین هستند؛ پ: روز؛ ر: روز کاهل دین بستند؛ آ: مستند، ب: ستند، خ س: بستند. ۱۳- د: بد سکالی و بد بسندی نیز، ر: از عطای خدای و عقل عزیز؛ ژ: بیدی و بید نشینی؛ خ: وبد؛ س: تیز. ۱۴- ح خ: بر پای.

از پی[1] دوزخ آتش انگیزند / نفط جویند وطلق[2] را ریزند

خیز تا فتنه زیر پای آریم[3] / شرط فرمانبری[4] بجای آریم[5]

بجوی زر نیازمندی چند / هفت قفلی وچار[6] بندی چند

لاله را بین که باد رخت ربود[7] / از پی یک دو قلب خون آلود[8]

۷۰ چون درمنه درم ندارد[9] هیچ / باد در پیکرش نیارد هیچ[10]

گنج برسر مشو چو ابر سپید / پای بر گنج باش چون خورشید

تا زمینی[11] کز ابر تر گردد / از زمین بوس تو بزر[12] گردد

کیسهٔ زر بر[13] آفتاب افشان[14] / سنگ در[15] لعل آفتاب نشان[16]

۱- ژ : یکی . ۲- آ ذ : نفـد ؛ ب ت خ ر : جفت جویند وطاق را ، ز : نقطه جویند وخلق را ؛ ج : چو نیل و . ۳- پ : آری . ۴- خ : فرمان او . ۵- پ: آری . ٦- ز : قفل وچهار ؛ ح : و- حذف شده ، خ ز؛ ح : چهار . ۷- خ : که درخت ؛ د : که تا درخت بود.

۸- ح : روی اندوده، خ: خود آلود . (بیت شماره ۷۰ ر : حذف شده) . ۹- ث : ندارم . ۱۰- ژ : باد درپیکرش درم نیارد بنغ ؛ ذ : ندارد ، ز : نیاید ؛ ب ث ج چ ح : پیچ ، س : پیچ (هیچ) . ۱۱- ب ت خ ر : نازنینی.

۱۲- ذ : آن زمین بدرها زر ؛ ب ت خ ر ز : زمین جامه اش بتر (ز : تر) ، پ ث ج چ د : زمین تو بر (ث د : تو) بزر (ج: زبر)؛ ح : چو زر ، س : بزر (چو زر) . ۱۳- چ : به . ۱۴- آ ب ت ح خ ر ش : فشان. ۱۵- ذ : بر . ۱۶- پ د : افشان .

تو بزر[1] چشم روشنی وبدست[2] | چشم روشن کنِ جهان خودست[3]
۷۵ زر دو حرفست[4] هر دو بی پیوند | زین پراکنده چند لافی چند
دل مکن[5] چون زمین[6] زر آگنده[7] | تا نگردی[8] چو زر پراکنده
هر نگاری که زر بود[9] بدنش | لاجوردی رزند[10] پیرهنش
هر[11] ترازو که گِرد زر گردد | سنگسار هزار در گردد
کرده گیرت[12] بهم ببانگی چند | از حرام وحلال[13] دانگی چند
۸۰ آمده[14] لا ابالیی[15] بُـــرده | سیم کُش زنده سیم کش مرده[16]
زر بخوردن مفرّح طربست | چون[17] نهی رنج وبیم راسببست[18]
انکه خود را ز رنج وبیم[19] کشی | زر پرستی بود نه سیم کشی

۱- ج : بره زر . ۲- ث : روشنی کُندست . ۳- پ : کن خرد بدرست ؛ آ ث ج چ د ذ ز ژ : خود خردست . ۴- ج : حرفست و . (بیت شماره ۷٦ ذ : حذف شده) . ۵- ج : بکن . ٦- ج : خم ، د : زرین . ۷- آ : پراکنده ، س : زر (خم) آگنده . ۸- آ ح : نگردد . ۹- ث : که بود در . ۱۰- ث : لاژوردی کنند ؛ آ ز : کنند ، ب ت : بود بر ، پ ذ : زنند ، خ ر : بود به ، د : زیند ، س : رزند (کنند) . ۱۱- آ : بین . ۱۲- خ د ر ژ : کرد . ۱۳- آ ج ح خ د س : حلال وحرام . (بیت شماره ۸۰ ذ : حذف شده) . ۱۴- ث : آمد . ۱۵- ب ت : لا ابالی آن ؛ خ ر : لا ابالی از پرده ؛ د : لا وبالی ، ز : لا ابالی از . ۱٦- آ : سیم ده زنده ؛ ب ت ر : سیم کن مرده . ۱۷- پ : چو . ۱۸- د : تعبست . (بیت شماره ۸۲ ب ت خ ر ژ : حذف شده) . ۱۹- آ : اینک خود را برنج ؛ ج : آنچ ؛ ح : این که خود را ز بیم ورنج .

ابلهی بین که[1] از پی سنگی		دوست بادوست میکند جنگی
به که دل زان خزانه[2] برداری		که ازو رنج وبیم سر داری[3]
۸۵ چند حمّالی[4] جهان کردن		در زمین حمل زر[5] نهان کردن
گر سه حمّال کارگو[6] داری		چار حمّال خانه[7] بر داری
خاک و بادی که[8] باتومختلفست		خاک بی اُلف وبادبی اَلِفست
خارکز نخل دور شد تاجش		به که[9] سازند سیخ[10] تتماجش

۱- آ: ابلهست آنک؛ ز: وابلهی.
(بعد از بیت شماره ۸۳ ب ت ح خ ر:
آنچه زو (ح خ ر: ازو) بکذری و بکذاری
چند بندی و چند برداری (خ: بکذاری)
خانهٔ دیوشد جهان بشتاب (ر: بیاب)
تانکردی (ر: تازه کردی) چو دیو خانه خراب - افزوده،
ب ت چ خ ر ز:
خانهٔ دیو دیو خانه بود
کو خود ایوان خسروانه بود -افزوده).
۲- ذ: به کز آن دل خرابه؛ ث ج دش: خرابه، ج زژ؛ خزینه. ۳-آ: کزسرش بکذری وبکذاری؛ پ: چار حمال خانه برداری؛ زش: که ازو بیم و رنج؛ ژ: کزو دیده برخطر؛ ذس: بر. (بیت شماره ۸۴ ب ت ح خ ر، ۸۵-ز، ۸۶-آ ذ ر، ۸۷ - د ذ، ۸۸ - ز: حذف شده). ۴- ر: جان خود ضایع. ۵ - ح خ ر: خود. ۶- ح: چاره کو. ۷-ج: کیسه، ح: چاره.
۸- چ: بو. ۹- ر: حذف شده. ۱۰- د: سیخ و.

آری[1] آنرا که در شکم دهلست — برگ تمّاج به[2] ز برگ[3] گلست

۹۰ به که دندان کنی زخوردن پر — تاگرامی شوی[4] چو[5] دانهٔ دُر

شانه کورا هزار دندانست — دست در ریش هرکسی[6] زانست[7]

تارسیدن بنوشد اروی دهر[8] — خورد باید هزار شربت زهر[9]

بر در این[10] دکان قصابی — بی[11] جگر کم نوالهٔ یابی

صدجگر پاره شد بهر[12] سویی — تا در آمد پهی[13] بپهلوئی

۹۵ گردن[14] صدهزار سر بشکست[15] — تا یکی گرد ران[16] زگردن[17] رست

آن یکی پانهاده برسر گنج — وین[18] ز بهر یکی[19] قراضه برنج

(بیت شماره ۸۹-ب ت ر : حذف شده). ۱- آ ح خ ژ : خار، پ ث ج د ذ ز :خاری. ۲- پ ذ :که. ۳-ح:کوک.
۴-چ : شو . ۵-ج : ز . ٦- ب ت ر : یکی ، چ ژ:کسش.
۷- پ : ازانست . (بیت شماره ۹۲-ژ :حذف شده) .
۸- ز : زهر. ۹-ز : دهر. ۱۰- ژ : آن. ۱۱-ژ:جز.
(مصرعهای بیت شماره ۹۴-ب خ : مقدم مؤخرست) .
۱۲- ب ت خ ر : سک بسی شد بصید هر؛ ث ج ح ذ : زهر، س : بهر (زهر) . ۱۳- ث : بر؛ ژ : بادآمدتهی؛ خ : آیـد پی؛ ذ : آید؛ آ : همی، ب ت ر : تنش، چ د ز : بهی، ح :مهی .
۱۴- ذ :کودنی . ۱۵- ت خ د ز :شیر(د:سینه) شکست . ١٦- ت : تا یکی ران زکرد ران بر .
۱۷- د : دست. ۱۸- د : وان. ۱۹-چ : یکی بهر یک .

نیست چون کار[1] برمراد کسی | بی[2] مرادی به از مراد بسی
هر مرادی که دیر یابد مرد | مژده[3] باشد بعمر دیر[4] نورد
دیر زی به[5] که دیر یابد کام | کز[6] تمامیست کار عمر تمام
۱۰۰ لعل کو دیر زاد دیر[7] بقاست | لاله کامد سبک[8] سبک برخاست
چند چون[9] شمع مجلس افروزی | جلوه سازی و[10] خویشتن سوزی
پای بگشای ازین[11] بهیمی[12] سُم | سر برون آر ازین سفالین خُم[13]
از سر این شاخ هفت بیخ بزن[14] | وز سُم این نعل چار[15] میخ بکن[16]
برچنین چاه بوریا[17] بر سر | مرده چون سنگ وبوریا[18] مگذر[19]

۱- ر : کار چون نیست. ۲-آ ث چ خ ر : نا . ۳-د: مرده.
۴- چ : بادش ؛ ذ : یابد بعمر بیش . (بیت شماره
۹۹- ذ : حذف شده) . ۵-پ ج د : هر. ٦-خ : که،
د : کر. ۷-آ : لعل کر ؛ ذ : زاد بیش . ۸-آ پ ث ج
چ د ذ ز ژ : لاله زود (ز: که زود) آمد و ، ح :لاله زود رو ،
ر: لاله کو بود خون. ۹-چ: چو . ۱۰- ب ت خ ر :خویشتن
ساز(خ :سازو)؛ پ : چاره ، ح :خویش ، س : جلوه (خویش)
۱۱- ذ : از . ۱۲- ج : بهیمین ، چ خ: بهمی ، ر: بهایم .
۱۳- ح د ذ : سفالی. (ابیات شماره ۱۰۵-۱۰۳- ب ت خ ر :
۱۰۴ احذف شده ، ۱۰۳- ۱۰۵، ابیات شماره ۱۰۴ -۱۰۳ ح : ۱۰۳-۱۰۴).
۱۴- ث ز :بکن ، د : مزن . ۱۵ - ذ : میخ . ١٦-پ:
بزن. ۱۷- چ : برویا. ۱۸-ز :سک ببوریا ؛ آ ث
ج ح : و- حذف شده ؛ چ :آسیا. ۱۹- آ ذ : بکذر .

۱۰۵ زنده چون برق[1] میر تا خندی[2] — جان خدایی به از تنومندی[3]

گر مریدی چنانکه رانندت[4] — بر رهی رو[5] که پیر خوانندت

از مریدان بی مـراد مباش — در توکل بد[6] اعتقاد مباش

من که مشکل گشای صد گرهم — ده خـدای ده[7] برون دهم[8]

گر[9] در آید ز راه[10] مهمـانی — کیست کو در میان نهد خوانی[11]

۱۱۰ عقل داند که من چه[12] میگویم[13] — زین اشارت که شد[14] چه[15] میجویم

نیست از نیستی شکست مرا — گله زان کس که هست[16] هست مرا

ترکیم را درین[17] حبش نخوند — لاجوم دوغبای خوش[18] نخورند[19]

تا درین کورهٔ[20] طبیعت پـز[21] — خامیی[22] داشتم چو میوهٔ رز[23]

(بیت شماره ۱۰۵ - ذ : حذف شده). ۱- ح : شمع. ۲- ز : چندی.
۳- ب ت چ ز ژ ش : جدایی ؛ خ : جدایی به ار نه پیوندی، د : جدایی به از بنومندی. ۴- ذ : دانندت. ۵- ب پ ت ث ج چ د ر ز ژ ش : شو. ۶- س : کم. ۷- چ : کد خدای ؛ د : دِه خدایی ده، ز : ره خدای ده. ۸- ذ : زدهم. ۹- د : کز
۱۰- ح : دور. ۱۱- پ ث ذ : کاندر ؛ ج چ د ز : کاندر میان نهد جانی (د : خانی) ؛ س : کودر (کاندر) ؛ خ : خانی.
۱۲- ج : که من چکونه . ۱۳- ذ : میجویم. ۱۴- ح : حذف شده. ۱۵- د ذ ز : میگویم. ۱۶- خ ر : نیست. ۱۷- ز : در.
۱۸- پ : دوغ باخوش، د : دوغ باخورش. ۱۹- خ : نخرند.
(ابیات شماره ۱۱۴-۱۱۳- ر : حذف شده). ۲۰- خ : خامی.
۲۱- پ ج د : بر. ۲۲- ج : جامشی. ۲۳- پ : بر، ج د : تر.

روزگارم[1] بحصر می[2] میخورد — توتیا های حصر می[3] میکرد

۱۱۵ چون رسیدم بحدّ انگوری — میخورم نیشهای زنبوری

می[4] که جزجرعهٔ زمین[5] نبود — قدر انگور بیش[6] ازین نبود

برطریقی روم که رانندم[7] — لاجرم آب خفته خوانندم[8]

آب گویند چون شود[9] درخواب — چشمهٔ زر[10] بود[11] نه چشمه آب

غلطند[12] آب خفته باشد سیم — یخ گواهی دهد برین[13] تسلیم

۱۲۰ سیم را کی[14] بود مثابت زر — فرق باشد زشمس تا بقمر[15]

سیم بی یا زمس[16] نمونه بود — خاصه آنگه[17] که باژگونه[18] بود

آهن من[19] که زرنگار آمد — درسخن بین که[20] نقره کار آمد

۱-ج : روزکاری . ۲-پ : بخومی، ح : بخضر. ۳- د : توتیاء خضو می ؛ پ : حرّمی، ح : خضرمی . ۴- د : مه. ۵-ح : زمی. ٦- آ : حدّ انکوریش ؛ ح خ : انکوریش . ۷- د : بر ضربی داندم ؛ ج چ : خوانندم ، ذ : داندم . ۸-ز : راندم. (بیت شماره ۱۱۸ -ز : حذف شده). ۹-چ ر : رود. ۱۰-خ : در ۱۱- د : نبود. (بیت شماره ۱۱۹-آ : حذف شده). ۱۲-پ ث چ ذ ز : غلطم ؛ ج : غلطم آب خوشه ؛ د : غلطم آب خفته شود . ۱۳-چ خ : بدین ، ذ : بران. (ابیات شماره ۱۲۱ - ۱۲۰ ب ت ح خ ز : ۱۲۰ - ۱۲۱) . ۱۴-ژ : کو . ۱۵-چ : فرق باشد میان شمس وقمر ؛ ز : قمر . ۱٦- پ ث ج چ د ذ ز ژ : سیم بی آب بس . ۱۷- آ : باشد ، ذ : انکس. ۱۸- ج د : باشکونه. ۱۹- ر : هر . ۲۰-آ پ ث ج ح د ذ ژ : چه .

مرد آهن فروش زر پوشد[1] | کآهنی را بنقره بفروشد[2]
وای بر زرگری که وقت شمار[3] | زرش از نقره کم بود بعیار[4]
۱۲۵ از جهان این جنایتم[5] سختست | کز خود نیست دولت از[6] بختست
آن مبصّر که هست نقد[7] شناس | نیم جو[8] نیستش ز روی قیاس
وانکه او پنبه ازکتان نشناخت[9] | آسمانرا[10] ز ریسمان نشناخت
پر کتان وقصب شد انبارش | زر بصندوق وخز بخوارش[11]
چون چنین است کار گوهر وسیم | از فراغت چه برد باید بیم
۱۳۰ چند تیمار ازین خرابه کشیم[12] | آفتابی در[13] آفتابه کشیم[14]

(بیت ۱۲۳ - آ: حذف شده) . ۱ - خ: من وآهن فروش نخروشیم؛ ب ت ر: بخروشد. ۲ - خ: بفروشیم. ۳ - پ ث ج ژ: بر زرکه کو بوقت؛ چ: بر زرکه کر بوقت عیار؛ د: بر زرکه بر وقت؛ ر: روز. ۴ - د: درش از نقره کم بود به مقدار؛ چ: بشمار. ۵ - ژ: آن جنایتی؛ ث ج چ د ش: خیانتم. ٦ - ر: که بخود نیست دولت ار؛ چ خ س: هنر. ۷ - خ: نیست نقش؛ ز: نیست؛ ذ ر: نقره. ۸ - د: هم جوی.

۹ - ج: بشناخت. ۱۰ - چ ژ: وآسمانرا. ۱۱ - ذ: دُر بصندوق و زر؛ د: سیم خروارش؛ س: خز (دُر).

۱۲ - آ: بیداد این؛ ب ت ح د ز: بیدار (د: بیمار، ز: ماجور) ازین خرابه کشم؛ خ ر: بیدار؛ ج: این خرابه کشم؛ پ ذ ش: کشم.

۱۳ - چ: به. ۱۴ - ب پ ت ج ح د ذ ز ش: کشم.

آید[1] آواز هرکس از دهلیز — روزی آواز ما برآید[2] نیز

چون من این قصه چندکس گفتند[3] — هم در آن[4] قصه عاقبت خفتند[5]

واجب آن شد که کار دریابم — گر[6] نگیرد چو دیگران[7] خوابم

راه رو را بسیج[8] ره شرطست — تیز[9] راندن ز بیمگه شرطست

۱۳۵ میروم من خرم نمی آید — خود شدن باورم نمی آید[10]

آنگه[11] از رفتنم خبر باشد — کاشیانم[12] برون[13] درباشد

چند گویای بی خبر بودن — دیده در[14] بسته دربر[15] آمودن

یک ره از دیدها[16] فرامش باش[17] — محرم راز باش وخامش باش[18]

تا بدانی که هرچه میدانی[19] — غلطی یا غلط همی خوانی

۱- پ چ ز : آمد ، س : آید (آمد).
۲- ز : بداند . ۳- ر : چون من قصه چندکس کفتست ؛ ب ت ح خ د : کفتست . ۴- ذ : بآن ، ژ : درین . ۵- ب ت ح خ در : خفتست .
٦- د ذ : که . ۷- چ : غافلان .
۸- ج : راه رو هیچ ، ژ : ره روا نرا نسیم . ۹-ب ت خ ر ز : ناقه ، ح : کرم . ۱۰-آ : شدم ؛ ز : نمی دارد . ۱۱- ث : وانکه . ۱۲-آ خ ذ : کاستانم .
۱۳-چ : درون . ۱۴-پ ج : بر . ۱۵-ح : بستن ودرد ، د : بستهٔ در ، ذ : بسته رادر ؛ ز : دردر .
ر بیت شماره ۱۳۸-آ : حذف شده) . ١٦- ر : دیدهٔ . ۱۷ج : کن . ۱۸- ح : کرد وخامش کن . ۱۹- پ : میخوانی .

۱۴۰ پیل بفلکن[1] که سیل ره کندست / پیلکیهای[2] چرخ بین چندست

خاکوا پیل چرخ[3] کرد[4] مغاک / بچنین پیل گل ندارد باک[5]؟

بنگر اوّل که آمدی زنخست[6] / زانچه داری چه داشتی بدرست[7]

آن[8] بری زین دو پیل[9] ناوردی / کاولین روز باخود آوردی

وام دریا وکوه دز[10] گردن / با فلک رقص چون توان کردن

۱۴۵ کوش تا جمله وام[11] باز دهی / تا تومانی ویک ستور تهی[12]

(ابیات شماره ۱۴۱-۱۴۰ ب ت خ : ۱۴۰ - ۱۴۱)(بیت شماره ۱۴۰- در ر حذف شده)(ابیات شماره ۱۴۲ - ۱۴۰ ح : ۱۴۱ - ۱۴۰، ۱۴۲). ۱- آ ب ت ث ج چ ح خ ذ ز ش : بیل ؛ پ ژ : بیل مفکن (ژ : بنگر). ۲- آ ج چ ذ ش : بیلکیهای، ب ت ح خ : بیل پیمای، پ ث : بیلکهای، ز: بیل بنمای، ژ : بیله کیهای. ۳- پ ث ج د ژ : خاک پیرای چرخ، چ : چرخ پیرای خاک، خ : خاک را پر چرخ، ذ : سیل در راه چرخ؛ آ ب ت ح : بیل . ۴- س: کرده. ۵- چ : از چنین سیل وگل؛ ر ز : که چنین بیل ندارد خاک؛ آ ب پ ح ژ ش : بیل؛ ث: بیل وگل ندارد خاک، ت ج د ذ : بیل (ذ: سیل) گل ندارد خاک، خ: بیل کی برآرد خاک. ٦- ذ : بیکر اولی که آمدی بدرست ؛ آ پ ث ج د ژ ش : بنخست، ب ت ح خ ر ز: بدرست. ۷- آ ژ : زین چه ؛ ب ت ح خ ر ز : زین که (ز : زینک) داری چه داشتی زنخست؛ ث : زینچ ؛ ج : دانستهٔ ؛ چ : داری وشد؛ ذ: دانستهٔ بیاز نخست. ۸- ز: این. ۹- آ: بند، ب پ ث ج ذ ز ژ ش : بیل، ت ش: تنگ، چ : سبیل، ر : پیک. ۱۰- ژ: بر. ۱۱- آ ث چ ح ز ژ س: وام جمله ۱۲- آ پ ث ذ ش : تو بمانی ؛ ج : تو بمانی ویک میان؛ چ : تا بمانی؛ د: تو بمانی ویک ستور رهی، ژ: تو تومانی ویک ستور دهی؛ ح : تنور ، خ : سبوی.

چون ز بار جهان نداری[1] جو[2] | درجهان هرکجا که خواهی رو
پیش از آنت فکند باید رخت | کافسرترا فروکشند[3] ز تخت
روز[4] باشد که صد شکوفه یُ پاک | از[5] غبار حسد فتد بر[6] خاک
من که چون گل[7] سلاح[8] ریخته ام | هم زخار حسد[9] گریخته ام

۱۵۰ تا مگو دلق پوشی[10] جسدم | طلق ریزد بر آتش حسدم[11]
ره درین بیمگاه تا مردن[12] | این چنین میتوان بسر[13] بردن
چون گذشتم[14] ازین رباط کهن | گو فلکرا[15] هر انچه[16] خواهی کن
چند باشی نظامیا در بند | خیز و[17] آوازهٔ بر آر بلند
جان در افکن بحضرت[18] احدی | تا بیابی سعادت ابدی

۱- پ ج ح : زنان ؛ د : زنان جهان ندارد ؛ ذ: زمال.
۲- ز : رو. ۳-خ ژ س : از. ۴-چ : زود.
۵-خ : زین.
۶-ج : جسد فتد در؛ ر : جند ، ژ : جسد؛ ث چ : در. ۷-خ : تو. ۸- د : زخار، ز: سلیح ، ژ: سلیم. ۹- پ چ ر ژ : خاک جسد؛ ت خ: خاک؛ ز: خسک. ۱۰-د : ریزی. ۱۱-ب ت خ ر: زین کهن دیرتن بر آرد (خ :ندارد، ر: آورد) دم؛ د: دلق ریزد؛ چ: پوشد؛ س : بر (در). (بیت شماره ۱۵۱. ذ : حذف شده). ۱۲-چ د : نابردن، خ : نامردن. ۱۳-پ ج چ د : چون (چ : کی) توان بسر ، ح : چون بسر توان. ۱۴-ت : گذشتیم. ۱۵-ت : کوجهانرا ، ذ: آسمان کو. ۱۶-ث: هرچه. ۱۷-پ خ ز: حذف شده. ۱۸- د : بپایهٔ.

در نصیحت فرزند خویش*

گوش پیچیدگان مکتب[1] کن	چون[2] درآموختند لوح سخن[3]
علم را[4] خازن عمل کردند	مشکل کاینات[5] حل کردند
هرکسی راه خوابگاهی رفت	چونکه هنگام خوابش[6] آمد خفت
ای پسر هان و[7] هان ترا گفتم	که[8] تو بیدار شو که[9] من خفتم

---

* آ: ... فرزند خود فرماید ، ب ج چ ذ ز : ... فرزند خویش (ج چ :خود) گوید ، پ : ... فرزند خویش محمد نظامی، ت: فی النصیحة، ث : ... فرزند محمد نظامی، حـ : ... فرزند گوید، خ : ... فرزند محمد گوید ، د :حذف شده ، ز : ... فرزند محمد وفقه الله تعالی، س : ... فرزند خویش محمد .

(ابیات شماره ۳-۱ س : قبل از سرلوحه نوشته شده است).

۱ - پ ث ج د : ملت . ۲ -ژ : چو. ۳ - ب ت خ ر: بیاموختند لوح کهن (خ : سخن)؛ چ : علم کهن. ۴ خ : علم از . ۵ - ب ت ح خ ر ز : روزکار. س: کاینات (روزگار).

۶ - ج : خویش ، ح : خفتن ، ر : خواب . (بیت شماره ۴- ژ : حذف شده) .

۷ - ذ : حذف شده. ۸ -پ : کی. ۹-خ: تو بیدار باش.

۵ چون گل[1] باغ سرمدی[2] داری / مهر نام محمدی[3] داری

چون[4] محمد شدی زمسعودی[5] / بانگ برزن بکوس[6] محمودی

سکه برنقش[7] نیک[8] نامی بند[9] / کز بلندی[10] رسی بچرخ بلند[11]

تامن آنجا[12] که[13] شهربند شوم[14] / از بلندیت سربلند شوم[15]

صحبتی جوی[16] کز[17] نکو نامی / درتو آرد نکوسرانجامی

۱۰ همنشینی که نافه بوی[18] بود / خوبتر زآنکه یافه گوی[19] بود

عیب یک[20] همنشست باشد و[21] بس / کافکند نام زشت برصد[22] کس

از درافتادن شکاری خام / صد دیگر دراوفتند بدام[23]

زرفرو بردن یکی[24] محتاج / صد شکم را دریده دره[25] حاج

(بیت شماره ۵ د : حذف شده). ۱-خ : بر. ۲- پ ذ : سروری. ۳-ذ : پیمبری. ۴-ز : چو. ۵-خ : ومسعودی ، ذ : به مسعودی ، ژ : بمهمودی. ۶-آپ د : بکوش. ۷-ذ : نقد. ۸-چ : حذف شده. ۹-ب د : زن. ۱۰-د : نکویی. ۱۱-ب : کهن. ۱۲-ذ : اینجا. ۱۳-ز : چو. ۱۴-پ : شدم. ۱۵-ب پ : شدم. ۱۶-پ د : صحبت نیک. ۱۷-ژ : در. ۱۸-ز : ماه روی. ۱۹-ث خ د ز ژ : یاوه گوی. ۲۰-پ : ما. ۲۱-ب خ ز : حذف شده. ۲۲-ب ر : کوفتند (ر : کاوفتد) نام زشت برهر؛ پ : هر ، ت : ده ، خ : همه. ۲۳-خ ذ ر : صید دیگر در اوفتد دردام ؛ د : صید ، س : صد (ده) ؛ آ : اوفتاد ؛ ب ت ج ح : اوفتد دردام ، ز : افتاد ازدام. ۲۴-پ : سر ، ث : از ؛ ج : ازفرو بردن ویکی. ۲۵- ج : شد شکم را دریده برره ؛ ذ : چند شکم بر ؛ ب ز : درند ؛ پ : درند بره ، خ : درند در پی ؛ چ ژ : درید ، د : پرده ، س : درید (دریده).

درچنین ره مخسب چون پیران	گردکن دامن از زبون[1] گیران
۱۵ تا بدین کاخ باژگونه[2] نسورد	نفریبی چو زن که مردی مرد
رقص مرکب مبین که رهوارست	راه بین تاچگونه دشوارست
گر[3] بدین ره پری[4] چو باز سپید	دیده بر[5] راه دار چون خورشید
خاصه کاین راه راه نخجیرست	آسمان[6] باکمان و باتیرست
آهنت گرچه آهنیست[7] نفیس	راه سنگست و سنگ مغناطیس
۲۰ بارچندان[8] برین[9] ستور آویز	که نماند[10] برین[11] گریوه[12] تیز
چون رسد تنگیی[13] ز دور دورنگ	راه بردل[14] فراخ دار[15] نه[16] تنگ
بس[17] گره کو کلید پنهانیست	بس درشتی که در[18] وی آسانیست
ای بسا خواب کو بود دلگیر	اصل[19] آن[20] دلخوشیست در تعبیر

۱- چ : زبان . (بیت شماره ۱۵-آث د : حذف شده). ۲-چ: تا درین خاک باشکونه ؛ ح : درین ؛ ذ : درین خاک؛ پ : خاک باشکونه ؛ چ : خاک ؛ ث : خاک واژکونه . (بیت شماره ۱۶-د : حذف شده). ۳-ز : چو. ۴- آث : درین، خ : بدین ؛ ذ : درین ره رسی. ۵-ر : در. (ابیات شماره ۱۹-۱۸ آث : ۱۸-۱۹). ٦- ب ت خ ر : کاسمان. (بیت شماره ۱۹-ذ : حذف شده). ۷-س :آهنیت. ۸- د : چندین. ۹-آث : بران ، خ : بدین . ۱۰- د : نمایـــد . ۱۱- آث : درین ، خ : بدین . ۱۲- پ : گریز . (بیت شماره ۲۱-پ ج چ د ذ ژ ش : حذف شده) . ۱۳- آ ث : پیلکی . ۱۴- آث : بردن . ۱۵- ر : کیو . ۱٦-ب : نی . ۱۷- آث : این. ۱۸- د ث : بر. ۱۹-آپ ش : واصل ، ژ : وصل ، س : واصل (اصل) . ۲۰-خ : او.

گرچه پیکان غم جگر دوزست[1] | درع[2] صبر از برای این[3] روزست

۲۵ عهد[4] خود با خدای محکم دار | دل ز دیگر علاقه بیغم[5] دار

چون[6] تو عهد خدای نشکستی[7] | عهده[8] برمن کزین و آن[9] رستی

گوهر نیک را ز عقد[10] مریز | وآنکه بدگوهرست ازو بگریز

بدگهر با[11] کسی وفا نکند | اصل بد در خطا خطا نکند

اصل بد با تو چون شود[12] معطی | آن نخواندی که «اصل[13] لایخطی»

۳۰ کژدم از راه[14] آنکه بدگهرست | ماندنش عیب و[15] کشتنش هنرست

هنرآموز[16] کو[17] هنرمندی | درگشایی کنی نه[18] دربندی

هرکه زآموختن ندارد ننگ | دُر برآرد ز آب[19] و لعل ازسنگ

وآنکه[20] دانش نباشدش[21] روزی | ننگ دارد ز دانش آموزی

۱- پ ج د : سوزست. ۲- پ : در، ت : ذرع، ز: داغ.
۳- آ ث ذ ر ژ : آن. ۴- آ ث : عقد. ۵- چ : علاقها بر.
۶- خ : کو. ۷- ج : بشکستی. ۸- پ : عهد. ۹- ب ت خ ر ز: که از بدی. ۱۰- ح در : عهد. ۱۱- ذ : بر. ۱۲- ذ : اصل بد کو شود چو تو؛ ج ز : بود.
۱۳- ب ت خ ر : کاصل بد گفته اند؛ ث : تو نخواندی که؛ ح ژ : کالاصل.
۱۴- پ : بهر. ۱۵- پ : حذف شده. ۱۶- ز : آموزد.
۱۷- چ ذ : اکو، در : کو. ۱۸- آ پ ث ج چ ح د ذ ژ ش : و. (بیت شماره ۳۲- پ ج د ذ : حذف شده). ۱۹- چ : بحر. ۲۰- ج : انکه. ۲۱- ژ : نباشد.

ای بسا تیز طبع کاهل کوش | که شد از کاهلی[1] سفال فروش

۳۵ وی[2] بسا کوردل که از تعلیم | گشت[3] قاضی القضات[4] هفت اقلیم

نیم خورد سگان صید سگال[5] | جز بتعلیم علم نیست حلال

سگ بدانش چو[6] راست رشته شود[7] | آدمی شاید ار فرشته شود[8]

خویشتن را[9] چو[10] خضر باز شناس | تا خوری آب زندگی بقیاس

آب[11] حیوان نه آب حیوانست | جان با عقل و عقل با جانست

۴۰ جان چراغست و عقل روغن او | عقل جانست و جان ما تن او

عقل با جان عطیهٔ[12] احدیست[13] | جان با عقل زندهٔ ابدیست[14]

حاصل این دو[15] جز یکی نبود | کان دو[16] داری درین شکی نبود

(بیت شماره ۳۴- ذ : حذف شده).

۱- آ ب ت ث ج ح ر ش : بی دری ، پ ز ژ : بی زری، د : جاهلی. ۲- ث خ س : وای، د ذ : ای.

۳- ژ : کشته. ۴- ج ذ : قاضی قضاه ، خ : اقضی القضاه. ۵- آ ث : سکان وصید شکال؛ ب : شکال. ۶- د : و. ۷-۸ پ : بود.

۹- ژ : خود نشین را. ۱۰- ب : ز. ۱۱- ز : دل.

(بیت شماره ۴۰- آ ب پ ت ث ج چ خ د ذ ر ز ژ ش : حذف شده).

۱۲- آ ب پ ت ث ج چ خ ر ژ ش : عطیت.

۱۳- ز : احدست. ۱۴- ز : ابدست. ۱۵- خ: حاصل بجو؛ ژ : آن دو. ۱۶- ژ : تو.

38 Заказ №1124

تا ازین دو[1] بدان[2] یکی نوسی[3] — هیچکس را مگو که[4] هیچکسی
کان یکی یافتی دو را کم زن — پای[5] بر تارک دو عالم زن
۴۵ از سه بگذر که محلت نه قویست[6] — وز دوهم در گذر که آن ثنویست[7]
سر یک رشته گیر چون مردان — دو رها کن سه را[8] یکی گردان[9]
تا ز ثالث ثلاثه جان نبری[10] — کوی وحدت بر آسمان نبری[11]

۱- ت خ : در . ۲- ث ژ س : بآن . ۳- ذ : برسی .
۴- آ : هیچکس را مگوی ؛ ب ت خ ر ز : بیقین دان کز رت : کزین ، خ : که از) دو ، د : هیچکس خود مگو که .
۵- آ : بال ؛ ب ت ح خ ر : تخت ، س : پای (تخت) .
(بیت شماره ۴۵ - ذ : حذف شده) .
۶- پ ج : دو بگذر که محمل ؛ آ ح س ش : محملی ؛ ث : محمل ؛ چ ژ : محمل تو قویست (ژ : تنویست) ؛ د : محمل تقویست . ۷- د : واز دوهم در گذر که آن فتوبیت ؛ س : از ؛ پ ج : دوان در گذر که هم ثنویست (ج : قویست) ؛ چ : دو بگذر که آن هم ؛ ح : بر گذر ؛ ث : دعویست ، خ ز : نبویست .
(بیت شماره ۴۶ - ژ : حذف شده) . ۸- ت : سه رها کن دو را . ۹- خ ر : میدان . ۱۰- د : ثلثله جان ببری ؛ س : ثلثله ؛ خ : ببری . ۱۱- ب : جان بر ؛ ت ر ز : جان ؛ خ : جان وحدت بر آسمان ببری ؛ پ : ز آسمان ، ح : از میان ؛ د : ببری .

زین دو چون کم شدی[1] فسانه مگوی[2]	وان یکی یافتی بهانه مجوی[3]
تا بدین پایه[4] دسترس باشد	هرچ ازین بگذرد[5] هوس باشد
۵۰ تا جوانی و تندرستی هست	آید اسباب هر مراد[6] بدست
در سهی سرو چون شکست آید	مومیایی[7] کجا بدست آید
تو که سرسبزی[8] جهان داری	ره[9] کنون رو که پای آن داری
در ره دین[10] چو گل کمر دربند[11]	تا سر آمد شوی چو سرو بلند
من که سرسبزیم نماند[12] چو بید	لاله زرد و بنفشه گشت[13] سپید
۵۵ باز ماندم زنا تنومندی[14]	از[15] کله داری و کمر بندی
خدمتی[16] مردوار میکردم	راستی را کنون نه آن مردم[17]

۱- ذ : کم چون . ۲- ب ت خ ر : شوی ؛ آ : فسیله .

۳- ب ت خ ر س ش : چون ، چ : چو ، ژ : وین ؛ ذ : یافته ؛ ز : چون یکی یافتی بهانه مکوی .

۴- آ ب پ ت ح ذ ر : مایه ، س : پایه (مایه) .

۵- آ خ ز : زین بکذری ؛ ب د ذ ر : زین ؛ پ ث ح ژ ش : بگذری . ۶- ژ : کمال . ۷- ژ : هر متاعی .

۸- ژ : سبزی و . ۹- خ : راه . ۱۰- چ : دل .

۱۱- ب ت ر : چوکه ؛ خ : چون که کمر می بند ، س : چونی (گل) کمر بر بند . ۱۲- ژ : بماند .

۱۳- ج : کرد ، د : کشته . ۱۴- خ د : پا بنومیدی ، ژ : ناتوانمندی . ۱۵- ز : آن .

۱۶- چ خ : خدمت . ۱۷- د : نه آن کنون کردم .

روزگارم گرفت وبست[1] چنین / عادت روزگار هست چنین

نا فتاده[2] شکسته بودم بال[3] / چون فتادم چگونه باشد حال

احمدک را[4] که رخ نمونه بود / آبله بردمد چگونه بود

٦٠ گرچه طبعم زسایه برخطرست[5] / سایه بانم[6] شمایل هنرست[7]

سایهٔ درجهان ندارد کس / کو[8] بره نیست پیش وگرگ از[9] پس[10]

هیچکس ننگرم[11] زمن تا من[12] / کو[13] نشد پیش دوست[14] و پس دشمن

چون قفا دوستند مشتی خام[15] / روی خود در که[16] آورم[17] بسلام

۱- خ ر : گرفته ؛ ز : و - حذف شده.

۲- خ : با فتاده. ۳- پ : فال. ۴- ب : احمدورا، پ د : احمد اورا، ج : احمرانرا، ذ : احولی را.

۵- ب بت خ : نشانهٔ بطوست (خ : خطوست)، ح د : سایه پرخطرست، ر : بسایهٔ طربست. ٦- چ: سایه باشم، د: سایه با هم، ذ : باد بانم.

۷- ر : نسبسعت.

(ابیات شماره ٦۴-٦۱ پ ج ذ ش ، ابیات شماره ٦٦-٦۱ د : حذف شده). ۸- ز : کو. ۹- ر: بره پیش وکوک ز ؛ ب ت خ : پیش بین و. ۱۰- چ : کس.

۱۱- ح : نشمرم. ۱۲- چ : ز اهل زمن، س : زمن تامن (اهل زمن). ۱۳-ح س : که. ۱۴- ب ت چ خ : حذف شده. ۱۵ اژ : چوقفا دشمنند ؛ آح : دوستندجمی، چ : دشمنندجمی، خ : دشمنندمشتی ؛ ز : دوستندمستی جام. ۱٦ -ث: کی. ۱۷-آ ژ : آورد. (بیت شماره ٦۴-خ : حذف شده).

گرچه برنایی ازمیان برخاست[1]	چون کنم[2] حرص همچنان برجاست[3]
۶۵ تا تن سالخورده پیرترست[4]	آز او[5] آرزو پذیرترست
گویی این سکّه نقد ما[6] دارد	یا همه کس خود این[7] بلا دارد
بازدار ای دواکن دل[8] من	از زمین بوس هرکسی[9] گل[10] من

۱- ب ت ث ح ر ز : جهان. ۲- ز س : چکنم. ۳- ژ: خص همچنان برخاست ؛ ث : مرد زیکی بجاست ؛ ب ر: برپاست، ت ج ح : برخاست . ۴- خ : تاکه این؛ ذ: باتن سالخورده دهرپرست. ۵- ب ت : نفسم ، ج چ ذ : آرزو ، ح: ز آرزو، خ: بیقین، ر: نفس را ، ز: هرنفس.
۶- ب ت ر ز : راست این زرکه نقش (ر :نفس)، چ: کوی آن سکه نقش ؛ خ : راست این درکه نفس پا؛ آ: این قصه . ۷-خ : با همه کس همین ؛ ب ت ر ز : همین ، س : خود این (همین). (بعد از بیت شماره ۶۶ ج ح :

ای جهان داور خرد پرور	وی عطابخش مرحمت کستر
ای بتو روشنایی دل من	رحمتی کن زلطف بر کل من
اندرونم بنور خود بفروز	ازسخا آیتی بمن آموز - افزوده،

چ :

دل کورم که نیستش بینش	روشنی ده برحمت ونیش - افزوده).

۸ - چ : بار دار ای دواکن از دل ؛ د : باز داری، ر: باد یارب؛ ژ: بار داری ای رواکن این دل ؛ ذ : روا ده. ۹- پ ج د ذ : چنین (ذ : چنان) کسان؛ خ : تخم هر. ۱۰- چ : دل .

تیرگی چند روشنائی ده		چون شکستیم مومیائی ده
آنچه زو[1] خاطرم هراسانست[2]		بکن آسان که بر تو[3] آسانست
۷۰ گردنی دارم از رسن[4] رسته[5]		مکنم زیر بار خس[6] خسته
من که قانع شدم بدانهٔ[7] خویش		سرورم چون صدف بخانهٔ خویش[8]
سروری به[9] که یار من باشد		سرپرستی چه[10] کار من باشد
شیر از آن پایه سربزرگی[11] یافت		که سر از طوق سرپرستی تافت[12]

(بعد از بیت شماره ۶۸-چ :

هرچه آن مشکلست بربنده		دل من زان حدیث پرسنده
ایمنی ده مرا ازان مشکل		تا شوم زان همیشه خرم دل - افزوده).

۱-چ : وانچ ازو؛ آ: از، ث ر ز ژ ش : ازو، ح: ازان.
۲- س : پریشانست. ۳-ر : من. ۴-د : درش.
۵-ت خ ر : بسته. ٦-آ ب خ ر : نکنم زیر بار
(ب خ ر : پای)کس، ث د ذ : نکنم زیر هرکسی ؛ پ: هرکسی،
ت ح ز : پای کس، چ ژ : هرخسی، س: بارخس (کس).
۷- ج د ذ ر : بخانهٔ. ۸-ب ت خ ر : خوص اندر (خ :
هم در) آشیانهٔ ؛ پ ث د ذ : بدانهٔ. ۹-ذ: سروریرا
۱۰- ب ت خ ر : بت پرستی نه ؛ ژ : سر پوستی (ولی در
بالای کلمهٔ «سو» باخط ریز «زر» هم نوشته است)؛ ذ ز : نه. ۱۱-ذ :سر
ازان مایه سرپرستی ؛ پ : ازان سر بزرگی؛ آ: پایه سرفرازی ؛
ث ج ح خ ش : مایه ؛ س : پایه (مایه) بزرگی .
۱۲- ب ت خ ر : هرکسی بر تافت .

نانی ازخوان[1] خود دهی بکسان[2]	به که حلوا خوری زخوان خسان[3]
۷۵ صبح چون برکشید دشنهٔ[4] تیز	چند خسپی نظامیا برخیز
کان نو کن[5] زرنج خویش مرنج	باز کن برجهانیان دُرِ گنج[6]

۱- خ : کز نان . ۲- د : خوری نکسان ؛ ب ر : بسکان، ت : بخسان .

۳- ب ت ر ز : به خوان کسان ؛ ح د : خان ؛ خ ذ : کسان .

(ابیات شماره ۷۶-۷۵ آ : ۷۵- ۷٦) .

۴- د : دانه ، ث : رشته .

۵- آ ش : کان کنی کن ؛ ب ت خ ر ز : کان کنی کن زرنج هیچ ؛ پ ث ج چ د ذ : کان همی کن ، ح: کان زر کن ، ث : کان بکن تو .

٦- خ : بارکش در جهان که یا بی کنج ؛ ز : برجهانیانرا در کنج .

آغاز داستان بهرام*

گوهرآمای[1] گنج خانهٔ راز	گنج گوهر چنین گشاید باز
کآسمانرا ترازوی[2] دوسرست	دریکی سنگ ودریکی[3] گهرست
از ترازوی او[4] جهان دورنگ	گه گهر برسر[5] آورد گه سنگ
صلب[6] شاهان همین[7] اثر[8] دارد	بچه یا سنگ یا[9] گهر دارد
۵ گاهی آید[10] زگوهری سنگی	گاه لعلی[11] زگهر با رنگی[12]

* آخ : ... داستان شاه بهرام کور ، ب ش : ... داستان و مولود بهرام ، پ ت چ ذ : ... بهرام کور ، ث ز : ... داستان و مولود شاه بهرام کور ، ج رژ : آغاز داستان ، ح د : ... داستان هفت پیکر .

۱ - ب ت خ رز : افروز ، د : آسای ، ژ : آرای . (بیت شماره ۲ - ذ : حذف شده) .

۲ - آ ت ث ح : ترازوي . ۳ - ب ت خ ز : دگر .

۴ - دذ : این ، ر : آن ، ژ : وی .

۵ - آث ژ : درسر ، ب ت ح خ رز : درکف ، ذ : سربر ، س : برسر (برکف) . ٦ - خ : صید . ۷ - د : همی .

۸ - ذ : مثل . ۹ - خ د : بچه (د : پنجه) باسنگ وبا .

۱۰ - آ : کاه ؛ ذ : آرد . ۱۱ - د : لعل . ۱۲ - ذ : زگهر لنگی .

گوهر و سنگ شد بنسبت[1] و نام | نسبت یزدگرد[2] با بهــرام
آن زد و این[3] نواخت این عجبست | سنگ بالعل و خار با رطبست
هرکه را این شکسته پایی[4] داد | آن لطف کرد[5] و مومیایی داد
روز اوّل که صبح بهرامی | از شب تیره برد بد نامی[6]
۱۰ کوره تابان کیمیای سپهر | کاگهی بودشان زماه و زمهر
در ترازوی آسمان سنجی | بازجستند سیم ده پنجی
خود زر ده دهی بچنگ آمد[7] | دُر ز دریا گهر ز سنگ آمد[8]
یافتند[9] از طریق پیروزی[10] | در[11] بزرگی و عالم[12] افروزی

(ابیات شماره ۸-۶ ب ت : حذف شده).

۱- د : حذف شده. ۲- پ ث چ ح خ ذ ر ز : یزدجرد. (کلمهٔ «یزدگرد» در نسخ خطی ذکر شده بعد ها هم بشکل «یزدجرد» است). (ابیات شماره ۸-۷ خ ر : حذف شده).
۳- آ پ ث ج چ ح د ژ ش : این زد و آن.
۴- ح د : آن (د : تن) شکسته رایی؛ آ ث چ ذ ژ : رایی، پ : رای، ج : رویی.
۵- پ ث چ ز ژ ش : او؛ ج : لطف او اوراش؛ ح : این؛ د : او لطف کرده؛ ذ : لطف او. ۶- خ : می برد نامی؛ پ ث : بهرامی، ذ : سرسامی. ۷- ح : چون؛ خ : چون زر ده دهی بچنگ آید. ۸- خ : آید.
۹- ب ت خ ر : یافته. ۱۰- چ ح د ژ : فیروزی.
۱۱- ذ : وز. ۱۲- پ : علم.

طالعش حوت ومشتری درحوت — زهره با اوچو لعل با[1] یاقوت

۱۵ ماه در ثور وتیر در جوزا — اوج مرّیخ در اسد پیدا

زحل از دلو با[2] قوی رایی — خصم را داده باد پیمائی

ذنب[3] آورده[4] روی در زحلش[5] — وآفتاب اوفتاده در[6] حملش[7]

داده هر کوکبی شهادت[8] خویش — همچو برجیس برسعادت خویش[9]

باچنین طالعی که بردم نام — چون باقبال زاده شد[10] بهرام

۲۰ پدرش یزدگرد[11] خام اندیش — پختگی[12] کرد و دید طالع خویش

کانچه او میبزد همه خامست[13] — تخم بیداد بدسرانجامست[14]

۱- آذ : در . (بیت شماره ۱۵ ذ : حذف شده) .

۲- چ : دلربا . ۳- ز ژ : دنب . ۴- خ : افتاده .

۵- چ : حملش . ٦- پ : آفتاب اوفتاده بر ؛ چ ش : آفتاب . ۷- ز : جملش . ۸- آ ب ت ر ژ : هرکوکب از ، پ : هرکی ؛ ح : هرکوکب ازسعادت ؛ خ ز : هرکوهر از . ۹- آ ب ت ز ژ : حسن اوتاد (ز : اوتار) در (ژ : را) سعادت خویش (ب ت ز ژ : بیش) ؛ ح : حسن اوتاد در شهادت ؛ خ : جستن اوتاد در ، ر : حسن اقبالش از . ۱۰- ت : زاد شه . ۱۱- خ : بود مرد

۱۲- آ : چون نکه ، پ ذ : حیلتی ، ش ج چ : حیلی .

۱۳- آ ب ت خ ز : خامیست .

۱۴- ب ت خ ر : بخت بیدار برسرانجامیست (ر : سر انجامست) ؛ آ ز : سرانجامیست .

پیش ازآن حالتش[1] بسالی بیست | چند فرزند بود[2] و هیچ نزیست
حکم کردند راصدان[3] سپهر | کآن خلف[4] راکه بود[5] زیبا چهر
ازعجم سوی تازیان تازد[6] | پرورشگاه درعرب سازد[7]
۲۵ مگر اقبال ازان طرف یابد[8] | هرکس ازبقعه‌ای[9] شرف یابد[10]
آردآن[11] بقعه[12] دولتش بمثل | گرچه گفتند للبقاع[13] دول
پدر از مهر[14] زندگانی او | دورشد زو و[15] مهربانی او

۱- ت : ایزدش بیش ازان ؛ ر : طالعش . ۲- ت : دادو، خ ر ز : زاد ؛ ب پ ث ج ح د ذ : و - حذف شده .
۳- ذ : راه دان ، ژ : و اصلان . ۴- ز : طفل .
۵- ذ : پادشاه . ٦- ب ت ح خ ر ز ژ : تازند ، س: تازد (تازند) . (دومین مصرع بیت ۲۴ و دومین مصرع بیت شماره ۲۵-خ : حذف شده). ۷- ت ر : اوعرب- سازند؛ ب ح ز ژ : سازند ، س : سازد (سازند) .
۸- ت : مردم اقبال زان ؛ پ ج چ د ذ ز ش : زان؛خ: یابند . ۹- ب : مردم ازبقیه ، ت : او ازان بقعه هم ؛ ر : هردم . ۱۰-دز : دارد . ۱۱- ب ت ر : آورد ، خ: آرد از ، ز : کرد آن .
۱۲- ژ : سوی . ۱۳- ب ت ز : زانک ؛ خ ر : زانک گفتند البقاء (ر : البقاع و) ؛ چ:گویند البقاء؛ آ: البقای ؛ ذ: کالبقاع. ۱۴-ج چ ر ز ژ ش: بهر. ۱۵-آ پ ج ح د ذ ش ، ز ، س : ز (و) .

چون سهیل از دیار خویشتنش	تخت زد در[1] ولایت یمنش
کس فرستاد و[2] خواند نعمانرا	لاله[3] لعل داد بستانرا[3]
۳۰ تا چو نعمان کند گل افشانی[4]	گردد[5] آن[6] برگ لاله نعمانی
آلت[7] خسرویش بر دوزد[8]	ادب شاهیش در آموزد[9]
برد نعمانش[10] از عماری شاه[11]	کرد آغوش خود عماری ماه[12]
چشمه‌ای را زبحر[13] نامی[14] تر	داشت ازچشم خود[15] گرامی تر

۱- پ چ : بر . ۲- ح : حذف شده. ۳- ب ت خ ر : آن نکو سیرت نکو دانرا ؛ ذ : لاله و لعل. ۴- ح : تا که نعمان کند گل فشانی ؛ ژ : یا چو ؛ پ : گل- حذف شده . ۵- ب : کند . ٦- آ : از .

۷- ح : کالت . ۸- ب ت خ ر : دوزند ، س: دوزد (دوزند) . ۹- ب ت خ ر : آموزند ، س: آموزد(آموزند).

۱۰- پ ج چ ژ : بود معمارش .

۱۱- ب ت خ ر : از ولایت شاه ، س : از عماری(عمارت) شاه ، ش : از عمارت شاه .

۱۲- پ چ د : کردش آغوش خود عماری راه ، چ ح : کردش (ح : کرد از) آغوش خود عماری کاه ؛ ژ : کردش ؛ ذ : راه .

۱۳- آ ث : مهر ، خ : بهر .

۱۴- ذ : عامی .

۱۵- ب ت ح خ ر ز : داشت ازچشمها ؛ چ : جان خود.

چون برآمد چهار سال برین	گور عیّار گشت وشیر عرین[1]
۳۵ شاه نعمان نمود با[2] فرزند	کای[3] پسر هست خاطرم دربند
کین هوا خشک وین زمین[4] گرمست	وین ملکزاده[5] نازک ونرمست
پرورشگاه او[6] چنان باید	کز زمین سر بر[7] آسمان ساید
تا در[8] آن اوج برکشد پر[9] وبال	پرورش یابد از نسیم شمال
درهوای لطیف جای کند[10]	خواب وآرام جانفزای کند[11]
۴۰ گوهر فطرتش[12] بماند[13] پاک	از بخار زمین[14] و خشکی خاک

(بیت شماره ۳۴ خ : حذف شده). ۱- پ : کاو عیار گشت وشیر عرین؛ ج دژ : کاو (د : کار) عیار گشت شیر ؛ ب ح رس ، کشت (ح ر : کشت و) شیر عرین؛ ذ : کشت بهرام همچو شیر؛ ت زش : و - حذف شده . ۲- ب ت خ ر : سشه بمنذر نمود کای . ۳ - ب ت خ رز : زین . ۴- چ : کان هوا خشک وان؛ پ ج دذز : وخاطرم ؛ خ : واین. ۵ -خ : وان جگر کوشه ؛ ب ت رز: جگر کوشه . ٦- ث : پرورش کاهی آن؛ د: آن. ۷-ح زس: به. ۸- ث : بر. ۹- پ : حذف شده. (بعد از بیت شماره ۳۸ -ج : چون هوا کرم وجای تنک ست خانه چون تابهٔ که از سنکست

شاه زاده چگونه جای کند	درچنین جای که هوای کند
کاخهای بلند شاهانه	باید اورا دراوج کاشانه
بچنین جای تنک بر آهو	نبود شاه زاده را نیکو
پادشاهانه خانهٔ باید	تا ورا عیش وکام نفزاید -

افزوده).

(بیت شماره ۳۹ ح : حذف شده). ۱۰-آث : جایی کن . ۱۱-آث : جانفزایی کن . ۱۲- د : قطریش ، ر : قطرتش. ۱۳- ذ: نماند. ۱۴- ر: چنین.

صفت سمنار و ساختن قصر خورنق*

رفت منذر باتفاق پدر	برچنین جستجوی[1] بست[2] کمر
جست جایی فراخ و ساز[3] بلند	ایمن از گرمی و گداز و[4] گزند
کآن چنان دژ[5] درآن دیار نبود[6]	وآنچه[7] بد جز همان بکار نبود[8]

---

* آ: صفت سنمار و بنا ساختن قصر خورنق از بهر بهرام، ب: آوردن نعمان سمنار جهت عمارت خورنق، پ: بنا ساختن قصر خورنق از بهر بهرام کور، ت: عمارت کردن نعمان منذر خورنق را ازجهت بهرام، ث: ... خورنق از بهر بهرام کور، ج: صفت ساختن قصر خورنق، چ: در کارسازی خورنق فرماید، ح: ... ساختن قصر، د: صفت سمنار بنا و ساختن ...، ذ: طلب کردن سمنار بجهت ساختن قصر خورنق، ر: بنا ساختن ...، ز: ... خوارنق، ژ: ... قصر درخورنق از بهر شاه بهرام کور. (ابیات شماره ۲-۱ آث: ۱-۲). ۱- آب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش: جست و جوی. ۲- آ پ ث ج ح خ ر ز ژ: بسته. ۳- آ: جست و جویی فراخ ساز و، ب ت خ ر ز: یافت جایی فراخ و (ت ر ز: فراخ) سخت؛ ث: جوی جایی؛ د: فراخ زار؛ ج چ ح ذ ژ ش: و - حذف شده. ۴- آ پ ث ج چ د ذ ژ: تهی ز. (بیت شماره ۳ ج: حذف شده). ۵- آ پ ث چ ح د ذ ز ژ ش: آن؛ ب ت خ ر: کان (ت خ ر: آن) چنان جا. ۶- چ: نمود. ۷- خ: آنچه ۸- آ ث: بود آن همه؛ پ د ژ: بود از همال کار؛ ج: بود از همال کار نمود؛ ذ: بود از همال (ولی درحاشیه ورق «آن» هم نوشته است) کار.

اوستادان[1] کارمیجستند — جای آن کارگاه میشستند[2]
۵ هرکه برشغل آن[3] غرض[4] برخاست — آن نمودار ازو[5] نیامد راست
تا بنعمان نشان رسید درست[6] — کانچنان[7] پیشه ورکه درخورست
هست نام آوری بکشور[8] روم — زیرکی کو زسنگ ساز دموم
چابکی[9] چرب دست و[10] شیرین کار — سام دستی[11] و نام اوسمنار[12]
دست بردش[13] همه جهان دیده — بهمه دیدهٔ[14] پسندیده

۱ - خ : اوستادان که . ۲ - ذر : آن کارو بار (ر: کاه کار) می جستند ؛ ب ت ح ز : می جستند . ۳ - چ : این.
۴ - خ : عمل ، د : خطر ؛ ز : عمل برخواست . ۵ - آ ث : آن (ث: وان) نمودار او ، خ : این نمودار بر ؛ ذ : آن بنارا ؛ ز : زان . ٦ - ب ت خ : چنان ، ح س : خبر ؛ ذ : خبر رسید نخست .
۷ - ژ : کانچنین . ۸ - پ ج چ د : زکشور ، س: زکشور (بکشور). ۹ - ب ت ج خ ر ز ش : چابک و .
۱۰ - آ پ ث چ ح د ذ ژ : حذف شده .
۱۱ - ب پ ث ج چ ح خ د ذ ر ژ ش : نسلی ، ز: نسل، س : دستی (نسلی) .
(۱۲ - کلمهٔ « سنمار » درنسخه های خطی آ ، ب ، ث بعضاً بشکل « سمنار » و بعضاً « سنمار » ودرنسخه های پ ج چ د - درهمه جابشکل « سنمار » نوشته شده است) (ابیات شماره ۱۰-۹ ح۹ : ۹ - ۱۰) .
۱۳ - ژ : برد .
۱۴ - ب ت ح خ ر ز ش : دیدها ؛ س : دیدهٔ (دیدهها) .

۱۰ کرده[1] چندین بنا بمصر و بشام | هریکی در نهاد خویش تمام
رومیان هندوان پیشهٔ[2] او | چینیان ریزه چین تیشهٔ او
گرچه بنّاست وین[3] سخن فاشست | اوستاد هزار نقّاشست
هست بیرون ازین برای[4] و قیاس | رصد انگیز و[5] ارتفاع شناس
نظرش بر فلک تنیده[6] لعاب[7] | از دم عنکبوت[8] اصطرلاب
۱۵ چون بلیناس روم صاحب رای | هم رصد بند و هم طلسم گشای
آگه[9] از روی بستگان سپهر | از شبیخون ماه[10] و کینهٔ[11] مهر
ساز این شغل[12] ازو[12] توانی یافت[13] | کین چنین کسوت او تواند بافت[14]

۱- ب ت خ ر ز ژ : کرد. (ابیات شماره ۱۲ - ۱۱ پ ج چ ح د ژ : ۱۱ - ۱۲).
(ابیات شماره ۱۱ و ۱۳ - آ ث ذ : حذف شده). ۲- ب ر : درز ، پ ج
دش : ذرّه ، ت ح : درد ؛ چ : خوشه چین زرّه ؛ خ : ذره چین
پیشهٔ ؛ ز : خرده چین ، ژ : درچنین ؛ س : ریزه (خرده) . ۳ - ج :
وزین ، چ : وان ، ز : این . ۴ - ب : برای ، خ : سراو .
۵ - چ ر : حذف شده . ٦ - پ : بتنیده ، ح : تنید ، د : ندیده ،
ژ : بدیده . ۷ - ت : طناب . ۸ - آ ث : عنکبوت و .
(بیت شماره ۱۵ د : حذف شده) .
(ابیات شماره ۱۸ - ۱۵ ب ت خ ر ز : ۱۵ ، ۱۸ ، ۱۷ - ١٦) .
۹ - ج : آنکه ، خ : که که . ۱۰ - ر : شب ماه روی .
۱۱ - آ ث : لعل . ۱۲ - ح : ازین . ۱۳ - خ : توان آراست .
۱۴ - د : وین عمل کردن او تواند یافت ؛ س : کین (وین) ؛
ر : کیسو ؛ خ : از تو آید آراست .

طاقی ازگل چنان[1] برآراید	کز ستاره چراغ برباید
چونکه نعمان ازان[2] طلبکاری	گرم دل‌شد ز[3] نار سمناری
۲۰ کس فرستاد وخواند زان بومش[4]	هم بر ومی فریفت[5] از رومش
چونکه سمنار سوی نعمان رفت	رغبت کار شد یکی د[6]ر هفت
آنچه[7] مقصود بود از[8]و درخواست	وآنگهی[9] کرد کار اورا راست
آلتی کان[10] رواق را[11] شایست[12]	ساختند آنچنان که میبایست[13]

۱- ذ : چنین . ۲- آ ث : برین ، ب ت خ ر ز : بان، چ : ازین ، د : ازو ، س : بدین ، ش : بدان .

۳- ب ت خ ز : گرم توشد ز (ز : چو) باد ، ر : گرم تو شد ز یاد ؛ آ ث : ز یاد ، ج : بیار ، چ ح : بکار ، س: ز ناز . ۴- چ ر : فرستاد خواند ازان ؛ آ ج ح د ذ ژ: ازان ؛ خ : از رومش ؛ ز : رومش .

۵- خ : فرفت . (ابیات شماره ۲۲-۲۱ آ ث : حذف شده، ذ : ۲۱ - ۲۲) .

٦- ت : رونق ؛ ح : رونق کار شد یک اندر ؛ پ د ذ ز ژ : یک اندر .

۷- پ ژ : وانچه . ۸- ذ : ازان .

۹- ب پ ج د ذ : آنکهی . ۱۰- خ : التی کو .

۱۱- پ : رواق او .

۱۲- س : شایست (شاید) .

۱۳- س : میبایست (میباید) .

37 Заказ №1124

پنجهٔ کارگرشد[1] آهن سنج[2]	بربنا کرد کار[3] سالی پنج[4]
۲۵ تا هم آخر[5] بدست زرین چنگ	کرد سیمین رواقی از گِل و سنگ[6]
کوشکی برج[7] برکشیده[8] بماه	قبله گاهی همه سپید و[9] سیاه
کارگاهی بزیب و زرکاری[10]	رنگ ناری[11] ونقش سمناری
فلکی پای گرد[12] کرده بناز[13]	نه فلک را بگرد او[14] پرواز
قطبی از پیکرجنوب و[15] شمال	تنگلوشای صد هزار خیال[16]
۳۰ مانده را دیدنش مقابل خواب	تشنه را نقش او[17] و برابر آب[18]

۱- ب : نیمهٔ ، ت : تیشهٔ ؛ ر : پنبهٔ کارکشت ؛ ج ژ : کارکرد
۲- خ : سند . ۳- آچ ذ : کارکرد ، ز : کردکان . ۴- خ : چند.
۵- آ : سال آخر ، ذ : هم بآخر . ٦- ذ : شیرین رواقی ازکج.
۷- ژ : با رواق . ۸- ذ : برکشید . ۹- آ : قبله کاه سپیدوان؛
چ خ ذ ر س ش : قبله کاه. ۱۰- آ : بزیر زنکاری؛ چ : و- حذف
شده؛ ذ : زنکاری. ۱۱- پ : زنک تازی ؛ ج در : تازی
۱۲- آ : پاره پاره ، چ : باشکوه . ۱۳- ذ : بتاز .
۱۴- پ ج : وی . ۱۵- پ ذ ژ : قطب آن پیکر جنوب؛
ث ج چ ز : قطب آن ؛ د : قطب آن پیکران . ١٦- ب ت خ
ر : بنکاریده (خ : بنکارید ، ر : بنکارنده) صد هزار جمال ؛ پ :
نیلکون سای ، آ ث ج : تنلکو سای ؛ ح : پیکر آرای صد هزار
شغال ؛ د : پیلکوسای ، ذ : نیلکون ساز ، ز : تنلکوشاه؛
ژ : مانده خیره برو هزار ؛ س : خیال (جمال). (بیت شماره ۳۰ ب ت خ ر : حذف
شده). ۱۷- آ : رونقش ، ث چ ح ژ : زونفس . ۱۸ - ج : خواب.

آفتاب ار برو[1] فکندی نور	دیده را در[2] عصابه بستی حور
چون بهشتش درون[3] بآسایش	چون سپهرش برون بآرایش[4]
صِقْلَش[5] از مالش سریشم و شیر	گشته آینه وار[6] عکس[7] پذیر
در شبانروزی[8] از شتاب و درنگ	چون عروسان بر[9] آمدی بسه[10] رنگ
۳۵ یافتی از سه رنگ[11] ناوردی	ازرقی و سپیدی و زردی
صبحدم ز آسمان[12] ازرق پوش	چون هوا بستی[13] ازرقی بر دوش
کآفتاب آمدی برون ز[14] نورد	چهره چون آفتاب کردی[15] زرد

۱- پ ث چ د ذ : از برش؛ ج : برش، خ : بدو .
۲- خ : بر . (مصرعهای بیت شماره ۳۲ ذ : مقدم مؤخرست).
۳- ج : بر آستانش ، ذ : پر آرایش ، س : پر (به) آسایش.
۴- ت ث ج : بر آرایش ، ذ : پر آسایش ، س : پر (به) آرایش.
۵- آ ب ت ج خ ر : صیقل ، چ ش : سقفش؛ ذ : صیقلش از مالش ابریشم ، ث : هنیاتش از مالش سرشته؛ س : صقلش (سقفش).
٦- خ : چون آبگینه . ۷- ث چ د : نقش ، س: عکس (نقش). ۸- چ : شبا روزی ، ث : شبانروی.
۹- ذ : در . ۱۰- خ : صد . ۱۱- ج چ : سپهر ، د : سبیل . ۱۲- آ : کاسمان ، ر : آسمان . ۱۳- ب ت خ ر : بست . ۱۴- ح : کافتابی برون آمدی ز ، ث : چونکه آفتاب آمدی به . ۱۵- خ : کردن .

چون زدی ابرکلّه برخورشید[1]	از لطافت شدی چو ابر سپید
با هوا درنقاب یک[2] رنگی	گاه رومی نمود[3] و گه زنگی
۴۰ چونکه سمنار ازآن[4] عمل پرداخت	خوبتر زانکه خواستند بساخت[5]
زآسمان برگذشت رونق او	خور برونق[6] شد از خورنق او
داد نعمان بنعمتیش[7] نوید	که بیک نیمه زآن[8] نداشت امید
از شتر بارهای پُر زر خشک	وزگرانمایه های[9] گوهر[10] و مشک
بیشتر زآنکه در شمار آید[11]	تا دگر وقتها[12] بکار آید
۴۵ چوب اگر[13] باز داری از آتش	خام ماند کباب سختی‌کش

۱- پ ث د ذ ژ: ابرکلّهٔ. ۲- پ ث ج ذ ژ: با هوای؛ چ: با هوای نقاب کل؛ ت: یکی. ۳- پ ث چ د ذ ژ: کرفت و، ج: گرفته. ۴- آ: زان، چ: از، ذ: ازین. ۵- د: زانچه خاستند او ساخت؛ ب ت خ ر: ساختند؛ پ ث ج ذ: اوساخت.

۶- د: چون ز رونق، ر: خوب رونق؛ ژ: چون.

۷- پ: نعمتش. ۸- ث: کو؛ خ: کرچه نیمی ازان؛ ب ت ر: به نیمی ازان، پ: نیک همه‌زان؛ آ: نیم ازان.

۹- خ: کران بارهای. ۱۰- ژ: عنبر. ۱۱- د: آرد.

۱۲- پ: ما؛ ج د ذ: یا؛ چ: یا دکو وقت را؛ ب ت ث ر ز: وقت را؛ ح: وقت ازان، س: وقتها (وقت را).

(ابیات شماره ۴۵-۴۴ آ؛ بیت شماره ۴۵- ذ: حذف شده). ۱۳- ب ت ح د: جوبی را، خ ر: جربی را.

دست بخشنده کآفت[1] درست — حاجب الباب درگه[2] کرمست

مرد بنّا که آن نوازش دید — وعدهای[3] امیدوار شنید

گفت اگر زانچه وعده دادم[4] شاه — بیش ازین شغل بودمی آگاه

نقش این کارگاه چینی[5] کار — بهترک بستمی درین[6] پرگار

۵۰ بیشتر بردمی در اینجا[7] رنج — تا بمن شاه بیش دادی گنج

کردمی کوشکی که تا بودی — روزش از روز رونق افزودی[8]

گفت نعمان[9] چو[10] بیش یابی چیز[11] — به ازین ساختن[12] توانی نیز

گفت اگر بایدت بوقت بسیج — آن کنم کین برش نباشد[13] هیچ

۱- آ: کاش، ب ت خ ر ز: کافسر. ۲- آ: صاحب الباب دولت و؛ ح خ د: حاجت، ذ: صاحب. ۳- س: وعدهای.

۴- ب: کو زین که؛ ر: کرنیک وعده دادی؛ ز: کو زنیک، آ پ ث ج ژ ش: زینچه، ت ذ: زین که؛ خ: زانک راه.

۵- پ ث د ذ: کارهای؛ چ: کارهای شیرین؛ ح: شیرین.

۶- د: برین. ۷- آ: من انجا، پ د: برآنجا؛ ث چ: بر؛ ج: آنجا.

(مصرعهای بیت شماره ۵۱ خ: مقدم مؤخرست).

۸- چ: رونق از روزکار بربودی؛ ر: روز از روز؛ د: از روز قدر بفزودی.

(ابیات شماره ۵۴-۵۲ ب ت خ ر ز: ۵۳-۵۲، ۵۴).

۹- ذ: نعمان که. ۱۰- خ: چون. ۱۱- ژ: خیز. ۱۲- ر: ساختی. ۱۳- آ: نباید، ب ت خ ذ ر ز: نماید، س: نباشد (نماید).

این سه رنگست وآن بود[1] صد رنگ	آن زیاقوت باشد[2] این از سنگ
۵۵ این بیک گنبدی نماید[3] چهر[4]	وآن بود هفت گنبدی چو[5] سپهر
روی نعمان ازین سخن بفروخت[6]	خرمن مهر و[7] مردمی را[8] سوخت
پادشاه آتشیست[9] کز نورش	ایمن آن شد[10] که بیند[11] از دورش
وآتش آن گلیست گوهر بار[12]	در[13] برابر گلست و در بر[14] خار
پادشه[15] همچو[16] تاک[17] انگورست	در نپیچد در آن کز و[18] دورست

---

۱ - ت خ : سیه گشت وان (خ : ور) بدی ؛ ب : رنگ آمد آن بدی؛ ح : آن بود ، رز : آن بدی . ۲ - ب ت ر : بودی ، خ : بود .
۳ - ز : نیک کنبد ندارد ؛ ب ت ح خ ر : برآرد. ۴ - ج : مهر. ۵ - ب: آن شود ؛ ذ : آن بودسرکشیده همچو ؛ س : آن ؛ ت خ ر : شود.
۶ - چ : افروخت . ۷ - ب ر : حذف شده . ۸ - ذ : مردمی او .
۹ - ب ت ذ ر ز ش : پادشه ، پ ج ح د : پادشا ؛ خ : پادشه را بسیست ؛ چ : آتش است . ۱۰ - ذ : کشت ایمن . ۱۱ - پ : ببیند، س : که دید(بیند). (بیت شماره ۵۸ ذ ر : حذف شده) . ۱۲ - آ ث ج چ ح ش : واتش آن گلبنست (ث ج چ : گلست) کوکه بار، پ د: واتشی کان (د : آن) کلست کوکه بار ؛ ژ : وان آن کلیست ؛ ب ت خ : از کلبنست کورهٔ نار (ت : خار) ، ز : او کلیست از ره بار؛ س : اوگلی است کوهربار. ۱۳ - پ : از . ۱۴ - ژ : بس . ۱۵ - آ ح : پادشا. ۱۶ - خ : همچون . ۱۷ - د : برک .
۱۸ - آ ح : بدان کزو ، ب پ ت ث ج د ز : درآنکه از ، خ : دران کزان ، ذ ر : دروکه از ، ژ : درانکه نزو .

٦٠ وآنکه پیچد درو بصد یاری[1]	بیخ و بارش کند بصد خواری[2]
گفت اگر مانمش[3] بزور و بزر[4]	به ازینی کند بجای[5] دگر
کارداران[6] خویش را فرمود	تا برند از دژ افکنندش زود[7]
[وآنگه آن سرو را زبن کنند[8]	دیده بستند وز دژ افکندند[9]]
کارگو بین که خاک خون خوارش	چون فکند از نشانهٔ کارش[10]

(بیت شماره ٦٠- ج : حذف شده) . ١- ح : آنکه پیچد بدو؛ خ : بدو ؛ ذ : بدو بدسواری؛ ژ : بصد زاری. ٢- ب ت خ ر ز : خان ومانش بر (ر: شود، ز : بود) بصد زاری؛ ذ: زاری. ٣- د : مانیش . ۴- ذ : بجای دکو . ۵- چ : ازین میکند؛ ذ : ازینجا کند سرای ؛ ز : ازین صد کند. (بعد از بیت شماره ٦١ ب ت خ ر ز س :

نام صبر (ت س : نام و صیت، خ: نام قصر ، ز : نام وصبر) مرا تباه کند
نامهٔ (خ : مایهٔ) خویش را سیاه کند - افزوده،

چ: وانکهی این بلند کاشانه	قصر معمور وجای شاهانه
پیش شه زاده زشت نام شود	پیش من نیز ناتمام شود - افزوده).

٦- پ ث چ د ذ ز : کاردانان. ٧ - ب ت خ ر: تاز بامش درافکنند بزود ؛ ح : تابرارندو، د : تا ازان قصر در ، ذ : تا بزیر از دز ، ز : تا ز بالش . (بیت شماره ٦٣ پ ث ج چ ذ ر ز ژ س ش : حذف شده، ابیات شماره ٦۵-٦۴ ب ت خ ر: ٦۴-٦۵) . ٨- ب ت ح خ : تاکه آن سرو را زبن برکند (ح : کنند) . ٩- ب ت خ : دیده بسته (خ : اورا) زبام قلعه فکند، ح : دیده کنند وزدز افکنند . ١٠- ز : دارش . (بیت شماره ٦۴- آ : حذف شده) .

۶۵ کرد قصری بچند سال بلند — بزمانیش ازو زمانه فکند[۱]
آتش انگیخت[۲] خود بدود افتاد — دیو بر[۳] بام رفت و زود افتاد
بی‌خبر بود از اوفتادن[۴] خویش — کآن بنا[۵] برکشید صدگز[۶] بیش
گر[۷] زگور[۸] خودش خبر بودی — یک بدست[۹] ازسه‌گز[۱۰] نیفزودی
تخت پایه چنان توان بر[۱۱] برد — که چوافتی ازو[۱۲] نگردی خرد
۷۰ نام نعمان بدان[۱۳] بنای بلند — از بلندی بمه رساند کمند
خاک جادوی مطلقش میخواند[۱۴] — خلق ربّ الخورنقش میخواند[۱۵]

۱- ت : در زمانش ، خ : که زبانش ؛ د : برزمانیش از ؛ پ: از ، ث : زو ؛ چ : زان زمان افکند ؛ ز : ارز زمانه ماند .
۲- ذ : انگیخت و ، ث : افکند و. ۳- د : درسر .
۴- ب : زوفتادن ، ح : زاوفتادن ، خ : ازان فتادن ، د : زوافتادن . ۵- ذ : هوا . ۶- ز : که .
(مصرعهای بیت شماره ۶۸-خ : مقدم مؤخرست) .
۷- ث : ار . ۸- آ : کار . ۹- خ : برست . ۱۰- آ : ازسرش . ۱۱- د : بخت پایه چنان بباید ، ذ : بباید .
۱۲- ب ت خ : ازان . ۱۳- آ پ : بران ، ب ت ح خ ر ز : ازان . ۱۴- ب : خلق جادوی مطلقش خواندند ؛ ت خ ر ز : خلق ؛ آ : خواندند . ۱۵- ب : خالق آن خورنقش ـ خواندند ؛ ت : کارساز خورنقش ، خ ر ز : خالق آن (ر: این) خورنقش ؛ آ : خواندند .

صفت قصر خورنق و ناپیدا شدن نعمان *

چون خورنق بفرّ[1] بهرامی روضه ای شد بدان[2] دلارامی

کآسمان قبلهٔ زمین خواندش[3] وآفرینش بهارچین خواندش[4]

آمدند از خبر شنیدن او[5] صدهزار آدمی[6] بدیدن او[7]

---

* ب : برخاستن نعمان از سر دنیا و ناپیدا شدن، پ : ... خورنق و پیدا شدن نعمان منذر از یمن ، ت : ناپیدا شدن نعمان منذر از ولایت خویش ، آ ث : ... نعمان از یمن ، ج : صفت خورنق نعمان از ملک خویش ، چ : درصفت خورنق بهرام کور فرماید ، ح : صفت قصر خورنق ، خ : ... نعمان منذر ، د : تمام شدن قصر خورنق ، ذ : درصفت قصر خورنق کوید ، ر : در ناپیدا شدن نعمان از عالم ، ز : ... نعمان از دارالملک ، ژ : ... و ناپدید شدن نعمان از جهان ، س : صفت خورنق ... ، ش : صفت خورنق ... نعمان از ملک خویش .

۱- د : بعزم . ۲- پ : بران . ۳-خ : آسمان قبلهٔ زمینش ماند ؛ ب ت ر ز : زمینش خواند .

۴- ب خ ر : آفرینش بهار چینش خواند ؛ پ ث ج د ذ : آفرین کن ؛ آ : نکارچین ؛ ت ز : چینش خواند .

۵- ب : آن . ۶-ج : آفرین . ۷- ب : آن .

هرکه میدیدش[1] آفرین میگفت | آستانش[2] بآستین[3] میرفت

۵ بر سدیر خورنق از[4] هر باب | بیتهایی روانه گست چو آب[5]

تا یمن تاب شد[6] سهیل سپهر | آن پرستش نه ماه دید و نه[7] مهر

عدنی[8] بود[9] در دُر افشانی | یمنی پر[10] سهیل نورانی

یمن از نقش او که[11] نامی[12] شد | درجهان چون[13] ارم گرامی شد

شد چو[14] برج حل[15] جهان آرای | خاصه[16] بهرام کرده بودش جای

۱۰ چونکه برشد بیام او بهرام | زهره برداشت بر[17] نشاطش جام[18]

۱-ج خ رز : میدید . ۲-چ ز : وآستانش . ۳-ث : برآستین . ۴-ب ت : برسراین ؛ پ : برسادر وسناد بر و؛ ث : برسدیر و، ج چ ذ : برسواد ، ح د : بربنای ، خ ز ژ : بر سریر ، ر : برسرین . ۵-ب ت در :کفت هر کس بدیهه چون آب (ر :هرباب) ؛ ج چ : بیتهای روانه کشته ، ح خ ز : کفت هرکس بدیهه . ٦-آ : تابمهتاب؛ خ : تابسر ؛ ر : باب .

۷-ب پ ت ث ج ح خ د ز ژ : از ؛ ذ ر : از پرستش نه ماه ماند و نه (ر : ماند نه) ؛ چ : و- حذف شده .

۸-ذ : صدفی . ۹-ژ : دید

۱۰-آ ب پ ت ث ج چ خ د ذ ز ژ ش : بر .

(ابیات شماره ۹-۸ خ : ۸-۹) . ۱۱-چ : چو. ۱۲-یمن: نامی (بنامی). ۱۳-ث : حذف شده . ۱۴-ث:همچو. ۱۵-خ: ارم، د : دل، ر:حرم . ١٦-آ:خاص. ۱۷-ب: در، ر:حذف شده،ژ:از ۱۸-ذ :کام .

کوشکی دید گرده[1] چون گردون — آفتابش[2] درون و ماه برون[3]

آفتاب از درون بجلوه گری[4] — مه ز بیرون چراغ ره‌گذری[5]

بر سر او همیشه باد وزان[6] — دور از آن باد کوست باد خزان[7]

چون فرو دید چار گوشهٔ[8] کاخ — ساحتی دید[9] چون بهشت فراخ

۱۵ از یکی سو رونده آب فرات — بگوار ندگی چو آب حیات

وز دیگر سوی سدره جوی سدیر[10] — دهی انباشته بروغن و شیر[11]

۱- آ ب ت ر : کرد ، س : کرده ، ش : گرد . ۲- ذ : آفتاب
۳- ر ژ : برون و ماه درون . ۴- د : جلوه کوی . ۵- پ :
جلوه کوی . ٦- ب پ ث ز : باد بزان . ۷- خ : دوراز آن
کوشک باد باد وزان . ۸- خ : کوشه و . ۹- پ ج ذ : بود . (بعد از بیت ۱۴- آ :

همچو فردوس نزهتش بسیار — بر ثوابت بدآسمان کردار

بر سر شاخهای زنگارنگ — برکشیده نوای مرغ چو چنگ

بلبل از عشق گل بصد دستان — برکشید ز شاخسار فغان

سرو آزاد راست چون قد یار — کشته رقاص با درخت چنار

لاله چون عارض بتان طراز — سرخ گشته ستاده از سر ناز

هر یکی گوشه اش جهانی بود — بر سر خویش بوستانی بود - افزوده).

۱۰- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : وز (د : واز)
دگو گوشه سدرهٔ (ب ت ر : سبزهٔ) چو سریر (ب پ
ث : سدیو ، ر : حریر). ۱۱- آ ژ : رهی (ژ : دهن) انباشته ز
روغن ؛ ب ت رز : بوی خوش برکشیده مشک و عبیر ، چ :
دهن ، خ : دهر ، دذ : رهی .

بادیه[1] پیش و مرغزار ازپس / بادش از نافه برگشاده[2] نفس

بود نعمان بر آن[3] کیانی بام / بتماشا نشسته با بهرام

گرد بر گرد آن رواق[4] بهشت / سرخی لاله دید وسبزی[5] کشت

۲۰ همه[6] صحرا بساط شوشتری[7] / جایگاه تذرو و[8] کبک دری

گفت ازین خوبتر[9] نشاید[10] بود / بچنین جای شاد[11] باید بود

بود دستورش[12] آن زمان بر[13] دست / دادگر پیشه‌ای[14] مسیح[15] پرست[16]

گفت کایزد[17] شناختن[18] بدرست / خوشتر از هرچه[19] در ولایت تست

گر تو زآن معرفت خبرداری[20] / دل ازین رنگ و بوی برداری[21]

۱- ب ت ر: بادش از، ذ: باده در. ۲- آ: باد؛ د: باد از نافه برکشاد، ر: باده‌ش از باده برکشید؛ ب ت: از باده؛ پ د: برکشاد، ج ذ: واکشاده، خ: برکشیده. ۳- ب ت ج چ ز ش: بدان، پ: براین، خ: دران، ذ: بدین. ۴- ج: روان. ۵- آ: سرخی و لاله؛ ژ: سبزهٔ. ٦- ژ: همچو

۷- خ: سوسبری. ۸- ر: حذف شده.

(بیت شماره ۲۱- ژ: حذف شده).

۹- د: خوبتر ازین. ۱۰- ب ت ح ر س ش: چه شاید. ۱۱- ذ ر: شاه. ۱۲- ج ذ: دستوری.

۱۳- خ: در. ۱۴- ذ: پیشه و.

۱۵- ر: بسیج. ۱٦- ز: بدست. ۱۷- آ ح ذ: ایزد.

۱۸- ز: شناخت. ۱۹- ح ز: بهتر؛ ذ: بهتر از آنچه (بیت شماره ۲۴- ژ: حذف شده). ۲۰- ح ذ: خبریابی. ۲۱- ح ذ: برتابی.

۲۵ ز[۱] آتش انگیز آن شرارهٔ گرم — شد دل[۲] سخت کوش نعمان نرم

تا[۳] فلک برکشیده[۴] هفت حصار — منجنیقی چنین[۵] نشد پرگار

چونکه نعمان شد از رواق بزیر — در بیابان نهاد روی چو شیر

از سر گنج و مملکت برخاست[۶] — دین و دنیا بهم نیاید راست

رخت[۷] بربست از آن سلیمانی — چون پری شد زخلق پنهانی

۳۰ کس ندیدش دگر بخانهٔ خویش — اینت کیخسرو[۸] زمانهٔ خویش

گرچه منذر بسی نمود شتاب — هاتف دولتش نداد جواب

داشت سوگی[۹] چنانکه[۱۰] باید داشت — روزکی چند را بغم بگذاشت

غم بسی خورد و[۱۱] جای غم[۱۲] بودش — که سیه گشت خانه زان دودش[۱۳]

چون نبود از سریر و تاج گزیر — باز مشغول شد[۱۴] بتاج و سریر

۳۵ جور پس[۱۵] کرد و داد پیش آورد — ملک را بر[۱۶] قرار خویش آورد

۱- ذ : حذف شده . ۲- پ ث ج خ د ذ : ازان . ۳-چ ذ : با . ۴-آب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش: برکشید. ۵-ب ت ح ذ ر ز : چنان . ٦-خ : برخواست . ۷- ذ : روی. ۸- د : خسرو . (ابیات شماره ۳۳-۳۲ - آب ت ح ر ش : ۳۲-۳۳ ، ابیات شماره ۳۵-۳۲ ز : ۳۲، ۳۵، ۳۴، ۳۳) . ۹- ذ : سوزی . ۱۰- ح ش : چونانکه . ۱۱- در: حذف شده. ۱۲-چ : آن . ۱۳- آ پ ث ج چ د ذ ژ : که شد آشفته دیگ ازان (پ ث ج چ د ذ ژ : دیده زان) دودش (د : خودش) ، خ : کو شد آشفته زاندوه و دودش . ۱۴-چ : بد ۱۵- ت ث ج چ خ د ذ ر ز ژ س : بس . ١٦-پ ث ج چ خ د ذ ژ : با .

بر سپهداریش بملک[1] وسپاه | خلعت ودلخوشی رسید زشاه[2]

داشت بهرام راچوجان عزیز | چون پدر بلکه زان[3] نکوتر نیز

پسری خوب داشت نعمان نام | شیر یک دایه خورده[4] با بهرام

از سر همدمی[5] و هم سالی | نشدی یک زمان[6] ازو خالی

۴ بر[7] یکی تخته حرف[8] خواندندی | در[9] یکی بزم دُر فشاندندی[10]

هیچ[11] روزی چو آفتاب وچو[12] نور | این ازآن آن ازین نگشتی[13] دور

شاه زاده درآن[14] حصار بلند | پرورش میگرفت سالی[15] چند

جز بآموختن[16] نبودش رای | بود عقلش بعلم[17] راهنمای

۱- ب ت ح ر ز : یافت برحل وعقد شهر ؛ ژ: بملک.

۲- ب ت ح ر ز : زحضرت شاه؛ چ ذ : بشاه .

۳- آ ث چ خ ذ ز ش : زو. ۴- د ذ : خورد.

۵- ز : همسری. ۶- ذ : دمی. ۷- ب ت ح ر ز س : از . ۸- ش : صرف . ۹- ب ت ر : وز، ز : از . ۱۰- د : نشاندندی.

۱۱- ج : صبح و. ۱۲- س : آفتاب از

۱۳- ب د : آن ازین این ازان ، ر : این ازوان ازین؛ ز : آن ازین این ازان نبودی ؛ آ: از آن وان ازین. ۱۴- چ : درین . ۱۵- ر: روزی. (بیت شماره ۴۳ پ ث ج خ د ذ : حذف شده).

۱۶- چ : بجز آموختن؛ ح : باآموختن ، ژ : ازآموختن.

۱۷ - ر : علمش بعقل .

تازی[1] و پارسی و یونانی	یاد دادش مُغ دبستانی[2]
۴۵ منذر آن شاه بامهارت[3] و مهر	آیتی بود درشمار سپهر
بود[4] هفت اختر[5] و دوازده برج	پیش او سَرگشاده[6] درج بدرج[7]
بخط[8] هندسی عمل کرده	چون[9] مجسطی[10] هزار حل کرده
راصد[11] چرخ آبگون بوده[12]	قطره تا قطره قطر[13] پیموده[14]
از نهانخانه های دور اندیش	باز داده[15] خبر بخاطر خویش
۵۰ چونکه شهزاده را[16] بعقل وبرای	دانش آموز دید و رمزگشای[17]
تخت ومیلش نهاد پیش[18] بمهر	در وی آموخت رازهای سپهر

۱-ح : پارسی وتازی ۰ ۲-د: کلام دینسا نی. ۳- پ ج ح : مهایت ، چ دذ :مهابت ، ر: نهایت

۴- پ ث : بوده ۰ ۵ - ژ :حذف شده. ٦-چ: در.

۷- ب : بروج ببرج ؛ د : ببرج .

(بیت شماره ۴۷- ذ : حذف شده) .

۸ - ح : برخط ، ر: بخطی ، ژ : ازخط .

۹ - ژ : چو . ۱۰- ث خ ز : محیطی ، ح ش: مجستی . ۱۱ - خ : رصد . ۱۲- د : کرده .

۱۳- چ ح : قطر با (ح : تا) قطر قطره؛ آ پ خ د ذ ز ژ : تا (پ : با ، د : با) قطره قطره .

۱۴- ر: بنموده . ۱۵-ح : داد . ۱٦ - د :شهزاده شد، ز:شاه زاده را . ۱۷- آ: رازنمای؛ پ ج ذ : رزم . ۱۸- دز: تخت میلش نهاده، ر : بخت نیکش نهاده؛ آ: نهاده پیش و ، ث ژ: و -حذف شده.

هر ضمیری که آن[1] نهانی بود[2]	گر زمینی گر آسمانی بود[3]
همه را یک بیک بهم[4] بردوخت[5]	چون[6] بهم جمله شد درو[7] آموخت
تا چنان[8] بهرمند[9] شد بهرام	کاصل[10] هر[11] علم را شناخت تمام
۵۵ در[12] نمودار زیج[13] و[14] اصطرلاب	درکشیدی ز روی غیب نقاب[15]
باز چون تخت و میل[16] بنهادی	گره راز چرخ[17] بکشادی
چون هنرمند شد بگفت و شنید	هنرآموزی[18] سلاح[19] گزید

(بیت شماره ۵۲- خ : حذف شده) .

۱- ث : در ، د : او . ۲- ژ : نهان بودی؛ ز : بودی . ۳-آ ب ت ر : چه زمینی چه؛ ح، ور؛ ژ : ور آسمان بودی؛ ز: بود؟ ۴- ذ : زهم . ۵- ث چ د ژ : در دوخت ۶- خ : چو . ۷ -ذ : بروجمع شد بدو ؛ ژ : بیک حمله شد؛ چ : بدو، س؛ درو (بدو). (ابیات شماره ۶۱-۵۴ ب ت ر ز : ۵۴، ۶۱ - ۵۵) . ۸- س : جهان . ۹- ر ز : شهره مند . ۱۰- خ : کاهل . ۱۱-ح : همه. ۱۲- س : در (وز) . ۱۳- ح ژ : رنج . ۱۴- ر : حذف شده. ۱۵-آ : درکشیده؛ ج : غیر؛ د : کنج عقاب . (بیت شماره ۵۶ ذ : حذف شده). ۱۶-ب ت : میل و تحت، ج د : تخت میل . ۱۷-آ س ش : گره از کار (س ش : کار) چرخ ؛ ب ت رز : گره از کار بسته ، پ : گره از چرخ نیز، چ خ : گره از راز چرخ ، ح : گره راه بسته ، ژ : گره راز چرخ . ۱۸- ژ : سر. ۱۹-ب ت : آموخت بس، چ ذ : اموزی و؛ ر : آموخت بس سلیح ؛ پ : سلیح .

در سلاح[1] و[2] سواری و تک و تاز   گوی برد[3] از سپهر چوگان باز

چون[4] ازان پایه نیز گشت[5] بزرگ   پنجهٔ شیر کند و گردن[6] گرگ

۶۰ تیغ صبح از سنان گزاری[7] او   سپر افکند[8] با سواری[9] او

آنچنان دوخت سنگ خاره بتیر   که ندوزند پرنیان و حریر[10]

تیر اگر بر نشانه ای راندی[11]   جعبه را[12] بر نشانه بنشاندی

تیغ اگر بر زدی بتارک سنگ   آب گشتی ولیک[13] آتش رنگ

پیش نیزه ش[14] گراز نی[15] بودی   بسنانش[16] چو حلقه بر بودی

(بیت شماره ۵۸ - د : حذف شده) . ۱ - خ ذ : سلیح
۲ - ح : حذف شده . ۳ - خ : بر . ۴ - ح : چو .
۵ - آ : دران کار کشت نیز ، پ : ازین پایه کشت ؛ ج : درین ،
دذ : ازین . ٦ - پ : پنجهٔ . ۷ - خ : کذاری . ۸ - ب
ت : افکنده . ۹ - ث : از سواری ، د : زاستواری ، ذ : به -
استواری . ۱۰ - پ : کی ندوزند ؛ ث ج چ خ دذ : بدوزند ؛
ز : بدوزند پرنیان حریر ؛ س : ندوزند (بدوزند) .
۱۱ - ب ت ر : تیر را کر بکینه افشاندی ، ز : تیر اکر بر نشانه افشاندی .
۱۲ - ب ت ر : جفته را ، پ : حفته را ، ث ج چ ز ژ : خفته را ،
ش : جفته را . ۱۳ - آ : لکن ، در : لیکن . ۱۴ - آ ج ح خ ذ ر ژ : تیرش ،
پ چ : نیزه ، ث : نیرش .
۱۵ - ز : آرزوی . ۱٦ - ذ : بشتابش . (بعد از بیت شماره ٦۴
ث چ ح ز ژ س :
نیزش (چ : نیزه ، ح ز ژ : تیرش ، س : نیزه ش) از حلق (ح : حلقه) شیر حلقه ربای
تیغش از قفل گنج (ح : جنک) حلقه (چ : بند ، ژ : عقده ، س : حلقه (بند)
گشای - افزوده) .

۶۵ درنظرگاه راست اندازی | یغلقش را[1] بموی[2] شد بازی
هرچه دیدی وگرچه[3] بودی دور | زدی ارسایه بودی آن گو[4] نور
وآنچه اوهم ندید درپرتاب[5] | دولتش زد برآنچه[6] دید[7] صواب
شیر پاسان پاسگاه[8] رمه | لاف شیری ازو زدند[9] همه
گاه برببر[10] ترکتازی کرد | گاه باشیرشرزه بازی کرد
۷۰ دریمن هرکجا سخن راندند[11] | همه نجم الیمانیش خواندند[12]

۱- ب ت ذ ر : بیلکش را ، ح : تیراورا ، ژ : بغلش را ، س : یغلقش را (بیلکش را) . ۲- ز : بوی. ۳- ب پ ت چ ذ رزش : اگرچه ، ژ : وهرچه . ۴- ز : زدی ازسایه بودی آن از ؛ آ : بدی ار ، دز : بدی آن ور (ذ : از) ؛ ب ت ر : آن یا ؛ ح : ور . ۵- ب ت ر : آنچه ؛ ذ : آنچه اوهم نموده ؛ ز : وانکه درهم ندید اندرتاب ، ژ : وانکه اوهم نمود درپرتاب ؛ ج : آن هم ؛ چ : می دید . ۶- چ : بدانچه ، خ : درآنچه ، ر : برآن چو . ۷- آ پ ح دژ : بود ، س : دید (بود) . (ابیات شماره ۶۹-۶۸ چ : ۶۸-۶۹) . ۸- آ : شیر بانان اوبکاه ، ب ت ر ز : با بلنکان چوشیرکشت (ز : کشته) ، پ ث : شیرباسان (ث : تاشان) باسکان ، ج : شیرتاسان چوباسکان ، چ : شیرباشان باسکاه ، خ : شیر تاشان که باسکان ، ح د : شیرتاپیل با (د : تا) سکان ، ذ : شیرتاشان باسکال و ، شیرباشان باشکاه و . ۹- پ : ازان زنند ، ث د : ازوزنند . ۱۰- ح ز : باتیر ، ژ : باببر ، ب ت ر : پیل ، پ : شیر ، آ ج خ دذ : تیر ، س : ببر (پیل) . ۱۱- خ : هرکه زوسخن راندی ؛ پ : راندی . ۱۲- ح : همه نجم الیمانیش خواندی ، ر : انجم اناس را ؛ پ : خواندی .

شکار کردن بهرام و داغ کردن گوران*

چون سهیل جمال[1] بهرامی	از ادیم یمن ستد خامی
روی منذر ازان[2] نشاط و نعیم	یافت انچه از سهیل یافت[3] ادیم
گشت[4] نعمان و منذر از هنرش[5]	این[6] بشفقت برادر آن[7] پدرش[8]
پدری و[9] برادری بگذار	این رهی وان[10] غلام در همه کار

* آ: صفت شیر و کورکشتن شاه بهرام در شکارگاه، ب: . . . بهرام کور، پ ث چ د: رسم ر ث چ: در) شکار کردن بهرام (د: شاه بهرام) کور، ج: صفت شکار و اسب تاختن بهرام، ح: در رسم شکار شاه بهرام، خ: صفت هنوری بهرام کور؛ ذ: در صفت مردانگی بهرام کور گوید؛ ر: داغ کودن بهرام کورانرا، ز: در رسم شکار کردن بهرام کور، ژ: صفت شکار کردن شاه بهرام کور.

۱- د: شمال ۲- آ چ ح: روی نعمان؛ پ ج د ذ: بود ازان بمقدم، ش خ ز ژ: بود نعمان از آن. ۳- ح: یابد. ۴- ح: یافت.

۵- ذ ر: نظرش. ۶- ث: آن. ۷- پ: حذف شده.

۸- ج: بسرش. ۹- ح: در. ۱۰- خ س: آن رهی وین؛ چ ر: آن.

۵ این رقیبش[1] بدانش آموزی — وآن[2] رفیقش[3] بمجلس افروزی

این بعلم استواریش داده — وآن[4] نشاط[5] سواریش داده

تا چنان شد بزرگی[6] بهرام — کز زمینش برآسمان شد نام

کارش الا می وشکار[7] نبود — با دگر کارهاش[8] کار نبود

مردهٔ گور بود[9] در نخجیر[10] — مرده راکی[11] بود زگور گزیر

۱۰ هرکجا تیرش ازکمان بشتافت[12] — گورچشمی ز[13] چشم گوری[14] یافت[15]

اسشقری[16] بادپای بودش چست[17] — بتک[18] آسوده وبگام[19] درست

پر برآورده پای از[20] اندامش — دست پرکن شکسته ازگامش[21]

۱- چ ر: رفیقش، ژ: یقینش. ۲- ذ: آن. ۳- چ: شفیقش، ر: قرینش. ۴- ب ذ: آن، ش: واین. ۵- پ: ساط، خ: بساط. (ابیات شماره ۸-۷ ژ: ۷-۸). ۶- پ ث ج چ خ د ذ ز ش: سواری. (مصرعهای بیت شماره ۸ ژ: مقدم مؤخواست). ۷- د: شراب. ۸- ذ: با دگرهاش هیچ. ۹- خ: کار دید. ۱۰- د: زنجیر. ۱۱- آ: که. ۱۲- آ: ازکمانش تیر شتافت. ۱۳- ب ت ر: به. ۱۴- چ: چشم کوران، آ د ذ: کورچشمی. ۱۵- ش: بافت. (بیت شماره ۱۱- ر: حذف شده). ۱۶- چ ژ: اشتر، خ: استری. ۱۷- د: باد پاش بود نخست. ۱۸- ب ت: نیک، ژ: ننک. ۱۹- پ: با لکام. ۲۰- ب ت ح ر: بد ز؛ ن: از- حذف شده. ۲۱- آ ش: دست گرُدُن، ب ت ز: درست (ز: دست) برکی، چ شیوهٔ چابکی بهرکامش، ح: دشت پرکن سکارازکامش؛ خ ر: دست کوکس (ر: کوکی)، س: دست پرکن (گردون).

ره نوردی که چون نبشتی راه[1] | گوی بردی زمهر وقرصه زماه[2]
کرده باجنبش[3] فلک خویشی | باد را داده منزلی[4] پیشی
۱۵ پیچ صد مار داده بود دمش[5] | گور[6] صد گور کنده بود سمش[7]
شه برو[8] تاختی[9] بوقت شکار | با دگر مرکبش نبودی کار
اشقر[10] گور سم چو زین کردی | گور[11] بر گردش آفرین کردی
باز ماندی بتک ستورا نرا[12] | سفتی از سم سُرین گورا نرا
وقت وقتی که از[13] ملالت کار[14] | زین برو کردی[15] آن هژبر[16] سوار

۱- آ: از نوردی که نوشدی در؛ ژ: چون کرفتی. ۲-ح، کوربودی زجرم ومهرهٔ زماه؛ ر: کردی بردی؛ ب ت: زآسمان (ت: آفتاب) و قرصه زماه؛ ث ج چ خ د ذ ز: وقرصهٔ (د: فرصت) ماه؛ آ ژ: زچرخ ومهر از (ژ: مهرهٔ ز) ماه. ۳- آ ث چ خ د: خلقتش، ج: خلقت، ذ: طینتش، ژ: صلبتش. ۴- پ د ذ ر ز ژ: منزل، ت: جنبش. ۵-خ: بان حد باز بد زدم بدمش؛ ب ت: بار؛ پ ث ج چ ز: بار دیده، د ژ: تار (ژ: مار) دیده؛ ح: باد، ر: باز؛ ذ: دیده بودش دم. ٦- آ: ببخ.
۷- ذ: بودش سم؛ ث: دمش.
۸- ذ: بدو. ۹- چ: تاختن. ۱۰- خ ژ: استر، ر: اشتر. ۱۱- پ: کو. ۱۲- آ: دورماندی بتک سوارانرا؛ ب پ ت ج چ د ذ ز: سوارانرا. (بیت شماره ۱۹ د: حذف شده). ۱۳- ذ: در ۱۴- آ: ملامت بار؛ ژ: ملامت. ۱۵- خ: بستی. ۱٦- چ: یزده.

۲۰ گشتی از نعل[1] او شکارستان — نقش بر نقش چون نگارستان[2]

بیشتر زآنکه سنگ[3] دارد[4] وزن — پشته ها[5] ریختی زگور[6] وگوزن

روی صحرا بزیر سُمّ ستور — گورگشتی زبس گریوهٔ[7] گور

شه برآن اشقر[8] گریوه نورد — کز شتابش ندید گردون[9] گرد

چون کمند شکار[10] بگرفتی — گور[11] زنده هزار بگرفتی

۲۵ بیشتر گور[12] کاورید[13] به بند — یا بباز و فکند[14] یا بکمند

گور اگر صد فکند[15] پشتاپشت — کمتر از چارساله هیچ[16] نکشت

خون آن گور کرده بود حرام — که[17] نبودش چهار[18] سال[19] تمام

(ابیات شماره ۳۴ - ۲۰ آ : حذف شده).

۱- چ : نقش ، ش : فعل . ۲- پ ج د ژ : بهارستان.

۳- ث خ : کوه ، د : مرد. ۴- پ : دارد و. ۵- ب پ- ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : پشتها . ۶- د : ریختن ز داد.

(بیت شماره ۲۲ ذ : حذف شده). ۷- خ : کریوه و.

۸- ژ : اشتر . ۹- د : سنانش ندید کوران ؛ ذ : ندیده . ۱۰- ح : کمندش ؛ د: کمندش شتاب ؛ ث : شتاب . ۱۱- پ : کو.

۱۲- ج : کاو ، ز : زان. ۱۳- خ : کاوریده .

۱۴- ب ت ح ر ژ : کرفت ، خ : فکنده .

(بیت شماره ۲۶ ر : حذف شده). ۱۵- د : فکنده، س : گرفت. ۱۶- ذ : کور چار ساله .

۱۷- ژ : کو. ۱۸- چ : نبودیش چار. ۱۹- د : ساله.

نام خود داغ کرد[1] بر رانش | داد[2] سرهنگی بیابانش
هرکه[3] زآن[4] گور داغدار[5] یکی | زنده بگرفتی[6] از هزار یکی
۳۲ چونکه داغ ملک براو[7] دیدی | گرد آزار[8] او نگردیدی
بوسه برداغگاه او[9] دادی | بندیی را[10] زبند بگشادی
ماکه با داغ نام[11] سلطانیم | ختلی[12] آن به که خوشترک رانیم
آن[13] چنان گورخان بکوه وبراغ[14] | گورکو داغ دید رست ز[15] داغ
درچنین گورخانه موری[16] نیست | که برو داغ دست[17] زوری نیست

۱- ح خ : داغ کرده ، د : کرده داغ . ۲- ح خ : داده . ۳- پ : حذف شده.
۴- ح : ازان . ۵- ث : داغ کرد . ۶- ب : بکرفت ، خ : نکرفتی . ۷- پ : او ، ذ : بران . ۸- ر : برکود . (مصرع های بیت شماره ۳۱ پ ث ج خ د ذ : مقدم مؤخرست) . ۹- پ : داغگاه وی ، ذ : داغ داوری ، س : داغگاه او (داغهای او) . ۱۰- پ ج ح خ د ذ ش : پای او را ، چ : بندهٔ را ، س : بندیی را (پای او را) . ۱۱- ب ت چ ر : نام داغ ، پ ث ج ح خ د ذ ژ ش : نام وداغ ، س : داغ نام (نام وداغ) . ۱۲- ب ت ر : اسب ، پ : حلی ، ث : جیلی ، چ : خیل ، خ د : ختلی ، ذ : خرک ، رس : خیلی ، ز : حک . (بیت شماره ۳۳ ب ت ر : حذف شده) .
۱۳- خ : از . ۱۴- ح : کورکو بکوه ؛ د : کوه جان بکوه و نزاغ ؛ ذ : کورخوان ؛ ژ : کورخوان بدشت و . ۱۵- ح : کورکه داغ داشت ؛ خ : کور کو داغ دید رست از ؛ د : کور او داغ دید دست ز ؛ ز : کورکان ؛ چ : از .
۱۶- ح خ ر ژ : کوری . ۱۷- ژ : کو برو دست داغ .

کشتن بهرام شیر و گور بیک تیر*

روزی اندر شکارگاه یمن	با دلیران آن دیار و دمن[1]
شه که بهرام گور شد نامش	گوی برد از سپهر[2] و بهرامش
میزد از نزهت[3] شکار نفس	منذرش پیش بود و نعمان پس
هریکی در شکوه[4] پیکر او	مانده حیران ز پای تا سر او
۵ گردی از دور ناگهان[5] برخاست[6]	کآسمان با[7] زمین یکی شد راست

* آ: حذف شده، ب ت ش: ... بیک چوبهٔ (ت ش: زخم) تیر، پ ث ز: صفت شیر و کور کشتن بهرام (ز: بهرام کور) در شکارگاه، ج: صفت کور و شیر کشتن بهرام، چ: در صفت شکار بهرام و شیر کشتن او، ح ر: ... کور (ر: کوزن را) باهم، خ: صفت شیر کشتن بهرام، د: ... کور به تیر، ذ: صفت کشتن شاه بهرام کور کور را و شیر را در شکارگاه بیک تیر، س: کشتن بهرام بیک تیر شیر و گور را.

(ابیات شماره ۲۲-۱ آ: حذف شده). ۱- ذ: زمن. (بیت شماره ۲ پ: حذف شده). ۲- ب ذ: کور برد از سپهر؛ ژ: برده کوی؛ ت ث ج د،و - حذف شده. (بعد از بیت شماره ۲ د: شه برو تا فتی بوقت شکار با دکر مکتبش نبودی کار - افزوده). (بیت شماره ۳ د: حذف شده). ۳- خ: نکهت. ۴- پ د ژ: شکوهٔ. ۵- ذ: از ناکهان زره. ٦- ز: برخواست. ۷- ز: تا.

اشقر انگیخت شهریار جوان[1]	سوی آن گرد شد چو باد[2] روان
دید شیری کشیده پنجهٔ زور[3]	درنشسته بپشت و گردن گور
تازبالا در[4] آردش بزمین	شه کمان برگرفت[5] وکرد کمین
تیری ازجعبه سفته پیکان جست	در زه آورد و[6] درکشید درست[7]
۱۰ سفته برسفت شیر و گور[8] نشست	سفت واز هردو سفت[9] بیرون جست
تا بسوفار درزمین شد غرق	پیش تیر چنان[10] چه درع وچه درق
شیر و گور[11] اوفتاد وگشت[12] هلاک	تیر تا پر نشست[13] در[14] دل خاک

۱- چ : بادشاه جهان؛ث ذ ژ : جهان، س : جوان (جهان). ۲-ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : آب، س : باد(آب) . ۳- ب ت : پنجه بزور ، خ : پنجه بگور. ۴-د : بر . ۵-ب ت ح ر ش : گشاد . ٦-خ : برزه ؛ ذ : برزه آورد و بر؛ د : و بر.

۷- پ ؛ بدست. ۸ - خ : درسفت کور و شیر، د : برسفته کورش ؛ پ ث ج ذ ز : کور و شیر .

۹ - خ : سفته از هر دو سفت و ؛ ب : واز هردوتیر ، ت ذ ژ : و از (ذ : وزان) هردوسفته ؛ ج چ ح ؛ هردوسفته ، ر : هردو تیز .

(بیت شماره ۱۱ پ ، ابیات شماره ۱۳-۱۱ ذ : حذف شده).

۱۰ - ب ت ر ژ ش : چنین. (ابیات شماره ۲۲ - ۱۲ ج: حذف شده). ۱۱ - ر : کور و شیر . ۱۲-ح : اوفتاده هردو، د : افتاد کشت .

۱۳ - ث : بر نشسته ؛ ژ : بر؛ ح : نشسته . ۱۴-پ د : بر.

شاه کان[1] تیر برگشاد ز شست ایستاد و کمان گرفت[2] بدست

چون عرب زخمی[3] آنچنان دیدند در عجم شاهیش[4] پسندیدند

۱۵ هرکه دیده بر آن[5] شکار زدی[6] بوسه بر دست شهریار زدی[7]

بعد از آن شیر زور خواندندش شاه بهرام گور خواندندش

چون رسیدند سوی شهر فراز قصهٔ شیر و گور[8] گشت دراز

گفت منذر بکار[9] فرمایان تا بپرگار صورت آرایان

در خورنق نگاشتند بزر صورت[10] گور زیر و شیر[11] زبر

۲۰ شه زده تیر و جسته زان[12] دو شکار در زمین غرق گشته[13] تا[14] سوفار

چون نگارنده این[15] رقم بنگاشت[16] هرکه آن دید جانور پنداشت

گفت بر دست شهریار جهان[17] آفرینها ی کردگار جهان[18]

۱-خ: تا، ژ: چون. ۲-ب پ ت چ ح د ر ز ش: ایستاده کمان گرفته؛ خ: ایستاده، س: ایستاد و (ایستاده)؛ ث: گرفته. ۳-پ د ذ: زخم. ۴-ب ت ح ر ژ: بجهانداریش. (بیت شماره ۱۵ ذ: حذف شده). ۵-ز: بدان. ۶-پ د: شکاری زد. ۷-پ د: شهریاری زد.

۸-پ خ د ذ: کور و شیر. ۹-ز: که کار.

۱۰-خ: صورتی. ۱۱-د: کور و شیر کشت. ۱۲-پ ث چ ح خ د ذ ژ: خسته (ذ: جسته) آن (ح: زان).

۱۳-پ: رفته تیر، چ ذ: تیر غرق، ح خ: غرق تیر، د: تیر غرقه. ۱۴-ژ: آن. ۱۵-ت چ ح ژ ش: آن.

۱۶-د: برداشت. ۱۷-ب ت: مهان، خ ذ: جوان. ۱۸-پ: آفرین کرد کردگار مکان؛ د: آفرین کردکردار؛ ح ذ: آفرینها ز.

کشتن بهرام اژدها را وگنج یافتن*

روزی[1] از روضهٔ بهشتی خویش — کرد برمی روانه کشتی خویش[2]
بادهٔ چند خورد[3] سردستی — سوی صحرا شد از[4] سر مستی
بشکار افکنی گشاد[5] کمند — از پی گورکند[6] گوری چند

---

* آ : حذف شده ، پ : صفت اژدها کشتن بهرام وکنج یافتن ، ث : اژدها کشتن بهرام وکنج یافتن ، ج : حذف شده ، چ : صفت اژدها کشتن بهرام کور ، ح : کشتن بهرام کور اژدها را ، خ : صفت اژدهاکشتن بهرام کور و یافتن کنج درصحرا ، د : ... اژدها را و یافتن کنج، ذ : کفتار در رفتن بهرام بشکار وکشتن اژدها ، ر : رسیدن بهرام برسر اژدها، ز : دیدن بهرام کوریرا درشکار و از پی او رفتن ، ژ : صفت کشتن بهرام کور اژدها را ... ، ش : ... بهرام گور اژدهارا ...

(ابیات شماره ۳۵-۱ آ ، ۲۶-۱ ج : حذف شده).

۱- پ : راوی. ۲- ب ح د ذ ز : کرد (د : کرده) رومی (ح : پرمی ، د : بزمی ، ذ ز : نرمی) روانه؛ ر : شد برون شهریار دور اندیش . ۳- ژ : خورده. ۴- پ خ د : شده ز. ۵- چ : بشکاری کشادخم؛ ب پ ت ح ذ ز ش : افکنی کشاده. ۶- پ ذ : کنده .

ازبسی گور کو[1] بزور گرفت	همه دشت[2] استخوان گور گرفت
۵ آخرالامر ماديان گوری	آمد افکند درجهان شوری[3]
پیکری چون خیال روحانی	تازه رویی[4] گشاده پیشانی
پشت مالیده‌ای چو شوشهٔ[5] زر	شکم اندوده‌ای[6] بشیر[7] و شکر
خط مشکین کشیده سر[8] تا دُم	خال برخال[9] از سُرین تا سُم
ذرکشیده بجای زنّاری	برقعی از پرند گلناری
۱۰ گوی برده زهمتکان طللش[11]	برده گوی ازهمه تنش[12] کفلش
آتشی کرده باگیا خویشی	گلرخی در[13] پلاس[14] درویشی
ساق چون تیر غازیان[15] بقیاس	گوش خنجر[16] کشیده چون[17] الماس

۱- د : پی کور چون . ۲- پ : بهمه دست . ۳- پ : سوری.
۴- ب ت ث خ : روی (ث : رو) و . (ابیات شماره ۱۷-۷
خ : ۸-۷ ، ۱۷-۱۶، (۱۵ حذف شده)، ۱۴-۹) . ۵. د : خوشهٔ،
ژ : شمشهٔ . ٦- ز : آلوده . ۷- چ خ ذ ژ : چو شیر.
۸- د : خط مشکین تا سر؛ چ : کشید ؛ پ ث خ ر ز ژ :
تا سر. ۹- ب پ ت ث چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : خالش ،
س : خال (خالش) . (ابیات شماره ۱۰-۹ ب ت ر : ۹-۱۰).
۱۰- چ : بر . (ابیات شماره ۱۳-۱۰ ذ : ۱۱-۱۰، ۱۳، ۱۲) . ۱۱- ب
پ ذ : زهم رهان؛ د : زهم رهان طلبش؛ خ ر ژ : ظللش . ۱۲- ب :
جهان ، ذ : تنه . (بیت شماره ۱۱ د : حذف شده). ۱۳- ز: با
۱۴- خ ذ : لباس . ۱۵- ژ : ساخت چون تیر عادیان ؛ ث
ح خ : عادیان. ۱٦- ز: صحرا. ۱۷- خ ح : با .

سینه‌ای[1] فارغ از گریوهٔ دوش[2]　　گردنی ایمن[3] از کنارهٔ گوش[4]

سیرم[5] پشتش از ادیم سیاه　　مانده زین کوهه[6] رامیان دوراه

۱۵ عطف کیمختش[7] از سواد ادیم　　یافت آنچ[8] ازسوادیابد سیم

پهلو[9] ازپیه[10] وگردن ازخون پُر　　این برنج ازعقیق وان از دُر[11]

خزّ حمراء تنیده برتن او[12]　　خون او[13] دردوال گردن او[14]

رگ آن خون برو[15] دوال انداز　　راست چون زنگی[16] دوالک باز

کفلی[17] با[18] دمش بدمسازی　　گردنی با[19] سمش[20] بسربازی

(بیت شماره ۱۳ ب ت : حذف شده). ۱- پ ث د ذ : سفتهٔ، ر : سینه اش. ۲-ح : کوش. ۳- ذ : خالی. ۴-ح : دوش. ۵- د : سیم. ٦-ح : کوهه‌را ، دذ : کوههٔ. (ابیات شماره ١٦-۱۵ چ ژ : ۱۵- ١٦). (بیت شماره ۱۵ پ ث د ذ : حذف شده). ۷-چ : کیمخت. ۸ - چ : آنچه.
۹- ذ ر : پهلوی. / ۱۰- د : کوه. ۱۱-خ : برنگ عقیق وآن چون ، د : برنج ازعقیق وان بر. ۱۲-ح : خزخزی اوفتاده درتن او ؛ خ ژ : جره (ژ : جُرِّ) خمری؛ ذ : چون خمیدی تنیده سرتن او ، ر : رنگ خون کشته درفشردن او ؛ ب ح ز ش : خمری؛ پ د : خمری تنیده برتن اوی ؛ ت : خمری تنیده درتن ؛ ث : خمیری .
۱۳-ژ : خون شده. ۱۴-پ د : اوی. (بیت شماره ۱۸ د : حذف شده).
۱۵-ب پ ث چ خ ذ ژ : رنگ او چون برو، ح : رنگ خون برتنش، ر : خون او رنگ برو ، ز : رنگ آن خون بر. ١٦-پ : زنگیی، ژ : سنگی.
۱۷-رز : کفلش. ۱۸-د : تا. ۱۹-خ ز : تا. ۲۰- ذژ : دمش.

۲۰ گور بهرام دید[۱] جست[۲] بزور — رفت بهرام گور از[۳] پی گور

گوری الحق دونده بود وجوان[۴] — گورگیر از پسش چوشیر دوان[۵]

ز اول[۶] روز تا بگاه[۷] زوال — گور میرفت وشیر ز[۸] دنبال

شاه از آن گور بر نتافت ستور — چون توان تافتن عنان[۹] ازگور

گور در پیش وگورخان[۱۰] از[۱۱] پس — گور وبهرام گور و دیگر کس

۲۵ تا بغاری[۱۲] رسید دور از[۱۳] دشت — که برو پای آدمی نگذشت

چون در آمد شکار زن بشکار — اژدها خفته دید[۱۴] بر درغار

کوهی ازقیر پیچ پیچ[۱۵] شده — بشکار افکنی بسیج[۱۶] شده

۱- س : دید و . ۲ - خ : رفت . ۳ - ب ت ث ر ز : در،
چ ح ژ : بر . (بیت شماره ۲۱ پ : حذف شده).
۴ - ر : کور الحق دونده بود جوان ؛ د ذ ژ : و -حذف شده.
۵ - ت : از پیش چو باد ؛ ح ذ ر ش : از پیش ؛ خ : از
پیش چو شیر ژیان ؛ د : چون شیر ؛ چ : شیرژیان.
۶ - ذ : اول .
۷- پ ث ج ح خ د ذ ژ ش : بوقت ، س : بگاه (بوقت)
۸ - س : در (از) . ۹- ذ : عنان تافتن توان ؛ د :
یافتن . ۱۰ - ذ : کوراز پیش و کور خوان ؛ س : گور از ؛
ث د : کور خوان . ۱۱- ب پ ز : در . ۱۲-ژ: بجای.
۱۳- ذ : از درو. ۱۴-خ ژ : دید خفته . (ابیات شماره ۲۸-۲۷
د :حذف شده). ۱۵-ث : کنج قیر پیر . ۱۶- ب ت ح ر ژ :
کوه ازان کوه پاره هیچ ؛ چ ز س ش : برشکار؛ ث : دلیر .

شه چو بر رهگذر بلا را دید	اژدها شد چو[1] اژدها را دید
غم گور از[2] نشاط گورش بود	دست بر ران نهاد و پای فشرد[3]
۳۰ در تعجب[4] که این چه نخجیرست	و ایدر آوردنم چه تدبیرست[5]
شد یقینش که گور غم دیده	هست ازآن[6] اژدها ستمدیده
خواند شه را که دادگر داند[7]	کز[8] ستمکاره[9] داد بستاند

(بعد از بیت شماره ۲۸ ب ت ج ح ر ژ س :

آتشی چون سیاه دود بونگ   کاورد سر برون ز دود آهنگ

چون درختی در و (چ : بود ، رژ : برو) نه بار و نه برگ

مالک دوزخ و میانچی مرگ

دهنی چون دهانهٔ غاری   جز هلاکش نه در جهان کاری

بچهٔ گور خورده سیر شده

بر شکار (س : بشکار) افکنی دلیر شده - افزوده ،

ولی اولین بیت این اشعار ح ر : بعد از بیت شماره سوم -

نوشته است) .

۱ - ب ث ج چ ر ز ژ ش : که ، س : که (چو).

(بعد از بیت شماره ۳۲ ز : کیفیت اژدها کشتن بهرام

- افزوده) .

۲ - ژ : غم کوران .

۳ - ژ : افشرد . ۴ - د : در تحیر . ۵ - چ ر :

واندر آوردنم چه تقدیرست ؛ خ ذ : واندر ، ژ : وین در ؛ ح : آورم ، د : آوردیم ؛ ب

ت : تقدیرست . ۶ - ج خ : هست ازین ، ذ : بیشک از . ۷ - ر : دادکو خواند . ۸ - چ :

وز . ۹ - ر : ستمکار .

گفت اگر گویم اژدهاست نه گور[1] | زین خیانت[2] خجل شوم[3] در[4] گور
من و انصاف گور و دادن داد[5] | باک جان نیست[6] هرچه بادا باد[7]
۳۵ از میان[8] دو شاخهای خدنگ | جست مقراضهٔ فراخ آهنگ
در کمان سپید توز[9] نهاد | بر سیاه اژدها کمین بگشاد[10]
اژدها دیده باز کرده[11] فراخ | کآمد[12] از شست[13] شاه تیر دو شاخ
هر دو چشمه[14] در آن دو چشم[15] نشست[16] | راه بینش[17] بر آفرینش بست
بدو نوک سنان سفتهٔ شاه | سفته شد چشم اژدهای سیاه

۱- ذ : گفتم ار گویم اژ دهاست یمور ؛ خ : اژدهاست و تمور ؛ پ ث ج چ ح د ژ ش : نه مور .
۲- چ ح ر : جنایت . ۳- د : شدم . ۴- ذ : از
۵- ذ : تن بانصاف کور دادن داد ، ژ : من انصاف کور و دادن کور ؛ د : وکور دادن .
۶- چ : پاک جا نیست ؛ ب ت : جانست، ث : جانیست.
۷- ژ : دور . ۸- ذ : از سنان . ۹-پ ج د : طوس
۱۰- ب ت ح ر : زدبران (ح : دران) کوه (ر : کور) آتشین بنیاد ؛ چ : کمان .
۱۱- ب پ ت ر ز ژ ش : باز کرد ، ث خ : کرد باز .
۱۲- پ ث ج چ خ د ذ ز ژ : آمد .
۱۳- آ : شصت ، ح : دست . ۱۴- خ : شاخش .
۱۵- ت : بران ؛ ز : درون چشم ؛ ژ : بدان .
۱۶- ذ : ببست . ۱۷- آ: بینش او، پ ث ج چ خ د ذ ژ: راه میدان.

۴۰ چونکه میدان براژدها شد تنگ — شه در[1] آمد باژدها چو نهنگ[2]
ناچخی راند برگلوش دلیر — چون بر[3] اندام گور پنجهٔ شیر
اژدها را درید کام و گلو — ناچخ هشت مشت شش[4] پهلو
بانگی از اژدها برآمد سخت — درسر افتاد چون ستون[5] درخت
شه نترسید ازآن شکنج وشکوه[6] — ابر کی ترسد از گریوهٔ[7] کوه
۴۵ سر بآهن برید از اهریمن[8] — کشته و سر بریده به[9] دشمن
از دمش برشکافت[10] تا بدمش — بچهٔ گور دید[11] در شکمش
بی گمان شد که گور کین اندیش — خواندش ازبهر کینه خواهی[12] خویش
چنبری کرد[13] پیش یزدان[14] پشت — کاژدها کشت واژدهاش نکشت
خواست[15] تا پای در[16] ستور آرد — رخش درصیدگاه گور آرد
۵۰ گورچون شاهرا ندید قرار[17] — آمد ازدور و درخزید[18] بغار

۱- ح : بر . ۲- د : آمد چو اژدها به نهنگ . ۳- ذ : در
۴- ذ : بر ، ر : نه . ۵- ث : ستون و ، ژ : ستور . ٦- د :
ازغریو وشکوه ، ر : ازان سلیح شکوه ؛ ب ت خ ذ : و- حذف شده.
۷- ژ : غریوهٔ . ۸- خ : اهرامن . ۹- پ : بد ، ج د : شد .
۱۰- ب ت ر : از دهان ، پ ژ : از سرش ؛ ذ : از سرینش شکافت.
۱۱- ج : یافت ، س : یافت (دید) .
۱۲- ب ت ذ رزش : خواند شه را ز بهرکینهٔ . ۱۳- چ : کر.
۱۴- خ : حق زان . ۱۵- ش : خاست .
۱٦- س : بر . ۱۷- ث ذ ز : بدید فرار. ۱۸- ذ :
آنکه از دور درخزید ؛ ث چ د : و- حذف شده .

شه دگرباره[1] در[2] گرفتن گور	شد در آن تنگنای غار[3] بزور
چون قدر مایه شد[4] بسختی و رنج	یافت گنجی و بر فروخت چو گنج
خسروانی نهاده[5] چندین خُم	چون پری[6] روی بسته از[7] مردم
گورخانرا چوگور درخم کرد[8]	رفت از آن گورخانه پی گم کرد[9]
۵۵ شه چو بر قفل گنج[10] یافت کلید	و[11] اژدها را زگنج خانه برید[12]
آمد از تنگنای غار برون	گشت[13] جویای راه و راهنمون[14]

۱- چ خ ذ : بار .

۲-آ ب ت ح ش : بر . ۳- آ : غار تنگ باز، س : غار تنگنای . ۴- ب ت ر : چونکه در غار شد، ث خ : چونکه شد اندکی ، ز : چون برفت اندکی . ۵- ذ : نهاد . ۶- ژ : بتی . ۷- آ ب پ ت ث ج چ ح ذ ر ز ژ : بر ، خ : در .

۸ - چ ر : کور خوانرا ؛ ژ : کورخوانرا چو کور در خم دید ؛ ز : بر ؛ ذ : غم دید ؛ پ ث ج د : دیـــد .

۹ - چ : ازان خانه ؛ ژ : ازان خانه پی کم دید ؛ د : کور خانه راه کم دید ، ذ : کور خانه کم دید ؛ پ ث ج : دید .

۱۰- ج ذ : شاه برقفل کنج ، ح : شاه چون قفل کنج ؛ خ : نقش کنج ؛ پ : کنج - حذف شده . ۱۱- ب ج د ذ : حذف شده. ۱۲ - ت خ ر : بزار سر ببرید . ۱۳- ذ : گفت . ۱۴ - ج : جوی راه رهنمون ؛ ت ر ز : و - حذف شده .

ساعتی بود[1] خاصگان سپاه | درطلب آمدند بر[2] پی شاه
چون[3] یکایک بشاه پیوستند | گرد بر گرد شاه صف بستند
شاه فرمود تا کمر بندان | هم دلیران و هم تنومندان
۶۰ راه درگنج دان[4] غار کنند | گنج بیرون برند[5] و بارکنند
سیصد اشتر ز بختیان[6] جوان | شد روانه[7] بزیر گنج روان
شه که باخود[8] حساب گور کند | واژدها را اسیر مور[9] کند
لاجرم عاقبت بپا رنجش | هم سلامت دهند و هم گنجش
چون بقصر خورنق آمد باز | گنج پرداز شد بنوش و بناز[10]
۶۵ ده شتربار[11] ازان[12] بحضرت شاه | ارمغانی روانه کرد بسراه[13]

۱-آ ب پ ث ج خ د ذ ر ز ژ : حذف شده. ۲-آ: یک بیک آمدند در، ث چ ژ : طلب طلب آمدند بر، س :درطلب (بطلب) آمدند از (در)؛ ب ت خ د ر ش : در، ذ : از. ۳-ج: چو.
۴-آ : درکنج دان و، خ : درکنج در ز. ۵-ر :کنند. ۶-پ: بغصیان. ۷-ز : روان.
(ابیات شماره ۶۶-۶۲ ر : حذف شده). ۸-آ: سشه چو خود را، ج ذ : شاه (ذ: شه) با خود؛ پ ث د ز ژ : چو باخود؛ س: که (چو). ۹-آ پ ش : اژدها را اسیر گور؛ ب ت ج چ ح خ د ذ ز : و- حذف شده؛ س: گور.
۱۰-خ : نیاز. ۱۱-ذ: دو شتر وار؛ آ پ ث ج چ د ش : شتروار.
۱۲-خ : ازین. ۱۳-آ ت خ : ز راه، پ ث ج چ ز : از راه، س : براه (از راه).

ده دیگر بمنذر و پسرش[1]	داد با آن طرایف[2] دگرش
صرف کرد آن دگر به[3] بی‌خوفی	فارغ از مشرفان[4] و مستوفی
وین چنین چند گنج خانه گشاد[5]	بعزیزی ستد بخواری داد[6]
گفت منذر که نقش بند آید[7]	باز نقشی ز نو[8] بر آراید[9]
۷۰ نقش بند آمد و قلم برداشت	صورت شاه[10] و اژدها بنگاشت
هرچه کردی بدین[11] صفت بهرام	بر خورنق نگاشتی رسّام[12]

۱- پ ث : بمنذر پدرش ، ج : بمادر و پدرش . ۲-ت : داد و باآن ظرایف ؛ ث : طرایفی ، ح خ د ذ ز ژ : ظرایف .
۳-ب ت خ ز : آن همه ز ، رس : آن همه به ؛ ث : به- حذف شده . ۴- ح ژ : مشرفی . ۵-آ : وین چنین کنج را که او بکشاد ؛ ب ت خ : این ؛ ث : این چنین کنج خانه بکشاید ؛ ح : وان ؛ ذ ر ز : این چنین چند خانه کنج ؛ د : خانه کنج . ۶- ب : جمله بخشید و جمله داد بباد ، ت ر ز : جمله بخشید و داد داد (ر : داده) بباد ، خ : هم ببخشید و داد داد بباد . ۷- ذ : آیند . ۸- ج ح : بنو ، ژ : دکر . ۹- ذ : بر آرایند ، س : بر آراید (بیاراید) . ۱۰-پ : مار . ۱۱ - چ : برین ، ژ : بدر .
۱۲- ب ت ح خ ر ش : در ؛ ز : درخورنق بنکاشتی ، ژ : درخورنق نکاشتی برجام ؛ س : بر (در) ؛ ذ : نکاشتی مادام .

دیدن بهرام گور صورت هفت پیکر را در خورنق*

شاه روزی رسیده بود ز دشت[1] | در خورنق بخرّمی میگشت
حجره ای خاص دید در[2] بسته | خازن از جستجوی آن رسته[3]

---

* آ: دیدن شاه بهرام صورت هفت پیکر را در نگارخانهٔ خورنق، ب: رفتن بهرام بحجرهٔ خورنق بتماشای صورت دختران، پ: ... هفت پیکر درخورنق، ت: دیدن بهرام صورت هفت دختر درخورنق نگاشته و عاشق شدن، ث ز: ... هفت پیکر (ز: پیکر را) در نگارخانهٔ خورنق، ج: دیدن شاه بهرام صورت ...، چ: دیدن بهرام هفت ...، ح ر: دیدن بهرام صورت هفت پیکر، خ ژ: یافتن بهرام صفت (ژ: یافتن شاه بهرام صورت) هفت پیکر در نگارخانهٔ خورنق، د: رفتن بهرام بقصر و دیدن هفت پیکر، ذ: گفتار در رفتن بهرام بحجره و دیدن صورت هفت دختران، س: دیدن بهرام صورت ...، ش: دیدن شاه بهرام صورت هفت پیکر در خورنق.

۱- ذ: شاه روزی فرا رسیده به؛ رز: بود به (ز: از). (مصرعهای بیت شمارهٔ ۲ ب: مقدم مؤخرست). ۲- ب ت خ ر: حجرهٔ دید در فرو (ت خ: درو، ر: برو)؛ ذ: خاص بود. ۳- پ ج ذ ش: خادم؛ ب ت ج خ: او رسته، ر: وارسته، ز: آراسته.

شه در آن[1] حجره نانهاده قدم　　خاصگان و خزینه داران[2] هم
گفت کاین خانه[3] قفل بسته چراست　　خازن خانه کو کلید[4] کجاست
۵ خازن آمد بشه سپرد کلید　　شاه چون قفل برگشاد چه دید[5]
خانه‌ای دید چون خزانه[6] گنج　　چشم بیننده زو[7] جواهر سنج
خوشتر از صد نگارخانه[8] چین　　نقش آن کارگاه[9] دست گزین
هرچه در طرز[10] خرده کاری بود　　نقش دیوار[11] آن عماری بود
هفت پیکر درو نگاشته خوب　　هریکی زان[12] بکشوری منسوب
۱۰ دختر رای هند فورک[13] نام　　پیکری[14] خوبتر ز ماه تمام

۱- ح : شاه در .
۲- ث : خزانه داران . ۳- ژ : آن ، س : این ؛ ب ت خ ر ز : حجره . ۴- ب ت خ ر : کنج کو ؛ ز : کنج کو خزینه ؛ آ ژ : خانه را .
(بیت شماره ۵ آ : حذف شده) . ۵- پ ث ج چ د ذ ژ : شاه در باز کرد و خانه بدید ؛ ز : شه چو ؛ ح : درگشاد بدید . ۶- ب ت ح خ ر : همچو (خ : همچون) خانهٔ ، دز : چون خزینهٔ (ز : خزاین) . ۷- خ : بیننده و .
(ابیات شماره ۹-۷ ح : ۷-۹-۸) . (بیت شماره ۷- د : حذف شده) (مصرعهای بیت شماره ۷ ب ت ح خ ر ز ژ : مقدم مؤخرست) .
۸- ب ت ث ر ز : هزارخانهٔ . ۹- آ : کارهای . ۱۰- ب ت خ ر : نقش .
۱۱- ز : دیوان . ۱۲- آ ب ت ح خ ر ز : زو ، ج : را . ۱۳- خ : دخت ؛ ذ : دختر شاه ، ر : دختر شاه هند مزرک ؛ ز : دختر راز ؛ د : هندبزرک . ۱۴- ز : پیکر .

دخت خاقان بنام یغما ناز[1] فتنهٔ لعبتان چین[2] و طراز

دخت خوارزمشاه ناز پری کش[3] خرامی[4] بسان کبک دری

دخت سقلاب[5] شاه نسرین نوش[6] ترک چینی طراز رومی پوش[7]

دختر[8] شاه مغرب آذریون[9] آفتابی چو ماه روز افزون[10]

۱۵ دختر قیصر همایون[11] رای هم همایون و هم بنام همای[12]

دخت کسری ز نسل[13] کیکاوس درستی نام[14] و خوب[15] چون طاوس

در یکی حلقهٔ[16] حمایل بست کرده این[17] هفت پیکر از یک[18] دست

۱- ذ : یغما باز ، ر : نعمت ناز .

۲- پ : مارکان بچین ، د : لعبتان بچین .

(بیت شماره ۱۲ پ : حذف شده) . ۳- س : کش (خوش) .

۴- خ د ذ ر ز : خرامان . ۵- د : صقلاب .

۶- ذ : ناز نسرین پوش ؛ ح ، نسرین کوش .

۷- ح خ : نسرین پوش . ۸- ز : دخت .

۹- ب ت : آذرنوش ، ث ج چ ح د س : آزریون ، ذ : ارزیتون ، ر : آذرتوز . ۱۰- ب ت : نورفروش ، ر : روزافروز . (ابیات شماره ۱۶-۱۵ ب ت خ ر ز : ۱۵-۱۶) . ۱۱- ب ت خ ر ز : دختر (خ ر ز : دخت) قیصر بت همایون . ۱۲- آ پ ث ج چ د ذ ژ ش : مبارک ، ر : همای لقای . ۱۳- ج ذ : بنام ، ژ : ز تخم .

۱۴- ب ت ث د ر ز : حذف شده . ۱۵- س : خوب (نغز) .

۱۶- ز : هیکل . ۱۷- پ : کرهٔ ، خ : کرداین . ۱۸- ب : حذف شده ، ذ : سر .

هر یکی با هزار زیبائی — گوهر افروز نور[1] بینائی

در میان پیکری نگاشته نغز — کان همه پوست بود وین[2] همه مغز

۲۰ نو خطی دُر نشانده درکمرش[3] — غالیه خط کشیده بر[4] قمرش[5]

چون سهی سرو بر فراخته سر[6] — زده در سیم تاج تا بکمر[7]

آن بتان دیده بر نهاده بدو[8] — هر یکی دل بمهر داده بدو[9]

او در آن[10] لعبتان شکرخنده — وآن همه پیش او پرستنده[11]

برنبشته دبیر پیکر او[12] — نام بهرام گور بر[13] سر او[14]

۱- خ ر ز : روز .

(ابیات شماره ۲۲ - ۱۹ ذ : حذف شده) . ۲- خ: کین همه پوست بود وان ؛ ر : پوست این ؛ آ : وان ، پ: این . ۳- ز : نو خطی نشانده بر ؛ آ : فشانده بر شکرش ، پ ث ج د ژ ش : فشانده درخطرش ؛ چ : خطرش ، ح : شکرش . ۴- ح ژ : در .
۵- ز : سمنش . ۶- ر : چون سرو بر فراخته همه.
۷- ب ت خ ر : آن (خ : از) همه لعبتان سیمین بر؛ ح : زر درسیم ؛ آ : بر . ۸- آ ژ : این ؛ ب ت ر : جملگی دیده برنهاده ؛ پ ج د : این بتان دیده بر نهاده برو ، چ : این بتان برنهاده دیده برو ، ح : این بتان در دیده در نهاده ؛ خ : درو .
۹- پ ث ج چ خ د : برو . ۱۰- ب خ: آن دران؛ آ: بدان.
۱۱- ج : وین همه مهروی ؛ خ : وین ؛ پ : همه پیش وی شکرخنده. ۱۲- آ: بتکر او؛ س : او(اوی). ۱۳- پ: ز. ۱۴- س: او(اوی).

۲۵ کانچنانست حکم هفت اختر[1] — کاین جهان جوی چون[2] برآرد سر
هفت شه زاده را زهفت اقلیم — درکنار آورد چو دُرّ یتیم[3]
ما نه این دانه را[4] بخود[5] کشتیم — آنچه اختر نمود[6] بنوشتیم
گفت تا باشد از[7] نموش[8] رای[9] — گفتن[10] از ما و ساختن ز[11] خدای
شاه بهرام کین فسانه[12] بخواند — درفسون[13] فلک شگفت بماند
۳۰ مهر آن دختران زیبا روی — در دلش جای کرد موی بموی
مادیانان گُشْن و فحل[14] شموس — شیر مردی[15] جوان و هفت عروس
رغبت کام چون[16] فزون نکند — دل تقاضای کام چون نکند
گرچه آن[17] کارنامه راه زدش — شادمانی[18] شد ازیکی بصدش

۱- ث : کان . ۲- آ : از ان .
(بیت شماره ۲۶ - آ : حذف شده). ۳- ح : آرد و ندارد بیم ؛ ب ت خ ر : ندارد بیم . ۴- د : دانها، ث : خانه را . ۵- آ : زخود . ۶- پ د ذ: نوشت، ث : کذشت . (بیت شماره ۲۸ ز : حذف شده) .
۷- ث : این . ۸- د : نمایش . ۹- آ ذ : ورای.
۱۰- پ : کفتش . ۱۱- ح : از . ۱۲- خ: نشانه ، ر: نمونه . ۱۳- پ : درفسوس ، ث: درفسان.
(مصرعهای بیت شماره ۳۰ خ : مقدم مؤخرست) .
(بیت شماره ۳۱ د : حذف شده). ۱۴- آ ث: مادیان بکشن وفحل، پ ذ : مادیان کُشن وفحل بود ، ث ج ح : مادیان کش بود وفحل؛ چ خ: بکش (رخ: کشن) فحل. ۱۵- خ ر: مرد. ۱۶- ذ: خود . ۱۷- چ: کردتا، خ ، درچنان.
۱۸- آ: شادکامی .

زانکه برعمرش[1] استواری داد | برمرادش[2] امیدواری[3] داد
۳۵ درمدارای مرد کار کند | هرچه اورا امیدوار کند
شه چو زآن[4] خانه رخت بیرون برد | قفل برزد[5] بخازنش[6] بسپرد
گفت اگر[7] بشنوم که هیچ کسی | قفل ازین[8] درجدا کند[9] نفسی
هم درین خانه خون[10] او ریزم | سرش ازگردنش درآویزم[11]
درهمه خیل خانه اززن ومرد | سوی آن خانه کس نگاه نکرد
۴۰ وقت وقتی که شاه گشتی مست | سوی آن در[12] شدی کلید بدست
درگشادی ودرشدی بیهشت[13] | دیدی[14] آن نقشهای خوب سرشت[15]
مانده چون تشنه‌ای[16] برابر آب | بتمنای آن شدی[17] درخواب
تا[18] برون شد سر[19] شکارش[20] بود | کامد آن[21] خانه غمگسارش بود

۱-خ : آنکه برعمر؛ پ ث ذ : عمر. ۲-آ : برامیدش. ۳-ز : مرد واری. ۴-پ ث ج د ذ ژ : چون شه از؛ ب ت چ خ ر ش : از. ۵-ج : دیگر، ذ : در زد، ز : بر در زد. ۶-ب ت چ ح ر : بخازنان، خ : بخادمان، س : بخازنش (نان). (ابیات شماره ۳۸-۳۷ پ : ۳۷-۳۸). ۷-پ : گر. ۸-ز : قفل این. ۹-پ : کنم. ۱۰-پ : خوی. ۱۱-ز : زگردنش برآویزم؛ د : بیاویزم. (بیت شماره ۳۹ ب ت ر ز : حذف شده). ۱۲-آ ب ت خ ر ژ : خانه، د : آنجا، ز : آن خانه، س : آن در (خانه). ۱۳-آ : چو کشادی و درشدی بنهفت؛ ژ : درکشیدی. ۱۴-ج : دید. ۱۵-آ : نغزشکفت، ب ت ح خ ر : نغزنوشت، س : خوب (حور) سرشت، ش : حورسرشت. ۱۶-ب ت ر ز : تشنکان. ۱۷-ب ت ر ز : تمنای؛ خ : تمنای آن شده. (بیت شماره ۴۳ پ ث ج چ د ذ ش : حذف شده). ۱۸-ژ : چون. ۱۹-ح : بروزشدن. ۲۰-ز : بکارش. ۲۱-ح : از.

خبر یافتن بهرام از وفات پدر*

چون ز[1] بهرام گور با پدرش	باز گفتند منهیان[2] خبرش
کز سر[3] پنجه شیرگیر شدست	شیر برنا و[4] گرگ پیر شدست
شیر[5] با او چه[6] سگ بود بنبرد	کو[7] همی ز اژدها برآرد گرد

* آ : حذف شده ، ب : وفات کردن یزدجرد و رفتن بهرام بزمین عجم ، ت : خبردار شدن یزدکرد ازمردانگی بهرام ، ث : آکاهی یافتن بهرام از وفات یزدکرد ،
چ : ... از مرک پدر ، ح : آکاهی شاه بهرام ... ،
د : آکاهی یافتن شاه بهرام از وفات پدرش و تعزیت داشتن ،
ذ : صفت نمودن بهرام کور با پدرش و آکاه شدن بهرام از ... ، ز : خبر یافتن یزدکرد از هنرهای بهرام و آکاهی یافتن بهرام از وفات پدر ، ژ : خبر یافتن بهرام کور از پدر خویش ، س : آکاهی بهرام از وفات پدر.

۱- خ : چونک .

۲- آ پ ث ج چ د : هرکسی ، ح : حاسدان ، ذ ژ : هر یکی . ۳- س : که بسر .

۴- ذ : نرماده ، ر : برناز ، ژ : ورنا و . ۵- ث : کرک . ۶- چ خ ذ ژ س : چو ، ر : حذف شده . ۷- ت : که.

دیو بندد بخمّ[1] خام کمند — کوه ساید[2] بزیر سمّ سمند

۵ زآهن الماس او[3] حریر کند — وآهنش سنگ را خمیر[4] کند

پدر از آتش جوانی او — مرگ خود دید[5] زندگانی او

کرد از آن شیر آتشین پیشه[6] — همچو شیران ز[7] آتش اندیشه[8]

از نظرگاه خویش ماندش[9] دور — گرچه ناقص بود نظر[10] بی نور

بود بهرام روز و شب بشکار — گاه بر باد و[11] گاه باده گسار

۱۰ بشکار و بمی شتابنده — در یمن چون سهیل تابنده

کرد شاه یمن ز[12] غایت مهر — حکم او را روان چو حکم سپهر

از سر دانش و کفایت خویش — حاکمش کرد بر[13] ولایت خویش

۱- د : گیرد بخام خم . ۲- ر : کورسازد؛ ب خ : سازد . ۳- آ : آهن از اطلس و ؛ خ : آهن ؛ ح : الماس را . ۴- خ : وآهن و سنگ را حریر، ر : وآهنش را سبک . ۵- آ ح : دیدو، د : بدیدو .
۶- ذ : آهنین پنجه . ۷- پ ج د : همه شیران از ؛ خ : همچون ؛ آ ث ز ژ ش : از .
۸- ذ : آتشش رنجه . ۹- خ : کردش . ۱۰- پ : همه، چ ذ : شبه ، د : به . ۱۱- ب ت خ ر : بر اسب و، پ ج د : بر باده ، ث : بر باد .
(بیت شماره ۱۰ ذ : حذف شده) . ۱۲- ب ت ث : کرده ؛ ح : کرده شاه یمن به . (ابیات شماره ۱۳-۱۲ ب ت خ ر ز : ۱۲-۱۳) . ۱۳- ب ر : کرده ؛ ح : کرده در .

دادش از چند گونه گوهر و تیغ — جان اگر خواست هم نداشت[1] دریغ

هرچه بایستش از جواهر و گنج — بود و یک جو نبودش انده و[2] رنج

۱۵ ز آن عنایت که بود در[3] سفرش — یاد نآمد[4] ولایت پدرش

دور چون درنبشت[5] روزی چند — بازیی[6] نو نمود چرخ بلند

یزدگرد از سریر سیر[7] آمد — کار بالا گرفته زیر[8] آمد

تاج و تختی که یافت[9] از پدران — کرد با او[10] همان که با دگران

چون تهی شد سر سریر[11] ز شاه — انجمن ساختند شهر و سپاه

۲۰ کز نژادش کسی رها نکنند[12] — خدمت مار و اژدها نکنند[13]

۱- ب ت خ ر ز : خواست ز و ، چ : خاستی . ۲- ب ت خ ر: داد و (خ : داد) او را نبود یک جو ؛ پ ج : برد و ، ث ز : داد و ؛ ذ : بود یک جو نبوش از غم و ؛ چ : نبود انده و، ح : غمی نبودش و . ۳- ب ت ر ز : چون مردان (ت ر ز : مرادات) بد در آن ، خ : چون مرادات بود در .

۴- ذ : باز یابد. (بیت شماره ۱۶ ذ : حذف شده) . ۵- آ: چون در و درنوشت ؛ خ : به بست . ۶- پ ت چ خ د ر: بازی. ۷- ر : زیر . ۸- ب ت خ : عمر او درگذشت و (خ : درگذشت)؛ ر : عمر او درگذشت سیر . ۹- ث : داشت . ۱۰- پ : ما، چ : آن . ۱۱- آ ز : شد سر و سریر ، پ: شد سریر ملک ز ، د: شد سریر از بر ، ث : شد سریر و تاج ز ؛ پ ج ذ : از .

۱۲- پ : یکی رها نکند ؛ ج د : یکی ؛ خ ذ : نکند. ۱۳- ب ت ح ر : روی در روی اژدها ؛ خ : روی در روی اژدها نکند ؛ پ ذ : نکند.

گرچه بهرام سربلندی داشت | دانش[1] و تیغ و زورمندی داشت
از جنایت[2] کشیدن پدرش | دیدهٔ کس ندید درهنرش
گفت هرکس درو نظر نکنیم[3] | وز[4] پدر مردنش خبر نکنیم[5]
کان[6] بیابانی عرب پرورد | کار ملک عجم نداند کرد
۲۵ تازیانرا دهد ولایت و گنج | پارسی زادگان رسند[7] برنج
کس نمیخواست کوشود برگاه[8] | چون خدا خواست برنهاد کلاه
پیری از بخردان گزین کردند | نام او داور[9] زمین[10] کردند
گرچه نز[11] جنس تاجداران بود | هم بگوهر ز[12] شهریاران بود
تاج بر فرق سر نهادندش | کمر هفت چشمهٔ[13] دادندش
۳۰ چونکه بهرام گور یافت[14] خبر | کآسمان دور خویش برد بسر

۱- ح خ ر : گوهر و ؛ ب ت : و- حذف شده . ۲- آ پ د ژ : خیانت .
۳- پ چ خ د : هرکز ؛ ذ : هرکز در و نظر نکنی . ۴- د : وان .
۵- ذ : نکنی . ۶- ح : که . ۷- د : دهند . ۸- چ :
بود آگاه ؛ خ : رود ؛ ذ ژ : آگاه . ۹- ح : دادور .
۱۰- خ : گزین . ۱۱- ب ح : نه ز ، ت : نه از ؛ خ :
از ، ذ : بر . ۱۲- ب : چون هم از جنس ، ت خ ر :
چون بگوهر ز ، ح د : لیکن از تخم ، ذ : هم گروهی ز ؛
س : هم (چون) .
۱۳- ژ : چشم . (بعد از بیت شماره ۲۹ آ : خبر یافتن
بهرام گور از وفات پدر - افزوده) . ۱۴- ب ت خ ر :
بهرام از آن (خ : ازین ، ر : زان) بیافت .

دوری ازسـرنمود[1] دیگر بار	برخلاف گذشته آمد کار
ازسـرتخت وتاج[2] شدپدرش	کس نبد تخت گیرو[3] تاجورش[4]
پای بیگانه درمیان آمد	شورشی تازه درجهان آمد
اوّل آیین سوگواری[5] داشت	نقش پیروزه برعقیق نگاشت[6]
۳۵ و[7]انگه آورد عزم انکه[8] چوشیر	برکشد بر[9] مخالفان شمشیر
تیغ بر[10] دشمنان دراز[11] کند	در پیکار وکینه باز کند
باز گفتا چرا ددی[12] سازم	اوّل آن به که بخودی سازم
گرچه ایرانیان خطا کردند	کز دل آزرم ما رها[13] کردند

۱- ت ر : دورازسرگرفت؛ س: سر (نو)؛ ب خ ذ: گرفت.

۲- آ ث چ ح د ر ژ : تاج وتخت ، ذ: تخت ریز . ۳- ب ت خ ر : چونکه حاضرنبود . ۴- ح ذ : تاج برش .

(بیت شماره ۳۳ پ ج ذ : حذف شده).

۵- ژ : این سوگذاری ؛ پ ج چ ذ ز ش : سوگواران.

۶- ب ت خ ر ز : چشم چون ابر نوبهاری (ز : نوبهاران) داشت . ۷- چ : حذف شده .

۸- ب ت خ ر : راه . ۹- ب ت خ ر : تاکشد (خ: زند) با ؛ آ : با . (ابیات شماره ۳۹ - ۳۶ خ: حذف شده و بعوض آن ابیات شماره ۱۱-۹ ازمتن فصل « نامه نبشتن بهرام ایرانیانرا » نوشته شده است).

۱۰- ح د ز : با . ۱۱- آ چ : فراز . ۱۲- ب ت ر ز : بدی، س : ددی (بدی) . ۱۳- آ : من رها ، ج : بارها .

دردل سختشان نخواهم دید	نرمی آرم که نرمیست کلید
۴۰ باهمه[1] سگ دلی شکار منند	گوسپندان مرغزار[2] منند
گرچه در پشم خویشتن خسپند[3]	همه[4] در پنبه زار من خسپند[5]
به که بدعهد و سنگدل باشند[6]	تا زمن عاقبت خجل باشند[7]
ازخیانت رسد خجالت مرد	وز[8] خجالت دریغ باشد و درد
بجز آن هرچه بینی[9] از خواری	باشد آن نوعی از[10] ستمکاری
۴۵ بیخود وار اگر شدند ز[11] دست	بخردشان[12] کنم خدیو[13] پرست
مردکز صید ناصبور افتد[14]	تیر او ازنشانه دور افتد[15]

۱- ب : حذف شده . ۲- ب ت : کشت ازار ، ح در : کشته زار . (بیت شماره ۴۱ ذ : حذف شده). ۳- ب ت : سستند ، ث : جستند ، چ ح د : خفتند ، ر : ششستند . ۴- ر : چشم. ۵- ب ت رز: چستند ، پ چ ح د : خفتند . ٦- ب ت رز : هر که بدعهد و سنکدل باشد . ۷- ب ت رز : لاجرم عاقبت خجل باشند (ت رز : باشد). ۸- ژ : از .
(ابیات شماره ٤٦-۴۴ ذ : ۴۴، ۴٦، ۴۵) . ۹- آ بث ح خ د : بجز این ؛ ب ت رز : هرچه زین جنس بینم ؛ پ: بجزاز؛ ذ: بی خرد هرچه بیند ، ژ : بجهان هرچه بینی؛ س : بجز آن (این). ۱۰- خ: نوع از ، ذ :خواری و . ۱۱- خ : بیخیروارکر ؛ آ ب ز :کرشدند از ؛ چ ح ذ :کر، ث ر : از . ۱۲- د : بخرد انشان، ذ : بی خردشان . ۱۳- ب ت ر ز : خدای . ۱۴- ذ :صبر ناصبور بود؛ خ : بی صبور بود ؛ ح : بود . ۱۵- ح خ ذ : بود .

لشکرکشیدن بهرام بایران*

بس کن ای[1] جادوی سخن پیوند — سخن رفته[2] چند گویی چند
چون گل از کام[3] خود بر آر نفس — کام تو عطرسای کام[4] تو بس
آنچنان رفت عهد من ز نخست[5] — باکه[6] با آنکه عهد اوست درست
کانچه گوینده دگر گفتست — ما بمی خوردنیم و او خفتست[7]

* آ: حذف شده، ب ش: لشکرکشیدن بهرام بزمین عجم، پ ث ز ژ: آمدن (ژ: آمدن شاه) بهرام کور بدارالملک عجم، ت چ: حذف شده، ج: رفتن بهرام بملک عجم، ح د: آمدن بهرام کور (د: بهرام) بملک عجم، خ: عزیمت ساختن بهرام کور بایران زمین و سخن کفتن او با یرانیان، ذ: لشکر کشیدن بهرام بطلب ملک پدر، ر: درباب سخن.

۱ -خ: این. ۲- ژ: کفته. ۳ - ب ت ح در: دور، ذ: جرم. ۴-ب ت ح در: دور تو نظم داستان.

۵ - پ: کام من بدرست؛ چ: ما بدرست؛ ث ج خ ذ: بدرست. ۶- ث خ: باکی با (خ: ثانی) آنکه عهد اوست نخست؛ ب ت ر ز: اوکه؛ چ ذ: اوکه عهد اوست نخست. ۷- ب ت: کهری در میانش بنهفتست، خ: ما بمی خورده ایم واوخفتست، ذ: با یکی خورد و نیم او خفتست، ر: کهری درمیانه ننهفتست.

۵ بازش[1] اندیشه مال خود نکنم — بد بود بد[2] خصال خود[3] نکنم
تا توانم چو باد نوروزی — نکنم دعوی[4] کهن دوزی
گرچه در شیوهٔ گهر سفتن[5] — شرط من[6] نیست گفته[7] واگفتن
لیک چون ره بگنج[8] خانه یکیست — تیرها گر دو شد[9] نشانه یکیست
چون نباشد ز باز[10] گفت گزیر — دانم انگیخت از پلاس حریر
۱۰ دو مطرز بکیمیای[11] سخن — تازه[12] کردند نقدهای[13] کهن
آن زمس[14] نقره کرد[15] نقرهٔ خاص — وین کند نقره را بزر خلاص
مس چو دیدی که نقره شد بعیار[16] — نقره گر زر شود[17] شگفت مدار

۱- آ: بارش، ب ت: باز. ۲- آ پ ث ج ح خ د ز ژش: من، س: بد (من). ۳- ث ج ح خ د ز ژ ش: بد. ۴- چ: دعوت. ۵- ز: سخن گفتن. ٦- ح: کارما. ۷- آ: گفته را. ۸- آ ح: راه کنج. (ابیات شماره ۸-۷ آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ر ز ژ ش: ۷-۸). ۹- ب ت ح د ذ ر ز: تیرها گر دو شد، پ ژ: تیرها کرد شد، چ: تیر اگر دو بود، خ: تیر اگر صد شود. (بیت شماره ۷ د: حذف شده). (ابیات شماره ۱۰-۹ خ: ۹-۱۰ و مصرعهای بیت شماره ۱۰ مقدم مؤخرست). (بیت شماره ۹ د: حذف شده). ۱۰- ز: چو نباشد زبان ز، پ ث ج خ ذ: زبان ز. ۱۱- خ: دو مطرز بر کیمیای؛ ژ: زکیمیای. ۱۲- ب: باره. ۱۳- آ: گفتهای، چ: عقدهای، ز: نقشهای. ۱۴- ب ت ج ح ز: آن زمین، ژ: ازمسی. ۱۵- ث: نقره کرده، خ: کرده نقره، س: کرد نقره. ۱٦- ر: ز عیار. ۱۷- ذ: بود.

آغاز سخن*

عقد[1] پیوند این سریر بلند	اینچنین دار عقد را[2] پیوند
که چو بهرام گور گشت[3] آگاه	زآنچه[4] بیگانه‌ای ربود کلاه
برطلب[5] کردن کلاه کیان	کینه را[6] درگشاد و بست میان
داد نعمان[7] منذرش یاری	در طلب کردن جهانداری
۵ گنج از آن[8] بیشتر که شاید[9] گفت	گوهر افزون از آنکه[10] شاید سفت[11]

* آ پ : آغاز داستان، ب ج ح خ د ذ ش : حذف شده، ت : لشکر کشیدن بهرام و طلب تخت پدر کردن ، ث : پیوند سخن ، چ د : آمدن بهرام بدار الملک عجم ، ر : وارد شدن بهرام بملک عجم ، زژ : آغاز پیوند سخن.

۱ - پ : عهد. ۲- پ : این سخن داد عهد را . ۳- پ : بهرام کشت زان ، ج : بهرام کورشد ، ذ : بهرام شد ازین . ۴ـ ذ: زانکه، س: زانچ (زانکه) . ۵- ح : بطلب ، ذ : درطلب. ۶ - پ: کینه. ۷- ب ت ث ح ذ ر ز ش : نعمان و . ۸ - آ : زان. ۹- ح د : باید . ۱۰- ب ر : جوهر افزون (ر : فزد) ازانچه؛ ح د : جوهر افزون ؛ آ ت : از آنچه . ۱۱ - ز : کفت .

(بعد از بیت شماره ۵ ب ت ر ز :

جمـــله در خدمت شـــه آوردنـد

زر (ز : دُر) وگوهر نثار او کردند - افزوده).

لشکر انگیخت بیش از اندازه   کینه ور تیزگشت و[1] کین تازه
از یمن تا عدن ز روی[2] شمار   درهم افتاد[3] صدهزار سوار[4]
همه پولادپوش و[5] آهن‌خای   کین‌کش و دیوبند[6] و قلعه‌گشای[7]
هریکی در نورد خود[8] شیری   قایم کشوری بشمشیری
۱۰ در روا رو فتاد موکب[9] شاه   نم[10] بماهی رسید وگرد بماه
نالهٔ کرّه‌نای[11] و[12] رویین خم   درجگر کرده[13] زهرها را[14] گم
کوس رویین بلند کرد آواز   زخمه[15] برکاسه ریخت کاسه‌نواز[16]

۱- ذ : کهنه شد مهر وکشت ؛ چ ژ : تیره (ث : تازه) کشت و ؛ خ : کشت تیز . ۲- ث خ : از عدن تا یمن بروز (خ : ز روی). ۳- ذ : افتاده .
۴- خ : هزار . (ابیات شماره ۹-۸ ذ : حذف شده).
۵- ث چ ر : حذف شده . ۶- ث : دیوگیر .
۷- ح : حلقه . ۸- آ ب ت ح د ر ز : در نهاد ؛ خ : در نبرد چون ؛ ث : در نبرد ، س : در نورد(نهاد).
(بعد از بیت شماره ۹ آ : صفت جنگ ساختن شاه بهرام ، پ ث : صفت جنگ ساختن بهرام گور - افزوده).
۹- ذ : در ره اوفتاده مرکب : پ : افتاد مرکب ؛ آ ت چ ر : مرکب ، ج : لشکر . ۱۰- ب ت ر : تف .
۱۱- س : کرنای . ۱۲- پ خ : حذف شده . ۱۳- ب چ ز ژ ش : کرد . ۱۴- س : زهرها را .
۱۵- ج خ : زخم . ۱۶- ب ت : زخم ، پ چ ح د ر ژ : زخمه .

کوه و[1] صحرا ز[2] بس نفیر و خروش — بر طبقهای[3] آسمان زد[4] جوش

لشکری بیشتر ز مور و ملخ — گرم کینه چو آتش[5] دوزخ

۱۵ پایگه[6] جوی تخت شاه شدند — وز یمن سوی تاجگاه[7] شدند

آگهی یافت تخت گیر جهان — کاژدهایی دگر[8] گشاد[9] دهان

بر زمین آمد آسمانرا میل[10] — وز یمن سر بر[11] آورید سهیل

شیر نر پنجه[12] برگشاد[13] بزور — تا کند خصم را چو[14] گور بگور

تخت گیرد کلاه بستاند — بنشیند غبار بنشاند

۲۰ نامداران و موبدان سپاه — همه گرد آمدند بر در شاه

انجمن ساختند و رای زدند — سرکشی را بپشت پای زدند

۱- ر: کوس . ۲- پ ز : حذف شده . ۳- ث خ : بطبقهای . ۴- ب پ ر : زده . ۵- ب ت: کرم کشته؛ ر ز : کرم کشته چو آتشین . ۶- خ : پایه که . ۷- ژ: از یمن سوی تختگاه ؛ آ ج چ ح ز : تختگاه، ث خ : تخت وگاه ، ذ : بارگاه ، ر: تاج وگاه ، س: تختگاه (تاجگاه) . (بعد از بیت شماره ۱۵ ش :

نامه نوشتن ایرانیان بشاه بهرام - افزوده) .

(مصرعهای بیت شماره ۱۶ پ : مقدم مؤخر است و اوّلین مصرع آن دوباره نوشته شده) .

۸ ـ ث خ : جوان ، س : دگر (جوان) . ۹ ـ ذ: گشاده .

۱۰ ـ ذ : سیل . ۱۱ ـ آ : وز زمین بر سر ؛ خ : بر سر

۱۲ـ خ: پنجهٔ شیر . ۱۳ ـ چ: برگشاده . ۱۴ـ ز: ز (بیت شماره ۱۹ خ: حذف شده) .

رای ایشان بدان کشید انجام　　که نویسند نامه بر بهرام
هرچه فرمود عقل بنوشتند　　پوست ناکنده دانه[1] را کشتند
نامه چون شد نبشته[2] پیچیدند　　رفتن راه را بسیچیدند[3]
۲۵ چون رسیدند و آمدند فرود　　شاه نو را زمانه داد[4] درود
حاجبان دل بکارشان دادند　　بار[5] جستند و[6] بارشان دادند
داد بهرام گور[7] دستوری　　تا فراتر شوند[8] از آن دوری

(بیت شماره ۲۲ آ ب پ ت ج چ ح د ذ ر ز ژ ش : حذف شده). (مصرعهای بیت شماره ۲۳ ب ت ر : مقدم مؤخر است). ۱- ب ت ح د ر : برکنده (ح د : ناکفته ، ر : ناکرده) دانهٔ ؛ پ ث ج چ ذ ز ژ ش : ناکرده.
(بعد از بیت شماره ۲۳ ب ت ر ز س :
کاتب نامه آن (س: نامهٔ) سخن پرداز
در سخن داد شرح حال دراز - افزوده).
۲- ب ت ر ز : نامه را چون نوشت (ت : نبشت ، ر : نوشت و) ، چ : نامه چون شد تمام. ۳- پ ث ج خ ذ : شاه را ؛ چ : شاه را بسنجیدند؛ د ز : بسنجیدند . ۴- پ چ ذ : کرد. (بعد از بیت شماره ۲۶ ژ :
در زمان پیکها روان کردند　　روز و شب راه در نهان کردند - افزوده).
(مصرعهای بیت شماره ۲۶ آ ح د : مقدم مؤخر است). ۵- چ ژ : باز. ۶- ر ز : حذف شده. ۷- ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : شاه ، س : شاه (گور).
۸- آ ژ ش : که ؛ ب ت ر : که فراتر شدند؛ س : تا (که) ؛ چ ذ : شدند.

پیش رفتند[1] با هزار هراس[2] سجده بردند و داشتند سپاس[3]

آن کز آن[4] جمله گوی دانش برد بر سر نامه بوسه داد[5] و سپرد

۳۰ نامه را مهر برگشاد[6] دبیر خواند بر شهریار کشورگیر

۱-ح : رفتند و . ۲-آ : و داشتند سپاس ؛ خ : قیاس.

۳-آ : با هزار هراس ؛ ذ : با هزار سپاس. ۴-خ ذ : آنکه از (ذ : زان).

۵-ث ذ : بوس داد ، چ ز ژ : داد بوس ، د : داد .

۶- ر : برکشاد مهر .

(بعد از بیت شماره ۲۹ ح د :

پوست تا مغز آن تهی نامه

مغز بادام و پوست با دامه - افزوده).

(بعد از بیت شماره ۳۰ ب ت ر ز ژ :

مغز تا پوست (ژ : پوست تا مغز) آن تهی (ر : بهی) نامه

مغز بادام (ت ژ : با دام و) پوست با دامه

هم برونش طراز دیبا کار

هم درونش چراغ روغن دار (ز : روشن کار) - افزوده).

نامهٔ پادشاه ایران به بهرام گور*

اوّل نامه بود نام خدای	گمرهانرا بفضل راهنمای
کردگار بلندی و پستی	نیستی یافته بدو[1] هستی
ز آدمی تا بجمله جانوران	وز[2] سپهر بلند و کوه گران
همه را در نگارخانهٔ جود	قدرت اوست نقشبند[3] وجود
۵ در تمنّای هیچ پیوندی	نیست بیرون از و[4] خداوندی
آفرینش گره گشادهٔ اوست[5]	و آفرین مهر بر نهادهٔ اوست[6]
اوست دارندهٔ[7] زمین و زمان	پیرو حکم او هم این و هم آن[8]

* آ پ ث چ ح خ د ذ ش : حذف شده ، ب : نامه فرستادن کسری بنزدیک بهرام ، ت : نامه نوشتن ایرانیان بشاه بهرام ، ج : نامه کسری بنزد بهرام گور ، ر : رسیدن نامه کسری بشاه بهرام ، ز : نامهٔ ایرانیان که ببهرام فرستادند ، ژ : صفت نامهٔ کسری بجانب بهرام .

(ابیات شماره ۵-۲ ذ : ۳،۲،۵،۴) .

۱- چ : ازو . ۲- ذ : در . ۳- ث ز : نقد بند.

۴- ب ت ر : جز وی دگر . ۵-خ : بدوست ، ژ : او.

۶- خ : بدوست ، ژ : او .

(بیت شماره ۷ ب پ ت ج ح د ذ ر : حذف شده).

۷- ژ : زیبندهٔ .

۸- آ : که روز حکم او ؛ ژ : بی رو حین و همان .

چون[1] فروگفت آفرین[2] پیوند | آفرین ز آفریدگار بلند[3]
گفت[4] بر شاه وشاه زاده[5] درود | کای برآورده[6] سر بچرخ کبود
۱۰ هم ملک فر و هم ملک[7] زاده | داد مردی و مردمی داده
من که هستم در اصل کسری[8] نام | کسر چون[9] گیرم از خصومت خام
هم هنرمند و هم جهان دیده | هم بچشم جهان[10] پسندیده
از هنرمندیم نواز[11]د بخت | بی هنر کی رسد بتاج وبتخت
سربلندیم هست وتاج[12] وسریر | نبود هیچ سربلند حقیر
۱۵ گرچه صاحب ولایت زمی ام | پیشوای پری وآدمی ام

۱- ز : چو . ۲- پ ج : کونت ز آفرین؛ ث چ ذ ژ : ز آفرین. ۳- ب ت ح د ز : آفریننده را درودی چند؛ ج چ : و آفرین.

۴- پ ث ج چ : کفته . ۵- ز : برشاه شاه زاده؛ آ ب : و - حذف شده .

۶- آ ب ت ج ر : که بر (ج : در) آورد ؛ پ ح د ذ : که (بیت شماره ۱۰ ذ : حذف شده) . ۷- آ : هم فلک فرو؛ ب ت ر : کیی فر و هم کی (ت ر : کیان) ، ز : کیان فر و هم کیان. ۸ - خ : که اکر من بوم ز کوهر تام. ۹- ح د : کی. ۱۰- ب ت ر : دانشم درجهان. ۱۱- ر : ندارد. ۱۲- آ : داد و تاج و، ب ت ر ش : داده تاج و، پ ج خ ذ ز : داده اندو، ث : داده و، چ : داده است، ح د : داد تاج و.

هم بدین خسروی نیم خشنود | کانگبینست سخت[1] زهر آلود

آن قدر داشتم ز توش و توان | کاخترم[2] بود از[3] و همیشه جوان

به اگر بودمی بدان[4] خرسند | کز خطر دور نیست جای[5] بلند

لیکن ایرانیان[6] بزور و بشرم | نرم کردندم[7] از نوازش گرم[8]

۲۰ داشتندم[9] بر آنکه[10] شاه شوم | گردن افراز تاج[11] و گاه شوم

ملک را پاس دارم از تبهی[12] | پاسبانیست این نه پادشهی[13]

این[14] مثل در فسانه سخت[15] نکوست | کار زو دشمنست عالم[16] دوست

۱- ب ت ح ر ز : لیک .

(بیت شماره ۱۷ ر : حذف شده) . ۲- پ : کاختران.

۳- چ خ : از . (بیت شماره ۱۸ پ : دو باره نوشته شده است). ۴- آ : بدو ، ر : بدین .

۵- خ : نیست جای دور ، د : نیست دور جای .

۶- پ ث ج خ : لشکر ایران مرا ، ت ح د ژ: لیک ایرانیان ، چ ذ : خلق ایران مرا .

۷- آ پ ث ج خ ذ ر ژ : کرم (ر: نرم) کردند ، ح د : کرم . ۸- ت : نرم . ۹- ج : داشتند . ۱۰- ب ت ث ر : بدانکه . ۱۱- ب : باج . ۱۲- ب ت چ ح د ر ز : باز دارم (چ : دادم) ؛ ژ : باز دارم از منهی ؛ پ خ : ارچه (خ: از) تبهیست . ۱۳- پ خ : پادشهیست ۱۴- آ: آن، د: کین.

۱۵- خ : سخت درفسانه . ۱۶- آ پ ث ج ذ ر ژ : دشمنیست؛ ب ت ر : دشمنست (ت : دشمن و) قناعت ؛ خ : دشمنست و .

ازچنین[1] عالمی تو بیخبری | مالک الملک عالم دگری[2]
خوشتر آید ترا کبابی[3] گور[4] | ازهزاران چنین کیائی شور[5]
۲۵ جرعهٔ[6] باده بر نوازش رود | بهتر ازهرچه زیر چرخ[7] کبود
کار جز باده وشکارت نیست | با صداع زمانه کارت نیست
راست خواهی جهان توداری[8] وبس | که نداری غم ولایت کس
شب[9] وشبگیر ذر[10] شکار وشراب[11] | گاه باخوردخوش گهی[12] با[13] خواب[14]

۱-آ: ازچنان . ۲-آ: ملک الملک عالمی، ب ت ر: مالک ملک کشوری ؛ چ : مالک ملک ؛ ملک ملک عالمی دکری ؛ س ، مالک الملک (ملک پیرای) ؛ ث ج خ ذ ژ ش: عالمی دکری (خ : دیکری).
(بیت شماره ۲۴ چ : حذف شده ؛ ابیات شماره ۲۸-۲۴ خ : ۲۵-۲۴ ، ۲۸-۲٦) .
۳-چ : آمد ترا که یابی ؛ س: آید(آمد)؛ پ ر ژ: که یابی.
۴-خ : شور . ۵- آح د ژ : ازهزار این چنین کبابی (ژ: کرائی) ، پ ث ج ز : ازهزاران یکی که یابی (ز: بیابی) ؛ خ : از هزاران یکی بآبی دور ؛ ب ذ ر : کبابی، ش: کیانی . ٦-خ : جرعه و .
۷- ب ت ح ر : دوستر داری از سپهر .
۸- ب پ ت خ ز ش : حذف شده . ۹- ژ : صبح.
۱۰-آ : با . ۱۱-ح : شکار وکباب ، خ : شراب و شکار.
۱۲-چ : کاه باخود خوب وکه. ۱۳-آ ب ت ذ ز: در . ۱۴-خ : یار.

نه چو من روز و شب ز شادی[1] دور | از پی کار خلق دل رنجور
۳۴ گاهم اندوه دوستان[2] پیشه | گاهی از دشمنان پر اندیشه[3]
کمترین محنت آنکه با چو تو[4] شاه | تیغ باید زدن ز بهر[5] کلاه
ای خنک جان عیش پرور تو | کز چنین فتنه دور شد در[6] تو
کاش کان پیشه یار[7] من بودی | تا مگر کار من بیا سودی[8]
کردمی[9] عیش و لهو[10] ساختمی | بمی و رود جان نواختمی
۳۵ این[11] نگویم که دوری[12] از شاهی | داری از دین و دولت آگاهی
وارث مملکت تویی بدرست | ملک میراث[13] پادشاهی تست
لیکن[14] از خامکاری پدرت | سایهٔ تاج[15] دور شد ز سرت[16]

۱- پ: وز. ۲- ژ: دشمنان. ۳- ب ت ر: کاهم؛ ژ: از دوستان باندیشه؛ س: در (بر) اندیشه. ۴- پ ث ج چ ح ذ ژ: محنتی که؛ د ر: محنت اینکه؛ ز: محنت اینک چو تو؛ خ: چون تو، س: تو چو. ۵- پ ج: برای. ٦- ذ: سر، س: در (سر).
۷- ب ت ر: کاش این؛ پ ج ز: کاج کان (ز: کین) پیشه کار؛ ح: کاشک این، د: کاش کین؛ ذ: کاج آن پیشه وار؛ ژ: کاشک آن پیشه کار، س: کاش کان (کین) پیشه کار؛ ث: فتنه کار؛ چ خ ش: کار.
۸- آ: تا چنین کار کار من بودی؛ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش: کار من بودی. ۹- ب ت ز ش: بیکدمی، س: کردمی (بیکدمی). ۱۰- ث خ: لهو و عیش. ۱۱- چ ذ: آن. ۱۲- پ: دورم. ۱۳- خ: میراث و. ۱۴- آ: لکن، پ ح د ر: لیک. ۱۵- ب ت ر ش: چتر، س: چتر (تاج). ۱٦- ج: درت.

کآن[1] نکردست بارعیّت خویش	کآن[2] شکایت کسی بیارد[3] پیش
ازبزه کردنش[4] عجب ماندند	بزه گو زین جنایتش[5] خوانند[6]
۴۰ ازسبی جورکوز[7] خونریزی	گاه تندی نمود وگه[8] تیزی
کس برین[9] تخمه آفرین نکند	تخم کاری دراین[10] زمین نکند
چون نخواهد ترا بشاهی کس	به کزین پایه بازگردی پس[11]
آتش گرم یابی[12] از جوشی	آهن سردکوبی[13] ازکوشی
من خوداز[14] گنجهای پنهانی	وقت حاجت[15] کنم زرافشانی

۱- آ ر : آن . ۲- ر : که . ۳- آ ب ت ث ج ح د ذ ز : نیارد ، پ چ : سازد ، س : بیارد (نیارد) .

۴- ث خ : کاریش .

۵ - خ : بزه کردی خیانتش ، ر : بزه کردن سبب ورا ؛ ب ت : سبب ورا . ۶- چ : کردند .

۷- چ : ازبس کوز بهر ؛ پ ث ج خ ذ ش : کوزبهر ، س : جور کوبه . ۸- ز : گاه .

(بیت شماره ۴۱ پ : حذف شده) . ۹- آ ب ت ث چ ح خ د ر ز ژ ش : بران ، ج : بدین .

۱۰- آ ب ت ث ج چ ح خ د ر ز ژ ش : دران ؛ س : درین (آن) . ۱۱- آ ت ح د ر : پای ، ب : بای بازگردی بس ؛ ذ : مایه ، پ ژ : بازگردی و ؛ خ : بس . ۱۲-ج : آهن کوم کوبی ؛ ح د : آتشی کرم . ۱۳-ج : آهن سرد تابی ؛ ژ : یابی . ۱۴- ث خ : ازان . ۱۵- ب ت ر ز : برتو هردم ، ث : وقت وقتی .

۴۵ آنچه برگ ترا پسند بود[۱] خرج آن بر تو سودمند بود[۲]
نگذارم[۳] بهیچ تدبیری در کفاف تو هیچ تقصیری
نایبی باشم[۴] از تو در شاهی بنده فرمان بهرچه درخواهی
چون زمن نیز خلق[۵] گردد سیر خود ولایت[۶] تراست بی شمشیر

۱- ب ت ر ز : آید ، پ : کنم .

۲- ب ت ر ز : آید ، پ : کنم .

(ابیات شماره ۴۸ - ۴۶ آ پ ث ج چ خ ذ ژ ش : حذف شده) .

۳- ح : ندارم ، ز : نگذارانم . ۴- ر : ثانیی باشد.

۵- ح : خلق باز ، رس : خلق نیز ، ز : جان خلق.

۶- ب د : پادشاهی .

پاسخ دادن بهرام ایرانیانرا*

چونکه[1] خواننده خواندنامهٔ[2] تمام — جوش آتش برآمد از بهرام
بازخود را بصد توانایی — داد[3] چون زیرکان شکیبایی[4]
باچنان گرمیی نکرد شتاب — بعد از اندیشه باز دادجواب
کآنچه درنامه کاتبان راندند[5] — گوش کردم چو نامه برخواندند
۵ گرچه کاتب نبود[6] چابک دست — پند گوینده را عیاری[7] هست
آنچه برگفته شد ز رای[8] بلند — می[9] پسندم که هست جای پسند

* آ پ ث چ ح خ د ذ ژ : حذف شده، ب : جواب نامهٔ بهرام بکسیری ، ت ش : جواب دادن شاه بهرام (ش : شاه بهرام گور) ایرانیان را ، ج ز : جواب دادن (ز : گفتن) بهرام ایرانیانرا ، ر : جواب نامهٔ کسری .

۱- ب : چون . ۲- چ : بهرام خواند نامه ، ح د : خواننده نامه خواند . ۳- ذ : داده . ۴- ب ت ر : درپرده حکم دانایی . (ابیات شماره ۷-۴ ذ : حذف شده) .
۵- ز : خواندند .
۶- آ : گرچه کاتب نمود کاتب ؛ ب پ ت ث ج چ ح خ د ر ز ژ ش : نبود . ۷- ب ت ر : ید (ت : پیر ، ر : بد) گوینده را غباری ؛ س : پند (پیر) ؛ پ چ ژ : غباری ، ح د : جوابی . ۸- چ : بدگفته ؛ ر : بدگفته شد ز راز . ۹- ز : من .

من که در پیش من چه خاک و[1] چه سیم	سر فرو ناآورم بهفت[2] اقلیم[3]
لیک[4] ملکی که ماندم[5] از پدران	عیب باشد که هست[6] با دگران
گر پدر دعوی[7] خدایی کرد	من خدا دوستم خود[8] پرورد
۱۰ هست بسیار فرق[9] در رگ و پوست	از[10] خدا[11] دوست تا خدایی دوست
من بجرم[12] نکرده[13] معذورم	کز[14] بزه کاری[15] پدر دورم
پدرم دیگرست و من دگرم	کان[16] اگر سنگ بود[17] من گهرم
صبح روشن ز شب پدید آید	لعل صافی[18] ز سنگ میزاید

۱- ث : و- حذف شده . ۲- چ : ناورم سر بملک هفت .
۳- پ : اقلام . ۴- ذ : کفت . ۵- آ پ ث ج چ خ
ذ ژ ش : دارم ، ب ح د ر ز : ماند ، ت : هستم ، س: ماندم (دارم)
۶- آ ب ث ج ر ز ش : غبن ؛ ت ح د : غبن باشد بمانده (ح
د : که ماند) ؛ س : عیب (غبن) . ۷- ر: دعویی . ۸- آ ژ : نه خود ،
پ چ ذ : خدا ، س : خود (خدا) . ۹- ذ : فرق بسیار هست.
۱۰- ز : ز . ۱۱- ژ : خدایی . ۱۲- آ ب ت خ ر ز ژ ش : بجرمی ،
پ چ ذ : بمردی ، ث : که مردی ، ج : بمردمی ، س : بجرم (بجرمی).
۱۳- ب : که رفت ، ت خ ر : که هست .
۱۴- خ ز : از . ۱۵- ر : بزه کاری . (بعد ازبیت
شماره ۱۱ خ : کلمتی چند در خویشتن شناسی که بهرام
با یرانیان کوید - افزوده) .
۱۶- ث چ : او ، ذ : کو . ۱۷- ژ : بود و .
۱۸- ب ت خ ر : کانی ، س : صافی (کانی).

نتوان بر پدر گوایی[1] داد — که خداتان[2] ازو رهائی داد

۱۵ گو بدی[3] کورچون بنیکی[4] خفت — از[5] پس مرده بد نشاید[6] گفت

هرکجا عقل پیش رو باشد — بد بدگو ز بد[7] شنو باشد

هرکه او در[8] سرشت بدگهرست — گفتنش بد شنیدنش[9] بترست

بگذرید ازجنایت[10] پدرم — بگذارید[11] از[12] آنچه بی‌خبرم

من اگر چشم بد[13] نگیرد[14] راه — عذر خواهم از آنچه[15] رفت گناه

۲۰ پیش ازین گرچو غافلان[16] خفتم — اینک اینک بترک آن گفتم

۱- پ ث چ ح د ذ : گواهی . ۲- خ : خدا آن ، ز: خدایان. (بیت شماره ۱۵ - آ : حذف شده). ۳- خ : که پدر .

۴- ر : سک بد . ۵- خ : در . ٦- ث ژ س : نباید.

۷- پ : بد بودکو ز بد ، ج : بد بود کر نه به ، ذ : بد بود هرکه بد.

۸ - آ : اورا . ۹- آ :کفتن ازبد؛ ب ر :کفتن وهم شنودنش؛ ت ث ج ز : کفتنش از ؛ خ :کفتنش از شنودنش ؛ ح: شنیدش ؛ ذ: شنفتنش دکوست . ۱۰- ب ت خ ر ز : شکایت، ث ذ ژ : خیانت . ۱۱- ب ت ح خ در : در کذارید ، ذ : بکذرانید ، س : بگذارید (در گذارید) . ۱۲- ب ت : ز . (بعد از بیت شماره ۱۸ آ : چند کلمه درحال خویش فرماید ، پ : چند کلمه درخودشناسی ، ث: کلمهٔ چند درخویش شناختن - افزوده). (ابیات شماره ۲۳-۱۹ ب ت خ ر : ۲۲ - ۱۹, ۲۳). ۱۳ - ب ت خ ر : کر تنم را اجل ، ح د : لیک من کو اجل . ۱۴ - ذ: نبیند . ۱۵- آ: برآنچه ، ب ت خ د ر ز : بدانچه ، ح : بانچه ، س: ازآنچ (بدآنچ) . ١٦- ج چ : عاقلان.

مقبلی راکه بخت[1] یار بود — خفتنش تا[2] بوقت کار بود
به که با[3] خواب دیده نستیز ذ[4] — خسپد امّا بوقت برخیزد[5]
خواب من گرچه بود خوابی سخت — از[6] سرم هم نبود خالی بخت
کرد بیدار بختیم[7] یاری — دادم[8] ازخواب سخت بیداری
۲۵ بعد ازین روی دربهی دارم — دل زهر غفلتی[9] تهی دارم
نکنم بی خودی و[10] خود کامی — چون[11] شدم[12] پخته کی کنم خامی
مصلحانرا[13] نظر نواز[14] شوم — مصلحت را به پیش باز شوم
درخطای کسی[15] نظر نکنم — طمع مال وقصدسر نکنم
از گناه گذشته نارم یاد — با نمودار وقت[16] باشم شاد
۳۰ باشما آن کنم که شاید[17] کرد — وز شما آن خورم که شاید[18] خورد

(ابیات شماره ۲۳-۲۱ ز : ۲۲-۲۱/۲۳) .

۱- ژ : تخت . ۲- ح : خفتنش را . ۳- ج : در

۴- پ : نستیزی ، خ : نستیزم . ۵- پ : خسپی

اما بوقت برخیزی ، خ : خفتم اما بوقت برخیزم؛

ر : خفتند . ٦- خ : ز .

(بیت شماره ۲۴ ذ : حذف شده) . ۷- چ ر : بختم

از ، ح د : بخت من . ۸- ر : دارد .

۹- ب ت ر ز : غافلی ، پ ذ : علتی ، س : غفلتی

(غافلی) . ۱۰- ذ : ز . ۱۱- ژ : چو . ۱۲- خ : منم .

۱۳- پ : مصلی آنرا . ۱۴- ب ت ح در : علاج ساز . ۱۵- آ :

کسان . ٦۱- آ : بخت . ۱۷- آ ب ت س : باید . ۱۸- ت ح د ذ ر : باید .

ناورم رخنه درخزینهٔ[1] کس — مال دشمن کنم هزینه و[2] بس

نیک رای از درم نباشد[3] دور — بد و[4] بدرای را کنم مهجور

جز[5] به نیکان نظرنیفروزم — از[6] بدآموز بد نیاموزم

دور دارم زداوری آزرم — آن کنم کز خدای دارم شرم

۳۵ زن و فرزند وملک ومال[7] همه — برمن ایمنتر ازشبان[8] ورمه

نان کس را بزور[9] نگشایم — بلکه نانش بنان بر افزایم[10]

نبرد دیو آرزوم از[11] راه — آرزو را گروکنم بگناه

ننمایم[12] بچشم بیننده — آنچه مپسندد[13] آفریننده

چون شه این گفت و[14] رایها[15] شد راست — پیرتر موبد[16] ازمیان برخاست

۱- ر : دست درخزانهٔ ؛ ب ت ث خ : خزانهٔ . ۲- ب ت : حال ؛ س : دل دشمن کنم هزینه (خزینه) و ؛ خ : برم هزاینه؛ ز : دهم ؛ ج ذ ر ژ : خزینه و ، چ : حزینه و .

۳- ج خ ذ ر : از برم ؛ آ : کجا شد . ۴- ب ت ر : حذف شده .

(ابیات شماره ۳۴-۳۳ ذ : حذف شده). ۵- ژ : چو.

۶- ح د : وز . (ابیات شماره ۳۶-۳۴ ب ت ر ز : حذف شده).

(ابیات شماره ۳۵-۳۴ ح د : ۳۴-۳۵) . ۷- آ ژ : مال وملک . ۸- ذ : سپاه . ۹- چ : تنور ، س : بزور (تنور).

۱۰- آذ : بیفزایم، ح خ : درافزایم، س : بر(در) افزایم. ۱۱- پ ت ج چ ر ز ش : ز .

۱۲- ب ت ذ ر ز ژ : بنمایم . ۱۳- آ ب ز : بپسندد، ذ : ببینده و، ر : ببیندم. ۱۴- الذ : آن گفت؛ ث چ خ ز : و ـ حذف شده. ۱۵- ر : کارها . ۱۶- آ : موبد پیر .

۴۰ گفت مارا تو از[1] خداوندی[2] هم خوربخش و هم خردمندی[3]
هرچه گفتی ز رای[4] خوب سرشت خوردش[5] بر نگین دل بنوشت[6]
سر تو زیبی[7] که سروری همه را سرشبان هم توشایی این رمه را[8]
تاجداری سزای گوهر تست تاج با ماست لیک بر سر تست
زند گشتاسپی بجز تو که[9] خواند زنده دار[10] کیان بجز تو که[11] ماند
۴۵ تخمهٔ بهمنی و دارایی از تو میپاید آشکارایی[12]

۱- ب ت رز : آن ، خ : خود . ۲- ج : خردمندی . ۳- ب ت رز : که نوازی بلطف و خرسندی ، ج : هم خوربخش و خداوندی ، خ : هم خداوند و هم خردمندی .

۴- ب ت ح د رز : برای ، پ ث ژ : ز راه .

۵- ز : خوردت . ٦- ح : مغز نبشت ، د : مغز سرشت .

۷- آ : شه تو زیبی ، ز : سرور تویی . ۸- آ : هم شبان هم ؛ پ : سر شبانی و سایه ور همه را ، ث ج چ ذ ژ : سر (ج ژ : هم) شبانی و سایهٔ رمه را ؛ خ : هم تو باش این همه را ؛ ب ت ز : تو باشی ؛ د ر : توشایی (ر : باشی) آن . (بیت شماره ۴۴ خ ذ : حذف شده) .

۹- پ : زنده گشتاسپی که جز تو که ؛ ز : رب گشتاسپی ؛ ث : تو کی . ۱۰- ب ت رز : از نژاد . ۱۱- ث : کی .

۱۲- آ ث چ ح د ش : میپابد ؛ ب ت رز : زیبدهی (رز : همه) نکورایی ، پ ج : می زیبد آشکارایی ، خ : بیند همه نکورایی ، ذ : زیبد شکار آرایی ، ژ : می تابد آشکارایی ، س : میپاید (میپابد) آشکارایی .

میوهٔ[1] نو[2] تویی[3] سیامک را — یادگار اردشیر بابک را
تا کیومرث[4] از سریر و کلاه — میرود نسبت تو[5] شاه بشاه
ملک با تو باختیاری[6] نیست — در[7] جهان جز تو تاجداری نیست
مؤبدان[8] گرنوند وگر کهنند — همه از یک زبان درین[9] سخنند
۵۰ لیک ما[10] بندگان درین[11] بندیم — که[12] گرفتار عهد وسوگندیم
با نشینندهٔ[13] که دارد تخت[14] — دست عهدی شدست مارا سخت
که[15] نخواهیم تاج بی[16] سراو — برنتابیم چهره از در[17] او

(بیت شماره ۴٦ چ ز : حذف شده).
۱-ح : باوه ، د : بادهٔ ، ر : پردهٔ . ۲-ذ : تر. ۳-خ : بری. ۴- خ ذ : با (ذ: یا) کیومرث ، ژ: نامداری تو. ۵-ح د : نسبتت ز. ٦-آ : ملک را برتو اختیاری؛ ب ت ح خ د ر ز ژ : ملک را بی (ژ: با) تواختیاری ، چ : ملک باتو اختیاری. ۷-ز : از. ۸-ز : موبد.
۹-آ : برین بنهند؛ پ چ ز ژ : بدین، ح خ د ر ش : برین ، ذ : ویک ، س : درین (برین).
۱۰-ژ : با. ۱۱-ب ت خ : دران ، چ ذ : در.
۱۲-ذ : کو. ۱۳-ج : بای ایستادهٔ؛ د : یا ، ژ : تا، ب ت ر ز : پسندیدهٔ ، س : نشینندهٔ (پسندیدهٔ).
۱۴-ذ : بخت. ۱۵-ز : هم. ۱٦-ذ : جز.
۱۷- ب ت ج ح د ر ز : سرنتابم (ج : نداریم) ازو ولشکر؛ پ ذ : برنداریم؛ س : چهره (روی).

حجّتی باید استوار کنون[1]	کارد آن عهدرا زعهده[2] برون
تا در آیین خود خجل نشویم	نشکند عهد و[3] تنگدل نشویم
۵۵ شاه بهرام کاین جواب شنید[4]	پاسخی دادشان چنانکه سزید
گفت عذر[5] ازشما روا نبود	عاقل آن به که بیوفا نبود
این مخالف که تختگیر شماست	طفل من شد اگرچه[6] پیر شماست
تاجش ازسر چنان[7] بزیر[8] آرم	که[9] یکی موی ازو[10] نیازارم
گرچه موقوف نیست شاهی من	برمدارا[11] و عذرخواهی من
۶۰ شاهم و شاهزاده تا جمشید	ملک میراث من سیاه و سپید
تاج و تخت آلتست و[12] شاهی نه	آلتی[13] خواه باش و خواهی[14] نه
هرکه شد تاجدار و[15] تخت نشین	تاج او آسمان و تخت زمین

۱- ذ : کنان . ۲- ب ت خ : کارد اندیشه را زعهد ؛ ح در ز : کارد اندیشه را ؛ آ : این عهدرا ، پ : آن عهده ؛ ذ : آن عهده را زعهد ؛ ج : زعهد .

(بیت شماره ۵۴ ب ت ر ز : حذف شده) .

۳- ث : حذف شده . ۴- ح د : سخن بشنید .

۵- ت : عذرگفت . ۶- ب ت خ ر ز : هست طفل من ارچه ؛ آ : وگرچه . ۷- ذ : کنون . ۸- آ ب ت ح خ د : فرود ، ز : فرار ، س : بزیر (فرود) . ۹- پ : تا . ۱۰- آ ح : مورا . ۱۱- ح : برمدارای

۱۲- پ ج د : آلتست ، ذ : آیتیست ، ز : آلتیست . ۱۳- ذ : آیتی .

۱۴- پ : خواه بادشاهی ؛ ح ر ز : و - حذف شده . ۱۵- پ ج : هرکه او تاجدار ، ث چ ذ : هرکه او تاجدار و ؛ ت : و - حذف شده .

تخت جمشید وتاج[1] افریدون — هر دو دایم[2] نماند[3] تا اکنون

هرکرا مایه بود سر بفراخت[4] — از[5] پی خویش تاج وتختی ساخت

۶۵ من که برتاج وتخت[6] ره دانم — تیغ دارم به تیغ بستانم

جای من گر گرفت غدّاری — عنکبوتی تنید[7] بر غاری

اژدهائی رسید[8] بر در غار — وآنکه از عنکبوت خواهد بار[9]

مور کی جنس جبرئیل بود — پشه کی مرد پای[10] پیل بود

گور چندان[11] زند توانه[12] دلیر — که ننالد سپید مهرهٔ[13] شیر

۷۰ نزد[14] خورشید خاصّه برج[15] حمل — این چنین صدچراغ راچه[16] محل

۱- ذ : تاج جمشید و تخت ؛ ر: و تخت . ۲- ث ح در ز: دانم ، خ :آن هم . ۳- آ ج : بماند .

۴- آ : هرکرا بایه وسریر فراخت ؛ ح : پایه بود سرافراخت؛ خ د : پایه ، ر: سایه ، س: مایه (پایه) . ۵- پ ج :وز.

۶- پ ت ث ج ذ ش : من که پی (ت: ز ، ج : ی) ؛ ج : من که پی تخت وتاج . ۷- ح خ ذ : تنیده .

۸- آ : رسیده . ۹- آ : آنکه از عنکبوت خواهد یار؛ ب ت خ ذ : و - حذف شده . ۱۰- ت ح : پایمرد .

۱۱- ث :خندان . ۱۲- ث : ترا زند نه . ۱۳- پ :که بنالد؛ که نیابد صیفر نعرهٔ ، ز :که بنالد بقهر پنجهٔ ؛ ب ت ر : بقهر پنجهٔ (ت ر: بچهٔ) ،ج: سپهر میوهٔ ،خ : زقهر پنجهٔ . ۱۴- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ر ز ژ ش : نور ، ذ : روز . ۱۵- د : خورشید وخاصّه اوج ؛ح : اوج. ۱۶- ب ت خ ر ز : هزار را .

من بسختی بخانهٔ[1] دگران | خانهٔ من بدست خانه‌بران
خورش خصم شهد یا شکرست | خورد من یا[2] دلست یا جگرست
تیغ و دشنه به ازجگر خوردن | دشنه برناف[3] و تیغ بر[4] گردن
همه ملک عجم[5] خزانهٔ من | در عرب مانده خیل خانهٔ من
۷۵ گاه منذر فرستدم خوانی[6] | گاه نعمان فدا کند جانی
نان دهانم بدین کله داری[7] | نان خورانم بدان گنه کاری[8]
من چو شیر جوان[9] ولایت گیر | جای من کی رسد برو به پیر

(بعد از بیت شماره ۷۱ ح د :
پیش کِرمی (د : کرامی) که او ندارد نور
اژدها کی بود ستیزه حور - افزوده،
ب ت ح خ د ر ز :
خو(ز: هر) که با بالغان زبون گردد | چون بطفلان رسد حرون گردد - افزوده).
(بیت شماره ۷۱ پ : حذف شده).
۱- ب ت ج چ ح د : با.
۲- آ ب ت ث چ ح د ذ ر ز ش : خوردن من ، خ : خورش من.
(بیت شماره ۷۳ پ ج ذ : حذف شده).
۳- ژ : ناو. ۴- ح : در. ۵- پ : جهان. ٦- ذ : خانی.
(بیت شماره ۷٦ ب ت خ ر : حذف شده).
۷ - چ : بدان ؛ ح : درین کنه کاری ؛ د : کنه کاری.
۸ - آ پ ج چ ذ ز ژ ش : بدین ؛ ث : تبه کاری ، ح د :
کله داری . ۹- ب ت خ ذ ر ز : ژیان .

کی منم کی برد مخالف تاج[1] — جز بکی‌زاده کی دهند خراج[2]

هست جای کیان سزای[3] کیان — جز کیان را مباد جای کیان

۸۰ شاه ماییم[4] دیگران رهیند — ما پُریم[5] آن[6] دگر[7] کسان تهیند

شاه باید که لشکر انگیزد — از سواری چه[8] گرد برخیزد

می که پیرمغان زدست[9] نهاد — جز به پورمغان نشاید[10] داد

نیک دانید کانچه میگوییم[11] — راستکاری و راستی[12] جوییم

(بیت شماره ۷۸ ج ذ : حذف شده) . ۱- ب ر : تامنم ؛ پ : که منم که بود مخالف باج ، ت ز : تا منم کی برد (زْ: بود) مخالف باج ، چ : فرق من کی بود مخالف تاج ، ح د : من کی وکی بود (د : برد) مخالف تاج ، خ : تامنم کی چرامخالف وتاج ، ش : تا منم کی برد مخالف باج ؛ ث ژ : بود .

۲- پ : جز یکی را که ده ؛ ر : جزبتی داده ؛ ز : زاد .

۳- پ ت ر : سرای ، س : سزای (سرای) . ۴-آ چ ح خ رزس : ماییم و . ۵- ز : بدنیم . ٦- ح خ : و .

۷- س : دیگر . ۸- ذ : چو .

(ابیات شماره ۹۹-۸۲ د : ۹۸-۸۲ ، ۹۹) .

۹- پ : و دست ، ج : ببشت . ۱۰- ب ت خ ز ژ : به پیر ؛ ذر : به پیر مغان نباید ؛ آ : نباید . ۱۱- خ : دانند کین چه ؛ ژ : دانند ؛ ر : کین چه ؛ آ : من کویم . ۱۲- آ : راست کوئی و ؛ ب ت خ ر : اندران راستی نمی (ت خ ر : همی) ، ج ز ژ : راست کوئی و راست می (ز ژ : راستی) .

لیک از راه نیک پیمانی[1] نز سر[2] سرکشی و سلطانی

۸۵ آن کنم من که وفق[3] رای شماست رای من[4] جستن رضای شماست

وآنکه گفتید[5] حجّتی باید که بدو عقد[6] بسته بگشاید

تاج بنهیم در[7] میان دو شیر بهرهٔ[8] آنرا بودکه[9] هست[10] دلیر

بامدادان دو[11] شیر غرّنده خورشی در شکم[12] نیاکنده

وحشی تیزچنگ خشم[13] آلود کز دم[14] آتشین[15] برآرد دود

۹۰ شیر دار[16] آورد بمیدانگاه گود برگرد صف کشند[17] سپاه

۱- آ : لکن؛ ب ت ر : لیکن (ت: لیک) از راه شرط و (ر: شرط) پیمانی ، پ ج : لیکن از راه نیک ایمانی ؛ ث ز ش : لیکن ؛ چ خ : بـاد (خ : شرط) پیمانی .

۲- ب ت خ ر : نه که از . ۳- آ پ ث ج چ ح د ذ ژ ش : کو کنم آن کنم که ؛ س : من کن ؛ ر : رفق .

۴- پ ث ج چ ذ : بر . ۵ - آ د ژ ش : آنچه ؛ ب ر : آنچه کویند ، ت خ : آنچه کویید ، چ ذ : آنچه کفتند ؛ پ ث ج ح د : وانچه ، س : وانکه (وانچه) ، ز: کویند. ٦- خ: درو عهد ؛ ز : برو ؛ آ ب ت در ژ : عهد ، س : عهد (عقد) . (بیت شماره ۸۷ ث : حذف شده) . ۷- آ ب ت چ ح خ د ر ز ژ س ش : حجت آنست کز ؛ پ : بر . ۸- پ : بهر. ۹- ج ذ : که بود . ۱۰- د : اوست . ۱۱- آ : بامدادی دو؛ پ ج ذ : وانکه هستند (ذ : باشند) ۱۲- پ : حکو. ۱۳- ب ت د ر ز : وحشی و تیزچنگ ، ج ذ : وحشی تنگ چشم ؛ خ : وحشی و تیزچنگ و خون . ۱۴ ژ : کژدم . ۱۵- ج خ : آتشی . ۱۶- ذ ر : شیربان . ۱۷- ر : کود بوکو شه کشیده ؛ آ پ ث ج چ ح د ذ ژ ش : زنند ، خ : کشیده ، س : کشند (زنند) .

تاج شاهان[1] زسر بزیر نهند | درمیان دو شرزهٔ[2] شیر نهند
هرکه تاج از دو شیر بستاند | خلقش آن روز تاجور[3] خواند[4]
چون سخن گفته شد برفق و براز[5] | سخن دلفریب طبع نواز[6]
نامه را مهر خود[7] نهاد بر و[8] | شرح و بسطی[9] تمام داد بر و[10]
۹۵ بپرستندگان[11] خویش سپرد | تا برندش چنانکه باید برد
شه پرستان که[12] مهر شه دیدند | وآن[13] سخنهای نغز بشنیدند
باز گشتند سوی خانهٔ خویش | صورت شاه نو نهاده به پیش

۱-ج خ : شاهی . ۲- ب ت خ ذ ر : نره ، س : شیر زه .
۳- ب ت خ ر : خلق اورا (خ ر : او) شهنشهش (خ : شهنشهی) ، چ : خلقش آنگاه تاجور .
۴- س : داند (خواند) . ۵ - ب ت خ ر : برفق تمام؛ آ پ ز : وبناز ، ذ : و بساز . ۶- ب ت خ ر : کار دولت ازو گرفت نظام . (بعد از بیت شماره ۹۳ ث ح : کو آن نامه را برفق جواب چرب و شیرین و دلپذیر جواب - افزوده) .
۷- خ : چون . ۸ - ز : بدو . ۹- ب ر : شرط (ر : شرط و) بستی ؛ ت : شرط و . ۱۰- آ خ د ژ : درو ، ز : بدو .
(بیت شماره ۹۵ پ ث ج چ ذ ژ ش : حذف شده) .
۱۱- آ : نامه بر بندگان ، ح : بپرستگان ، ز : به پرستیدگان .
(بعد از بیت شماره ۹۵ آ : پاسخ نامهٔ شاه بهرام گور ، ج ش : رسیدن نامهٔ بهرام بایران - افزوده) . ۱۲- خ ث : چو . ۱۳- ر : این . (بیت شماره ۹۷ ج ذ : حذف شده) .

گشته هریک ز مهربانی او	عاشق فرّ خسروانی او
همه گفتند شاه بهرام است	که[1] ملک گوهر و ملک نام است[2]
۱۰۰ نتوان برخلاف او[3] بودن	آفتابی[4] بگل بر اندودن
تند شیریست آن نبرده[5] سوار	کاژدها را کند بتیر[6] شکار
چون شود تند شیرپنجه[7] گشای	هیچکس پیش او ندارد پای
بستاند سریر و تاج بزور	سروران را[8] برد[9] بپای ستور
به که گرمی درو[10] نیاموزیم	آتش[11] کشته برنیفروزیم[12]
۱۰۵ قصهٔ شیر و بر[13] گرفتن تاج	بچنین شرط نیست او[14] محتاج

۱- چ ز ژ : کو . ۲- ب ت خ ر : سزاوار این چنین کامست.

۳- ج : آن. ۴- پ : وآفتابی . ۵- پ : بند شیریست آن برهنه ؛ چ : شرزه شیریست ؛ ژ : هم ز شیریست آن هژبر ؛ آ ب ت : این ؛ خ : این پرنده ، ذ : آن نهنگ ، ر : این دلیر . ۶- آ پ ج ح د ذ : کاژدها میکند (ذ : میزند)، ث ژ ش : کاژدهایی کند ؛ چ : کاژدهایی کند بشیر ؛ س : کاژدها را (ئی) کند . ۷- ر : کند پنجهٔ شیرِ شیر ؛ پ : بچهٔ شیر ، ت ز : شیر بچه ؛ خ : شیر تیزپنجه .

۸- چ : سرورا . ۹- ذ ژ : کشد ، س : برد (دهد) .

۱۰- ث : بدو . ۱۱- پ : آتشی ، ح د : وآتش .

۱۲- ب ت خ ر : کینه را ، چ ذ : کینه بر ، ز : خفته ؛ ژ : کینه بر نیفروزم ؛ س : کشته (کینه) بر .

۱۳- ذ : شیر در . ۱۴- ذ : برچنین جای نیست .

لیکن این شیر[1] حجّتیست بزرگ — کاگهی[2] مان دهد زروبه[3] و گرگ
سوی درگه[4] شدند جمله زراه — بازگفتند شرط شاه بشاه[5]
نامه خواندند وحال بنمودند — یک سخن برشنیده[6] نفزودند
پیر تخت آزمای تاج[7] پرست — تاج بنهاد و زیر[8] تخت نشست
۱۱۰ گفت از آن تاج وتخت[9] بیزارم — که ازو[10] جان بشیر بسپارم
به که زنده شوم[11] ز تخت بزیر — تا[12] شوم کشته درمیان دو شیر

۱- آ: لکن، پ چ : لیک ؛ ح د : لیک آن ؛ خ : لیک این شرط ؛ ب ت ذ ر ژ ش : این شرط . ۲- ژ : کاهی. ۳- ثخ ر ز: می دهد زشیر و ز ؛ ذ : تان دهد ؛ س : مان (می) ؛ ب ح: زشیر و ز . ۴-چ : موبدان چون . ۵- پ ث ج چ ح د ذ : شه (ج : آن) با شاه . ۶- ب ت ح خ د ر ژ : شنوده، س : شنوده (نوشته) . (بعد از بیت شماره ۱۰۸ چ :

آنچه رفت حدیث آن کم وبیش — بنهادند جملگی در پیش
سخت مملکت زبیش وز کم — از پی تاج وتخت وشادی وغم
آنچه بهرام شاه آن فرمود — ازپی شیر وتاج بازنمود - افزوده).

۷- ب ت ز : پیر تخت آزمای و (ت ز : آزمای) تخت، خ ر : پیر بخت آزمای تخت ؛ ذ : پیر بخت . ۸-ح : پیش . (بعد از بیت شماره ۱۰۹ چ :
آلتی شاهی ازتنش برکند — خویشتن را بزیر تخت افکند - افزوده).
۹ - خ ذ : تخت و تاج .
۱۰ - ذ : ازان . ۱۱- ذ : روم . ۱۲-ح دژ : یا .

مرد زیرک کجا دلیر[1] خورد	طعمهٔ[2] کز دهان شیر خورد
وارث مملکت بتیغ و بجام[3]	هیچ کس نیست جز ملک[4] بهرام
وارث ملک را[5] دهید سریر	صاحب افسر جوان بهست[6] که پیر
۱۱۵ من ازین شغل در[7] کشیدم دست	نیستم شاه بلکه[8] شاه پرست
پاسخ آراستند ناموران	کای سر خسروان و تاج سران[9]
شرط ما با تو در[10] خداوندی[11]	نیست الّا بدین خردمندی[12]
چون بفرمان ما شدی بر تخت[13]	هم بفرمان ما رها کن رخت[14]
چونکه بهرام شرط کرد بشیر	درچنین شرط بود نیست[15] دلیر

۱- ب ت خ ر: چگونه سیر ، ز: چگونه شیر. ۲- ب ت خ ر: لقمهٔ. (بیت شماره ۱۱۳ پ: حذف شده).

۳- ب ت خ ر: بنام. ۴- ذ: که شه. (بیت شماره ۱۱۴ آ- ب ت خ رث: حذف شده). (ابیات شماره ۱۱۵-۱۱۴ ج ح د: ۱۱۴-۱۱۵). ۵- ذ: مملکت. ٦- چ: بهیست، ز: بهست نه؛ س: که (از). ۷- آ ج ذ: بر.

۸- س: لیک (بلکه). ۹- ب: سزاوار تخت تاج وران، ت ز: سزاوار تخت و تاج سران، خ: سزای تو تخت و تاج سران، ر: سزاوار تاج و تخت کیان؛ آ ذ: تاج وران. ۱۰- آ: باما تو در، ز: مابود در؛ پ ث ج چ ح ذ ژ: بر. ۱۱- چ: خردمندی. ۱۲- ب ت خ رز: زان سبب شد که تو خردمندی؛ چ: نیست جز غایت خداوندی، ذ: نیست الّا بشرط خرسندی. ۱۳- ب ت خ ر: کزیدی بخت (ر: تخت). ۱۴- ب ت ج خ ذ: تخت، رز: بخت. (بیت شماره ۱۱۹ ب ت خ رس: حذف شده) ۱۵- ذ: بودنست.

۱۲۰ نیست بازی زشیر بردن تاج | تاچه شب بازی آورد[۱] شب داج
شرط اورا بجای خویش آریم[۲] | شیر بندیم و تاج پیش آریم
گر بترسد سریر عاج تراست | ور شود کشته نیز تاج[۳] تراست
گر شود چیر[۴] و تاج بر دارد | وز[۵] ولایت[۶] خراج بردارد
درخور تخت[۷] و[۸] آفرین باشد | لیک هیهات اگر[۹] چنین باشد
۱۲۵ ختم قصه بر آن[۱۰] شد آخر کار | کانچه شرطست نگذرد ز قرار[۱۱]
روز فردا چو در شمار[۱۲] آید | شاه با شیر در شکار آید

(ابیات شماره ۱۲۲-۱۲۰ ب ت ر : ۱۲۰-۱۲۱) .

۱-خ : خوش بازی آید از ؛ ح د ر : آید از .

(بیت شماره ۱۲۱ ح خ د : حذف شده). ۲- ب ت ر : بهرام را نگه داریم . ۳ - آ ج : گر ؛ پ : گر شود کشته تاج نیز ؛ ژ : نیز کشته . (ابیات شماره ۱۲۴-۱۲۳ آ : حذف شده). ۴- ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ : گر کشد (پ : گر شود ، ث : ور شود ، ج چ : ور کشد) شیر.

۵ - خ ر ز : از ، ذ : و از ، ژ : وز .

۶- چ : رعیّت . ۷- ب ت خ ز : تاج ، س : تخت (تاج)

۸ - ر : حذف شده . ۹ - ذ : کین . ۱۰- آ : شرط قصّه بدان ؛ ح خ د : بدان ، ذ س : براین . ۱۱ - ذ : بگذرد بقرار .

(بیت شماره ۱۲۶ ب ت خ ر : حذف شده) .

۱۲ - پ ث چ ژ ش : در قرار ؛ ج ز : بر ؛ ذ : با قرار ، س : در شمار (قرار) .

برگرفتن بهرام گور تاج از میان دو شیر*

بامدادان که[1] صبح زرّین[2] تاج / کرسی[3] از زر نهاد و تخت از[4] عاج

کارداران[5] و کار فرمایان / هم قوی دست و هم قوی رایان[6]

از عرب تا[7] عجم سوار شدند / سوی[8] شیران کارزار شدند

شیرداران[9] دو شیر مردم خوار / یله[10] کردند بر نشانهٔ کار

۵ شیر[11] با شیر در هم[12] افکندند / گور بهرام گور می‌کندند

شیرداری[13] از آن میانه[14] دلیر / تاج بنهاد در[15] میان دو شیر

---

* آ ب ت ح ر : برگرفتن (ح : برداشتن) شاه بهرام (ب ر : بهرام) تاج از میان شیران ، ج ذ : گرفتن (ذ : ربودن) بهرام تاج از میان دو شیر ، چ زش : برگرفتن بهرام تاج از میان دوشیر ، خ ث : بر (ث : در) گرفتن شاه بهرام تاج را از میانهٔ (ث : میان) دو شیر ، د : برداشتن بهرام تاج از میان دو شیر ، س : برگرفتن بهرام تاج را از میان دو شیر .

۱- چ : چو . ۲- ذ : فرّخ . ۳- ب : کوسی . ۴- آ پ ح د ش : ز . ۵- ذ : کاردانان . ۶- خ : بایان . ۷- ب ت ر : وز . ۸- س : خوی . ۹- ذ : شیربانان . ۱۰- د : یکه ، ر : تله . ۱۱- ح : شاه . ۱۲- آ : با شیر نر در ؛ پ : باهم . ۱۳- ذ : شیربانان . ۱۴- آ پ ج چ ح د ژ ش : چنانکه بود ، ث : که بود چست و ، ز : که از میانه . ۱۵- ح : بر .

تاج زر درمیان شیر سیاه[1] | چون[2] بکام دو[3] اژدها در[4] ماه

مه بآواز طشت[5] رسته زمیغ | نه بطشت تهی بطشت و[6] بتیغ

میزدند آن دوشیر کینه سگال[7] | بر زمین چون دو اژدها دنبال[8]

۱۰ یعنی این تاج زر زما[9] که[10] برد | غارت از شیر و اژدها که[11] برد

آگهیشان نه ز آهنین جگری[12] | شیر گیری و اژدها شکری[13]

گرد برگرد آن دو شیر عظیم | کس یک آماجگه نگشت از[14] بیم

(ابیات شماره ۸-۷ ب ت خ ر : حذف شده).(مصرعهای بیت شماره ۷ ذ : مقدم مؤخرست) .

۱- ح د ذ ز : دردم (ذ ز : درمیان) دوشیر سیاه ، ژ : در میان دوشیر و سیاه . ۲- چ : چو . ۳- پ : حذف شده.

۴- ث : بر ، س : یک .

(بیت شماره ۸ ث : حذف شده). ۵- آ پ ج چ ح د ذ ز ژ ش : ماهبا او بطشت (ث : زطشت).

۶- ح د : وان بطشت تهی نه بلکه . ۷- ژ : شکال .

۸- آ ج ز : برزمین همچو ، چ : برزمین برجو ؛ خ : برزمین آن دو اژدها چنگال ؛ س : چون دو (همچو) . ۹- ژ : آن تاج زر ما ؛ ب ت خ ر : تاج را زما ، س : تاج زر (را) زما.

۱۰- ث : کی . ۱۱- ث : کی . ۱۲- ذ : واگهی شان نه ز آهنین بدنی ؛ ژ : واگهی شان .

۱۳- چ : سری ، ذ : شکنی . ۱۴- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : دو آماجگه نگشت از (پ ژ ش ز) ؛ س : یک (دو).

فتوی[1] آن شد که شیردل بهرام — سوی شیران کند[2] نخست خرام
گوستاند ز شیر تاج او راست — جام زرین[3] و تخت عاج او راست
۱۵ ورنه از تخت رای بر دارد[4] — روی بر سوی جای خویش آرد[5]
شاه بهرام ازین قرار نگشت — سوی شیر آمد از[6] تنیزهٔ[7] دشت
در درو دشت هیچ پشته نبود — که[8] بر آن پشته[9] شیر کشته نبود
سر صد شیر کنده بود ز یال[10] — بود عمرش هنوز بیست و دو سال
آنکه صد شیر[11] ازو زبون باشد[12] — او زبون دو شیر چون باشد[13]
۲۰ در کمر چست کرد عطف[14] قبا — در دم[15] شیر شد چو باد صبا[16]

۱- ذ : قولی . ۲- ز : حذف شده . ۳- ب ت ح خ د ر ز : یاقوت .
۴- آ پ ث ج چ ح د ژ : باوی (ج : باری) اربخت (ث : تخت) رای بد (پ : بر) دارد ، ز : ورنه از تخت راه بردارد . ۵- آ پ ث ج ذ ژ : اینک (ذ : آنکه) برجای جای خود دارد ، ب خ : روی با سوی نخت (خ : تخت) خویش آرد ، ت : روی باسوی تخت جای آرد ، چ : آنک برجای اوست بگذارد ، ح د : این که سرجای پای خود دارد ؛ رزش : روی با .
۶- ژ : ازو . ۷- ب ت ح خ د ر ز کمین که .
(بیت شماره ۱۸ - ۱۷ ب ت خ ر : حذف شده) .
۸ - د : کو . ۹- ز : بدان پشته ره . ۱۰- چ ذ : بال .
۱۱- ژ : صید . ۱۲،۱۳- س : باشد (آید) . ۱۴- خ : در کمین چست کرد بند ؛ ب ت ر : کردبند ؛ س : عطف (بند) .
۱۵- ذ : کردن . ۱۶- ر : چو اژدها .

بانگ برزد بتندشیران زود / وز[1] میان دوشیر تاج ربود

چونکه شیران دلیریش دیدند / شیرگیری وشیریش دیدند

حمله بردندچون[2] تنومندان / دشنه دردست[3] وتیغ دردندان

تاسر تاجور بچنگ آرند / برجهانگیر کار تنگ آرند

۲۵ شه بتأدیبشان چورای افکند[4] / سر هردو بزیر پای افکند[5]

پنجه شان پاره کرد ودندان[6] خرد / سر و تاج ازمیان شیران برد[7]

تاج برسرنهاد وشد بر[8] تخت / بختیاری چنین[9] نماید بخت

بردن تاجش[10] ازمیان دوشیر / روبهانرا زتخت کرد بزیر

۱- ذ : واز.

(بیت شماره ۲۳ آ پ ث ج ذ رش : حذف شده). ۲-خ : آن . ۳-ب ت ح خ د رژ : چنک ، س : دست (چنگ) .

(بیت شماره ۲۴ ج ذ : حذف شده). ۴-ب :شه بکشتن چو رایشان افکند ، ت ح : شه بکشتارشان (ح : بتابیدشان) چو رای آورد ؛ خ : بکشتیشان ، ر:بکشتنشان، ژ : بیاردان . ۵-آ : هردو سررا ؛ پ : سرهردوبپیش پای افکند ، ث ح د ذ : هردو را سر بزیر پای افکند(ح: آورد). ٦- ب ت خ ر : پنجه برکند وکرد دندان ؛ ج ذ : سرشان . ۷-ب : سر تاج از دهان ؛ ت ر :ازدهان؛ خ : از دهان هردو ببرد.(بیت شماره ۲۷ آ : حذف شده) . ۸-د : وسوی، ر : ورفته به . ۹-ح : چنان .(بیت شماره ۲۸ پ: حذف شده). ۱۰-ژ : بردچوتاج ؛ ب ت ح خ د ذ رز: تاج،س: تاجش (ج).

برتخت نشستن بهرام بجای پدر*

طالع تخت و[1] پادشاهی او — فرّخ آمد ز نیک خواهی او
پیش از آن را صد ستاره شناس — از پی بخت[2] بود داشته پاس
اسدی بود کرده طالع تخت[3] — طالعی پایدار و ثابت و سخت[4]

---

* آ: ... شاه بهرام ...، ب ت ح و ر ز: حذف شده، پ: ... بهرام کور بر جای پدر خویشتن، ث: برتخت نشستن بهرام کور بجای پدر، ذ: بپادشاهی نشستن بهرام کور بجای پدر، ژ: برتخت نشستن شاه بهرام برجای پدر. ۱- ب پ ت ج خ ر ژ ش: طالع نخت (پ ج خ ر ش: بخت) و؛ ث: طالع تخت، چ ز: طالع و بخت (ز: نحت) و، ح د: طالع بخت، ذ: طالع و تخت، ژ: طالع و بخت، (بیت شماره ۲ آ ب ت ج خ ذ ر ز: حذف شده).
۲- پ: نخت، ث چ د ژ ش: تخت. ۳- آ ح: کرده بود طالع نحت (ح: بخت)، ب ت ذ ر ز: بود کرد طالع (ت: طالع و) نخت (ذ: سخت، ر ز: بخت)، خ: بود کرد طالع بخت؛ ث: نخت، ج: سخت، چ د ژ ش: بخت. ۴- آ پ: طالع (پ: پایه) پایدار ثابت بخت، ج: طالعی باید از ثوابت سخت، ر ژ: طالع پایدار و (ژ: پایدار) سخت؛ ب ت ث ج چ ح ذ ژ: پایدار ثابت (ج: نیابد) سخت (ث ج: نحت، چ ذ: بخت)؛ س: و ثابت و سخت (بخت).

آفتابی در اوج[1] خویش بلند — در[2] قران با عطاردش پیوند

۵ زهره در ثور و مشتری در قوس[3] — خانه از هر دو گشته چون فردوس[4]

در دهم ماه و[5] در[6] ششم بهرام — مجلس آراسته[7] بتیغ و بجام

دست کیوان شده ترازو سنج — سخته از خاک تا[8] بکیوان گنج

چون بدین[9] طالع مبارک فال — رفت بر تخت شاه خوب خصال

از بسی لعل ریختن با[10] دُر — کشتی بخت[11] شد چو دریا پُر

۱۰ گنج داران فزون ز حد[12] شمار — گنج بر گنج ساختند[13] نثار

آنکه اول[14] سریر شاهی داشت — بیعت شهری[15] و سپاهی داشت

چونکه دید[16] آن شکوه بهرامی — کافسر و تخت شد بدو[17] نامی

۱- پ : چو بخت . ۲-ح د : بر . ۳- پ ز : در قوس و ؛ ر : در قوس و مشتری در ثور ؛ دذ : مشتری در ثور(ذ: حوت) .

۴- ذ : خانه هردوکشته چون فرتوت ، ر : خانه ایمن شد از حوادث دور ؛ خ : از هردو کرد ؛ آ : کشت .

۵- د : حذف شده . ٦- ذ : چون . ۷-خ : آراستی . (بیت شماره ۷ ب ت خ ر ز : حذف شده) . ۸ ذ :سخت ازجنک را . ۹- پ ح : برین ، د : باین . ۱۰- چ: تا ،ذ: یا.

۱۱- د : تخت ، ز : نحت ، س : بخت (تخت) .

۱۲- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز : ز حد و . ۱۳-پ : داشتند، ح د : ریختند . ۱۴- چ: او بر . ۱۵- آ : مهتر .

۱٦- آ ر : چون بدید . ۱۷-خ : و تاج شد براو؛ پ ذ : براو.

اوّل اوگفتش از کهان ومهان | شاه[1] آفاق وشهریار جهان
موبدانش شه[2] جهان خواندند | خسروانش خدایگان خواندند
۱۵ همچنین هرکس[3] آشکار و نهفت | آفرینی[4] بقدر خود میگفت
شاه چون سربلند عالم گشت | سربلندیش از[5] آسمان بگذشت
خطبهٔ عدل خویشتن[6] برخواند | لؤلؤی[7] تر زلعل تازه[8] فشاند
گفت کافسر خدای داد بمن | این[9] خدا داده[10] شاد باد بمن
برخدا خوانم[11] آفرین وسپاس | کآفرین باد برخدای شناس
۲۰ پشت بر نعمت خدا نکنم | شکر نعمت کنم چرا نکنم
تاج برداشتن زکام[12] دوشیر | ازخدا دانم آن[13] نه از شمشیر
چون رسیدم بتاج وتخت[14] بلند | کارهایی کنم خدای پسند
آن کنم گر خدای بگذارد | که زمن هیچکس نیازارد

(بیت شماره ۱۳ ر : حذف شده).

۱- ث : شه. ۲- ب ت خ : موبدان خسرو، ر : چون بدان خسرو. ۳- س : که. ۴- ر : آفرینش.

۵- آ پ ت ج خ ر ز ش : ز. ۶- ث : خویش را.

۷- ج چ ح د ز ژ س : لؤ لؤ. ۸- ذ : پاره.

(بعد از بیت شماره ۱۷ س : خطبه عدل بهرام گور - افزوده). ۹- ذ : وین. ۱۰- ج ز ژ س ش : داد.

۱۱- ب پ ت ث خ ز : از (ث : بر) خدا خواهم، ر : ازخدادانم.

۱۲- ذ : بگرفتن از میان؛ ژ : زکار، س : زکام (زمیان). ۱۳- پ ث ح د ژ : این، س : آن (این). ۱۴- خ ذ س : بتخت و تاج.

[مگر آن کو[1] گناهکار بود دزد و خونی و راه‌دار[2] بود]

۲۵ با من ای[3] خاصگان درگه من راست خانه[4] شوید[5] چون ره من

از کژی[6] به که روی بر تابید[7] رستگاری براستی[8] یابید[9]

گو[10] نگیرید[11] گوش راست بدست ای بسا گوش چپ که خواهد خست[12]

روزکی چند چون برآسایم[13] در انصاف و عدل بگشایم[14]

آنچه برمن[15] فریضه افتادست ظلم را ظلم و داد را[16] دادست

(بیت شماره ۲۴ آ پ ث ج چ ذ س ش : حذف شده). ۱-ژ: دکو . ۲-خ : دزد و خونی سزای دار؛ ب ت : وخونی ز؛ ر: راه زار . ۳-خ ذ : این . ۴-ژ : رشته . ۵-آ ج : روید ، ذ : روند . ٦-س : کجی . ۷-ژ : تابند . ۸-آ ز : راستکاری به (ز : ز) راستی؛ ب ت ح خ د ذ : ز راستی . ۹-ژ : یابند . ۱۰-ز : چون . ۱۱-ت : بگیرند، چ : نگیرند ، ذ ر ژ : بگیرید . ۱۲-آ ب ت ث ج چ خ د ذ ر ز ش : جست . ۱۳-آ ج : آسودم . ۱۴-آ ج : بگشودم ۱۵-س : مارا . ۱٦-آ پ ث ج چ : داد و داد را ، ب ت خ ر ز : جور و عدل را ، ذ : عدل و داد را . (بعد از بیت شماره ۲٦ ژ، بعد از بیت شماره ۲۹ ب ت ح خ د ر ز : نیست از هیچ مردمیم (ر : مرد بیم و؛ ز: ازکسم نیست هیچ بیم و) هراس بجز از مردم خدای شناس اعتمادی (ز: عتقادی) نمی‌کنم برکس برخدا (د : برخدای) اعتماد دارم (د: کردم) وبس طاعت هیچکس ندارم دوست بجز از طاعتی که طاعت اوست ـ افزوده).

۳۲ تا بماند بجای[1] چرخ کبود — باد برخفتگان دهر[2] درود
بیش از اندازهٔ سیاه و سپید — زندگانرا زما[3] امان و امید[4]
کارمن جز درود[5] داد مباد — هرکه زین شاد نیست[6] شاد مباد
چون[7] شه انصاف[8] خویش کرد پدید — سجدهٔ شکر کرد[9] هرکه[10] شنید[11]
یک دو ساعت نشست بر سر تخت — پس بخلوت کشید از آنجا[12] رخت
۳۵ عدل میکرد و داد میفرمود — خلق از و[13] راضی و خدا[14] خشنود
انجمن با بزرگواران[15] کرد — استواری با استواران[16] کرد

۱- ب ت ح خ د ر ز ژ : از (خ: ز) من افزون ز شکل (ح د : بزیر ، ژ : از ان که) .
۲- ب ت ح خ ر ژ ش : خاک ، س : دهر (خاک) .
۳- ب ت ح خ د ر ز : من . ۴- آ ج چ ژ ش : نوید.
(بیت شماره ۳۲ ح د : حذف شده). ۵- ذ : حذف شده .
۶- آ : آنک ، ب ت خ ر ز : هرکه بیدادکرد ، س : هرک از این شاد نیست .
۷- ژ : چو . ۸- پ : خلق. ۹- پ ث ج چ : برد.
۱۰- د : هرچه . ۱۱- ژ : بدید . ۱۲- ذ : ز .
۱۳- ژ : زو. ۱۴- ج : خرد . ۱۵- ز : بزرگواری .
۱۶ - ب ت ح خ د ر : بر استواران ، ز : بر استواری، س : به (بر) استواران .

صفت پادشاهی بهرام گور*

چون ز بهرام گور تاج[1] و سریر	سازور[2] گشت و شد شکوه پذیر
کمر هفت چشمه را در[3] بست	بر سر هفت پایه تخت[4] نشست

* آ: عادت بهرام گور که پادشاهی چون بود، ب: بپادشاهی نشستن بهرام بجای پدر، پ: صفت پادشاهی کردن بهرام گور، ت: نشستن بهرام گور بر تخت سلطنت، ث: عادت بهرام که در پادشاهی چگونه بوده است، ج: صفت پادشاهی بهرام، چ: درصفت پادشاهی بهرام گور فرماید، ح: نشستن شاه بهرام بپادشاهی، خ: بر تخت نشستن بهرام گور بجای پدر وصفت عدل وحسن معاش او، د: نشستن شاه بهرام بر تخت، ذ: صفت عدل ورعیّت پروری بهرام گور، ر: بر تخت نشستن بهرام،

ز: بر تخت نشستن بهرام بجای پدر خود بپادشاهی،

ژ: عادت شاه بهرام که در پادشاهی چگونه میزیست،

س: چگونگی پادشاهی بهرام گور،

ش: صفت داد وعدل شاه بهرام گور در پادشاهی.

۱- ب ت خ د ر ز: به بهرام؛ ح: به بهرام گور ساز.

۲- خ: شاه ور. ۳- س: در (بر) ۴- ب ت خ د ز: تخت هفت پایه، ح ر س: تخت هفت پایه، ژ: هفت پا په چرخ.

چینی‌ای بر برش[1] چو سینهٔ باز	رومی‌ای بر تنش بر سُم[2] طراز
و او بخوبی ز روم باج[3] ستان	بنکویی زچین[4] خراج ستان
۵ چار بالش نهاده[5] چون جمشید	پنج نوبت رسانده برخورشید[6]
رسم انصاف درجهان آورد	عدل را سر بر[7] آسمان آورد
کرد با داد پروران[8] یاری	با[9] ستمکاره گان ستمکاری
قفل غم را درش[10] کلید آمد	کآمد او فرّخی[11] پدید آمد
کار عالم ز نو[12] گرفت نوا	بر[13] نفسها گشاده گشت هوا
۱۰ گاو نازاده[14] گشت زاینده	آب در جویها فـــزاینده

(ابیات شماره ۴-۳ ب ت خ ر : حذف شده ، ابیات شماره ۵-۳ ز : ۴-۳-۵).

۱- پ ز ش : چینئی ؛ ث چ ح د ز : چینئی برتنش ، آج ذ : چینئی دربرش؛ س : بر برش (سرش) . ۲- آ : درسرش چو بیم ؛ پ ث ج چ ذ ژ : برسرش ؛ ح د : برسرش بسان ، ز : برتنش چو بیم . ۳ - ح : او بخوبی ز روم تاج ؛ د ذ : و ـ حذف شده ؛ پ ز : تاج . ۴- آج ذ : نیکویی را (ج : نیکو را) زمه ، ح : نیکویش ازختن ؛ پ : زشه ، د : ازختن. (بیت شماره ۵ ر : حذف شده). ۵ - ت ح خ د : نهاد . ٦- ب ت خ : نوبت زنان (ت : زمان) بیم (خ : زبیم) و امید ؛ ح د ز : رساند . ۷- ذ : به. ۸ - خ ر : سروران . ۹ - ح د: بر ۱۰ - ژ : قفل را درغمش ؛ خ : تنش . ۱۱- ب ت خ ر ز : ازپیش فرخی (خ : زخره). ۱۲ چ ز : ازو . ۱۳- چ : به . ۱۴ ح د ذ : نازای .

میوه ها بر درخت بار گرفت | سکّه ها بر[1] درم قرار گرفت
حلّ و عقد جهان بدو[2] شد راست | دو هوایی ز[3] مملکت برخاست
پادشه زادگان بهر[4] طرفی | یافتند[5] از شکوه او شرفی
کار داران ز حمل[6] کشور او | حملها[7] ریختند بر در او
۱۵ قلعه داران خزینها[8] بردند | قلعه را با[9] کلید بسپردند
هرکسی[10] روزنامهٔ[11] نو میکرد | جان بتوقیع[12] او گرو میکرد
او چو در کار مملکت پرداخت | هرکسی را بقدر پایه نواخت[13]
کار بی رونقان[14] بساز[15] آورد | رفته گانرا بملک باز آورد
مردمی کرد و مردم اندوزی | هیچکس[16] را نماند بی روزی

۱-آ: سکهای، پ خ ذ ز : سنگها بر . ۲-آ ب پ ت ث ج ح خ د ر ژ : برو ، ذ : ازو. ۳-ب ت خ ر : خطر و خوف. (ابیات شماره ۲۶ - ۱۳ آ پ ج ذ : حذف شده) .
۴-ب ت د ر : پادشا ؛ ح : پادشا زادکان زهر . ۵ ح: یافته.
۶-چ : زجمله. ۷ - ب ت ح خ د ر ز : گنجها ، چ : حمل زر (مصرعهای بیت شماره ۱۵ ز : مقدم مؤخراست). ۸ -ب ت ث چ خ ر ز : خزانها . ۹- ب ت ح خ د ش : قلعها را ، ث چ ز : قلعها با ، ر : قلعها را با . ۱۰ - ر : یکی . ۱۱ - س : روزنامه (خویش). ۱۲-خ : بتوفیق. ۱۳ - ب ت ر : بقدر خویش ؛ خ ژ : بقدر او (ژ : خود) بنواخت . ۱۴ ث : بی رونقی . ۱۵ - ب : بنور (ابیات شماره ۱۹-۱۸ ح د : ۱۸-۱۹ ؛ ابیات شماره ۲۵-۱۹ س : ۱۹، ۲۵-۲۰). (بیت شماره ۱۹ ث چ ژ ش : حذف شده). ۱۶- ز : هیچ مردم .

۲۰ ستم گرگ برگرفت از[1] میش	باز را کرد با کبوتر خویش
از سر فتنه برد مستیها	کرد کوته درازدستیها
پایهٔ گاو[2] دشمنان[3] بشکست	برجهان[4] داد[5] دوستان را دست
مردمی کرد در جهانداری	مردمی به ز مردم آزاری
خصم را نیز چون ادب کردی	ده[6] بکشتی یکی نیازردی[7]
۲۵ کادمی را[8] بوقت پروردن	کشتن اولی ترست از[9] آزردن
دید کین خیل[10] خانهٔ خاکی	نآرد الا غبار غمناکی
خویشتن را بعشوه کش[11] میداشت	وقت خود را بعیش خوش میداشت[12]

۱- چ ح د ش : ز . ۲- ب ت چ ح خ د ر ز : پایه کار، ث : پایکاه ، ژ ، پایه کاهی . ۳- ث : همه بدان.
۴- ز : برجهان را. ۵- ژ : داشت.
(بیت شماره ۲۴ ث ، ابیات شماره ۳۹ - ۲۴ خ : حذف شده) . ۶- ژ : صد ، س : ده (صد).
۷- ح د : نه کشتی بیازردی ؛ ب ، یکی ادب کردی .
۸- ح د : آدمی را . ۹- ب ت ر : بتر ازکشتن آمد، ح د : بهتر از کشتن است (د : آمد) .
۱۰- د : جنک . ۱۱- ب ت ر ز : بنقد خوش ، ث : بعشوه خوش ، ح د : بعشق کش . ۱۲- ب ت : عیش را در زمانه کش ، آ پ ث چ ح د ذ س ش : عیش خود را بعشوه (پ ث چ ش : بعیش ، ح د : بعشق ، ذ : بعدل) خوش ، ج : عیش خودرا بعیش کش .

ملک[1] بی تکیه را[2] شناخته بود | تکیه[3] برملک عشق[4] ساخته بود
روزی ازهفته شغل[5] سازی کرد | شش دیگر بعشقبازی[6] کرد
۳۰ کیست کز عاشقی[7] نشانش نیست | هرکه را عشق نیست جانش نیست
سکهٔ عشق شد خلاصهٔ[8] او[9] | عاشقان مونسان خاصهٔ[10] او[11]
کار و باری بر[12] آسمان اورا | زیر فرمان همه جهان اورا
او[13] جهانرا بخرّمی[14] میخورد | داد میداد و[15] خرّمی میکرد

۱- د : فلک . ۲- آ : بی نکته را . ۳- آ : نکته . .

۴- س : عشق (عیش) . ۵- ب ت ر : کار، س: کار (شغل) .

۶- آ پ ث ج چ ح د ذ ژ ش : وان دگر هفته عشقبازی.

(بعد از بیت شماره ۲۹ آ ب ت ح د ر س :

نفس از عاشقی برون نزدی

عشق را در (ب ت س ر زدی و چون نزدی- افزوده).

(مصرعهای بیت شمارهٔ ۳۰ ذ : مقدم مؤخر است).

۷- ر : عاشقان . ۸- ب ت ر ز : نشانهٔ، پ: ولایت.

۹- ژ : وی . ۱۰- ب ت ر ز : خانهٔ. ۱۱- ژ : وی.

(بعد از بیت شمارهٔ ۳۱ ح د :

همـــه کل پروران او بی خـار

همه اجرا خوران او بیکار - افزوده).

۱۲- ر : کارسازی بد . ۱۳- ث ج چ ز : واو . ۱۴- ب ت : بخوشدلی

۱۵- آ : داد برداده، ب ت ر : دم بدم عیش و ، پ ث ج چ ذ ژ ش : داد برداد .

گنج درحضرتش روانه شده	غارت[1] تیغ و تازیانه شده
۳۵ ملک ازو[2] گرچه سبز شاخی داشت	او[3] چو خورشید پی فراخی داشت
مردمان از غرور[4] نعمت و مال	تکیه کردند بر فراخی سال
شکر یزدان ز دل رها کردند	شفقت از سینها جدا[5] کردند
هرگهی کافریدگان[6] خدای	شکر نعمت نیاورند[7] بجای
آن[8] فراخی شود برایشان تنگ	روزی آرند لیک ازآهن[9] و سنگ

(قبل از بیت شمارهٔ ۳۳ ب ت ح د ر ز :

آفریدی جهان بتیغ فراز

بسر تازیانه دادی باز - افزوده).

(ابیات شماره ۳۵-۳۴ ب ت ر : حذف شده).

۱- ث : عادت. ۲- ذ : او ، ز : زو. ۳- آ ح د : که ، پ ث ج ز ژ : کو.

۴- پ ث ج چ ذ ژ : مردمانش ز عزو (ث : زعز)، س : مردمان (ش) از غرور.

(بیت شماره ۳۷ ز : حذف شده).

۵- ب : رها. ۶- چ : هرکسی ز آفریدکان ؛ پ : کافریدکار.

۷- پ : نیاورید. ۸- آ : از.

۹- ب ت ر ز : رزق یابند لیکن از دل ؛ ج د ر : ز آهن و.

صفت تنگ سالی و شفقت بهرام بر رعیّت*

سالی از دانه برنرستن[1] شاخ — تنگ شد دانه[2] بر جهان فراخ
برخورش تنگی آنچنان[3] زد راه[4] — کادمی چون ستور خورد گیاه
تنگدل شد[5] جهان از آن[6] تنگی — یافت نان[7] عزّت[8] گران[9] سنگی
باز گفتند قصّه با بهرام — که در آفاق تنگیی است تمام

---

* آ پ : تنگ سال فراخ شدن سال از عدل بهرام (پ : در پادشاهی بهرام گور) ، ب ذ ش : صفت تنگی سال وشفقت بهرام بر رعیّت ، ت : صفت تنگ سالی و شفقت بهرام بر رعیت خویش ، ث : تنگی سال وعذر نمودن بهرام گور ، ج : صفت خشک سال وعدل کردن بهرام ، چ : در قحط سال ایران فرماید ، ح ذ : درصفت قحط گوید ، خ : حذف شده ، د : صفت قحط که در زمان بهرام پیدا شد ، ر : حکایت ، ز : صفت قحط و عدل بهرام گور ، ژ : فراخ شدن تنگی سال از عدل شاه بهرام گور ، س : صفت خشک سالی و شفقت بهرام .

(ابیات شماره ۲-۱ خ : حذف شده) . ۱- ذ : نرستی . ۲- ذ : میوه شد تنگ . (ابیات شماره ۳-۲ ج ر : ۲-۳) . ۳- ذ : جهان . ۴- ج : شاه . (بیت شماره ۳ پ : حذف شده) . ۵- ب : حذف شده . ٦- ر : زدل . ۷- ر : آن . ۸- آ چ ز : عوب ، ح : عزت از . ۹- آ ب ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : سبک .

۵ مردمان همچو گرگ مردم خوار — گاه مردم خورند و[1] که مردار
شاه چون دید قدر دانه بلند — در انبار برگشاد ز[2] بند
سوی هر شهر نامه ای فرمود — که در[3]و از ذخیره چیزی بود
تا امینان شهر[4] جمع آیند — در انبار بسته[5] بگشایند
با توانگر بنرخ در[6] سازند — بی درم را[7] دهند و[8] بنوازند
۱۰ وآنچه ز انبار[9] خانه ماند باز — پیش مرغان نهند وقت[10] نیاز[11]
تا در ایام او ز بی[12] خوردی — کس[13] نمیرد زهی جوانمردی
آنچه از دانه بود در بارش[14] — هرکسی میکشید از انبارش[15]
اشترانش ز مرز بیگانه — میکشیدند نوبنو دانه
جهد میکرد[16] و گنج میپرداخت — چارهٔ جان[17] هرکسی میساخت
۱۵ لاجرم چار[18] سال بی بروکشت — روزی خلق بر خزینه[19] نوشت

۱- ز: حذف شده. ۲- ث ذ: از. ۳- آ: کاندرو. ۴- ذ: بشهر. ۵- ح: شهر. (بیت شمارهٔ ۹ ت: حذف شده) ۶- ث: بر. ۷- س: بیدرم (بینوا) را. ۸- ب ر: بلطف، ح: دردهند و. ۹- ب ت د: آنچه؛ پ ر: آنچه ا، ذ: وانچه دربار؛ ث ز ژ: از. ۱۰- ب ت ر ز: گاه، س: وقت (گاه). ۱۱- پ ژ: نماز. ۱۲- ر: خود ز انبار ارزنی. ۱۳- ر: تا (ابیات شماره ۱۳-۱۲ آ: حذف شده). ۱۴- ب: تا یکی دانه بود و دینارش، ت ر ز: تا یکی دانه بد در انبارش؛ ژ: خانه بود. ۱۵- ب: ز؛ ر: ز ایثارش؛ ت: بارش. ۱۶- ب خ ر: مهر میکرد، ت: مهر میکند. ۱۷- س: کار (جان) ۱۸- د: چهار. ۱۹- ب ت ث ح خ ر ز: خزانه، پ: جریده.

کارش آن بود کان کیائی یافت[1] / از[2] چنان پیشه پادشائی یافت

جمله خلق جان زتنگی برد[3] / جزیکی تن که او بتنگی مُرد[4]

شاه[5] از آن مرد بینوا مرده / تنگدل شد چو آب افسرده

روی از آن رنج درخدای[6] آورد / عذر تقصیر خود بجای[7] آورد

۲۰ گفت کای[8] رزق بخش جانوران / رزق بخشیدنت[9] نه چون دگران

بیکی قدرت[10] خدائی خویش / بیش راکم کنی وکم را بیش

ناید ازمن وگرچه[11] کوشم[12] دیر / کاهویی راکنم بصحرا[13] سیر

(بیت شماره ۱۶ ب ت ث ح خ در : حذف شده).

۱- پ : کیانی ، ذ : کناهی. ۲- ز : آن. ۳- ب پ ت ج خ ز ژ : جمله خلق جهان ؛ ث : جمله مردم از بزرک وزخرد ؛ ح : تا همه خلق جهان.

۴- ث : کس زتنگی جز یکی نمود ؛ پ ج ذ : تن کزان میانه بمرد ؛ ب ت ج رز ژ ش : زتنگی ، خ : زسختی.

(بیت شماره ۱۸ ت : حذف شده.)

۵- پ ج : شه. ۶- ج : این رنج درخدا ؛ پ ت خ ذ ز ش : خدا.

۷- ت ج خ ز ش : بجا. ۸- ج ح ذ ش : ای، د : حذف شده. ۹- پ : بخشیدنش.

(بیت شماره ۲۱ ت : حذف شده.) ۱۰- آ : بیکیت قدرت ، ژ : بیکی قدرت از. ۱۱- ح خ د ذ : اکرچه. ۱۲- ج : کوشی. ۱۳- پ ث ج ح د ژ : زصحرا.

31 Заказ №1124

توئی آن کز برات پیروزی[1]	یک بیک خلق را دهی روزی
گر زتنگی یکی[2] زجانوران	مُرد[3] جرمی مرا نبود[4] در آن
۲۵ کز[5] حسابش[6] خبر نبود مرا	چونکه مرد او خبر چه سود[7] مرا
شاه چون شد چنین[8] تضرّع ساز	هاتفی دادش از درون آواز
کایزد از بهر نیک رائی تو[9]	برد فترت[10] ز پادشائی تو[11]
چون تو در چار[12] سال خرسندی	مرده ای را ز فاقه[13] نپسندی
چار سالت[14] نوشته شد[15] منشور	کز دیار تو مرگ باشد دور
۳۰ از بزرگان ملک او تا خرد	کس[16] شنیدم که[17] چار سال نمرد[18]

۱- پ ث ج چ ذ ش : برای؛ ژ : یکروزی.

(بیت شماره ۲۵-۲۴ ت : حذف شده). ۲- آ ب ح خ د ر ز ژ : تنی ، س : تنی (یکی). ۳- ث : مرد و.

۴- ز : جرمی شود مرا.

(بیت شماره ۲۵ ب خ د ر ز : حذف شده).

۵- چ : از . ۶- س : حسابش (حیاتش)، ش : حیاتش . ۷- ح : جزع فزود ، ذ : کنه چه بود.

(بیت شماره ۲٦ د : حذف شده).

۸- ح ر : چنان . ۹- خ : خویش. ۱۰- ر: قطرت، ژ : حرمت . ۱۱- خ : خویش. ۱۲- پ ث ج ذ : تنگ ، چ : حال . ۱۳- ب : مرد را فاقهٔ تو ، خ : مرد را فاقه مرد . ۱۴- پ ث ج ژ : ساله، ت: سالهٔ ، س: سالت (ساله). ۱۵- آ: اکنون شدت. ۱٦- ژ: هم. ۱۷- آ: حذف شده. ۱۸- د: نبود.

فرّخ[1] آن شه[2] که او بنعمت وناز | مرگ را داشت از رعیّت[3] باز
هرکه میزاد درجهان میزیست | دخل بی خرج شد[4] ازین به چیست
از[5] خلایق که گشته بود[6] انبوه | بی عمارت نه دشت ماند[7] نه کوه
ازسپاهان[8] شنیده‌ام تا ری[9] | خانه در[10] خانه شد[11] تنیده چونی[12]
۳۵ بام بر بام اگر شدی[13] خواهان | کوری از ری شدی باسپاهان[14]

۱- ث : خرم . ۲- آ ب ت ح خ د ر ز : شاه . ۳-آ: مرگ داشت از رعیت خود ؛ ب ت خ ر : دارد ، س: داشت (دارد) . ۴-آ ب ت خ د ر : بود ، ح : بد . ۵-ز : که.
۶- ذ : بد . ۷- پ ت چ خ ذ ز ژ : حذف شده .
۸- آ س : صفاهان . ۹-آ ح د : که بری ، ر : با ری .
۱۰- س : بر . ۱۱-خ : بد . ۱۲-ح:تنید چو نی ، ر: چو کلزاری . ۱۳-خ ر : بام با (ر: تا) بام اکر بدی؛ آ : کر ؛ ب ت : بدی ، ذ : کسی .
۱۴- آ چ ز : شخصی از ری شدی باصفاهان (ز: باسپاهان)؛ ب : کور ؛ پ ث : شخصی از ری بشهر اصفهان (ژ : بسوی اصفاهان) ، ج : شهری از ری باصفاهان،
ح : آمدند ز ری باصفهان ، خ : کر به از ری شدی باصفاهان ،
د : آمدندی ز ری باصفاهان ،
ذ : شدی از ری بشهر اصفاهان ؛ ت ر : باصفاهان،
ث : کوری از ری شدی در اصفاهان .

گر ترا این حدیث روشن[1] نیست	عهده بر راویست بر[2] من نیست
بود نعمت خورندگان بسیار	لیک نعمت فزون ز نعمت خوار
مردم[3] ایمن شده بدشت و بکوه	ناز[4] وعشرت کنان گروه گروه
برکشیده[5] صفی[6] دو فرسنگی	بر بطی و ربابی[7] و چنگی
۴۰ حوضهٔ[8] می بگردِ هر جویی	مجلسی در میان هر کویی
هرکسی می خرید و تیغ فروخت	درع آهن درید و زرکش دوخت[9]

۱- آ ث چ ح د ژ : این سخن گر (د : گرچه) بر تو روشن، پ ج : این سخن گر ترا یقینی (ج : معین) ، ذ : گر یقین از منت بگفتن . ۲- ث : بر راویست و بر .

(ابیات شماره ۳۸-۳۷ ذ :حذف شده) .

(بعد از بیت شماره ۳۷ آ پ ث ج چ ح د ز ژ ش :

نخل تا (ث ج ح د ز ژ : با) نخل شاخ (ژ :شاخ شاخ) تر باشد

بـــر خـــرما فراخ تـــر باشـــد - افزوده؛

پ ث ج چ ح د ز ژ ش :

خلق تا (ح د :چون ،ث: با) تنک تنک (ژ: نیک نیک) یابد (ث چ ح د ز ژ ش: باشد) خورد بیش دخلی بود (ز: بیشی دخل به) زبیشی مرد - افزوده)

۳- پ ث : مرد. ۴- ب ت خ ر : عیش ، ح د :شاد. ۵- ب ت خ ر ز :کشیدی. ٦- چ : صف. ۷-چ: بانی . ۸ -ح د :حوضه از. ۹-ب ت خ ر : درع وخفتان درید(خ :خرید) وترکش دوخت (ر : سوخت) ؛ ز :آهنی؛ پ : فوروخت ؛ ج ، فروخت زرکش ؛ ث: و - حذف شده ؛ چ : ترکش؛ د : اندوخت .

خلق یکبارگی سلاح[1] نهاد — همه را تیغ و تیر رفت[2] از یاد
هرکرا بود برگ عشرت[3] و ساز — عیش میکرد با[4] تنعّم و ناز
و آنکه برگش نبود شه فرمود[5] — او ز بخت و جهان ازو خشنود[6]
۴۵ هرکسی را گماشت بر کاری[7] — دادش از عیش روز بازاری[8]
روز فرمود تا دو قسمت کرد — نیمهٔ کسب و نیمهٔ می[9] خورد
هفت سال از جهان خراج افکند[10] — بیخ هفتاد سالهٔ[11] غم برکند

(بیت شماره ۴۲ ب ت ح خ در : بعد از بیت شماره ۵۰ نوشته شده است). ۱- دذ : سلیح. ۲- پ خ : تیر و تیغ ؛ چ : تیر و تیغ رفت ز؛ ث ج ر زش : ز . ۳- ب ت ح خ د ر ز : هر توانگر که داشت مایه (ح د : توشه) و؛ س : عشرت (و). (ابیات شماره ۴۸-۴۴ آ : حذف شده). ۴- چ : در . ۵- ب ت ح خ د ر ز : وانکه شد از توانگران (ح د : بود از توانگری ، ز : بود از توانگر) درویش . ٦- ب ت ح خ د ر ز : شه درم (ح د : مدد) دادش از خزانهٔ خویش ، ث : کوز بخت و جهان ازو خشنود ، چ : تا کنندش نغش خویش خشنود . ۷- ب ت ح خ د ر ز : هرکسی را چنانکه درخور بود ، ذ : هرکسی بر گماشت در کاری . ۸- ب ت ح خ د ر ز : کرد (ت : کرد و ، ر : وچه ، ز : ساز) خوردی (ز : نومی) بقدر او (خ : آن) افزود (ت خ ر ز : فرمود ، ح د : موجود) ؛ ذ : داد از .
۹- ذ : نیمهٔ کشت و نیمهٔ ؛ ب ت ح خ د ر ث : نیمهٔ کرد و نیمی .
۱۰- د ر ز : فکند . ۱۱- ح د : نقصان سال .

شش هزار اوستاد دستان ساز مطرب و پای کوب و لعبت باز

گرد کرد از سواد هر شهری[1] داد هر[2] بقعه را[3] از آن بهری

۵۰ تا بهرجا که رخت کش[4] باشند خلق را خوش کنند و خوش باشند

داشت دور[5] زمانه طالع ثور صاحبش زهره زهره صاحب دور

درچنان[6] دور غم کجا باشد که درو[7] زهره کدخدا باشد

۱- ح : شهر هری. ۲- پ ، حذف شده.

۳- چ ، نغمه را ، ژ : بقعهٔ. ۴- ذ : جاروندکش.

(بیت شمارهٔ ۵۱ خ : حذف شده).

۵- ح : دو روز ؛ ذ : روز ، ز : دور از .

(بیت شماره ۵۲ ز : حذف شده)

٦- خ : آنچنان . ۷- آ ب ت ح خ د ر ژ : برو ، س : درو (برو).

داستان بهرام باکنیزک خویش*

شاه روزی شکار کرد[1] پسند	در بیابان پست و کوه بلند[2]
اشقر گور سم بصحرا تاخت	شور میکرد[3] و گور می انداخت
مشتری را ز[4] قوس باشد[5] جای	قوس او گشت[6] مشتری پیمای[7]

---

* آ پ ث ج ز : صفت بهرام در شکارگاه (پ: بهرام کور در شکار، ث : بهرام کور در شکارگاه) باکنیزک چینی، ب : قصّه بهرام با فتنهٔ که غمکسار او بود ، چ : صفت شکار بهرام باکنیزک چینی، ح : داستان بهرام کور و فتنهٔ جنکی ، خ : شکار رفتن بهرام باکنیزک و سم و کوش دوختن و عتاب کردن ، د : داستان بهرام با دلارام جنکی، ذ : بشکار رفتن بهرام باکنیزک فتنه نام ، ر : حکایت بهرام کور در شکار باکنیزک ، ژ : در شکار رفتن شاه بهرام با کنیزک .

۱- آ : شاه یک روز شد شکار . ۲- پ : نشست وکوه ،ح د : ودشت وکوه، خ ژ : به (ژ : و) پشت کوه ، ذ : وکوه پشت و؛ ر : نشست و کوه بکند . ۳- ب ت ح خ د ر ز : شیر میکشت ، چ : طوف میکرد .

۴- آ ب ت خ ر ز : به. ۵- ذ : باید. ٦- آ ح د : کشته. (بیت شماره ۴ آ: حذف شده). ۷- ر: آرای، ژ: نمای، س: پیمای (فوسای).

از سواران پره بسته بدشت[1] — رمهٔ گور سوی شاه گذشت[2]

۵ شاه در[3] مطرح ایستاده[4] چو شیر — اشقرش رقص در[5] گرفته بزیر

دستش از زه[6] نثار[7] دُر میکرد — شصت خالی و تیر[8] پُر میکرد

بر زمین ز آهن بلارگ[9] تیر[10] — گاهی[11] آتش فکند و[12] گه[13] نخجیر

چون بود ران گور و بادهٔ ناب — آتشی باید[14] از برای کباب

یاسج شه که[15] خون گوران ریخت — مگر آتش ز بهر آن انگیخت

۱- خ : زان سواران بره نشستن دشت ؛ ب ت ر ز ش : راه ، ث : براه ؛ چ : برنشسته ، ذ : مرد بسته ؛ ژ : راه دشت بدشت؛ س : پره(راه)

۲- ث چ : او (چ : شه) بگذشت ، د : دشت گذشت.

۳- ذ : شه دران .

۴- ب ت خ ر : راه (ر : ره) ایستاده ، ژ: نظرایستاد .

۵- چ ذ ر ز : بر ، د : حذف شده ، س : بر(در).

۶- آ : در ، ت ج ح خ د ذ ر ز : ره ، ث : دم .

۷- ژ : بناز . ۸- ب ت خ ر ز : بحر خالی و دشت ؛ پ ژ : شصب خالی ؛ ح د : تیرخالی و شست ؛ س : بشست (دشت) خالی . ۹- آ ح : در زمین ز آهن بلالک (ح : بلارک و) ؛ ذ : در ؛ ت د ز : بلارک و ، ث : بلالک ، ر : پلارک و . ۱۰- پ : زیر . ۱۱- خ ذ : کاه . ۱۲- ز : حذف شده . ۱۳- پ : کاهی . ۱۴- پ ج : بایدت ، ذ : ماند . ۱۵- آ ب ت ج خ ذ ر ز ژ : ناجخ ؛ چ : ناجخ شه چو .

۱۰ گرمی ناچخش[1] بزخم درشت — پخته میکرد هرکرا[2] میکشت
وآنچه زود درگذشت[3] هم نگذاشت — یا[4] پیش کرد یا پیش[5] برداشت
داشت باخود کنیزکی چون ماه — چست وچابک بهم رکابی شاه
فتنه نامی هزارفتنه درو — فتنهٔ شاه وشاه فتنه بر[6] او
تازه رویی چونوبهار[7] بهشت — گش خرامی چو باد برسرکشت
۱۵ انگبینی بروغن آلوده — چرب وشیرین چوصحن پالوده
باهمه نیکویی سرود سرای — رودسازی[8] برقص چابک پای[9]

(قبل از بیت شماره ۱۰ آ ب ت ح خ د ر ز :
شاه چون شیر بر (پ ت خ ر ز : شاه شدکرم در) فکندن گور
هیبتش کرده چشم بد را کور - افزوده)
۱- ب ت خ ر ز : بشکار اندرون ، آ پ ث ج چ ز ش: نرمی نکهتش ، ح د : نکهت نرمی او ، ژ : نرمی تیغ او .
۲-آ پ ث ج چ ح د ذ ژ ش : زنده ؛ خ ز : زنده میکرد (ز : می کشت) هرچه او ؛ ب ت ر : هرچه او .
(ابیات شماره ۱۲-۱۱ پ : ۱۱-۱۲ ؛ بیت شماره ۱۱ ج : حذف شده) . ۳-آ : وانک ازو ؛ خ : آنچه ؛ ذ: زانچه درمیرسید ؛ ح ز : ازو ؛ پ ج : در رمید ، ث : درگذشت و ، د : درگذشته . ۴-ژ : تا . ۵-ج : سرش . ۶-پ: دراو ، ر: بدو (مصرعهای بیت شماره ۱۴ ج :مقدم مؤخراست)
۷-ج : بزم باغ (ابیات شماره ۱۶-۱۵ ذ : ۱۵-۱۶) .
۸- ذ : زاد سروی . ۹-چ : جای ، خ : رای.

ناله چون برنوای[1] رود آورد[2]	مرغ را ازهوا فرود آورد[3]
بیشتر درشکار[4] و باده و رود	شاه ازو خواستی سماع وسرود[5]
ساز اوچنگ وساز خسرو تیر	این زدی چنگ[6] و[7] ان[8] زدی نخجیر
۲۰ گور[9] برخاست[10] از[11] بیابان چند	شاه برگور تند کرد سمند[12]
چون در[13] آمد بگور تیز[14] آهنگ	تند شیری کمان گرفته[15] بچنگ
تیر درنیم گردِ شست نهاد[16]	پس[17] کمان درکشید[18] و شست[19] گشاد
برکفل گاه گور شد[20] تیرش	بوسه برخاک داد نخجیرش
دریکی[21] لحظه زآن[22] شکار شگفت	چند راکشت وچندرا بگرفت

(بیت شماره ۱۷ آ: حذف شده). ۱-خ: در هوای. ۲-ث: زیر آرد. ۳-ث: بزیر آرد. (بیت شماره ۱۸ خ: حذف شده) ۴-پ ج ح د: حذف شده. ۵-ذ: درود. (ابیات شماره ۲۰-۱۹ آ: ۱۹-۲۰). ۶-ح د: ساز. ۷-چ: حذف شده. ۸-پ ر: او. ۹-ذ: کود. ۱۰-ح خ: برخواست. ۱۱-آ: در، ژ: زان. ۱۲-ژ: کوه تنک؛ پ ج چ: تنک (چ: تیز) کرده؛ ذ: تنک کرده کمند؛ زژ: تنک، ر: بند، س: گوم (تند)؛ خ د: کرده. ۱۳-ذ: بر. ۱۴-آ: بر، ث ز: تیر، س: تیز (گرم).

۱۵-چ: شیر کمان گرفت. ۱۶-ب ت خ ر ز: تیر در دست گرد و (خ ر: گرد) دست گشاد، پ چ ح د: تیر درنیم گرد وشست نهاد. ۱۷-ژ: از. ۱۸-ح: درکشیده. ۱۹-خ: دست، ز: شصت. ۲۰-ب ت خ ر: بر بغل گاه گور زد، ح د: برشخنه راه گور شد؛ ز: زد. ۲۱-ب ت خ ر ز: هم در آن. ۲۲-پ ث ج چ ذ: آن.

۲۵ وان[1] کنیزک ز[2] ناز و عیّاری — در ثنا کرد خویشتن داری

شاه یک ساعت ایستاد[3] صبور — تا یکی گور شد روانه ز[4] دور

گفت کای[5] تنک چشم[6] تاتاری — صید مارا[7] بچشم می[8] ناری

صید ماکز صفت برون[9] آید — درچنان[10] چشم تنگ[11] چون آید

گوری آمد[12] بگوکه چون تازم[13] — وز[14] سرش تا[15] سمش[16] چه اندازم

۳۰ نوش لب[17] زآن منش[18] که خوی بود — زن بد و زن[19] گزافه[20] گوی بود

گفت باید که رخ بر افروزی — سر این گور در سمش[21] دوزی

شاه چون دید پیچ پیچی او — چاره گر شد ز بد[22] بسیجی او

۱- ج خ ذ : آن. ۲- ح د : به
(بیت شماره ۲۶ ت : حذف شده.) ۳- ب خ ر :
ساعتی بماند ، چ : لحظه ایستاده ، ح د : ساعت ایستاده.
۴- ر : تا یکی شد روانه از ره.
۵- ح د : با ، خ : ای. ۶- ذ : چشم تنک. ۷- ذ: ماکز.
۸- آ ب پ ت ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : در ، س : می(در).
(بیت شماره ۲۸ خ : حذف شده). ۹- ب ت ح د ر :
فزون. ۱۰- ث : چنین. ۱۱- پ ج چ : تنک چشم. ۱۲- ح د : آید. ۱۳- خ : بازم
۱۴- ت خ ر ز : از. ۱۵- ج : یا. ۱۶- ژ : دمش، س : سمش(دمش)
(بیت شماره ۳۰ خ : حذف شده). ۱۷- چ : زن. ۱۸- ب
ت ر : صفت. ۱۹- ذ : زن چابک. ۲۰- آ ب پ ث ج چ
ذ ژ ش : زیاده، س : گزافه(زیاده). ۲۱- چ : سم این
کور درسرش، خ : کوش وسمش بهم درو. ۲۲- ج ذ : زبس، خ : ببد.

خواست اول[1] کمان گروهه[2] چو باد | مهره ای[3] در کمان گروهه[4] نهاد
صید را[5] مهره در فکند بگوش | آمد از تاب مهره مغز[6] بجوش
۳۵ سم سوی گوش برد صید زبون[7] | تا ز گوش آرد آن[8] علاقه برون[9]
تیرشه برق شد جهان افروخت | گوش و سم را[10] بیکدگر[11] بر[12] دوخت
چون سر و سم بهم بدوخت بتیر | بسر و سم درآمد آن نخجیر
گفت شه با کنیزک[13] چینی | دست بردم چگونه میبینی
گفت پر[14] کرد[15] شهریار این کار | کار پر کرده کی بود[16] دشوار
۴۰ هرچه تعلیم کرده باشد مرد | گرچه دشوار شد بشاید[17] کرد
رفتن تیر شاه بر[18] سم گور | هست از ادمان نه از زیادت[19] زور

۱-ح د : اویک . ۲-ج : کلوله . ۳-ب ت ر : مهره را ۴-ج: کلوله . ۵-ب ت خ ر : کور را . ٦- ب ت خ ر : کور (بیت شماره ۳۵ ت : حذف شده) ۷- ب خ ر: کورحرون، ز : کور زبون . ۸- ذ : آورد . ۹- ب خ ر ز : صداع . ۱۰-آ ث : وسمش . ۱۱-ج : بهم دگر ، خ س : بیکدیگر . ۱۲- ب پ ت ث ج ح د ز ش : در . (بیت شماره ۳۷ آ پ ث ج چ ذ ژ ش : حذف شده) . (ابیات شماره ۴۰ - ۳۸ ح : ۳۹-۳۸ - ۴۰) ۱۳-ذ: با کنیزکی . ۱۴-خ ر ز : کو ۱۵-ح د ذ س : کرده . ۱٦-خ ذ ز : شود . (بیت شماره ۳۹-ج : حذف شده) . ۱۷- ب ت ح خ ر ز ش : تواند، ث : بباید ، س : بشاید (تواند) . (بیت شماره ۴۱ ج: حذف شده) ۱۸ -چ ح ث : در . ۱۹- ذ ث : هست ادمی (ژ : ازاده) نه از زیادهٔ ؛ پ : از ادمی ، د: ز ادمان ؛ ث چ ح ، زیادهٔ ، (ابیات شماره ۴۲ - ۴۱ ب ت خ ر : ۴۱ - ۴۲) .

شاه را این شنیده[1] سخت آمد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تبر تیز[2] بر درخت آمد

دل بدآن[3] ماه[4] بی مدارا کرد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کینهٔ[5] خویش آشکارا کرد

پادشاهان[6] که کینه‌کش[7] باشند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ خون[8] کنند[9] آن[10] زمان که خوش باشند

۴۵ با چه آهو که اسب زین نکنند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چه[11] سگی را که پوستین نکنند

گفت اگر مانمش[12] ستیزه گرست[13] ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ور[14] کشم این حساب از آن بترست[15]

زن کشی کار شیر[16] مردان نیست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ که زن[17] از جنس هم نبردان نیست

بود سرهنگی[18] از نژاد بزرگ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تند چون شیر و سهمناک[19] چو گرگ .

۱-آ ح د : کاین شنید ، ب : آن فسانه ؛ ت خ ر ز : چو (خ ر ز : چون) آن (خ ز : این) شنید ؛ ژ : سشنیده ، س : سشنیده (جواب). ۲-خ : تیر نمرود ، ژ : تبری تیز . (ابیات شماره ۴۴-۴۳ پ : ۴۳-۴۴) .
۳-آ ب پ ت ث ر ز ش : بران ، خ : آن ، س : بدان (بران). ۴-آ : مایه . ۵-آ پ ت ث ج ح د ذ ر ز ژ ش : کینه بر . ۶-چ ، حذف شده . ۷-ژ : حذف شده . ۸-ث ز : چون . ۹-ذ : خورند. ۱۰-پ : این . (بیت شماره ۴۵ آ ب ت خ ذ ر : حذف شده)
۱۱-پ س : خر ، ث ج چ ز : جز . ۱۲-ث ج چ ذ زژ : گفتش ار مانم این ؛ پ : مانم این . ۱۳-ر : ستیزه پرست . ۱۴-آ پ ث ج د ز : کر. ۱۵-ت ر : این حساب هم ؛ خ : زان دگرست . ۱۶-خ : چونکه کار . ۱۷-پ ج ذ ش : زن خود ، ث چ ژ : زن چو. (بعد از بیت شماره ۴۷ آ : داستان عتاب شاه بهرام با کنیزک چینی ، ذ : سپردن بهرام کنیزک را بسرهنگ بجهت هلاک - افزوده) ۱۸-ز : سرهنگ . ۱۹-آ ب ت ح خ د ر ز : خشمناک .

خواند شاهش بنزد[1] خویش فراز[2] | گفت رو[3] کار این کنیز بساز[4]

۵۰ فتنهٔ بارگاه[5] دولت ماست | فتنه کشتن ز روی عقل رواست[6]

برد[7] سرهنگ دادپیشه زپیش[8] | آن پری چهره را بخانهٔ خویش

خواست تا[9] کار او بپردازد | شمع وار[10] از تنش سر اندازد

آب در دیده گفتش[11] آن[12] دلبند | کاین[13] چنین ناپسند را[14] مپسند

مکن ار نیستی تو[15] دشمن خویش | خون من[16] بی گنه بگردن خویش

۵۵ مونس خاص شهریار منم | وز[17] کنیزانش اختیار منم

تا بدان حد که در شراب و شکار | جز منش کس نبود مونس و یار

گر ز گستاخیی که بود مرا | دیو بازیچه ای نمود مرا

شه ز گرمی سیاستم[18] فرمود | در هلاکم مکوش زود زود[19]

روزکی چند صبر کن بشکیب | شاه را گو بکشتمش[20] بفریب[21]

۱- پ چ : نزد، خ: نمود. ۲- ب پ ت ث ج ح خ ذ ر ز ژ ش: براز.

۳- س : گفت رو (که برو). ۴- خ د ر ژ : کنیزک ساز.

۵- ر : بارگاه و. ٦- ب ت ح ر : فتنه کشتن راه (ر : روی) عدل سزاست (ت خ ر : رواست)؛ پ ج ژ: سزاست.

۷- ج : داد. ۸- ب ت خ ر: سرهنگ جانش از غم ریش.

۹- پ ث ج چ ز ژ ش : کز، س : تا (کز).

۱۰- د: شمع وارش. ۱۱- ذ ر ز : کشتش. ۱۲- آ : ای.

۱۳- چ : که، خ : این. ۱۴- ژ : ناپسند ترا. ۱۵- چ: دوستی چو

۱٦- چ: ما. ۱۷- ز: از. ۱۸- ژ: سیاستی. ۱۹- خ: مکوش و داد ده زود؛ پ ز : زود بزود. ۲۰- ح د : که کشتمش، ر: بکشتم. ۲۱- ذ: بشکیب.

۶۰ گر بدان گفته شاه باشد شاد[1] | بکشم[2] خون من حلالت باد
ور[3] شود تنگدل ز[4] کشتن من | ایمنی باشدت[5] بجان و بتن
تو ز پرسش[6] رهی و[7] من ز هلاک | زاد[8] سروی[9] نیوفتد بر[10] خاک
روزی آید اگرچه[11] هیچ کسم | کآنچه کردی بخدمتت برسم[12]
این سخن گفت و عقد باز گشاد[13] | پیش او هفت پاره لعل نهاد
۶۵ هر یکی زان[14] خراج اقلیمی | دخل عمّان ز نرخ[15] او نیمی
مرد سرهنگ از آن[16] نمونش راست | از سر خون آن صنم برخاست
گفت زنهار سر ز کار[17] مبر | با کسی نام شهریار مبر

۱- ب ت خ ر: بهلاکم اگر شاه بود دلشاد ؛ ث ح د : گر بران کشته (ح د :کفته)؛ آ پ ج چ ژ ش : بران
۲- ذ :کشتن . ۳- آ ب پ ت ج د ذ ر :گر . ۴- ث خ :به.
۵- خ د : باشدم. ٦- ب ت خ ر ز : تا تو از خون ، ج ذ ژ : تو ز ترسش (ژ : زجورش). ۷- د : حذف شده . ۸- ژ : زاده.
۹- ذ : سروت. ۱۰- ب ت ح خ ر ز : نیفتد (ح :نیوفتد) اندر، ج چ ش : نیوفتد در، س : نیوفتد بر (در) .
۱۱- آ د ز ژ : وگرچه ، ث خ : اگرنه ، چ :که گرچه.
۱۲- پ ث د : کاینچه ، چ : آنچه ؛ خ :کز مکافات نیک با تو رسم .
۱۳- ذ : وعقد را بگشاد ؛ ز: وعقد باره . ۱۴- ب ت ث چ ح خ د ر ز : زو. ۱۵- ب ت ح خ د ر ز : خرج ، ژ : جرخ ، س : نرخ (خرج). ۱٦- خ : ازین، ذ : زان. ۱۷- ث : روزکار .

گو[1] من این خانه را پرستارم — کار می‌کن که من بدین[2] کارم
من خود آن چاره‌ها[3] که باید ساخت — سازم ار خواهدت[4] زمانه نواخت
۷۰ بر چنین عهد رفتشان[5] سوگند — این ز بیداد رست[6] وآن ز گزند
بعد یک هفته چون رسید بشاه — شاه از و بازجُست قصّهٔ ماه
گفت مه را باژدها دادم — کشتم از اشک[7] خون بها دادم
آب در چشم شهریار آمد — دل سرهنگ با قرار[8] آمد
بود سرهنگ را دهی معمور — جایگاهی ز چشم مردم دور
۷۵ کوشکی راست برکشیده باوج[9] — از[10] محیط سپهر یافته موج
شصت پایه[11] رواق منظر او — کرده جای[12] نشست بر سر او
بود بر[13] وی همیشه جای[14] کنیز — بعزیزان[15] دهند جای عزیز
ماده گاوی در آن دو روز بزاد — داد[16] گوساله لطیف نهاد
آن پری چهرهٔ جهان[17] افروز — برگرفتی بگردنش هر روز[18]

۱- خ ذ : که . ۲- ح د : کار من کن که باین ؛ آ ث : من کن، چ : درین . ۳- آ : از ، پ ت : این ؛ چ : از کارها؛ خ : چیزها . ۴- ذ : خواهدم . ۵- ح : عهد شان بشد. ۶- ج خ : رفت . ۷- ر : سنک . ۸- ث : دل ز سرهنک بیقرار؛ آ د : برقرار . ۹- آ ب ت ح د ز : داشت ؛ خ ر : داشت برکشیده بر اوج (ر : سرکشیده باوج)؛ ذ : سر . ۱۰- ح د : زو. ۱۱- ر : پایهٔ نه. ۱۲- ذ : جایی . ۱۳- ب ت خ ر ز : در، س : بر (در). ۱۴- ح د : نشسته. ۱۵- ذ : بعزیزی. ۱۶- پ ث ج چ ح د ذ ر س ش : زاد. ۱۷- ث ج : جمال. ۱۸- چ : فیروز، س : همه روز.

۸۰ پای در زیر او[1] بیفشردی | پایه پایه بکوشک بر[2] بردی

مهر گوساله‌کش بود بیهار[3] | ماه گوساله‌کش که دید بیار[4]

همه روز آن غزال سیم اندام | برد گوساله را زخانه[5] ببام

روز تا روز[6] ازین قرار نگشت | کارگر بود چون ز[7] کار نگشت

تا بجایی رسید گوساله | که یکی گاو گشت شش[8] ساله

۸۵ همچنان[9] آن بت گل‌اندامش | بردی از زیر[10] خانه بر بامش

هیچ رنجش نیامدی[11] زان بار | زآنکه خو[12] کرده بود با آن[13] کار

هرچه[14] در[15] گاو گوشت می‌افزود | قوّت او زیاده‌تر می‌بود

۱- پ : زیر وی ، خ : زانوش ، ر : زانویش .

۲- ذ : بکوشکش . ۳- آ : بیمار ، خ : بنماز ، ر : بنهاد.

۴- خ : که دید بناز ، ر : ندارم یاد .

۵- خ : بردی گوساله را ز پاده ؛ پ : گوساله ؛ ح د : ززیر ، ر : ز شاخ .

(بیت شماره ۸۳ ر : حذف شده) .

۶- ذ : روز بازار . ۷- ح د : کشت ؛ د : کشت چون به .

۸- ب ت : سه ، ر : نه ، ث : چار .

۹- خ ر ز: همچنین . ۱۰- ث : صحن . ۱۱- ز : همه رنجی نیافتی ؛ ب ت خ ذ ر : رنجی نیافتی (ذ : نیامدی) .

۱۲- پ : خود . ۱۳- ح د : با این . ۱۴- آ: کرچه .

۱۵- پ : از .

مشورت کردن کنیزک با سرهنگ در مهمانی شاه*

روزی آن تنگ‌چشم[1] با دل تنگ — بود تنها[2] نشسته با سرهنگ
چارگوهر ز گوش گوهر کش — برگشاد آن نگار حورا فش[3]
گفت کاین نقدها ببر[4] بفروش — چون بها بستدی بیار خوش[5]
گوسپندان خر[6] و[7] بخور و گلاب — وآنچه باید ز شمع و نقل[8] و شراب[9]
۵ مجلسی راست کن چو روضهٔ خور[10] — از کباب و شراب[11] و نقل[12] و بخور

---

* آ : مهمانی ساختن سرهنگ شاه بهرام گور، ب ت چ ح خ د ر ز ژ ش : حذف شده ، پ ج ذ ، مهمانی ساختن (ذ : کردن) سرهنگ بهرام گور (ج ذ : بهرام) را ، ث : شعبده کردن کنیزک با سرهنگ در مهمانی بهرام .

۱ - ث ذ ز : چشم تنگ . ۲ - آ ب ت خ ر ز ژ : خلوت ، ح د : خالی. ۳ - ب ت خ ر ز : کرد بیرون نگار حورا وش (ت: حورافش ، ز : خون آتش) ؛ ج ش : حورا وش ، ح د : با دل خوش ، ذ : جورا وش . ۴ - ت خ ز : این دانها؛ ج ح ذ ژ : این؛ ر : این دانها همه ؛ آ : درها، ب : دانها. ۵ - ر : استدی بیار بهوش ؛ ج : بیا خاموش ؛ آ ب ت خ د : بهوش (بیت شماره ۴ چ : حذف شده). ۶ - ح : خور. ۷ - ز : حذف شده. ۸ - ر : آنچه باید نقل و شمع ؛ ج ذ س : نقل و شمع . ۹ - ز : کباب . ۱۰ - ر : نور. ۱۱ - چ ح د س : شراب و کباب . ۱۲ - ج : حذف شده.

شه چو آید بدین[1] طرف بشکار	از[2] رکابش چو فتح دست مدار[3]
دل درانداز و جان[4] پذیری کن	یک زمانش[5] لگام گیری کن
شاه بهرام خوی خوش دارد	طبع آزاد نازکش[6] دارد
چون ببیند[7] نیازمندی تو	سر درآرد بسر بلندی تو
۱۰ برچنین منظری[8] ستاره سریر	گاه شهدش دهیم[9] و گاه شیر
گرچنین کار سودمند[10] شود	کار ما هردو زو بلند شود
مرد سرهنگ لعل ماند[11] بجای	کانچنانش هزار داد خدای

۱- ب ت : درین ، ر : برین . ۲- پ ذ : در . ۳- ذ: بر آر .

(ابیات شماره ۱۰-۷ د : ۸-۷، ۱۰ - ۹) . ۴- ب ت خ رز : دل شه جوی و (خ : جوی ، ز : کیرو) ؛ ذ: جان درانداز و دل ؛ ژ : دل.

۵- ب ت ر ز : بتواضع ، خ : بر تواضع . ٦- ب ت خ ر : نفس آزاد بارکش ، ث : نفس نیکو و نازوکش، ز : نفس آزاد و نارکش ؛ ژ : آزاد و ؛ آ چ ح د : بارکش.

۷- پ : به بینند . ۸- پ : منظره ، ث ج چ خ ذ ز ش : منظر .

۹- ب ت ح : که میش (ح : شرابش) ؛ آ ث ج: شیرش، پ چ ش : شیره ش؛ خ : شکر دهیم ؛ ر ژ : شربت. (بیت شماره ۱۱ ذ : حذف شده) ۱۰- آ ب ت ح خ د ر ز: سازمند.

۱۱- ب ت خ ر : ماند دانه ، ز : دانه ماند .

رفت وازگنجهای[1] پنهانی	یک بیک ساخت برگ[2] مهمانی
خوردهایی ملوکوار[3] سره	مرغ و ماهی وگوسپند و بره
۱۵ راح[4] و[5] ریحان که مجلس آراید[6]	نوش ونقلی که بزم راشاید[7]
همه اسباب کارساخت[8] تمام	تا کی[9] آید[10] بصیدگه بهرام

۱- چ ح د : وز ؛ خ ر : ازان (ر : از) نقد های ؛ ب ت ز : نقد های .

۲- پ : خرج ، ژ : نزل .

۳- ب ت ر : از اباهای خوب و پاک و ، خ ز : از آباهای (ز : آبهای) خوب پاک .

۴- ب خ ر : روح . ۵- ژ : حذف شده ۶- چ : آرایند .

۷- چ : شایند . ۸- د : ساخته . ۹- آ ح د ز : تا که ، ذ : ناکه . ۱۰- ذ : آمد .

بردن سرهنگ بهرام گور را بمهمانی*

شاه بهرام روزی[1] از سرتخت	برد سوی شکار[2] صحرا رخت
پیشتر زانکه رفت[3] و صید انداخت	صید بین تا چگونه صیدش[4] ساخت
چون بر آن[5] ده[6] گذشت کان سرهنگ	داشت آن منظر بلند آهنگ

* آ : رفتن شاه بهرام بضیافت سرهنگ ، ب ش : رفتن بهرام بمهمانی سرهنگ از شکارگاه ، پ چ ژ : رفتن بهرام گور (چ : بهرام ، ژ : شاه بهرام) بمهمانی سرهنگ ، ت : رفتن شاه بهرام بمهمانی سرهنگ و آمدن کنیزک باکاو ، ج ذ ز : حذف شده ، ح : بردن سرهنگ بهرام را بمهمانی ، د : بردن سرهنگ بهرام گور بمهمانی ،
خ : همایی کردن سرهنگ بهرام را و نواختن کنیزک را و عزیمت کردن ملک بهرام ،
ر : مجلس شاه بهرام با سرهنگ خاص .

(ابیات شماره ۲-۱ ت : ۱-۲) . ۱-ر : روزمبارک.
۲- ب ت خ د ر ز ژ ش : شکار و .
(بعد از بیت شماره ۱ - ب ت خ ر ز :
ره گذارش بر آن (خ : بدان) زمین افتاد که کنیزک بدو بهشت آباد (خ : که دران کوشک بد کنیزک شاد) - افزوده). (ابیات شماره ۳-۲ خ : حذف شده) ۳-ژ : حذف شده ۴-پ : صید انداخت. ۵-ج ذ : بدان .
۶- آ ز ژ : ره .

دید نزهتگهی گران پایه[1] — سبزه در سبزه سایه[2] در سایه

۵ باز[3] پرسید کاین[4] دیار کراست[5] — ده خداوند این[6] دیار کجاست[7]

بود سرهنگ خاص پیش رکاب — چون ز خسرو چنین شنید خطاب[8]

برزمین بوسه داد و برد نماز[9] — گفت کای شهریار بنده نواز

بنده دارد دهی که[10] دادهٔ تست — لطفش[11] از جرعه ریز بادهٔ تست

شاه اگر جای آن[12] پسند کند — بندهٔ پست را بلند کند

۱۰ بی تکلّف چنانکه عادت اوست[13] — سنّت[14] رأی با سعادت اوست[15]

سر در آرد بدین[16] دریچهٔ تنگ — سربلند[17] جهان شود سرهنگ

دارم از دادهٔ عنایت شاه — کوشکی[18] برکشیده سر تا[19] ماه

۱- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : گرانمایه .
۲- ت : برسبزه سایه بر . ۳- ب ت خ ر ز: شاه.
۴- ذ : کان. ۵- د : کجاست . ٦- ژ : ده خداوندهٔ.
۷- ح : کراست . ۸- آ ب ت ر : چنان شنود (ب ت ر : شنید) عتاب ؛ ح : چنان ؛ پ ج : شنود عتاب ؛ چ : رسید ؛ ث خ ذ ز ژ : عتاب . ۹- ذ : نیاز . ۱۰- خ ر ز : و. ۱۱- س : لطفش (بزمین) (ابیات شماره ۱۰-۹ ب ت خ ر : ۹-۱۰). ۱۲- آ ب ت ح خ د ر ژ : اگر (ب : گر) جای را . ۱۳- ذ : تست . ۱۴- ب ت خ ر : صفت . ۱۵- ذ : تست. ۱٦- آ ث خ ر : درین ، ب پ : برین ؛ ح : برین کریچهٔ ؛ ذ : بدان ؛ ت د : کویچهٔ . ۱۷- آ ت ح د ر : بزرگ . ۱۸- ب ت خ ر : خانهٔ .
۱۹- چ : سرکشیده بر سر ؛ س : کشید .

باغ در[1] باغ گرد برگردش / خلد مولی[2] و روضه شاگردش

گوخورد شاه باده[3] بر[4] سر او / خاک بوسد ستاره بر در[5] او

۱۵ گردشه[6] خانه را عبیر دهد / مگسم شهد و[7] گاو شیر دهد

شاه چون دید کوز[8] یک رنگی / پیش برد آن سخن بسرهنگی

گفت فرمان تراست کار بساز / تا ز نخجیرگه من آیم باز

داد سرهنگ بوسه بر سر خاک / رفت و زنگار کرد از[9] آینه پاک

منظر از فرش چون بهشت آراست[10] / کرد هر زینتی[11] که باید راست

۲۰ چون شهنشه ز صید گاه رسید / باز چترش باوج[12] ماه رسید

میزبان از نوردهای گزین / کسوت رومی و طرایف[13] چین

فرش بر فرش چند جامهٔ[14] نغز / کز فروغش گشاده شد دل و[15] مغز

زیر ختلی خرام[16] شاه افکند / بر سر آن نثار گوهر چند[17]

۱-ذ: بر. ۲- ث چ ح ژ: مولا. ۳- پ: باده شاه. ۴-ج ح: در.
۵-خ: سر. ۶-خ: کوشهٔ، ذ: کرچه شه. ۷- آ: حذف شده.
۸- ب ت خ ر: به. ۹-ب: رفت و زنگار و کرد ز، خ: رفت زنگار کرد ز، ر: رفت زنگار و زنگ ز؛ ث ژ: کردن. (مصرعهای بیت شماره ۱۹ اح د: مقدم مؤخر است). ۱۰- ر: منظر چون بهشت را؛ آ: چون بهار. (بعد از بیت شماره ۱۹ ز: بردن سرهنگ بهرام را بمهمانی - افزوده) ۱۱-ح د: زیوری. ۱۲-پ ج ذ: براوج. ۱۳-آ: طراوت. ۱۴-خ: خانهٔ، ذ: نامهٔ. ۱۵-ج: دل شد، ث: کردد.
۱۶-آ: زیرجنکی؛ ب ت خ ر: جمله در پای اسب، ث ژ: زیر حیلی (ژ: خیل) حرام، چ: زیر سم سمند، ذ ز: زیرچنکی (ز: حک) خرام. ۱۷- آ پ ث ج چ ح د ذ ز ژ: بادگر چیزهای (ح: نزلهای) طبع پسند.

شاه برشد بشصت پایه رواق[1] — دید طاقی بسر بلندی طاق[2]

۲۵ طرح کرده رخش[3] خورنق را — فرش افکنده[4] چرخ[5] ازرق را

میزبان آمد آنچه باید[6] کرد — از بخور و گلاب[7] وشربت وخورد[8]

چون شه از خوردهای خوش پرداخت — می روان کرد و بزم شادی[9] ساخت

شاه چون خورد ساغری دوسه می[10] — از گل جبهتش برآمد خوی[11]

گفت کای[12] میزبان زرین کاخ — جایگاهت خوشست وبرگ[13] فراخ

۳۰ لیکن این شصت پایه کاخ[14] بلند — کاسمان[15] برسرش رود بکمند

۱- ب ت خ : بام ، ر: پیام . ۲- ب ت خ : کوشکی دید جمله سنک رخام . ر : کوشکی جمله بود سنک رخام . ۳- آ پ ث ج چ ح خ د ذ ز ژ ش : رخ ، ب : رهی ، ت : رضی ، ر: زخوی، س : رخش (رخ) . ۴- ح ز : افکند . ۵- خ : جزع .

(بعد از بیت شماره ۲۵ ز :

کوشکی جمله بود سنک رخام — همچو ماهی تمام شد بهرام - افزوده)

۶- ژ: آنچه می باید . ۷- س : گلاب و بخور . ۸- ب ت خ د ذ ر ز : وشربت (ذ: وشربت و) سرد (خ د ر ز : خورد) . ۹- آ : پی روان ، پ ذ : می طلب ؛ ج : طلب کرد و شاهی ؛ ح: کرده؛ ث : بزم سازی . (بیت شماره ۲۸ آ: حذف شده) . ۱۰- ذ: باده ساغری دوسه خورد . ۱۱- ذ : کرد . ۱۲- ح خ : ای . ۱۳- آ : جایگهت بس خوشست و بزم . ۱۴- آ ح : لکن (ح : لیک) این ششت پایه طاق؛ ژ : آن ؛ ب ت خ ر : کاخ ششت پایه ؛ د : ششت پایه طاق ؛ چ د : لیک . ۱۵- ث : کی هوا، ذ: آسمان.

از پس شصت سال کز تو گذشت	چون توانی بزیر پای نوشت[1]

میزبان گفت شاه باقی باد	کوثرش باده حور[2] ساقی باد

این زمن[3] طرفه نیست[4] من مردم	از چنین پایه[5] ماندکی[6] گردم

طرفه آن شد که[7] دختریست چو ماه	نرم و نازک چو خز و قاقم شاه

۳۵ نره[8] گاوی چو کوه بر[9] گردن	آرد اینجا که[10] علف خوردن

شصت پایه چنان برد یک دست[11]	که نسازد[12] بهیچ پایه[13] نشست

گاوی آنگه چه[14] گاو چون پیلی	نکشد پیه[15] خویش را میلی

بخدا گر درین دیار[16] کسی	از زمین برگرایدش[17] نفسی

زنی آنگه بشصت پایه حصار	بر برد[18] چون عجب نباشد کار

۴۰ شه چو سرهنگش[19] این حکایت گفت	سرانگشت زیر دندان[20] سفت

(بیت شماره ۳۱ ز : حذف شده) . ۱- خ : نشست .

۲- ر : حورو . ۳- ب ت خ ر ز : ازمن این (ت : باین) . ۴- دس : نیست طرفه .

۵- ذ : راه . ٦- خ : ماندکی . ۷- ب ت : عجب ؛ خ ر : عجب آنست ؛ ح د : این بین که . ۸- ت خ : برزه ، پ : بره ؛ ر : بره کاوي چو کاو . ۹- ج : در . ۱۰- ر ژ : اینجایکه . ۱۱- ب ت خ ر ز : چنان برد بر دست ، ذ : برد چنان بگذشت ، ژ : چنان رود یکدست . ۱۲- چ ژ : نیارد . ۱۳- ح د : جای . ۱۴- خ ژ : کاو ، ر : کاوو ؛ آ : آنکه جو . ۱۵- آ : پیل ، خ : سیر ، ر : بند ، ز : مه . ١٦- س : (دیار) سپاه . ۱۷- آ : بر ربایدش ، خ : ازبگیردش . ۱۸- خ : ببرد . (بیت شماره ۴۰ آ : حذف شده) ۱۹- س : چونکه سرهنگ ؛ ب ت ج ذ ر ز : سرهنگ . ۲۰- ب ت ج ح خ د ر ز : سرانکشت را بدندان ، س : شه سرانگشت خود بدندان .

گفت ازین گونه کار[1] چون باشد | نبود وربود فسون[2] باشد
باورم ناید این سخن بدرست[3] | تا نبینم بچشم خویش نخست[4]
وآنگه از مرد میزبان درخواست[5] | تاکند دعوی سخن را راست
میزبان کاین[6] شنید[7] رفت بزیر[8] | گفت[9] با گاوکش حکایت شیر[10]
۴۵ سیمتن وقت را شناخته بود | پیش از آن کار خویش[11] ساخته بود
زیور[12] وزیب چینیان بربست | داد گلرا خمار[13] نرگس مست
ماه رامشک راند[14] بر تقویم | غمزه را داد جادوی تعلیم[15]
چشم را سرمهٔ فریب[16] کشید | نازرا برسر عتیب کشید[17]

۱- ذ : زین ؛ ر : این جنس ؛ ب ت : جنس ؛ خ : جنس کاو.
۲- آ ح د : کو ؛ پ چ ژ : کو بود زبون ؛ ث ج ذ : زبون.
۳- ب ت ح خ ر : چنین ؛ د : چنین بنخست. ۴- ث د : درست.
۵- ج : آنکه آن مرد میزبان برخاست. (ابیات شماره ۴۵-۴۴ ب ت خ ر : ۴۴-۴۵) ۶- ب ت خ ر ز : چون، پ : حذف شده. ۷- ج : شنود. ۸- آ : از پیش. ۹- س : کرد (گفت). ۱۰- آ : خویش. ۱۱- آ ث ج ح د ژ : پیش از آن وعدهٔ کار، پ ج ذ : زیور وزیب خویش.
(بیت شماره ۴۶ ج : حذف شده.) ۱۲- ز : زینت.
۱۳- ز : خمار و. ۱۴- چ : داده. ۱۵- چ : داده جادوی ؛ خ : داده ؛ ز : کرد جادوی تسلیم ؛ پ ث : تسلیم. (ابیات شماره ۴۸-۴۹ ب ت خ ر : ۴۸-۴۹). ۱۶- ب ت خ ر : بلطف.
۱۷- ب ت خ ر : نارپستان زسینه کرد(ت خ ر : کشت) پدید ؛ پ ث ج ز : عتاب.

سرو را رنگ ارغوانی[1] داد / لاله را قدّ خیز رانی[2] داد

۵۰ دُر برآمود[3] سرو سیمین را / بست[4] بر ماه عقد پروین را

درج یاقوت را بدُرّ یتیم / کرد[5] چون سیب[6] عاشقان بدونیم

تاج عنبر نهاد برسر دوش / طوق غبغب کشیدْ[7] تا بُن گوش

[شه که تختش بود ز تختهٔ عاج / ناگزیرش بود ز طوق[8] و ز تاج[9]]

زنگی زلف[10] و خال هندو رنگ / هر دو بر یک طرف ستاده[11] بجنگ

۵۵ [شبهٔ[12] خال بر عقیق لبش / مهر زنگی[13] نهاده[14] بر رطبش]

فرقش از دانهای[15] دُرّ خوشاب / بسته گردِ[16] مه ازستاره[17] نقاب

۱- ژ : قد خیز رانی . ۲- آ : سرو خیز رانی ، ب ت خ ر : سرو بستانی ، ژ : رنک ارغوانی . (ابیات شماره ۵۱-۵۰ ب ت خ ر : حذف شده). ۳- آ : برآموده . ۴- د : بسته . (بیت شماره ۵۱ س : حذف شده).

۵- ذ : کرده . ۶- آ : جان . ۷- آ ذ : کشیده. (بیت شماره ۵۳ ب ت خ ر ژ س : حذف شده) .

۸- آ پ ث ج چ ح ذ ش : تخت . ۹- ج : عاج.

۱۰- ژ : زلف زنگی . ۱۱- ب ت خ ر : دو باریک دگر فتاده، دورا زیک طرف فتاده؛ ح د : دگر فتاده ، ژ : رطب ستاده ؛ ج : فتاده . ۱۲- آ : سبزه . (بیت شماره ۵۵ ب ت خ ر ژ س : حذف شده). ۱۳- ح : زنکین. ۱۴- ذ ژ : نهاد. (بیت شماره ۵۶ ب ژ: حذف شده) . ۱۵- ز : دانها . ۱۶- ش ح خ ر ز: کرده ۱۷- ذ : ازستاره زیر. (ابیات شماره ۵۸-۵۷ پ : حذف شده)

گوهرگوش[1] گوهر آویزش[2] / کرده بازار عاشقان تیزش

ماه را درنقاب کافوری / بسته چون درسمن[3] گل سوری

چونکه ماه دوهفته ازسر ناز / کرد هرهفت آنچه باید[4] ساز

۶۰ پیش آن گاو رفت چون مه بدر / ماه دربرج گاو[5] یابد قدر

سرفروبرد و[6] گاورا برداشت / گاو بین تا چگونه گوهرداشت

پایه بر[7] پایه بردوید[8] ببام / رفت تا تخت پایهٔ بهرام

گاو برگردن ایستاد[9] بپای / شیر[10] چون گاو دید جست زجای[11]

در[12] عجب ماند کاین چه شاید بود / سود او بود و در[13] نیافت چه سود

۶۵ مه ز[14] گردن نهاد گاو بزیر / بکرشمه چنان نمود بشیر

کانچه من پیش تو[15] بتنهائی / پیشکش کردم از توانائی

۱- چ : گوش و .   ۲- چ : آمیزش .   ۳- ب ت خ ر : بست چون درچمن (خ : رحم) ؛ آ : بر .

۴- ب ت خ ر : کرد (ر : کرده) زیور چنانک باشد (خ : باید) ؛ پ ذ : هرهفت آنچه (ذ : زانچه) ، ژ : هرهفت از آنکه .

۵- ب : کاه .   ۶- ب ت خ ر ز : کرد و (خ : کرد) ؛ پ چ : و - حذف شده .

۷- چ : در ، س : بر (تا) .   ۸- خ : برد و بام .

۹- چ : درگردن ایستاده ؛ ب پ ت ث ج د ذ ر ز ژ ش : ایستاده .   ۱۰- خ : شاه .   ۱۱- چ : از .   ۱۲- پ ج ذ : شه .   ۱۳- خ : سوی او برد در ؛ آ ب پ ت ج ح د ذ ر ز ژ : و - حذف شده .   ۱۴- پ : حذف شده .   ۱۵- ب ت خ ر ز : شه .

درجهان کیست کو بزور و برای	از رواقش برد بزیر سرای[1]
شاه گفت این نه زورمندی تست[2]	بلکه[3] تعلیم کرده ای زنخست
اندک اندک بسالهای دراز	کرده ای برطریق ادمان[4] ساز
۷۰ تاکنونش ز راه بی رنجی	در ترازوی خویشتن سنجی[5]
سجده بردش نگار سیم اندام	با دعایی بشرط خویش تمام[6]
گفت برشه غرامتیست عظیم	گاو تعلیم و گور بی تعلیم؟

۱- پ ج ذ : همی برد بسرای.
(بعد از بیت شماره ٦٧ ب ت خ ر ز :
شاه بهرام آن یگانهٔ دهر کزجهان یافت (ر: داشت) رای ودانش (خ: دانش و) بهر،
پاسخش داد کای بهشتی حور چشم بد باد ازتوان[تو] (خ: از تو وان تو، ز: از توان) دور،
تو (ز: به) که (ز: حذف شده) رسک بتان تاتاری
روی نیکو خلق (ر: خوی) خوش داری
من بگویم که این توانایی چون میسر شدت ز (خ: به) دانایی
کاو راز ان (خ: آن) زمان که شیر مکید تاکنون (خ: زمان) کو بشکل پیل رسید -
افزوده) . (بیت شماره ٦٨ ت خ ر ز: حذف شده) (ابیات شماره ٧٠-٦٨ ب : ٦٨، ٧٠، ٦٩). ۲- پ : من نکویم ز زورمندی تست، ج : شاه گفت این به زورمندی نیست؟ ب : این حذف شده. ۳- ذ: زانکه. ۴- ج ذ ژ : ادمی. ۵- آ ب ت ح خ د ر ز : خویش می سنجی (د: میرنجی)
۶- ح د : با دعاها ؛ خ : با دعا و بشرط کرده قیام.

من که گاوی برآورم بر بام	جز بتعلیم بر نیارم[1] نام
چه سبب چون[2] زنی تو گوری خرد	نام تعلیم کس نیارد[3] بـرد؟
۷۵ شاه تشنیع ترک خود بشناخت[4]	هندویی کرد[5] و پیش او در تاخت
برقع از ماه باز کرد و چو[6] دید	ز اشک برمه فشاند[7] مروارید
در کنارش گرفت و عذر انگیخت	وآن گل از نرگس آب گل میریخت[8]
از بد و نیک خانه خالی کرد	با پری رخ سخن سگالی کرد
گفت اگر[9] خانه گشت زندانت	عذر خواهم هزار چندانت
۸۰ آتشی گر زدم[10] زخود رایی	من از آن سوختم تو برجایی

۱- پ : برنیامد ، ث ج چ ذ ژ : برنیاید ، ح د :کس نیارد .
۲- چ ذ : کر . ۳- ذ : نباید .
(بعد از بیت شماره ۷۴ آ : دیدن شاه بهـرام کنیزک و باز شناختن ، پ : دیدن بهرام گور کنیزک خود را وبازشناختن اورا ، ث : دیدن بهرام کنیزک و شناختن ، چ : شناختن بهرام گور کنیزک را ، ژ : دیدن شاه بهرام کنیز را وشناختن و زن کردن - افزوده) . ۴-ح د : ترک خویش شناخت ؛ چ : نشناخت. ۵-پ خ رز : حذف شده. ۶- ب ت ح خ د ر : برقع ماه باز کرد (ر:کرد و) چه (ت ح خ د:چو) ،ژ: برقعش باز؛ پ ث چ ذ زش؛ و- حذف شده؛ آ: و به. ۷-آ ب ت ث چ خ ذ ر ز : اشک برمه فشاند (ث ر : فشانده). ۸-ح د: برگل او ز نرگس آبی ریخت ؛ خ : در گل و نرگس، ر :چو گل از نرگس. ۹- ژ : کر . ۱۰- خ : کر زدم آتشی .

چون زفتنه گران[1] تهی شد جای	پیش خود فتنه را نشاند ز[2] پای
فتنه بنشست و[3] برگشاد زبان[4]	گفت کای[5] شهریار فتنه نشان
ای[6] مرا کشته در جدایی خویش	زنده کرده بآشنایی[7] خویش
غمت از من نماند[8] هیچ بجای	کوه را غم در آورد از پای[9]
۸۵ خواست رفتن ز مهربانی من	در[10] سر مهر زندگانی من
شه چو بر زد بگوش آن[11] نخجیر	وآن[12] سم سخت را بدوخت بتیر
نه[13] زمین کز گشادن[14] شستش	آسمان بوسه داد بر دستش
من که بودم در آن پسند[15] صبور	چشم بد را زشاه[16] کردم دور

(ابیات شماره ۸۲-۸۱ آ ؛ بیت شماره ۸۱ خ : حذف شده ، ابیات شماره ۸۵-۸۱ ب ت ر ز : ۸۳-۸۱، ۸۴-۸۵) .

۱- ب ت ر ز : چون (ت : پیش) رامشگران ، ح د : چون فتنهٔ جهان . ۲- ر ز س : از .

(ابیات شماره ۸۴-۸۲ خ : ۸۳-۸۲ ، ۸۴) .

۳- خ ذ : حذف شده . ۴- س : زبان (دهان) .

۵- خ : ای ، ذ : با ، س : کای (با) . ٦- ذ : کای .

۷- ذ : بر آشنایی . ۸- آ : نمانده ، ژ : نهشت .

۹- ژ : کوه را غم در آرد از سر و پای . (بیت شماره ۸۵ خ : حذف شده) ۱۰- پ ج : بر . ۱۱- پ : شه چو کوش کور در ، آ ث ج چ ح د ذ ز ژ س ش : شه چو بر گوش کور بر (ث ج چ ر ژ س ش : در ، ح د ذ : زد) . ۱۲- آ پ ث ج چ ذ ژ س ش : آن . ۱۳- آ : بر . ۱۴- پ ج : نه زمین کز فتادن ۱۵- آ : نشید . ۱٦- آ : از شاه ، ر : نشانه .

هرکوا چشم در[1] پسند آرد — چشم زخمی دراو[2] گزند آرد

۹۰ غبنم آمد که اژدهای[3] سپهر — تهمت کینه بر نهاد بمهر[4]

شاه را آن[5] سخن چنان بگرفت — کز[6] دلش درمیان جان بگرفت

گفت حقا که راست گویی راست — بروفای[7] تو چند[8] چیز گواست

مهرهای چنان باوّل بار — عذرهای چنین[9] بآخر کار

ای[10] هزار آفرین بر آن گهری[11] — کاید از طبع او چنان[12] هنری

۹۵ این گهر پاره گشته[13] بود بسنگ — گر نبودی حفاظ آن[14] سرهنگ

۱- آب پ ت ث ج ز ژ س ش : هرچه را؛ چ : هرچه درچشم تو. ۲- ب : زخم اندران، ذ : زخمیش در؛ آ : درو، ت ح د ر ز : برو، خ : بدو.

(بیت شماره ۹۰ ذ ر : حذف شده).

۳- ب ت خ : سختم آمد که باز کونه ؛ ث : عیبم ؛ پ ج : آمدچو ؛ ز : بازکونه.

۴- ژ : همه جا کینه برنهاده ؛ ب ت خ : برنهد برمهر. (ابیات شماره ۹۳-۹۱ ب ت خ ر : ۹۱، ۹۳-۹۲). ۵-خ : این. ٦-چ : که. ۷-چ ذ ر : بوفایی. ۸-ز : صد. (ابیات شماره ۹۴-۹۳ ز : ۹۳-۹۴). ۹-ج : چنان. (بیت شماره ۹۴ پ ث ج چ ذ ز ژ ش : حذف شده) ۱۰-ت : صد. ۱۱-آ : نظری. ۱۲-س : کارداز طبع این چنین ؛ آ : ازچشم اوچنین ؛ خ : آن ؛ ح د : چنین. (ابیات شماره ۹۵-۹۴ ر : ۹۴-۹۵) (ابیات شماره ۹٦-۹۵ ب ت خ : ۹۵-۹٦).

۱۳-خ : آن گهرکشته پاره . ۱۴-ب پ ث ج چ خ ش : این .

خواند سرهنگ را و خوشدل کرد	دست در گردنش حمایل کرد
تحفه‌های بزرگوارش داد	بر[1] یکی دُر عوض هزارش داد
از پس چند چیزهای لطیف[2]	ری بدو[3] داد با دگر تشریف
شد[4] سوی شهر شادی[5] انگیزان	کرد[6] در بزم خود شکر ریزان
۱۰۰ موبدان را[7] بشرط[8] پیش[9] آورد	ماه را[10] در نکاح خویش آورد
بود با او[11] بلهو و عشرت و ناز[12]	تا برین رفت روزگار[13] دراز

(بعد از بیت شماره ۹٦ چ :

نقدها بیش داد رو تازه	از زر و سیم بیش اندازه
سر در خاصکان خویشش کرد	هر کجا کو برفت پیشش کرد - افزوده)

(بیت شماره ۹۷ ح د : حذف شده) .

۱- خ : هر. ۲- ز : ظریف . ۳- ز : ملک ری ؛ آ : به وی.
۴- ج د ذ : شه . ۵- خ : شاد . ٦- ح د : کشت ؛
خ ر : کرده . ۷- آ : مردمانرا . ۸- ر : بجنگ .
۹- خ : راه . ۱۰- ر ز : ماه رخ را . (بیت شماره ۱۰۱ خ :
حذف شده) ۱۱- ث : وی .
۱۲- ح د : بعیش و عشرت و ساز (د : ناز) ؛ پ : ساز.
۱۳- ج چ ر : بدین؛ ذ : بدین رفت روزهای ؛ ز :
بدین وقت ؛ س : برین (بدین) .

لشکرکشیدن خاقان چین وظفریافتن بهرام گور*

چون[1] برآمد زماه تا ماهی	نام بهرام در شهنشاهی
دل[2] قوی شد بزرگوارانرا	زنده شد نام نامدارانرا[3]
زردگوشان[4] بگوشه ها مردند	سربه آب سیه فروبردند
بود پیری بزرگ نرسی[5] نام	هم لقب با برادر بهرام
۵ هم قوی رای[6] وهم قوی[7] اندیش	کارها را شناخته پس وپیش
نسلش ازنسل[8] شاه دارا بود	واین[9] نه پنهان که آشکارا بود

---

* آ: سپاه کردن خاقان چین وظفر یافتن ، ب: لشکرکشیدن خاقان بجنک بهرام ، لشکرکشیدن خاقان چین بعزم ایران زمین، ث: سپاه کردن خاقان بجنک بهرام وظفر یافتن بهرام کور بروی ، ج: لشکر آوردن خاقان چین بایران وظفرشاه بهرام ، چ: رزم خاقان وبهرام وظفر یافتن بهرام ، ح: گفتار دراحوال برادر بهرام ، خ ر: حذف شده ، د: شبیخون کردن شاه بهرام کوربرخاقان چین وظفر یافتن ، ذ: آگاه شدن بهرام از غدر کردن خاقان چین ، ز: لشکرکشیدن خاقان بجنک بهرام وظفر یافتن بهرام ، ژ: آمدن خاقان چین بجنک شاه بهرام وعزیمت یافتن ، س: لشکرکشیدن خاقان چین بجنگ بهرام گور . ۱- ز: چو. ۲- ذ: چون ۳- آ: شهره شد؛ ذ: شهریارانرا . ۴- آ: دشمنانش؛ ح ذ: زرده، ژ: زاده. ۵- پ ح: ترسی، چ ز: برسی، ر: توسی . ۶- د: پشت . ۷- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ژ ش: تمام، س: تمام (قوی). ۸- آ: نسل ازنسل، ب ت خ ر ز: تخم، س: نسل (تخم) ۹- ذ: حذف شده.

شاه ازویک زمان نبودی دور	شاه راهم رفیق[1] و هم دستور
سه پسر داشت او[2] و هر پسری	بسر خویش عالم[3] هنری
آنکه[4] مِه بود از آن سه[5] فرزندش	نام کرده پدر زراوندش
۱۰ شه عیارش یکی بصد کرده	موبد موبدان خود کرده
غایت اندیشه بود و راه[6] شناس	پارسائیش را نبود قیاس
وان دگر مشرف ممالک بود	باج خواه[7] همه مسالک بود
کرده[8] شاه از درستی[9] قلمش	نافذ الامر[10] جملهٔ عجمش
وآن سه دیگر بشغل شهر و[11] سپاه	نایبی[12] خاص تو بحضرت شاه
۱۵ شه بر[13] ایشان عمل رها کرده	عاملان[14] با عمل وفا کرده

(بیت شماره ۷ آ: حذف شده). ۱- ح د : رقیب. ۲- آ: و بود؛ س : اوی و. ۳- خ : عالمی. ۴- ب ت ح در ژ : آنچه. ۵- پ ث ج ذ : دو. (ابیات شماره ۱۱-۱۰ آ ب ت ح خ در ز : ۱۰-۱۱). (بیت شماره ۱۰ ذ : حذف شده). ۶- آ پ ج ژ: عارف اندیشه، ث ج ح د ذ : عارف اندیش؛ خ: عارف اندیش بود و رای ؛ ر : غایت اندیش بود و رای؛ ز س : غایت اندیش؛ ب ت : و رای. (بیت شماره ۱۲ ج ذ: حذف شده). ۷- آ : باج دار؛ پ : بار، ث خ ز: باژ، س : باج (باژ) (ابیات شماره ۱۴-۱۳ خ : ۱۳-۱۴). ۸- ب ث : کرد. ۹- ز : درشی. ۱۰- ذ : نافذالحکم. ۱۱- ب ر: وان سه دیگر بکار شغل و ، ت : وان سه دیگر بکار شغل ؛ ج : وان دو ؛ چ : وان دیگر بشغل ؛ خ : وان دگر یک بشغل؛ ذ : آن دو دیگر بحکم شاه و
۱۲- پ ث ج چ خ ذ ژ ش : نایب ، س : نایب (نایبی)
۱۳- ذ : به . ۱۴- پ : عاقلان .

او همه شب[1] بباده بزم افروز	عاملانش بکارخود همه[2] روز
آسیاوار گردخود می تاخت[3]	هرچه اندوخت بازمی انداخت[4]
گرد عالم شد این حکایت فاش	تیزشد تیشه ها[5] زبهر تراش
گفت هرکس[6] که مست شد بهرام	دین بدینار داد وتیغ[7] بجام
۲۰ باحریفان بمی درافتاده است	حاصلش باد وخوردنش باده است[8]
هرکسی را برآن[9] طمع برخاست	که[10] شود کارملک بروی راست
خان خانان روانه گشت ز[11]چین	تاشود خانه گیر شاه زمین[12]
درركابش چو اژدهای دمان	بود سیصد هزار سخت کمان

---

۱ - پ ج چ ز ژ ش : واو؛ خ : او همیشه .

۲ - د : شب و . ۳-ج : آسیارا زکردار ؛ ر : کردتخت بتاخت . ۴-ذ : که شود کارملک بروی ساخت ؛ ژ : انداخت . (ابیات شماره ۲۱ - ۱۸ ذ : حذف شده).

۵ -ح د ژ : تیشها تیز شد .

٦ - آ : هرکه ، ر :هریک ، ز : هرکسی . ۷ - ب ت ر : ای (ر :که) دریغا که داد تیغ ، ز : دین بدینار و تیغ داد، ژ : دین بدنیا بداد و تیغ . ۸ - آ : خوردنش باده حاصلش باد ست؛ چ : باده خوردن و بادست ؛ خ ر ز ژ : بادست. (بیت شماره ۲۱ ج خ :حذف شده) . ۹ - آح دژ : دران، ب ت ر ز : درین ، س : بران (بدان) ۱۰-آ:کی، د: تا. ۱۱-پ ذز :خان خاقان ؛خ رژ :خان خاقان روانه شد (رژ :کشت) از؛ث:شداز

۱۲ - ب ت ر ز : کرده (ر:کرد) سیصد هزارمرد کزین ؛ ث : خانه کیر و .

ستد از نایبان شاه بقهر جملهٔ ملک ما وراء النهر

۲۵ زآب جیحون گذشت وآمد تیز[1] در خراسان فکند رستاخیز

شه چو زآن[2] ترکتاز[3] یافت خبر اعتمادی ندید[4] بر لشکر

همه را دید دست پرور ناز دست از آئین جنگ داشته باز

وآنکه[5] بودند سروران سپاه یک ازیشان نبود درحق شاه

هریکی در نهفتهای[6] نورد پیش روکرده[7] پیش[8] خاقان مرد

۳۰ طبع باشاه خویش بد کرده[9] چارهٔ ملک ومال[10] خود کرده[11]

گفته[12] مابنده[13] نیکخواه توایم قصد ره کن که خاک راه[14] توایم

شاه عالم تویی بما[15] بخرام پادشاهی[16] نیاید از بهرام

تیغ اگر بایدت درو آریم[17] وَرنه[18] بندش کنیم وبسپاریم

(بیت شماره ۲۴ آ ب پ ت ث ج چ خ ذ ر ز ژ ش : حذف شده).

(بیت شماره ۲۵ ب ت ر : حذف شده). ۱- ذ : نیز

(بیت شماره ۲۶ ژ : حذف شده). ۲- ح د : زین. ۳- ب رز : ترک باز. ۴- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ش : نداشت.

۵- آ : وانچه ، ب ت ح د ر ز ژ : آنچه ، پ ج ذ : آنکه.

(بیت شماره ۲۹ چ : حذف شده). ٦- آ : در نهفتهاز ؛ پ ث ج خ ذ ژ ش : نوردهای . ۷- خ ز : کرد. ۸- دس : سوی

۹- خ : کردیم. ۱۰- آ : مِلک وملک ، پ ث ج چ ش : مال وملک. ۱۱- خ : کردیم. ۱۲- ت ذ : کفت. ۱۳- خ ذ : جمله. ۱۴- ح : پای. ۱۵- ژ : عالی تویی زجا؛ ب ت خ ر ز : سبک ، پ ث ج چ ذ ش : بیا، س : بما (زجا). ۱٦- ب ت خ ر ز : شهریاری ۱۷- آ پ ث ج چ ح خ د ذ ژ : داریم ۱۸- آ پ ث ج چ ح د ز ژ : کو.

منهیی زانکه نامه داند[1] خواند | این سخن را بسمع[2] شاه رساند

۳۵ شاه از ایرانیان طمع برداشت | مملکت را[3] بنایبان بگذاشت

خویشتن رفت و[4] روی پنهان کرد | با چنان[5] حربه حرب نتوان کرد

درجهان گرم[6] شد که شاه جهان | روی کرد ازسپاه وملک[7] نهان

مرد خاقان نبود و[8] لشکر او | بهزیمت گریخت از بر[9] او

چون بخاقان رسید[10] پیک[11] درود | که شه آمد زتخت خویش فرود

۴۰ از کلاه وکمر تو داری[12] بخت | پای درنه نه تاج مان ونه تخت[13]

خان خانان[14] چو گوش کرد پیام | کز جهان ناپدید شد بهرام

داشت از تیغ و تیغ بازی دست | فارغانه برود[15] و باده[16] نشست

غم دشمن نخورد و[17] می میخورد | کارهای[18] نکردنی میکرد

۱- آ پ ث ج چ ح د ژ ش : کاتبی ؛ ذ : کاتبی را که؛ ب ت : ز - حذف شده ؛ خ : نامه را بر . ۲- ت خ : بگوش . ۳- ب خ ر ز : ملک خود را. ۴- ب ت خ ر ز : درهمان روز. ۵- د : چنین . ۶- آ خ : فاش . ۷- ح د : سپاه خویش ؛ چ : و- حذف شده. ۸ - پ ج خ ذ ژ : حذف شده . ۹- آ : سر، ب ت ر ز : در . ۱۰ - ب ت ح د ر : رساند. ۱۱- پ ث ج چ ز ژ : پیک و . ۱۲- چ : داری و . ۱۳- آ : پای در نه تو تاج داری وتخت ، ز : پای برنه به تاج مان به تخت؛ پ ج خ ذ ر : نه تاج ماند و (خ : ماند) نه تخت، ژ : بتاج مان وبتخت . ۱۴- پ خ ذ ر : خان خاقان، ژ : شاه خاقان . ۱۵- خ : بذوق . ۱۶- آ : و رودخانه . ۱۷ - ب : نخورده، خ ز : نخورد. ۱۸- ب : کارهایی .

آنچه ازخصم خویش نپسندید — کرد تاخصم او بروخندید

۴۵ شاه بهرام روز و شب بشکار[۱] — قاصدانش روانه[۲] برسر[۳] کار

از سپهدار چین خبر میجست — تاخبرداد قاصدش بدرست

کو[۴] زشاه ایمنست وفارغ[۵] بال — شاه را سخت[۶] فرّخ آمد فال[۷]

زآن همه لشکرش بوقت[۸] بسیج — بود سیصد سوار و[۹] دیگر هیچ

هریکی دیده[۱۰] وآزموده بجنگ — در زمین اژدها بر[۱۱] آب[۱۲] نهنگ

۵۰ همه یکدل چو نار صد[۱۳] دانه — گرچه[۱۴] صد دانه[۱۵] از[۱۶] یکی خانه

شاه باخصم حقّه بازی[۱۷] کرد — مهره پنهان و مهره سازی کرد[۱۸]

(بیت شماره ۴۴-ذ : حذف شده).

۱- پ ج ژ : برکار ، ث چ ش : درکار . ۲- ج : مدام. ۳- خ : برهر . ۴- د : کو . ۵- ح : فرّخ . ٦- ر : بخت. ۷- ج : سال . ۸- رز : وان همه لشکرش بگاه ؛ ب ت خ : بگاه ، س : بگاه (بوقت) . ۹- ت ج ح خ ذ ز : حذف شده. ۱۰- ب ت خ ر ز ژ : جلد ، س : دیده (جلد) . ۱۱- ث : برزمین ؛ چ ز ژ س ش : برزمین اژدها در ؛ آب ت ج ح خ در : اژدها در . ۱۲- ذ : اسب . ۱۳- ب ت خ ر : دل هریک ؛ چ : هریکی دل چو ناریک ؛ آ پ ث ج ذ ز ژ : ناریک . ۱۴- خ : همچون . ۱۵- پ ج : کانه ، ذ : کونه . ۱٦- آ ح د : در . ۱۷- آ ب پ ت ث ج چ خ ذ ر ش : خفته ، ز : حفته ؛ س : حقه (جفته) سازی . ۱۸- ب پ ت خ : مهره (پ خ : مهر) بنهاد (پ : پنهان) و مهره بازی ؛ ث ژ : بنهاد ؛ رز : بنهاد (ز : بنهادو) مهره بازی ؛ ج چ ح س ش : بازی .

آتشی[1] خواست خصم[2] دودش داد — خواب خرگوش داد و[3] زورش داد
تیر خوش کرد[4] بر نشانهٔ او[5] — کاگهی داشت[6] از[7] فسانهٔ او[8]
بر سرش ناگهان شبیخون برد[9] — گرد بالای هفت گردون برد[10]
۵۵ در شبِ تیره کز سیه کاری[11] — کرد[12] با چشمها سیه ماری
شبی از پیش برگرفته[13] چراغ — کوه و صحرا سیه تر از پرِ[14] زاغ
گفتیی[15] صد هزار زنگی مست — سو بسو میدوید[16] تیغ بدست
مردم از بیم زنگیی که دوید — چشم بگشاد[17] اگرچه[18] هیچ ندید

۱- پ : آتش را . ۲- ج ذ : خصم و . ۳- ح د : داد، ذ : داده. ۴- آ ج : کرده. ۵- ژ : وی. ٦- ج : یافت. ۷- پ ح : بر. ۸- ژ : وی. (بعد از بیت شماره ۵۳ خ : شبیخون کردن بهرام وظفر یافتن برخاقان چین - افزوده).
۹- ج : ناکهی شبیخون کرد ؛ ث : کرد ، ح د : زد ، س: برد - (کرد). ۱۰- ث چ : کرد، ح د : زد ، س : برد (کرد).
۱۱- ب ت : درشبی تیره از ؛ س ش : شبی ؛ پ خ رز: از؛ ح د : از سپه داری. ۱۲- ج ذ : کرده.
۱۳- چ ذ : برکرفت. ۱۴- ژ : کوه و صحرا کرفته بُز بر ؛ چ : سیاه چون پر. ۱۵- ب ت ج ح : کفتهٔ ، ث: کوئیا، خ : کفتی ، د : کویي ، ذ ز: کفتی آن . ۱٦- آ ب خ : میدوند، د : میدوید و. (بیت شماره ۵۸ ذ : حذف شده، ابیات شماره ۵۹ - ۵۸ ب ت خ ر : حذف شده).
۱۷- ث چ : نکشاد . ۱۸- آ : وکرچه ؛ ژ : کرچه

چرخ روشن دل سیاه[1] حریر — چون خم زرسرش گرفته[2] بقیر

۶۰ درشبی[3] عنبرین بدین[4] خامی — کرد[5] بهرام جنگ بهرامی

بر دلیران چین گشاد[6] عنان — جمله بر[7] گه بتیغ وگه بسنان

تیر[8] بر هرکجا زدی[9] حالی — تیرگشتی ز تیرخور[10] خالی

از[11] خدنگش که خاره را[12] میسفت — چشم پرهیز دشمنان میخفت[13]

زخم دیدند و[14] تیر پیدا نه[15] — تیر پیدا و زخم[16] آنجا[17] نه[18]

۶۵ همه گفتند کاین[19] چه تدبیرست — تیر بی زخم و زخم بی[20] تیرست

۱- آ: چشم روشن؛ د: چشم روشن دل وچراغ. ۲- آ: بمحور خم سرش گرفته، پ: خم زرش درگرفته، ث ز: خمی تیرش درگرفته، ج: خم روش درگرفته، ذ: خم زرکرش گرفته. ۳- ب ت ح خ در: شب. ۴- پ: عنبرش برین؛ ث ج چ ذ ژ: عنبرش. ۵- ح د: کرده. ۶- پ ث ج چ ح د ذ ژ: بردلیران چنان؛ خ ر ز: چنین (ر: چین) کشاده. ۷- چ: زد ۸- ژ: تیغ. ۹- ح د: او (د: بر) هرکجا که زد. ۱۰- ب ت خ ر ز: ز آدمی، ج ذ: ز تیرخود، ژ: ز برّ خود. (بیت شماره ۶۳ ب ت ر: حذف شده؛ ابیات شماره ۶۴-۶۳ ز: ۶۳-۶۴) ۱۱- ج: آن. ۱۲- ز: خاک ره، ژ: خار ره. ۱۳- آ ح ذ: میکفت. ۱۴- ز: حذف شده. ۱۵- آ ح د: نی، س: نی (نه). ۱۶- ژ: دیدند و زخمی ۱۷- خ: پیدا. ۱۸- ح د: نی، س: نی (نه) ۱۹- ت خ ذ: این. ۲۰- خ: زخم در پی

تاچنان شد که کس[1] بیک فرسنگ		گرد میدان او نیامد تنگ[2]
او چو ابری بهر طرف میگشت		دشت ازو کوه و کوه ازو شد[3] دشت
کشت چندان از آن[4] سپاه[5] بتیر		که زمین نرم شد زخون چو خمیر[6]
بر تن هر که رفت پیکانش		رخت برداشت از تنش[7] جانش
۷۰ صبح چون تیغ آفتاب کشید		طشت خون آمد از سپهر[8] پدید
تیغ بی خون و طشت[9] چون باشد		هر کجا تیغ و طشت خون باشد
از بسی خون که خون خدایش مرد[10]		جوی خون رفت و گوی سر میبرد[11]

۱-ج : حذف شده . ۲- ب ت خ ر ز : نداشت درنگ . (ابیات شماره ۶۹ - ۶۷ ح د : ۶۸-۶۷ ، ۶۹) . ۳- آ : وکوه شد حون ، ب ت ر ز س : شده . ۴- ب ت ر : چندان تن از ، خ : چندانی از . ۵- پ : سوار . ۶- آ : شد ازو چو ؛ ب ت خ ر ز : بسانِ خمیر ، پ ث ج چ ذ : بخون چو حریر ؛ ح د ژ ش : بخون . ۷- ب ت : بربست ؛ خ ر : بربست از بدان (ر : از تن و) ؛ س : برداشت (بربست) ؛ چ : از بدن ، ز : از تن و . ۸- ژ : از سپهر کشت .

(بیت شماره ۷۱ ب ت خ ر ز : حذف شده) . ۹- ژ : بی طشت خون . (مصرعهای بیت شماره ۷۲ خ : مقدم مؤخر است) . ۱۰ - ب ت خ ر ز : خون که کرد خسرو کرد ، ح د : خونهای مرد که مرد .

۱۱ - خ : رفت کوی سر میزد ؛ ذ : کشت و ؛ ر : کرد کوی سر میبرد .

وز بسی تن که تیغ پی میکرد — زهره صفرا و زهره[1] قی میکرد

نیزه[2] کرده زبان[3] بتیغ گرو — کاژدها را زند بیا و برو[4]

۷۵ تیر[5] مارجهنده در پیکار — بد بود چون جهنده باشد مار

شاه بهرام درمیان مصاف — نوک تیرش چوموی[6] موی شکاف

تیغ اگر برزدی بفرق سوار — تاکمرگه شکافتی چو خیار

ور بتحریف[7] تیغ دادی بیم — مرد را کردی از کمر بدو نیم

تیغ ازاینسان وتیر ازآنسان[8] بود — شاید ار خصم از[9]و هراسان بود

۸۰ ترک از آن[10] ترکتاز ناگه او — وآن چنان زخم سخت بر[11] ره او

همه را در بهانه گاه[12] گریز — تیغها کند[13] گشت و تکها[14] تیز

(بیت شماره ۷۳ ر : حذف شده) . ۱- ب ت خ : صفرای خویش ؛ پ : و تیر ، ح ش : و زهر . (بیت شماره ۷۴ ب ت ج خ ر س : حذف شده) . ۲- پ : تیره . ۳- ز : دهان ۴- آ : بیار برو ، ح د : بیار و برو ، ذ : چو خوشه درو . (بیت شماره ۷۵ ب ت خ ر : حذف شده) . ۵- ح د : نیزه . ۶- خ : تیغ . (بیت شماره ۷۸ ب ت خ ر : حذف شده) . ۷- آ ح د : کر بتخویف ؛ پ ج چ ذ ژ ش : گو ؛ ز : ار . (بیت شماره ۷۹ خ : حذف شده) . ۸- پ : این سو وتیر ازآن سو ، ذ : آن سون وتیر ازاین سان ؛ ر : آن سان وتیر ازانسان . ۹- ذ : او . ۱۰- س : ازین (از ان) . ۱۱- ح خ ر : آن (ر : وز) چنان زخم دیده (خ : دید) در ؛ آ ب ت د ث : زخم دیده در (ژ : بر) ؛ چ : در ، ز : از . ۱۲- ب ت خ : بی بهانه ؛ ر : بی بهانه راه ؛ آ : کارو . ۱۳- ث : کنده . ۱۴- ر : کشته دلها .

آهن[1] شه چوسخت جوشی[2] کرد | لشکر ترک سست کوشی[3] کرد
شه نمودار فتح را[4] بشناخت | تیغ میراند و تیر[5] میانداخت
درهم افکند شان بصدمهٔ[6] تیغ | گفتی او[7] باد بود[8] و[9] ایشان میغ
۸۵ لشکرخویش را به پیروزی[10] | گفت هان روزگار و[11] هان روزی
بازکوشید تا سری بزنیم[12] | قلبگه را زجایگه[13] بکنیم
حمله بردند جمله پشتا پشت[14] | شیر در زیر واژدها درمشت[15]
میمنه رفت میسره بگریخت | قلب در ساقهٔ مقدم ریخت[16]

۱- آ : آهن ، خ : آهنی . ۲- پ : چوکند تیزی ؛ ب ت چ ذ ر ش : کوشی . ۳- ب ت خ ر : جان فروشی . ۴- ح د : فتح خود . ۵- پ ث ج چ ذ ش : نیزه میراند ؛ ح د : تیغ میراند ونیزه ؛ س : تیغ (نیزه) میراند . ٦- پ : بزخمهٔ ۷- خ : تیغ شان . ۸- پ ج خ : بود باد . ۹- ر: حذف شده . ۱۰- پ ث چ ذ ژ : فیروزی . ۱۱- ذ ر : حذف شده. ۱۲- پ : کوشیم تا سری بنهیم ؛ ج ذ : کوشیم . ۱۳- آ ب ت ح خ د ر ز : جای خود ، س : جایگه (جای خود) . ۱۴- آ: حمله کردند جمله بشت به ، ج : حمله بردند داده پشت به ؛ چ ح : دادند برده (ح : داده) پشت به ؛ پ ث د ژ : داد (ث د ژ : داده) پشت به . ۱۵- پ ز : پشت .
(ابیات شماره ۸۹ - ۸۸ آ ب ت ح خ د ر ز : ۸۸ - ۸۹)
(ابیات شماره ۹۰ - ۸۸ س : ۸۹ - ۸۸ ، ۹۰) ۱٦- ب ت خ ر ز : اسب خاقان زقلب گاه (خ : زقلبهٔ ، ر: قلب که) انگیخت (خ : بگریخت) ؛ آ: درسایه ؛ د س: مقدمه.

شاه را در[1] ظفرقوی شد دست | قلب ودارای قلب را بشکست[2]

۹۰ لشکری بیشتر ز ریگ وزخاک | گشت ازصدمهای خویش هلاک[3]

سختی پنجهٔ سیه شیران | کوفتهٔ مغز نرم شمشیران

تیرچون ماربیوراسب[4] شده | زو سوار اوفتاده اسب[5] شده

لشکر ترک را ز[6] دشنهٔ تیز | تا بجیحون رسید[7] گرد گریز

شاه چندان گرفت گوهر و گنج | که دبیر آمد از شمار برنج

۹۵ گشت[8] بافتح ازآن[9] ولایت باز | بارعیّت شده رعایت[10] ساز

برسرتخت[11] شد به پیروزی | برجهان تازه کرد نوروزی

هرکسی پیش او زمین میرُفت | درخور فتحش آفرین[12] میگفت

۱-آ: از ، ب ت ح خ د ر ز ش : بر . ۲-ج : قلب دار او ؛ چ: قلب داران قلب را می‌شکست ؛ ث : و - حذف شده ۳-آ ب ت ح د ذ ر ز ش : گشته ؛ پ ج : کشته سرخون خویش را ز هلاک .

(بیت شماره ۹۲ ب ت خ ذ ر ز : حذف شده) . ۴-ث : ماه نیورسب ، پ ج : بیورسب ، چ : بیوشست ، ح : تیرچست، ث : بیوراست . ۵-چ : مست . (بیت شماره ۹۳ ح د ،حذف شده) . ۶-آ : ترک تاز و؛ پ ج : به. ۷-آ پ ج ث :رسیده. ۸-ذ :کفت . ۹-ب ت ح خ د ر ز : ازان (ر: زان) فتح با (ح د : در ، ز : و) . ۱۰-آ پ ث ج :رعیت. ۱۱-ب ت خ ر ز : گاه، س : تخت (گاه) . ۱۲-آ پ ث ج چ ذ ژ ش : درخور فتح آفرین، ح د : آفرینی بفتح او، س : درخورفتحش (فتح) آفرین .

پهلوی خوان[1] پارسی فرهنگ | پهلوی خواند بر نوازش چنگ
شاعران عرب چو دُرّ خوشاب | شعر خواندند برنشید[2] رباب
۱۰۰ شاه فرهنگ دان[3] شعرشناس | بیش از آن[4] دادشان[5] که بود قیاس
کرد از آن گنج و آن[6] غنیمت پر | وقف آتشکده هزار شتر
دُر بدامن[7] فشاند و زر[8] بکلاه | بر سر موبدان آتشگاه
داد چندان زر از[9] خزانهٔ[10] خویش | که بگیتی نماند کس درویش

۱- پ ث ج : خوان و ، ر : خواند ، ژ : خان .
۲- خ : پسیط ؛ ر : صفیر ، ژ : مثیل . ۳- آ: دار . ۴- ذ : ازین . ۵- ژ : داستان .
ر ابیات شماره ۱۰۲ - ۱۰۱ ح د : ۱۰۱ - ۱۰۲) ۶- آ : کنج واز ، ب ت خ ر : غارت و ، ز : غارت .
۷- ج : مدائین . ۸- ژ : در . ۹- ذ : و .
۱۰- آ چ ژ : خزینهٔ .

عتاب کردن بهرام با سران لشگر*

روزی از طالع مبارک بخت — رفت بهرام گور بر سر تخت
هرکجا شاه وشهریاری بود — تاج بخشی و تاج داری[1] بود
همه در زیر تخت پایهٔ شاه — صف کشیدند[2] چون ستاره و ماه
شه زبان برگشاد چون شمشیر — گفت کای میر و[3] مهتران دلیر
۵ لشکر از بهر صلح باید[4] و جنگ — کاین[5] نباشد چه آدمی وچه سنگ

---

* ب ت ر : باز خواست کردن بهرام (ت ر : شاه بهرام) از ایرانیان (ر : ازلشکر)، آ پ ث ج ز : عتاب کردن بهرام گور (ث ج : بهرام) بارعیت، چ ح د ژ : عتاب کردن بهرام (ژ : شاه بهرام) با بزرگان لشکر (ح د : با بزرگان)، خ: نشستن شاه بهرام نوبت دوم برتخت وملامت امرا و بزرگان لشکر، ذ : نشستن بهرام بر تخت سلطنت وشکایت وعتاب نمودن با لشکر، ش : عتاب کردن بهرام با امیران .

۱- ب ت خ ر ز : پهلوانی و ، س: تاج (تخت) بخشی و؛ آ : و نامداری .

۲- چ ح خ د : کشید . ۳- آ : کای امیران و ؛ پ: کای ؛ خ : میر ؛ ز : و - حذف شده .

(بیت شماره ۵ خ : حذف شده).

۴- پ چ ح ذ : باشد. ۵- ذ : کس ، ث : این.

از شما کیست کو بهیچ[1] نبرد	مردیی کان زمردم آید کرد[2]
من که از دهر برگزیدمتان	در کدامین مصاف[3] دیدمتان
کامد از هیچ کس[4] چنان[5] کاری	کاید[6] از پردلی و عیّاری[7]
از سر تیغتان[8] بوقت[9] گزند	بر کدامین مخالف آمد[10] بند
۱۰ یا که[11] دیدم که پای پیش نهاد	دشمنی بست[12] وکشوری بگشاد
این زند لاف کایرجی گهرم[13]	وآن بدعوی که آرشی[14] هنرم[15]
این زگیو آن زرستم آرد[16] نام	این بکنیت هژبر و آن ضرغام[17]

(بیت شماره ٦ ذ : حذف شده). ۱ - ب ت خ ر ز : بروز ، ث ح د : بوقت ، س : بهیچ (بگاه). ۲ - ب ت خ ر ز : کود ترکان رسید و (خ ر : رسید) در پی کرد ، پ : مردیی کار زمردم آید کرد ؛ آ : کو ز . ۳ - چ : نبرد . (ابیات شماره ۹ - ۸ آ ؛ بیت شماره ۸ ذ : حذف شده). ۴ - ب ت ر ژ : نامد ، ث : آمد ، خ : ناید ؛ ز : نامد از هیچ کسان . ۵ - پ : چنین . ٦ - پ : کامد . ۷ - چ ز : هشیاری ۸ - ث : تیغشان . ۹ - ب ت خ ر ز : بگاه . ۱۰ - چ : آید . ۱۱ - ث : کی . ۱۲ - خ : دشمنش کشت ؛ ب ت ح د ذ ر ز : کشت . (بیت شماره ۱۱ ذ : حذف شده) . ۱۳ - ح د : آن زند لاف کایرجی هنرم ؛ آ : هنرم . ۱۴ - ر : پارسی . ۱۵ - آ ح د : گهرم . ۱٦ - آ : و این ؛ ب ت خ ر ز : این ز دستان و (ر : ز دستان) رستم ، ح دذ : آن ز (د : این از) گیو این ز رستم ؛ ژ : این زگی وان ز . ۱۷ - ب ت ذ ر : وان بکنیت ؛ پ ج : وین بگفتن هژبر وین (ج : وان) ، ث چ ز : وان بگفتن (ز : بکنیت هژبر) وین (چ : وان) ، خ : وان بکنیت هژبر وین ؛ ح د : بکینه ؛ ژ : بگفتن هژبر وان فرغام .

کس ندیدم که کار زاری کرد   چون گه کار بود[1] کاری کرد
خوشتر آن شد که هرکسی بنهفت[2]   گوید افسوس شاه ماکه بخفت[3]
۱۵ می خورد وزکسی نیارد[4] یاد   ازچنین شه کسی[5] نباشد شاد
گرچه من[6] می خورم چنان نخورم   که ‌ز مستی غم جهان[7] نخورم
گرخورم حوضه ای می[8] ازکف حور   تیغم[9] ازجوی خون نباشد دور
برق وارم[10] بوقت بارش میغ[11]   بیکی دست می بدیگر تیغ[12]

(اولین مصرع بیت شماره ۱۳ ذ : حذف شده). ۱ - آ: چونک کاری فتاد ، پ ث ج چ ذ ژ : چونکه هنگام بود (ژ : کار)، ر: چون که کار افتاد . (بعد از بیت شماره ۱۳ آ ت خ ز :

باهمه این سبب که نیست خلاص (ت خ ز : ارچه (ز: گرچه) درلشکرم نبود اخلاص) نکنم باز (ت ز : نان) هیچکس را خاص - افزوده ؛ ح د : با همه جرمتان که نیست خلاص نکنم نام (د: نان) هیچکس را خاص - افزوده) . ۲ - چ : که شاه ما نهفت ، ذ : که هرزمان نهفت ؛ خ : نهفت . ۳ - ب ت : کفتی افسوس ؛ ث د ذ: کوید افسوس (ذ : افسون) شاه ماکه نخفت ، خ ژ : کفت (ژ: کوید) افسوس شاه راکه بخفت (ژ : نخفت)، رز : کفتی افسوس شاه ناکه خفت (ز : ماکه بحفت). ۴ - ح د : کسش نیاید . ۵ - آ : وزحنین سرکشی؛ ب : کس . ٦ - پ ج ذ : می . ۷ - آ ب ت خ رز : غم کارهمکنان (خ : دشمنان) . (بیت شماره ۱۷ ج : حذف شده) . ۸ - ب ت خ رز: باده من، ژ : جرعه می . ۹ - ژ: تیغ . ۱۰ - ژ : برق یارم . ۱۱ - ب ت خ ز: بکاه ؛ ر: بکاه بارش تیغ . ۱۲ - ر : همچوابوم که کرّارش میغ ؛ خ: میبرید بتیغ .

می‌خورم کار مجلس آرایم	تیغ را نیز کار فرمایم
۲۰ خواب خرگوش من[1] نهفته بود	خصم را بیند ارچه خفته بود
خنده و[2] مستیم بتأویلست	خندهٔ شیر و مستی پیلست
شیر در وقت خنده[3] خون ریزد	کیست کز پیل مست نگریزد
ابلهان مست و بی‌خبر باشند	هوشیاران[4] می دگر باشند
آنکه در[5] عقل پستیش نبود	می خورد لیک مستیش نبود
۲۵ برسر[6] باده چونکه رای آرم	تاج[7] قیصر بزیر پای آرم
چون منش را بباده[8] تیز کنم	برسر خصم جرعه ریز کنم
دوستانرا چو در می آویزم	گنج قارون ز[9] آستین ریزم
دشمنانرا گهی که بیخ زنم	بکباب جگر بسیخ زنم
نیکخواهان من چه پندارند[10]	کاختران سپهر بی کارند[11]
۳۰ من اگر چند خفته باشم و[12] مست	بخت بیدار من بکاری هست
بچنین خوابها[13] که من مستم[14]	خواب خاقان نگر[15] که چون بستم

۱- خ ذ: می. ۲- ر: خندهٔ. ۳- د: خنده بین که. ۴- ج: هشیار. ۵- ث: از. ۶- ت: بسر. ۷- ج: سر. ۸- خ: میش را بباد. (بیت شماره ۲۸-۲۷ آ پ ث ج چ ح د ذ ژ ش: حذف شده، بیت شماره ۲۷ ر، بیت شماره ۲۸ خ: حذف شده.)

۹- خ: از. ۱۰- چ: چو بیدارند. ۱۱- چ: شبم به بیکارند؛ خ: در کارند. ۱۲- پ ج خ: حذف شده. ۱۳- ذ: خوابگه. ۱۴- ب: هستم، ر: جستم، س: مستم (هستم). ۱۵- ت: ببین.

بچنین[1] پی غلط که افشردم — رخت هندو نگر[2] که چون بردم
سگ بود کو ز ناتوانی خویش — خوش نخسپد بپاسبانی[3] خویش
اژدها گرچه خسپد[4] اندر غار — شیر نو بردرش نیابد[5] بار
۳۵ چون شه این داستان خود بر گفت[6] — روی آزادگان چو گل بشگفت
همه سر بر زمین نهادندش — پاسخی[7] عاجزانه دادندش
کآنچه[8] شه گفت با کمربندان — هست پیرایهٔ خردمندان
همه را[9] حرز جان و تن کردیم — حلقهٔ[10] گوش خویشتن کردیم
تاج بر فرق شه[11] خدای نهاد — کوشش خلق باد باشد باد
۴۰ سرورانی که سروری کردند — با تو بسیار همسری کردند

(بیت شماره ۳۲ چ : حذف شده). ۱- ث ذ : بیکی، س : بیکی (بچنین). ۲- ت : ببین.
(بیت شماره ۳۳ چ : حذف شده) ۳- آ : شب نخسبد ؛ ب ت ح خ د ر ز ژ : شب نخسپد (ر : بخسپد، ز : نحسبد) ز پاسبانی (خ : ز ناتوانی) ؛ چ ذ : شب، س : خوش (شب) ؛ ث : بخسپد. (بیت شماره ۳۴ چ ذ : حذف شده). ۴- ر : کو بخسبد ؛ پ : خفتد. ۵- چ : نزد بر ش نیارد ؛ ژ : بر درکهش.
۶- آ ح : شه چو (ح : چون) ؛ س : شه چون این داستان خوش ؛ ج : آن ؛ ت : زحود ؛ ذ : خویش بگفت، ز : تمام بگفت. ۷- پ ج چ ح خ د ذ ژ ش : پاسخ. ۸- ذ : آنچه. ۹- ب ت خ ر ز : جمله را، ح د : همگی. ۱۰- ح : حلقه در.
(ابیات شماره ۴۰-۳۹ پ ث ج چ ذ : ۳۹-۴۰). ۱۱- ذ : تو.

هیچکس با تو تاجور نشدند[1] همه در سر شدند و سر نشدند[2]
آنچه ما بنده دیده ایم ز شاه[3] کس ندیدست از[4] سپید و سیاه
دیو را بست و اژدها را سوخت[5] پیل را کشت و کرگدن را دوخت[6]
شیر بگذار کو ز[7] نخچیرست دام و دد خود[8] نشانهٔ تیرست
۴۵ بجز او کیست کو بوقت شکار[9] گردن گور درکشد بکنار
گاه سازد هدف ز خال[10] پلنگ گاه دندان کند[11] ز کام نهنگ
گه در ابروی هند چین فکند[12] گه بهندی[13] سیاه چین شکند[14]

۱- آ : جز تو ؛ ب ت خ ر ز : چون تو تاجدار نشد ؛ ذ ژ : نشوند.
۲- ب ت خ ر ز : در دلیری ازین شمار نشد ؛ ذ ژ : شوند و سر نشوند. ۳- ب ت خ ر ز : وانچه (خ : آنچه) دیدیم ما زحضرت شاه ، ح د : آنچه ما دیده ایم جمله ز شاه ؛ پ ج ژ : از . ۴- آ ب پ ت ث چ خ ذ ر ز ژ ش : در ، د : از و . ۵- ر : بست اژدها را دوخت ؛ آ ب ت ح د ذ ز : دوخت . ٦- آ ت ح د ذ ر ز : سوخت .
(ابیات شماره ۴۵-۴۴ ب ت ح خ د ر ز ، حذف شده).
۷- آ : شیرش اشکار و گور ؛ س : بگذار و گور ؛ ث ج : کان ز.
۸- س : خود (هم). ۹- آ : کیست آنک وقت ؛ پ ث چ ش : نیست ؛ ذ : نیست کو بوقت شمار . (بیت شماره ۴٦ ب ت خ ذ رز : حذف شده). ۱۰- آ : بجان ، پ : بخال ، ح د : زبان ، ژ : زجان . ۱۱- ح د : کشد . ۱۲- پ چ ذر : افکند . ۱۳- ب ت ح خ د ر ز : بتنها . ۱۴- پ ث : فکند ، چ : می‌کند ، ذ : افکند .

گه ز فغفور تاج[1] بستانند | گه ز قیصر خراج بستانند
گرچه شیر افکنان بسی بودند | کز دهن[2] مغز شیر پالودند
۵۰ شیر مرد اوست[3] کو بسیصد مرد | قهر سیصد هزار دشمن[4] کرد
قصّهٔ خسروان[5] پیشینه | هست پیدا زمهر و از[6] کینه
گر بر[7] آورد هرکسی[8] نامی | بود با[9] لشکری به ایّامی
درمصافی چنین بچندان[10] مرد | آنچه او کرد کس نداند کرد[11]
چون ز شاهان شمار[12] برگیرند | زو[13] یکی با[14] هزار برگیرند

۱- آ ش: باج ، س : باج (تاج). ۲- آ : کزهنو، خ : کر دهر ، ذ : کردن و . ۳- پ ث ج ذ : مردی .
۴- چ : قهر سیصد هزار داند ؛ ح خ : قصد . ۵- خ : دشمنان . ٦- آ: پندار سهروز، خ: پندار سهریا؛ ذ: پندار؛ ب ت ر ز: زمهر تا (ز: با).
(بیت شماره ۵۲ ذ : حذف شده.) ۷- پ ج : که در.
۸- ژ : سرکشی، س : هرکسی (سرکشی) . ۹- ج : که بود، خ : برد با . (ابیات شماره ۵۴-۵۳ ز: حذف شده).
۱۰- آ : بمصافی، پ : دورصافی ؛ ت ث خ ر : درمصاف چنین بسیصد ؛ ج : در زمانی ؛ ب : چنین بسیصد ؛ چ : چنان ؛ ذ : بچندین . ۱۱-خ : آنکه دفع سیصد هزار دشمن ؛ ر: آنکه ؛ آ پ ج چ ح د ژ ش : نخواهد ؛ ث : ندید ونکرد؛ ذ: نشاید ، س : نیارد . ۱۲-پ : چون که شاهان شمار در؛ ج ذ: چون که. ۱۳-ج : وز . ۱۴-آ ب ت ح خ د ذ ر ژ : یکی را .

۵۵ هریکی را یکی نشان[1] باشد — او بتنها[2] همه جهان باشد
لخت بر هرسری که سخت[3] کند — چون درطارمش دولخت[4] کند
تیرش‌را سوی سنگ خاره شود[5] — سنگ چون[6] ریگ پاره پاره شود[7]
نوش بخشد بمهره مارسنان[8] — مارگیرد به اژدهای[9] عنان[10]
هرتنی[11] کو[12] خلاف او سازد — شمع وارش زمانه[13] بگدازد
۶۰ سر[14] که بر[15] تیغ او برون آید — زآن سر البتّه بوی[16] خون آید
مستی او نشان هشیاریست — خواب او خواب نیست بیداریست
وآن[17] زمانی که می پرست شود — او خورد می عدوش[18] مست شود

(بیت شماره ۵۵ آ : حذف شده) ۱- پ ج : کسی را ؛ ذ : کسی را یکی نهان. ۲- ج : وین نه تنها ؛ خ : واو . ۳- آ : بخت بر، ب ت ح د ر ز ژ : تیغ بر، ج : کتف بر ؛ چ : بخت بر هرکسی که بخت ؛ ث : هرکسی ، س : هرسری (تنی) ۴- خ : چوب بر طارمش چو تخت ؛ آ : درطالعش ؛ پ : طارمش دو فتحت . ۵- پ ذ : از ؛ ز : از سوی سنک خاره کند ؛ ر : روبسنک خاره کند ؛ ب ت خ : کند . ۶- پ : چو . ۷- ب ت خ ر ز : کند . (بیت شماره ۵۸ ب ت خ ر ز : حذف شده ، ابیات شماره ۵۹-۵۸ ح د : ۵۸ - ۵۹) . ۸- چ ذ : مارستان . ۹- ح : راه گیرد براژدهای ؛ د : راه . ۱۰- ذ : سنان. ۱۱- پ : بتی . ۱۲- آ ر : کز . ۱۳- ب ت خ ر ز ش : استخوانش چو مغز . ۱۴- ب ت ج خ ذ ز ژ : هر . ۱۵- ح د ر : با . ۱۶- ز : نشان . (ابیات شماره ۶۳-۶۲ خ : ۶۲-۶۳) . ۱۷- ت چ : آن ، خ : زان . ۱۸- چ : پیش او برّه شیر ؛ خ : عدوی.

اوست ازجمله خلق دانا تر | برهمه نیک وبد[1] تواناتر
کاردان اوست درزمانه وبس | نیست محتاج کاردانی[2] کس
۶۵ تا زمین زیرچرخ دارد پای[3] | برفلک باد حکم اورا جای[4]
هم[5] زمین درپناه سایهٔ او[6] | هم فلک[7] زیرتخت پایهٔ او[8]
کاردانان که[9] این سخن گفتند | پیش یاقوت کهربا سفتند[10]
شاه نعمان[11] ازآن میان برخاست | بزم شه را بآفرین آراست
گفت هرجا که تخت شاه رسد[12] | گرچه ماهی بود بماه رسد[13]

۱- ب ت ح خ د ر ز : بلک داناتر و. (بیت شماره ۶۴ ذ : حذف شده). ۲- پ : کاردانی و. ۳- آ ب ت ج ح خ د ز ژ : جای. ۴- ح د : تخت او را پای؛ چ : او بر پای؛ س : اورا (اوبر)؛ آ ب پ ت خ د ز ژ : پای، ذ ر : رای (بعدازبیت شماره ۶۵ ب ت خ ر ز : مرکزعدل بارگاهش (ر : پایگاهش) باد کان (خ، کار) اقبال درکلاهش باد- افزوده). ۵- ب ت خ ر ز : این. ۶- پ ج ذ ژ : تو، چ : اوست. ۷- ب ت خ ر ز : وآسمان. ۸- پ ج ذ ژ : تو، چ : اوست (بیت شماره ۶۷ ث : حذف شده). ۹- آ د : کارداران که، ب ت ر ز : کارداران چو؛ خ س : چو. ۱۰- ب ت خ ر ز : سرنهادند وپیش شه (خ : او) خفتند؛ ج چ : یاقوت اوکهر سفتند. ۱۱- ب ر : منذر که، ت ز : منذر (بعداز بیت شماره ۶۸ ب : رعایت کردن بهرام منذر را وفرستادن بدربار عرب، ج : خواستن بهرام دختر ازهفت اقلیم- افزوده). ۱۲- خ ر ز : بخت شاه رسید؛ آ : سخت، ث : بخت؛ ب ت ث خ ذ : رسید. ۱۳- آ : گرچه سستی بود؛ ب ت خ ر ز : نم زماهی باوج ماه رسید، خ : گرچه ماهی رسد بماه؛ ث ذ : رسید.

۷۰ آدمی کیست[1] تا[2] بتارک شاه | راست یا[3] کژ کند[4] حساب کلاه
افسر ایزد نهاد برسر تو | سبز باد ازسرتو[5] افسر تو
ماکه مولای بارگاه توایم | سرور از سایهٔ کلاه توایم
از تو داریم هرچه ماراهست | بر تر وخشک ما تو داری دست
ازعرب تاعجم بمولائی[6] | سرفشانیم اگر بفرمائی[7]
۷۵ مدتی هست کز[8] هنرمندی | بر در شه کنم کمربندی
چون شدم سربزرگ درگاهش | یافتم راه توشه از راهش[9]
گر مثالم دهد بمعذوری[10] | تا بخانه[11] شوم بدستوری
لختی از رنج ره برآسایم[12] | چون رسد[13] حکم شاه باز آیم

۱- ذ : چیست . ۲- ب چ ح د : کو . ۳- ژ : تا. ۴- ب ت چ خ رز : نهد . ۵ - ح د : بادا سر تو ز ، ذ: باد ازسپهر.
(ابیات شماره ۷۶-۷۳ ز : ۷۴-۷۳ ، ۷۶-۷۵) .
۶- ب ت خ ر ز : غلام توایم .
۷- ب ت خ رز : بندهٔ بارگاه و (خ : بارکاه) نام توایم .
۸- ب ت چ خ ر ز : مدتی شد که از .
۹- ث : توشهٔ راهش . ۱۰- ب ت خ رز : کرچه باشد زحضرتت (خ: زحضرتش) دوری ؛ ذژ : کز مثالم (ژ : کر اجازت) دهد بمعذوری .
۱۱-آ ب ت ح خ د رز : سوی خانه (خ: منذر) ، پ چ ذ : بازخانه . ۱۲- ب ت خ ر ز : روزکی چند را برآسایم ؛ ذ : لختی از رنج راه . ۱۳- ر : شود .

گرنه[1] تازنده‌ام بخدمت[2] شاه		سر نگردانم از پرستش گاه[3]

۸۰ شاه فرمود تا ز گوهر[4] و گنج		دست خازن شود[5] جواهرسنج

آورد تحفهای[6] سلطانی[7]		مصری و مغربی و عمّانی

حمل داران در[8] آمدند بکار		حمل بر حمل ساختند نثار

زر بخروار و مشک نافه[9] بکیل		وز[10] غلام و کنیز[11] چندین[12] خیل

مرتفع جامه های قیمت مند		بیشتر زآنکه گفت شاید چند

۸۵ تازی اسبان پارسی پرورد		همه دریاگذار[13] و کوه[14] نورد

تیغ هندی و درع داودی		کشتیِ جود رانده[15] بر جودی

لعل و دُر بیش ازآنکه قدر و قیاس[16]		داندش دُرفروش و لعل شناس[17]

(بیت شماره ۷۹ ب ت خ ذ ر ز : حذف شده) . ۱- ح د : من که.

۲- چ : زخدمت . ۳- پ : شاه ، ج : و راه ، آح د : راه.

۴- ب ت خ ر ز : کز خزانه . ۵- پ : فتد . ٦- ذ : تختهای.

۷- ب ت خ ر ز : پنهانی .

(بیت شماره ۸۲ ب ت خ ر ز : حذف شده) . ۸- ث : بر.

۹- ب ت خ ر ز : بخروار بود و مشک ، پ ج : بخروار ناف
(ج : و نافه) مشک؛ ذ : و مشک و نافه .

۱۰- ذ : از . ۱۱- ث : کنیزو . ۱۲- خ : چندان .

(بیت شماره ۸۴ ذ : حذف شده) . ۱۳ -خ ژ : حذف شده. ۱۴-ر:
راه . ۱۵- ح د س : راند . ١٦ - ب ت خ ر ژ : ازآنکه بود ؛
ز : ازآنکه بود نقیاس ؛ پ ج ذ : حدّو . ۱۷ - ب ت خ ر ز : به ز
(خ : بدر) بهرام دیگری مشناس؛ پ ث ج ذ ش : و - حذف شده .

گوهرآموده[1] تاجی از سرخویش | با قبائی[2] ز دخل ششتر[3] بیش
داد تا زان دهش رُخش رخشید[4] | وز[5] یمن تا عدن[6] بدو[7] بخشید
۹۰ باچنین نعمتی بحشمت وجاه[8] | رفت نعمان منذر از بر شاه[9]

۱- ب ت : آلود ؛ پ : آمود و تاج بر ؛ ث ذ : آمود ، ز: آلوده .
۲- چ : قیاسی . ۳- پ : گوهر ، ج ذ : عمان ، س : شوشتر (عمان). ۴- ب ت خ ر ز : برسراین (ز : آن) نواخت کز (خ: نوا که از) شه دید ، ژ : داد تا ری همه زمین رشید ؛ پ چ : دهش چنین (چ : لبش) خندید ، ث ج ذ ش : دهش رخش خندید ، آ : خندید . ۵- ب ت خ ر ز ژ : از . ۶- پ : عدن تایمن.
۷-س : باو .
(مصرعهای بیت شماره ۹۰ ب ت خ ر ز : مقدم مؤخرست) .
۸- ب ت ر ز س ش : باچنین نعمتی ز درگه شاه ، ح د : با چنان نعمتی که کرد براه ؛ خ : باچنان خلعتی ؛ ج : زحشمت.
۹- ب ت خ ر ز س ش : رفت منذر (س ش : نعمان) چو زهره از برماه ؛ ح د ذ ژ : نعمان و منذر .

خواستن بهرام دختر شاهان هفت اقلیم را*

شه بناز و نشاط شد[1] مشغول — کز ده و گیر گشته بود[2] ملول

کار هر یک[3] چنانکه بود بساخت — پس بتدبیر[4] کار خود پرداخت

بفراغت بکام دل بنشست — دشمنان زیر پای وی در دست[5]

یادش[6] آمد حدیث آن استاد — کان صفت کرده بود پیشین یاد[7]

۵ وآن[8] سراچه که هفت[9] پیکر بود[10] — بلکه ارتنگ هفت کشور بود[11]

---

* آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ر ز ژ : حذف شده ، ذ : جمع کردن بهرام دختران پادشاه هفت اقلیم ، ش : خواستن بهرام دختران هفت اقلیم . ۱- ذ : شد بعیش و نشاط شه . ۲- ب ت ر ز : کز سخن کشته بود نیک ؛ آ چ ح ژ : ده و داد (ح : دار) کشته بود ، خ : کز سخن نیک کشته بود ، د : کز ده و دار کشته . ۳- آ ذ : هرکس ، ب ت خ ر ز : لشکر ، ۴- ب ت خ ر ز : بترتیب .

۵- ج : وی بر بست ، ذ : اوشد پست ؛ چ ح خ در : بر .

۶- چ : شادش . ۷- ب ت ث ج خ ز : پیشی ، چ : اول ، ح در ژ : پیشش ؛ ذ : پیشش داد . (بعد از بیت شماره ۴ ب ت خ ر ز : در (ر : بر) خورنق ز طالع بهرام — کرده در حجرهٔ ز خسرو نام - افزوده)

۸ - خ ذ : در . ۹- پ : بود . ۱۰- ژ : او . ۱۱- آ : ملک اورنک ؛ ذ : ملک او ملک ؛ ب ت ر : آن پیک ، ث : از تنک ، چ : آن رنک ، ح د : اورنک ، خ : آن تنک ، ز : آن سک ؛ ژ : از رنک هفت کشور او .

مهرِ آن دختران حورسرشت[1] | دردلش تخم مهربانی کشت
کورش[2] آنکه زهفت جوش نشست | کآمد آن هفت کیمیاش بدست
اوّلین[3] دختر از نژاد کیان | بود[4] لیکن پدرشده زمیان
خواستش با هزار خواسته بیش | گوهری یافت هم[5] زگوهر خویش
۱۰ پس بخاقان روانه کرد[6] برید | برخی ازمهر وبرخی[7] از تهدید
دخترش[8] خواست باخزانه وتاج[9] | بر سر هر[10] دو هفت ساله خراج
داد خاقان خراج و دختر وچیز[11] | حمل دینار وگنج[12] گوهر نیز
وآنگهی[13] ترکتاز کرد بروم | در فکند آتشی دران[14] بروبوم
قیصر ازبیم بر[15] نزد نفسی | دخترش داد وعذرخواست بسی
۱۵ کس فرستاد سوی مغرب[16] شاه | با زر مغربی وافسر و گاه[17]

۱- ژ : بهرآن دختران خوب ؛ پ ث ج چ ذ : خوب. ۲- آ : کوره‌ش؛ ب ت خ ر ز : دیکش آنکه زحوش (ت خ : زجوش) خوش بنشست ؛ ث د ح : کوره اش ، ج چ ژ : مسش.
۳- ژ : اوّل. ۴- ب ت خ ر ز : خواست. ۵- پ ژ : او.
۶- پ : خرد . ۷- چ : نوعی از مهر و نوعی .
۸- ذ : دختران. ۹- آ ب ت د ر ژ : خزینه ؛ ح : خزینه و باج. ۱۰- ح د : این . ۱۱- پ : خراج دخترچیز ؛ چ ح د : ودختر نیز ، ذ : وکوهر وچیز . ۱۲- آ چ د ذ ژ : وکنج و.
۱۳- ر : آنکهی . ۱۴- ح : برافکند آتشی برآن ؛ ژ : و اوافکند؛ پ ج چ : بران ، د : بدان. ۱۵- آ : دم ، ح د : او . ۱۶- پ : مغرب و
۱۷- ب ت ح خ ر ز : تا فرستد عروس را برکاه .

دخت او نیز درکنار آورد   زیرکی بین[1] که چون بکار آورد

چون سهی سرو برد[2] از[3] آن[4] بستان   رفت از آنجا بملک[5] هندستان

دختر رای را بعقل و برای[6]   خواست و[7] آورد کام خویش بجای

قاصدش[8] رفت و خواست[9] از خوارزم   دختر[10] خوب روی درخور بزم

۲۰ همچنان نامه کرد بر[11] سقلاب   خواست زیبا رخی[12] چو قطرهٔ آب

چون زکشور خدای[13] هفت اقلیم   هفت لعبت ستد چو دُرّ یتیم[14]

از[15] جهان دل بشادمانی داد   داد عیش خوش و جوانی داد[16]

۱- د : بد . ۲-چ : چونک سر و ببرد ؛ آ: رفت . ۳-ج : زان .
۴-خ : آسان . ۵- ث چ : سوی . ٦- پ: دختری را بعقل و دانش و رای ، خ : دخت او را بعقل نیز و برای ؛ ب : بعقد و ، ج ذ : بدانش و . ۷ - ب ذ ر : حذف شده . ۸- ب ت خ ر ز : نایبش.
۹-چ : خواست و رفت . ۱۰-ب پ ت ج ح ذ رث : دختری.
۱۱-ح د : همچنین نامه کرد تا ؛ آ : وز ، ب ت ز : واز ؛ پ ث ج ذ ش : با ، چ ژ : تا ، خ : سوی ، ر : از ، س : بر (با) . ۱۲ - خ : زیبائی .
۱۳ - ذ : همچنان از شهان ؛ ر : چون که کشورکشای ؛ ب ت ز ژ : کشور کشای ، پ ج : سبزه سرای ، خ : کشور کشاد . ۱۴ - ب ت خ ر ز : هفت دختر ستد نه ترس و نه بیم (خ ر ز : به ترس و ببیم) ؛ س : لعبت (دختر) .
۱۵-س : از (در) . ۱٦ - خ : ستد ازعیش و ازجوانی داد ؛ آ پ د : و - حذف شده ؛ چ : از جوانی باد .

صفت مجلس بهرام در زمستان و ساختن هفت گنبد*

روزی از صبح فتح[1] نورانی	آسمان برگشاد[2] پیشانی
فرّخ و روشن[3] و[4] جهان افروز	خنک[5] آن روز یاد باد آنروز[6]
شه بخوبی چو روی دلبندان	مجلسی ساخت با[7] خردمندان
روز خانه نه[8] روز بستان بود	کاوّلین[9] روزی[10] از زمستان بود

* آ - صفت مجلس بهرام کور ، ب : صفت مجلس بهرام وساختن هفت کنبد؛ پ : حذف شده ، ت : صفت آتش در زمستان وساختن عمارت هفت کنبد ، ث ز : صفت بهرام کور که درمجلس چون نشستی ، ج : صفت شاه بهرام کور، چ : صفت بهرام کور ومجلس او ، ح : صفت بهرام و برخاستن شیده ،خ: عشرت کردن شاه بهرام وصفت زمستان ، د : اوّل سرلوحه ناخواناست - کردن شیده وساختن هفت کنبد را ، ذ : صفت زمستان وساختن شیده هفت کنبد را ، ر : فی مجلس خسرو وبناکردن هفت کنبد ، ژ: صفت مجلس نشستن شاه بهرام کور ، س : صفت بزم بهرام در زمستان وساختن هفت گنبد ؛

۱ - آ ب ث ج چ خ ذ ر ز ژ ش: ازنور فتح ، پ : ازفتح نور ؛ س : صبح (نور)

۲ - ج رس : گشاده . ۳ - ح د : روشن و فرّخ . ۴ - ذ : حذف شده .

۵ - چ : فرّخ . ٦ - ب ت خ ر ز : آن روز وآن چنان نوروز ؛ ج : آن روز و ؛ ث : یاد باد این روز . ۷ - خ : چون . ۸ - پ : چو .

۹ - ج : کولی آن . ۱۰ - ب ت خ ر ز : روز .

۵ شمع و قندیل باغها[1] مرده	رخت و بنگاه باغبان برده[2]
بانگ دزدیده[3] بلبلان را[4] زاغ[5]	بانگ دزدی برآوریده بباغ[6]
زاغ جز هندوی نسب نبود	دزدی از هندوان عجب نبود
داده[7] نقاش باد[8] شبگیری	آب را حلقهای زنجیری[9]
تاب سرما که برد از[10] آتش تاب[11]	آب را[12] تیغ و تیغ را کرد آب
۱۰ دمه سوهان[13] آبدار بدست	چشم را[14] سفت چشمه را می‌بست[15]
شیر در جوش[16] چون پنیر شده	خون در اندام زمهریر شده
کوه قاقم زمین حواصل پوش	چرخ سنجاب درکشیده بدوش[17]

(بیت شماره ۵ ث : حذف شده .)

۱ - ب ت خ ر ز : پاسبان . ۲ - چ : باد برگ و سمن برده . (ابیات شماره ۷-۶ ب ت خ ر ز : حذف شده)

۳ - ح د : در داده . ۴ - ذ : بلبلان از .

۵ - آ ث : باغ . ۶ - ذ : در ، س : در (بر) ؛ آ: بزاغ.

(بعد از بیت شماره ۷ ب ت خ ر ز س :

زاغ مانده بباغ بی (ر: از) بلبل خارمانده بیادگار از گل - افزوده)

۷ - ث : داد . ۸ - خ : باغ . ۹ - ب ت خ ر ز : موج موج آبرا گره گیری . ۱۰ - ح : ز . ۱۱ - خ : آتش و آب .

۱۲ - چ : ابر را .

(ابیات شماره ۱۱ - ۱۰ ب ت خ ر ز : حذف شده) . ۱۳ - ح د : شمشیر ، س : پیکان (سوهان). ۱۴ - ژ: چشم می . ۱۵ - آ: چشمها؛ ح د : سینه را می‌خست . ۱۶ - ذ : آب درجوی . ۱۷ - پ ث ج ذ: بر؛ آ: بکوش .

بو بهایم ددان کمین کـرده | پوست کنده بپوستین[1] کرده
رستنی[2] درکشیده سر بزمین[3] | نامیه گشته اعتکاف نشین[4]
۱۵ کیمیا کاریِ جهان دورنگ | لعل[5] آتش[6] نهفته در دل[7] سنگ
گل زحکمت بکوزه‌ای پوده[8] | گل[9] حکمت بسر بز[10] اندوده
زیبقیهای آبگینهٔ[11] آب | تخته بر تخته گشته نقرهٔ ناب
درچنین فصل تابخانهٔ شاه[12] | داشته طبع چار[13] فصل نگاه
از بسی بویهای عطر آمیز[14] | معتدل گشته باد برف[15] انگیز[16]
۲۰ میوه ها و شرابهای[17] چو[18] نوش | مغز را خواب داده دلرا هوش[19]

۱- ب ت خ ر ز : پوستها کنده پوستین؛ آ : برکنده بوستین .

۲- چ : و شقی . ۳- آ : بر ؛ خ : سرکشیده زیر زمین .

۴- ژ : زمین . ۵- ب ت : نعل . ٦- آ : ذ اتش .

۷- پ : برسر .

(بیت شماره ١٦ ذ ، حذف شده) . ۸- ب ت

خ ر ز : ز- حذف شـده؛ چ ژ :

بکوزهٔ . ۹- پ ج : کل ز ، چ : کل به . ۱۰- پ ث

ج چ ح د ژ ش : در ، س : بر (در) . ۱۱- ب : ازطبقهای

آبکینه و ؛ ت خ ر ز : ازطبقهای . ۱۲- ذ : چنین باب و فصل خانه و

جاه ؛ آ : تاب خانه . ۱۳- آ : داشت طبع چهار ؛ پ : داشته فصل . ۱۴- ب ت

خ ر ز : عطرهای (ر: قطرهای) رنک آمیز ، ج : میوهٔ نوبهار مغز آمیز ؛ پ ث چ ژ :

مغزآمیز ، ذ : نغز آمیز ؛ س : عطر (مغز) . ۱۵- خ ژ : برق . ١٦- پ : آمیز . ۱۷- ب ت

خ ر ز : میوه های خوش آبها (ی زن آبها) ؛ ژ : میوهای و ۱۸- ذ : چون ۱۹- ز : جوش

آتش انگیخته زصندل[1] و عـــود | دود گردش[2] چو[3] هندوان بسجود
آتشی زو[4] نشاط را پشتی | کان گو[5] گرد[6] سرخ[7] زردشتی
خونی ازجوش منعقـد گشته | پر نیانی بخون در آغشـته
فندقی رنگ داده[8] عنابش[9] | گشته شنگرف سوده سیمابش[10]
۲۵ سرخ سیبی دل از میان کنده | بدلش ناردانه آگنـده[11]
باغی ازخواب گشته بد دورش[12] | غسل کرده[13] بآب انگورش
کهربائی[14] زقیر[15] کرده خضاب | آفتابی ز[16] مشک بسته[17] نقاب
ظلمتی گشته از[18] نواله نـــور | لاله ای رسته از کلاله حور

۱- آ ب ت ح د ر ز : افروخته به (ب ت د رز : ز) ؛ خ : به
(ابیات شماره ۲۳-۲۲ ذ : حذف شده) . ۲- پ : کرده .
۳- ج : به . ۴- پ : کان ، ح : زان . ۵- ج : کـز .
٦- ژ : کرد و . ۷- ب ت خ رز : زرد .
(ابیات شماره ۲۴-۲۳ ب ت خ ر ز : حذف شده)
۸ - ذ : داده رنگ . ۹- پ : عنابی . ۱۰- پ : سیمابی .
۱۱- آ : بدل ناردانه افکنده ؛ پ ج چ ذ ژ : بدل ؛ ش :
بدل ناردان ؛ س : بدلش (بدل) ؛ ر : تازه دانه افکنده ؛
ب ت خ ز : افکنده .
(بیت شماره ۲٦ ب ت خ ر ز س : حذف شده .)
۱۲- ح د : جسته مزدورش ؛ آ ذ ش : مزدورش . ۱۳- آ ح درش : داده .
۱۴- پ : که زتابی ، ج ذ : که زماهی . ۱۵- ب ت خ ر : بقیری ،
پ : بماه . ۱٦- ر : به . ۱۷- ذ : کرده . ۱۸- آ ب ت خ ر : هـم .

ترکی از اصل رومیان[1] نسبش — قرة العین هندوان لقبش

۳۰ مشعل یونس و[2] چراغ کلیم — بزم عیسی و باغ ابراهیم

شوشهای زکال[3] مشکین[4] رنگ — گرد[5] آتش چو گرد آینه زنگ

آن سیه رنگ واین[6] عقیق صفات — کان یاقوت بود[7] در ظلمات

گوهرش[8] داده دیده‌ها را قوت — زرد وسرخ وکبود چون یاقوت

نو عروسی شراره زیور او[9] — عنبرینه زکال دربر او[10]

۳۵ حجله و بزمه‌ای[11] بزرکاری — حجله[12] عودی[13] وبزمهٔ[14] گلناری

(بیت شماره ۲۹ ر : حذف شده).

۱- ژ : روسیان. ۲- پ : موسی و ، ر : روز را ، ز : تو بس و. ۳- ژ : شیشهای زلال.

۴- ز : مشکی. ۵- ذ : کرده ، ژ : کوردش.

۶- ب ت ث خ ر ز ش : آن شبه رنگ وین (ث : وان)، پ ج : کشته رنگ وان (ج : از)، ح د : این سیه رنگ وان، ذ : کشته این رنگ وان. ۷- ج : بوده. (بیت شماره ۳۳ پ خ ذ ر : حذف شده). (ابیات شماره ۳۴-۳۳ ج : حذف شده). ۸- چ : دهرش. ۹- ژ : اوی.

۱۰- آ ب پ ت ث ج ح خ د ذ ر ز ژ ش : عنبرینی (ر : عنبرینه) زکال (ح : ژکاله) دربر (ب ت ر ز : برسر، ث : بودر) او (ژ : اوی). (ابیات شماره ۳۶-۳۵ ب ت خ ر ز : حذف شده). ۱۱- ج ذ : حجلهٔ بزمگه. ۱۲- د : حجله و

۱۳- ج ژ : عود. ۱۴- آ پ ث ج چ ذ ژ : بزم.

زردی شعله در بخار گیاه[1]	گنج زر بود زیر مارسیاه
دوزخی و بهشتیش مشهور[2]	دوزخ از گرمی و بهشت از نور[3]
دوزخ[4] اهل کاروان[5] کنشت[6]	روضهٔ راه رهروان[7] بهشت[8]
زند زردشت نغمه ساز بدو[9]	مغ چو پروانه خرقه باز بدو[10]
۴۰ آب افسرده را گشاده مسام[11]	ای دریغا چرا شد آتش نام[12]
برسر آتش از سرخاصی	فاخته پرفشان[13] برقاصی[14]

(ابیات شماره ۴۲-۳۶ س : ۴۰-۳۶، ۴۲-۴۱).

۱- ح د : سیاه . ۲- آ : منشور . ۳- آ : و بهشتش نور ، ت : حور ، ز : خور .

(ابیات شماره ۴۰-۳۸ پ : ۳۸ ، ۴۰-۳۹).

۴- ب ت ز : دوزخش . ۵- ج : اهل کاوان ، ر : کاروان اهل . ۶- پ : کهست . ۷- ث : روضه را ره روان روان ، ب ت خ ر ز : ره روان (ز : ره روان و) باغ ، ح د : ره روان راه ، ذ : راه و ره روان .

۸- پ : مهست . ۹- آ : زندو ؛ ج : بدو ، ر : درو .

۱۰- خ : مغ پروانه ؛ ر : روح پروانه خرقه باز درو ؛ ث : مغ پروانه حقه باز ؛ پ ث ج ذ : حقه ؛ ج : حقه باز بدو . ۱۱- ج : افسرده واکشاد ؛ خ : کشاد مشام ؛ آ چ ح ذ ر ث : مشام .

۱۲- ب ت ر : فام . (ابیات شماره ۴۲-۴۱ ذ : ۴۲-۴۱).

۱۳- پ : پرفشاند . ۱۴- ج : رقاصی .

گرد آن بزمهٔ[1] پرنـــد زده / کبک و درّاج دست بند زده

خانه سر[2] سبزتر ز سایهٔ سرو[3] / باده گلرنگ تر ز خون تذرو

ریخته آسمان فاخته گون / از هوا[4] فاخته ز فاخته خون

۴۵ باده درجام آبگینه گهـر / راست چون[5] آب خشک و آتش تر

گورچشمان شراب میخوردند / ران گوران کباب میکردند[6]

شاه بهرام گور با یاران / باده میخورد چون[7] جهانداران[8]

می و نقل[9] وسماع و[10] یاری چند / می‌گساری و غمگساری چند[11]

راح گلگون چو گلشکر[12] خنده / پخته گشته ز آتش[13] زنده

۵۰ مغزها در سماع گرم شده / دل ز گرمی چو موم نرم شده

(بیت شماره ۴۲ ح د : حذف شده) .

۱ - چ خ : بزمکه ، ذ : پردهٔ . ۲ - پ ث ج چ خ زژ: خانهٔ . ۳-ح د : خانهٔ مرو. ۴- خ : ریخته .

۵ - ژ : چو . ۶ - پ : می خورند . ۷-ح : با.

۸ - پ ج ذ : کله داران .

۹- ب ت خ ر ز : می‌لعل . ۱۰ - آ : شراب، ح د: حذف شده . ۱۱ - آ ت ح خ د ز : میکسارنده غمکساری چند ؛ ب : میکسارنده و ، ذ : میکساران و، ر : می کسارند و . ۱۲ - آ : شکر نی ، ذ : نیشکر .

۱۳ - پ ث : پخته کشته آتش (ث : آتشی) ، ر : ریخته کشته ز آتشی ؛ آ : و آتش ؛ ژ : پخته‌کشته و آتشی؛ س : پخته‌گشته در ؛ ج ز: ز آتشی .

زیرکان راه عیش میرفتند　　　　نکته های لطیف میگفتند

هر گرانمایه ای ز مایهٔ خویش　　　　گفت حرفی[1] بقدر پایهٔ خویش

چون سخن در[2] سخن مسلسل گشت　　　　برزبان[3] سخنوری بگذشت

کین درج کآسمان شه دارد[4]　　　　وین[5] دقیقه که او نگه دارد[6]

۵۵ هیچکس را ز خسروان جهان　　　　کس ندیدست[7] آشکار و نهان

هست مارا زفر[8] تارک او　　　　همه چیز از پی مبارک او

ایمنی[9] هست و تندرستی هست　　　　تنگی[10] دشمن و فراخی دست[11]

تندرستی و ایمنی و کفاف　　　　این سه مایه ست و آن دگر همه لاف

تن چو پوشیده گشت و[12] حوصله پر　　　　درجهان گو نه لعل باش و نه[13] دُر

۶۰ ماکه مثل تو پادشا[14] داریم　　　　همه داریم چون ترا[15] داریم

(بیت شماره ۵۱ آ پ ث ج چ ذ ر ژ ش : حذف شده). (بیت شماره ۵۲ ر : حذف شده). ۱- آ ب پ ت ث ج چ خ د ذ ز ژ ش : چیزی، س : حرفی (چیزی). ۲- ذ : بر ۳- پ ح د : بزبان، ر : در زبان. ۴- خ : کین در درج کاسمان دارد ؛ ر : کان دو رخ ؛ ژ : دو رخ ؛ ب ت : آسمان که شه ؛ ج : آسمان. ۵- ح د : وان، ژ : واین. ۶- خ : آن کمان دارد. ۷- ذ : این نبودست ؛ ب : نبودست ز، ت د ژ : ندیدست ز (ژ : از)؛ ح : ندیده، ر : نبودست. ۸- آ ب پ ت ج چ ح خ د ر ز ژ ش : بفر، ذ : زعزّ، س : زفر (بفر). ۹- پ ج ذ : نعمت، ر : نعمتم. ۱۰- پ ر ژ : کشتن. ۱۱- ز : هست. ۱۲- خ : حذف شده. ۱۳- ب ت ث ج ح د ز : مه (د : نه) لعل باش و مه ؛ خ : و- حذف شده. ۱۴- پ ج ر : پادشه. ۱۵- ج ر : چون تو شه.

کاشکی چاره‌ای[1] درآن بودی | که زما چشم بد نهان[2] بودی
گردش اختر و خرام[3] سپهر | هم بدین فرّخی[4] نمودی چهر[5]
طالع[6] خوشدلی ز ره نشدی | عیش[7] بر خوشدلان[8] تبه نشدی
تا همه ساله شاه بودی شاد[9] | خرمن عیش را نبردی باد[10]
۶۵ شادمان جان شاه می باید | جان ما گر فدا شود شاید
چون سخنگو سخن بپایان[11] برد | هرکسی دل بدان[12] سخن بسپرد
دور کرد آن دم از درآن دمه را[13] | دلپسند آمد آن سخن همه را[14]

۱- ذ : کاچکی مهر دل ؛ ز : کاچکی ؛ پ ج ر : مهـــر دل .
۲- ذ : که زچشم بدان نکو ؛ پ : بد دران .
(بیت شماره ۶۲ ذر :حذف شده.) ۳-پ : کرد راستی برو حرام، ج :کرد زین کردش خرام ، خ : کردش اختران وجرم؛ چ : حرام ، س : پیام . ۴ -س: فرّخی (خرمی) . ۵ -پ ج خ : مهر . ۶- پ : طیبت ، ج ذر : طینت ، ژ :طالع و. ۷-ح د : کار . ۸-ج ذ :خوشدلی ، ز : بی دلان . ۹- ب ت خ ز : تا همه ساله (خ : سال)شه (ز :شاه) جوان بودی ؛ پ ر: تا (ر: با) همه سبزه . ۱۰ - ب ت خ ز : خرم وخوب (ز: خوب وخرم) و کامران بودی ، چ : جز می وعیش را نکردی یاد ؛ ژ: نبودی باد . (بیت شماره ۶۵ ج :حذف شده). ۱۱-د: باخو. ۱۲-ر:بران (بیت شماره ۶۷ ذر :حذف شده) ۱۳-ب ت خ ز : نم زدل دور کرد آن رمه را ،ح د : دورکرد از درآن زمان رمه را ؛ ج: آن دم حذف شده ۱۴-خ : پسندید این سخن همه را ؛ آ : این ، س : آن (این) .

درمیان بود مردی[1] آزاده | مهتر[2] آیین و محتشم زاده
شیده نامی[3] بروشنی چون شید[4] | نقش پیرای هر[5] سیاه و سپید
۷۰ اوستادی بشغل[6] رسّامی | در مساحت مهندسی[7] نامی
از[8] طبیعی و هندسی و[9] نجوم | همه دردست او چو مهرهٔ[10] موم
خرده کاری[11] بکار بنّایی[12] | نقشبندی بصورت[13] آرایی
کز لطافت چو کلک و تیشه[14] گشاد | جان ز مانی[15] ستد دل[16] از فرهاد
کرده شاگردی خود[17] بدرست | بوده سمنارش[18] اوستاد نخست
۷۵ درخورنق ز نغز کاریها[19] | داده با اوستاد یاریها[20]

۱- چ ر : مرد ، ژ : یاری . ۲- ب ت : مردم ، س : مهتر (مردم) . ۳- ج : رویی . ۴- ب ت چ خ ر ز ژ : بروشنی خورشید. ۵- ب ت ح خ د ز : آکه ازصنعت . ٦- آ : بشکل . ۷- ح د : درمضاحک ؛ ذ : درمهندس بساخت ؛ چ : مهندس. (بیت شماره ۷۱ آ : حذف شده) (ابیات شماره ۷۲-۷۱ ب ت ح خ د ز : (۷۱-۷۲) . ۸- چ : در. ۹- ب ت خ ز : رصدکاری وزعلم ؛ ژ : وهندوی و . ۱۰- چ :اوست مهره و ؛ ث : مهره و. ۱۱- آ پ ت خ : خردکاری. ۱۲- ذ : نکاربیرایی ؛ ح د : زیبای . ۱۳- ذ :صواب . ۱۴-خ : ازلطافت چو کلک تیشه ؛ ر: ازلطافت ؛ پ ث چ ح : و- حذف شده . ۱۵-خ :ضمانی . ١٦-آ: بتند دل ؛ ر : هم . ۱۷ -ح د : پدر . ۱۸- آ : بود ؛ ح :بودسنمارش ؛ خ دژ : بود ؛ ذ : بود سنمار ؛ پ : سنمار ، ث ج چ :سنمارش. ۱۹-ب ت ز: زنقش ؛ چ : زنقره ؛ خ: زنقش بازیها . ۲۰- خ : بازیها ، ز : باریها.

چون در آن بزم شاه را[1] خوش دید — در زبان آب[2] و در دل آتش دید

زد زمین بوس و گشت[3] شاه پرست — چون زمین بوسه داد باز[4] نشست

گفت اگر با شدم زشه[5] دستور — چشم بد دارم از دیارش دور

کاسمان سنجم و ستاره شناس — آگه از کار اختران بقیاس

۸۰ در نگارندگی و گل کاری — وحی صنعت[6] مراست پنداری[7]

نسبتی گیرم[8] از سپهر بلند — که نیارد بروی[9] شاه گزند

تا بود در نشاط[10] خانهٔ خاک — زاختران فلک ندارد باک

جای در حرزگاه جان دارد[11] — بر[12] زمین حکم آسمان دارد

وآن[13] چنانست کز گزارش[14] کار — هفت گنبد[15] کنم چو[16] هفت حصار

۸۵ رنگ[17] هرگنبدی جداگانه — خوشتر از رنگ صد صنم خانه

شاه را هفت نازنین صنمست — هریکی را زکشوری علمست[18]

(ابیات شماره ۷۸ - ۷۶ ح : ۷۶، ۷۷، ۷۸) ۱- خ ر: شاه دل. ۲-ح خ د : حذف شده . ۳- ب ت خ ز : قربتی جست وگشت، پ : بر زمین بوسه داد وگشت . ۴- ذ : بوس داد شاه، ج : دار و باز ۵-آ ب پ ت ث ج ذ ر ز ش : اگر شاه باشدم ، ح د : ار از (د : ار ز) شاه باشدم ، خ : اگر باشدم ازو . ۶-چ : سحر مطلق. ۷- ذ : بی قاری . ۸-خ : جویم . ۹-آ : نیابد، ر : بسوی ۱۰- پ ث ج چ ذ : نکار ، خ : نشاط و ، س : نشاط (نگار) . ۱۱-آ : حربگاه جان ندارد . ۱۲-آ خ : در . ۱۳- ذ : آن . ۱۴-ب ت خ ز : صناعت . ۱۵-س : پیکر (گنبد) . ۱۶- ر : کنذ چو ؛ پ ث ج چ ذ ش : ز . ۱۷-ج خ : زانک (ابیات ۸۹ - ۸۶ ح د : ۸۷-۸۶، ۸۹، ۸۸) ۱۸- ر : قلم است

هست هرکشوری[1] برکن[2] و[3] اساس[4] — درشمار[5] ستاره ای بقیاس

هفته را بی صداع گفت[6] و شنید — روزهای ستاره هست پدید[7]

درچنان روزهای بزم[8] افروز — عیش سازد بگنبدی[9] هر روز

۹۰ جامه همرنگ خانه درپوشد — با دلارام خانه[10] می نوشد

گو برین گفته[11] شاه کارکند — خویشتن را بزرگوار[12] کند

تا بود عمر بر[13] نشانهٔ کار — باشد از عمرخویش برخوردار

شاه گفتا گرفتم این کردم — خانه زرّین در[14] آهنین کردم

عاقبت[15] کارچون[16] ببایدمرد — این همه رنجها چه باید بُرد

(بیت شماره ۸۷ خ : حذف شده). ۱ - ژ:کنبدی. ۲ -چ: بونک.

۳ - ر : حذف شده . ۴ -ز : لباس. ۵ - ث : در شماره .

۶ - پ ث ر : هفته را ، ج : همه را ، ح دذ : هفتهٔ ؛ ژ : هفت را بی شمار ؛ چ ز : بی صداع و . ۷ - پ ث چ : کرده اند (ث چ : کرده آید) چنانک هست؛ ج : کرد آئین چنانک هست برید ، د: کرد آید چنانکه هست، ر : روزها درستاره هست ؛ ژ: هفت کنبدکنم چوخلد بدید ؛ آ ب ت ح ز : هفت پدید . ۸ پ ج ، درچنان بزمهای روز؛ چ : درچنین ، ذ : درجهان ؛ ر : درچنان جای یار بزم ؛ س : درچنان (چنین) .

۹ - ر : عیش در کنبدی کند.(ابیات شماره ۱۲۲ - ۹۰ آ : حذف شده).

۱۰ - پ ح دذ : جام . ۱۱ - ب ت خ : بدین ؛ ج : بدین نکته ؛ س : برین (بدین) ؛ پ ذ : نکته . ۱۲ - ر : خویشتن را درین شمار. ۱۳ - ذ: در. ۱۴ - پ ج ذ: و . ۱۵ - چ ح در : آخر . ۱۶ - س : چون همی .

۹۵ وآنچه گفتی که گنبد آرایم[1] — خانه را همچنان بپیرایم[2]

این[3] همه خانه‌های[4] کام وهواست[5] — خانهٔ خانه آفرین بکجاست[6]

در[7] همه گرچه آفرین گویم — آفریننده را کجا جویم

باز گفت این سخن خطا[8] گفتم[9] — جای جای آفرین چرا گفتم[10]

آنکه درجا[11] نشایدش دیدن — همه جایش[12] توان پرستیدن

۱۰۰ این سخن گفت شاه وگشت خموش[13] — زآن[14] هوس در[15] دماغش آمد جوش

زانکه درکار نامهٔ سمنار[16] — دید در شرح هفت پیکر[17] کار

۱- ب ت خ ز : وانک کفتی که کنبد افرازم ؛ پ ج چ ذ ش : آنچه ؛ ر : وین که کفتی که خانه افرازم ، ژ : آنچه کفتی که خانه پردازم ؛ ح د : افرازم
۲- ب ت ح خ د ر ز ژ : قصرهایی (ت خ ز : کوشکهایی ، ح ر : خانهای ، د : خانهایی ، ژ : خانها را) بدین صفت سازم ؛ ث : همچنین .
(بیت شماره ۹٦ پ : حذف شده) . ۳- ذ : آن . ۴- ژ : خانها
۵- ج : کار و هواست ، خ : نام هواست . ٦- ب ت ح خ د ز : خانهٔ طاعت خدای کجاست ؛ ث ج ذ : خداست . ۷- چ : بر .
۸- ح د : چرا . ۹- ر : کفتیم ، ژ : کفتی . ۱۰- ب ت ث ج خ ذ : جای (جان) ؛ ح ر : جای جان آفرین خطا کفتم (ر : کجا کفتیم) ؛ س : جای جای (جان) ؛ د : خطا ؛ ژ : کفتی . ۱۱- پ ج چ : درجان . ۱۲- ر : جایی .
۱۳- ب ت خ ز : شاه این کفت (خ : کفت آن) وبازشد خاموش ، پ : این گفت وکشت شاه خموش ؛ ث : شاه کفت و ؛ ذ ژ : کفت و ، شاه کشت . ۱۴- ذ : آن . ۱۵- ب ت ح خ د ز : سخن در (ت : بر) . ۱٦- پ ث ج چ ح : سنمار . ۱۷- ب ت خ ز : هفت کنبد شنید اول (ت : ز اول ، خ : از اول) ؛ ح : هفت کنبد .

وآن[1] پری پیکران هفت اقلیم	داشت در درج خود[2] چو درّ یتیم
درگرفت آن[3] سخن بشاه جهان	کآگهی[4] داشت[5] از حساب نهان
درجواب[6] سخن نکرد شتاب	پی بر انداختن[7] نداد جواب[8]
۱۰۵ چون برین گفته رفت روزی چند[9]	شیده را خواند شاه شیدا بند[10]
آنچه پذرفته بود[11] از و[12] درخواست	کرد کارش چنانکه باید راست[13]
گنجی[14] آماده کرد و برگ سپرد	تا برد رنج اگر[15] تواند برد
شیده[16] برطالع خجسته نهاد	کرد گنبد سرای را[17] بنیاد

---

۱ - ذ : آن ، س : کان (وان). ۲ - ز : راست در درجها ؛ ب ت خ : در درجها (ت : درعها). ۳ - ب ت ج خ د ر ز س: این.
۴ - ج : کانکهی . ۵ - آ پ ج چ ذ ر ش : یافت ، ح د : دارش.
۶ - ث : درجواب آن .
۷ - ب ت خ ز س : روزکی چند را ، ژ : بر برانداختن .
۸ - چ : صواب . (بعداز بیت شماره ۱۰۴ ج : طلب کردن شاه بهرام کور شیده را و شکرستان ساختن - افزوده .)
(بیت شماره ۱۰۵ خ : حذف شده). ۹ - ب ت ز : گفته (ز : هفته) رفت یک هفته ، ذ : رفت روزکاری چند . ۱۰ - ب ت ز : شیده را شاه خواند (ت : خواند شاه) بنهفته ، ر : شید را خواند شاه بندابند ؛ پ ث ج: خواست (ج : خوانده) شاه. ۱۱ - ب ت ز : بد . ۱۲ - پ : او ، چ ژ : زو.
۱۳ - آ پ ث ج چ ذ ر ژ ش: یک بیک کرد کارها همه (ر : کاراوهمه ، ژ : کارها) راست . ۱۴ - ب ت خ ز : مؤنث ، ح د : کنج . ۱۵ - ر : کو . (بیت شماره ۱۰۸ ح د : حذف شده). ۱۶ - پ ث ژ : سیر ، ذ : کار . ۱۷ - ذ : سرای نو.

روزی از بهر شغل[1] رسّامی — بهره‌مند[2] از بقای[3] بهرامی

۱۱۰ مرد اختر شناس طالع بین — کرد بر طالعی[4] خجسته گزین

تا دو سال آنچنان بهشتی ساخت — که کسیش[5] از[6] بهشت وانشناخت

چون[7] چنان هفت گنبد[8] گهری — کرد گنبد گری چنان هنری

هر یکی را بطبع[9] و[10] طالع خویش — شرط اوّل نگاه داشت به[11] پیش

چون شه آمد بدید[12] هفت سپهر — بیکی جای دست داده[13] بمهر

۱۱۵ دید[14] کافسانه شد بجمله[15] دیار — آنچه نعمان نمود با سمنار[16]

ناپسند آمد اهل بینش را — کشتن آن صنع[17] آفرینش را

(ابیات شماره ۱۱۰ - ۱۰۸ ب ت خ ز س : ۱۰۸، ۱۱۰ - ۱۰۹).

(مصرعهای بیت شماره ۱۰۹ ح د : مقدم مؤخرست). ۱-ح : از شغل کار، د : از شغل ساز. ۲-ر : بهرمند. ۳-ج ح د : لقای، خ : بهاء، ذ : عطای، س : بقای (لقای).

۴-ح : در ساعتی ؛ ب ت د : ساعتی، پ ج چ خ ذ ژ : طالع، ز : ساعت. ۵-ح خ د ذ ر س : کسش. ۶- پ : حذف شده.
۷- ذ : تا. ۸- چ : کنبدی. ۹- ژ : زطبع. ۱۰-چ : حذف شده.
۱۱- ب ت خ ز : شرط اورا نگاه داشت به (خ : ز) ؛ پ ث ژ : داشته، ج چ ح ذ : داشت ز. ۱۲- ب ت خ ز : خسرو خسروان، ح د ر : خسرو (ر : چون شه) آمد چه دید.
۱۳-خ : داد ۱۴- ژ : دیده. ۱۵- پ : بهفت. ۱۶-چ : بکرد با سنمار ؛ پ ث ج ح : سنمار. (بیت شماره ۱۱۶ ب ت خ ز : حذف شده). ۱۷-ح : کشتن قطب ؛ ر : این ؛ د : قطب.

تا شود شاد شیده[1] از بهرام — شهر بابک[2] بشیده[3] داد تمام

گفت نعمان اگرخطایی کرد — کآن عقوبت برآشنایی[4] کرد

عدل[5] من عذرخواه آن[6] ستمست — آن نه از بخل و این[7] نه ازکرمست

۱۲۰ کار عالم چنین تواند بود — زو[8] یکی را زیان یکی را[9] سود

یاری از تشنگی[10] کباب[11] شود[12] — یار دیگر غریق[13] آب شود[14]

همه در کار خویش حیرانند — چاره جز خامشی[15] نمیدانند

(مصرعهای بیت شماره ۱۱۷ ح د : مقدم مؤخرست).

۱- ذ : شاد وخوشدل ، ر : شاد شید. ۲- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : آمل ، س: بابک (آمل).

۳- ر : بشید. ۴- ذ : آن ؛ ر : آن عقوبت باشنایی ؛ خ : باوستائی. ۵- ر : عقل. ٦- پ ج ذ : دادخواه آن (ذ : هر). ۷- ذ : این نه از بخل و آن. ۸- ج ذ : زان.

۹- ح د : دگر را. ۱۰- ج : یکی از تشنگان.

۱۱- ر : خراب. ۱۲- چ : شده ، ۱۳- ج : یکی از آب غرق. ۱۴- ج : شده. ۱۵- ب ت ز : چارهٔ عجز خود ، خ : چارهٔ کارخود ؛ ح د : عاجزی.

رفتن بهرام بتماشای هفت گنبد*

چونکه بهرام کیقباد کلاه — تاج کیخسروی رساند بماه
بیستونی زناف[1] کلک[2] انگیخت — کانچه فرهاد کرد ازو[3] بگریخت
درچنان[4] بیستون هفت ستون — هفت گنبد کشید[5] بر گردون
شد[6] در[7] آن باره[8] فلک پیوند — باره‌ای دید[9] بر[10] سپهر[11] بلند
۵ هفت گنبد[12] درون آن باره — کرده[13] برطبع هفت سیّاره

* آ ج ر ز : حذف شده، پ : صفت کنبد هفت پیکر که شیده ساخت، ت: تمام شدن عمارت هفت کنبد، ث : صفت کنبد ها هفت پیکر که شیده ساخته بود، چ : درصفت کنبد هفت کانه، ح ذ : درصفت هفت پیکر (ذ: کنبد) کوید، خ : ساختن هفت کنبد برمزاج هفت سیاره، د : درصفت هفت کنبد، ژ : صفت کنبد هفت پیکر که هفده مهندس جهت شاه بهرام ساختند، س : درچگونگی هفت گنبد، ش: صفت چگونگی هفت گنبد وعیش کردن شاه بهرام در آن.

ر ابیات شماره ۲۷-۱ آ : حذف شده). ۱- ژ : کاف
۲- ب ت ح د ر : ملک، پ ذ : کل، س: ملک (کلک).
۳- ح خ د : ازان. ۴- ج ذ : جهان.
۵- د : کشیده. ٦- ج ح ذ ز : شه. ۷- ث : بر، س : در (بر). ۸- ر: باروی. ۹- ژ : باروی. ۱۰- پ: چون
۱۱- ذ: سریر (مصرعهای بیت شماره ۵ ر: مقدم مؤخرست). ۱۲- خ: گردون. ۱۳- خ: کرد

رنگ هرگنبدی[1] ستاره‌شناس	برمزاج ستاره کرده[2] قیاس
گنبدی کو[3] زقسم کیوان بود	درسیاهی چو مشک پنهان بود
وآنکه بودش[4] زمشتری مایه[5]	صندلی داشت رنگ پیرایه[6]
وآنکه مرّیخ بست[7] پرگارش	گوهرسرخ بود در کارش[8]
۱۰ وآنکه از آفتاب داشت[9] خبر[10]	زردبود ازچه؟ ازحمایل زر[11]
وآنکه از زیب[12] زهره یافت امید[13]	بود رویش چو روی زهره سپید
وآنکه بود ازعطاردش روزی	بود پیروزه گون ز پیروزی

۱- ر : کنبدآن. ۲- ب پ ت چ خ ذ ز ژ : کــرد .

(بیت شماره ۷ ر : حذف شده .)

(بعداز بیت شماره ٦ ر :

آنکه بود از زحل مراورا نام رنگ اوکرده ازسیاهی وام - افزوده)

۳ - ح : کان . ۴-ژ : بودی . ۵ - چ ح : پایه ، ر: پیوند، س : مایه (پایه) . ٦- ر : ازرقی کرده رنکشان بربند؛ ب ت ث خ ز : رنکو ، س : رنگو (زنگ) . ۷- ب ت خ رز :مریخ بود ، ث چ : مریخی است . ۸-ر: رنگ سرخی بکود برکارش؛ ب پ ت ج چ ح خ د ذ ز ژ ش: بارش، س: کارش (بارش) . ۹- ب ت ح د ز :داد . ۱۰- پ ج ذ ر ژ : اثر ، س : خبر (اثر) . ۱۱- ب ت ز : رنک زر داشت : خ : رنک زر داشت در ؛ چ د : زر بود .

۱۲ -ب ت خ ز : از دست ، ر: از زین . ۱۳- ذ : داشت نوید ؛ چ : نوید ، س : امید (نوید) .

وآنکه مه کرد[1] سوی برجش[2] راه | داشت سرسبزیِ بطالع[3] شاه
برکشیده برین صفت یکسر[4] | هفت گنبد بطبع[5] هفت اختر
۱۵ هفت کشور تمام در[6] عهدش | دختر هفت شاه در مهدش
کرده هر دختری[7] برنگ و برای | گنبدی را ز هفت گنبد جای
از[8] نمودار خانه[9] تا بفرنیش[10] | کرده[11] همرنگ روی گنبد[12] خویش
روز تا روز شاه فرّخ بخت | در سرای دگر نهادی رخت[13]
شنبه[14] آنجا که قسم شنبه بود | وآن دگرها چنان کزان به بود

۱- ذ س : کرده . ۲- چ : بزمش . ۳- ج : دادسر سبزي ؛ ب ت ث چ ز ژ ش : ز طلعت ، پ خ : ز طالع ، ح د : چو طلعت، س : ز طلعت (بطالع) .

۴- ب ت : بران ؛ پ ث ج چ ح ذ ر ژ : بدین (ح ذ : بران) صفت پیکر ؛ خ ز : بدان ؛ س : پیکر (یکسر) .

۵- ر : ز طبع . ۶- ذ : بر .

(بیت شماره ۱٦ پ ث ج چ ذ ر ژ ش : حذف شده).

۷- خ : کرد هر دخترش . ۸- س : وز .

۹- خ : جامه . ۱۰- ژ : نیک اندیش . ۱۱- پ چ ح ژ : کرد .

۱۲- ث : خانهٔ ، ج : کشور ، خ : جامه .

۱۳- ب پ ج د ز ش : در سرايي ؛ ت ث : درسرايي دگر نهـادی تخت؛ ح ر ژ : تخت . ۱۴- ذ : رفت

(ابیات شماره ۲۱ - ۲۰ ب ت ح خ د ز : ۲۰ - ۲۱) .

۲۰ چون بنیروی رأی[1] فرزانه | مجلس آراستی[2] بهر[3] خانه
هرکجا[4] جام باده نوشیدی | جامه همرنگ خانه پوشیدی
بانوی خانه[5] پیش بنشستی | جلوه برداشتی ز[6] هردستی
تا دل شاه را چگونه برد | شاه حلوای او[7] چگونه خورد
گفتی افسانهای مهر[8] انگیز | که کند گرم شهوتانرا[9] تیز
۲۵ گرچه زین گونه برکشید حصار | جان نبرد[10] از اجل بآخر کار
ای نظامی ز گلشنی بگریز | که[11] گلش خار[12] گشت وخارش تیز
باچنین[13] ملک ازین دو روزه[14] مقام | عاقبت بین چگونه شد بهرام

۱- چ : به پیروز رای، ذ : بتدبیر شاه.

۲- پ ذ : آراسته. ۳-ح د : درآن. ۴-پ : هرکه با، ذ : هرکسی. ۵-ح د : او به. ٦- ب چ ح خ د ز ژ : به. ۷- پ : ما. ۸-ر : مرد.

۹- ر : شهریاران. (ابیات شماره ۲۷-۲۵ ج : حذف شده). ۱۰-خ : هم نرست. ۱۱- ب ت : کین.

۱۲- پ ث چ ذ ر ژ : تازه. ۱۳-ح د : باچنان.

۱۴- پ ث چ ذ ز : ملک این ؛ ر : منزل دو روزه ، ژ : ملک این دو روز.

26 Заказ №1124

نشستن بهرام روزشنبه در گنبد مشکین و حکایت گفتن دختر ملک اقلیم اوّل*

چونکه[1] بهرام شد نشاط پرست ‌‌ ‌ دیده در[2] نقشِ هفت پیکر بست

روز شنبه ز دیر شمّاسی ‌‌ ‌ خیمه زد در[3] سواد[4] عبّاسی

سوی[5] گنبد[6] سرای غالیه فام ‌‌ ‌ پیش بانوی هند شد بسلام[7]

تا شب آنجا نشاط و بازی[8] کرد ‌‌ ‌ عود سوزی و عطر سازی کرد

۵ چون[9] برافشاند شب[10] بسنّت شاه[11] ‌‌ ‌ برحریر سپید مشک سیاه

---

* - آ : حذف شده ، ب ت ج ح ذ : رفتن (ج : نشستن) بهرام (ت : بهرام کور ، ج ح : شاه بهرام) روزشنبه بگنبد (ج : درگنبد) مشکین ، پ ش : ... حکایت کردن دختر ... ، ث : ... بهرام کور... ، چ : ...در گنبد سیاه ، خ : ... بهرام بعیش روز ... مشکین با دختر ملک هند ، د : (اوّل سرلوحه ناخواناست) ... سیاه و افسانه گفتن دختر هندی ، ر : رفتن شاه بهرام ... در گنبد سیاه و عشرت کردن با دختر شاه ، ز : ... دختر پادشا[ه] اقلیم اوّل ، ژ : نشستن شاه بهرام ... حکایت کردن فورک دختر رای هند ملک ... ، س : ... و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم اوّل .

(ابیات شماره ۱۳-۱ آ ، بیت شماره ۱ - ج ذ : حذف شده). ۱خ : چون . ۲-ر : بر . ۳ - ث ذ ر ز : بر . ۴-ج : دیار ، چ : لباس ، خ : سرای ، س : سواد (دیار). ۵-ج : سوی این ، ر : شد ز . ٦خ : عنبر . ۷-خ : بهرام . ۸خ : چون شب آنجا نشاط سازی . ۹-ب : چو . ۱۰ - ژ : مه . ۱۱-پ : بسینه ، خ : بشش در ؛ ذ : بسیج سیاه ، ر : چو طرهٔ ماه .

شاه از آن نوبهار کشمیری — خواست بویی چو[1] باد شبگیری

تا ز دُرج گهر گشاید قند[2] — گویدش مادگانه[3] لفظی چند

زآن فسانه که لب پر آب کند — مست را[4] آرزوی خواب کند

آهوی ترک چشم هندو زاد[5] — نافهٔ مشک را گره بگشاد

۱۰ گفت از اوّل که پنج نوبت شاه — باد بالای چار بالش ماه

تا جهان ممکنست[6] جانش[7] باد — همه سرها بر آستانش[8] باد

هرچه[9] خواهد که آورد در[10] چنگ — دولتش را دران مباد درنگ

چون دعا ختم کرد برد سجود[11] — برگشاد[12] از شکر گوارش عود

---

۱ - ج ذ : ز . (بعد از بیت شماره ٦ ج :

شه را زیر تاوهٔ فلک پیوند — یارهٔ دید در سپهر بلند - افزوده)

۲ - ز : تا ز تنگ شکر کشاید بند . ۳ - ب ت خ ز : شاهدانه، پ : بادیانه، چ : بانوانه ، ذ : یادکانه .

۴ - ر : تشنه را . ۵ - پ : هندوی ترک چشم کینه نژاد . (ابیات شماره ۱۲ - ۱۱ چ : ۱۱ - ۱۲) . ٦ - ب ت ز : بود و هست ، خ : بود نیست . ۷ - ر : جانت . ۸ - ر : آستانت

۹ - ذ : هرکه . ۱۰ - خ : در . ۱۱ - پ : چون دعاکرد و ختم برد و سجود ، ث : چون دعاکرد ختم برد سجود ، ج ژ : چون دعاکرد ختم (ژ : ختم و) برد سجود ، ح : چون دعاکرد و برد سربسجود ، ز : چون دعاکرد دخت و برد سجود ؛ چ ت ر ز : کرد و ؛ خ : بهر سجود .

۱۲ - ث : بکشاد .

حکایت*

گفت و از[1] شرم در زمین[2] میدید — آنچه زان به نگفت و کس[3] نشنید
که شنیدم بخردی[4] ازخویشان — خرده[5] کاران و[6] چابک اندیشان
که ز کدبانوان قصر بهشت — بود زاهد[7] زنی لطیف[8] سرشت
آمدی[9] درسرای ما هر ماه — یک بیک کسوتش[10] حریر[11] سیاه
۵ بازجستیم[12] کز چه ترس[13] و چه بیم — درسوادی توای[14] سبیکهٔ[15] سیم
به که ما را[16] بقصّه یارشوی — وین سیه را[17] سپید کارشوی

---

* آ پ ح : حذف شده ، ج : حکایت گفتن دختر اقلیم اول، ذ : حکایت کردن دختر پادشاه هند پیش بهرام گور ، ژ : حکایت که دختر رای هند گوید ، س : افسانه .

(ابیات شماره ۱-۶ آ : حذف شده). ۱- چ د : وز. ۲-ذ: جهان. ۳-ب ت ح د ز: زان نغزترکسی؛ پ چ: ازان؛ خ: ازو خوبترکسی، ر ژ: ازان به ندید (ژ: نگفت) کس، س: زان کس نگفت وکس. ۴-ذ: بخوردی. ۵-پ د: خرد.
۶- ژ : حذف شده. ۷- ج ر : زیبا. ۸- ب ت ح خ د ز : بزرک. ۹- ذ : کامدی. ۱۰ - ب ت خ ز : جملگی کسوتش، ج ر : سربسر کسوتش (ر : کسوت) ؛ س : سربسر (یک بیک).
۱۱- ژ : حریر و. ۱۲-پ ث ج چ ذ ژ س ش : جستند، ر: گفتند . ۱۳-خ : وجه . ۱۴-ج ش : توئی. ۱۵- ذ : ستیزهٔ.
۱۶- ب ت خ ز : با ما. ۱۷ - چ ح س ش : سیاه را .

بازگویی ز نیکخواهیِ[1] خویش | معنیِ آیت[2] سیاهیِ خویش
زن چو[3] از راستی ندید گزیر | گفت کاحوال این[4] سیاه‌حریر
چونکه ناگفته باز نگذارید[5] | گویم ارزان که باورم دارید[6]
۱۰ من کنیزِ فلان ملک بودم | که ازو گرچه مُرد خشنودم[7]
ملکی بود کامکار[8] و[9] بزرگ | ایمنی داده[10] میش را با[11] گرگ
رنجها دیده باز[12] کوشیده | وز تظلّم سیاه پوشیده
فلک از طالع خروشانش[13] | خوانده[14] شاه سیاه پوشانش
داشت اوّل ز جنس[15] پیرایه | سرخ و زردی[16] عجب گرانمایه
۱۵ چون گل باغ بود[17] مهمان‌دوست | خنده می‌زد چو سرخ گل در پوست

---

۱ - ج : نیک رایی . ۲ - آ پ : رایت . ۳ - پ ث ج چ ح د ذ ر ش : که ، س : چون . ۴ - آ پ ث ج چ خ د ز ژ : احوال ؛ ذ ر : احوال آن ؛ س : کاحوال (احوال) . ۵ - ذ : گفت ناگفته هیچ ؛ ر : گفت چون باد گفته بگذارید ؛ خ ز : نگذارند . ۶ - خ ز : دارند . ۷ - ب ت ز : کز روانش بطبع ؛ خ : کز روانش بطبع خوشنودم ؛ س : خوشنودم . ۸ - ج : نیک کار . ۹ - آ ح د ذ ر : حذف شده . ۱۰ - ذ : داد . ۱۱ - چ ر ژ : از . ۱۲ - ب ت خ ز : سخت . ۱۳ - ر : ملک از طالع خود شانش ؛ ذ : طالع ملک شانش . ۱۴ - خ : کرده ، ر : خواند . (بیت شماره ۱۴ ر : حذف شده ، ابیات شماره ۱۵ - ۱۴ ب ت ح خ د ز ؛ ۱۴ - ۱۵) . ۱۵ - ب ت ح د ز : داشت از سرخ و زرد ، خ : داشت از سرخ سیم . ۱۶ - ب ت ح خ د ز : جامهاء . ۱۷ - ب ت ح د ز : اول آن پادشاه ، ذ : چون فلک سرخ بود .

میهمان خانهٔ مهیّا داشت — کز ثری روی در[1] ثریّا داشت

خوان نهاده بساط گسترده — خادمانی[2] بلطف پرورده

هرکه آمد لگام گیر شدند[3] — بخورش میهمان پذیر شدند[4]

چون بترتیب خوان[5] نهادندش — درخور پایه نزل[6] دادندش

۲۰ شاه[7] پرسید ازو حکایت خویش — هم زغربت هم از ولایت خویش

آن مسافر هر آن[8] شگفت که دید — شاه را قصّه کرد[9] و شاه شنید

همه عمرش برآن قرار گذشت[10] — تا نشد[11] عمرش از[12] قرار نگشت

---

۱ - ذ : بر. ۲ -ب ت خ : خادمان ، پ ث ر : خازنانی ، ذ: خازنان، ز : خادمان را ، س : خادمانی (خازنانی). ۳ -آج : آمد ز راه گیر ، ر : آمد زره بزیر ؛ ح د : لگام گیری کرد. ۴ -ح د : پذیری کرد. (بیت شماره ۱۹ آ ر : حذف شده). (بعد از بیت شماره ۱۸ ر :
روزی آمد ز راه مهمانی — شاه بنهاد درخورش خوانی - افزوده)
۵ - ج ژ ش : بتدبیر ؛ چ : بتدبیر جان.
٦ - ب ت خ ز : برگ. ۷ - پ ث : شه. ۸ -ب ت خ : وان ؛ ز: وان مسافر همان. ۹ - ر : گفت.
(بعد از بیت شماره ۲۱ ر :
شه ازو قصهٔ سیه پوشان — چونکه بشنید شد عجب جوشان - افزوده). (بیت شماره ۲۲ آ - حذف شده و درعوض آن :
چون حدیث ویش بگوش آمد — دل شاه ازهوس بجوش آمد - افزوده)
۱۰-ر : همه عمر از قرار کار نگشت ؛ ب ت ح دز: برین ، خ : بدین ، ذ : بدان.
۱۱ - ث : بشد. ۱۲-چ د ذ ر : عمر ازان (د : ازین).

مدّتی گشت ناپدید از ما — سرچو سیمرغ در[1] کشید ازما
چون براین[2] قصّه برگذشت بسی — زوچو عنقا نشان[3] نداد کسی
۲۵ ناگهان روزی ازعنایت بخت — آمدآن تاجدار بر[4] سرِ تخت
از قبا و کلاه[5] و پیرهنش — پای تا سرسیاه بود تنش
تاجهان داشت تیزهوشی[6] کرد — بی مصیبت[7] سیاه پوشی کرد
درسیاهی چو آب حیوان زیست — کس نگفتش که این[8] سیاهی چیست
شبی از مشفقی و دلداری — کردم آن قبله[9] را پرستاری
۳۰ برکنارم نهاد[10] پای بمهر — گِله میکرد از[11] اختران سپهر
کآسمان بین چه ترکتازی[12] کرد — با چو من[13] خسروی[14] چه بازی کرد
از سوادِ اِرَم[15] برید[16] مرا — درسواد قلم کشید مرا
کس نپرسید کآن[17] سوادکجاست — برسرسیمت[18] این سوادچراست
پاسخ شاه را سکالیدم — روی[19] در پای شاه مالیدم

۱- آر: همچوسیمرغ سر (ر: پر)، ژ: سرسیمرغ در.
۲- خ: بدین. ۳- ت ج ح خ د ذ ر ژ ش: خبر. ۴- ژ: با.
۵- چ: کلاه و قبا. ۶- خ ژ: کوشی. ۷- ب ت خ ز: چون خلیفه. ۸- ج ح ر: آن. ۹- ر: کعبه، س: قبله (شاه). (بیت شماره ۳۰ ز: حذف شده). ۱۰- پ ث: درکنارم نهاده؛ خ: درکنارش؛ ح دز: در. ۱۱- ذ: ز. ۱۲- ث: ترک و تازی، س: ترک نازی. ۱۳- آ پ ر: تابدین
۱۴- خ: سروری. ۱۵- ذ: اریم. ۱۶- ژ: کشید.
۱۷- آ ب ت خ د ز: کین. ۱۸- ر: برسراسیمه. ۱۹- ذ: دیده.

۳۵ گفتم ای دستگیر غمخواران — بهترین[1] همه جهانداران

بر زمین یاری[2] کرا باشد — کآسما نوا بتیشه بتراشد[3]

باز[4] پرسیدن[5] حدیث نهفت — هم تو دانی وهم توانی[6] گفت

صاحب من مراچو محرم یافت[7] — لعل را سفت و نافه را[8] بشکافت

گفت چون من در این[9] جهانداری — خو گرفتم[10] بمیهما نداری

۴۰ از بد و نیک هرکرا دیدم — سرگذشتی که داشت پرسیدم

روزی آمد غریبی از سرِ راه — کفش و دستار و جامه[11] هرسه[12] سیاه

برگ[13] او چون[14] بشرط فرمودم[15] — خواندم وحشمتش بیفزودم[16]

گفتم ای من نخوانده[17] نامهٔ تو — سیه از بهرِ چیست جامهٔ تو

۱-چ : مهترین. ۲-ب ت خ ز : برزمین طاقت آن، ث چ ح د : در (چ : بر) زمین یارکی؛ ر : در زمین؛ آ : بازویی، ژش : یارگی. ۳-ب ت خ ذ ر ز : بخراشد. ۴- ذ : ازتو. ۵-ز : پرسیدن این. ٦- آ پ ت ث چ ح خ د ر ز : هم تو دانی (پ ت ح خ د ز : کفتی) وهم تو دانی (ث چ : خواهی). (بیت شماره ۳۸ آ پ ج ذ : حذف شده). ۷-ب ت ز : مهترمن مرا؛ خ : مهترمن مراچو محرم ساخت؛ رش : منچو مرا. ۸-خ : لاله را. ۹-ر : شاه کفتا چو در؛ ذ : من چو درین؛ ب پ ت ث ج چ ح خ د ر ژ ش : دران. ۱۰-چ : خوی کردم، د : خوش کوفتم. ۱۱-چ : جبّه. ۱۲-ح د : جمله. ۱۳-آ پ ذ ر ژ : نزل، س : نزل (برگ). ۱۴-چ ش : اورا. ۱۵-ح : بنمودم. ۱۶-ب ت خ ز ژ : برافزودم.

(بیت شماره ۴۳ چ : حذف شده و درعوض آن :

باز پرسیدمش از آن احوال — گفت مارا مکن ازین تو سوال -

افزوده). ۱۷ - پ : کفتم ای من نخوانده کر.

گفت بگذار ازین سخن[1] بگذر — که ز سیمرغ کس نداد خبر

۴۵ گفتمش بازگو بهانه مگیر — خبرم ده زقیروان[2] و ز[3] قیر

گفت باید که داریم[4] معذور — کآرزوییست این زگفتن[5] دور

زین سیاهی خبر ندارد کس — مگر آن کاین سیاه دارد[6] و بس

کردمش[7] لابه های پنهانی — من عراقی و او[8] خواسانی

با وی ازهیچ لابه[9] درنگرفت — پرده از روی کار بر[10] نگرفت

۵۰ چون زحد رفت خواستاری من — شرمش آمد زبیقراری من

گفت شهریست در ولایت چین — شهری آراسته چو[11] خلد برین

نام آن شهر شهر[12] مدهوشان — تعزیت خانه[13] سیه پوشان

مردمانی[14] همه بصورت ماه — همه چون ماه[15] درپرند[16] سیاه

۱- چ : این سخن را مگوی ازین ؛ پ ج خ ر : وزین . ۲ - آ ر : زکاروان، پ : زکارآن. ۳- ذ : تا . (بیت شماره ۴۶ خ : حذف شده، ابیات شماره ۴۸-۴۶ ب ت ز : ۴۷ ، ۴۶ ، ۴۸) . ۴- ذ : داردم. ۵ - ب ح د : جستن ، ت ز : پرسش .
(ابیات شماره ۴۸-۴۷ خ : ۴۷ - ۴۸) . ۶- ب ث ج : حذف شده . ۷- ث : کردم از . ۸- ج : او عراقی و من.
(بیت شماره ۴۹ ت خ ز : حذف شده). ۹ - آ پ ج ر ژ ش : لابه هیچ ؛ ب ح د : آن لابه هیچ . ۱۰ - ژ: در . ۱۱- آ: خوش وآراسته چو ، ب ت خ ز : موضعی خوب همچو . (ابیات شماره ۵۳-۵۲ آ: ۵۲-۵۳) . ۱۲- آ پ : نام ، ب ت خ ر ز: جای . ۱۳- آ پ ث ج چ خ ذ ر ز ژ: نامهٔ
۱۴- ر: مردمانش . ۱۵ - ب ت خ ز : جملگی رفته، پ ر : ماه چون (ر: در) ماه .
۱۶ - ذ : سواد .

هرکه زآن[1] شهر باده نوش کند | آن سوادش[2] سیاه پوش کند
۵۵ آنچه در سرنبشت آن سَلَبست[3] | گرچه ناخوانده قصهٔ عجبست
گو بخون گردنم بخواهی سفت[4] | بیشتر زین سخن نخواهم گفت
این سخن گفت و[5] رَخت برخربست | آرزوی مرا در اندر[6] بست
چون برآن داستان غنودسرم | داستانگوی دورشد ز برم
قصه گو رفت لاقصه ناپیدا | بیم آن بُد[8] که من شوم شیدا
۶۰ چند ازین قصه جستجو[9] کردم | بیدق از هرسوی فرو[10] کردم
بیش ازان[11] کرده بود فرزین بند | که بر آن قلعه بر[12] شوم بکمند[13]
دادم[14] اندیشه را بصبر فریب | تا شکیبد ـ دلم نداد[15] شکیب

۱ـ ث : ازان. ۲ـ ت خ : درخمارش ، ث : از سوادش. ۳ـ آ پ ث ج چ ش : وانچه ؛ ر : وانچه در سرنبشت این سبیست ؛ ح د : از سر نبشت این ؛ ز : این ؛ ذ : سبیست. ۴ـ ب ت خ ز : گرچه خواهی زمن بسی (خ : ازین بسی ، ز : بسی زمن) آشفت. ۵ـ ب ت خ ز : چون سخن گفت رخت. ۶ـ خ : آرزو و مراد را در. (بیت شماره ۵۹ ث : حذف شده) ۷ـ ب : رفته. ۸ـ پ چ ذ ر ژ ش : شد. ۹ـ ذ : چون ازین قصه گفت و گو ؛ ح : ازین رقعه ؛ آ پ ث چ ر ژ ش : گفت و گو. ۱۰ـ ب ت خ ز : سرهر رشته را دو تو ، پ : بیدق از هر دوسو فرو ؛ س : سوئی (دری). ۱۱ـ رژ : ازین. ۱۲ـخ : در. ۱۳ـس : بکمند (چو کمند). ۱۴ـد : دارم. ۱۵ـ ب ت خ ز : زان سخن هم مرا نبود ؛ ح در : نداشت ، ذ : نکرد ، س : نداد (نداشت).

چند پرسیدم آشکار[1] ونهفت[2] — این خبرکس چنانکه بود نگفت[3]

عاقبت مملکت[4] رها کردم — خویشی ازخانه پادشا کردم

۶۵ بردم ازجامه وجواهر[5] و گنج — آنچه ز[6] اندیشه باز دارد رنج

نام آن شهر باز پرسیدم — رفتم وآنچه خواستم دیدم

شهری آراسته چو باغ ارم — هریک ازمشک برکشیده علم[7]

پیکرهر[8] یکی[9] سپید چو شیر — همه درجامه[10] سیاه چو قیر

درسرایی فرو[11] نهادم رخت — بر نهادم زجامه تخت به[12] تخت

۷۰ جستم احوال شهر تا[13] یک سال — کس خبر وانداد ازان[14] احوال

چون نظرساختم ز[15] هر بابی — دیدم آزاده[16] مرد قصّابی

۱- پ : حذف شده . ۲- ج : نهان ۳- ب ت خ : آن خبر را کسی یقین (خ : یقین کسی) نبگفت ، ج : این خبر هیچ کس نگفت عیان ؛ ز: آن خبرکش . ۴- ژ : خانه را . ۵- ذ : از کنج خانه گوهر . ۶- آ پ ث ح خ ر ز : از . ۷- چ : همه از مشک برکشیده رقم؛ ر : ترکشیده رقم . ۸- چ : پیکری هر، خ : بنگریدم . ۹- ذ : کسی . ۱۰- ب : همه راجامهٔ، ت ح د : همه را جامها ، خ : همهٔ جامها ، ذ : همه شان جامها ، رث : همه درپیکر (ژ : جامها) . ۱۱- ژ : حذف شده. ۱۲- ب ت خ ز : فارغ ازملک ومال وتاج وز . ۱۳- آ پ ث ج چ ر ژ: خویش تا، ب ت خ ز: شهریاران؛ ذ : وحال تا ، س : شهر(خویش) تا . ۱۴- ب ت خ ز : هیچ کس را نگفتم این (ت خ ز : آن) ؛ ح د : ازین. ۱۵- ح د ژ : به . ۱۶- آ ب پ ت ث ج ح خ د ذ ر ز ژ: آزاد.

خوب روی ولطیف وآهسته[1] | از بد[2] هرکسی[3] زبان بسته
از نکویی و نیک رایی او | راه[4] جستم بآشنایی او
چون بهم صحبتیش[5] پیوستم | بکُله داریش کمر بستم
۷۵ دادمش نقدهای[6] رو تازه | چیزهایی برون ز[7] اندازه
روز تا روز قدرش افزودم | آهنی را بزر[8] بر اندودم
کردمش صید خویش موی بموی | گه بدیبا و گه بدیبا روی[9]
مرد قصّاب از آن زرافشانی | صید من شد چو گاو قربانی
آنچنان کردمش بدادن[10] گنج | کآمد از بار آن خزانه[11] برنج
۸۰ بُرد روزی مرا بخانهٔ خویش | کرد برگی ز رسم و عادت بیش[12]
اوّلم خوان نهاد وخورد آورد | خدمتی[13] خوب در نورد آورد
هرچه بایست بود بر[14] خوانش | بجز از آرزوی مهمانش

۱- آ ب ج ذ ر : رویی لطیف (ب ذ ر : لطیف و) آهسته، پ ت د : روی (د : روی و) لطیف آهسته؛ ش : رو. ۲- ر : وز. ۳- خ : بدی.
۴- خ : راز. ۵- چ : صحبتش به. ۶- ب ت خ ز : لعلهاء، ر: چند نقد. ۷- آ : نقدهای برون از ، رش : از.
۸- چ : بکل. ۹- ب ت ج چ ح د ذ ژ : که بدینار وکه؛ خ ز : که بدینار وکه بزیبا خوی، ر : دیدم آن روی خوب روی بروی. ۱۰- خ : ز دادن. ۱۱- آ : او؛ ب ت ح خ د ذ ز : خزینه، ژ : خرابه . ۱۲- ب ت خ ز : واکهی دادم از خزانهٔ خویش؛ ج ذ : کرد برگی ز (ذ : به) روی (ذ: رسم و) عادت؛ د : خویش. ۱۳- آ پ ج چ ر: خدمت. ۱۴- ح د ذ ز : در.

چون ز هر گونه خوردها خوردیم[1] | سخن از هر دری فرو کردیم[2]

میزبان چون ز کار خوان[3] پرداخت | بیش از اندازه پیشکشها[4] ساخت

۸۵ وآنچه[5] من دارمش بهم پیوست | پیشم آورد و عذرخواه[6] نشست

گفت چندین نورد[7] گوهر و گنج[8] | بر نسنجید هیچ گوهرسنج[9]

من که قانع شدم باندک سود[10] | این همه دادنم[11] زبهر[12] چه بود

چیست پاداش این[13] خداوندی | حکم کن تا کنم کمر بندی

جان یکی دارم ار هزار بود | هم درین کفّه کم[14] عیار بود

۹۰ گفتم ای خواجه این غلامی چیست | پخته تر پیشم آی[15] خامی چیست

در ترازوی مرد با[16] فرهنگ | این محقّر چه وزن دارد و[17] سنگ

۱- ث: خوردنی. ۲- ت خ ز: در آوردیم. ۳- ر: چونکه مهمان بکار خود، ژ: میزبان شد بکار خود؛ آ پ ج: بکام خود، ث چ ح د ذ: بکار (ذ: زخوان) خود. ۴- ب ت خ ز: تحفها بر.
۵- چ: آنچه. ۶- ر: جمع آورد و عذرخواست و؛ آ ب پ ث چ د ز ش: و عذرخواست و، ت ح: و عذرخواست.
۷- ذ: نورد و. ۸- آ، جامه و گنج، ب ت خ ز: گوهرسنج
۹- ب ت خ ز: دُر نیفتد بدست کس بی رنج؛ ح د ذ ر: بر نسنجیده. ۱۰- پ: خود. ۱۱- آ پ: دادیم. ۱۲- ر: برای.
۱۳- خ: آن. ۱۴- آ: کفته هم، ب چ ر: کفته کم، خ ز: کفته بی.
۱۵- پ ر: پختهٔ (ر: پخته تر) پیش آر، ث چ ذ: پخته پیشم آی (چ: پیش من آی، ذ: پیشم آر)، ت خ ز: پخته تر می خرام.
۱۶- پ ر: من دران (ر: درین)، ج: مردمان. ۱۷- ذ: حذف شده.

بغلامان دست پروردم | بکرشمه اشارتی کردم
تا دویدند و از[1] خزانهٔ[2] خاص | آوریدند نقدهای خلاص
زآن گرانمایه نقدهای درست[3] | بیش ازآن دادمش که بود نخست
۹۵ مرد کاگه نبد ز نازش[4] من | درخجالت شد ازنوازش[5] من
گفت من خود ز وامداری[6] تو | نرسیدم بحق[7] گذاری تو
دادیم[8] نعمتی دگر باره | جای شرمست چون کنم چاره
دادهٔ تو نه زان[9] نهادم پیش | تا[10] رجوع افتدت بدادهٔ[11] خویش
زان نهادم که اینچنین گنجی | نبود بی جزا و[12] یا رنجی
۱۰۰ چون تو بر گنج گنج[13] افزودی | من خجل گشتم ار تو خشنودی[14]
حاجتی گر به بنده هست بیار | ور نه اینها[15] که داده‌ای بردار

۱- پ ج خ : از ، ث : وز . ۲- ح د ذ ژ : خزینهٔ . (اولین مصرع بیت شماره ۹۴ ژ : حذف شده). ۳- ذ : ترکه بود نخست . ۴- ب ت خ ز : مردچون دید زرفشانی ، چ : مرد قصاب را زنازش .
۵- ب ت خ ز : بی خبر ازغم نهانی . ٦- آ ح د : گفت بامن ز نامداری ، ذ : گفتمش زمن نامداری ؛ پ ث ج ر : نامداری ، چ : نامرادی . ۷- پ : زحق . ۸- ز : دادنم . (ابیات شماره ۹۹-۹۸ ب ت خ ز : حذف شده) ۹- آ پ ذ ر : تو ترا ، ح د : تو ازان . ۱۰- چ : که . ۱۱- ژ : اوفتد بدادن ؛ ر : ز دادهٔ . (بیت شماره ۹۹ آ پ ج ذ ر : حذف شده) . ۱۲- چ ح د ژ : جزای . ۱۳- آ : چون برین گنج گنجی ؛ ب ت : داده منت ، د : گنج گنجم ، ز : داده نعمت ، ژ : گنج گنجی . ۱۴- خ ش : خوشنودی . ۱۵- ب ث خ : گرنه این را (خ : آنرا) ؛ آ پ چ ذ ر ژ : این را .

چون قوی دل شدم[1] بیاری او | گشتم آگه زدوستداری او
باز گفتم بدو[2] حکایت خویش | قصّهٔ شاهی و[3] ولایت خویش
کز چه معنی بدین[4] طرف راندم | دست بر پادشاهی افشاندم
۱۰۵ تا بدانم که هرکه زین[5] شهرند | چه سبب کز[6] نشاط بی بهرند
بی مصیبت بغم چرا کوشند[7] | جامه های سیه چرا پوشند[8]
مرد قصاب کاین[9] سخن بشنید[10] | گوسپندی شد و[11] زگرگ رمید
ساعتی ماند چون رمیده دلان | دیده برهم نهاده[12] چون خجلان
گفت پرسیدی آنچه نیست صواب | دهمت آنچنانکه هست جواب
۱۱۰ شب چو عنبر فشاند[13] برکافور | گشت مردم ز راهِ مردم دور

۱- ت خ ذ ز ژ : شد دلم . ۲- ذ : به او. ۳- پ چ ح د ر ژ : حذف شده . ۴- ر : مرکب برین . ۵- آ پ : هرچه این ، ث : هر چه ازین ؛ ج چ ح ر ژ : هرچه . ٦- آ خ ر ز : از . ۷- آ پ ج ح د ذ ر : بی مصیبت چرا سیه پوشند ؛ ت خ ز : چرا بغم . ۸- آ پ ج ح د ذ ر : شادمانه بغم چرا (ج : سیه چرا ، ح د ذ ر : چرا بغم) کوشند ؛ خ : سیاه در . (ابیات شماره ۱۰۸ - ۱۰۷ آ پ ث ج چ ح ذ ر ژ - بشکل ذیل نوشته : مرد قصّاب چون رمیده دلان دیده برهم نها د چون خجلان وانگهی کین سخن زمن (ر : کزمن این سخن) بشنید کوسپندی شد و زکرک رمید .
۹- خ : چون . ۱۰- ب ت ز : فسانه شنید . ۱۱- ب ت خ ز : چون بره زین (خ : ز) سخن ، ح د : زین سخن چون بره . ۱۲- آ ث ج چ خ د ذ ر ز ژ : نهاد . (ابیات شماره ۳۱۵ - ۱۱۰ آ : حذف شده) . ۱۳- ب ت خ ز : نهاد .

گفت وقتست کآنچه[1] میخواهی | بینی و یابی از وی آگاهی[2]
خیز تا بر[3] تو راز بگشایم | صورت نانموده بنمایم
این سخن گفت وشد زخانه برون | شد مرا سوی راه راهنمون
او همی شد من غریب از[4] پس | وزخلایق نبود باما کس
۱۱۵ چون پری زآدمی برید[5] مرا | سوی ویرانهٔ کشید مرا
چون درآن[6] منزل خراب شدیم | چون پری هردو[7] درنقاب شدیم
سبدی بود در رسن بسته | رفت وآورد پیشم آهسته
گفت یکدم درین[8] سبدبنشین | جلوه ای کن بر[9] آسمان وزمین
تا بدانی که هرکه خاموشست[10] | ازچه معنی[11] چنین سیه پوشست[12]

۱- خ : آنچه . ۲- پ : نیش یابی آزمنت ز آگاهی، ح: تا بیابی ازان تو آگاهی، د : می یابی زو تو آگاهی، ذ: پیشت آرم همان پیشگاهی، ر: زود یابی تو از وی آگاهی. ۳- رز: با. (بیت شماره ۱۱۳ ب ت خ ز : حذف شده.) ۴- پ ث ج چ خ ر ژ ش : ز. ۵- خ: ندید . ٦- ج: درین . ۷- ب ت ز: هردو چون دیو. (بعد ازبیت شماره ۱۱۷ ب ت ح خ د ز ژ س : یک بیت بشکل ذیل افزوده : مصرع اول - ب ت خ ز ژ : بسته بر (ت خ ز ژ : در) کردآن (خ : کردن آن، ژ: کردن) رسن بر کار، ح د : بسته کرد سبد رسن (د: درآن) پرکار، س: بسته کرده رسن دران پرگار. مصرع دوم درهمه نسخه های ذکرشده : اژدهای بگرد سلهٔ مار). ۸- ح د : یک ره بدین . ۹- ب ت خ ز : در. ۱۰- ژ: خاموشند. ۱۱- ح : رو این . ۱۲- ژ : پوشند .

۱۲۰ آنچه[۱] پوشیده شد ز نیک و بدت	ننماید مگر[۲] که این[۳] سبدت
چون دمی دیدم ازخلل[۴] خالی	درنشستم در آن[۵] سبد حالی
چون تنم در سبد نوا بگرفت	سبدم مرغ شد هوا بگرفت
بطلسمی که بود چنبر ساز	برکشیدم بچرخ چنبر باز
آن رسن‌کش بلیمیا[۶] سازی	من بیچاره در رسن بازی
۱۲۵ شمع وارم رسن بگردن چست[۷]	رسنم سخت بود و گردن سست[۸]
چون اسیری ز بخت بد[۹] رنجور[۱۰]	رسن از گردنم نمیشد دور
من شدم[۱۱] بر خوه بگردن خود[۱۲]	خو بختم شد و[۱۳] رسن را برد
گرچه بود از رسن بتاب[۱۴] تنم	رشتهٔ جان نشد جز آن رسنم

۱- پ ث چ ذ ر ش: آنکه، ح د: کانچه. ۲- ت: بجز. ۳- ج: همین، خ: جز این. ۴- ذ: چونکه من دیدم ازسبد. ۵- ب: بدان. ٦- ب ت خ ز: آن رسن شد بکیمیا، ذ: آن رسن بود در لعب؛ پ ث ج چ ح درژش: بکیمیا. (بیت شماره ۱۲۵ ب ت خ ز: حذف شده). ۷- ح د: رست، ژ: بست. ۸- ژ: خست. (بیت شماره ۱۲٦ ر: حذف شده). ۹- س: خود.

۱۰- پ ث ج چ ذ ژ: مهجور. (بیت شماره ۱۲۷ ذ: حذف شده). ۱۱- د: بر شده؛ ب ج ح: شده، س: سشدم(شده).

۱۲- ر: نزد خو؛ خ: بر رسن بکردن خورد؛ پ ث چ: بکردن.

۱۳- ر: خفتم و خو بشد.

(بیت شماره ۱۲۸ ب ت خ ز: حذف شده). ۱۴- ث چ ح د ر ژش: آن رسن طناب.

بود میلی بر[1] آوریده بماه | که زبر دیدنش فتاد[2] کلاه

۱۳۲ چون رسید آن سبد بمیل بلند | رسنم را گره[3] رسیده به[4] بند

کار سازم شد و[5] مرا بگذاشت | کردم افغان بسی و سود نداشت

زیر و بالا چو درجهان[6] دیدم | خویشتن را بر[7] آسمان دیدم

آسمان برسرم فسون[8] خوانده | من معلّق چو آسمان مانده

ز آن[9] سیاست که جان رسید بناف | دیده در کار مانده[10] زهره شکاف

۱۳۵ سوی بالا دلم ندید[11] دلیر | زهرهٔ آن کوا که بیند زیر[12]

دیده برهم نهادم از سر[13] بیم | کرده خود را بعاجزی[14] تسلیم

در پشیمانی از فسانهٔ[15] خویش | آرزومند خویش و خانهٔ خویش

۱- چ : در. ۲- ب ج ح خ ژ : کز زبر ؛ ذ : که زخورشید بر بود ؛ س : که ز بر (کز زبر). ۳- ر : رسنم را رسن. ۴- ب ت خ ز : کشاد ز (بیت شماره ۱۳۱ ر : حذف شده). ۵- ژ : بشد. ۶- ب ت خ ز : زیر (ت خ ز : زیرو) بالای خود جهان ؛ پ ج ذ : چو در دهان (ج : زمان، ذ : میان)، ر : چو ناگهان. ۷- ث ذ : در.
۸- خ : دعا. ۹- ذ : زین. ۱۰- ب ت خ ز : حیران بمانده ؛ س : ماند. ۱۱- ح د : ندید مرد. ۱۲- ب : خود کرا زهره کو نبیند سیر، ت خ ز : آن کرا زهره کو (ز : زهره خود که) بیند (خ : به بیند) زیر.
۱۳- ب ت خ ز : نهاده (خ : نهادم) از غم و ؛ ث ژ : نهاده. ۱۴- چ : بحکم حق، ر : ز عاجزی.
۱۵- ر : نشانه.

هیچ سودم[1] نه زآن[2] پشیمانی | جز خدا ترسی و خدا دانی[3]
چون بر آمد برین[4] زمانی چند | بر سر آن کشیده میل[5] بلند
۱۴۰ مرغی آمد نشست چون[6] کوهی | کآمدم زو[7] بدل در اندوهی
از بزرگی که بود سر تا پای | میل گفتی در اوفتاد زجای[8]
پر و بالی چو شاخه‌های درخت | پایها بر مثالِ پایهٔ تخت
چون ستونی کشیده منقاری | بیستونی و در میان[9] غاری
هردم آهنگِ خارشی میکرد | خویشتن را گزارشی میکرد
۱۴۵ هر بن[10] بال را که میخارید | صدفی ریخت پر ز مروارید
هر پری را که گرد[11] می انگیخت | نافهٔ مشک بر زمین میریخت

(مصرعهای بیت شماره ۱۳۸ خ : مقدم مؤخر است). ۱-ب: سودش ۲- پ خ ژ : زین . ۳- ب : جز خدا دانی و خدا خوانی، ت خ : جز خدا خوانی و خدا دانی ، چ : جز خدا بینی و خدا دانی ، ح ذ ر ژ : جز خدا ترسی و خدا خوانی ، ز : جز خدا دانی و خدا دانی .(بیت شماره ۱۳۹ ر : حذف شده). ۴- ذ : بدین، ۵- ب ت ح خ د: میل بد (ح د : آن) رواق، ز : آن رواق میل . ٦- خ : بر . ۷- ح : کامد از وی، خ : کوفتادم ، ژ : کامد زو .(بیت شماره ۱۴۱ ر : حذف شده) ۸- ب خ : زپای ، د ز : به جای ، ذ : از پای . (ابیات شماره ۱۴۲ - ۱۴۳ ح : حذف شده) . ۹- ذ : میانهٔ. (ابیات شماره ۱۴۶ - ۱۴۵ س : ۱۴۵ - ۱۴۶) . ۱۰ - پ : دو ، ج ذ : پر ، ر : پر و.
(بیت شماره ۱۴٦ ج ذ : حذف شده) . ۱۱ - پ : پر و بال را که.

او شده برسریر[1] من در[2] خواب — من درو مانده چون غریق درآب

گفتم ار پای مرغ را گیرم — زیر پای آورد چو نخجیرم

ور[3] کنم صبر جای پرخطرست — کافتم زیر و محنتم زبرست

۱۵۰ بی وفایی ز[4] ناجوانمردی — کرد بامن دمی بدین سردی

چه غرض بودش[5] از شکنجهٔ من — کاین چنین خرد کرد پنجهٔ من

مگر[6] اسباب من ز راهش برد — بهلاکم بدین سبب بسپرد

به که در پای مرغ پیچم دست — زین[7] خطرگه بدین[8] توانم رست

چونکه هنگام بانگ مرغ رسید — مرغ و هر وحشیی که بود رمید[9]

۱۵۵ دل آن مرغ نیز[10] تاب گرفت — بال برهم زد و[11] شتاب گرفت

دست بردم باعتماد خدای — وآن[12] قوی بال را[13] گرفتم پای

مرغ پا گرد کرد و بال گشاد — خاکیی را براوج[14] برد چو باد

ز اوّل صبح[15] تا به نیمهٔ روز — من سفرساز و او مسافرسوز

(بیت شماره ۱۴۷ ب ت خ ز : حذف شده). ۱- ج ر : برسریر و ، ذ : برسر. ۲- ذ : اندر. ۳- ب ج ح خ د ژ : کو. ۴- ب ج ذ ز : و، س : ز (و). (بیت شماره ۱۵۱ ز : حذف شده). ۵- ب ت خ : داشت. (بیت شماره ۱۵۲ ح د : حذف شده). ۶- خ : من. ۷- پ : بر، ج: کز، ذر : از. ۸- ب ت ز : خطرها؛ خ : خطرها بدو.

۹- ب ت خ ز: مرغ وحشی بدان (ت خ ز: ازان) مقام پرید، ح د : مرغ وحشی که بود باز پرید. ۱۰- خ : دل ازان تیز؛ ر: تیز. ۱۱- ب : دیده برهم زد. ۱۲- ج : آن. ۱۳- ز : تهی پای را؛ ب ت د : پایه را، ج ر: مرغ را، ذ : رایرا، س : پای (پایه) را. ۱۴- د : باوج. ۱۵- ح د : روز.

چون بگرمی رسید تابش مهر / بر سر ما روانه گشت سپهر

۱۶۰ مرغ با سایه هم نشستی[1] کرد / اندک اندک نشاط پستی[2] کرد

تا بدآن جای کز چنان جایی / تا زمین بود نیزه بالایی[3]

بر زمین سبزهٔ برنگ حریر[4] / لخلخه کرده از گلاب و[5] عبیر

من برآن[6] مرغ صد دعا کردم / پایش از دست خود رها کردم

اوفتادم چو برق با دلِ گرم / بر گلی نازک و گیاهی[7] نرم

۱۶۵ ساعتی نیک ماندم افتاده / دل باندیشه‌های بد داده

چون از آن ماندگی[8] برآسودم / شکر کردم که بهترک بودم

باز کردم نظر بعادت خویش / دیدم آن جایگاه را[9] پس و پیش

روضه‌ای دیدم آسمان زمیش / نارسیده غبار[10] آدمیش

صد هزاران گل شکفته درو / سبزه بیدار و آب خفته[11] درو

۱۷۰ هر گلی[12] گونه گونه از رنگی / بوی هر گل رسیده[13] فرسنگی

۱-ذ : نشینی . ۲-ح د : هوای (د : بزیر) پستی ، ذ : بزیر بینی . (بیت شماره ۱۶۱ پ ج خ ذ : حذف شده) . ۳-ح د : پیمایی . (ابیات شماره ۱۶۳-۱۶۲ ذ : ۱۶۲-۱۶۳) . ۴-ژ : منیر . ۵-ب ت خ ز : بوی آن خاک از ، چ ذ : لخلخه کرد از ؛ ر : مخطلت کشته باغبار (بیت شماره ۱۶۳ ح ر : حذف شده) . ۶-ت ث ج ز ژ : بدان ، خ : دران . (بیت شماره ۱۶۴ ر : حذف شده) . ۷-ب ت چ ح خ ز : برکل تازه وکیاهی (ت : کیای) ؛ پ ث ج ژ : برکل ؛ ش : برگل گیای ؛ د : تازه و . ۸-ب ت خ ز : سودکی . ۹-ر : جایکه بسی . ۱۰-ر : غبار از . ۱۱-پ ج : پیدا وآب خسته (ج : چشمه) . ۱۲-ر : یکی . ۱۳-ذ : بوی کل میرسید .

زلف سنبل بحلقه های[1] کمند	کرده[2] جعد قرنفلش را بند[3]
لب گل را بگاز برده[4] سمن	ارغوان را زبان بریده[5] چمن
گرد کافور وخاک عنبر بود	ریگ[6] زر سنگلاخ گوهر بود
چشمه های روان بسان[7] گلاب	درمیانش[8] عقیق و[9] درخوشاب
۱۷۵ چشمه ای کاین حصار پیروزه	کرده زو آب ورنگ دریوزه
ماهیان درمیان[10] چشمهٔ آب	چون[11] درمهای[12] سیم در[13] سیماب[14]
کوهی از[15] گرد او زمرّد رنگ	بیشه ای کوه سرو وشاخ[16] وخدنگ
همه یاقوت سرخ بد سنگش	سرخ گشته خدنگش ازرنگش

۱- غیراز س، بقیه نسخ: بحلقهای. ۲- ش: کرد. ۳- پ ج ح ذ ر : قرنفلش در. ۴- ب ت ج ح خ ر ز : آب گل را ؛ د ذ : لب (ذ : آب) گل را بگار برده ، ث : آب گل را بکار برد .

۵- ز : زمین بریده ؛ پ ث ج چ ذ ر ژ ش : گزیده ، ح د : مزیده ، س : بریده (گزیده) . (ابیات شماره ۱۷۶ - ۱۷۳ ب ت خ : ۱۷۳ - ۱۷۶ - ۱۷۴) . (ابیات شماره ۱۷۴ - ۱۷۳ ز : ۱۷۳ - ۱۷۴) . ۶- خ ز : رنگ . ۷- ج : بسوی . ۸- چ ذ : میان . ۹- ب خ : حذف شده . (مصرعهای بیت شماره ۱۷۶ ح د : مقدم مؤخراست) . ۱۰- چ : ماهیانی درون ، ز : ماهیان دردرون .

۱۱- پ ث : چو . ۱۲- ت : کیا هاء . ۱۳- ذ : بر . ۱۴- خ : سنجاب . ۱۵- ح د : کوه بر . ۱۶- پ ج ذ : بیشهٔ وکوه سرو و (ذ : هر دو) شاخ ؛ ب ت ز : قدسرو و (ت : سرو) شاخ ، ث چ ش : کوه سرو و ساج و ، ح د : ازشاخ سرو و ، خ : سروقد وشاخ ، ر : کوه سبز و شاخ .

صندل وعود هر[1] سوی برپای	بادازو عودسوز[2] و صندل[3] سای
۱۸۰ حورسر درسرشتش[4] آورده	سرگزیت ازبهشتش[5] آورده
ارم آرام دل نهادش نام	خواند[6] مینوش چرخ[7] مینا[8] فام
من که در یافتم چنان[9] جایی	شادگشتم چو گنج[10] پیمایی
از نکویی درو[11] عجب ماندم	بر وی الحمد للّهی[12] خواندم
گرد برگشتم[13] از نشیب و فراز	دیدم آن روضه های[14] دیده[15] نواز
۱۸۵ میوه های لذیذ[16] میخوردم	شکر نعمت پدید می[17] کردم
عاقبت رخت بردم[18] از شادی	زیر سروی چو سرو[19] آزادی

۱- پ : هردو. ۲- ج : ازان عودبوی و، ذ : ازان عودبود، ژ: ازان بوی عود؛ ث : عودبوی، ج ح د: عودبوی و. ۳- ب ت خ ز : عنبر. (بیت شمارهٔ ۱۸۰ ذ : حذف شده). ۴- ب ت خ ز : چون سروشان بکشتش (خ: بکفتش)، د : چون ببر درسرشتش، ر: همه سر درسرایش. ۵- ب ت خ ز: جبرئیل از، د : سرکذید از؛ ر: عنبر ازخاک پایش؛ ژ: سرکزین از.

۶- ث د ژ : خوانده. ۷- خ : جزع. ۸- س: مینو(مینا).

۹- س: چنین (چنان). ۱۰- ج : باد. ۱۱- ت خ : بدو، ح : او.

۱۲- ب ت خ ز : آیت شکر برسرش، ح : بر خود الحمد للهی، ذ: در زمان حمد لللهی؛ ر: الحمد نیز بر. ۱۳- ب ت خ ز : کردش، ذ: کرد. ۱۴- غیر از «س» بقیه نسخ : روضهای. ۱۵- ب ت خ ز: روضه

۱۶- ب ت خ ز : لطیف، ذ : کذیده. ۱۷- ت خ ز : یزدان بدان همی؛ ذ : بدیده می، ر: مزیدمی.

۱۸- س: بستم. ۱۹- ر: سرو از.

تا شب آن[1] جایگه قرارم بود | نشدم گر هزار کارم[2] بود
اندکی خوردم اندکی خفتم | درهمه حال شکر میگفتم
چون شب آرایشی دگرگون[3] ساخت | کحلی اندوخت قرمزی[4] انداخت
۱۹۰ برسرکوه مهر تافته[5] تافت | زهرهٔ صبح چون شکوفه شکافت[6]
بادی آمد ز ره فشاند[7] غبار | بادی آسوده تر ز باد بهار
ابری آمد چو ابر نیسانی | کرد بر[8] سبزها دُرافشانی
راه چون رفته گشت و نم زده شد[9] | همه راه از بتان چو بتکده شد[10]
دیدم از دور[11] صد هزاران حور[12] | کز من آرام و صابری[13] شد دور
۱۹۵ یک جهان پر نگار نورانی[14] | لطف پرور چو راح ریحانی[15]

---

۱ - ر : تا شدم . ۲ - ب ت خ ز : باد کر کارها چه کارم ، ر : نشدم هرکز ازکنارم . ۳ - ت : دکر بر . ۴ - ب ت خ ز : مهر بر پشت کوه رخت؛ ش : اندوخت و . (بیت شماره ۱۹۰ پ ث ج چ ذ رش : حذف شده) . ۵ - ث : تابان . ٦ - خ : یافت . ۷ - ب ح خ د ز : نشاند ، ر : نشانده . (مصرع دوّم بیت شماره ۱۹۲ ذ : حذف شده و بجای آن مصرع دوم بیت شماره ۱۹۵ نوشته شده) . ۸ - ت : خون . ۹ - ب ت خ ز : رفته شد ز نم دیده ؛ ث : نم زده کشت . ۱۰ - ب ت خ ز : آمد (خ : دیدم) آوازهٔ پسندیده ؛ ذ : از - حذف شده ؛ ث : بتکده کشت . ۱۱ - ر : راه . ۱۲ - ب ت ج خ ز ژ ش : نور ، س : حور (نور) . ۱۳ - د : آزرم وصبری ؛ ح : صبری . (مصرع اول بیت شماره ۱۹۵ ذ : حذف شده) . ۱۴ - خ : چون نکار ؛ ر : چون نکار روحانی ؛ ب ت ز : روحانی ، خ : حورانی . ۱۵ - ب ت ح خ د ز : تیز رو چون خیال (خ : نکار) نورانی ؛ س : روح پرور .

هر نگاری بسان تازه بهار — همه در دستها گرفته[1] نگار

لب لعلی[2] چو لاله در بستان — لعلشان خون بهای[3] خورستان

دست و[4] ساعد پر از علاقهٔ زر — گردن وگوش پر ز لؤلوی تر

شمعهایی بدست شاهانه — خالی از دود وگاز و[5] پروانه

۲۰۰ آمدند از کشی[6] و رعنایی — با هزاران[7] هزار زیبائی

برسر[8] آن بتان حورسرشت — فرش و تختی چو فرش و تخت[9] بهشت

فرشها ریختند[10] و تخت زدند — راه صبرم زدند وسخت زدند

چون زمانی برین گذشت[11] نه دیر — گفتی[12] آمد[13] مه از سپهر[14] بزیر

آفتابی پدید گشت ز دور[15] — کآسمان ناپدید گشت ز[16] نور

۱- ر: کشیده. ۲- ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش: بلعلی، س: لعلی (بلعلی) ۳- ب ت خ ز: خنده شان؛ ح د: خنده شان چون بهار؛ پ ذ ژ: چون بهار. ۴- ر: حذف شده. ۵- ب ت ز: فارغ؛ خ: فارغ از دود وکار؛ ر: از درد کار؛ پ: کان و، چ: رنج، ذ: کار. ٦- خ: خوشی. ۷- ر: هریکی با. ۸- ح: زیر. ۹- چ ر: فرش تختی چو فرش تخت؛ ب ت خ ز: تختی بسان فرش (خ ز: تخت)؛ د: فرش تخت. (بیت شماره ۲۰۲ ث: حذف شده). ۱۰- ح ژ س: فرش انداختند. ۱۱- پ ج ذ: گذشته بود، خ: بدین گذشت، ر: گذشت زود. ۱۲- خ: کویی. ۱۳- پ: اوشد. ۱۴- ذ: خور از سپهر، ر: ز اوج ماه، ژ: مه سپهر. ۱۵- خ: بدید، ر: بدید گشت از نور، س: بدید گشت از (ز)؛ ث ژ: از. (مصرع دوم بیت شماره ۲۰۴ ر: حذف شده وبجای آن دومین مصرع بیت شماره ۱۹۴ تکراراً نوشته است). ۱٦- ب ت ث ح خ د ژ: از، س: از (ز).

۲۰۵ گرد برگرد او چو حور و[1] پری — صد هزاران ستارهٔ سحری
سرو بود آن[2] کنیزکان چمنش — او گل سرخ وان بتان[3] سمنش
هر شکرپاره شمعی اندر دست — شکر و شمع خوش بود[4] پیوست
پر سهی سرو گشت[5] باغ همه — شب چراغان با[6] چراغ همه
آمد آن بانوی همایون بخت[7] — چون عروسان[8] نشست بر سر تخت
۲۱۰ عالم آسوده[9] یکسر از چپ و راست — چون نشست او قیامتی برخاست
پس یکی[10] لحظه چون نشست بجای — برقع از رخ گشود[11] و موزه ز پای
شاهی[12] آمد برون ز طارم خویش — لشکر روم و زنگش[13] از پس و پیش
رومی و زنگیش[14] چو صبح دو رنگ — رزمهٔ روم داد و[15] بزمهٔ زنگ

(بیت شماره ۲۰۵ ر: حذف شده). ۱-خ: آن چو روی؛ ت ز: او ز.
(بیت شماره ۲۰۶ ذ: حذف شده). ۲-ت: او، س: او (آن). ۳-ج: ودیگران. ۴-ر: خویش بر. (بیت شماره ۲۰۸ ب ت خ ز: حذف شده).
۵-ذ: کشته. ۶-ح: چو، د: شب. (ابیات شماره ۲۱۰-۲۰۹ ذ: حذف شده). ۷-ب ت ز: بهشتی رخت؛ ح د: رخت. ۸ خ: عروسی. (ابیات شماره ۲۱۲-۲۱۰ ب ت ز: ۲۱۱-۲۱۰، ۲۱۲). ۹-پ ژ: آسود.
۱۰-ب ت ج ح د ذ ز ژ: یک، س: یک (یکی). ۱۱-ب ت ح خ د ز ژ: کشید، ث: فکند، ج ذ ر: کشاد. (بیت شماره ۲۱۲ خ: حذف شده). ۱۲-ب ت: خودی، ح د: ماهی، ز: حوری. ۱۳-د: زنک و زنکش؛ ژ: و زنک. (بیت شماره ۲۱۳ ذ: حذف شده). ۱۴-ح: زنگی و رومیش. ۱۵ خ: هندبر روم داشت؛ ب ت ح ز: روز (ح: روم) داشت، د: روم داشت و؛ س: داد (بود) و.

تنگ چشمی[1] زتنگ چشمی[2] دور همه سروی زخاک و او از نور

۲۱۵ بود لختی چو گل سر افکنده بجهان آتشی درافکنده

چون زمانی گذشت[3] سر برداشت گفت با محرمی که در بر[4] داشت

که ز نامحرمان خاک پرست می نماید که شخصی اینجا[5] هست

خیز و[6] برگرد گرد این پرگار هرکه پیش آیدت به پیش من آر

آن پری زاده[7] در زمان[8] برخاست چون پری می پرید[9] از[10] چپ و راست

۲۲۰ چون مرا دید ماند از آن بشگفت دست گیرانه دست من بگرفت

گفت برخیز تا رویم چو دود بانوی بانوان چنین[11] فرمود

من بر آن[12] گفته هیچ نفزودم کآرزومند آن سخن بودم

پر[13] گرفتم چو زاغ با طاوس آمدم[14] تا بجلوه‌گاه عروس

پیش رفتم ز روی چالاکی خاک بوسیدمش من خاکی

۲۲۵ گفت بر[15] خیز جای جای تو نیست پایهٔ بندگی سزای تو نیست

---

۱ - ث : چشم تنگی . ۲ - ژ : دستان . ۳ - ج : گذشت و . ۴ - ب ث چ خ دش : برسر ، ت ذ ر ز : درسر (ذ : خور) ، ح : سربر. ۵ - خ : آنجا . ٦ - چ خ ر : حذف شده . ۷ - ب ت خ ز : چهره ، ح د : روی ، س : زاده (چهره) . ۸ - ر : از میان ، ۹ - ب خ ز : دوید.
۱۰ - ژ : در . ۱۱ - ش : چنان .
۱۲ - ژ : بدان ، س : بر (بد) ان . ۱۳ - ر : ره . ۱۴ - ب ت خ ز : من و او . (بعد از بیت شماره ۲۲۴ ب ت خ ز :
خواستم تا زپای بنشینم در (خ : بر) صف زیر جای بگزینم (خ : پای بنشینم) - افزوده) . ۱۵ - پ : حذف شده .

پیشِ چون من حریفِ[1] مهمان دوست — جای مهمان[2] زمغز به که[3] ز پوست

خاصه خوبی و[4] آشنا نظری — دست پرورِ[5] رایض هنری[6]

بر سریر آی و پیش[7] من بنشین — سازگار است ماه با پروین

گفتم ای بانوی فریشته[8] خوی — با چو من بنده[9] این حدیث مگوی

۲۳۲ تختِ بلقیس جای دیو[10] نیست — مردِ آن[11] تخت جز سلیمان نیست

من که دیوی شدم بیابانی[12] — چون کنم[13] دعوی سلیمانی

گفت نارد بها بهانه مگیر[14] — با فسون خوانده ای فسانه مگیر[15]

۱- ب ت ح خ ذ ز: با منی (ت ح د: مأمنی) دشمنیم و (خ: دشمنیم)، ج ژ: پیش رو چون (ژ: من چون) حریف. ۲- خ: دشمن. ۳- ح د: به مغز به نه به؟ ب ت ث ج چ خ ز ژ ش: نه ز، پ ر: ده نه ز؛ س: که (نه) ز. ۴- ب ت ز: خاصه چون تو که، ح د: خاصه با تو که، خ: خاصه تو که. ۵- ز: دوست بردارو. ٦- پ ر: دکری. ۷- ر: ای نزد؛ پ ث ج چ ذ ش: نزد، س: پیش (نزد). ۸- ب ت خ ز: بهشتی، س: فریشته (بهشتی). ۹- چ: بندهٔ. ۱۰- خ د: دربان. ۱۱- ذ: جای این، ج: این. (بیت شماره ۲۳۱ پ ث ج چ ذ ر ژ ش: حذف شده). ۱۲- خ: من چو دیوی شدم ز نادانی؛ ب ت ز: زنادانی. ۱۳- ت: میکنم. ۱۴- ب ت خ ز: کفت قصه مکو بهانه میار، ح د: کفت با زر بها بهانه میار؛ ذ: کفت باردکو بهانه، ر: کفت جا نا بما بهانه؛ ژ: کفت برخیز پر بهانه مکیر. ۱۵- ب ت ز: تو بر افسون کران فسانه میار، ج: بفسون خوانده و فسانه مکیر، ح خ د: بر افسون خواندهٔ (خ: کران) فسانه (ح: بهانه) میار، ذ ر: بفسون (ر: نه فسون) خواندهٔ، ژ: با فسون خواندکان.

همه جای آنِ تست وحکم ترا ست[1] | لیک با من نشست باید[2] خاست
تا شوی آگه از نهانیِ من | بهره یابی ز مهربانیِ من
۲۳۵ گفتمش همسر تو سایهٔ تست | تاجِ من خاکِ تختِ پایهٔ تست
گفت سوگندها بجان و سرم | که بر آیی[3] یکی[4] زمان ببرم
میهمان منی تو ای سره مرد | میهمانرا عزیز باید کرد
چون بجز بندگی ندیدم[5] رای | ایستادم چو بندگان بر[6] پای
خادمی[7] دست من گرفت بناز | بر سریرم[8] نشاند و آمد باز
۲۴۰ چون نشستم بر آن[9] سریر بلند | ماه دیدم گرفتمش بکمند

۱- ذر: جا آن تست حکم ؛ ج ح خ د: و- حذف شده.

۲- پ خ ذ ر: باید ، ج: و باید. (بیت شماره ۲۳۴ ج: حذف شده ، ابیات شماره ۲۳۶ - ۲۳۵ ذ: حذف شده)

(دومین مصرع بیت شماره ۲۳۵ ز: حذف شده و بجای آن دومین مصرع بیت شماره ۲۳۳ تکراراً نوشته است). ۳- چ ح: در آیی، خ ژ: بیایی. ۴- ر: یک.

(بعد از بیت شماره ۲۳۷ ب ت خ ز:

کفتی ای رشک حوریان بهشت | گویی ایزد نهادت (خ: نژادت) از چه سرشت - افزوده).

۵- ب ت خ ز: من که جز بندگی ندارم ؛ ث: چو. ۶- ب ت خ ز: چون نشینم چو بندگان از. ۷- ب ت ز: پس بتی، پ ج ح در: خازنی، خ: حوریی، س: خادمی (خازنی). ۸- ژ: سر تخت. (بیت شماره ۲۴۰ چ: حذف شده). ۹- ح خ د ذ: بدان.

با من آن بت[1] بخوش زبانیها کرد[2] بسیار مهربانیها
پس بفرمود کاورند[3] به پیش خوان وخوردی[4] زشرح دارن بیش
خوان نهادند خازنان[5] بهشت خوردهایی همه عبیرسرشت
خوان ز[6] پیروزه کاسه ازیاقوت دیده را ز[7] نصیب[8] وجانرا قوت[9]
۲۴۵ هرچه اندیشه درگمان آورد مطبخی رفت و[10] درمیان[11] آورد
چون فراغت رسیدمان[12] ازخورد ازغذاهای[13] گرم وشربت سرد
مطرب[14] آمد روانه شد ساقی نشد طربرا بهانه[15] درباقی
هرنسفته دری دری میسفت هرغزالی[16] ترانه‌ای میگفت
رقص میدان گشاد[17] و[18] دایره بست پر[19] درآمد بپای وپویه بدست

۱-ژ: شب، س: مه (بت). ۲- ذ: کرده. ۳-ر: کاورید. ۴-پ ج ذ ر: خوان خوردن، ح: خوان خوردی. (بیت شماره ۲۴۳ ب ت خ ز: حذف شده). ۵-ژ: خادمان. ٦- پ ث: به، چ: حذف شده. ۷- خ: زان. ۸- پ ج: نهیب. ۹- چ ذ: دل را. ۱۰- س: و (زود). ۱۱- ذ: زمان. (بیت شماره ۲۴٦ ث: حذف شده). ۱۲- ب ت خ ز: دهان آرمیده شد (خ: کشت) از، پ ج ذ: فراغت رسید و (ذ: رسید) نانرا. ۱۳- پ ج ذ ر: خوردنیهای. ۱۴- پ: مطرح. ۱۵- ج: روانه. (ابیات شماره ۲۴۸ - ۲۴۷ ب ت خ ز: حذف شده). ۱٦- پ ذ ش: ترانه، ج ژ: ترانی، چ: تکاری، ر: پری زان، س: ترانه (نی). ۱۷- ح د: فراخ. ۱۸- ذ: حذف شده. ۱۹- ذ: کوبه ودست، رژ: پویه (ژ: وپویه) نشست.

۲۵۰ شمع را ساختند برسرجای ایستادند[1] همچو شمع بپای
چون زپا کوفتن برآسودند[2] دست بردی بباده بنمودند
شد[3] بدادن شتاب ساقی گرم برگرفت ازمیان وقایهٔ[4] شرم
من بنیروی عشق وعذر شراب[5] کردم آنها که رطلیان خراب[6]
وآن[7] شکرلب زروی دمسازی[8] بازگفتی نکرد ازان[9] بازی
۲۵۵ چونکه دیدم بمهر خود رایش[10] اوفتادم چو زلف در[11] پایش
بوسه بردست یار[12] خویش زدم تامکن بیش گفت[13] بیش زدم
مرغ امّید برنشست بشاخ گشت[14] میدان گفتگوی فراخ
عشق می باختم ببوس وبمی[15] بدلی وهزارجان[16] با وی[17]

---

۱ - ب ت خ د ز : و ایستادند . ۲ - ح د : بیاسودند . (بیت شماره ۲۵۲ ر : حذف شده). ۳ - خ : چون . ۴ - ج : وقایه و . (بیت شماره ۲۵۳ ر ، ابیات ۲۵۴ - ۲۵۳ خ : حذف شده).
۵ - ذ : جام . ٦ - ب ت ز : آوریدم حکایت از هرباب ، ج ذ : کردم آنرا (ذ : آنها) که رطلیان (ذ : مطربان) خراب ، ح د : کردم آهنک ساقیان خراب . ۷ - ج ژ : آن . ۸ - پ : طنازی . ۹ - ث : بکرد ازان ، ج : نکردران ، د : نکرد ازین ، ذ : بامن بکن ، ژ : ازآن که . ۱۰ - ر : جایش . ۱۱ - د : بر.
۱۲ - ب ت خ ز : دست و پای ، س : پای یار. ۱۳ - ر : کفت بیش . ۱۴ - ج : بود . (بیت شماره ۲۵۸ ذ : حذف شده) .
۱۵ - ب ت ح خ د ز : ببوسه ومی ، پ : بسر باوی ، ج : بدل باوی ، ر : بسربازی . ١٦ - خ : بدل وجان هزاردل ؛ پ ج : دل . ۱۷ - ر : بازی.

گفتمش دلپسند کام تو[1] چیست | نامداریت هست نام تو[2] چیست
٢٦٠ گفت من[3] ترکِ نازنین اندام | از پدر ترکناز دارم نام[4]
گفتم از همدمی و هم کیشی[5] | نامها را بهم بود[6] خویشی
ترکنازست نامت این[7] عجبست | ترکتازی مراهمین[8] لقبست
خیز تا ترکوار[9] درتازیم | هندوانرا در[10] آتش اندازیم
قوتِ جان از می مغانه کنیم | نُقل و می نوشِ[11] عاشقانه کنیم
٢٦٥ چون می تلخ و نُقلِ شیرین هست | نُقل برخوان نهیم و می بر[12] دست

١- ب ت خ ز : گفتمش ای نگار ؛ پ ج ذ ر : گفتمش کای (ذ: ای) نسیم (ج : لطیف) ، ح د : گفتم ای دلپسند .

٢- ث : نامت . ٣-ح د : آن . ۴- ب ز : نازنین ترک و ناز (ز : تاز) ؛ پ رژ : نام من ترکناز (رژ: ترکتاز) دارد نام ؛ ت ث خ ش : نازنین ترکناز ؛ ج : نازنین ترکناز دارد نام ؛ ح د: وانکه من ترکناز ؛ ذ : نام من ترکتاز سیم اندام ؛ س : نازنین (ازپدر) ترکتاز . ۵- ر : خویشی . ٦- ذ ر : نام مارا (ر: اورا) بود بهم ؛ ت ز : بود بهم . ٧- ب : ترکتازست نامت ای ؛ ت ج ح د ز س : ترکتازست ، ذ : ترکتازی و . ٨- ب ت ح ز ژ : ترکناز (ح : ترکتازی) دگرمرا ، خ : ترکتازم مرا دگر ؛ د : ترک نازی ؛ ر : ترا . ٩- خ ذ : ترک تاز .

١٠- پ ج ح ذ ر ژ : به ، ث چ خ د : بر . ١١- ژ : نقل می بوس . (بیت شماره ٢٦٥ ب ت خ ز : حذف شده) .

١٢- ج ذ : درجان نهیم و می در ؛ پ : می در .

یافتم در[1] کرشمه دستوری | کز میان دور گردد[2] آن[3] دوری
غمزه می[4] گفت وقتِ بازیِ تست[5] | هان که دولت بکارسازیِ تست[6]
خنده[7] میداد دل که وقت خوشست | بوسه بستان که یار نازکشست
چونکه برگنج بوسه بارم داد | من یکی خواستم[8] هزارم داد
۲۷۰ گرم گشتم چنانکه گردد[9] مست | یار در دست و رفته کار از[10] دست
خونم اندر جگر بجوش آمد | ماه را بانگِ خون[11] بگوش آمد
گفت امشب ببوسه قانع باش | بیش ازین رنگِ آسمان متراش[12]
هرچه زین بگذرد روا نبود | دوست[13] آن به[14] که بیوفا نبود
تا بود در[15] تو ساکنی برجای | زلف کش گاز گیر و بوسه ربای[16]
۲۷۵ چون بدانجا[17] رسی که نتوانی | کز طبیعت[18] عنان بگردانی
زین کنیزان که هریکی ماهیست | شبِ عشاق را سحرگاهیست

۱- س : در (از). ۲- ب ز : گرد. ۳- ذ ر : این. ۴- چ : غمزه را. ۵-۶- ژ : نیست. (بیت شماره ۲۶۸ ب ت خ ز : حذف شده). ۷- ش : مژده. ۸- ب : من یکی خواستم او. ۹- پ : کشتم. ۱۰- ذ : دست رفت وکار از ؛ ر : کار رفته ز ؛ ج ح خ د : رفت. ۱۱- پ : جوش ، ح خ ذ : چون، ر : خوش. ۱۲- ب ت خ ز : ازین روی عیش را مخراش؛ ح در : ازین نقش . ۱۳- ژ : عاشق. ۱۴- ر : باید .
۱۵- ر : بر. ۱۶- ج : زلف اینک بگیر و ؛ ر : زلف من گیر و بوس لب بربای؛ پ : و بوسه کشای.
۱۷- ح : بانجا ، ر : برانجا. ۱۸- ذ : که ز شهوت .

آنکه[1] درچشم خوبتر یابی | وآرزو را[2] درو نظر یابی
حکم کن کز خودش کنم[3] خالی | زیرحکم تو آرمش[4] حالی
تا بمولائیت کمر بندد[5] | بشبستانِ خاص پیوندد[6]
۲۸۰ کندت دلبری و دلداری | هم عروسی وهم پرستاری
آتشت را زجوش[7] بنشاند | آبی از بهرجوی ما ماند[8]
گر دگرشب عروس نوخواهی | دهمت برمرادِ[9] خود شاهی
هرشبت زین یکی گهر[10] بخشم | گر دگر بایدت دگر[11] بخشم
این سخن گفت[12] وچون ازین پرداخت[13] | مشفقی کرد ومهربانی ساخت[14]
۲۸۵ درکنیزانِ خود نهانی دید | آنکه درخوردِ مهربانی[15] دید

۱- ب ت ح خ د ز ژ : آنچه. ۲- ب پ ت ث ج چ ح خ ذ رژش: آرزو را. ۳- پ : خودت کنم ، ج : خودم کنی. ۴-س: آورم (آرمش). ۵- پ : بندم. ٦- پ : پیوندم. ۷- ب ت ز : آتش تو ، پ ج ذ ر : آتشی را ؛ خ : آتشی خویش را چو. ۸- ح د : ازجوی مهرخود راند؛ پ خ : بهرجان، خ ژ: بهر باغ ، س : بهرجوی (چاه) ، ش : بهرچاه؛ ج : جوی او ، ر : جوی وا. ۹- ح د : عروس. ۱۰- ج چ ژ : کهر یکی. ۱۱- ت ث : ور ؛ ج : ور دکو بایدت همی. ۱۲- چ د ذ : حذف شده. ۱۳- ب ت خ ز : لطف بیش آورد. ۱۴- ب ت خ ز: دل من برفراز (ز : قرار) خویش آورد. ۱۵- ب ث ح د ر ژ ش : آنچه ؛ پ ت ج خ ذ ز : آنچه درخورد میهمانی (ت خ ز : کامرانی) ؛ س : آنکه (آنچه).

پیش خواندو[1] بمن سپرد بناز	گفت برخیز و[2] هرچه[3] خواهی ساز
ماهِ بخشیده[4] دست من بگرفت	من دران ماهروی[5] مانده[6] شگفت
کز شگرفی و دلبری و خوشی[7]	بود یاری سزای نازکشی[8]
او همی رفت و من بدنبالش	بنده[9] زلف و هندوی خالش
۲۹۰ تا رسیدم ببارگاهی[10] چست	در نشد تا مرا نبرد[11] نخست
چون دران قصر تنگ بار[12] شدیم	چون بم و زیر[13] سازگار[14] شدیم
دیدم افکنده بر بساط[15] بلند	خوابگاهی[16] ز پرنیان و پرند
شمعهای بساط[17] بزم افروز	همه یاقوت ساز[18] و عنبرسوز

۱- ح د : خواندش. ۲- ح د : حذف شده. ۳- پ ث ج چ ذ ر : آنچه. ۴- ب ت خ ز : آن پری چهره ، ح ژ : ماه بخشنده. ۵- ب ت خ ز : بدان قد و شکل. ۶- پ : کشته. ۷- پ ج ح د ذ ژ ش : از ؛ ث چ ر س : از (س : کز) شگرفی و دلبری وکشی ؛ خ : کز لطیفی. ۸- ب ت خ ز : صورتی بُد (ز : بر) سزای ناز و (خ : ناز) کشی ؛ س : بود یاری (صورتی بد) ؛ ث : ناز وخوشی، ح د : نازوکشی، ذ : بارکشی. ۹- ب ت خ ز : زنگی، س : بنده (زنگی).

۱۰- ژ : تا رسید او بپایگاهی. ۱۱- ب : تا مرا برد در نرفت ، پ : برشدم تا مرا نبرد. ۱۲- ش : باز. ۱۳- ب ت خ ز : هردوچون (خ : بر) تخت. ۱۴- ش : کارساز. ۱۵- خ : دیده افکنده بر رواق ؛ ب ت ز : بر رواق، س : بر بساط (رواق). ۱۶- ح : بارگاهی. ۱۷- ب ت خ ز : لطیف، ث : بساط و. ۱۸- ج ذ : بار.

سر ببالینِ بستر آوردیم[1] هردو برها ببر درآوردیم[2]
۲۹۵ یافتم[3] خرمنی چوگل دربید نازک ونرم وگرم وسرخ[4] وسپید
صدفی مُهر[5] بسته برسرِ[6] او مهر برداشتم زگوهر[7] او
بود تا گاه[8] روز[9] در برِ من پر زکافور ومشک بسترِ من
گاهِ[10] روز او[11] چوبخت من برخاست سازِ گرمابه کرد یک یک راست
غسل گاهم بآبدانی کرد کزگهرسرخ بود واز زر زرد[12]
۳۰۰ خویشتن را بهآبِ گل شستم[13] درکلاه وکمر چوگل رستم[14]
آمدم زآن نشاطگاه[15] برون بود یک یک ستاره برگردون
درخزیدم بگوشهٔ خالی فرض[16] ایزد گزاردم حالی

۱-خ : سر ببالین و بستر آوردم ؛ ب ت ز : آوردم . ۲-ب ت خ ز : وان پری را ببردرآوردم ؛ ح در : هردو بر (ر : سر) را . ۳-ز : یافتی . ۴-پ ث چ ر : نرم و سرخ وزرد ، ج : سرخ ونرم وزرد ، ح د ژ : نرم وخوب وسرخ ، خ : گرم ونرم وسرخ . ۵-ز : بود . ٦-ج چ ش : بردر ، خ : دربر ، س : برسر (در) . ۷-ز : پیکر . ۸-ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش : وقت ، س : گاه (وقت) . ۹-ح د : صبح . ۱۰-ب ت خ ز : وقت . ۱۱-ث ر : آن . (ابیات شماره ۳۰۰-۲۹۹ ب ت خ ز : ۲۹۹-۳۰۰) . ۱۲-ب : کزگیا سبز بود واز گل زرد ، ت خ ز : همه اسباب کامرانی کرد ، چ ذ : کزگهرسرخ بود وز زر زرد . ۱۳-ت : خویشتن چون باب وگل ، ح د ر : خویشتن را چون باب ؛ خ : خویشتن چون باب وگل شستیم ؛ ب : شستیم . ۱۴-ب ت خ ز : ساعتی تازه روی نشستیم (ز : نشستم) ؛ چ : برکلاه . ۱۵-پ ج چ درش : خزانه خانه ، ث ح د ژ : خزینه خانه . ۱٦-ب ت ج خ ر ز : شکر ، س : فرض (شکر) .

آن عروسان و[1] لعبتان[2] سرای | همه رفتند وکس نماند بجای
من بران[3] سبزه مانده چون گل زرد | برلب مرغزار و چشمهٔ سرد
۳۰۵ سر نهادم خمار می در سر | برگل خشک[4] و[5] با گلاله[6] تر
خفتم از وقت صبح تا گه شام | بخت بیدار و خواجه[7] خفته بکام
آهوی شب چو گشت نافه گشای | صدفی شد سپهر غالیه سای
سر برآوردم از عماری خواب | بنشستم[8] چو سبزه برلب[9] آب
آمد آن ابر و باد چون شب دوش | این[10] دُرافشان و آن[11] عبیرفروش
۳۱۰ باد می‌رُفت[12] و ابر می افشاند | این سمن کاشت و آن[13] بنفشه نشاند
چون شد آن[14] مرغزار عنبربوی | آب گل سرنهاد[15] جوی بجوی
لعبتان آمدند عشرت ساز | آسمان بازگشت[16] لعبت باز
تختی از تخته[17] زر آوردند | تخت[17] پوشی ز[18] گوهر آوردند
چون شد انگیخته سریر بلند | بسته شد برسرش بساط[19] پرند

۱- ذ : حذف شده . ۲- خ : آمنان . ۳- پ : برین ، ح د : دران ، ذ ژ : بدان . ۴- پ ث ج چ ح د ذ ر ژ : با گل سرخ . ۵- س : حذف شده . ٦- ب ت ز : بزکلالهٔ ، خ : برگ لالهٔ . ۷- ب ت خ ز : شاه . ۸- ب ت خ ز : تر و تازه . ۹- پ ث ج : سر . ۱۰- ذ : آن . ۱۱- ز : درفشان شد آن ؛ ب ت خ : شد آن ، س : و (شد) آن . ۱۲- ذ : ریخت . ۱۳- ذ : آن سمن کاشت و این ؛ ب ت ث چ ح خ د ز : سمن کشت . ۱۴- خ : از . ۱۵- ب چ در : نهاده . ۱٦- ح خ : کشت باز . ۱۷- ذ : تخته . ۱۸- خ : چو . ۱۹- ژ : بر سر نشاط .

۳۱۵ بزمی آراستند سلطانی[1] زیور بزم جمله نورانی[2]
شور و آشوبی ازجهان برخاست[3] آمدند آن جماعت[4] ازچپ وراست
درمیان آن عروس یغمایی برده از عاشقان شکیبایی
برسر تخت شد قرارگرفت تخت ازو رنگ[5] نوبهار گرفت
باز فرمود تا مرا جستند نامم از لوح غایبان[6] شستند
۳۲۰ رفتم و برسریر خواندندم[7] هم به آیین[8] خود نشاندندم[9]
هم بترتیب وساز روز[10] دگر خوان نهادند و خوردها برسر[11]
هر ابایی[12] که درخورد به بساط وآورد درخورنده رنگ[13] نشاط
ساختند آنچنان که باید ساخت چونکه هرکس ازآن[14] خورش پرداخت

۱-ج : نورانی . ۲-ج : سلطانی . ۳-آ ب ت خ ز : وشیرین ازان میان. ۴-آ ب ت خ ز : لعبتان آمدند . ۵-ث ذ ر : تخت او ؛ خ : باد ازو بوی؛ آ ب ت ز : بوی، س : رنگ (بوی). (بیت شماره ۳۱۹ پ : حذف شده). ٦- ذ : عاشقان. ۷-خ : خودخواندم. ۸-ح د : هم بر آن جای؛ س : به (بر). ۹-خ : خویش بنشاندندم. ۱۰-پ ث ج چ ح د ذ ر ژ : هم بتدبیر (ح د ذ : بترتیب) وقتهای ؛ آ : سازو روز .
۱۱-پ ج ذ : وخوردهای دگر، خ : و پردها برسر. (ابیات شماره ۳۲۲-۳۲۳ ذ حذف شده). ۱۲-ر : کرا پای .
۱۳-پ ث ج چ ر : آورد در خورندکانش (ث ج : درخورنده لهوو)، ج د ژ : وآورد در تن خورنده.
۱۴-پ : هرکس ازخورد واز، ث ج چ ح د ر ژ : هرکسی خورد و از (ج : وز) .

می نهادند وچنگ ساخته‌شد　　از[1] زدن رودها نواخته شد

۳۲۵ نوش ساقی وجام نوش گوار　　گرمتر کرد عشق را[2] بازار

در[3] سر[4] آمد نشاط سرمستی　　عشق با باده کرد[5] همدستی

ترک من رحمت آشکارا کرد　　هندوی خویش را مدارا کرد

رغبت افزود[6] در نواختنم　　مهربان شد بکار ساختنم

کرد شکلی بغمزه با یاران　　تا شدند از برش[7] پرستاران

۳۳۰ خلوتی آنچنان ویاری[8] نغز　　تا بم[9] ازدل در[10] اوفتاد[11] بمغز

دست بردم چو زلف بر[12] کمرش　　درکشیدم چو عاشقان ببرش

گفت هان[13] وقت[14] بیقراری نیست　　شب شب زینهارخواری[15] نیست

گر قناعت کنی بشکر و قند　　گازمیگیر وبوسه درمی بند

بقناعت کسی که شاد بود　　تابود محتشمنهاد بود

۳۳۵ وآنکه با آرزو کند خویشی[16]　　اوفتد عاقبت بدرویشی

۱- آ ب ت ح خ د ذ : وز. ۲- خ : کرم کرده زاشک را ؛ ب: کرده، پ ج چ د ذ ر : کشت. (ابیات شماره ۳۲۸ - ۳۲۶ ح : ۳۲۶، ۳۲۸ - ۳۲۷) . ۳- س : در (بر) . ۴- ح د : دل. ۵- ح د: کرده. ۶- ح د: آورد. ۷- ب : برم، ح د : میان. ۸- ج: بازی. ۹- ژ : پایم. ۱۰- ذ: بر. ۱۱- ح : اوفتاده .
(بیت شماره ۳۳۱ خ : حذف شده) . ۱۲- پ ذ ر س : در ۱۳- د : جان. ۱۴- آ ب ت خ ذ : کاه. ۱۵ - خ : شب امشام زینهاری ؛ ذ : شب بشب ؛ ر : شب قدرست وقت خواری. ۱۶ - خ : وانکه او آرزو کند بیشی .

گفتمش چاره کن[1] زبهر خدای | کابم از سرگذشت وخار از پای[2]
هست زنجیر زلفِ چون قیرت | من ز دیوانگان[3] زنجیرت
در بزنجیرکن ترا گفتم | تا چو زنجیریان نیاشفتم[4]
شب به آخر رسید وصبح دمید | سخن ما به آخری نرسید
۳۴۰ گرکشی جانم ازتونیست[5] دریغ | اینک اینک سرآنک آنک[6] تیغ
این همه[7] سرکشیدن ازپی چیست | گل نخندید تا هوا نگریست[8]
جوی آبی وآب جویت من | خاکی و[9] آبدست شویت من
تشنه ای را که اوگلو ده تست[10] | آب در ده که آب در دهِ تست[11]

۱- آ ب ت خ ز : چارهٔ . ۲- آ : گذشت خار ز؛ خ : ز. (بیت شماره ۳۳۷ پ ج ذ ر: حذف شده) . ۳- ح د : آشفتکان . (بیت شماره ۳۳۸ آ ب ت خ ذ ر : حذف شده) . ۴- ح د : که چو زنجیریان برآشفتم ؛ پ : زنجیر آن برآشفتم ؛ ج : برآشفتم. (ابیات شماره ۳۴۱ - ۳۴۰ ر: ۳۴۰ - ۳۴۱) . ۵- ر : نیست جانم از تو. ۶- آ ب پ ت ح خ د ذ ز ژ : اینک اینک سر اینک اینک ، ر : اینک اینک سرست و اینک . (ابیات شماره ۳۴۱-۳۴۲ آ ب ت خ ز : حذف شده) ۷- ر: کفتم این. ۸ - ث : یاهوا بگریست . ۹- ج ذ : خاک تو. (بیت شماره ۳۴۳ ذ : حذف شده). ۱۰ - ر : تشنه لب را که در کلو ره بست ؛ آ ب ت خ ز: کو (ب ت خ ز : که) آب خواهی داد، پ ث ج ح د ژ : که درکلو ره (ح د : زه) تست. ۱۱ - آ ب ت خ ز : هرچه زودتر که جاش رفت باد ، رژ: آب در ده که آب در زه بست.

ندهی[1] آبِ من بقای تو باد — آبِ من نیز[2] خاکِ پای تو باد

۳۴۵ خاکیی را بگیرم آبی[3] بُرد — آبِ جویی درآبِ جویی مُرد

قطره‌ای را بتشنگی مگداز — تشنه‌ای را بقطره‌ای بنواز

رُطبی درفتاده گیر بشیر — سوزنی رفته درمیان حریر

گر[4] جز اینست[5] کار تا خیزم — خاک[6] درچشم آرزو ریزم

مرغی[7] انگاشتم[8] نشست وپرید — نه خر افتاده شد[9] نه خیک درید

۳۵۰ پاسخم داد کامشبی خوش باش — نعلِ شبدیز گو در[10] آتش باش

گرشبی زین خیال گردی دور — یا بی ازشمع جاودانی نور

چشمه‌ای را بقطره‌ای مفروش — کاین همه نیش داردآن[11] همه نوش

دریک آرزو بخود[12] دربند — همه ساله بخرّمی میخند

بوسه میگیر وزلف[13] می انداز — نرد رو[14] باکنیزکان می باز

۱-آ: بدهی . ۲-ر: زیر . (بیت شماره ۳۴۵ آب پ ت خ ز : حذف شده).
۳-ث : آبیی رابگیرآبی ؛ ر: بگیرم آبش ،س : بگیرکابی (کابش). (ابیات
شماره ۳۴۶-۳۴۷ آ ب ت خ ز : حذف شده). ۴-د: ار ، ر : ور. ۵-آ ب ت
خ ز : چنین است ،چ : چنانست ، ذ : جزاین نیست. ٦-پ ث ج چ ذر: آب
(ابیات شماره ۳۵۲ - ۳۴۹ آ ب ت خ ز ؛ ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۰). ۷-چ :مرغ . ۸-آ
ب ت خ ز : انکارکو . ۹ - پ ج ذ ر : که (ذ:کو) نه افتادخر. ۱۰-ر: شب خیز کردد ؛ ح
خ دز: کوبر(بیت شماره ۳۵۲ ذ : حذف شده). ۱۱ - ر : باشد این. ۱۲-آ ب پ ت چ
ر ژ ش : درخودبریک آرزو، ث ز : درخود در(ز: درخوداین بر) یک آرزو؛ ج : یک در.
۱۳ - ح د : وکاز . ۱۴-آ ب ت ج خ ز : نرد را ، پ : نردها ، ح : نرد
شب ، ذ : نرد نو ، س : نردرو (را) .

۳۵۵ باغ داری بترکِ[۱] باغ مگوی[۲] — مرغ باتست[۳] شیر مرغ مجوی

کام دل هست و کامرانی[۴] هست — در خیانتگری چه آری[۵] دست

امشبی باشکیب ساز و مکوش[۶] — دل بنه بر وظیفهٔ شب دوش

من ازین پایه چون[۷] بزیر آیم — هم بدست آیم ارچه دیر[۸] آیم

[گُلِ هر[۹] مرغزار پی سپرست — مرغزار قرنفل آن دگراست]

۳۶۰ ماهی از حوضه ار بشست آری[۱۰] — ماه را دیرتر بدست آری[۱۱]

چون گوان[۱۲] دیدمش دران بازی — کودم آهستگی و دم سازی

(بیت شماره ۳۵۵ آ ب ت خ ز : حذف شده). ۱- د: تبرک.
۲- ث : داغ ، ج چ : زاغ ؛ ذ ش : زاغ بگوی ، ر ژ : داغ بگوی . ۳- پ : مرغ داری تو . ۴- پ : کام دل و کامرانی؛ آ خ : و - حذف شده . ۵- ح د : بازی ، ذ ژ : داری.
۶- آ ب ت خ ذ ر ز : با شکیب باش و مکوش (ذ ز : مجوش ، ر : بکوش) ، پ : باشکیب و یار مکوش . ۷- ب پ ت ث ج چ ذ ر ز ژ ش : گر، ح د : کم، س : چون (گو) .
۸- ث : زیر .
(بیت شماره ۳۵۹ آ ب ت خ ز س : حذف شده ؛ ابیات شماره ۳۶۰ - ۳۵۹ ح د : ۳۵۹ - ۳۶۰) . ۹- ذ : بهر .
(بیت شماره ۳۶۰ ذ : حذف شده). ۱۰- ر : ماهیِ حوضه را بشست، ز : راهی از جوی خوش بشست ؛ آ : از جوی خوش بدست ، ب ت ش : از جوی خوش بشست، پ ث ج چ ح ژ : از حوضهٔ بشست ؛ خ : از خوی خوش بدست آید . ۱۱- ر : کرکنی همدمی و عیاری خ : بدست آید . (بیت شماره ۳۶۱ ر : حذف شده) . ۱۲- ذ : که خوش

دل نهادم ببوسهٔ چو شکر[1] — روزه بستم بروزهای[2] دگر

از سر عشوه باده[3] میخوردم — بر سر تا به صبر[4] میکردم

باز[5] تب کرده را در[6] آمد تاب — رغبتم تازه شد ببوس[7] و شراب

۳۶۵ چون دگر باره ترک دلکش من — در[8] جگر دید جوش آتش من

کرد از آن[9] لعبتان یکی را ساز — کاید و آتشم نشاند باز

یاری[10] الحق چنانکه دل خواهد[11] — دل همه چیز محتدل خواهد

خوش دل آن شد که باشدش یاری[12] — گر بوَد کاشکی چنان باری[13]

رفتم آن شب چنانکه عادت بود — وآن شبم کام دل زیادت بود

۳۷۰ تا گه[14] روز قند میخوردم — با پری دست بند[15] میکردم

۱- پ : جگر . ۲- آ ب ت خ ز : تو به کردم زچیزهای ؛ ج : زنقلهای، ح د : بچیزهای، ذ : چو روزهای ، ژ : زچیزهای . (بیت شماره ۳۶۳ پ ث ج ذ ر ژ ش : حذف شده) ۳- چ : باده عشوه ، ح د : عشق باده . ۴- آ ب ت خ ز : مستی بی قیاس ، ح د : بسر تا به صید . ۵- ر : یار . ٦- ث : بر . ۷- آ ب ت ز : زجوش ، پ : ببوی ، خ : زجوی ، ر : بنوش و . (بیت شماره ۳٦۵ پ ج ذ : حذف شده). ۸- خ : از . ۹- چ : زان ، خ د : از . ۱۰- آ ب ت خ ز : حوری . ۱۱- پ : باید. (بیت شماره ۳٦۸ ج : حذف شده). ۱۲- ر : خوش دلی شد که باشد یاری ؛ آ ب ت ح خ د : آن کس که ؛ ز : شد - حذف شده ؛ پ ژ : باشدت . ۱۳- آ ب ت خ ز : خوب رویی و نغز گفتاری ، ر : گر بود کاشکی چنین یاری ؛ س ش : کاچکی (ابیات شماره ۳۷۰ - ۳٦۹ آ ب ت خ ز : ۳٦۹ - ۳۷۰) ۱۴- خ ر : که شد . ۱۵- ر : برد .

روزچون کرد جامهٔ[1] گازرشوی — رنگرز وار شب[2] شکست سبوی

آن همه[3] رنگهای دیده فریب — دورگشت ازبساطِ[4] زینت[5] وزیب

من نشسته بزیر سرو بنی — فارغ[6] ازهمدمی وهم سخنی

درتمنّا که چون شب آید باز — می خورم با بتان چین وطراز

۳۷۵ زلف ترکی برآورم بکمر[7] — دلنوازی درافکنم بجگر[8]

گه[9] خورم باشکر لبی جامی — گه[10] برآرم ز گلرخی کامی

چون شب آمد غرض مهیّابود[11] — مسندم برتر از ثریّا بود[12]

چند گه[13] این[14] چنین برودبهی[15] — هرشبم[16] عیش بود پی در پی[17]

۱- آ ب ت خ ز : چون جامه کرد، پ ر : کزجامهای، ج ذ : دیگرچو جام (ذ: جامه). ۲- آ ب ت خ ز : شب صباغ را، ذ : آنک زد ازشبه. ۳- ذ : همه آن. ۴- آ ب ت خ ز : برگذشت آن (ب ت خ ز : از) نشاط و؛ پ : از بساط و. ۵- ح د : زیور. (بیت شماره ۳۷۳ س : حذف شده).
۶- ح د : خالی. ۷- آ ب ت خ ز : بگیرم اندر دست؛ پ ث ج چ ح د ذ ژ ش : درآورم؛ ر : زکمر. ۸- آ ب ت خ ز : ببر دارم مست؛ ذ : آورم. ۹ - ۱۰ - ر : کی. ۱۱- ث : چون همه شب غرض، ج : چون شبم را غرض؛ ر : چون شد آمد غرض مهیا شد؛ ح د ذ : مهیّا شد، ز : مهیّا کردم.
۱۲- ح د ذ ر : شد، ز : کردم. (بیت شماره ۳۷۸ آ ب ت خ ز : حذف شده). ۱۳- ذ : شب، س : گاه. ۱۴- ح د : هم.
۱۵- ر : بشوروبشر. ۱۶- ج : همه شب. ۱۷- پ ث ج چ ژ ش : پی بر پی، ر : تابسحر.

[بیست و نه شب درین[1] دل انگیزی	بود[2] بازار من بدین[3] تیزی]

۳۸۰ اوّل شب نظاره گاهم[4] نور[5]	واخر[6] شب هم آشیانم حور[7]

روز بودم[8] بباغ و شب ببهشت	خاک مشکین و خانه زرّین خشت

بودم اقلیم خوش دلی[9] را شاه	روز با آفتاب و شب با ماه

هیچ کامی نه کآن[10] نبود مرا	بخت من بود کآن نبود[11] مرا

چون دران[12] نعمتم نبود سپاس[13]	حق نعمت زیاده شد ز قیاس[14]

۳۸۵ ورق از حرف[15] خرّمی[16] شستم	کز زیادت زیادتی[17] جستم

چون به سی[18] شب رسید وعدهٔ ماه	شب جهان بر[19] ستاره کرد[20] سیاه

عنبرین طرّهٔ سرای[21] سپهر	طرّهٔ ماه در کشید بمهر

(بیت شماره ۳۷۹ پ ث ج چ ذ ر ژ س ش : حذف شده).

۱- ب : دران، ح : باین، خ د : بدین. ۲- آ ب ت ح خ ز : شده.

۳- ب : بدان. ۴- ح د : بود اول شبم نظر که. ۵- خ : بود.

۶- چ : آخر. ۷- آ ب ت خ ز : شب حواله کاهم حور (خ : بود)

(بیت شماره ۳۸۱ ر : حذف شده). ۸- خ : بود. ۹- پ ج ذ :

بود اقبال خوش دلمرا ؛ ث چ ز ژ : بودم اقبال و خوش، خ : خوش چوایران.

۱۰- آ ب ت خ ز : هیچ نا کامیی. ۱۱- ب چ : بخت بد بودکان نبود ؛

ژ : بخت بد بود ؛ پ ج ذ ز : کان نبود. ۱۲- چ : بران. ۱۳- ر : قیاس.

۱۴- ج ذ : به قیاس، ر : نه سپاس، ز : ز روی قیاس. ۱۵- چ :

ناز و. ۱۶- خ ذ : حرف می. ۱۷- ذ : کز زیاده زیاده تر ؛ خ

ر : زیاده می. ۱۸- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ز ژ س : بسی، ر :

که در. ۱۹- ج خ : پر. ۲۰- ج : کشت. ۲۱- ذ : سیاه.

ابر و بادی که آمدی زآن[1] پیش | تازه کردند[2] تازه روی خویش

شورشی باز[3] درجهان افتاد | بانگ زیور بر[4] آسمان افتاد

۳۹۰ وآن[5] کنیزان برسم پیشینه | سیب در دست و نار [6]در سینه

آمدند آن[7] سریر بنهادند | حلقه بستند و حلق بگشادند

آمد آن ماه آفتاب نشان[8] | دربر افکنده زلف مشک افشان[9]

شمعها پیش و پس بعادت خویش | پس رها کن که شمع باشد پیش

با هزاران هزار زینت[10] و ناز | بر سر بزمگاه خود شد باز

۳۹۵ مطربان پرده را[11] نوا بستند | پرده داران به[12] کار بنشستند

ساقیان صرف[13] ارغوانی رنگ | راست کردند بر ترنّم[14] چنگ

شاه شکّر لبان چنان[15] فرمود | کاورید[16] آن حریف ما را زود

باز خوبان[17] بناز بردندم | بخداوند[18] خود سپردندم

(بیت شماره ۳۸۸ ر : حذف شده) . ۱- ح : زین. ۲-ج : تازگی کردو ، ذ : تازه میکرد . ۳-ت : تازه. ۴- پ ث ج چ ح د ذ ر ش : در . ۵-آ ب پ ت خ ز : آن . ٦- ح : بردست ونازبر؛ د : بردست . ۷- ح : و . (ابیات شماره ۳۹۳-۳۹۲ ح د : ۳۹۲-۳۹۳) ۸- آ ب ت خ ز : آن آفتاب ماه ؛ ح د ذ : آفتاب ماه وشان . ۹- ر : موی مشک فشان ؛ ب ز ژ : فشان . ۱۰- آ ب ت ح خ د : نزهت ، ز : نعمت . ۱۱- آ ز : پردهٔ . ۱۲- آ : حذف شده ، ب پ ت ث ج چ ح د ز ژ ش : ز ، س : به (ز) . ۱۳-آ ب ت خ ز : باده ، ث : ظرف . ۱۴-خ : ساز کردند بزیر و بم بر . ۱۵-ب ت ث چ ح د ذ ر ز : چنین . ۱٦-آ ز پ : کاورند. ۱۷- پ : جویان . ۱۸-آ ب ت خ ز : بدلارام .

چون مرا دید مهربان برخاست — کرد[1] بر دستِ راست جایم راست

۴۰۰ خدمتش کردم[2] و نشستم شاد[3] — آرزوی گذشته[4] آمد یاد[5]

خوان نهادند باز بر[6] ترتیب — بیش از اندازه خوردهای[7] غریب

چون زخوان ریزه خورده شد[8] روزی[9] — می درآمد بمجلس افروزی

از کف ساقیانِ دریا کف — دُر فشان گشت کامهای[10] صدف

[شد رونده میی چو راوندی[11] — خوشتر از شیرهٔ[12] نهاوندی[13]]

۴۰۵ من دگر باره[14] گشته واله و مست — زلف او چون رسن گرفته بدست[15]

باز دیوانم از رسن رستند[16] — منِ دیوانه را رسن بستند[17]

۱- ژ : کرده. ۲- خ : حذف شده. ۳- ر : راست. ۴- ح : گذشته ام، ژ : گذشتم. ۵- ت: نامد یاد، ر : دل می‌خواست.
۶- آ ب ت ح د ز : با. ۷- خ ذ : خوانهای. (بیت شماره ۴۰۲ ج : حذف شده). ۸- آ ب ت خ ز : خورده شد مرا، ج : ریزه خورد شد، ر : نیز خورده شد. ۹- پ : ریزی.
(ابیات شماره ۴۰۴ - ۴۰۳ ژ : ۴۰۳ - ۴۰۴). ۱۰- ب : کشته جامهای؛ ج : کشته ؛ آ ت خ ز : جامهای، ر : جامهاز.
(بیت شماره ۴۰۴ آ ب ت خ ذ ز س : حذف شده). ۱۱- ح ر : شد روانه می‌خراوندی (ر : خداوندی)؛ ج : می جداوندی. ۱۲- ر : شیوهٔ. ۱۳- د : رهاوندی. (بیت شماره ۴۰۵ ذ : حذف شده)
۱۴- پ : بار. ۱۵- آ ب ت خ ز : در کمرگاه او کشیدم دست.
۱۶- آ ب ت خ ز : باز دیوانه را رسن بستند؛ ذ : باز دیوان از ان رسن؛ ج : جستند. ۱۷- آ ب ت خ ز : رسن من ز دست (به : بدست) بکسستند.

عنکبوتی شدم ز[1] طنازی[2] وآن شب آموختم رسن[3] بازی
شیفتم[4] چون خری که جو بیند یا چو صرعی که[5] ماهِ نو بیند
لرز لرزان چو دزدِ گنج پرست[6] در کمرگاه او کشیدم دست[7]
۴۱۰ دست بر سیم ساده میسودم سخت می‌گشت وسست[8] می بودم
چون چنان دید[9] ماهِ زیبا چهر دست بر دست من[10] نهاد بمهر
بوسه زد دستم آن ستیزه‌گور تا ز گنجینه دست کردم دور
گفت بر گنجِ بسته دست میاز[11] کز غرض کوتهست[12] دستِ دراز
مُهر[13] برداشتن زکان نتوان کان بمُهرست چون[14] توان نتوان
۴۱۵ صبر کن کان تست خرما بن تا بخرما رسی شتاب مکن

۱-ح د : به. ۲-ر : تن بازی ۳-آ ب ت خ ز : درشب؛ ذ: ورشب آموختم بسی ؛ ر : از شب. ۴-ذ : شیفته.
۵-آ ت ث خ ز : مصروع. (بیت شماره ۴۰۹ ح د : حذف شده). ۶-ز : لرزان لرزان چو دزد گنج بدست ؛ ر : چو دود بر سر کنج ؛ ذ : بدست. ۷-آ ب ت ز : زلف او چون رسن کرفته بدست؛ ج ذ ژ: بکمر کاه ؛ خ : حلقهٔ زلف او کرفته بدست، ر : درکمرکاه او ببردم زنج ؛ ژ : درکمرهاء.
۸-خ : پست می‌کشت سخت ؛ ر ژ : و-حذف شده. ۹-خ: کشت. ۱۰-پ : می ، ج : حذف شده. (بیت شماره ۴۱۲ آ ب خ ز: حذف شده، بیت شماره ۴۱۳ ر : حذف شده). ۱۱-د : مباز. ۱۲-آ ب ت خ ز: کز طمع ، ج ژ : که غرض (ژ : کارزو) کوتهست و. (درمتن ب ، از بیت ۴۱۴ تا آخر حکایت ناقص است). (بیت شماره ۴۱۴ آ ت خ ز : حذف شده).
۱۳-ذ : بهره. ۱۴-ر : چون بمهرست کان.

باده میخور که خود[1] کباب رسد — ماه می[2] بین که آفتاب رسد

گفتم ای آفتابِ گلشن[3] من — چشمهٔ نور و[4] چشم روشنِ من

صبحِ رویت دمیده[5] چون گلِ باغ — چون نمیرم برابرت چو چراغ

می نمایی بتشنه آب شکر — گویی آنگه[6] که لب بدوز و مخور

۴۲۰ چون درآمد[7] رخت[8] بجلوه‌گری — عقل دیوانه شد که دید[9] پری

نعلک گوش را[10] چو کردی ساز — نعل در[11] آتشم نهادی[12] باز

با شبیخونِ ماه چون کوشم — آفتابی بذرّه چون پوشم

دست چون[13] دارمت که در دستی — اندهی[14] نیستم چو تو هستی

از زمینی تو من هم[15] از زمیم — گر تو هستی پری من آدمیم

۴۲۵ لب بدندان گزیدنم تا چند — وآب[16] دندان مزیدنم تا چند

۱-ج ذ : می همی خور ؛ ر : می همی خور که هم. ۲-ث ج چ ذ رژش : ماه را. ۳-پ خ : روشن، ر : روزن. ۴-ج د : حذف شده. ۵-پ ج ر : روئی ؛ چ ذ : روئی دمید ؛ آ ت خ ز : دمید. (بیت شماره ۴۱۹ ج ذ ر : حذف شده). ۶-آ ت خ ز : پس بگوئی. ۷-خ : آید. ۸-چ : لبت. ۹-آ ت خ : شد چو دیو و ؛ زژ : چو دید ؛ س : که (چو). (بیت شماره ۴۲۱ آ ت خ ز : حذف شده) ۱۰- ج ذ ر : جلوه کوش را (ذ: نوش را ، ر: دوش را). ۱۱-پ : بر. ۱۲-ح د : فکندی، س : فکندی (نهادی). ۱۳-پ : در. ۱۴-ج : نه که من، چ : من برت، ذ : من رهی، ر : نیستی. (بیت شماره ۴۲۴ آ پ ت خ ز : حذف شده) ۱۵-ح : هم من. (بیت شماره ۴۲۵ آ ت خ ز : حذف شده). ۱۶-ژ : لب و.

چاره ای کن که غم رسیده[1] کسم — تا یک امشب بکامِ دل برسم
بس[2] که جانم بلب رسیده زدرد[3] — بوسهٔ گرم ده مده دم سرد
بختم از یاری تو کار کند — یاری بخت بختیار کند
گوئی انده[4] مخور که یارِ توام — کارِ خود کن که من بکار[5] توام
۴۳۰ کار ازین صعبتر که بار[6] افتاد — وارهان وا رهان که کار[7] افتاد
گرچه آهو سرینی[8] ای دلبند — خوابِ خرگوش دادنم تا چند
ترسم این[9] پیرِ گرگِ[10] روبه باز — گرگی و روبهی کند آغاز
شیرِ گیرانه[11] سوی[12] من تازد — چون پلنگی بزیرم اندازد
آرزوهاست باتو بگذارم — کارزوی خود از تو بردارم
۴۳۵ گر دَرِ آرزوم در بندی — سوزم[13] امشب در آرزومندی
نازمیکش که[14] نازِ مهمانان — تاجداران[15] کشند وسلطانان

۱-خ : چاره ام کن که غم کشیده . (بیت شماره ۴۲۷ پ ث ج چ ذ ر ژ ش : حذف شده) . ۲-خ : من . ۳-آ ت د ز : رسید بدرد. (بیت شماره ۴۲۸ آ ت خ ز : حذف شده) . ۴-خ : اندوه .
۵ - ز : نکار. ۶- چ : یار ، ژ : کار .
۷ - چ ژ : بار . ۸ - پ : آهوی پیری ، خ : آهوسرشتی.
۹ -خ : از . ۱۰-آ ح د ژ : کرک پیر ، ذ : تیزگرک .
۱۱- چ : کرکانه . ۱۲-خ : پیش .
(بیت شماره ۴۳۴ آ ت خ ز : حذف شده) . (بیت شماره ۴۳۵ ذ : حذف شده) . ۱۳-آ ت ح خ ز : میرم ، س : میرم- (سوزم) . ۱۴-آ ت ح خ د ز : نازنین کفت ؛ ژ : من کش . ۱۵-خ : پادشاهان.

چون شکیبم نماند[1] دیگر بار	گفت چونین کنم تو دست بدار[2]
ناز[3] تو گر بجان بوَد بکشم	گر تو از خلّخی من از حبشم[4]
چه محل[5] پیشِ[6] چون تو مهمانی	پیشکش کردن اینچنین جانی[7]
۴۴۰ لیکن این آرزو که میگویی	دیر یابی و زود میجویی
گر بر آید بهشتی از خاری	آید از چون منی چنین کاری
وگر[8] از بید بوی عود آید	از من این کار در وجود آید
بستان[9] هرچه[10] از منت کامست	جز یکی[11] آرزو که آن خامست

(ابیات شماره ۴۳۸ - ۴۳۷ آ ت ح خ د ز : ۴۳۷ - ۴۳۸) . ۱- ذ : نديد
۲ - آ ت : گفت زان توام تو ؛ خ : گفت از ان تو نیست دست میار ؛
ذ : گفت فرمان برم تو ، ر : گفت خود بین کیم تو ؛ ز : گفت زان توام
تو دست بر آر . ژ : گفت همچنین کنم تو .
۳ - ح د : بار ، ذ : نار . ۴ - آ ت خ ز : زانکه من بانوی
فرشته وشم ؛ پ : گرچه از خلّخی ؛ ح : گر تو از خلخی و من .
۵ - ر : خجل . ٦ - خ : عیش ، س : بیش . ۷ - ذ : پیشکش این
چنین تو مرجانی ؛ ح د : کردنم چنین خوانی ؛ رس : خوانی .
(بعد از بیت شماره ۴۴۰ آ ز :

شب اوّل گرت وفا بودی	مثل تو در جهان کجا بودی
چون شد[ی] سیر از کنیزانم	میل زمی من شدت چنین دانم

- افزوده)
۸ - آ : اگر ، ح د : واگر ، خ ز : گر . ۹ - آ ت خ ز :
می ستان . ۱۰ - ج ذ : آنچه . ۱۱ - ج : ازین .

رُخ تو[1] لب تو و سینه تو[2] — جز دُرّی آن[3] دگر خزینه تو[4]

۴۴۵ گر چنین کرده‌ای[5] شبت بیش[6] است — این چنین شب هزار در پیش[7] است

چون شدی گرم دل ز بادهٔ خام[8] — ساقیی بخشمت چو ماهِ تمام

تا[9] ازو کامِ خویش برداری[10] — دامن من ز دست بگذاری[11]

چون فریب زبانِ او دیدم — گوش کردم ولیک نشنیدم

چند کوشیدم از سکونت و شرم[12] — آهنم تیز[13] بود و آتش گرم

۴۵۰ بختم[14] از دور گفت کای[15] نادان — لَیسَ قَوْیَه[16] وراء عبّادان

۱- پ : تراو. ۲-ح د ژ : تراست. ۳- آ ت ز : درون این، پ ث رش : دری وآن، خ : درون وان، ذ : یکی دُر.

۴-ح د ژ : تراست. (بیت شماره ۴۴۵ ح د ذ : حذف شده)

۵- آ ت ج خ ز ژ : کو بدین راضیی (ج : قانعیی)، پچ رش: گو بدین، ث : کو بدین. ۶- ر : سبب. ۷- آ ت خ ز : وین چنین شب سزای درویش، پ ر : این چنین در (ر: صد) هزار در پیش؛ ج ش : وین.

۸- آ ح خ د ز ژ : چون شوی گرم دل ز بادهٔ خام (ز ژ : جام)، پچ : چون کنم فارغت ز بادهٔ خام، ث ج ذ ر : چون کنم فارغت ز بادهٔ (خ : ز بادهٔ و، ر : ز باده و) جام. ۹- پ ث ج ذ ز : چون.

۱۰- ر : دریابی. ۱۱- ت : نگذاری، ر : نشتابی.

۱۲- ج د ذ ر : از سکونت (د : از سیاست و) شرم (ذ ر : نرم).

۱۳-پ ج ذ ر : آب خم تیز (ر : تیره)، ح د : آهنم سرد. (ابیات شماره ۴۵۰-۴۵۱ ح د : ۴۵۰-۴۵۱). ۱۴- پ ج ر : نامم. ۱۵-آ ت ث ح ذ ز : ای.

۱۶-خ : کس فریبد.

من خام از زیادت اندیشی[1] | بکمی او فتادم از بیشی
گفتم ای سخت[2] کرده کار مرا | برده یکبارگی قرار مرا
صد هزار آدمی درین غم مرد | که سوی گنج راه داند برد[3]
من که پایم فروشدست بگنج | دست چون دارم ارچه بینم رنج[4]
۴۵۵ نیست ممکن که تا دمی دارم | سر زلفت ز دست بگذارم
یا برین تخت[5] شمع من بفروز | یا چو تختم بچار میخ[6] بدوز
یا برین نطع رقص کن برخیز | یا دگو نطع خواه[7] وخونم ریز
دل وجانی وهوش و[8] بینائی | از تو چون باشدم شکیبائی
غرضی کز تو دلستان یابم[9] | رایگانست اگر بجان یابم[10]

۱-ر: طمع خامرا زیاده درویشی ؛ پ ج : از دیار ، آ ت چ خ د ذ ز ژ ش : از زیاده . ۲-خ : خام . ۳-آ ت خ ز : هیچکس راه سوی گنج نبرد ، پ ث ج چ ژ : کو سوی (ج : سر) گنج راه داند برد ، ح د ر ش : کس سوی گنج خانه راه نبرد .
۴-پ ث ج چ ر ژ : ازچه بیم و چه رنج ، ذ : اربه بینم رنج. (ابیات شماره ۴۵۷-۴۵۵ آ ت خ ز : حذف شده) .
۵-ج : نطع . ۶-چ : بختم ؛ ذ : یختم چهار میخ ؛ ح د : چهار میخ . (بیت شماره ۴۵۹ ذ : حذف شده) .
۷-پ ث ج د ذ ر ش : گر (در : ور) نه ریگ (ذ : تیغ) آر و نطع ، ح : یا که ریگ آر و نطع .
۸ - ز : حذف شده . ۹ - ر ز : دارم .
۱۰ - ر : کی بجانست رایگان دارم .

۴۶۰ کیست کو گنج[۱] رایگان نخورد[۲] | وآرزوی چنین بجان نخورد[۳]
شمع وار امشبی[۴] برافروزم | کز غمت چون چراغ میسوزم[۵]
سوزِ تو زنده[۶] داردم چو چراغ | زنده با[۷] سوز و مرده هست بداغ[۸]
آفتاب ار بگردد[۹] از سرِ سوز | تنگ[۱۰] روزی شود ز[۱۱] تنگیِ روز
این[۱۲] نه کامست کز تو میجویم | خوابی از بهرِ خویش میگویم
۴۶۵ مغزِ من خفته شد درین[۱۳] چه شکیست | مرده و خفته بلکه هر دو یکیست[۱۴]

۱- پ ز : رنج . ۲- ح د : شایکان نخورد ؛ ر : نبرد . ۳- پ ذر : آرزوی چنین (ذ : چنان) ، ث ج چ د ژ ش : وآرزوی چنان ؛ ح : آرزوی چنان بجان نخورد ؛ خ : وین چنین آرزو بجان نخورد .

ر بعد از بیت شماره ۴۶۰ پ ث ج چ ح د ذ ر ژ ش :

انگبین لب شدی و گل رخسار | انگبین بی مگس چو (ث : و ، چ ژ : حذف شده) گل بی خار ؛

پ ث ج چ ح د ر ژ ش :

گو کسی کو (ر : کو کسی را) گل انگبین نخورد | مخوراد (ح د : مزیاد) آن کسی که این نخورد - افزوده) . ۴- چ : ارشبی . ۵- چ : بفروزم (ابیات شماره ۴۶۳ - ۴۶۲ آ ت خ ز : حذف شده) . ۶- چ : دیده . ۷- ر : زنده را ۸- چ : سوز مرده است بداغ ، ذ : سوز مردنیست با داغ . ۹- پ ر ژ ش : نگردد . ۱۰- ش : تنگی . ۱۱- چ د ژ : چو . ۱۲- خ : آن . (بیت شماره ۴۶۵ ذ : حذف شده) ۱۳- ر : مردمن خفته شد دران ؛ آ ث ج چ ز ژ : درآن . ۱۴- آ ت خ ز : خفته و مرده در حساب ، ح د س : خفته و مرده بلکه هر دو ، ر : مرده ٔ خفته را زکش .

گر نه چشمم[1] رخ ترا دیدی	اینچنین خوابها کجا دیدی
گو بر آنی که خون من[2] ریزی	تیز شو هان که خون کند تیزی[3]
و آنگه از جوش خون و آتش مغز	حمله بردم بران[4] شکوفهٔ نغز
در گنجینه را گرفتم زود	تاکنم لعل را عقیق[5] آمود[6]
۴۷۰ در صبوری بآن[7] نوالهٔ نوش	مهل[8] میخواست من[9] نکردم گوش
خورد سوگند کاین خزینه[10] تراست	امشب امید و کام دل فرداست[11]

۱- ح : چشم. ۲- ر : خون برون. ۳- پ ج ذ ژ : تیز (ژ : زود) شو تا نگیردت روزی (ج ذ ژ : تیزی)، ث: تیز شو یا بگیر خون تیزی، چ : تیز شو تا که خون انگیزی، ح د : خون بریزی بتا و بستیزی، ر : تیز شو مگر که خون ریزی؛ خ : چون کنم، ز : چون کند.

۴- ح ر : کردم؛ د : کردم بدان. (بعد از بیت شماره ۴۶۸ آت ح خ د زژ:

بازگردش در (ح : درگردش، خ : گردش بر) آوریدم دست

چشم او (ح د : وی) خمار و من سرمست - افزوده)

۵- آت خ ز: شکر. ۶- چ : اندود، ر : آلود. (بعد از بیت شماره ۴۶۹ ح د س :

ز آرزوی (ح د: ز آرزوی) چنانکه بود نداشت لابها کرد و هیچ سود نداشت - افزوده). (بیت شماره ۴۷۰ ر : حذف شده). ۷- چ : من آن، ذ : نه آن. ۸- خ ژ : مهله . ۹- چ : می. ۱۰- ج ح خ د ذ ر: خزانه.

۱۱- آت خ ز: امشبی این سخن نیاید راست؛ ح د : امشبی باش کام؛ ذ : و - حذف شده.

[بر[1] تمنّای من جهان افروز — شب بشب برده‌ای[2] روزبروز]
امشبی بر امیدِ گنج بساز — شب فردا[3] خزینه[4] می پرداز
صبر کردن شبی محالی نیست — آخر امشب شبیست سالی نیست
۴۷۵ او همی گفت و من چو دشنهٔ[5] تیز — درکمر کرده دستِ کور[6] آویز
خواهشی کو[7] زبهرِ خود میکرد — خارشم را[8] یکی بصد میکرد
تا بدانجا رسید کز چُستی — دادم آن بندِ بسته را[9] سستی
چونکه دید او[10] ستیزه کاریِ من — بی[11] شکیبی و بی قراریِ من
گفت یک لحظه دیده را[12] دربند — تاگشایم درِ خزینهٔ[13] قند[14]
۴۸۰ چون گشادم بو[15] آنچه داری رای — در برم گیر و دیده را بگشای

(بیت شماره ۴۷۲ آ ت چ خ ز س : حذف شده). ۱- ث ذ : در ، ج : به . ۲- ج : برده بود ، ح د ذ : کرده (ذ : برده) کیر . ۳- آ ت خ ز ژ : دیکر ، س : فردا (دیگر) . ۴- ر: خزانه. ۵- آ: چوآتش ، ذ: به دشنه . ۶- ث ج : درکمر بند (ج : درکمر کاه) کرده دست، ح ذ : درکمر کرده چست دست، خ : درکمر کرده زلف او ، ر: درکمر چست کرده دست؛ آ : دست زلف . ۷- ذ : کو . ۸- آ خ ذ ز : خواهشم را ، ج : آتشم را . ۹- خ : بسته راکوه . ۱۰- ذ : آن . ۱۱- ح د : نا ، س : نا (بی) . ۱۲- خ : چشم خود . ۱۳- ت چ ر ز : خزانهٔ . ۱۴- ح : زبند . (بیت شماره ۴۸۰ ر : حذف شده) . ۱۵- آ ت ج ح خ د ز ژ : کشایم من (ج: تو)، پ ث چ ذ : کشادم تو .

من بشیرینیِ بهـانهٔ[1] او | دیده در[2] بستم از خزانهٔ او[3]
چون یکی[4] لحظه مهلتش دادم | گفت بگشای دیده بگشادم
کردم آهنگ بر امیدِ شکار | تا در آرم عروس را بکنار
چونکه سوی عروسِ خود[5] دیدم | خویشتن را دران سبد دیدم
۴۸۵ هیچکس گِردِ من نه از زن و مرد | مونسم آهِ گرم و بادی[6] سرد
مانده چون سایه ای ز تابش نور | ترکتازی[7] ز ترکنازی[8] دور

۱-پ: تو . ۲-س : بر . ۳-پ: تو . (بیت شماره ۴۸۲ ج: حذف شده)
۴-آ ت ح خ د ز : چونکه یک . (بیت شماره ۴۸۳ ژ : حذف شده) .
(بیت شماره ۴۸۴ ج : حذف شده و در عوض آن :
در تمنّا چو دیده بگشودم همچنان اندران سبد بودم - افزوده)
۵-آ ت ز : چونکه سوی نهاد خود ، پ ث ذ ر : در تمنا چو دیده در (ث ذ : باز خود ، ر : دید خود) ، خ : چون سوی نوبهار خود . (مصرعهای بیت شماره ۴۸۵ ح د : مقدم مؤخر است). ۶-آ ت :من بیچاره لیک بادم، پ ث چ ر : من تنها و بلکه با دل (ث چ : دم)، ج خ ز ش : من تنها (خ : نه تنها) ولیک بادم ، ذ ژ : من تنها بلکه بادم (ژ : بادی). (مصرعهای بیت شماره ۴۸۶ د : مقدم مؤخرست). ۷- ذ : ترک نازی . ۸-ج ژ س : ز (ژ : و) ترکتازی ، خ : ز یار نازک . (بعد از بیت شماره ۴۸۶ آ ت ح خ د ز ژ :
مشتری را و زهره را شب دوش هر دو چون (خ : را) ماه (ژ : حلقه) کرده حلقه بگوش ،
ح د ژ : که کشیدم (ژ : کشادم) ز دُر علاقهٔ بند که گزیدم ز گل قوارهٔ قند ، آ ت ح خ د ز ژ : آن زمان گنج بود دست خوشم وین (ژ : این) زمان اژدها ست مهد (ژ : دست) کشم
گنج تا (ح ز : با) اژدها بسی فرقست اینچه (ح د : آنچه ، ز : اینکه) بینم حقیقت آن (ح د : این) زرقست - افزوده).

من درین وسوسه که زیرستون — جنبشی زآن سبدگشا[1] دسکون[2]

آمد آن یار وزان[3] رواق بلند — سبدم را رسن گشاد زبند[4]

بخت چون از بهانه سیر[5] آمد — سبدم زآن ستون[6] بزیر آمد

۴۹۰ آنکه از من کناره کرد وگریخت — درکنارم گرفت وعذرانگیخت

گفت اگر[7] گفتمی بتو[8] صدسال — با ورت نامدی حقیقت حال

رفتی و دیدی آنچه بودنهفت[9] — اینچنین قصّه باکه شاید گفت

من درین جوش گرم جوشیدم[10] — وز تظلّم سیاه پوشیدم[11]

گفتمش کای[12] چومن ستم دیده — رای تو پیش من[13] پسندیده

۴۹۵ من ستم دیده را به[14] خاموشی — ناگزیرست ازین[15] سیه پوشی

۱- آ ت ح خ د ز : تازه شد بجای. ۲-ج : نکون، ذ: برون، ر: کنون. ۳-ح د : دیدم آن یار ازان ، ذ : آمد آن باد از ؛ پ : آن یاروان ، ث چ خ ر ژ : آن یار از (ج ر: وز ، ژ: ازان)؛ آ : زان. ۴-ح د : بزیر افکند ، آر : کشاد از، ذ: کشید از . ۵-ج : زیر . ٦-آ ت خ ز : سبدم را رسن؛ س: زان (از) . ۷- ر : کو . ۸ - آ ت ح خ دز : ترا، س ، ترا (بتو) . (بیت شماره ۴۹۲ خ : حذف شده) . ۹- پ : نخست. ۱۰- آ ت ح خ د ز : مادرین جوش گرم جوشیدیم. ۱۱ - پ ر ژ ش :کز ؛ آ ت ح خ د ز :کز تظلم سیاه پوشیدیم؛ س: وز(کز) . (بیت شماره ۴۹۴ ر :حذف شده). ۱۲- پ: کی ، ح خ د ذ : ای . ۱۳- ذ : بیشکی. (بیت شماره ۴۹۵ آ ت خ ز : حذف شده). ۱۴- چ : ز . ۱۵ج :این ، ذ : ازان .

رو[1] پرند سیاه پیش[2] من آر	رفت و آورد پیش من[3] شب تار
در سر افکندم آن پرند[4] سیاه	هم دران شب بسیج[5] کردم راه
سوی شهر خود آمدم دلتنگ	بر خود افکنده از[6] سیاهی رنگ
من که شاه سیاه پوشانم	چون سیاه[7] ابر از آن خروشانم
۵۰۰ کز[8] چنان پخته آرزوی[9] بکام	دور گشتم به آرزوی[10] خام
چون خداوند من ز راز[11] نهفت	این حکایت به پیش[12] من بر[13] گفت
من که بودم درم خریدهٔ او	بر گزیدم همان گزیدهٔ او
با سکندر ز بهر آب حیات	رفتم اندر سیاهی ظلمات

۱- پ ث چ : شو . ۲- آت : پرندی سیاه نزد ؛ ح دش : پرندی ؛ ز : نزد ، س : نزد (پیش) . ۳- آت ث چ ح خ د ز ژ : هم دران، ر : نزد من . (بیت شماره ۴۹۷ خ : حذف شده) . ۴- ح د ذ ژ : در بر ؛ ر : در پرند سیاه کردم ماه ؛ ز : سر - حذف شده . ۵- ژ : سیاه . ۶- خ : در بر افکندم آن ؛ آ : افکنده آن ، چ ذ ر : افکندم از . (بیت شماره ۴۹۹ آت خ ز : حذف شده) . ۷- س : سیه . (بیت شماره ۵۰۰ ح د : حذف شده) . ۸- پ : در . ۹- آت خ ز : چنان پخته کارهای ؛ ذ : آرزوی پخته . ۱۰- پ : درکشیدم بر آرزوی تمام ؛ رژش : بارزوی . (بیت شماره ۵۰۱ خ : حذف شده) .

۱۱- آ ز : راه . ۱۲- ذ : نزد . ۱۳- پ : حذف شده ، ر : وا . (بعد از بیت شماره ۵۰۲ چ :

جامه کردم سیاه همچون او   بشدم من براه همچون او - افزوده) .

در سیاهی شکوه دارد ماه	چتر سلطان از آن کنند[1] سیاه
۵۰۵ هیچ رنگی[2] به از سیاهی نیست	داس ِماهی چو پشت[3] ماهی نیست
از جوانی بود سیه مویی	وز سیاهی بوَد جوان رویی
بسیاهی بصر[4] جهان بیند	چرکنی بر سیاه ننشیند
گر نه سیفور ِشب[5] سیاه شدی[6]	کی سزاوار ِمهد ِ[7] ماه شدی
چونکه بانوی هند با بهرام	باز پرداخت این[8] فسانه تمام
۵۱۰ شه بر آن گفته آفرینها[9] گفت	در کنارش گرفت وشاد بخفت[10]

۱- پ ث ج چ ذ ر ژ ش : همچو سلطان بزیر چتر . (بیت شماره ۵۰۵ ذ : حذف شده). ۲- آ پ ت ث ج چ ح خ د ز ژ ش : حرفی ، ر : فرقی ، س : رنگی (حرفی) . ۳- آ ت خ ز : منزل ماه جای ، ر : دام ماهی چو شست ، ژ : جایی ماهی چو پشت .

(بعد از بیت شماره ۵۰۵ ح د ر :

نیست رنگی به از سیاهی نیز (ر : چیز) نیست بالاتر از سیاهی چیز (ر : نیز)

چ د ر : از سیه روشنی پدید آید هم از و نور چشم بفزاید

تو مدان بهتر (د : به) از سیاهی رنگ از سیاهی بود شکوه پلنگ - افزوده)

(بیت شماره ۵۰۶ آ ت خ ز ، بیت شماره ۵۰۷ ذ ر : حذف شده)

۴- ث : بسر . ۵- آ : مه . ۶- س : شد (بد) ی . ۷- آ ت خ ز : مهر و ماه ؛ ژ : تخت ماه بدی . (بعد از بیت شماره ۵۰۸ آ :

هفت رنگست زمر هفتو رنگ نیست بالاتر از سیاهی رنگ - افزوده) .

(بیت شماره ۵۰۹ ب : حذف شده) . ۸- ذ : زین . ۹- پ چ ر : برین (چ : بدان) گفتش ؛ ژ : برگفتش آفرین بر ؛ ث ج : گفتش ، ذ : گفتن ؛ آ ت خ د ز : آفرینش . ۱۰- پ ث ر : وشادان خفت ، چ : و باز بخفت ، ذ : وشاه بخفت .

نشستن بهرام روز یکشنبه در گنبد زرد

وحکایت گفتن دختر ملک اقلیم دوّم*

چون[1] گریبان کوه و دامن دشت | از ترازوی صبح پر زر گشت
روز یکشنبه آن[2] چراغ جهان | زیر زر رشد چو آفتاب نهان

---

* آ - ... در گنبد زرین و حکایت کردن دختر قیصر همای ؛ ب : حذف شده، پ: ... بهرام گور روز ... در گنبد زرین، ت ج چ ذ : رفتن (چ : نشستن) بهرام ... بگنبد (ج چ : در گنبد) زرد، ح : رفتن شاه بهرام بگنبد زرد، خ: نشستن بهرام بعیش در گنبد زرد روز یکشنبه و افسانه خواستن ، د : رفتن شاه بهرام گور روز یکشنبه بگنبد زرد و قصه گفتن دختر قیصر ، ر: عشرت کردن شاه بهرام... زرد وخلوت ساختن با دختر شاه روم ، ز : ... در گنبد زرین و ... ، ژ : نشستن شاه بهرام گور روز ... زرد و حکایت کردن دختر قیصر روم همای نام ملک اقلیم دوم ، س: ... زرد و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم دوم ، ش : نشستن شاه بهرام... و حکایت گفتن دختر قیصر روم .

(ابیات شماره ۱۴-۱ ب ، بیت شماره ۱ ذ :حذف شده).

۱ - ت : چو .

۲ - پ خ ر : از ، ج : این .

جام زربر[1] گرفت چون جمشید[2]	تاج زر برنهاد چون خورشید[3]
بست چون زرد[4] گل برعنائی[5]	کهـــربا بر نگین[6] صفرائی
۵ زر[7] فشانان بزرد گنبد شد	تا یکی دلخوشیش[8] درصد شد
خرّمی را دراو[9] نهاد بنـــا[10]	بنشاط می[11] و نوای غنـــا[12]
چون شب آمد نه شب که حجلهٔ[13] ناز	پردهٔ عاشقان خلوت ساز
شه بدان[14] شمع شکرافشان گفت	تا کند لعل با طبرزد جفت
خواست تا سازد از غنا[15] سازی	درچنان گنبدی خوش آوازی
۱۰ چون ز فرمان شه گزیر نبود	عذر با[16] ناز[17] دلپذیر نبود
گفت رومی عروس چینی ناز[18]	کای[19] خداوند روم و چین وطراز

(ابیات شماره ۴-۳ چ : ۳-۴). ۱-چ : زرین. ۲-پ ث ج ح در : خورشید. ۳-پ ث ج ر : برسرنهاد چون جمشید؛ ذ : برسر؛ آ : کشید؛ ح د : جمشید.

(بیت شماره ۴-پ ذ : حذف شده). ۴-ر : رنگ. ۵-ث چ ش : زرعنائی. ۶- ث ج چ ح در ژ : کهربائی برنگ، ز : کهربا برکمین مه. ۷- پ ج ذر : در. ۸-آ ت خ ذ ر ژ س : خوشدلیش، د : خرمیش. ۹- آ ت خ ز : چو در. ۱۰-پ : بجا، ث ر : بنی. ۱۱- ذ : بانشاط. ۱۲- پ: بجا، ث ر : غنی. ۱۳-ج : آمد درون؛ ذ : زشب به حجرهٔ؛ پ ث خ ر ژ : حجرهٔ. ۱۴-آ ت خ ز : شاه با؛ ج ذ : بران، ر ژ : بآن. ۱۵-آ ج ز : ارغنون، پ : ازعنان، ت خ : ازغبون، ژ : ازنوا. ۱۶-س : یا (با) ۱۷-خ : یار. ۱۸-پ : باز، آ ت خ ز : ساز. ۱۹-آ ت ز : که، س : کی.

تو شدی زنده دارجان ملوک	عَزَّ نصّرُهُ[1] خدایگان ملوک
هرکه جز بندگیت رای کند	سرخود را سبیل[2] پای کند
چون دعارا گزارشی[3] سره کرد	دم خودرا بخور[4] مجمره کرد

۱- آ ت خ ، طال عمرک ، چ ح د ز : عز نصرک ، ژ: عزو نصرت ، س : عز نصره (نصرک) .

۲- آ ت ج ح خ د ز : بزیر ، چ ر : فدای .
(بیت شماره ۱۴ خ : حذف شده)

۳- ز : کذارش .	۴- ژ : چوخون .

حکایت*

گفت شهری[1] ز شهرهای عراق　　داشت شاهی ز شهریاران[2] طاق

آفتابی بعــالم افروزی　　خوب چون نوبهار نوروزی[3]

از هنر[4] هرچه در شمار آید　　وآن هنرمند را[5] بکار آید

داشت با آنهمه هنرمندی[6]　　دل نهاد از جهان[7] بخرسندی

۵ خوانده بود از حساب طالع خویش[8]　　کز زنانش خصومت آید پیش

زن نمیخواست ازچنان خطری[9]　　تا نه بیند بلا و درد سری[10]

همچنان مدتی بتنهائی[11]　　ساخت با یک تنی و یکتائی[12]

---

* آ: حکایت کردن دختر قیصر همای، ب پ چ ح: حذف شده، ج: حکایت دختر اقلیم دوم، د: آغاز حکایت، ذ: حکایت گفتن دختر رومی پیش بهرام، ژ: حکایت کردن دختر قیصر ملک اقلیم دویم، س: افسانه، ش: حکایت پادشاه کنیزک فروش.

(ابیات شماره ۲۸-۱ ب: حذف شده). ۱-پ: شهر. ۲-خ: بشهریاری. (ابیات شماره ۳-۲ ر: حذف شده). ۳-ج: پیروزی، ذ: فیروزی. (ابیات شماره ۴-۳ چ: ۳-۴). ۴-ث ژ: ازسر، چ: برسر. ۵-ج: خردمند را، ذ: تنومند را. ٦-ج ر: تنومندی. ۷-آ ت خ: زو نهاده ز زن (ت: زدن) ۸-پ: از نجوم وطالع ریش؛ ج ذ: از نجوم. ۹-خ: آن چنان؛ ر: کرچنین خطرست، ۱۰-ر: که دردسرست (بیت شماره ۷ ح د: حذف شده). ۱۱-ت: ز دانائی، س: بتنهائی (ز دانائی). ۱۲-ر: دلی وخود رائی؛ آ پ ت ج ز ژ: تنهائی، خ: شکیبائی.

چاره آن شد که چاره[1] ناچارش   مهـــربانی بود سزاوارش

چند گونه کنیز خوب خرید[2]   خدمت کس سزای خویش ندید

۱۰ هر یکی تا[3] بهفته ای کم و بیش   پای بیرون نهادی از خط[4] خویش

سر برافراختی[5] بخاتونی   خواستی[6] گنجهای قارونی

بود در خانه کوژپشتی پیر   زنی از ابلهان ابله گیر

هر کنیزی که شه خریدی زود   پیره زن[7] در گزاف دیدی سود

خواندی[8] آن[9] نو[10] خریده را[11] از ناز   بانوی روم[12] و نازنین طراز

۱۵ چون کنیز آن غرور دیدی پیش[13]   باز ماندی ز رسم خدمت[14] خویش

ای بسا[15] بولفضول کز یاران   آورد کبر[16] در پرستاران

۱- پ : چاره کن که چاره ، ر : چاره آن چاره شد که ؛ خ : بد . ۲- خ : کزید . ۳- پ ج چ ذ رش : یکی را ، ز : یکی با ، ژ : یکی زان. ۴- آ ز : نهاد ازخط؛ ح ذ : نهاد؛ ت خ : خط . ۵- ت ث ج چ س : افروختی . ٦- خ : برسر. (ابیات شماره ۱۴-۱۳ ز : حذف شده) . ۷- چ ح خ د ژ ش : پیرزن . ۸- خ : خواند ، ذ : خوانده. ۹- ر : حذف شده . ۱۰- چ : زر . ۱۱- ج : خریده. ۱۲- ح د : چنین . ۱۳- آ ت ث چ خ : سش ، ذ : ناخوانا، ست رز ژ : پشس ، ش : بیش .

۱۴- ح د ر : وعادت ، ژ : وخدمت . ۱۵- ژ : امّی . ۱٦- ذ : کینه.

(بعد از بیت شماره ۱٦ پ ث ج چ ح د ذ ر ژ ش :

خواند (چ : خواندی ، ذ : خواندن) این را (چ ر : آنرا) حریم داودی

گوید (چ : گفتی) او را (ث ج ح د ذ ژ ش : آنرا ، چ ر : این را) ایاز محمودی - افزوده)

منجنیقی بود[1] بزینت[2] و زیب — خانه ویران‌کن[3] عیال فریب

شاه چندانکه جهد بیش نمود — یک کنیزک بجای خویش نبود

هرکرا جامه‌ای زمهر بدوخت — چونکه بدمهر دید[4] باز فروخت[5]

۲۰ شاه بس[6] کز کنیزگان شد دور — بکنیزک فروش شد[7] مشهور

از برون هرکسی حسابی ساخت — کس درون[8] حساب را[9] نشناخت

شه ز بس جستجوی تافته شد — بی مرادی که باز یافته[10] شد

نه ز بی طالعی[11] بزن بشتافت — نه کنیزی چنانکه باید یافت

دست از آلوده دامنان میشست — پاک دامن جمیله‌ای[12] میجست

۲۵ تا یکی روز مرد برده فروش — برده‌خر شاه را رساند[13] بگوش

کامدست از بهار خانهٔ[14] چین — خواجه‌ای با هزار حورالعین

دست ناکرده چندگونه کنیز — خلّخی دارد و خطائی نیز

هریک از چهره عالم افروزی — مهرسازی و مهربان سوزی

۱- ر: محنتی باشد این. ۲- آ ت چ خ ز ژ س ش: بزیور.
۳- ذ: خانه کو بود ؛ ر: کن و. ۴- ذ ر: بود.
۵- د: افروخت. ۶- آ پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ
ش: شه ز بس. ۷- آ پ ت ث د ر ز ژ: بکنیزک فروختن.
۸- چ: کز درون کس.
۹- ر: حساب وا. ۱۰- آ ت ح ز: سینهٔ صبر او شکافته.
(بیت شماره ۲۳ آ خ ز: حذف شده). ۱۱- چ: طاقتی. ۱۲- خ:
کنیزکی. ۱۳- ر: خودرا رساند شاه. ۱۴- آ ت ث چ ح خ د ذ ز ش:
نگارخانهٔ، س: بهار (نگار) خانهٔ.

درمیانه کنیزکی[1] چو پری	برده نور[2] از ستارهٔ سحری
۳۰ سفته گوشی چو دُر ناسفته	دُر فروشش بها بجان[3] گفته
لب چو[4] مرجان ولیک[5] لؤلؤبند	تلخ پاسخ ولیک شیرین[6] خند
چون شکرریز خنده بگشاید[7]	خاک تا سالها شکر خاید[8]
گرچه خوانش[9] نوالهٔ شکرست	خلق را زو[10] نوالهٔ[11] جگرست
من که این شغل را پذیره[12] شدم	زآن رخ و زلف و خال چیره[13] شدم
۳۵ گر تو نیز آن[14] جمال و دلبندی[15]	بنگری فارغم که بپسندی[16]
شاه فرمود کآورد[17] نخاس	بردگان را بشاه[18] برده شناس

۱- آ ب ت خ ز : درمیان بد کنیزکی ، پ ج : درمیان کنیزکان، ذر : درمیانشان کنیزکی ؛ س : میانه (میانشان) . ۲- ذ : نور برد . ۳- ث ج ر : درفروشی بهای جان ، ذ : درفریبش بهاء خود ؛ ژ : درفروشی ؛ پ چ ش : بهای جان .

۴- پ : حذف شده . ۵ - ر : عقیق . ٦- پ ث ج چ ح د ذ ر : شکر ، س : شیرین (شکر) . ۷- ژ : بکشایند . ۸ - ژ : خایند (بیت شماره ۳۳ آ ب ت خ ز : حذف شده) ۹- ذ ر : جانش . ۱۰ - ر : ازو . ۱۱ - د : جوالهٔ . ۱۲- پ ث چ : پذیر ، ح د : بصیر . ۱۳ - ث چ ح د ژ : وزلف وخال (چ : فال ، د ح : خانه) کیر ؛ آ : خیره ، ج : تیره کیر ، ذ : پیره کیر . ۱۴- ر : این ۱۵ -آ ب ت خ ز : او بینی ، چ ژ : دلبندی . ١٦ -آ ب ت خ ز : از همه دلبرانش بگزینی ؛ پ : فارغی ، ح د : واثقم . ۱۷ - پ ر : کاورند ، ج چ کاورید ، آ خ ز : کاردآن . ۱۸- آ ب ت خ ز : بردکان بپیش شاه .

رفت وآورد وشاه درهمه دید	با فروشنده کرد گفت وشنید
گرچه هریک بچهره ماهی بود	آنکه[1] نخّاس گفت شاهی بود
زآنچه گوینده داده[2] بود خبر	خوبتر بود در پسند[3] نظر
۴۰ با فروشنده گفت شاه بگوی[4]	کاین[5] کنیزک چگونه دارد خوی
گر بدو رغبتی کند رایم	هرچه خواهی بها بیفزایم[6]
خواجهٔ چین گشاده کرد زبان	گفت کاین نوشبخش شهدلبان[7]
هرچه باید[8] ز دلبری وجمال	همه دارد[9] چنانکه بینی حال
جز یکی خوی زشت وآن[10] نه نکوست	کارزوخواه را ندارد دوست
۴۵ هر[11] که[12] ازمن خرد بصد نازش	با مرادان بمن دهد بازش

۱-آب د ذ : آنچه . ۲- ذ رژ : زان چو (رژ : زانکه) گوینده گفته ؛ پ ث ج چ ش : گفته . ۳-پ ث ج چ ح ذژ : پسندو.
۴-آب ت خ ذ ز : با فروشنده شاه گفت ؛ پ ج ر : با فرو زیب (ج ر : زیب و) سخت نکو (ج ر : نیکو) روی ؛ چ : گفت راست بگوی.
۵-پ ج : این . ٦-آب ت خ ز : آنچ (ت ز : زانچه) گوئی بها برافزایم (خ : بفرمایم) ، پ ث چ ح د ژ ش : آنچه خواهی بها بفرمایم (ث ح د : بر افزایم) ؛ ج ذ ر : آنچه خواهی (ر : گفتی).
۷-آب ت خ ز : کاین خوب چهر نوش لبان ، ر : این است شهدنوش لبان ؛ پ ث ج ح د ژ ش : نوش لبان ، چ : شهد دهان ، ذ : نوش روان ؛ س : نوش (شهد). (ابیات شماره ۴۵-۴۳ س : ۴۳-۴۴). ۸-ح : همه دارد . ۹-ح : هرچه باید . ۱۰-آب ت ح خ ذ ژ : عیب (ح ذ : خوی) زشت کان (خ : کو ، ژ : وان) ، ج : زشت وان یقین . ۱۱-ذ : آن . ۱۲-ج : چه .

کاورد وقت آرزو خواهی — آرزومند را[1] بجان کاهی

وآنکه[2] با او مکاس[3] پیش[4] کند — زود قصد هلاک خویش کند

بد پسند آمدست خوی کنیز — تو شنیدم که بدپسندی نیز

اوچنان وتو اینچنین[5] بگذار[6] — سازگاری کجا[7] بود در کار[8]

۵۰ ازمن اوراخریده گیر بناز — داده گیرم چو دیگرانش[9] باز

به که از بیغ[10] او بداری دست — بینی آن[11] دیگران[12] که لایق هست

هرکه طبعت بدو[13] شود خشنود — بی بها درحرم فرستمش[14] زود

شاه درهرکه دید از آن[15] پریان — نامدش رغبتی چو مشتریان[16]

۱- س : آرزوخواه را . (بیت شماره ۴٦ ج : حذف شده).

۲- ج : آنکه . ۳- ح د : کمین . ۴- ش : ببیش . ۵- س : اوچنین وتو آنچنان . ٦- آ ب ت خ ز : درکار . ۷- ر : چنین . ۸- آ ب ت خ ر : بکذار .

۹- آ ب ت خ ز ژ ش : داده گیرش چو دیگرانم (ژ : دیکران هم)؛ پ ث ج چ ح در : داده کیرش . ۱۰- ج چ ح د : تیغ .

۱۱- آ خ ژ : از ، ب ت ث چ ح د ز : این . ۱۲- ج : را دکو . ۱۳- آ ب ت ز : آنچه ؛ خ : هرچه طبعت بدان، ذ : چونکه . ۱۴- پ ج ح د ذ ژ : فرستم ، ر : نشاندش.

۱۵- ث : شاه برهرکه دید زان ؛ ج ح د : شاه هریک که ، ژ : شاه ازهرکه ؛ آ ب ت خ ز : زان ؛ پ : دید در ، چ ر : دید از .

۱٦- پ : نامدی رغبتش بمشتریان ؛ ر : بمشتریان .

جز پریچهره[1] آن کنیز نخست | در دلش هیچ نقش[2] مهر نرست[3]
۵۵ ماند حیران در آنکه چون سازد | نرد با خام دست چون بازد
نه دلش میشد از کنیزک[4] سیر | نه ز[5] عیبش همی خرید دلیر
عاقبت عشق سرگرائی[6] کرد | خاک در چشم کدخدائی[7] کرد
سیم در پای سیم ساق[8] کشید | گنبد سیم را بسیم خرید[9]
در یک آرزو بخود در بست[10] | کشت ماری وز اژدهائی رست[11]
۶۰ وآن[12] پری رخ بزیر پردهٔ شاه | خدمت[13] اهل پرده داشت نگاه

۱- پ : هزاران مهرآن ، ج ر : جز ازان مهربان ، ذ : غیرآن مهربک.

۲- آ ب ت خ ز : مهرهیچکس (خ : هیچ نقش) ، ح در : نقش هیچ مهر (ر : نقش) ، ذ : تخم هیچ مهر . ۳- پ: نبست. (بیت شماره ۵۵ ر : حذف شده ، ابیات شماره ۵۸ -۵۵ ذ: ۵۵ ، ۵۸ - ۵۶) .

۴- پ ج ر : نه دلش کشت از (ج ر : ازان) ؛ ذ: نه دلش کشت ازان کنیزان . ۵- ح د : به . ۶- ذ ر : سرکرانی.

۷- ج : پارسائی ، ذر : مهربانی . ۸- آ : سیم در ساق سیم‌سای.

۹- ب ث ز : بدر (ث ز : بزر) بخرید . (ابیات شماره ۶۰ - ۵۹ خ : ۵۹ - ۶۰) . ۱۰- پ ر : دریکی آرزو بدو دربست (ر : کشت) ؛ ث ش: برودر، ج و ژ: بدودر، س: بخود (برو). ۱۱- آ ب ت خ ز: شاه باسیم‌تن بعیش نشست ، ث : کشت و از اژدهائی او رست ، ر: مارش ازپیش اژدها بگذشت ؛ ج : و از . (بیت شماره ۶۲-۶۰ ذ : حذف شده) .

۱۲- پ : آن . ۱۳- ح د : حرمت ، س : حذمت (حرمت) .

بود چون غنچه مهربان در پوست[1] | آشکارا ستیز[2] و پنهان دوست
جز در خفت و خیزکان در بست | هیچ خدمت رها نکرد از دست
خانه داری و اعتماد سرای | یک یک[3] آورد[4] مشفقانه بجای
گرچه شاهش چو[5] سرو بالا داد | او چو سایه بزیر پای افتاد[6]
۶۵ آمد آن پیره زن[7] بدَم دادن | خامهٔ خام را[8] بخَم دادن
بانگ بر زد بر آن[9] عجوزهٔ خام | کز کنیزیش نگذراند[10] نام
شاه از آن احتراز کو می ساخت[11] | غور[12] دیگر کنیزکان بشناخت
پیرزن را زخانه بیرون کرد | با فسونگر[13] نگر[14] چه افسون کرد
تا چنان شد بچشم شاه عزیز | که شد از دوستی غلام کنیز
۷۰ گرچه زآن ترک دید عیاری | همچنان کرد خویشتن داری

۱- ب : مهربان دوست. ۲- ث ج : حذف شده . (ابیات شماره ۶۲-۶۳ ر : ۶۲ - ۶۳). ۳- ج : یکی. ۴- پ : آورده. ۵- ذ : ز. ۶- ب ت : پاش فتاد ؛ ث خ ز : پاش ، ح ذ : پا ، س : پای (پاش). ۷- ح خ د ذ ر ژ ش : پیر زن . ۸- آ ب ت ز ژ : خانهٔ راست را ، پ ر : خارهٔ خمرا ؛ ث ح د : خانهٔ ؛ خ : جامهٔ راست را ، ذ : آتش تیز را. ۹- آ ب ت ج خ ژ : بدان. ۱۰- ذ : که کنیز دم چرا کذاری؛ پ : نکذارم ، ژ : بکذارند. (بیت شماره ۶۷ ذ : حذف شده). ۱۱- ج : شه زان اختران کوی شناخت ؛ خ : احترام کو می ساخت؛ ح د : کان مه ساخت . ۱۲- ج : خوی ، ر : عود . ۱۳- پ ث ج چ ذ ژ ش : با فسونی. ۱۴- ب : ببین .

تا شبی فرصت آن چنان افتاد[1] | کآتشی در[2] دو مهربان افتاد[3]
پای شه در[4] کنار آن دلبند | درخزیده میان خزّ و پرند
قلعهٔ[5] آن در آب کرده[6] حصار | وآتش منجنیق این[7] برکار[8]
شاه چون گرم گشت از[9] آتش تیز | گفت با آن گل گلاب انگیز
۷۵ کای رطب دانهٔ[10] رسیدهٔ من | دیدهٔ جان وجان دیدهٔ من
سرو با قامتت گیاه وشی | طشت مه با تو آفتابه[11] کشی
از تو یک نکته میکنم[12] درخواست | کآنچه پرسم مرا بگوئی راست
گر بود پاسخ تو راست عیار | راست گردد مرا چو قدّ تو کار[13]
وآنگه از[14] بهر این[15] دل[16] انگیزی | کرد با تازه[17] گل شکر ریزی
۸۰ گفت وقتی چو زهره در تسدیس | با سلیمان نشسته بُد[18] بلقیس
بود شان ازجهان یکی فرزند | دست و پایش گشاده از[19] پیوند
گفت بلقیس کای رسول خدای | من و تو تندرست سر تا پای

۱-آ ب ت ح خ د ز : فرصتی چنان افتاد (ح د : برساخت) . ۲-ر : کاتش اندر. ۳-ح د : انداخت . ۴-ث ژ : بر . ۵ - ر : قامت. ۶- آ ب ت ز : این ؛ خ : این در آن نکرده . ۷- آ ب ت خ ز : آن ۸ - ج ژ : درکار، چ ح د ر : پرکار . ۹- ب ت ح خ ذ ر ز ، ر : و ۱۰- ژ : خوشه . ۱۱-خ : هست مه با تو آفتاب . ۱۲-خ : نکتهٔ کنم . ۱۳- ر : مرا دچون پرکار ؛ ذ : قدر تو . ۱۴- ذ : وانگهی . ۱۵-آ ب ت ج خ ز ژ : آن ، س : این (آن) .
۱۶ - چ : کل . ۱۷- ر : کرده با باده ؛ ج : بر ، س: بر (با) . ۱۸- ب ث ذ س : بود . ۱۹- خ : کرده شد .

چیست فرزند ما چنین رنجور — دست و پایش[1] زتندرستی دور
درد او را دوا شناختنی[2] است — چون شناسی علاج ساختنی[3] است
۸۵ جبرئیلت چو آورد پیغام — این حکایت بدو بگوی تمام
تا چو[4] از حضرت تو گردد باز — لوح محفوظ را بجوید[5] راز[6]
چاره‌ای کو[7] علاج را شاید — بتو آن[8] چاره ساز بنماید
مگر این[9] طفل رستگار شود — بسلامت امیدوار شود
شد سلیمان بدان[10] سخن[11] خشنود — روزکی چند منتظر میبود
۹۰ چونکه شد جبرئیل[12] هم نفسش — باز گفت آنچه بود در هوسش
رفت و آورد جبرئیل[13] درود[14] — از که[15]؟ از کردگار چرخ کبود[16]
گفت کاین را دوا دو چیز آمد[17] — وآن دو اندر جهان عزیز آمد[18]

---

۱ - ث ج چ ذ ر ژ س ش : پائی. ۲ - د ذ : شناختن. ۳ - د ذ : ساختن (ابیات شماره ۸۷ - ۸٦ آ ب ت خ ز : ۸٦ - ۸۷).
۴ - خ : تاچون. ۵ - چ : به بیند، خ ر : بخواند. ٦ - ت د ذ : باز. ۷ - آ ب ت ج ح خ ذ ز : کان. ۸ - ب پ ت ث ج ح خ د ر ز ژ ش : ای، چ : این، ذ : او. ۹ - ژ ش : آن. ۱۰ - آ ب ت ز ژ : بان. ۱۱ - چ : خبر. (بیت شماره ۹۰ ز : حذف شده). ۱۲ - ح ر : چونکه جبریل گشت. ۱۳ - آ ب ت ث ج چ ح خ د ر ز ژ ش : رفت جبرئیل (پ چ ح خ د ر ز ژ ش : جبریل) وآورید. ۱۴ - ذ : پیام. ۱۵ - ر : آنک. ۱٦ - ذ : حق قادر علام. ۱۷ - خ : آید، ذ : بود
۱۸ - ح ر : کان دو چیز از جهان؛ خ : وین دو اندر جهان عزیز آید؛ ب ت ز : دوا درجهان، پ : دو کند جهان؛ ذ : عزیز بود.

آنکه چون پیش تو نشیند[1] جفت — هر دو را راستی بباید گفت
آنچنان دان کز آن[2] حکایت راست — رنج این[3] طفل بر تو اندخاست

۹۵ خواند بلقیس را سلیمان زود — گفتهٔ جبرئیل باز نمود
گشت بلقیس از آن[4] سخن شادان — کز خلف خانه میشد[5] آبادان
گفت بر گوی تا چه خواهی راست[6] — تا بگویم چنانکه عهد خداست[7]
باز پرسیدش آن[8] چراغ وجود — کای[9] جمال تو دیده را[10] مقصود
هرگز اندر جهان ز روی هوس — جز بمن رغبت تو بود بکس[11]

۱۰۰ گفت بلقیس چشم بد ز تو دور — ز آنکه[12] روشنتری ز چشمهٔ نور
جز جوانی و خوبیت کاین[13] هست — بر همه پایگه تو داری دست
خوی خوش روی خوش نوازش خوش — بزم تو روضه و تو رضوان فش[14]

(ابیات شماره ۹۴ -۹۳ ر: حذف شده). ۱- آ ت خ: وانک؛ ذ: اوّلا آنکه با تو باشد؛ ج: چون با تو در نشیند. ۲- ذ: بدکزین. ۳- آ ب ت خ: آن، ح: ازان. (بیت شماره ۹۵ پ ث ج چ د ذ ر ژ ش: حذف شده). ۴- س: ازین. ۵- آ ب ت خ ز: دید، چ: کشت، س: میشد (باشد) ۶- آ ب ت خ: آنچه؛ ز: آنچه خواهی خواست؛ ذ: خاست ۷- آ ب ت خ ز: چنانکه (ت: چنانچه) شرط وفاست. ۸- آ ب ت خ ذ ز: پرسید از آن (ذ: او)، د: پرسید آن، ر: پرسیدش از ۹- د: که، س: کی. ۱۰- خ: دیدهٔ. ۱۱- ح: برکس. ۱۲- ذ: آنکه. ۱۳- خ، چون جوانی و خوبیت همه؛ آ ب ت ح ذ ر ز ژ: کان. (ابیات شماره ۱۰۳-۱۰۲ آ ب ت خ ز: ۱۰۲-۱۰۳؛ ابیات ۱۰۳-۱۰۲ ح: حذف شده). ۱۴- ر: بزم چون روضهٔ تو رضوان کش.

ملک تو جمله آشکار و نهان — مُهر پیغمبریت حِرزِ جهان[1]

با همه خوبی و جوانی تو — پادشاهی و کامرانی تو

۱۰۵ چون ببینم یکی جوان منظور — از تمنّای بد[2] نباشم دور

طفل بیدست چون شنید این[3] راز — دست را سوی او[4] کشید دراز

گفت ماما درست[5] شد دستم — چون گل از دست[6] دیگران رستم

چون پری دید در پری زاده — دید دستی براستی داده

گفت کای[7] پیشوای دیو و پری — چون هنر خوب و چون خُرد[8] هنری

۱۱۰ بر سر طفل نکته ای بگشای — تا زمن دست و از[9] تو یابد[10] پای

یک سخن پرسم ار نداری رنج — کز جهان با چنین خزینه و گنج[11]

هیچ بر طبع ره زند[12] هوست — که تمنّا بود بمال کست

۱-آب ت خ ز : هردو داری تو (ت ز : و) نیستت آن پنهان؛ ر : جمله جهان؛ ث : زبان. (بعداز بیت شماره ۳۰۳ آب ت خ ز : مهر پیغمبری وملک جهان حکم جزم توبر (خ: حکم جز بر تو چون) کهان ومهان- افزوده). ۲-آب ت ج د ز: تمنّای او، ث خ ذ : تماشای او (خ : وی). (بیت شماره ۱۰۶ ر : حذف شده)، ۳-آب ت ز : آن. ۴-خ: در زمان دست را؛ س : دستها (دست را)؛ ح : سوی رو. ۵-آب ت ژ: بابا، ث ج : مامان؛ خ : بابا دراز؛ ذ ر : مادر. ۶- ح : خار. (بیت شماره ۱۰۸ پ خ : حذف شده). ۷- ذ : ای. ۸- ذ : چون خرد خوب و چون هنر؛ ر : و - حذف شده. ۹-آ ث خ ژ : وز، چ ذ : از. ۱۰-پ: باید، ر : آید . ۱۱-آب ت خ ز : گرچه داری همه (خ : همی) سرای سپنج؛ د : چنان؛ پ ج ذر : خزانه و. ۱۲- چ : نزد .

گفت پیغمبر[1] خدای پرست | کآنچه کس را نبود ما را هست
ملک و مال و خزینهٔ[2] شاهی | همه دارم ز ماه تا ماهی
۱۱۵ با چنین نعمتی فراخ و تمام[3] | هرکه آید بنزد من بسلام
سوی دستش کنم نهفته نگاه | تا چه آرد[4] مرا بتحفه ز[5] راه
طفل کاین قصّه گفته[6] آمد راست | پای بگشاد و از[7] زمین برخاست
گفت بابا روانهٔ[8] شد پایم | کرد[9] رای تو عالم آرایم
راست گفتن چو[10] درحریم خدای[11] | آفت از دست برد و[12] رنج از[13] پای[14]
۱۲۰ به که ما نیز راستی سازیم | تیر بر[15] صید راست اندازیم
بازگوی[16] ای[17] ز مهربانان[18] فرد | کز چه معنی شدست مهر تو سرد[19]
من گرفتم که میخورم جگری | در تو از دور میکنم نظری
تو بدین[20] خوبی و پری چهری | خو چرا کرده‌ای ببد مهری

۱- آ ب ت ز : پیغامبر . ۲- آ پ ج ژ : وخزینه و ، ب ت خ ذ ز: وخزانه و ، ر : وخزانهٔ . (ابیات شماره ۱۱۶ - ۱۱۵ پ: ۱۱۵-۱۱۶)
۳- خ ر : نعمت ؛ ذ : نعمتی و مال تمام ؛ ح ژ : و - حذف شده
۴- خ : دارد . ۵- آ پ ت ث ج ح خ د ذ ر ز ژ ش : ز تحفهٔ .
۶- آ ب ت خ ز : طفل چون این شنید ؛ د : طفل را کین شنید ؛
ذ : چون قصه ؛ ح : گفت و ، ر : گفت . ۷- ت ج : وز . ۸- ح
ر : درست . ۹- ج : کرده . ۱۰- خ : راست گفتند . ۱۱ - چ : خدا .
۱۲ - د : حذف شده . ۱۳ - پ ح خ : ز . ۱۴- چ : پا . ۱۵- ذ : در .
۱۶ - ح : راست گو ؛ ر : گوئی ، س : گو . ۱۷ - ذ : حذف شده .
۱۸- آ ب ت ج خ د ز : زمهربانی . ۱۹- ح : نورد . ۲۰- پ : باین .

سرو نازنده[1] پیش چشمهٔ آب — بهتر[2] از راستی ندید جواب[3]

۱۲۵ گفت در نسل[4] ناستودهٔ ما — هست یک[5] خصلت[6] آزمودهٔ[7] ما

کز[8] زنان هرکه دل بمرد[9] سپرد — چون بزادن رسید زاد و[10] بمرد

مُرد چون هر زنی که ازما زاد — دل چگونه بمرد[11] شاید داد

در[12] سر کام جان نشاید کرد — زهر در[13] انگبین نشاید خورد

بر من این جان ازان[14] عزیزترست — که سپارم بد انچه زو خطرست[15]

۱۳۰ من که[16] جان دوستم نه جانان دوست — با تو از عیبه برگشادم[17] پوست

چون زخوان[18] اوفتاد[19] سرپوشم — خواه بگذار و[20] خواه بفروشم

۱- خ : نازیت . ۲- ر : بجز . ۳- ج : صواب . (بیت شماره ۱۲۵ پ ر : حذف شده) . ۴- ذ : اصل . ۵- د : این . ۶- ج ذ : خوی ، س : خصلت (خوی) . ۷- خ : ستودهٔ . ۸ - ذ : از . ۹- ر ث : بمهر . ۱۰- آ خ ز : حالی ، ب : جائی ، پ : وزاد . (بیت شماره ۱۲۷ آ ب ت خ ذ ز : حذف شده) . ۱۱- ج ح د : بمرک ، س : بمرگ (بمرد) . ۱۲- ت : بر . ۱۳- ر : با . (بیت شماره ۱۲۹ پ : حذف شده) . ۱۴- ج : پیش من جان ، ح د : ترس این جان ؛ ژ : ترس آن جان ازین . ۱۵- ح : تا سپارم بدانچه ازان ، د : باکه سازم بدانچه ازو ؛ ذ : برآنکه آن خطرست ، ز : بدان که زان ضررست ؛ آ ب ت : زان ضررست ، ث : درخطرست ؛ خ ژ : ازان . ۱۶- چ : حذف شده . ۱۷- پ ج د ذ ر : ازعیبها ؛ خ ژ : ازغیب برکشایم (ژ : برکشادم) ؛ س : غیبه بر . (بیت شماره ۱۳۱ ت : حذف شده) . ۱۸- ث خ : خان ، ح : خون . ۱۹- آ : اوفتاده . ۲۰- آ ب پ ج ح ر ش : حذف شده .

لیک چون من ضمیر[1] ننهفتم | با تو احوال خویشتن[2] گفتم
چشم دارم که شهریار جهان | نکند نیز حال خویش[3] نهان
کز کنیزان آفتاب جمال | زود سیری چرا کند همه[4] سال
۱۳۵ ندهد[5] دل بهیچ دلخواهی[6] | نبرد[7] با کسی بسر ماهی
هر کرا چون چراغ بنوازد[8] | باز چون شمع سر بیندازد[9]
بر کشد[10] بر[11] فلک بنعمت و ناز | بفکند بر زمین[12] بخواری باز
شاه گفت از برای آنکه کسی | با من از مهر بر[13] نزد نفسی
همه در بند کار خود بودند | نیک پیش آمدند و بد بودند
۱۴۰ دل چو با راحت آشنا کردند[14] | رنج خدمتگری رها کردند[15]

(ابیات شماره ۱۳۳-۱۳۲ خ : ۱۳۲-۱۳۳). ۱- پ ث ج چ ح ژ : چون در؛ د : چون در ضمیره؛ ذ س : من چون ، ر : چون بر .
۲- ذ : خویش بر . ۳- آ ب ت ح د ذ ز ژ : حال خویش نیز ، خ : حال خویشتن . ۴- ژ : کند چرا هر ؛ ح : هر ، س : همه (مه و). ۵- ح : ندهی. ٦- پ ج د ذ ر : هیچ دل بدلخواهی.
۷- ح : نبری.
۸- ح : بنوازی ، خ : بفروزد. ۹- ح : بیندازی؛ خ : درلگن سوزد. ۱۰- ح : کشی. ۱۱- آ ب پ ت ث ج چ د ذ ر ز ژ ش : چون ، س : بر (چون) . ۱۲- پ ج چ ش : در ، ح : برزمین افکنی ، خ ث : برزمین افکند ؛ ر : فکند ؛ س : در (بر)
۱۳- خ : بهرمن. (بیت شماره ۱۳۹ پ ج د ذ ر : حذف شده). ۱۴- ذ : زحمت آشنا کردم؛ ژ : کردد . ۱۵- ذ : کردم ، ژ : کردد .

هرکسی را بقدر خود قدمیست[1] — نانِ میده نه قوت هر شکمیست[2]

شکمی باید آهنین چون سنگ — کآسیاش[3] از خورش نیاید[4] تنگ[5]

زن چو مرد گشاده رو بیند — هم بدو هم بخود فرو بیند

بر زن ایمن[6] مباش زن[7] کاهست[8] — بَرَدش باد هرکجا راهست[9]

۱۴۵ زن چو زر دید چون[10] ترازوی زر — بجوی با[11] جوی در آرد سر

نار کز ناردانه[12] گردد پُر — پخته لعل و نپخته[13] باشد دُر

زن چو انگور و[14] طفل بی گنهست — خام سرسبز[15] و پخته رو سیهست

مادگان در کَدَه کدو مانند[16] — خامشان پخته پخته شان خامند

عصمت زن جمال شوی بود — شب که مه دید[17] ماهروی بود

(بیت شماره ۱۴۱ آ ب ت خ ز : حذف شده) ۱- پ : کرمیست ، ذ : قدمست . ۲- پ ج د : ناز (د : بار) کرمه ؛ چ ح رش : نان گرمه ؛ ذ : نان وکرمک نه قوت هر شکمست ؛ ث : نان کرُبه ؛ س : میده (گندم) . ۳- پ : کاسیا . ۴- ح : نباید . ۵- ث : لنک . (ابیات شماره ۱۴۸ - ۱۴۴ آ ب ت خ ز : حذف شده) (بیت شماره ۱۴۴ ر : حذف شده) . ٦- پ : حذف شده . ۷- ح ژ : کو ۸- ذ : کاهیست . ۹- ذ : راهیست . ۱۰- ذ : در . ۱۱- ذ : تا ، ر : چون . (بیت شماره ۱۴٦ د : حذف شده) . ۱۲- ذ : نازکش تا روانه . ۱۳- ث ذ : تختهُ لعل (ذ : لعل و) تخته . (بیت شماره ۱۴۷ ر : حذف شده) (ابیات شماره ۱۴۸-۱۴۷ ذ : حذف شده) ۱۴- ث ح : حذف شده . ۱۵- ژ : سرخست (بیت شماره ۱۴۸ د : حذف شده) . ۱٦- ح : کدو فامند . ۱۷- آ ب ت ز س : چو مه یافت ؛ خ : یافت .

۱۵۰ از پرستندگان[۱] من در کس جزخود آراستن ندیدم وبس[۲]

در تو دیدم بشرط خدمت خویش که زمان تازمان نمودی[۳] بیش

لاجرم گرچه از تو[۴] بیکامم بی تو یک دم زدن[۵] نیارامم

شاه ازین چند نکته های شگفت کرد[۶] بر[۷] کار و[۸] هیچ درنگرفت

شوخ چشم ازسر بهانه نرفت تیر بر[۹] چشمهٔ نشانه نرفت

۱۵۵ همچنان زیرِ بارِ[۱۰] دلتنگی میبرید آن[۱۱] گروهٔ سنگی

کرد با[۱۲] تشنگی برابرِ آب او صبوری و[۱۳] روزگار شتاب[۱۴]

پیرزن کان بت[۱۵] همایونش کرده بود از سرای بیرونش

آگهی یافت از[۱۶] صبوری شاه که[۱۷] بدان آرزو نیابد راه

عاجزش کرد نورسیده زنی[۱۸] از تنی اوفتاده[۱۹] تهمتنی

۱- ژ : پرستارکان. ۲- ب ت : جز از (ت : جز زخود) راستی ندیدم کس، ز : جز تو در راستی ندیدم کس؛ آ: از راستی ندیدم بس، ذ : آراسته ندیدم بس، ث چ ر : ندیدم بس، خ : نداند کس. ۳- آ ب ت خ ز :کرفتی، پ : نبودی. ۴- آ ب چ خ ز : از تو کرچه. ۵- ت : از تو یک چشم زد؛ آ ب خ ذ : چشم زد، س: چشم زد (دمزدن). ۶- ت : چند. ۷- چ : در. ۸- آ ث: حذف شده. ۹- پ : در. ۱۰- د : پای. ۱۱- پ دذ : از. ۱۲- ر: کرده بر؛ ح : بر. ۱۳- آ ز :ازصبوری و، چ : ازصبوری. ۱۴- ت: شراب. ۱۵- آ ب ت خ ز: پیرزن راشه. ۱۶- ژ: کز. ۱۷- ژ : هم. (بیت شماره ۱۵۹ آ ب ت خ ذ ز :حذف شده). ۱۸- د ر : کرده نورسیده تنی؛ س: کرده؛ ج ژ : تنی. ۱۹- پ ث ژ ش : اوفتاد.

۱۶۰ گفت وقتست اگر بچاره‌گری / رقص دیوان در[1] آورم بپری

رخنه درمهد[2] آفتاب کنم / قلعهٔ ماه را خراب کنم

تا دگر زخم هیچ تیر[3] زنی / نرسد بر کمان پیر[4] زنی

باشه افسونگرانه خلوت‌خواست[5] / رفت و کرد آن فسون که بایدراست[6]

درمکافات آن جهان افروز / خواند برشه فسون پیر[7] آموز

۱۶۵ گفت اگر بایدت که کرّهٔ خام[8] / زیر زین تو زود[9] گردد رام

کرّهٔ رام کرده را[10] دو سه بار[11] / پیش[12] او زین کن و برفق بخار

رایضانی که کرّه رام کنند / توسنان را چنین لگام کنند

شاه را این فریب چست[13] آمد / خشت این[14] قالبش درست آمد

۱- دس : بر. ۲- ر : بزم. ۳- آ ب ت ز : تیر هیچ ؛ چ خ ر ژ : پیر. ۴- آ ب ت : با ، ح : در ، خ : باکمان تیر ؛ چ ر ژ : تیر. ۵- ج ذ : افسونگری بخلوت خواست (ذ : خاست) ؛ د : افسونگران جلوه ؛ آ ب ت خ ر ز : ساخت ، ح : خاست. ۶- آ ب ت : با صد افسون به پیش شه در باخت ، خ ز : تا صد افسون به پیش شه پرداخت ، ذ : رفت کرد وان فسون که آمد راست ؛ ر : باید باخت. ۷- خ : خواندش شه زن فسون ؛ د : دهر. ۸- آ ب ت ز : گفت می بایدت ؛ پ در : گفت گر بایدت که یابی کام ، ج : گفت بایدت که یابی کام. ۹- ر : کوه ، ژ : حذف شده. ۱۰- ذ : خام راه رو. ۱۱- آ ب ت خ ز : جای. ۱۲- آ ت : او (ت : وی) زین کن ای همایون رای ؛ ب خ ز : کن ای همایون رای. (بیت شماره ۱۶۷ خ : حذف شده) ۱۳- آ ب پ ت ج ذ ر ژ ش : آن ؛ د : آن فریب بست. ۱۴- آ ب ت ج خ ر ز ش : آن ؛ ذ : ازین.

شوخ[1] و[2] رعنا خرید نوش[3] لبی / مهره بازی کنی و[4] بوالعجبی[5]
۱۷۰ برده[6] پرور ریاضتش داده / او خود از اصل نوم سم[7] زاده
با شه از چابکی[8] و دمسازی / صد معلق زدی بهر[9] بازی
شاه با او تکلفی در[10] ساخت / بتکلف[11] گرفته ای میباخت[12]
وقت بازی دران[13] فکندی شست[14] / وقت حاجت بدین کشیدی دست[15]
ناز[16] با آن نمودو با این[17] خفت / جگر آنجا و گوهر اینجا[18] سفت
۱۷۵ رغبت آمد ز رشک آن خفتن[19] / دُرّ ناسفته را بدر سفتن[20]
گرچه از راه رشک دادن شاه / گرد غیرت نشست بر رخ ماه

۱- ر: سوخ. ۲- ز: حذف شده. ۳- د: کشیده شوح، ژ: خرید شهد. ۴- پ: کنون، ج: ظریف، خ: کشی و، د: کنون و، ر: حریف. ۵- ث: بلعجبی. ٦- ج خ: پرده. ۷- ذ: بزم هم، ر: پرخرد. ۸- پ در: شاه ازچابکی، ج: هردم ازچابکی، ذ: پادشه چابکی. ۹- پ: چند معلق زدی بصد. ۱۰- ث ح ژ: بر. ۱۱- ذ: باتکلف. ۱۲- د ز ژ: می تاخت. ۱۳- ح: کاه بازی دراو؛ پ ج چ خ ر ژ: دراو. ۱۴- د ذ: شصت. ۱۵- ح: عشرت بدین کشادی؛ ج خ: بدو، چ: درین؛ پ: کذشتی، ث ر ژ: کشادی، د: کوفتی. ۱٦- د: تاز. ۱۷- آ ب ت خ ر ز: با این نمود و با آن؛ ح: با او نمود و؛ ث: نموده با. ۱۸- آ ز: اینجا وگوهر آنجا؛ ر: آنجا نهاد و آنجا؛ خ: وکوش آنجا، ذ ز: وگوهر آنجا (بیت شماره ۱۷۵ آ ب ت خ ز: بعد از بیت ۱۸۰ نوشته شده). ۱۹- آ ب ت: غیرت (ت: رغبت) آمد ز رشک آن خفتن (ب ت: بخفتش)؛ ث ح ژ: آورد رشک از آن خفتن؛ چ: این. ۲۰- ب ت: سفتنش.

از ره[1] و رسم بندگی نگذشت[2] | یک سر موی از آنچه[3] بود نگشت
در گمان آمدش که این چه فنست | اصل طوفان تنور پیرزنست
ساکنی پیشه[4] کرد و صبر نمود | صبر در عاشقی ندارد سود
۱۸۰ تا شبی[5] خلوت آن همایون چهر | فرصتی یافت[6] باشه از سر مهر
گفت کای[7] خسرو فرشته[8] نهاد | داور مملکت بدین و بداد
چون شدی راستگوی[9] وراست نظر | با من از راه راستی مگذر[10]
گرچه هر روز کان گشاید کام[11] | اوّلش صبح باشد[12] آخر شام
تو که روز ترا زوال مباد | شب تو جز شب وصال مباد
۱۸۵ صبح وارم چو دادی اوّل نوش | از چه گشتی چو شام سرکه فروش
گیرم از من نخورده گشتی سیر | بچه[13] انداختیم[14] در دم شیر
داشتی تا ز غصه جان نبرم | اژدهائی برابر[15] نظرم

۱- ث ر : حذف شده . ۲- چ : بگذشت . ۳- آ ب : بیکی موی، چ : سریک موی ؛ خ : بیکی موی از آنک ؛ ذ ژ : مو . ۴- ث ژ : پیش .
۵- ر ژ : شب . ٦- ز : خلوتی ساخت .
۷- آ ت خ : ای . ۸- پ : خجسته ، س : فرشته (خجسته).
۹- ث ر : حذف شده . ۱۰- ش: بگذر . ۱۱- آ ب ت خ ز : از عدم روز چون برآرد بام (ت خ ز : نام) ؛ ذ : مه و خور روز کان ؛ پ : کو . ۱۲- ح : اولین ؛ ذ : اولش روز بود و ، ژ : اولین بود صبح و ؛ پ ث خ در : صبح بود و (بیت شماره ۱۸۵ ح ژ : حذف شده ، بیت شماره ۱۸٦ پ : حذف شده، ابیات شماره ۱۸۷-۱۸٦ د : ۱۸٦-۱۸۷) . ۱۳- ذ : از چه . ۱۴- آ ب خ : اندازیم تو . ۱۵- چ : برادر

کشتنم[1] راچه درخورد ماری　　گرکشی هم بتیغ خود[2] باری
بچنین[3] ره که رهنمون بودت　　وین[4] چنین بازیی که فرمودت
۱۹۰ خبرم[5] ده که بیخبر شده ام　　تا نپرّم که تیز پر[6] شده ام
بخدا[7] و بجان تو سوگند　　که ازین قفل اگر[8] گشائی بند
قفل گنج[9] گهر بیندازم[10]　　یا به اقبال شاه در سازم[11]
شاه از آنجا که بود[12] دربندش　　چونکه دید اعتماد سوگندش
حال از آن ماه مهربان نهفت　　گفتنی ونگفتنی بر گفت[13]
۱۹۵ کآرزوی تو برفروخت مرا　　آتشی[14] درفکند و[15] سوخت مرا

(ابیات شماره ۱۹۰- ۱۸۸د : ۱۸۸، ۱۹۰-۱۸۹). ۱- پ ج ر : کشتن من چه، ح : کشتیم کرچه ؛ ذ : کشتن من چه درخورد یاری، ژ: کشتنم کرچه میزنی داری. ۲- آ ب خ : چون کشی هم بتیغ تو ؛ ت ز : چون کشی؛ ج : بدست خود. ۳- پ د : بچنان . ۴- خ : وان، ذ: به ۵- آ ت خ ز : خبری . ٦- ج د ذ ز : تا بپرم (د : نپرم) که تیز پر (د : تر)، خ : زانچه بودم کنون بتر . ۷- آ ب ز : بخدای. ۸- ذ: حذف شده . ۹- پ ج چ د ذ رش : قفل گنج از. ۱۰- آ ب ت خ ز : براندازم. ۱۱- آ ب ت خ ز : بعدازین بارضای شه در، چ : تا باقبال شاه در، ح : تا که باشی شها تو دم ، د : تا با افتاد شاه در، ذ : تا به اقبال شاه درپردازم ؛ ر : بعدازین با دل تو در ، ژ : پایه اقبال شاه را در (بیت شماره ۱۹۳ د : حذف شده). ۱۲- ژ : دید . ۱۳- آ ب ت خ ز : آنچه اسرارخویش بود بگفت؛ پ ج ذ : می گفت ، س : همه (بر) گفت. ۱۴- چ : واتشی، خ : کاتشی. ۱۵- پ ج د : برفروخت و، ث ح ژ : تیز گشت و، ذ: برگرفت و، ر : برفروخت .

سخت شد دردم[1] ازشکیبایی — وزتنم دورشد توانایی
تاهمان پیرزن دوا بشناخت — پیرزن وارم از دوا بنواخت[2]
بدروغم[3] مزوری فرمود — داشت[4] ناخورده آن[5] مزور[6] سود
آتش انگیختن[7] بگرمی[8] تو — سختیی[9] بد برای نرمی تو
۲۰۰ نشود آب[10] جز به آتش گرم — جز به آتش نگردد آهن نرم
گرنه ز[11] آنجاکه باتورای منست — درد تو بهترین[12] دوای منست
آتشی از تو بود[13] در دل من — پیرزن درمیانه دودافکن
چون شدی شمع وار بامن را[14]ست — دود[15] دودافکن[16] ازمیان برخاست
کآفتاب من[17] ازحمل شد شاد — کی[18] ز بردالعجوزم آید[19] یاد

(ابیات شماره ۱۹۹ - ۱۹۶ ذ : ۱۹۶ -۱۹۷ ، (۱۹۸ حذف شده) ، ۱۹۹)

۱- ژ : حالم ، ۲ - خ : دعا ؛ ذ : هوا نشناخت . ۳ -آ ب ت خ ز : بعلاجم ، س : بدروغم (بعلاجم) . ۴ - د : داد . ۵- آ ب ت خ ز : آن خوردن . ٦ - ث : مزوره . ۷ -ژ: انگیختیم.

۸ - چ : ز گرمی.

۹- آ ب ت : آتشی ، ر : سخن ، ز : آتش . (بیت شماره ۲۰۰ آ ب ت ح خ ز : حذف شده) . ۱۰ - د : باد . ۱۱ - ر: که از؛ ث ژ : ز- حذف شده . ۱۲- آ ب ت خ ز : بهتر از .

(ابیات شماره ۲۰۳ - ۲۰۲ ز : حذف شده). ۱۳- آ ب ت خ : بود از تو . ۱۴ - ژ : بر . ۱۵- ث ج ح د ذ ژ : دودو . ١٦-آ ب ت خ : آن آتش . ۱۷ -آ ب ت خ ز : چونکه خورشید ، ژ : کافتابم چو. ۱۸- در : که. ۱۹- آ ب ت ث خ ذ ز ژ : العجوز آرم .

۲۰۵ چند[۱] ازین داستانِ طبع نواز — گفت و آن[۲] نازنین شنید[۳] بناز[۴]

چون چنان[۵] دید ترک توسن خوی[۶] — راه دادش بسرو[۷] سوسن بوی[۸]

بلبلی بر سرِ[۹] غنچه نشست — غنچه بشگفت و گشت بلبل مست[۱۰]

طوطیی دید پُر شکر خوانی — بی مگس کرد شکر افشانی

ماهیی را[۱۱] در آبگیر افکند — رطبی در میان شیر افکند

۲۱۰ بود شیرین و چربیی[۱۲] عجبش — کرد شیرین حوالت[۱۳] رطبش

شه چو[۱۴] آن نقش را[۱۵] پرند گشاد — قفل زرین[۱۶] ز درج قند[۱۷] گشاد

(متن ابیات شماره ۲۰۷ - ۲۰۵ چ : ناخواناست).

۱- ب : چندین. ۲- خ : از. ۳- د : شد. ۴- ذ : براز.

۵- ر : چنین. ٦- خ : من. ۷- پ : بسر و و. ۸- خ : من ، ذ : خوی.

(ابیات شماره ۲۰۹ - ۲۰۷ ر : ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۰۸).

۹- ح ژ : سرین. ۱۰- ث ج : غنچه بشکست و کشت غنچه پرست ، ر : کشت غنچه شکفته غنچه برست ؛ پ ح د ذ ژ : وکشت (ژ ، وکرد) غنچه پرست.

(ابیات شماره ۲۱۰ - ۲۰۹ آ ب ت خ ز ، بیت شماره ۲۰۹ ذ : حذف شده).

۱۱- ج : ماهی خوش. ۱۲- ر : شیرینیِ عجب. ۱۳- ج : حلاوت ، رش : حواله. (متن ابیات شماره ۲۱۳ - ۲۱۱ چ : ناخواناست).

۱۴- پ : در ، ج : بر. ۱۵- آ ب ت خ زش : از نقش چین ؛ ح دژ : نقش از.

۱٦- پ ث ج ح د ذ ژ : کوهر ؛ ر : کوهر ز کنج. ۱۷- آ ب ت ز : بند.

دید گنجینه ای[1] بزر درخورد	کودش از زیبهای[2] زرّین زرد[3]
زردیست آنکه شادمانی ازوست	ذوق حلوای زعفرانی ازوست[4]
آن[5] چه[6] بینی که زعفران زردست	خنده بین زان که[7] زعفران خوردست[8]
۲۱۵ نور شمع ازنقاب زردی تافت[9]	گاو موسی بها ز[10] زردی یافت
زرکه زردست مایهٔ طربست	طین اصفر عزیز ازین[11] سببست
شه چو[12] این داستان شنید[13] تمام	درکنارش گرفت[14] وخفت بکام[15]

۱- ذ: گنجینه و. ۲- پ ج ذر: آبهای. ۳- آب ت خ ز: کرد. ۴- ذ: طوق حلوای طوطی زعفرانی؛ پ ج: طوطی ززعفرانی اوست؛ ر: طوطی و زعفرانی. ۵- ژ: از.
۶- ز: که. ۷- آب ت خ ز: خنده را بین که؛ ج: انکه.
۸- ذر: کردست. ۹- ش ذ ز ژ: یافت.
۱۰- پ ح س: به. ۱۱- ذ ژ: ازان. ۱۲- ذ: چون شه. ۱۳- خ: بشنید داستان. ۱۴- ح د ژ: کشید.
۱۵- پ: نیام.

نشستن بهرام روز دوشنبه درگنبد سبز

وحکایت کردن دختر پادشاه اقلیم سوم*

چونکه روز دوشنبه آمد شاه	چتر[1] سرسبز بر[2] کشید بماه
شد بر افروخته[3] چو سبز چراغ	سبز در سبز[4] چون فرشته[5] باغ
رخت را[6] سوی سبز گنبد بُرد	دل بشادی و خرّمی بسپرد
چون برین[7] سبزهٔ زمرّد وار	باغ انجم فشاند برگ[8] بهار

*-آ : ... حکایت خواستن، ب ت د ذ : رفتن بهرام روز دوشنبه بگنبد (د: درگنبد) سبز (ت: سبز فام)، پ ج چ : نشستن بهرام کور (ج چ : بهرام) روز ... سبز، ت ز : نشستن بهرام کور روز ... وحکایت گفتن دختر ملک اقلیم سوم، ح : رفتن شاه بهرام بگنبد سبز، خ : نشستن شاه بهرام بعیش روز دوشنبه درگنبد سبز وافسانه خواستن، ر : رفتن بهرام روز دوشنبه بگنبد سبز وعشرت کردن، ث : نشستن شاه بهرام کور روز ... دختر ملک روم ملک اقلیم سیم، س : ... و افسانه گفتن ... ١-پ : چرخ. ٢-خ : در. ٣-ث : سر بر، ح خ ش : شه بر، د ژ : سر برافراخته، ذ : شه برافروخت. ٤-چ : سبزه در سبز؛ ٥ پ ج : بر. ٥-آ ب ت ز : فرشته بباغ. (ابیات شماره ٤-٣ ح : ٣-٤). ٦-آ ب ت خ ز : رخت خود، س : رخت را (خود). ٧-آ ب ز : بران، خ : بر. ٨-پ ج ر : باغ وانکه چه باغ همچو (ر: باغ)؛ ث : افشاند باد؛ خ : نشاند؛ چ : باد، ز : ابر.

۵ زآن خردمند سرو[1] سبز آهنگ[2] | خواست تا از شکر گشاید تنگ[3]
پری[4] آنگه که برده بود نماز | بر سلیمان گشاد پردهٔ راز[5]
گفت کای جان من بجان[6] تو شاد | همه جانها فدای جان تو باد
خانهٔ[7] دولتست[8] خرگاهت | تاج و تخت آستانِ درگاهت
تاج را سربلندی از سرِ تست[9] | تخت را پایگاهی از درِ تست[10]
۱۰ گوهرت[11] عقد[12] مملکت را تاج | همه عالم[13] بدرگهت[14] محتاج
چون دعا کرد[15] بر سریر بلند | برگشاد از عقیق چشمهٔ قند

۱- آ ت ز ش : خرامنده (ز : خرامیده) سبز، ب : خرامنده سرو، پ ج خ : خردمند (خ : خرامید) سبز. ۲- ر : آهنک.
۳- آ ب ت خ د ذ ز ش : تا پر ؛ پ ج : تا پر شکر کشاید تنک (ج : قند) ؛ ر : کشاید قند. ۴- خ : برخی.
۵- پ ذ : برشه آنکه کشاد ؛ ج : برشه آنکه که برده بود نیاز ؛ ر : بر شهنشه کشاد ؛ ج : قصّهٔ. ۶- پ ج ذ ر : کفتش ای جان ما زجان ؛ آ ب ت خ ز : ای ؛ چ د ش : ما ، س : ما (من).
۷- پ ج ز : همت و ، ر : همت. ۸- ذ : دولتست و.
۹- چ : تو. ۱۰- ح ، تخت هم ؛ ذ : بخت را بارکاهی ؛ س : بخت را ؛ آ ب ت خ ز : پادشاهی ؛ چ : پایکاه از در تو ؛ ر : پایکاه. ۱۱- پ : کوهرین ، ج : کوهر. ۱۲- خ ذ : عقل. ۱۳- س : عالم (سرها). ۱۴- ر : بکوهرت.
۱۵- آ ب ت خ ز : کفت ، س : گفت (کرد).

حکایت*

گفت شخصی عزیز بود بروم — خوب[1] و خوش دل[2] چو انگبین در موم
هرچه باید[3] در آدمی ز هنر — داشت آن جمله نیکویی[4] بر سر
باچنان خوبی و خردمندی[5] — بود میلش[6] بپاک پیوندی
مردمان در[7] نظر نشاندندش — بشر پرهیزکار خواندندش
5 می‌خرامید روزی از سر ناز — در رهی خالی از نشیب و فراز
بر[8] رهش[9] عشق ترکتازی کرد — فتنه با عقل[10] دست بازی[11] کرد
پیکری[12] دید در لفافهٔ[13] خام — چون در ابر[14] سیاه ماه تمام

---

* - آ: حکایت کردن دختر خاقان چین نعمان، پ ح ر: حذف شده، ج: حکایت گفتن ملک اقلیم سوم، د: ناخواناست، ذ: حکایت کردن دختر چینی پیش بهرام، ژ: حکایت کردن دختر ملک روم ملک اقلیم سیم، س: افسانه، ش: حکایت بشر و عاشق شدن او.

۱- ذ: چرب. ۲- ح: بو، د: حذف شده. ۳- پ ج ر: و انچه باشد؛ ذ: آنچه. ۴- آ ب پ ت ج ذ ژ ش: این، ر: از، س: آن (این) جمله نیکوی. ۵- پ ج ذ ر: نیکی و خوبی و، ج: باچنین خوبی و؛ ث: باچنان خوی وان هنرمندی؛ ت د: هنرمندی. ۶- ح د: میل بودش.

۷- پ ج چ ذ رش: بر، س: در (بر). ۸- ذ: در. ۹- پ ج ذ ر: سوش. ۱۰- ر: زعشق. ۱۱- س: یازی (بازی). ۱۲- آ ب ت خ ز: صنمی. ۱۳- ذ: لفیفهٔ. ۱۴- ر: چهره چون در.

فارغ از بشر میگذشت براه — باد ناگه ربود برقعِ ماه

رفته را باد رهنمون آمد[1] — ماه از ابر سیه برون آمد[2]

۱۰ بشر کآن دید سست شد پایش — تیر یک زخمه[3] دوخت برجایش

صورتی دید کز[4] کرشمهٔ مست — آنچنان[5] صد هزار توبه[6] شکست

خومنی[7] گل ولی بقامت سرو — ششته رویی ولی بخون تذرو

خواب غمزش[8] بسحر کاری خویش — بسته خواب هزار عاشق بیش

لب چو برگ گلی که تر باشد — برگ آن گل پر[9] از شکر باشد

۱۵ چشم چون نرگسی که خفته بود — فتنه در[10] خوابِ او نهفته بود

عکس رویش بزیر زلف بتاب[11] — چون حواصل بزیر پرّ عقاب

خالی از زلف عنبر افشان تر — چشمی از خال نامسلمان تر

با چنان زلف و خال[12] دیده فریب — هیچ دل را نبود جای شکیب

(بیت شماره ۹ ر : حذف شده). ۱- چ : رهنمونی کرد .

۲- چ : آورد . ۳- آ ب ت خ : غمزه ، ژ : زخم . ۴- پ ث چ ح د ذ ر ز ژ ش : کز سر ، س : دیدکز (سر).

۵- ذ : اینچنین . ٦- آ ب پ ت ث ج ح د ذ ز ژ ش : توبه صد هزار . ۷- آ ب ت : خرمن . ۸- آ ب ت خ ز : غمزه ، ج در : غمزه‌ش ، چ ح : غمزه اش ، د : سحرش

۹- خ ر : به .

(بیت شماره ۱۵ آ ب ت خ ز : حذف شده).

۱۰- ر : خفته و . ۱۱- ح د : نقاب . (بیت شماره ۱۷ آ ب پ ت خ ز : حذف شده). ۱۲- دژ : خال و زلف .

آمد ازبشر بی‌خود آوازی — چون زطفلی که برگردگازی[1]

۲۰ ماه تنها خرام ازان آواز[2] — بندِ برقع بهم کشید فراز

پی تعجیل برگرفت به[3] پیش — کرده[4] خونی چنان بگرزن خویش

بشرچون بازکرد دیده زخواب[5] — خانه بررفته دید وخانه[6] خراب

گفت اگر برپیش[7] روم نه رواست — ورشکیبا شوم شکیب کجاست

چارهٔ کارهم شکیباییست — هرچه زین[8] درگذشت رسواییست

۲۵ شهوتی گومرا زراه ببرد[9] — مردم آخر زغم نخواهم مرد[10]

۱- آب ت خ ز: جانش ازاین (خ ز: ازتن) نکرد (ت خ: بکرد) پروازی، ح د: چونکه (د: چون ز) طفلی که درکزی کازی، ذ: که ازوخیره ماند هرسازی؛ پ ث ر: برکری، ج: برکنی، ژ ز: بردرد. ۲- آ ب پ ث خ ذ ر ز ش: پنهان؛ ت: پنهان خرام ازان پرواز؛ س: تنها (پنهان). ۳- آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ رزژش: بی بتعجیل برگرفت (ژ: کشید) ز (خ: به، ذز: از). ۴- آ ت چ خ ذ ر ز: کرد. ۵- آ ب پ ت ث ج چ خ رزژش: چشم ز، ذ: چشم از. ۶- آ ب ت خ ز: خانه دل زعشق بود (خ: دید)، ج ر: خانه برفته (ر: خفته) دید خانه؛ ح د: جای پر (د: بر) فتنه؛ ذ: بودو. ۷- چ ر: کو بیشتر؛ پ ث ج ذ ژ: بیشتر، ح دز: از (ز: در) بیش. ۸- ث چ: ازین. ۹- ح دژ: شهوتی کرم اگر ز راهم برد؛ خ: شهوتی کومرا، ذ: کومرا شهوتی. ۱۰- آ ب ت خ ز: عیش صافی من ازان شد درد؛ چ: از برایش زغم؛ ر: مردم از خورد غم نخواهد مرد.

ترک شهوت نشان دین باشد	شرط پرهیزکاری این باشد
به که محمل برون برم[1] زین[2] کوی	سوی بیت المقدس آرم روی
تا خدائی که خیر و شر داند	بر من این کار سهل گرداند
رفت از آنجا و برگ راه بساخت	بز یارتگه مقدّس تاخت
۳۰ در خداوند خود[3] گریخت زبیم	کرد خود را بحکم او تسلیم
تا چنان داردش ز دیو نگاه	که بدو فتنه را نباشد[4] راه
چون بسی سجده زد بران سر خاک[5]	بازگشت از حریم خانهٔ پاک[6]
بود همسفره‌ای[8] دران[7] راهش	نیک خواهی بطبع بدخواهش[9]
نکته گیری بکار نکتهٔ[10] شگفت	بر حدیثی هزار نکته گرفت

---

۱ - پ : من که محمل زدن . ۲ - ج : زان .

(بعد از بیت شماره ۲۹ آ ب ت خ ز ژ :

چون بدان جایگاه پاک رسید دادش آن بند را خدای کلید - افزوده ؛

ژ : پوزش انگیخت و عذرها خواست از سر آرزوی خود برخاست - افزوده) .

۳ - پ ث ج چ ذ ر ش : در (ذ : به) خدای خورش .

۴ - ژ : چون بدان فتنه اش ؛ ب : بدو چشم بد نیابد ؛

ت ذ : برو . ۵ - پ ج ذ ر : چون بشد ؛ آ ب ت چ

خ ز : سجده برد (چ : گریه کرد) بر سر خاک ، ح د : سجده

کرد از دل پاک ؛ ذ : بوسه زد .

۶ - ح خ د : خاک . ۷ - ژ : بدان . ۸ - آ ب ت خ ز

ش : سفرش . ۹ - آ ب ت خ ز ش : همچو (خ : همچون)

خاری گرفته ره گذرش . ۱۰ - ذ : کفته .

۳۵ بشر با او چو نیک و بد گفتی — او بهر[1] نکته ای بر آشفتی
کاین چنین[2] باید آن چنان[3] شاید — کس[4] زبان برگزاف نگشاید
بشر گوینده را ز[5] خاموشی — داده بُد داروی فراموشی
گفت نام تو چیست تا دانم — پس[6] از اینت بنام[7] خود خوانم[8]
پاسخش داد و گفت[9] نام رهی — بشر[10] شد تا تو خود[11] چه نام نهی
۴۰ گفت بشری[12] تو ننگ آدمیان[13] — من ملیخا امام عالمیان[14]
هرچه در آسمان و در زمی است — و آنچه در عقل و رای[15] آدمی است
همه دانم بعقل[16] خویش تمام — و آگهی دارم[17] از حلال و حرام
یک تنم بهتر[18] از دوازده تن — یک فنی بوده در دوازده فن[19]

(بیت شماره ۳۵ د ، ابیات شماره ۳۶-۳۵ خ : حذف شده). ۱-پ ث ج چ ح ذ ر ژ ش : با وی از ، س : او بهر (با وی از). ۲- ث : کین چنان ؛ ح : کان . ۳- ج ذ : وانچنان (ذ : کانچنان) که می شاید ، ر : ناید این چنین باید ؛ ژ : ارچنان . ۴- ج ذ : که . ۵- پ ج ذ ر : بشر چون دید کرد . ۶- ب پ ش : بعد ، سْ : پس (بعد) . ۷- ذ : بکام . ۸- آ ت خ ز : میخوانم . ۹- ذ : پاسخش داد بشر ؛ ح : داد و گفت و ؛ آ ر : و - حذف شده . ۱۰- ذ : گفته . ۱۱- ر : تا توام . ۱۲- پ : بشرای . ۱۳- آ چ : نیک (ج : بیک) عالمیان ؛ ث ذ : بیک ، ج : نیک ؛ خ ز ژ : عالمیان . ۱۴- آ چ ز : آدمیان . ۱۵- پ ج ذ ر : رای و عقل . ۱۶- آ ب ت چ خ ز : بعلم . ۱۷- خ : و آنگهی دانم ؛ ذ : آگهی . (بیت شماره ۴۳ ذ : حذف شده) . ۱۸- ر : من تنی ام به ؛ پ خ ش : تن من به ، ث ج ح د ژ : تنم من به . ۱۹- خ : یک منی کشته در دوازده من ؛ آ ب ت ز : کشته در ، پ ج ر ژ : بوده از .

کوه و دریا[1] و دشت و بیشه و رود	هرچه[2] هستند زیر[3] چرخ کبود
۴۵ اصل هریک شناختم بدرست	کاین وجود ازچه یافت وآن زچه رست[4]
ازفلک نیز وآنچه هست برو[5]	آگهم نارسیده دست برو[6]
درهراطراف کاوفتد[7] خطری	بینم آنرا بتیزتر[8] نظری
گر رسد پادشاهی بزوال	پیش ازان دانمش[9] به پنجه[10] سال
ور درآید بدانه کم بیشی[11]	من بسالی خبر دهم پیشی[12]

۱- ح د: جملگی کوه. ۲- ذ: همه، ر: وانچه. ۳- آ ب ت خ ز: باشد بزیر. (بیت شماره ۴۵ چ: حذف شده). ۴- ذ: کان وجود ازچه یافت وین زچه؛ ب: ز- حذف شده. ۵- آ ب ت خ: وز؛ ث: وزفلک آنچه هست نیز درو؛ ح: وزفلک نیزهرچه هست درو، د: وز فلک هرچه نیزهست درو، رز: وز فلک نیز آنچه (ز: وانچه) هست درو، ژ: وزفلک هرچه نیزهست درو؛ پ ج: وانچه نیزهست، چ: وانچه هست نیز؛ ذ: آنچه هست درو؛ س: در(بر) او
۶- پ چ: دست نارسیده بدو (چ: درو)؛ ث ح ر: دست نارسیده؛ خ: بدو، ژ: درو، س: براو. ۷- ب: دراطراف کوفتد؛ آ پ ت ج چ ح خ ذ ز ش: کوفتد، ر: اکو فتد. ۸- آ: دانم اورا؛ ب ث ش: دانم؛ چ: دانم آنرا بتیزی، س: دانم آنرا بتیزتر (بهترین)؛ ح خ د ز ژ: اورا.
۹- پ: پیش دانمش من، ج: دانمش پیشتر، ر: پیشتر دانمش.
۱۰- س: به پنجه (بچندین). ۱۱- آ ب ت ج خ ذ ز: کودر (خ: بر) آید بدانهٔ کم وبیش؛ پ: کودر؛ چ ح د ژ ش: کم وبیش. ۱۲- خ: زو بسالی خبر دهم زان پیش، ر: زان وبالم خبر بود؛ آ ب ت ج چ ز ش: زان پیش، ح د ذ ژ: ازپیش

۵۰ نبض وقاروره را چنان دانم | کآفت تب[1] زتن بگردانم
چون بافسون[2] در آتش آرم نعل | کهربا را[3] کنم بگوهر[4] لعل
سنگ از[5] اکسیر من گهر گردد | خاک در دست من بزر[6] گردد
باد سحری چو بردمم زدهن[7] | مار پیسه کنم زپیسه[8] رسن
کان[9] هر گنج کآفرید[10] خدای | منم آن گنج را طلسم گشای
۵۵ هر چه پرسند از آسمان[11] و زمین | هم از آن آگهی دهم هم ازین
نیست در هیچ دانش آبادی[12] | فحل و دانا تر از من[13] استادی
چون ازین برشمرد[14] لافی چند | خیره شد بشر ازان گزافی چند
ابری از کوه بر دمید سیاه | چون ملیخا در ابر کرد نگاه

۱- پ ر : کافتم را ، ج : کافتنش را . (بیت شماره ۵۱ آ ب پ ت خ ز : حذف شده) .

۲- ذ : در افسون . ۳- ح : کهربا . ۴- ج ذ ر : بگونه ، چ : بگوهرو . ۵- آ : ز . ۶- آ ب ت ح خ د ز ژ : چو زر

۷- آ ب ت چ : که بر ؛ خ ز : که در دمم بدهن (ز: ز دهن) ؛ س : چو(که) ؛ ر : بدهن . ۸- خ : زمار و ، ر: ز پنبه . ۹- پ ج ذ ر : مهر ، س : کان (مهر) . ۱۰- ژ : کافریده . (ابیات شماره ۵۶-۵۵ ز ، ابیات شماره ۵۷-۵۶ ذ : حذف شده) .

۱۱- آ چ خ : ز . ۱۲- پ ج ر : هیچ جا چو من رادی (ج : زادی) .

۱۳- آ ب خ : همچو من زیرکی واستادی ؛ پ ج ح ر : عقل (ح : فحل) داناتر ، ت : فحل چابکتر . ۱۴- پ ج : ازین گونه گفت ، ر : ازین داد .

گفت کابری سیه چرا[1] ست چو قیر — وابر[2] دیگر سپید رنگ چو[3] شیر

۶۰ بشر گفتا که حکم یزدانی — این چنین پر کند تو خود دانی[4]

گفت ازین بگذر این بهانه[5] بود — تیر باید که بر نشانه بود

ابر تیره دخان محترقست — بر چنین نکته عقل متفقست

وابر کو شیرگون و در[6] فامست — در مزاجش رطوبتی[7] خامست

جست بادی ز بادهای نهفت[8] — باز بنگر که بوالفضول چه گفت[9]

۶۵ گفت برگو که[10] بادجنبان چیست — خیره چون گاوخر نباید[11] زیست

گفت بشر[12] این[13] هم از[14] قضای خداست — هیچ بی حکم او نگردد[15] راست

گفت در دست حکمت آر[16] عنان — چند گویی حدیث پیر[17] زنان

۱- آ ت : کابر ، پ چ ح ذ ژ : ابر ، ث ج د ر : ابری؛ ز: کابر سیه چراست چون. ۲-خ : وابری . ۳-پ ث ج چ ذ ر ژ ش: همچون. (مصرعهای بیت شماره ۶۰ چ : مقدم مؤخرست، ذ: حذف شده). ۴-آ ب ت ث د ز ژ : این چنین ها کند، ح: این چنان کند، خ : این چنی ها کند؛ ر: می کند تو میدانی ؛ س : پر (ها). (بیت شماره ۶۱ چ ذ : حذف شده). ۵-ر : برکذر بهانه . ۶-پ ذ : ابر کو شیرکون وزر ، ز: شیرفام ؛ آ: ودژ ، ث ج چ رژ: وزر . ۷-ژ : برمزاجش رطوبت ؛ پ ث ج چ ذ ر: رطوبت. ۸ -ر : نهان. ۹-ر: بارمنکر که بولفضول دران. ۱۰-ب ز: برکوی . ۱۱-ج خ ، کاوخر نیاید. (بیت شماره ۶۶ خ : حذف شده). ۱۲- آ ب ت ز، بشر کفت. ۱۳-ج : آن . ۱۴-ر: همه. ۱۵- آ ب ت ح ز: نیاید، س : نگردد (نیاید). ۱۶-خ : حکمت اعیان . ۱۷-ذ : پیره .

20 Заказ №1124

اصلِ باد از[1] هوا بوَد بیقین | که بجنباندش بخارِ زمین
دید کوهی بلند وگفت[2] این کوه | از دگرها چرا بوَد بشکوه[3]
۷۰ گفت بشر[4] ایزدیست این پیوند | که یکی پست و دیگر یست بلند
گفت باز م ز[5] حجّت[6] افکندی | نقش تا چند بر[7] قلم بندی
ابر چون سیلِ هولناک[8] آرد | کوه را سیل[9] درمغاک آرد
وآنکه تیغش براوج دارد[10] میل | دورتر باشد ازگذرگهِ سیل
بشر بانگی بروزد ازسرِهوش[11] | گفت باحکم[12] کردگار مکوش
۷۵ من نه کز[13] سرِّکار[14] بی خبرم | درهمه علمی[15] ازتو بیشترم
لیک علّت بخود نشاید[16] گفت | ره بپندارخود[17] نباید[18] رفت
ماکه در پرده ره نمی دانیم | نقش بیرون پرده می‌خوانیم[19]

۱- ذ : باد اوّل ، ر : کفت باد از . ۲- خ ر : کوه بلند کفت ؛ آ ب ت ث ج ح د ذ زش : و - حذف شده . ۳- ذ: از دکر کوهها چرا بشکوه ؛ پ ج د : چرا ربود شکوه ؛ آت خ ز : شود.

۴- آ ب ت خ ز : بشر کفت . ۵- آ ب ت ح د ز : به.
۶- خ : جهد . ۷- ذ : با ، ژ : در . ۸- ذ : سهمناک
۹- آ ر : سنک ، ذ : میل . ۱۰- ج : وانکه براوج ماه و از و ؛ چ : باوج ، ژ : دراوج . ۱۱- ث ژ : بانکی بوی زد ازسرجوش ؛ د : بانکی بوی ۱۲- ر : علم. ۱۳- آ ب ت خ ر ز : از. ۱۴- ث ژ : کار وبار. ۱۵- آ : عالم ، خ ر : علم . ۱۶- ذ : حکمت ؛ ر : علمی زخود نباید.
۱۷- آ ب ت خ ز : راه بی دانشی . ۱۸- پ ث ج چ ذ ر ژ ش : نشاید . ۱۹- پ ث ج ژ : ندیده (ث ژ : بدید) نتوانیم ؛ ح د : چون خوانیم ، ذ : نتوانیم .

پی غلط راندن[1] اجتهادی[2] نیست | بر[3] غلط خواندن[4] اعتمادی نیست

ترسم این پرده چون[5] براندازند | با غلط خواندگان[6] غلط بازند

۸۰ به که با[7] این درخت عالی شاخ | نشود دستِ هرکسی[8] گستاخ

این عزیمت[9] که[10] بشر بروی[11] خواند | هم دران دیو بوالفضولی ماند[12]

روزکی چند میشدند بهم | وآن فضولی نکرد ازانها[13] کم

دربیابان گرم و[14] بی آبی | مغزشان تافته ز بی‌خوابی

میدویدند با نفیر و خروش | تا رسیدند ازآن زمین بجوش[15]

۸۵ بدرختی[16] سطبر[17] عالی شاخ | سبز و پاکیزه و بلند[18] و[19] فراخ

(بیت شماره ۷۸ آ ب ت خ ذ ز : حذف شده)

۱- پ ج ر : که غلط راندن (ج ر : خواندن) ؛ ث چ ژ ش : بی ؛ د : خواندن . ۲- پ : اهتمادی . ۳- چ : بی

۴- ژ : خواندی . (بیت شماره ۷۹ ذ : حذف شده) .

۵- پ ث ج خ : پرده را ، ر : خانه را . ۶- ب ت ح خ د ز : دیدکان . ۷- خ : به که از ، ذ : تا که بر . ۸- آ ب ت خ ز : نبود ؛ پ : نزند دست هریکی ؛ ج ح د ذ ر : نزند .

(بیت شماره ۸۱ چ : حذف شده) . ۹- ژ : عزایم . ۱۰- س : که (چو) ۱۱- پ ج خ ذ ر : خود . ۱۲- ذ : بدان دیو بوالفضول بماند ؛ آ ب ت ث ج خ د ر ز ژ : بوالفضول بماند (خ : نماند)

۱۳- ب ت ح : و زفضولی نکرد چیزی (ح : موی) ؛ آ : نکرد چیزی ، د : نکرد مویی ، ر : نکرد ازاینها ، ز : نکرد خیری ، س : نکرد یک مو (ازانها) . ۱۴- آ : ره بیابان ؛ ذ : حذف شده . ۱۵- ر : بسروش . ۱۶- ج خ : بدرخت . ۱۷- ذ : بزرک ۱۸- ر : بزرک ۱۹- ذ : حذف شده .

سبزه[1] در زیر او چو سبز حریر — دیده از دیدنش نشاط پذیر[2]

آگنیده[3] خمی[4] سفال درو — آبی الحق خوش[5] و زلال درو

چونکه دید آن فضول[6] آب زلال — همچو[7] ریحان تر[8] میان سفال

گفت با بشر کای خجسته رفیق — باز پرسم بگو که[9] از چه طریق

۹۰ این سفالین[10] خم گشاده دهان[11] — تا بلب هست زیر خاک نهان

و آب[12] این خم بگو[13] که تا بلکجاست[14] — کوه پایه نه گرد او صحراست[15]

گفت بشر[16] از برای مزد[17] کسی — کرده باشد که کرده‌اند بسی

تا نگردد بصدمهٔ بدو نیم — در زمین آگنیده‌اند[18] ز بیم

گفت تا پاسخ تو زین[19] نمط است — هرچه[20] گوئی[21] و گفته‌ای غلط است

۹۵ آری آری کسی ز بهر کسی — کشد[22] آبی بدوش هر نفسی

۱- د: سبز. ۲- خ: بشارت کیر. ۳- ژ: آگنید. ۴- ب خ: بسی، پ: خم. ۵- ح ژ: حذف شده. (بیت شماره ۸۸ ج ر: حذف شده). ۶- ت: چون بدید آن فضولی؛ ب پ ث ژ ش: فضولی. ۷- خ: همه ۸- ذ: دران. ۹- خ: بگوی کز. ۱۰- ر: سفالینه. ۱۱- ج ذ: شکسته. ۱۲- ج ح د ش: آب. ۱۳- ذ: ببین. ۱۴- ژ: زکجاست. ۱۵- آ ب ت خ ز: باش تا این سخن بکوئی راست؛ ث ج ح د ژ: بکوه پایه (ج: کوه باید، ح د: پایه که، ژ: کوه یانه) بکرد؛ پ ذ ر: به کرد. (دومین مصرع بیت شماره ۹۲ خ: حذف شده و بجای آن دومین مصرع بیت شماره ۹۵ نوشته است). ۱۶- آ ب ت ز: بشر گفت. ۱۷- ذ: خورد. ۱۸- آ ب ت خ ز: در زمینش نشانده‌اند از (ت ز)؛ پ: بدو، ج ح در ژ: از. ۱۹- آ ب ت ح خ د ز: گفت اگر؛ ر: گفت باما سخن نه زین، ث: گفت پاسخ هر آنچه ازین؛ س: تا (اگر). ۲۰- ج ش: آنچه. ۲۱- ج خ ذ: گفتی. ۲۲- د: کنند.

خاصه در وادیی[1] که از تف[2] و تاب ... صد در صد درو نیابی آب

این وطنگاه دامیارانست[3] ... جای صیّاد وصید کارانست

آب[4] این خم که در نشاخته اند[5] ... از پی دام صید ساخته اند

تا چو غَرم وگوزن و آهو[6] و گور ... در بیابان خورند طعمهٔ[7] شور

۱۰۰ تشنه گردند و قصد آب کنند ... سوی این[8] آبخور[9] شتاب کنند

مرد صیّاد راه بسته بود ... باکمان درکمین نشسته بود

بزند[10] صید را بخوردن آب ... کند از صید زخم خورده کباب[11]

بند ها را چنین گشای گره ... که[12] نیوشنده بر تو گوید زه

گفت بشرای نهفته گوی جهان[13] ... هرکسی را عقیده ایست نهان[14]

۱۰۵ من و تو زآنچه[15] درنهان[16] داریم ... بهمه کس ظن آن[17] چنان داریم

۱- ر: حاضر از وادی؛ آج ح ژ: از (ح: این) وادیی؛ س: وادیئی. ۲- ت ج: تک. ۳- آ ب ت ث ح خ د ذ ژ: دارانست. ۴- ب ت خ ز: سر. ۵- ج: برفراخته اند، ذ: دربساخته اند. (ابیات شماره ۱۰۰-۹۹ پ ج ذ ر: حذف شده). ٦- ج خ: عزم، ح د: کوک و؛ آ: وآهوی؛ ژ: کوک وگوزن و آهوی. ۷- ژ: لقمهٔ. ۸- آ ب ج ز: آن. ۹- ژ: آبکه. ۱۰- ج: تا برند، ژ: برزند. ۱۱- پ ث ج ذ ژ: کند آن صیدخم خورده شتاب؛ ح د: کند از؛ خ: کند از صید کرده زود؛ ر: تیرخورده. ۱۲- س: تا (که). ۱۳- آ ب ت خ ز: بشرکفت این (ب ت: ای) نهفته کار جهان (ب: کارچنبر)؛ س: بشرکفت.

۱۴- ب: بهتر. ۱۵- ت ر: هرچه، ح د ذ ژ: آنچه. ١٦- پ ج: جهان، خ: میان. ۱۷- ز: همه کس کمان؛ آ ب ت خ: کمان

بد میندیش[1] گفتمت پیشی — عاقبت بدکند بد اندیشی

چون بران[2] آب سفره[3] بگشادند — نان بخوردند و آب در دادند

آبی الحق[4] بتشنگان درخورد — روشن[5] وخوشگوار[6] و صافی و سرد[7]

بانگ بر بشر زد ملیخا تیز — که از آن[8] سو ترک نشین برخیز

۱۱۰ تا درین آب خوشگوار ششوم[9] — شویم اندام و بی غبار ششوم[10]

از عرقهای شور تن فرسای — چرک بر من[11] نشسته[12] سر تا پای

چرک تن را زتن[13] فروشویم — پاک و پاکیزه سوی ره پویم

وآنکه این[14] خم بسنگ[15] پاره کنم[16] — صید را ازگزند چاره کنم[17]

گفت بشر ای[18] سلیم دل برخیز — در چنین خم مباش رنگ آمیز[19]

۱۱۵ آب او خورده[20] با دل انگیزی — چرک تن را چرا درو[21] ریزی

۱- آ ب ت خ : پند بنیوش. ۲-چ : بدان، ر : بر، ژ : برین.
۳- ذ : قصّه. ۴- ذ : الحق آبی. ۵- ز : روشنی. ٦- ث: حذف شده.
۷- ث : زرد. ۸-ج ذ : که تو زان ؛ ر : ازین. (ابیات شماره ۱۱۱-۱۱۰ خ: حذف شده). ۹-پ ر : شویم ، ح : روم. ۱۰-پ ر : شویم. ۱۱-ر: ما. ۱۲- آ ب ت ز : نشست. ۱۳- آ ب ت خ ز : بدو.
۱۴-ح د ژ : آنکه آن (ژ : این). ۱۵- پ : بصید. ۱٦- ر : کنیم.
۱۷- ر : کنیم. (بیت شماره ۱۱۴ ج : حذف شده). ۱۸- آ ب ت خ ز س : بشر گفت ای ؛ ژ : ای - حذف شده. ۱۹- ژ : دست آویز. ۲۰- آ ب ت خ ز : خوردی تو ، ح د ژ : خوش خورده. ۲۱- دح : تن را دروچرا ؛ آ ب ت ز : بدو (ت : برو) چرا ؛ خ : بدو ، ذ : دران.

هرکه آبی[1] خورد که بنوازد — در وی آب دهن[2] نیندازد
سر که نتوان بر آینه سودن[3] — صافیی را بدرد آلودن[4]
تا دگر تشنه چون فراز[5] رسد — ز آب نوشین او بناز[6] رسد
مرد بد رای گفت او نشنید — گوهر[7] زشت[8] خویش کرد پدید
۱۲۰ جامه برکند[9] و[10] جمله[11] برهم[12] بست — خویشتن گرد کرد و[13] درخم جست
چون درون شد نه خم که[14] چاهی بود — تا بن چه[15] دراز راهی بود
با اجل زیرکی بکار نشد — جان بسی[16] کند ورستگار نشد
ز آب خوردن[17] تنش[18] بتاب افتاد — عاقبت غرقه شد درآب[19] افتاد

(ابیات شماره ۱۱۷ - ۱۱۶ چ : ۱۱۶ - ۱۱۷) (بیت شماره ۱۱۶ ر : حذف شده)

۱- پ : نی او . ۲- ب پ ج زش : دهان . ۳- پ ج رژ : چرک نتوان ؛ خ : سنگ نتوان بر آبگینه زدن . ۴- ت ج ح ش : بدُردی، ث : بدرد پالودن . ۵- ذ : تشنه را ز تاب ؛ پ ث رژ : زتاب، چ : برآب ، ج س : بتاب . ۶- پ ج : آب (ج : لب) نوشین وی باب ، ث چ ذ رژ : لب نوشین او باب (چ : درآب ، ذ : برآب) ؛ ح د : نوشین هم او بناز ؛ س : باب . ۷- پ ج ذ رژ : هنر . ۸- ث : دشت .
۹- پ : بست . ۱۰- ث : حذف شده . ۱۱- ذ : چست . ۱۲- د : درهم
۱۳- ذ : کرده . ۱۴- آ ب ت ز : دروشد خمی نه ، خ : خود درون خمینه ؛ پ ث ج چ ذ رژش : درو (ث ج چ : درون ، ر : دران) رفت خم نه ؛ ح : درو . ۱۵- آ ب خ : تابقعرش ، د : تاتک چه ، ز : تابتوش .
۱۶- خ : همی . ۱۷- د : خورد . ۱۸- خ : نفس . ۱۹- د : عاقبت شد بچاه آب ؛ آ ب ت ز : غرق ، س : غرقه (غرق) ؛ ث چ : به آب .

بشر ازآن سونشسته دل زده تاب[1] | از پی آب کرده دیده[2] پر آب
۱۲۵ گفت باز[3] این حرام زادهٔ خام | کرد بر من سلام خویش حرام
ترسم این چرکن نمونه خصال[4] | آرد آلودگی در آب[5] زلال
آب را چرک او کند بدرنگ | وآنگهی[6] درسفال دارد سنگ[7]
این بد اندیشی از بدان آید | نه ز پاکان و بخردان آید
هیچکس راچنین رفیق مباد | اینچنین سفله جز[8] غریق مباد
۱۳۰ چون درین گفتگوی زد نفسی | مرد ناآمد برین گذشت[9] بسی
سوی خم شد بجستجوی[10] رفیق | وآگهی نه که خواجه گشت[11] غریق
اثری زو ندید اندر آب | گشت حیران فتاد در تک وتاب

۱-ث : ازان بلفضول دل زده ؛ چ : زان ؛ خ : آن سونشسته دل در، ژ : ازان نشسته دل شده در؛ آپ : دل بر، ب ت ز : دل در، ح د ذ : دل پر. ۲- ح د : وز ؛ ر : وز پی آب دیده کرده. ۳-ر : باز کفت (ابیات شماره ۱۲۷ - ۱۲۶ ر: ۱۲۶ - ۱۲۷) . ۴- آ ب ت ز : از چرک این نکو نه فعال ، خ : ازفعل این نه نکو فعال ؛ پ چ د رش : چرکین . ۵-ث : برآب ، رس : باب . ٦- ذ : انکهی . ۷- آ ب خ ز :کیرد ؛ ت : کیرد رنک ؛ چ :کیرد و ، ح: آرد . ۸ -آ ب ت ز : اینچنین کس بجز ، خ : این چنین جز بغم . ۹-آ پ ر: بدین ؛ح ژ : بدید وکشت. ۱۰ -ج ر : بکفت وکوی . ۱۱ - ث ح ژ :کشته .
(بعدازبیت شماره ۱۳۱ پ ث ج چ ذ ر ژ س ش : بیت شماره ۱۴۰ نوشته شده است، بیت شماره ۱۳۲ پ ث ج چ ح د ذ ر س ش؛ حذف شده)

طرفه درماند[1] کاین[2] چه شاید بود | چوبی از شاخ آن درخت رود[3]
هم ببالای نیزه ای کم[4] و بیش | ساده کردش بچنگ[5] و ناخن خویش[6]
۱۳۵ چون مساحت گرانِ[7] دریایی | زد دران خم بآب[8] پیمایی
خم رها کن که دید چاهی[9] ژرف | سر بآجر بر[10] آوریده شگرف
نیمهٔ خم[11] نهاده بر سرِ او[12] | تا دده کم شود[13] شناورِ او[14]
بشر نیکو سیر شناور بود | ایزدش رهنمای[15] و یاور[16] بود
جهد بسیار کرد و غوطی خورد[17] | تا نشانی ازو پدید آورد
۱۴۰ غرقه ای دید جان او[18] شده گم | سرِ چون خم نهاده برسرِ خم
برکشید آن غریق را بشتاب | در چَهِ خاک بردش از چهِ آب

۱- ذ : طرفه ترشد . ۲- ر : کفت . ۳- ذ : کشود . ۴- آ ب ت : نیم بالای ؛ خ : نیم ببالای نیزهٔ پس ؛ ز : هم ببالا . ۵- ذ : ساز کرده بزخم و ؛ آ ب ت ح خ ز : بزخم . ٦- پ : باروی . ۷- ح : کنان . ۸- چ : زد بران ؛ ث : زد دران خم آب .
۹- ذ : خم رها کن چه دید جایی ؟ آ خ ز : که بود ؛ پ : دید این .
۱۰- ح : از فرودش بر ؛ آ ب پ ت ث ج خ ذ ر ز ش : در ، س : بر (در) . ۱۱- آ ب ت خ ز : نیم خمی ، س : نیمهٔ خم (نیم خمی)
۱۲- پ : در سراوی ؛ ج : در . ۱۳- خ : تا کرده ، ذ : تا دران ؛ ر : تا اندرو کم شده . ۱۴- پ : اوی . (ابیات شماره ۱۳۹-۱۳۸ پ ث ج چ د ر ژ س ش : حذف شده) . ۱۵- ح د : رهنمون .
۱٦- خ : داور . ۱۷- آ ت خ : غوطه بخورد . (بیت شماره ۱۴۰ آ ب ت خ ز : حذف شده) . ۱۸- ج ح د ذ ژ : ازو .

چون[1] در انباشتش بخاک و بسنگ	بر سرینش نشست[2] با دل تنگ
گفت کآن[3] گربزی[4] و رایت کو	وآن درفش گره‌گشایت[5] کو
وآن[6] همه دعویت بچاره‌گری	با دد و دیو[7] و آدمی و پری
۱۴۵ وآنکه گفتی ز همت چرخ بلند	غیب را سر[8] در آورم بکمند
کو شد آن دعوی دوازده فن[9]	وآن همه مردی[10] آنکه مرد[11] و نه زن
وآن نمودن[12] که بنگرم پیشی	کارها را بچابک[13] اندیشی
چاهی آنگاه سرگشاده به[14] پیش	چون ندیدی بدوربینی[15] خویش

۱- ب : چو. ۲- آ ب ت ز : بر کل او نشست ، خ : بر کل او آتش است. ۳- آ ج : آن. ۴- آ ب ت ج خ ر ز : زیرکی. ۵- ژ : دُر افشاندن و حکایت. ٦- ژ : آن. ۷- ر : دام. ۸- ذ : بر سر. (بیت شماره ۱۴٦ ج ذ : حذف شده). ۹- آ ب ت : چون شد؛ ج : چه شد آن وعدهٔ؛ خ ز ژ : چون شد این دعویت (ز ژ : آن دعوی) دوازده من. ۱۰- ج خ : آن (خ : این) همه مردیت؛ پ ر : همه دعوی، ح د ژ : همه دعوی ای. ۱۱- آ ب ت : حذف شده.
(بیت شماره ۱۴۷ ذ ر : حذف شده). ۱۲- ج : آن نمودم، خ : وا نمودن؛ آ : نمودی. ۱۳- آ ب ت خ ز : کارها را ز (خ : به) چاره ، پ ث ج چ ش : کارهایی ز چابک، ژ : کارهائی چنانکه. ۱۴- پ : ارکاه ؛ ج : از خم سری نهاده به ؛ ب ت ث چ د ذ ر ز ژ ش : نهاده ؛ ح : نهاده سر در.
۱۵- ب ت خ د ز : ندیدی (ز : بدیدی) بچشم دانش .

وآنکه مارا بر آنچنان[1] آبی — فصلها[2] گفته شد زهر بابی

۱۵۰ فصل ما گر بهم[3] شماری داشت[4] — آن نگفتیم کاصل[5] کاری داشت[6]

هرچه درآب آن خم[7] افکندیم[8] — آتش اندر خم خود آگندیم[9]

نقش آن کارگه دگرگون بود[10] — از[11] حساب من وتو بیرون بود[12]

تا فلک[13] رشته را[14] گره دادست — بر سر رشته کس نیفتادست

هرچه ما اندران[15] نمط گفتیم — هردو[16] ز[17] اندیشه‌ای غلط گفتیم

۱۵۵ تو بدان[18] غرقه‌ای ومن رستم — که[19] تو شاکر نه‌ای ومن هستم

(بیت شماره ۱۴۹ ث : حذف شده). ۱- ج ر : آنکه مارا به (ر : ز) آنچنان، ح د : وانکه رفق بانچنان (د : بدان چنان)؛ آب ت ث : مارا چنان بران؛ پ : زانچنان، چ : بدانچنان، ذ : درین چنین، ز : چنان. ۲- ج ذ : قصّها. ۳- پ ج ذ : فصل مارا زهم، ث : وانکه بار ازهم. ۴- ر : بود. ۵- پ : این بگفتیم؛ خ : این نگفتیم بکل که؛ ذ : وان؛ ث : بگفتیم. ۶- ر : بود. (بیت شماره ۱۵۱ ث : حذف شده). ۷- ر : درآب مردم. ۸- د : آگندیم، ث : افکندی. ۹- آ ب ت ح خ د ز : آتشی درخم خود افکندیم (ح : آگندیم)؛ ر : خودوخم افکندیم؛ پ : افکندیم، ث : افکندی. ۱۰- پ ج ح ذ ر ث : این؛ د : این کارکه دکرکون باد. ۱۱- پ ر : وز. ۱۲- د : باد. ۱۳- پ ج ذ ر : تاکه این، ث : فلک این. ۱۴- خ : رشته. ۱۵- پ : هرچه را اندرین، ث ج س : گرچه هرچه اندران، ر : هرچه بااوازین؛ ج ذ : اندین. ۱۶- ت ذ ز : هه ۱۷- خ ث : حذف شده. (بیت شماره ۱۵۵ آ ب ت خ ز : حذف شده) ۱۸- ذ : بدین. ۱۹- ذ : کو.

تو که[1] دام بهایمش خواندی[2] — چون بهایم بدام درماندی

من بنیکی[3] بدو[4] گمان بردم — نیک من نیک بود[5] و جان بردم

این سخن[6] گفت واز زمین برخاست — رخت او باز جُست[7] از چپ و راست

رفت وبرداشت یک بیک سلَبش — دقِ مصری عمامهٔ[8] قصبش

۱۶۰ چونکه مُهر از نورد باز گشاد[9] — کیسه ای زان میان بزیر[10] افتاد

زرِّ مصری دو هزار درست — زآن کهن سکّها[11] که بود نخست

مُهر[12] بنهاد و مِهر ازو[13] برداشت — همچنان سر بمُهرِ خود بگذاشت[14]

گفت شرط آن بوَد که جامهٔ او — با زر وزینت[15] و عمامهٔ او

جمله[16] در[17] بندم و نگه دارم — بکسی کاهلِ اوست بسپارم

(بیت شماره ۱۵۶ خ : حذف شده). ۱- ذ : چون تو . ۲- آ ب ت ز : چوکت درآب افشاندی؛ ث د : دایم. ۳- ر: که نیکی .
۴- آ ب ت د ز : درو ، خ : دران . ۵- چ : ظن من نیک بود؛
س : نیک (ظن) ؛ پ ث ج ر ز ژ : و- حذف شده .
۶- ر : چنین . ۷- آ ب ت خ ز : اوکردکرد . ۸- خ : دق
مصری وجامه؛ ت : عمامه و .
۹- ح د : اوبکشاد . ۱۰- آ ب ت خ ز : زان نورد باز ؛ پ ث
ج چ ح د ذ ر ژ ش : فرو ، س : بزیر (فرو) . ۱۱- آ خ :سالها ، ذ :
سنکها. ۱۲- ذ : مهره . ۱۳- آ ب ت ز : بنهاده مهرازو ، خ ر :
برداشت مهراو (ر : ازو)؛ چ : مهر او. ۱۴- پ : بمهراوبرداشت ؛
ث ج چ ح د ذ ر ژ : بمهر او .
۱۵- ذ : وزیب و با ، ر : وزیورو. ۱۶- ذ : جامه. ۱۷- ر: بر

۱۶۵ باز پرسم سرای او[1] بکجاست | برسانم بدانکه[2] اهل سراست
چون زمن نامد[3] استعانت او | نکنم غدر در[4] امانت او
گر من آنها[5] کنم که او کردست | هم از آنها[6] خورم که او خوردست
همچنان آن نورد را دربست | چونکه دربسته شد گرفت بدست
رهروی در[7] گرفت وراه نوشت | سوی شهر آمد از خرابی[8] دشت
۱۷۰ چون درآسود یک دو روز نخست[9] | بعد از آن خانهٔ ملیخا جُست[10]

۱- پ ج ر : باز پرسم که خوان (ج ر : خان او) ، ح د ذ ژ : باز پرسم که خانه اش . ۲- ث ذ ر : برانکه ، ج : بانکه ، ح د : بدوکه . ۳- خ : بود ، ر : ماند. ۴- آ ب ت خ ز : بر ، پ ث ج چ ح د ذ ر ژ ش : با. ۵- آ ت : اینها . ۶- ذ : آنجا . (ابیات شماره ۱۶۹-۱۶۸ آ ب پ ت ث ج چ ذ ر ز ش : حذف شده) (بعد از بیت شماره ۱۶۹ آ ب ت خ ز :
بشر چون از سفر بشهر آمد   از همه شادنیش بهر (ز : بیش بتر) آمد - افزوده ،
ث : پس از آن سوی شهر بخرامید   راهرا تا بشهر انجامید - افزوده ، چ ر ش : رفت از ین گونه تا بشهر رسید   خویش وپیوند خویشتن را دید - افزوده)
۷- ح د ژ : رهروش بر . ۸- د : خرابی و ، س : کرانهٔ.
۹- آ : بر ؛ ذ س : بر آسود یک دو روز بشهر ؛ پ ث ج چ ح د ر ژ ش : بشهر . ۱۰- پ ث ج چ ح د ذ ر ژ س ش : یافت (س : داد) از خورد (ذ س : خواب) وخفت (ث ج ش : خفت و ، چ ژ : خواب ، ح د : خواب و ، ذ : خورد و ، س : وخورد) خواری (ث ج ح د ش : شادی ؛ چ : راحت و ، ر : چیزی ، ژ : شادی و ، س : خود را) بهر (چ : مهر) .

آن عمامه[1] بهر کسی بنمود | که خداوند این که شاید بود
راد[2] مردی عمامه را بشناخت | گفت لختی رهت[3] بباید تاخت
در فلان کوی چندمین[4] خانه | هست کاخی بلند[5] شاهانه[6]
در بزن کان[7] در آستانهٔ[8] اوست | بی گمان شو که خانه خانهٔ اوست
۱۷۵ بشر با جامه و عمامه و[9] زر | سوی آن خانه شد که یافت خبر
در زد آمد شکرلبی دلبند[10] | باز کرد آن در[11] رواق بلند
گفت کاری و حاجتی[12] بنمای | تا برارم چنانکه[13] باشد[14] رای
بشر گفتا بضاعتی دارم | بانوی خانه کو که بسپارم
گر درون آمدن بخانه رواست | تا درآیم[15] سخن بگویم راست
۱۸۰ که[16] ملیخای آسمان فرهنگ | از زمانه چه ریو دید و چه رنگ[17]
زن درون بردش از برون سرای | بر کنار بساط کردش جای

۱- پ : کله.

۲- ب ت د س ش : زاد ، ژ : زاده . ۳- ذ : ترا ، ژ : رخت . ۴- پ ث ج چ د ذ ر ژ ش : هفتمین ، ح : هفتمی ، س : چندمین (هفتمین) .

۵- س : بلند و . ۶- خ د : کاشانه . ۷- ذ : بزرگی .

۸- ب ت : مستان شانهٔ . ۹- ذ : عمامهٔ . ۱۰- ذ : دربند ، ر : چون قند . ۱۱- آ ب ت خ ز : آن دراز .

۱۲- ذ : حجّتی . ۱۳- پ : چنانچه . ۱۴- ح : باید . ۱۵- ز : بیایم . ۱۶- ذ : از . ۱۷- ذ : کز زمانه چه رسم دید و چه سنگ ؛ آ ب ت ح خ د ز ش : چه رسم ؛ س : ریو (رسم) ؛ پ ث ج چ ر ژ : سنگ .

خویشتن روی کرد زیر[1] نقاب — گفت[2] برگو سخن که[3] هست صواب

بشر هر قصّه ای که بود تمام — گفت با ماهروی سیم اندام

آن بهم صحبتی رسیدن او — در هنرها سخن شنیدن[4] او

۱۸۵ وآن[5] برآشفتنش[6] چو بد مستان — دعوی انگیختن بهر دستان

وآن بهر چیز بد گمان بودن — خوبیی را[7] بزشتی[8] آلودن

وآن چه از بهر دیگران[9] کندن — خویشتن را دران چه[10] افکندن

وآن[11] شدن چون محیط موج زنش — عاقبت ماندن آب[12] در دهنش

چون فرو گفت هرچه[13] دید همه — وآنچه زآن بی وفا شنید[14] همه

۱۹۰ گفت کاو[15] غرقه[16] شد بقای تو باد — جای او خاک[17] خانه جای تو باد

(بیت شماره ۱۸۲ پ : حذف شده). ۱- آ ب ت ح خ د ز: خویشتن روی بسته زیر (ت : روی) ، ذ : خویشتن دید روی زیر ، ر ژ ش : خویشتن روی دید (ژ : بود، ش: کرده) زیر. ۲- ح د ز ژ : که تو . ۳- ث: هرآنچه . ۴- پ ث ج چ ذ ر ژ ش : در (ذ : وز) سخنها هنر نمودن . ۵ - چ ش : آن .

۶- آ ب ت خ د ز : برآشوفتن ، پ ج ح ذ ر : برآشفتن. ۷- چ : خویشتن را. ۸- خ ر : بزشت. ۹- ج چ ذ : مردمان.

۱۰- چ : بدان چه ، خ : بچه در . ۱۱- ر : در. ۱۲- پ ث ج ذ ر ژ: آب مانده ، ح خ : مانده آب. ۱۳- ث : آنچه. ۱۴- پ ذ ژ: آنچه؛ ج : آنچه زان بی وفا کشید ؛ ح د ر : ازان. ۱۵- آ ب ت خ : اگر، ر ز : کو. ۱۶- ذ ژ : غرق . ۱۷- ب ت ذ ز : خاک و .

جیفهٔ کآب شسته[1] بودش پاک — در سپردم[2] بگنج خانهٔ خاک

رخت او هرچه بود در[3] بستم — واینک اینک گرفته در[4] دستم

جامه و زر نهاد[5] حالی پیش — کرد روشن درست کاری خویش[6]

زن زنی بود کاردان[7] و شگرف — آن ورق باز خواند[8] حرف بحرف

۱۹۵ ساعتی زان سخن پریشان[9] گشت — آبی از چشم ریخت وز آب گذشت[10]

پاسخش داد کای همایون رای — نیک مردی ز بندگان[11] خدای

آفرین بر حلال زاد گیت — بر لطیفی[12] و روگشاد گیت

که کند هرگز این جوانمردی — که تو در حق بی‌کسان کردی[13]

نیک مردی نه آن[14] بود که کسی — ببرد انگبینی[15] از مگسی

۱- ر: جبه کان بشسته. ۲- آب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش: بسپردم؛ س: درسپردم (بسپردم). ۳- خ ذ: بر. ۴- ج: اینک اینک؛ ح ذ: اینک اینک گرفته بر؛ د: بر. ۵- پ: نهاده. ٦- پ ث ح د ذ ژ: کرد با زن درست، ج: کرد باجمله دست، چ: کرد روشن پیدا؛ ر: کرد با زن درست فالی پیش. ۷- خ: وان زنی بود کاردان؛ آ ب ت ث ج ر ز ژ: و- حذف شده. ۸- پ: واوراق خوانده، د ذ ژ: وان ورق باز خوانده. ۹- ج ذ: پشیمان. ۱۰- آ ب ت خ: رو خروشی نکرد (خ: بکرد) وزان بگذشت، ز: زد خروشی و بکرد و زان بگذشت؛ ح: و آب؛ ذ: وزان بگذشت. ۱۱- س: زندگان. ۱۲- پ ج ذ ر ژ: حریفی (ابیات شماره ۲۰۲-۱۹۸ ز: (۲۰۰ حذف شده)، ۱۹۹-۱۹۸،۲۰۲-۲۰۱ (بیت شماره ۱۹۸ ر: حذف شده). ۱۳- پ: نا. ۱۴- ر: این. ۱۵- آ ب ت خ: ببرد (خ: بد) کان خود آید؛ ح د ذ ر: نبرد؛ ز: نبرد کان چو داند.

۲۰۰ نیک مردآن[1] بود که در کارش | رخنه نارد فریبِ دینارش
شد ملیخا وتن بخاک سپرد | جان بجایی که لایق آمد برد
آنچه گفتی ز بد پسندان بود | راست گفتی[2] هزارچندان بود
بود کارش همه ستمکاری | بی وفایی و مردم آزاری
کرد بسیار جور بر زن[3] و مرد | برچنانی چنین بود درخورد[4]
۲۰۵ بعقیدت جهودِ[5] کینه سرشت | مارنیرنگ و[6] اژدهای کنشت
سالها شد که[7] من برنجم ازو | جز بدی هیچ بر[8] نسنجم ازو
من ببالین نرم[9] او خفته | او بمن بر[10] دروغها گفته
من ز بادش[11] سپرفکنده چو میغ | او[12] کشیده چو برق برمن تیغ

(بیت شماره ۲۰۰ آ ب ت خ : حذف شده). ۱- ذ : مردی. ۲- آ ب ت خ ز : راستی را. ۳- پ : کرده بسیار جور بر زن؛ ج چ در ژ : کرده. ۴- آ ب ت خ ز : لاجرم جور باشدش (ب : باشد) درخورد، ح د : برچنان کس چنین بود درخورد، ر : لاجرم شربت هلاک بخورد. (بیت شماره ۲۰۵ آ ب ت خ ذ ز : حذف شده). ۵- ث : چو بود، ح د : جهود و. ٦- ر : مارکینه شد. ۷- پ : سالها گفت.
۸- ح : در. ۹- خ : ببالین و بزم، ح ذ ژ : بپالین نرم (ذ ژ : بزم)؛ پ ج چ ر ز : بزم، د : بغم.
۱۰- پ : زمن؛ ذ ر : زمن بر؛ آ ب ت ج چ ح د ز س : بر.
۱۱- پ ج د : ز نازش، ث : زمهرش، چ : ز باغش، ژ : ز بارش. ۱۲- ذ : واو.

چون خدا دفع کردش از سرِ[1] من | رفت غوغای محنت از درِ[2] من
۲۱۰ گر بد[3] و نیک بود روی نهفت | مردگانرا بدی[4] نشاید گفت
پای او از[5] میانه[6] بیرون شد[7] | حال پیوند ما[8] دگرگون شد[9]
تو از آنجا که[10] مردِ کار منی | بزناشویی اختیار منی
مایه[11] و ملک هست و ستر[12] و جمال | به ازین کی رسی[13] بجفت حلال
بنکاحی که آن خدا فرمود | کار ما را فراهم آور[14] زود
۲۱۵ من بجفتی ترا پسندیدم | که جوانمردی ترا دیدم
تو بمن گر ارادتی[16] داری | تاکنم دعوی پرستاری
قصه شد گفته[15] حسب حال اینست | مال دارم بسی جمال[17] اینست
وانگهی[18] برقع از قمر برداشت | مُهرِ خشک[19] از عقیقِ تر برداشت

۱- ح ث : کرد دفعش از سر (ث : بر)؛ آ ب پ ت ج خ ذ ر ز : بر. ۲- ب خ ز : غوغا و محنت از سر؛ آ ت ج ذ ر : سر، ح د : بر. ۳- ث د س : بد ار. ۴- پ ث ج ش : پس مرده بدی، چ ح د ذ ر ث س : از پس مرده بد. ۵- آ ب خ ز : او زین.

۶- ر : میان چو. ۷- پ : برد ۸- ر : بیوه زنان. ۹- پ : برد. ۱۰- پ : بنواز آنچه. ۱۱- چ : مایهٔ ۱۲- پ: ملک، ح د : حُسن. ۱۳- پ ث ج س : رسد. (بیت شماره ۲۱۵ ر : حذف شده). ۱۴- آ : بهم برآور. ۱۵- ذ : گفت. ۱۶- ر : حال من. ۱۷- ر : جمال من. ۱۸- آ ب ت ج خ ز : انگهی، پ ج ذ : وان دگر، ث : پس دگر. ۱۹- ح : مشک.

بشر چون خوبی و[1] جمالش دید — فتنهٔ چشم وسحر[2] خالش دید

۲۲۰ آن پری چهره بود کاوّل روز — دیده بودش چنان جهان[3] افروز

نعره ای زد چنانکه رفت از[4] هوش — حلقه درگوش[5] یار[6] حلقه بگوش

چون چنان دید نوش لب[7] بشتافت — بوی خوش کرد و[8] جان[9] او[10] دریافت

هوش رفته چو هوش یافته شد — سرش[11] ازتاب شرم تافته شد

گفت اگر[12] شیفتم زعشق پری — تا بدیوانگی گمان نبری

۲۲۵ گر بود دیو دیده افتاده — من پری دیدم ای[13] پری زاده

وین که بینی نه مهر[14] امروزست — دیر باشد[15] که درمن این سوزست

(ابیات شماره ۲۲۰ - ۲۱۹ ر : ۲۱۹ - ۲۲۰) . ۱ - آ ب ت خ د ذ ر : حذف شده . ۲ - پ ث ج چ ر : فتنه وسحرچشم و ، ذ : فتنهٔ سحروچشم و ، ژ : فتنهٔ سحرچشم و ؛ آ : وسحو و . ۳ - آ ب ت ز : جمال جان ، خ : مه جهان ؛ پ : چنان - حذف شده . (بیت شماره ۲۲۱ ر : حذف شده) . ۴ - ذ ژ ش ، ز . ۵ - ذ : کوش و . ٦ - ح د : یار و .

(بعد از بیت شماره ۲۲۱ چ ر :

بشر راهوش رفت درساعت بنماندش بجان وتن راحت - افزوده)

۷ - ذ : بشناخت . ۸ - آ چ : حذف شده . ۹ - ر : حال .

۱۰ - ژ : از و . ۱۱ - ح د : مغزش ، ذ : رویش . ۱۲ - پ ح : کر (بیت شماره ۲۲۵ آ ب ت خ ز : حذف شده) . ۱۳ - ذ : دیده او ، ژ : دیده ام .

۱۴ - آ ب ت خ ز : کانچه بینی نه مهرم ؛ پ ث ش : وین چه ، ج ح د : کانچه ، چ ژ : وانچه ، ذ : آن چه ، ر : وینک . ۱۵ - آ ب ت خ ز : مدتی شد ، ح د : سالها شد .

که فلان روز در فلان رهِ تنگ — برقعت را ربود باد از[1] چنگ

من ترا دیدم و ز دست شدم — می وصلت نخورده مست شدم

سوختم در غم نهانی[2] تو — رفت[3] جانم ز مهربانی تو

۲۳۰ گرچه یکدم نرفتی از یادم — باکسی رازِ خویش نگشادم

چونکه صبرم درافتاد ز[4] پای — رفتم و در گریختم بخدای

تا خدایم بفضل و رحمت خویش — آورید آنچه شرط باشد[5] پیش

چون[6] نکردم طمع چو بوالهوسان — در حریم جمال و مال کسان

دولتی کو جمال و مالم داد[7] — نز حرام اینک از حلالم داد[8]

۲۳۵ زن چو از رغبت وی آگه شد[9] — رغبتش ز آنچه بُد یکی[10] ده[11] شد[12]

بشر کآن[13] حور پیکرش بنواخت[14] — رفت بیرون و کارِ خویش بساخت[15]

گشت با او بشرطِ کاوین[16] جفت — نعمتی یافت شکر نعمت گفت

۱-ح د ژ : ز . ۲-ذ : جوانی. (ابیات شماره ۲۳۱ - ۲۲۹ آ ب ت خ ز : ۲۲۹، ۲۳۱ - ۲۳۰؛ بیت شماره ۲۲۹ ژ : حذف شده). ۳-ث ذ : رفته. ۴-آ خ ذ ر : از. ۵-ح : نیک بد در ؛ پ : بود در ، ج د ژ : بد در ، ذ ر : بود به . ٦-پ ج چ ح د ذ ر ژ ش : تا . ۷-آ ب ت خ ز ژ : ایزدم کو جمال و مال دهد ؛ ح ذ : رونقی کان ، ذ ر : دولتی کز. ۸-آ ب ت خ ز ژ : شک نباشد که از حلال دهد ؛ چ : نه از ، ر : نه . ۹-چ : چون زن ؛ خ : او چو از رغبت وی آگه گشت ؛ آ ب ت : کشت . ۱۰-ر : آن یکی دو ستیش در ؛ ج ح د ز ژ : زانک ؛ چ ذ : زانک بود یک . ۱۱-پ : صد . ۱۲-آ ب ت خ : کشت . ۱۳-ز : چون . ۱۴-ذ : بشناخت. ۱۵-آ ب ت خ ز : مهر. ١٦-آ ب ت خ ز : بشادکامی.

با پری چهره کام دل میراند[1] — بر[2] خود افسون[3] چشم بدمیخواند
ازجهودی رهاند شاهی را — دورکرد ازکسوف[4] ماهی را
۲۴۰ از پرندش غیار[5] زردی شُست — برگِ سوسن زشنبلیدش رُست[6]
چون ندید[7] ازبهشتیان دوش[8] — جامهٔ سبز دوخت[9] چون حورش
سبزپوشی به ازعلامتِ زرد — سبزی آمد بسَروبن[10] درخورد
رنگِ[11] سبزی[12] صلاح[13] کشته بود — سبزی آرایش فرشته بود
جان بسبزی گراید ازهمه چیز — چشم روشن بسبزه گردد نیز
۲۴۵ رستنی را بسبزه[14] آهنگست — همه سرسبزیی بدین[15] رنگست
قصّه چون گفت[16] ماه[17] بزم آرای — شه درآغوش خویش کردش جای

۱- ب : راند. ۲- ت : با. ۳- ج : افسوس. (بیت شماره ۲۳۹ آ ب ت خ ذ ز : حذف شده). ۴- ح د : خسوف. (ابیات شماره ۲۴۰-۲۳۹ ح د ژ : ۲۳۹-۲۴۰). ۵- ج : عیار. ۶- ر : برگ بیدش زشنبلیدی رست؛ آ ب ت ز : زشنبلید برست، خ : ز سنبل تر رست. (بیت شماره ۲۴۱ ر : حذف شده). ۷- ذ ژ : بدید ۸- ژ : نورش. ۹- آ ب ت ح خ د : حلّه سبز بست. ۱۰- ذ : سرو آمد به سروبن ؛ آ ب ت ز : بسروری. ۱۱- ر : زیر.
۱۲- خ : زردی. ۱۳- ذ : سلاح.

(بیت شماره ۲۴۴ پ : حذف شده). ۱۴- آ ب ت ز س : بسبزی. ۱۵- آ ب ت خ ز : راستی سبزه خوشترین (ب ت : بخوشترین) ؛ پ ر : برین.

۱۶- ح ر : کرد. ۱۷- آ ب ت خ ز : حور

نشستن بهرام روز سه شنبه در گنبد سرخ و حکایت کردن دختر ملک اقلیم چهارم*

روزی از روزهای دیماهی ‌ ‌ ‌ چون شب تیره مه بکوتاهی

از دگر روز هفته آن[1] به بود ‌ ‌ ‌ ناف[2] هفته مگر سه شنبه بود

روز بهرام و[3] رنگ بهرامی ‌ ‌ ‌ شاه با هر دو کرده[4] هم نامی

سرخ در[5] سرخ زیوری برساخت[6] ‌ ‌ ‌ صبحگه سوی سرخ[7] گنبد تاخت

---

* آ: نشستن شاه بهرام . . . سرخ و حکایت کردن، ب ت د ذ: رفتن بهرام روز سه شنبه بگنبد سرخ، پ: ... بهرام گور...، ج چ: ... در گنبد سرخ، ح: رفتن شاه بهرام بگنبد سرخ، خ: . . . بهرام بعیش روز سه شنبه در گنبد سرخ و افسانه خواستن، ر: عشرت کردن بهرام... سرخ با دختر شاه خوارزم، ز: . . . حکایت گفتن دختر...، ژ: نشستن شاه بهرام گور روز. . . دختر سقلاب ملک ...، س: ... و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم چهارم، ش: ... بگنبد . . .

۱- آ ب ت خ ز: شاه را درخور آمد و. ۲- پ ث ج چ ژ: نام. ۳- ج ذ ز: حذف شده. ۴- آ ب ت خ ز: شاه و مه هر دو کرده، (خ: کرد هر دو)؛ ر: کرد (بیت شماره ۴ ث: حذف شده). ۵- ح: بر. ۶- آ ت خ ذ ر: در. ۷- پ: هفت.

۵ بانوی سرخ روی سقلابی[1]	آن برنگ آتشی بلطف آبی[2]
بپرستاریش میان[3] دربست	خوش بود ماه آفتاب پرست
شب چو منجوق برکشید بلند	طاق خورشید را درید پرند[4]
شاه ازان سرخ سیب شهدآمیز	خواست افسانه ای نشاط انگیز
نازنین سرنتافت از رایش	دُر فشاند ازعقیق در پایش
۱۰ کای[5] فلک آستانِ درگهِ تو	قرصِ خورشید[6] ماهِ خرگهِ تو
برتر ازهر دُری که بتوان[7] سفت	بهتر ازهر سخن[8] که بتوان گفت
کس بگردت رسید نتواند	کور باد آنکه دید[9] نتواند
چون دعایی چنین[10] بپایان برد	لعل کانرا[11] بکانِ لعل سپرد

۱-ر : خوارزمی. ۲-ر: سرخ چون ماه بدر از آزرمی ؛ خ : او؛ ب ت چ ز ژ ش : آتش و بلطف آبی ، پ ح : آتشی برخ آبی .
(بعد از بیت شماره ۵ آ ب ت ح خ د ز ، بعد از بیت شماره ۶ ژ :

پیش او در دوید وخدمت کرد ز (خ د : به) آستین رُفت از (د : با) رُخانش گرد ـ افزوده)

۳- ذ : کمر. ۴-آ ب ت : طاس ؛ج : طاق خورشید را درآمد بند ، ذ ز: طاس خورشید را بزیرافکند (ز : پرند) ؛ ر ژ : در اندربند. (ابیات شماره ۱۳-۸ آ ، بیت شماره ۸ ر ، بیت شماره ۹ ز : حذف شده). ۵-ر: که. ۶-ب ت خ ز: برتر از مهر و؛ ج چ ژ: قرص خورشید و (بیت شماره ۱۱ ب ت خ ز : حذف شده) .
۷-ح د : هرکهر ؛ ژ : هرکهر که نتوان. ۸-ح د ر: هنر. ۹-ژ : دیده.
۱۰-ر : دعای چنان. ۱۱- ب ت خ ز : کانی .

حکایت*

گفت کز جملهٔ ولایت روس | بود شهری به نیکویی چو عروس
پادشاهی در[1]و عمارت ساز | دختری داشت[2] پروریده بناز
دلفریبی بغمزه جادو بند | گلرخی[3] قامتش چو سرو بلند
رخ بخوبی زماه دلکشتر | لب بشیرینی از شکر خوشتر
۵ زهره‌ای[4] دل زمشتری برده | شکر و شمع[5] پیش او مرده
تنگ شکّر ز تنگی شکرش[6] | تنگ دل تو ز حلقهٔ کمرش[7]
مشک با زلف او جگر[8] خواری | گل ز ریحان[9] باغ او خاری[10]
تازه رویش[11] تازه‌تر ز بهار | خوب رنگیش[12] خوبتر ز نگار[13]

---

* - آپ ح : حذف شده ، ج ژ : حکایت دختر (ژ : دختر سقلاب) اقلیم چهارم ، د : آغاز حکایت ، ذ : حکایت کردن دختر سقلابی پیش بهرام گور ، س : افسانه ، ش : حکایت دختر پادشاه که در قلعه حصاری شده بود .

(ابیات شماره ۷۶-۱ آ : حذف شده) ۱- ذ : دران . ۲- چ : بود. ۳- ج : مه رخی (بیت شماره ۵ چ : حذف شده). ۴- ژ: زهره اش . ۵ - ب ت د ز : شکری شمع ، ح خ : شکر شمع . ٦- ذ : دهنش . ۷- ح د : حقهٔ کهرش ، ذ : حقه ذقنش . ۸- ژ : شکر. ۹ ذ : ریحان ز ، ژ : ز ریحان و. ۱۰ - ر : شکر خواری. (بیت شماره ۸ ب ت خ ز : حذف شده) (ابیات شماره ۱۰-۸ س : ۸ ، ۹ ، ۱۰). ۱۱- ج ذ : روئی و . ۱۲- ذ : روئیش . ۱۳ - پ : چنار .

خواب نرگس خمار دیدهٔ او / نازِ[1] نسرین درم خریدهٔ او

۱۰ قدی[2] افراخته[3] چو سرو بباغ / رویی[4] افروخته[5] چو شمع و چراغ

آبِ[6] گل خاکِ ره پرستانش / گل کمربندِ[7] زیر دستانش

بجز[8] از خوبی و شکرخندی[9] / داشت پیرایهٔ[10] هنرمندی

دانش آموخته ز هر نسقی[11] / در نبشته[12] ز هر فنی ورقی

خوانده نیرنگ[13] نامه‌های جهان[14] / جادوییها و چیزهای نهان[15]

۱۵ درکشیده نقاب زلف بروی / سرکشیده ز بارنامهٔ[16] شوی

آنکه در دورِ خویش طاق بوَد / سوی جفتش کی[17] اتّفاق بود

چون شد آوازه در جهان مشهور / کآمدست از بهشت رضوان[18] حور

ماه و خورشید بچه‌ای[19] زادست / زهره شیر عطاردش دادست[20]

۱- ب ت خ ز : نار و ، پ ث: نار. (بیت شماره ۱۰ ذ: حذف شده). ۲- پ : قد . ۳- ب ت ز : افروخته. ۴- پ ث ج : روی. ۵- ر: افراخته. ۶- خ : آب و. ۷- پ ج ذ ر ژ: کمین‌گاه. ۸- ب : جز. ۹- پ ث ج ذ ر ژ : کمربندی ، چ : خردمندی، ز : مشکرچندی . ۱۰- ذ ژ : خردمندی. (بیت شماره ۱۳ ذ: حذف شده) . ۱۱- ر: سبقی . ۱۲- ت : نبشتن . ۱۳- پ : نیرنگ و ۱۴- ج : نهان، ر : مهان . ۱۵- چ : حرزهای جهان؛ ذ: سحرهای، ر: رمزها؛ پ ج خ د : جهان. ۱۶- پ ث خ : نازنامهٔ ، ج: کارنامه، ر: بابنامهٔ ۱۷- ب ت د ز : کم. (بیت شماره ۱۷ خ : حذف شده). ۱۸- ج ذ : روضهٔ. ۱۹- ب: خور نهرخوربچهٔ، ت خ ز : خورزمه خوب بچهٔ (خ : بچه اش). ۲۰- ب: بادست.

رغبت[1] هرکسی بدو شد گرم — آمد از هر سویی شفاعت نرم[2]

۲۰ این بزور آن بزر همی[3] کوشید — و او زرخود بزور[4] می پوشید

پدر از جستجوی نامـوران — کان صنم را رضا ندید دران[5]

گشت[6] عاجز که چاره[7] چون سازد — نرد با صد حریف چون بازد

دختر خوب روی خلوت ساز — دست خواهندگان چو دید دراز

جُست کوهی دران دیار بلند — دور چون دور آسمان زگزند

۲۵ داد کردن برو[8] حصاری چُست — گفتی از مغز کوه کوهی رُست

پوزش انگیخت وز[9] پدر درخواست — تاکند برگِ راه رفتن راست

پدر مهربان ازان دوری — گرچه رنجید داد دستوری

تا چو شهدش زخانه گردد دور — درنیاید[10] زبام و در زنبور

نیز چون در حصار باشد گنج — پاسبان را ز دزد ناید رنج

۲۷ و آن[11] عروس حصاری از سرِ ناز — کَرد گِرد حصار خویش بساز[12]

۱- ز : رغبتی. ۲- ث : آمد ازبهر شوشفاعت وشرم ؛ پ رژ : شفاعت وشرم، چ ح د ذ : شفاعت شرم. ۳- ب ت خ ز : این بزر و آن بزورمی ؛ ث ح د ژ : آن بزور این ؛ ذ : این بدُر ؛ ر : این بزر اوبزورمی . ۴- ب ت ذ ز : او ؛ خ : اوکه درخورد زود ؛ ذ : این زرخود. ۵- ج : دخترخود ندید مثل سران ؛ ب ت ث خ ز ژ : نبود. ٦- ح د : ماند. ۷- خ : کار. (بیت شماره ۲۳ ر : حذف شده) ۸- در : سازکرد اندرو ؛ ب ت خ ز : بدان ، چ ذ : بدو ، ح ژ : درو. ۹- ذ : پوزشی کرداز ؛ ژ : شورشی ؛ ب : از. ۱۰- پ : نیامد ، ث : ناید ، ش : نیابد. ۱۱- ذ : آن. ۱۲- ب ت ح خ د ز : کودکار ؛ ذ : کرد کار حصار خود را ساز ؛ س : کار (گرد) .

چون بدان محکمی حصاری بست[1] — رفت و چون گنج در حصار نشست

سیم تن چون دراستواری شد — نام او بانوی حصاری شد

دز دگنج از حصار او عاجز — کآهنین قلعه بُدچو رویین[2] دز

او[3] دران دزچو بانوی سقلاب — هیچ دز[4] بانوان ندیده[5] بخواب

۳۵ راه بربسته[6] راه دارانرا — دوخته کام کامکارانرا[7]

درهمه کاری[8] آن[9] هنرپیشه — چاره‌گر بود و چابک[10] اندیشه

انجم[11] چرخ را مزاج شناس — طبعها را[12] بهم گرفته قیاس

بر[13] طبایع تمام یافته دست — راز روحانی آوریده بشست[14]

که ز هر[15] خشک و ترچه شاید کرد — چون شود آب گرم و آتش[16] سرد

۴۰ مردمانرا چه میکند مردم — وانجمن را[17] چه میدهد[18] انجم[19]

۱- ب ت خ زس : گنج اوچون ، ذ : بت سیمین . (ابیات شماره ۳۴-۳۳ ب ت خ رز : حذف شده). ۲- پ : آهنین قلعه بدچوبرویُین؛ ج ذ : آهنین ؛ ژ : قلعه بد و . ۳- پ ث ج ح ژ ش : واو . ۴- ث: در . ۵- ج ح د : بانی (ح د : بانوی) آن ندید ؛ پ چ ذ ژ ش : ندید . ٦- ث : دربست ؛ پ ج چ خ ذ ر : بست ، ژ : بست و . ۷- ث : کامدارانرا . ۸- ب ت خ ذ ز : کار . ۹- ث : از . ۱۰- پ ج : چاره . ۱۱- چ خ ذ ژ : انجم و . ۱۲- ب : طبهها را . ۱۳- ث ح ذ ر : به ؛ چ ژ : با . ۱۴- ب ت خ ز : داشته با فروغ عقل نشست ، ژ : رازوجانی آورید بدست ؛ ث ح ر : بدست (ابیات شماره ۴۲-۳۶ ح د ، ۴۰-۳۹ ، ۴۲-۴۱)
۱۵- ب ت ز : کفته کز ، خ : کفتهُ . ۱۶- ذ : شربت . ۱۷- ذ : انجمن را . ۱۸- چ خ : میکند . ۱۹- پ ث : مردم .

هرچه فرهنگ را بکار[1] آید | وآدمی زاده را بیار[2] آید
همه آورده بود زیر نورد | آن بصورت زن و[3] بمعنی مرد
چون[4] شکیبنده شد دران باره | دل زمردم برید یکباره
بست در[5] راهِ[6] آن حصار بلند | ازسر زیرکی طلسمی چند
۴۵ پیکرِ[7] هر طلسم از[8] آهن و سنگ | هریکی دهره[9] گرفته بچنگ
هرکه رفتی بدان[10] گذرگهِ بیم | گشتی[11] از زخم تیغها[12] بدو نیم
جز یکی کان[13] رقیب آن دز بود | هرکه آن راه رفت عاجز بود
وآن[14] رقیبی که بود محرم کار | ره نرفتی مگر بگام[15] شمار
گر یکی پی[16] غلط شدی زصدش[17] | اوفتادی سرش ز[18] کالبدش
۵۰ ازطلسمی بدو رسیدی تیغ | ماهِ عمرش نهان شدی درمیغ

(ابیات شماره ۴۲-۴۱ پ : حذف شده). ۱- ب ت خ ز : بیار.
۲- چ د ذ ر ژ : وادمی را بدان بیار (ذ : شمار، ر: قرار) ؛
ب ت خ ز : بکار. ۳- ر : حذف شده. ۴- ح : چو.
۵- پ ج ح ذ ر ژ : کرد در (ر : بر) ؛ س : کرد (بست).
۶- ث : کرد. ۷- پ ج ذ ر ژ : ساخته آن (ذ : زان). ۸- ج
د : ز. ۹- چ ذ : دشنهٔ ، س : دهرهٔ (دشنهٔ).
(بیت شماره ۴۶ ژ : حذف شده). ۱۰- ب چ : بران، ت ح
ذ : دران. ۱۱- ذ : گشته. ۱۲- ر : دهرها. ۱۳- ب ت
خ ح د ز : کسی کو (د : کان) ؛ ژ س : کو . ۱۴- چ : آن.
۱۵- پ ت ج ح د ر ژ ش : بگام و. ۱۶- پ ج ر : هرکسی کو،
ذ : هر پی کو . ۱۷- ب ت خ ز : حدش. ۱۸- ج : سری به .

درِ آن باره[1] کاسمانی بود — چون درِ آسمان[2] نهانی بود
گرد و یدی[3] مهندسی یک ماه[4] — بر درش چون فلک نبردی[5] راه
آن[6] پری پیکر حصارنشین — بود نقّاش کارخانه[7] چین
چون قلم را[8] بنقش[9] پیوستی — آب را چون[10] صدف گره[11] بستی
۵۵ از سواد قلم چو طرّهٔ حور — سایه را نقش برزدی از نور[12]
چون در آن برج شهربندی[13] یافت — برج از آن ماه بهره مندی یافت[14]
خامه[15] برداشت پای تا سرِ خویش[16] — بر پرندی نگاشت پیکرِ[17] خویش
بر سرِ صورت پرند سرشت — بخطی هرچه خوبتر بنوشت
کز جهان هرکرا هوای منست — با چنین قلعهٔ که جای منست
۶۰ گو[18] چو پروانه بر[19] نظارهٔ نور — پای در نه سخن مگوی[20] از[21] دور

۱-پ: کز ازان باره، ج ذ ر ژ: کوه زان باره (ذ: پایه)، چ: اندران باره، خ: دران بار، ز: دران بارکاه. ۲-پ ث ج چ ذ ر: همچومه درسما، ژ: همچوچه ازسما. ۳-ر: بکشتی. ۴- ذ: بیکاه.
۵- ذ: ندیدی. ٦- خ د ذ: وان، ز ژ: این. ۷-ث: کارنامهٔ، س: کارخانهٔ (نامهٔ). ۸- پ: قلم. ۹- ذ: ستیش. ۱۰-پ ج ذ ژ: آب همچون، ر: آبرا بر. ۱۱-چ: کهر. ۱۲-ث ج چ ر: سایهٔ نقش برزدی آن؛ پ س: برزدی آن (س: بر). ۱۳-ر: چون بران برج شهریاری؛ ب ت خ ز: شهره مندی، پ ج ذ ژ: شهریاری، ح د: سربلندی. ۱۴- ذ: برج ازماه بهره یاری، ژ: برج آن ماه مهریاری؛ پ: بهره باری، ج: بهره داری؛ ر: شهریاری تافت. ۱۵-ژ: جامه. ۱٦- ذ: راست چون قد. ۱۷- ذ: صورت.
۱۸- پ: که. ۱۹-ب ر س: در. ۲۰- ذ: بکو. ۲۱-پ ج ر ش: ز.

براچنین قلعه مرد یابد بار[1] | نیست نامرد را درین دز کار[2]
هرکرا این[3] شکار[4] میباید | نه یکی جان هزار میباید
همتش سوی راه باید داشت | چار[5] شرطش نگاه باید داشت
شرط اول درین[6] زناشوئی | نیک نامی‌شدست و[7] نیکوئی
۶۵ دومین شرط آنکه از سرِّرای[8] | گردد این راه را[9] طلسم گشای
سومین[10] شرط آنکه از[11] پیوند | چون گشاید طلسمها را بند[12]
درِ[13] این دز نشان دهد که کدام | تا ز درجفت[14] من[15] شود نه ز بام
چارمین شرط اگر[16] بجای آرد | ره سوی شهر زیر پای آرد
تا من آیم ببارگاه پدر | پرسم از وی حدیثهای هنر[17]

۱- ب ت خ ز : در . ۲- ب : درینجا کار ، ت : برین در کار ، خ : درینجا بار ؛ ز : بار . (بیت شماره ۶۲ ر : حذف شده).
۳- پ ث ج ژ : کین . ۴- ب ت ح خ د ز : نکار ، س : نگار (شکار) . ۵- ر : چند . ۶- ذ : دران . ۷- پ : شد ارتو ، ج : شد و . ۸- ب ت خ ز : وانکه بروصل ماکشاید ؛ ح : دوی ؛ ذ : ازهر . ۹- ح د : بندرا ، ر : راز را .
(بیت شماره ۶۶ رژ : حذف شده) . ۱۰- پ ح : سیومی .
۱۱- ذ : آنکه از هر . ۱۲- پ : طلسمهای پرند .
(ابیات شماره ۶۸-۶۷ ژ ۶۸-۶۷) . ۱۳- ذ : در از .
۱۴- ح د ژ : شوی . ۱۵- ث چ : می . ۱۶- ح : چارمی ؛ ر : سیمین شرط کو ؛ ژ : سیمین ؛ پ : کو ، ج : چون . ۱۷- پ ج ح د ذ ر ژ : سؤالهای دکو ؛ ث چ ز ش : سؤالهای .

۷۰ گرجوابم دهد چنانکه سزاست — خواهم او را چنانکه شرط وفاست[1]

شوی من گردد آن گرامی[2] مرد — کانچه گفتم تمام داند[3] کرد

وانکه زین[4] شرط بگذرد تن او — خون بی شرط او[5] بگردن او

هرکه این شرط را[6] نکو دارد — کیمیای سعادت او دارد

وآنکه پی برسخن نداند[7] برد — گو بزرگست زود گردد خُرد

۷۵ چون زترتیب آن ورق[8] پرداخت — پیش آنکس که اهل بود انداخت

گفت برخیز واین[9] ورق[10] بردار — واین طبق پوش ازین[11] طبق بردار

بر در شهر شو بجای بلند — این ورق را بتاج در دربند[12]

تاز شهری ولشکری هرکس[13] — کافتدش برچو[14] من عروس هوس

۱- ذ : مراست . ۲- پ : گرامین . ۳- ج ژ : کین چه؛ د : کین چه گفتم تمام باید . ۴- پ ج ح د ذ ر ژ : کوازین؛ ت خ : وانچه؛ ث : ازین . ۵- ز : حذف شده .

۶- ب ت ث چ خ ز ش : پند را .

(بیت شماره ۷۴ پ ث ج ح د ذ ر : حذف شده) .

۷- ژ : نیارد . ۸- پ ج ذ ر : بامدادی (ذر : بامدادان) چو زان؛ ژ : این سخن ؛ س : این .

۹- ب ت ذ : این . ۱۰- خ : سبق . ۱۱- ذ : این طبق پوش از ؛ ب : پوش حذف شده ؛ خ : از . ۱۲- آ ب ت خ ز : این (ز : وین) ورق را بتاجکه دربند؛ پ ث ج د ذ ژ ش : وین ؛ چ ح : وین ورق را بتاج دز دربند، ر : وین ورق را بدان بلندی بند؛ س : بتاج (بطاق) . ۱۳- ز : همه . ۱۴- ت ث ج چ ذ ر ژ ش : کافگند برچو (ج : بر).

بچنین[1] شرط راه[2] برگیرد	یا شود میر قلعه یا میرد
۸۰ شد پرستنده‌وآن ورق برداشت[3]	پیچ بر پیچ راه را بگذاشت[4]
بر در شهر[5] بست پیکر ماه	تا درو عاشقان کنند[6] نگاه
هرکرا رغبت اوفتد[7] خیزد	خون خود را بدست خود ریزد
چون بهر تخت گیر و تاجوری	زین حکایت رسیده شد[8] خبری
برتمنّای آن[9] حدیث گزاف	سر[10] نهادند مردم از[11] اطراف
۸۵ هرکس از گرمی[12] جوانی خویش	داد[13] بر باد زندگانی خویش
هرکه در راه او نهادی گام	گشتی از زخم تیغ دشمن کام
هیچ کوشنده‌ای[14] بچاره و رای	نشد آن قلعه را طلسم[15] گشای
وآنکه[16] لختی نمود چاره‌گری	هم فسونش[17] زچاره شد سپری

۱- ذ: برچنین. ۲- ژ: راه شرط. ۳- آب ت خ د ز: وآن (ب ت دز: آن) ورق را برد؛ ث چ ذ ژ: آن، ر: وین. ۴- ر: وان طبق پوش ازان طبق برداشت؛ آب ت خ د ز: بسپرد
۵- آ ب ت ز: قلعه. ۶- ر: وانکهی کرد سوی طبق.
۷- آ ب ت خ ز: رغبتست بر. ۸- پ چ د ذ ر: بد.
۹- پ ج ح د ذ ر ژ: چون بیفتاد (ح د ژ: نیفتاد، ر: در افتاد) این، خ: بتمنای آن؛ ث چ ش: این. ۱۰- آ ب ت ز ژ: رخ، خ: رو. ۱۱- ر: حذف شده. (بیت شماره ۸۵ آ ب ت خ ز: حذف شده). ۱۲- پ ث ج چ ح د ر ژ ش: گرمی و. ۱۳- ذ: داده. ۱۴- پ ش: کوشیده. ۱۵- خ: نشدی قلعه را کوبه.
۱۶- چ: آنکه. ۱۷- آ ب ت ز: حدیثش، خ: حدیثی.

گرچه بگشاد ازان[1] طلسمی چند / بر دگرها نبود[2] نیرومند

۹۰ از سر بیخودی و بی[3] رایی / در سر کار شد برسوالی[4]

بی مرادی کزو میسّر شد / چند برنای خوب در[5] سر شد

کس ازان ره خلاص دیده نبود / همه ره جز سر بریده نبود

هر سری کز سران بریدندی / بر[6] در شهر برکشیدندی

تا ز بس[7] سر که شد بریده بقهر[8] / کلّه بر کلّه بسته شد[9] در شهر

۹۵ گرد گیتی چو بنگری همه جای / نبود[10] جز بسوک[11] شهرآرای

آن پری رخ که شد[12] ستیزهٔ حور / شهری[13] آراسته بسرنه بسور

نارسیده[14] بسایهٔ در او / ای بسا سر که رفت در سر او

از بزرگان[15] پادشه[16] زاده / بود زیبا جوانی آزاده

زیرک و زورمند[17] و خوب و دلیر / صید شمشیر او چه گور[18] چه شیر

(بیت شماره ۸۹ آ ب ت خ ز: حذف شده). ۱- ذ: آن، ر: ازین. ۲- ر: نکشت، س: نگشت (نبود). ۳- آ ب ت خ ز: خود. ۴- آ: درسر دار، ب ح د ز: برسر دار؛ ت: درسپر دار شد سوائی؛ خ: در سپردار. ۵- آ خ ز: بر. (ابیات شماره ۹۲-۹۳ آ ب ت خ ذ ز: حذف شده). (بیت شماره ۹۲ ث: حذف شده). ۶- ث س: به. ۷- آ ب ت خ ز: از بسی. ۸- ذ: سر بریده شد که ز قهر. ۹- ح: بد. (بیت شماره ۹۵ آ ب ت خ ز: حذف شده). ۱۰- ر: بند. ۱۱- ح س: بسور. ۱۲- ث: وان؛ ح د ر: وان پری رخ که بود (در: بد)؛ پ: رخ - حذف شده. ۱۳- آ ت: شهر. ۱۴- ج چ ر: نارسیدن؛ پ: رسیدن. ۱۵- خ: بزرگان و. ۱۶- د ح س: پادشا. ۱۷- د: حذف شده. ۱۸- ر: کرک.

۱۰۰ روزی ازشهرشد بسوی[1] شکار تا شگفته شود[2] چوتازه[3] بهار
دید یک نوش[4] نامه بردرِشهر گِردِ او صدهزارشیشهٔ زهر
پیکری بسته برسوادِ[5] پرند پیکری[6] دلفریبِ[7] دیده پسند
صورتی کزجمال و[8] زیبایی بُرد ازو در[9] زمان شکیبایی
آفرین گفت[10] برچنان[11] قلمی کآید از نوکش آنچنان[12] رقمی
۱۰۵ گِردِ آن صورت جهان[13] آرای صدسرآویخته زسرتا پای
گفت ازین گوهر[14] نهنگ آویز چون گریزم[15] که نیست جای گریز
زین هوس نامه گر[16] بدارم[17] دست آوردِ درتنم شکیب[18] شکست
گر دلم زین[19] هوس بدرنشود سرشود وین هوس[20] زسر[21] نشود

۱- ر: رفت سوی. ۲- آ ب ت خ ز: تا شود شاد دل؛ ث: شدی.
۳- پ ث ذ: به تازه، ر: به بوی. ۴- ذ: بود یک شهر. ۵- پ ج ر: درهوا بسته؛ ذ: برهوابسته برسوادو، ث: درهوا بسته برهوای؛ ز: پیکر.
۶- ر: صورتی. ۷- ث: دلپذیر. ۸- پ: دلکشی کزجمال؛ ج ح د ذ ر ث: دلکشی؛ آ ت: و- حذف شده. ۹- خ: برد اندر.
۱۰- پ ث ج ح د ذ ث: آفرین (ذ: وآفرین) باد (ث: کرد). ۱۱- خ: برچنین.
۱۲- آ ب ت خ ز: نوک اوچنین (ت خ ز: چنان)؛ ج: آنش، ذ: ترکش؛ ح د ر: اینچنین. (بیت شماره ۱۰۵ ز: حذف شده). ۱۳- ر: کرد ازان صورت جمال.
۱۴- ث: پیکر، ر: صورت. ۱۵- خ: که گریزد. (بیت شماره ۱۰۷ ز: حذف شده).
۱۶- ج: نیز اگر. ۱۷- ح: ندارم. ۱۸- آ ب پ ت ر: شکیب و. ۱۹- آ ب ث: ور، ت خ: وزدلم این. ۲۰- ج: حذف شده. ۲۱- پ ث ح د ذ: بسر، س: زسر (بسر).

بو پرند ارچه صورتی[1] زیباست — مار باگنج وخار باخرماست[2]

۱۱۰ این همه سر بریده شد باری — هیچ کس را بسر نشد[3] کاری

سرِ من نیز رفته[4] گیر چه سود[5] — خاکی گشته گیر خاک آلود[6]

گرنه زین رشته باز دارم دست — سر بدین[7] رشته باز باید بست

گو دلیری کنم[8] بجان[9] سفتن — چون[10] توانم بترک جان گفتن

باز گفت این[11] پرند را پریان — بسته اند از برای مشتریان

۱۱۵ پیش افسون آنچنان[12] پری — نتوان رفت بی فسونگری

تا زبان بند آن[13] پری نکنم — سر درین کار سرسری نکنم

چاره ای بایدم نه خرد[14] بزرگ — تا رهد گوسفندم از دمِ گرگ

(بیت شماره ۱۰۹ آ ب ت خ ز : حذف شده).

۱- چ ر : صورت . ۲- پ ج ح در : مار درحلقه ، ذ :مار بامهره ، ث : مار باحلقه ؛ س : مار درحلقه خار در دیباست .

۳- پ ث ج چ ح د ذ ر ژ ش : کاشکی هم بسر شدی. ۴- ر:کرده

۵- آ خ : بباد ، ب ت ز : نباد . ٦- آ ب ت خ ز : عشق باجان من زمادر زاد ، ج چ : خاکی (چ : خاکیی) کشته خاک آلود ؛ ر : خاکی کشته کیر ، ث : خاکیی رفته کیر ؛ ث ح د : خون آلود ؛ س : خاک (خون). (بیت شماره ۱۱۲ آ ب ت خ ز : حذف شده).۷-پ س ش : برین . ۸- پ :کند. ۹-ر : بدر . ۱۰-چ ح د: کی. ۱۱-ذ : آن. (بیت شماره ۱۱۵ ر :حذف شده).

۱۲- ز : این چنین . ۱۳-خ : این. ۱۴-پ : بخردو، ح : نه خردو ، خ : نه خورد ، ذ ر ز : زخرد و .

هرکه درکارسخت[1] گیرشود — نظم کارش خلل پذیر شود

درتصرّف مباش خرداندیش — تا زیانی[2] بزرگ‌ناید[3] پیش

۱۲۰ ساز بر[4] پرده[6] جهان میساز — سست میگیر[5] وسخت می‌انداز

دلم از خاطرم خراب ترست — جگرم از دلم[6] کباب[7] ترست

بچنین دل چگونه باشم[8] شاد — وزچنین خاطری چه آرم یاد[9]

این سخن[10] گفت ولختی انده‌خورد — وزنفس برکشید بادی[11] سرد

آب در دیده زآن نظاره[12] گذشت — نطع باتیغ دید وسر با[13] طشت

۱۲۵ این هوس راچنانکه[14] بودنهفت — باکس اندیشه‌ای که داشت[15] نگفت

روز وشب بود با دلی[16] پرسوز — نه شبش شب بُدو[17] نه روزش روز

هرسحرگه[18] بآرزوی تمام — تا درشهر[19] بر گرفتی گام

دیدی آن پیکر نو آیین را[20] — گور[21] فرهاد وقصر شیرین را

۱- ح د : سهل . ۲- پ : زبان ، ث ج ذ ر ژ : زیان . ۳- چ : آید . ۴- ذ : با . ۵- آ : حذف شده . ٦- آ ب ت خ ز : جگر از دل بسی . ۷- پ : خراب . ۸- پ : دارم . ۹- آ خ ز : که آرد ، ب ت : کی آرد ، ر : چه آید ؛ ژ : چه گیرم باد . (بیت شماره ۱۲۳ ر : حذف شده و بجای آن سهواً بیت شماره ۱۵٦ نوشته شده است . همین بیت آنجاهم تکرار گردد) . ۱۰- آ : این چنین . ۱۱- چ ح خ ذ : آهی . ۱۲- ر : آب از دیده از نظر . ۱۳- آ : و- حذف شده ، ر : در . ۱۴- ژ : هوس آنچنانکه . ۱۵- پ ث ج چ ذ ر ژ ش : بود . (بیت شماره ۱۲٦ پ ث ج چ ذ ر ژ ش : حذف شده و در نسخ خطی ح ، د : بعد از بیت شماره ۱۳۰ نوشته شده است) . ۱٦- خ : روزهی بود با دل . ۱۷- ز : بود . ۱۸- ذ : صباحی . ۱۹- آ ب ت خ ز : قلعه . ۲۰- ب خ ز : نگارین را . ۲۱- ذ : کوه .

آن گره را بصد هزار کلید — جُست وسر رشته ای نگشت[1] پدید

۱۳۲ رشته ای دید صد هزارش[2] سر — وزسر رشته کس نداد[3] خبر

گرچه بسیار تاخت از پس وپیش — نگشاد آن گره ز رشتهٔ خویش

چاره سازی به[4] هر طرف میجست[5] — که از وبند سخت گردد[6] سست

کبر ازان کار بر کناره[7] نهاد — روی درجستجوی چاره[8] نهاد

تا خبر یافت از هنرمندی[9] — دیوبندی فرشته پیوندی

۱۳۵ در[10] همه توسنی کشیده لگام — بهمه دانشی رسیده تمام[11]

همه همدستی[12] اوفتادهٔ او — همه دربسته ای[13] گشادهٔ او

چون جوانمرد[14] ازان[15] جهان[16] هنر — ازجهان دیدگان شنید خبر

(بیت شماره ۱۲۹ آب ت خ ز : حذف شده). ۱- ذ : نیافت. ۲- ح دژ: دید وصد هزاران (ژ : هزار) ؛ ذ : دید و ؛ آب ت خ ز : باهزاران ۳- خ : نداشت. (ابیات شماره ۱۴۶ - ۱۳۲ پ : حذف شده).(ابیات شماره ۱۳۳ - ۱۳۲ آب ت خ ز س : ۱۳۲ - ۱۳۳). ۴- ج ژش: چار سازی، ذ : چارهٔ آن ؛ س : چار سازی به (ز) هر؛ ر : زهر. ۵- آ ب ت خ ز : ولایت جُست . ۶- آ ذ : کیرد . ۷- آب ت خ ذ ز: کنار، ژ: کرانه. ۸- آ ب ت خ ذ ز: روی (خ : بود) درجست وجوی کار ؛ ح دژ : پای درجست وجوی چاره (ژ : دانه). ۹- خ : زان خردمندی؛ آ ب ت ز : خردمندی، س : خود (هنر) مندی . ۱۰- دژ : بر ، ر : با. ۱۱- د : درهمه؛ ر : وزهمه دانشی رسید بکام. (بیت شماره ۱۳۶ آب ت خ ز : حذف شده). ۱۲- ج ذر : ازهمه جنسی ، چ : همه بردستی ، ث : همه جنس . ۱۳- ح دژ : دربستهٔ همه. ۱۴- خ : هنرمند. ۱۵- ج : ازین . ۱۶- ژ : چهار .

پیش سیمرغ آفتاب‌شکوه — شد چو مرغ پرنده کوه بکوه[1]

یافتش چون شگفته[2] گلزاری — درکجا؟ در خرابتر غاری

۱۴۰ زد بفتراک او چو سوسن دست — خدمتش را چو گل میان[3] دربست

از سر فرّخی و فیروزی — کرد از آن خضر دانش‌آموزی

چون ازان چشمه بهره یافت[4] بسی — بر زد از راز[5] خویشتن نفسی

ز آن پری روی و آن حصار بلند — و آنکه زو[6] خلق را رسید گزند

و آن طلسمی که بست بر ره خویش[7] — و آن فکندن[8] هزار سر در پیش

۱۴۵ جمله در پیش فیلسوف[9] کهن — گفت و پنهان نداشت[10] هیچ سخن

فیلسوف از حسابهای نهفت — هرچه درخورد بود با او[11] گفت

چون شد آن چاره‌جوی چاره‌شناس — باز پس گشت با هزار سپاس[12]

روزکی چند چون گرفت قرار — کرد با خویشتن سگالش[13] کار

ز آلت راه آن گریوهٔ تنگ[14] — هرچه بایستش[15] آورید بچنگ

۱- خ: مرغی پریده؛ ر: پرنده مرغ برسر کوه. ۲- خ: شکوفه.
۳- ج ذ: کمر. (بیت شماره ۱۴۲ خ: حذف شده).
۴- آ ب ت ز: چشمه آب یافت؛ ر: یافت بهره. ۵- ج
ذ: راه. ۶- ث ذ ژ: ازو. ۷- آ ب ت خ ز: وان
(خ: آن) طلسمی که بست بر در. ۸- ج: زان فکنده.
۹- خ: جمله رازش بفیلسوف. ۱۰- ج: وی. ۱۱- ر: از.
۱۲- ت ج ح ر ژ: هراس. ۱۳- خ: سکالهٔ. ۱۴- خ ژ: ز آلتی
(ژ: زان لب) راه و آن کریوه سنگ؛ آ: وان کریوه و سنگ؛
ب ت ث ز: راه و؛ ح د: سنگ. ۱۵- ذ: بایست.

۱۵۰ نسبتی باز[1] جست روحانی — کارد از[2] سختیش بآسانی[3]
آنچنان کز قیاس او برخاست — کرد ترتیب هر طلسمی[4] راست
اوّل از بهر آن طلبکاری — خواست از تیز همّتان[5] یاری
جامه را سرخ کرد[6] کآن[7] خونست — واین تظلّم زجور[8] گردونست
چون بدریای خون[9] درآمد زود[10] — جامه چون دیده کرد خون آلود
۱۵۵ آرزوی خود از میان برداشت — بانگ تشنیع ازجهان برداشت[11]
گفت رنج از برای خود نبرم[12] — بلکه خون خواه صد هزار سرم
یا ز سرها گشایم این[13] چنبر — یا سر خویشتن کنم در سر

۱- ث چ : سستی ؛ ژ : سستی یار ؛ ج : راحتی ، س : نسبتی (سبی) . ۲- پ ث ج چ د ر ژ : که آن شد ، د : کارد آن.
۳- آ ب ت خ ز : آسانی .
۴- ج : آن قضا یا . ۵- ژ : پیر هوشکاران . ٦- ث : کرد سرخ.
۷- آ ب ت ح خ د ذ ر ز س : کین . ۸ - ث ژ : دور .
(بیت شماره ۱۵۴ - آ ب ت خ ز : حذف شده) . ۹- پ ث ج : خود . ۱۰- چ : رود . ۱۱- آ ب ت ح خ د ز : بانگ و تشنیع ز (ت ح خ ز : از) آسمان بگذاشت (ح : برداشت) ، پ : بانگ تشنیع از میان برخاست ؛ ذ : بانگ تشنیع ناگهان ؛ ث چ : در جهان . ۱۲- آ ژ : ببرم . ۱۳- ب : یا ز سر واکشایم این ، پ ژ : یا ز سوی ها کشم ازین ، ث چ ر : یا که سرها کشم از این ، ج : یا سری درکشم این ، ح د : یا که سرها کشایم از ، ذ : یا همه سر کشم از این ؛ ز : بکشایم .

چون بدین[1] شغل[2] جامه درخون زد | تیغ برداشت خیمه[3] بیرون زد
هرکه زین[4] شغل[5] یافت[6] آگاهی | کآمد آن شیردل بخون[7] خواهی
۱۶۰ همّت کارگو بدان[8] دربست | کو بدان[9] کار زود یابذ[10] دست
همّت خلق و رای روشن او | درع پولاد گشت[11] بر[12] تن او
وآنگهی برطریق معذوری | خواست از[13] شاه شهر دستوری
پس ره آن حصار پیش گرفت | پی تدبیر کار خویش گرفت
چون بنزدیک آن طلسم رسید | رخنه ای کرد و رقیه ای[14] بدمید[15]
۱۶۵ همه نیرنگ آن طلسم بکند[16] | برکشاد آن طلسم را پیوند[17]
هر طلسمی که دید برسر راه | همه از چنبر او فکند بچاه[18]
چون زکوه آن طلسمها[19] برداشت | تیغها را بتیغ کوه گذاشت

۱-پ : بران، چ : بوین، ح ر : درین. ۲-آ ب ت خ ز : کار. ۳-ر : خیمه برداشت تیغ ؛ پ چ ش : برداشت و. ۴-پ : بران، ث: ازین. ۵-آ ب ت خ ز : کار. ٦-ر : داشت. ۷-ز: بکین. ۸-ر: همتی کارگو دران، ث: کارکه؛ چ : دران، ح د : بجان، س : دران (بدان). ۹-چ : که بران ؛ خ ر : که. ۱۰-آ ب ت خ ز : آرزو بیابد (ب ز : نباید). ۱۱-آ ب ت ز : بست، س: گشت (بست). ۱۲-آ خ : در. ۱۳-پ ث ج چ درژش: زان. ۱۴-آ خ د : رقبه. ۱۵-ر: بدرید. ١٦-پ ج ذ ر : بلند. ۱۷-ر: طلسم ساز ازبند. (بیت شماره ۱٦٦ آ ب ت خ ز : حذف شده). ۱۸-پ : همه چنبر او فکند براه، ث د ژ : همه را ؛ چ : همه برکند واو فکند بچاه، ح : همه را چنبر او فکند از راه، ذ : همه چنبر فرو فکند بچاه، ر : همه چنبر فکند بر سر ماه؛ س : همه را (از). ۱۹-آ ب ت ج ح خ د ز : طلسم را.

بر درِ آن حصار[1] شد درحال | دهلی را کشید زیرِ دوال
آن[2] صدا رابگردِ بارو[3] جست | کندچون جای کنده[4] بود درست
۱۷۰ چون صدا رخنه را کلید آمد | از سرِ رخنه[5] در[6] پدید آمد
زین[1] حکایت چو یافت آگاهی | کس فرستاد ماهِ خرگاهی
گفت کای[7] رخنه‌بندِ راه‌گشای | دولتت[8] برمراد راه نمای
چون گشادی طلسم را زنخست[9] | درِ گنجینه یافتی بدرست
سر سوی شهر کن چو آبِ روان | صابری کن دوروز اگر[10] بتوان
۱۷۵ تا من آیم بشهر پیش[11] پدر | آزمایش کنم ترا بهنر[12]
پرسم از تو[13] چهارچیزِ نهفت | گر نهفته جواب دانی گفت
با توام[14] دوستی یگانه شود | شغل پیوند[15] بی بهانه شود
مرد چون دید کامکاری[16] خویش | روی پس کرد و ره گرفت[17] به پیش

---

۱ - ذ : طلسم .

(بیت شماره ۱٦۹ - آ ب ت ج خ ز ژ : حذف شده) . ۲-س : وان .

۳ - ح ذ ر : بازو . ۴-ح د : کرده . (بیت شماره ۱۷۲ ح : سهواً بعد از بیت شماره ۱٦۹ نیز نوشته شده است) . ۵-ر : رشته .

٦ - چ د : در . (ابیات شماره ۱۷۳ - ۱۷۲ آ : ۱۷۲ - ۱۷۳) .

۷ - ح خ : ای . ۸ - ز : صحتت . ۹ - ج : نهفت . ۱۰-ر : کر .

۱۱ - ر : بشهر سوی ، س : ببارگاه . ۱۲-ج : تراکنم بهتر ؛ ح : بهتر .

۱۳ -خ : باز پرسم . ۱۴ -چ : توم . ۱۵-آ ب ت ج خ ز : کارپیوند ؛ چ س : شغل و ؛ ر : کارهردو . ۱٦ -ر : شاه‌زاده چواین شنید از ؛ پ ذ ژ : دست کاری ، ح : کامرانی . ۱۷-ح د : رو به پس کرد وره گرفت (د : گرفته) .

چون بشهر آمد ازحصار بلند — از درشهر برکشید[1] پرند
۱۸۰ درنوشت و[2] بچاکری بسپرد — آفرین زنده گشت[3] وآفت مرد
جمله[4] سرها که بود بر درِ شهر — از رسنها فرو گرفت بقهر
دادتا[5] بروی آفرین کردند — با[6] تن کشتگان دفین کردند
شد سوی خانه با هزار درود — مطرب آورد و برکشید سرود
شهریان برسرش نثار افشان[7] — همه بام ودرش نگار افشان[8]
۱۸۵ همه خوردند یک بیک سوگند — که اگر شه نخواهد[9] این پیوند
شاه را در زمان[10] تباه کنیم — برخود اورا امیر و شاه کنیم
کآن[11] سرِ ما برید وسردی کرد — واین[12] سرِ ما خرید[13] ومردی کرد
وز دگرسو[14] عروس زیبا روی — شادمان شد[15] بخواستاری شوی
چون شب از نافه های مشکِ سیاه — غالیه سود[16] بر عماریِ ماه

(ابیات شماره ۱۸۰ - ۱۷۹ ذ: حذف شده). ۱- آ ب ت ج خ ز: کشاد، س: کشید (رگشاد). ۲- ر: آن. ۳- ژ: کرد
۴- آ ب ت ج خ ز : همه. ۵- ذ : وارثان. ۶- آ ت ج خ ز : وان، ح : تا. ۷- ث : کنان، چ : فشان.
۸- پ چ رژ : چو (ر : ز) حوروشان، ث: نثار افشان، ذ : چو خوزستان. ۹- آ ب ت ج خ ز : نسازد.
۱۰- ذ : زبان.
۱۱- آ : کاو، ج : کین، ح ذ ز ژ : کو، ر: که.
۱۲- ر : این. ۱۳- آ ب پ ت ث ج چ خ ز ژ س ش: رهاند.
۱۴- ژ : سر. ۱۵- ر : شادمانه. ۱۶- پ : بود.

۱۹۰ در عماری نشست[1] با دلِ خوش ... ماه در موکبش[2] عماری کش

سوی کاخ[3] آمد از گریوهٔ کوه ... کاخ از و یافت چون[4] شکوفه شکوه

پدر از دیدنش چو گل بشکفت ... دختر احوال خویش[5] از و ننهفت[6]

هرچه پیش آمدش زنیک و زبد ... کرد با او همه حکایت خود

زآن سواران کزو پیاده شدند ... چاه کندند و در فتاده[7] شدند

۱۹۵ زآن[8] هژبران که نامِ او بردند ... وز سر عجز پیش او مردند

تا بدآنجا[9] که آن ملک زاده ... بود یکباره دل بدو[10] داده

وآنکه آمد چو کوه پای فشرد[11] ... کرد یک یک طلسمها را خُرد

وآنکه بر قلعه[12] کامکاری[13] یافت ... از[14] سر شرط رفته روی نتافت

چون سه شرط از چهار شرط نمود[15] ... تا چهارم چگونه خواهد[16] بود

۲۰۰ شاه گفتا[17] که شرطِ چارم چیست ... شرط خوبان یکی کنند نه بیست

نوش لب گفت چار[18] مشکل سخت ... پرسم از وی برهنمونیِ بخت

۱- پ : بانو دز ، ذ ز : بانوي دز ؛ ر : بانوی دز نشین که . ۲- ج : مرکبش ، ث : کوکبش . ۳- پ ح دذ رث : شهر . ۴- خ : آورده چون شکوه ؛ ر : چون سپهر . ۵- ج ر : خود . ۶- آ ب ت ج خ ز : با او گفت ، پ ذ : با وی گفت . ۷- آ ب ت ج ز : چاره کردند ؛ خ : چاره کردند و اوفتاده ؛ ر : و اوفتاده . ۸- ح در : وان . ۹- پ : بدان شه ، ذث : بدان شد ، ر : بدان که . ۱۰- ذ : برو . ۱۱- ب پ ت ح د ز ث : کوه و پای افشرد (پ : فشرد) ؛ آ ج خ : افشرد . ۱۲- ذ : فعل . ۱۳- پ : کامیاری . ۱۴- ج س ش : وز . ۱۵- ج : چو ؛ ذ : شه چو شرط آنچنان بشرط ؛ ز : چون که . ۱۶- ذ : شاید . ۱۷- آ ب ت ج خ ز : گفتش . ۱۸- ح د : کان سه .

گو بدو مشکلم گشاده شود / تاج بر تارکش نهاده شود
ور درین ره خرش[2] فروماند / خرگه[3] آنجا زند[4] که او داند
واجب آن شد که[5] بامداد پگاه[6] / برسر تخت خود[7] نشیند شاه
۲۰۵ خواند او را بشرط مهمانی / من شوم زیر پرده پنهانی
پرسم او را سؤال[8] سربسته / تا جوابم فرستد آهسته
شاه گفتا چنین کنیم[9] رواست / هرچه آن کرده ای تو[10] کرده ماست
بیشتر زین سخن نیفزودند / در شبستان شدند و[11] آسودند
بامدادان که[12] چرخ مینا رنگ / گرد یاقوت بر[13] دمید بسنگ[14]
۲۱۰ مجلس آراسته[15] برسم کیان / بست بربند گیش بخت[16] میان

(بیت شماره ۲۰۳ ر : حذف شده) .

۱- آ پ ت ج ح خ د ژ : کو . ۲- چ : فرس. ۳- س: خرگه (خیمه). ۴- دژ : برد. ۵- آ ب ت ج خ د ز : شد مقور که.

۶- ذ : بامدادیگاه. ۷- چ : او. (بیت شماره ۲۰۵ ج : حذف شده). ۸- ث : جواب. ۹- آ ب ت ج ز : گفت این چنین کنیم (ج : کنم که).

۱۰- خ : آنچه کردی تو هم ز . ۱۱- ز : حذف شده.

۱۲- د : ز . ۱۳- د : ز . ۱۴- چ ژ : از سنگ ، ح، ز سنگ . (بعد از بیت شماره ۲۰۹ آ ب ت خ ذ ز :

چون درین هفت (ز : هفته) نرد شش خانه / زرع یک (ذ : شش) خوشه (خ : دانه) کشت یک (خ : نه) دانه - افزوده). ۱۵- ذ: آراسته شد . ۱۶- ح خ د : بسته ؛ ذ : بسته بر بندکیش سخت ؛ ج ر : سخت.

انجمن ساخت نامداران را | راست گویان و راست کارانرا
خواند شه زاده را بمهمانی | برسرش کرد گوهر افشانی
خوانِ زرّین نهاده شد[1] در[2] کاخ | تنگ شد بارگه ز برگِ[3] فراخ
از بسی آرزو که بر[4] خوان بود | آن نه خوان بود کارزودان[5] بود
۲۱۵ از خورشها که بود بر چپ و راست | هرکس آن خورد[6] کارزو درخواست
چون خورش خورده شد[7] باندازه | شد طبیعت به[8] پرورش تازه
شاه فرمود تا بمجلسِ خاص | برمَحکها زنند دُرِّ خلاص
خود درون رفت وجای خویش[9] بماند | میهمانرا بجای خویش نشاند

ر بعد از بیت شماره ۲۱۱ آ ب ت ج ح خ د ز ؛ وبعد از بیت شماره ۲۱۲ ژ :

چونکه صف برکشیده شد (ج : چون پدر که کشید صف، ح د : چون بمه برکشیده شد، ژ : چونکه برکشته شد) سپهش .:. کرد مهمان (ب ژ : میدان) سرای و (ج دح : سرای، خ : سرا و) بارکهش ـ افزوده). (بیت شماره ۲۱۲ ز : حذف شده).

۱ـ پ ح : بد. ۲ـ ب ت ز : بر. ۳ـ ح : خوان، ژ : نزل. (بیت شماره ۲۱۴ ذ : حذف شده). ۴ـ پ : کاروان بران، ث چ ح د ژ ش: کارزو بران ؛ س : بر (در). ۵ـ آ ب ت ج ح خ ر ز ژ : بلکه (ح ر: بود) آرزودان، ژ: بود کاروخان. (بیت شماره ۲۱۵ آ ب ت ج خ ذ ز: حذف شده) ۶ـ ر : خواست (بیت شماره ۲۱۷ - ۲۱۶ خ ، بیت شماره ۲۱۶ ر : حذف شده). ۷ـ پ ث چ ذ ژ : از (ث چ ذ ث : ز) خوردن شدند (ذ : شدن). ۸ـ ح ذ : ز. (بیت شماره ۲۱۷ـ ز : حذف شده). ۹ـ ج : چون ؛ خ : چون درون رفت جای خویش نشاند ؛ ذ : نماند.

پیشِ دخترنشست روی بروی[1] | تاچه بازی‌گری کند با شوی
۲۲۰ بازی‌آموزِ[2] لعبتانِ طـراز | ازپس پرده‌گشت لعبت باز
از بناگوشِ خود دو لؤلؤی خرد | برگشاد و بخازنی بسپرد
کین بمهمانِ ما[3] رسان بشتاب | چون رسانیده‌شد[4] بیارجواب
شدفرستاده[5] پیشِ مهمان زود | وانچه آورده[6] بد[7] بدو بنمود
مرد لؤلؤی خرد بر[8] سنجید | عبره کردش چنانکه در[9] گنجید
۲۲۵ زآن[10] جواهرکه بود درخورِآن | اوسه[11] دیگر نهاد برسرِآن
هم بدان پیک نامه‌ور[12] دادش | سوی آن نامور[13] فرستادش
سنگ دل[14] چونکه دید[15] لؤلؤ پنج[16] | سنگ برداشت[17] گشت لؤلؤسنج

۱-خ :کرفت رویا روی ؛ آ ب ت ز : رویا روی. ۲-پ: باز ، ذ:ناف؛ ث : ناز اموز. ۳ - ذ : من. ۴-چ : حذف شده.
۵-ر : شه فرستاد. ۶-ح د : او داده. ۷-خ ذ : شد.
۸-آ ب ت ج خ ز : مرد لؤلؤ چو دید بر (خ : در)؛ ز : مرد لؤلؤ ریزه؛ ذ : بر- حذف شده. ۹-آ ب ت ج خ ز: راز او (ب ت ز :آن) درنهاد او. ۱۰-آ ب ت : وان. ۱۱-پ ث چ ح د ذ ر ژ ش: سه ، س : سه (او سه). ۱۲-ج : چوبدان پیک نامه‌بر، ر:هم بان پیک نامور؛ ذ : نیک نامور؛ آ ب ت ح د ز :نامه‌بر، پ ث ژ :نامور، س: نامه ور (بر). ۱۳-آ ب ت ج خ: مهربان، ح : نامه‌بر. (بیت شماره ۲۲۷ ج :حذف شده). ۱۴-ذ: سیمین. ۱۵-ر : دل. ۱۶-ز:لؤلؤسنج. ۱۷- ث چ د: برداشت و؛ خ : برداشت وکشت کوهر؛ ر :کرد ؛ ب ت :کوهر.

چون کم و[1] بیش دیدشان[2] بجیار — هم بدان[3] سنگ سودشان چو غبار[4]
قبضه واری شکر بران[5] افزود — وآن دُر و آن شکر بیکجا سوُد[6]
۲۳۰ داد تا نزد[7] میهمان بشتافت — میهمان باز نکته را[8] دریافت
از پرستنده[9] خواست جامی شیر — هر دو در وی فشاند گفت بگیر[10]
شد پرستنده نزدِ[11] بانوی خویش — وآن ره آورد را نهاد به پیش
بانو[12] آن شیر برگرفت و بخورد — وآنچه زو مانده بُد خمیر بکرد[13]
برکشیدش بوزن اوّل بار — یک سرِ[14] موی کم نکرد[15] عیار
۲۳۵ حالی انگشتری گشاد ز[16] دست — داد تا بُرد پیکِ راه[17] پرست

۱- ژ : چون بکم. ۲- ت ر : بودشان، ج : دادشان. ۳- ذ س : بران.
۴- ژ : سودشان بسان غبار، آ ر : بعیار. (بیت شماره ۲۲۹ ج : حذف شده).
۵- آ ب ت خ ز : قدری ازشکر بران (خ : دران)، ژ : قرصه واری بدوشکو ؛ چ ر :
بدان، ح د : دران. ۶- آ ب س : آن ؛ خ : آن در وان شکر بیکجا بود ؛ ژ : برانجا. ۷- ت :
برد. ۸- ر : نکتهٔ. ۹- ژ : فرستاده. ۱۰- ذ : بردودروی فشاند کفتا کیر ؛ ح د ژ : درهم
فشاند و ؛ چ ز : فشاند و. (بیت شماره ۲۳۲ ژ : حذف شده). ۱۱- آ ب ت ج ح خ د
ذ ر : سوی، چ : پیش، س : سوی (نزد). ۱۲- ج ح د : بانوئی، ر : بانوی.
۱۳- ح ر : وانکه ز و (ر : وانچه ازو) مانده بدخمیری کرد ؛ پ ذ : زان مانده
بد خمیری کرد ؛ ث چ : ازو ؛ آ ت ج خ ز : مانده شد (خ ز : بد) عیار بکرد ؛
د ژ : خمیری کرد. (بیت شماره ۲۳۴ آ : حذف شده). ۱۴- ز : حذف شده.
۱۵- س : نکرد (نگشت). ۱۶- ح د : انکشترین (د : انکشتری) کشیداز ؛
ر : انکشترین ؛ آ ب ت ج خ ز : بکنداز، ذ ژ : کشاد از. ۱۷- ب ت ج
خ د ذ ر : تا نماید بشاه ماه (ب : راه).

مرد بخود ستد زدستِ کنیز — پس دُر انگشت کرد و داشت عزیز
داد یک تا دُری[2] جهان افروز — شبچراغی بروشنایی[3] روز
باز پس شد[4] کنیز حور نژاد — دُر یکتا بلعلِ یکتا داد
بانو[5] آن دُر نهاد برکف دست — عقدِ خود را زیکدگر بگسست[6]
۲۴۰ تا دُری یافت هم طویله آن — شبچراغی هم از قبیلهٔ[7] آن
هر دو دُر[8] رشته ای کشید بهم — این و آن چون[9] یکی نه بیش و نه کم
شد پرستنده دُر بدریا داد — بلکه خورشید را ثریّا داد
چونکه بخود[10] نظر بران[11] انداخت — آن[12] دو هم عقد را زهم نشناخت[13]

---

۱ - ذ : بر. ۲ - آ ب ت ج ح خ ز : داد (خ : داشت) یک تا در، پ ث چ ذ ر ژ : داد یک تا درش (چ : دریش) آن، د : داد یک تا درش. ۳ - ژ : بروشنی چون.
(بعد از بیت شماره ۲۳۷ ث :
شد آن کنیز تابر کاه — قصه برکفت یک بیک باماه - افزوده).
۴ - چ : باز برد آن.
(ابیات شماره ۲۴۲ - ۲۳۹ پ ث ذ ر : حذف شده).
۵ - آ ح د : بانوی، ج : بانویی. ۶ - چ : بشکست.
۷ - ب ت ج خ ز : چون چراغی (خ : شب چراغی) بهم فتیلهٔ.
۸ - خ : این و آن. ۹ - خ ژ : حذف شده. ۱۰ - ژ : دختر.
۱۱ - ج : بدان، ح خ ر : دران؛ ذ : دران نظر.
۱۲ - ح : این. ۱۳ - آ ب ت ج خ ز : دانه زیکدیگر، ر : دُر و لعل را؛ ذ ژ : ازهم (ژ : بهم) بشناخت؛ چ : بشناخت.

جز دوی[1] درمیان آن دو خوشاب[2] — هیچ فرقی نبد برونق و آب[3]

۲۴۵ مهرهٔ ازرق از غلامان خواست — کان دوم را سوم نیامد[4] راست

برسرِ دُر نهاد مهرهٔ خرد — داد تا[5] آنکه آورید ببرد

مهربانش چو[6] مهره با دُر دید — مهر[7] برلب نهاد وخوش خندید

ستد[8] آن مهره و[9] دُر ازسرِ هوش — مهره در[10] دست بست[11] و دُر درگوش

باپدر گفت خیز و[12] کار بساز — بس که بربخت[13] خویش کردم ناز

۲۵۰ بخت من بین چگونه یارمنست[14] — کاین چنین یاری اختیارِ منست[15]

همسری یافتم که همسر او[16] — نیست کس در[17] دیار وکشور او[18]

ماکه دانا شدیم ودانا دوست[19] — دانش ما[20] بزیر[21] دانش[22] اوست

پدر از لطف آن[23] حکایتِ خوش — با پری گفت کای[24] فریشته وش

(بیت شماره ۲۴۴ ذ : حذف شده). ۱- ث ج ر : دری .
۲- آ ب ت ث چ ح خ د ز ژ : درمیان (چ : درمیان آن) دُر (خ : دو) خوشاب. ۳- آ ب ت ج : ناب ، ح خ د ر ز : تاب.
۴- ت ح خ ر : نیاید ، د : نباید. ۵- خ ر ز : با . ۶- آ ب ت ج خ ز : مهربان چون که ، ذ : میزبانش چو . ۷- پ : مهره.
۸- آ ب ت خ ز : بستند . ۹- ر : مهرهٔ . ۱۰- د : بر. ۱۱- آ ب ت ج خ ر ز : کرد . ۱۲- آ ث ج : حذف شده . ۱۳- ث : تخت:
۱۴- آ ب ت ج خ ز : یارم کشت . ۱۵- آ ب ت ج خ ز : اختیارم کشت
۱۶- ژ : وی. ۱۷- پ ث ج ح خ د ذ ر ژ ش : نیست اندر ، س : در (اندر). ۱۸- خ : تو، ژ : وی. ۱۹- آ ب ت ز : دانش . ۲۰- پ ث ح د ذ ر : من. ۲۱- ج : پذیر، ز : ندند . ۲۲- خ : کشور . ۲۳- ج ذ : این. ۲۴- خ : ای .

آنچه من دیدم[1] از سؤال وجواب — روی پوشیده شد بزیر[2] نقاب

۲۵۵ هرچه رفت از حدیثهای نهفت — یک بیک با منت بباید گفت

نازپرورده[3] هزار نیاز — پردهٔ رمز برگرفت ز راز[4]

گفت[5] اوّل که تیز کردم[6] هوش — عقد لؤلؤ گشادم از بن گوش

درنمودار آن دو لؤلؤی ناب[7] — عمر گفتم دو روزه شد دریاب[8]

اوکه بردو سه دیگرش بفزود[9] — گفت اگر[10] پنج بگذرد هم زود

۲۶۰ من که شکّر بدُر درافزودم[11] — وآن[12] دُر وآن شکر بهم سودم

۱- پ ث چ در ژ ش : اینکه ؛ ح ذ : اینکه (ذ: آنکه) دیدم من. ۲- ح د ژ : بود زیر ، س : بود زیر (شدبزیر). ۳- آ ب ت ج خ ز : نازپرورده با. ۴- ج : پرده را برگرفت از سر راز ؛ پ ث : به راز ، ح د ژ : از راز ۵- آ ج خ ز : گفت ز (خ ز : از). ٦- پ ث چ ح د ذ ر ژ ش : بر کرفتم. (ابیات شماره ۲۵۹ - ۲۵۸ ج ، بیت شماره ۲۵۹ ژ : حذف شده). ۷- ث چ ذ ر ز ژ : درنمودم از آن دو لؤلؤی ناب (چ: تاب)؛ پ : آب ، ح ش : تاب. ۸- ر: عمر کفتم زده کذشت بیاب ، ژ : عمر کفتم که دیر شد دریاب ؛ ز : دو روز شد بتاب ؛ ث : روز . ۹- آ ب ت ز: او بران دو سه دکر (ز: دیکر) ؛ ث او بران دوسه؛ خ: او بران سه دیکرش ؛ ذ: آنکه بر دوسه دیکرش افزود (ر: بفزود)؛ چ ح د ش : دگر ، س : دیگر. ۱۰- ر : کز . ۱۱- آ ب ج : درودر ، پ ت : براو در ، خ : دران در ، ذ : به او در ، ز: برو در ، ژ : بدو بیفزودم ؛ چ ح د : بیفزودم.
۱۲- ج خ : آن ، ذ : این .

گفتم این عمر شهوت[1] آلوده | چون دُر و چون شکر بهم سوده
بفسون و[2] بکیمیا کردن | که[3] تواند زهم جدا کردن
او که شیری دران[4] میان انداخت | تا یکی ماند و دیگری بگداخت
گفت[5] شکّر چو[6] با[7] دُر آمیزد | بیکی قطره شیر برخیزد
۲۶۵ من که خوردم شکر[8] ز[9] ساغر او | شیر خواری[10] بدم برابر او
وآنکه انگشتری[11] فرستادم | بنکاح خورش رضا[12] دادم
او[13] که داد آن[14] گهر نهانی گفت | که چو گوهر مرا نیابی جفت
من که هم[15] عقد گوهرش بستم | وا نمودم که[16] جفت[17] او هستم
او که[18] درجست و جوی آن دو گهر | سوّمی[19] درجهان ندید دگر
۲۷۰ مهرهٔ ازرق آورید بدست | وز پی چشم بد ز[20] ایشان بست

(بیت شماره ۲۶۱ آ ب ت خ ز ژ : حذف شده) . ۱- ز : ای عمر شکر . ۲- آ ب ت خ ز : گفتم این را ، ذ : شکر و در . ۳- چ : کی. ۴- آ ب ت ج خ ز : او که آن شیر در . ۵ - پ : لب . ٦- ج چ خ ذ س ش : که . ۷ - ر : در . ۸ - ر : میی . ۹ -ج خ : به ۱۰ - ر : خورده . ۱۱- ح : انگشترین . ۱۲- ر : خبر .

(ابیات شماره ۲٦۸ - ۲٦۷ ج : حذف شده) .

۱۳ - ح : آن . ۱۴- ذ : این. ۱۵- ژ : در . ۱٦- آ ب ت خ ز : آن نمودم که . ۱۷- ر : من چو . ۱۸- آ ب پ ت چ ز ژ ش : چو ، ث : حذف شده ، س : که (چو) . ۱۹- آ : سومین ، ب چ خ ذ : سیمین ، ر : سیم تن ، ز : سیمی . ۲۰- آ ب ت ج خ ز : از پی چشم بد بد (ب ت ج خ ز : بد بر) ؛ ث : بد بد ، ح د ژ : بد بر.

من که مهره بهم برآمودم[1] | سر بمُهر رضای او بودم
مهرهٔ مِهرِ او بسینهٔ[2] من | مُهرِ[3] گنجست[4] بر خزینهٔ من
بروی از پنج[5] راز پنهانی | پنج نوبت زدم بسلطانی
شاه چون دید توسنی را رام | رفته خامی بتازیانهٔ خام[6]
۲۷۵ کرد برسنّت زناشویی | هرچه باید[7] ز شرط نیکویی
در[8] شکر ریز شور[9] او بنشست | زهره را با سهیل کاوین بست
بزمی آراست چون بساطِ بهشت | بزمگه را بعود و مشک[10] سرشت
کرد پیرایهٔ عروسی راست | سرو و گل را نشاند و خود[11] برخاست
دو سبک روح را بهم بسپرد[12] | خویشتن زآن[13] میان گرانی برد[14]

۱-آ ب ت ج ز : من چو مهره بدر درآمودم (ج : افزودم)؛ خ: بدر بر؛ ذر: بهم در ، س: بخود بر . ۲-آ ب ت ج خ ذ ز : مهرهٔ او بمهر سینهٔ . ۳-ذ : مهرهٔ . ۴-آ ح ر ث : کنجینه ، خ : کنجیست .
(بیت شماره ۲۷۳-آ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۵-ث : چار
۶-آ ب ت خ ذ ز : رفت خامی ز (ذ : به) تازیانهٔ (ت خ : بازمانهٔ)؛ ج : رفت و تدبیر کار کرد تمام ، ر: رفته کامی بتازیانهٔ کام ؛ ح د : ز تازیانه . ۷-ذ : باشد . ۸-خ : از . ۹-ج ح د ذ ر س: سور . ۱۰-ج ح خ د ژ س : بمشک و عود . (ابیات شماره ۲۷۹-۲۷۸ ح خ د ژ : ۲۷۸-۲۷۹) . ۱۱-ز : سرو گل را نشاند خود؛ د : کل . ۱۲-آ ب ت خ ز : بحجله سپرد، ج : بحجره ببرد، ژ: بهم دادند. ۱۳-ح د : خویش رفت از.
۱۴-ژ : کران دادند. (بعد از بیت شماره ۲۷۹ آ ب ت خ ز ژ :
آن جوان بخت چون رسید بکام | ماه را از فلک کشید بدام - افزوده) .

۲۸۰ کان کن[۱] لعل چون رسید بکان — جان کنی را مدد رسید زجان[۲]

گاه رخ[۳] بوسه داد و[۴] گاه لبش — گاه نارش[۵] گزید[۶] و[۷] گه رطبش

آخر[۸] الماس یا فت بر دُر[۹] دست — باز برسینهٔ تذرو[۱۰] نشست

مهرهٔ خویش دید در[۱۱] دستش — مِهر[۱۲] خود در[۱۳] دو نرگس مستش[۱۴]

گوهرش را[۱۵] بمهر خود نگذاشت[۱۶] — مهر گوهر زگنج او[۱۷] برداشت

۲۸۵ زیست با او بنا ز و کامهٔ[۱۸] خویش — چون رخش سرخ کرد[۱۹] جامهٔ خویش

کاوّلین روز بر سپیدی[۲۰] حال — سرخی جامه را گرفت بفال

چون بدان سرخی از سیاهی رست[۲۱] — زیور سرخ داشتی پیوست

(بیت شماره ۲۸۰ آ ب ت خ ز ژ : حذف شده). ۱- ذ: کان کل.

۲- ر: جان کنی آمد و رسید بجان ؛ ج : بجان .

(بعد از بیت شماره ۲۸۰ ج :

شاه زاده چو دید دلبر خویش حور جنّت گرفته همسر خویش - افزوده)

۳- ج : که رخش . ۴- آ ت ز : داد ، ر : و داد ۵- ح : کازش

۶- خ : کشید . ۷- ت : حذف شده (ابیات شماره ۲۸۴-۲۸۲ ح د :

۲۸۳-۲۸۲ ، ۲۸۴). ۸ - پ ث ح د ر ژ : و آخر. ۹- آ ب ت ج

خ ز : الامر یافت بروی. ۱۰- ر : باز برسینه زد دو دست و. ۱۱- آ ب

ت ج ذ : بر. ۱۲- چ : مهری. ۱۳- پ ث چ ذ ر ژ : اندر. ۱۴- ج: نرگسان

بستش. (بیت شماره ۲۸۴ پ ث چ ذ ر ش : حذف شده) . ۱۵- ح د:

گوهرش سر. ۱۶- ج ز : بگذاشت. ۱۷- ح د ژ : زگنجدان. ۱۸- آ ب ت ج خ ز :

سی بکامه. ۱۹- ذ : دید . ۲۰- ز : ستیدی. (بیت شماره ۲۸۷ آ ب ت

خ ز : حذف شده) . ۲۱- پ ذ ر ژ : علم سرخی (ذ ر : سرخ) از ، ج : چون بسرخی ازان.

چون بسرخی برات راندندش[1] — ملک سرخ جامه خواندندش[2]

سرخی آرایشی[3] نو[4] آیین است — گوهر سرخ را بها زاینست[5]

۲۹۰ زرکه گوگرد سرخ شد لقبش — سرخی آمد نکوترین سلبش

خون که[6] آمیزش[7] روان دارد — سرخ ازان[8] شد که لطف جان دارد

در[9] کسانی که نیکویی جویی — سرخ روییست اصل نیکویی[10]

سرخ[11] گل شاه بوستان نبود — گر ز سرخی در او[12] نشان نبود

چون بپایان شد این حکایت نغز — گشت پر سرخ گل هوارا[13] مغز

۲۹۵ روی بهرام ازان[14] گل افشانی[15] — سرخ شد چون رحیق ریحانی[16]

دست بر سرخ گل کشید[17] دراز — در کنارش گرفت[18] و خفت بناز

(ابیات شماره ۲۸۸-۲۸۷ ج : ۲۸۷ - ۲۸۸). (بیت شماره ۲۸۸ ر : حذف شده). ۱- ج : براب دادندش ؛ آ ب ت خ ز : دادندش . ۲- پ : کفتندش. (بعداز بیت شماره ۲۸۸ ت :

سرخی جامه راکرفت بفال — زان رسید او لختیهاء کمال - افزوده).

(بیت شماره ۲۸۹ ج : حذف شده). ۳- ت ج ح خ ذ ر : آرایش. ۴- ث : وز . ۵- آ پ ت ج خ ذ رش : اینست. (بیت شماره ۲۹۱ ج : حذف شده). ۶- خ : می ، ذ : کم . ۷- آ : آمیزشی ، ذ : اویزش . ۸- آ ب خ : زان. ۹- س : در (از) . ۱۰- ث : نکوئی. (ابیات شماره ۲۹۶-۲۹۲ آ : حذف شده ؛ بیت شماره ۲۹۳ خ : حذف شده).

۱۱- ذ ر : درج . ۱۲- ژ : تا زسرخی برو ؛ ت ج ح ر : برو .
۱۳- ج : هوای دو. ۱۴- ر : ازین. ۱۵- پ ح : فشانی. ۱۶- ب ت ج خ ز : عقیق رمانی (ج : روحانی). ۱۷- پ ث : در ؛ ر : درسرخ گل کشیده . ۱۸- ر : کشید.

نشستن بهرام روز چهارشنبه در گنبد پیروزه و حکایت کردن دختر پادشاه اقلیم پنجم*

چارشنبه[1] که از شکوفهٔ مهر	گشت پیروزه‌گون سواد سپهر
شاه را شد ز عالم افروزی	جامه پیروزه‌گون ز[2] پیروزی

---

* آ: حذف شده، ب ذ: رفتن بهرام ... بگنبد فیروزه‌گون (ذ: فیروزه)، پ: ... بهرام‌گور روز چهارشنبه وحکایت کردن دختر ملک اقلیم پنجم، ت ج چ: ... در گنبد پیروزه‌گون (ج: فیروزه، چ: ازرق)، ث: ... دختر ملک اقلیم پنجم، ح: رفتن شاه بهرام بگنبد فیروزه، خ: نشستن بهرام بعیش روز ... گنبد فیروزه وحکایت خواستن، د: رفتن بهرام ... در گنبد ازرق، ر: عشرت کردن شاه بهرام روز چهارشنبه بگنبد فیروزه، ز: نسستن بهرام‌گور روز ... در گنبد ازرق وحکایت گفتن دختر ملک اقلیم پنجم، ژ: نشستن شاه بهرام‌گور روز ... در گنبد ازرق وافسانه گفتن دختر...، س: ... پیروزه رنگ وافسانه گفتن دختر ... (ابیات شماره ۱۱-۱ آ: حذف شده). ۱-خ: بامدادان. (بعد از بیت شماره ۱ - ج:
باز بهرام با نشاط تمام	دست عشرت گرفته باده بجام - افزوده).
(مصرعهای بیت شماره ۲ - خ: مقدم مؤخرست). ۲-ج: به.

شد[1] به پیروزه گنبد ازسرناز — روزکوتاه بود وقصّه دراز

زلف شب چون نقاب[2] مشکین بست — شه زنقّابی نقیبان[3] رست

۵ خواست تابانوی فسانه سرای[4] — آرد[5] آیین بانوانه[6] بجای

گوید از راه عشقبازی[7] او — داستانی بدلنوازی[8] او

غنچهٔ گل گشاد سرو بلند — بست بر[9] برگ گل شمامهٔ قند

گفت کای چرخ بنده فرمانت — واختر[10] فرّخ آفرین خوانت

من و[11] بهتر زمن هزار کنیز — از زمین بوسی توگشته[12] عزیز

۱۰ زشت باشدکه پیش چشمهٔ نوش — در[13] گشاید دکان سرکه فروش

چون زفرمان شاه نیست گزیر — گویم ارشه بود صداع[14] پذیر

(ابیات شماره ۳-۲ ح : ۲-۳). ۱- خ : شب. ۲- پ ذ ر ژ : رنک تاب. ۳- ب ت : مه؛ خ : مه زبازار بی نصیبان؛ ذ: شب؛ ر: شد نقابی واز؛ پ چ د ژ ش: زنقبانی نقیبان .

۴- ب ت ج خ ز : بهشتی رای.

۵- ر: دارد. ٦- ح : بانویانه، ژ : بونیانه. ۷- ب ت ج ز : راز دلنوازی. ۸- ب ز : داستان بعشقبازی؛ ت ج: بعشقبازی، خ : بچاره سازی.

۹- ب ت ث ج خ ر ز ژ : بست در ، ذ : برک. ۱۰- پ ث چ ذ ر ژ ش : اختر . ۱۱- چ : حذف شده.

۱۲- خ : بوس توکشته اند ؛ ث چ ذ : کشت، ر: شدند .

۱۳- ج : به. ۱۴- ب ت ج خ ز : فسانه.

حکایت*

بود مردی بمصر ماهان نام — منظری[1] خوبتر زماه تمام

یوسف مصریان[2] بزیبایی — هندوی او[3] هزار یغمایی

جمعی از دوستان[4] وهمزادان — گشته[5] هریک بروی او[6] شادان

روزکی چند زیر چرخ کبود — دل نهادند بر سماع وسرود[7]

۵ هریک از بهر[8] آن خجسته چراغ — کرد[9] مهمانیی بخانه و باغ

روزیی[10] آزاده‌ای بزرگ نه خرد — آمد اورا بباغ مهمان برد

بوستانی لطیف وشیرین کار[11] — دوستان زآن[12] لطیف‌تر صدبار

تا شب آنجا نشاط[13] میکردند — گاه می گاه[14] میوه[15] میخوردند

---

* آ پ ح : حذف شده، ت : حکایت ماهان ، ج : حکایت هامان مصری، د: آغاز حکایت، ژ : حکایت کردن دختر اقلیم چهارم ، س : افسانه، ش : حکایت ماهان وقضایا که ویرا واقع شده. (ابیات شماره ۶۳-۱- آ : حذف شده) . ۱-خ : منظرش . ۲-ب : مصربد ، ت خ ز : مصریی، چ : مصراو . ۳-خ : هندوی از، ر : هندوانرا . ۴-ح : همدمان . ۵-د : کشت . ۶-پ : وی . ۷-پ ث چ ح د ذ ر ژ ش : شاد بودند بانشاط و (ث : نشاط) سرود (ح : درود) . ۸-ح د ذ ر ژ : مهر . ۹-ت د : کوده، س : کوده (کرد) . ۱۰- ز : روز . ۱۱-ج چ : دوستانی لطیف شیرین کار؛ پ ث ذ ش : لطیف شیرین کار، ح ذ ر : لطیف تر زنکار . ۱۲-ج چ : بوستان زان (چ : زو)؛ پ : زاین، ح د س : زو، ژ : را . ۱۳-ز : بساط . ۱۴-پ : کاه بیکاه، ث ذ ژ : کاه وبیکاه . ۱۵-ب ت ج خ ز : نقل .

هر زمان از نشاط پرورشی | هردم ازگونهٔ[1] دگر[2] خورشی
۱۰ شب چو[3] از مشک برکشید علم | نقره را قیر[4] درکشید قلم
عیش خوش بودشان دران بستان | باده در دست[5] و نغمه[6] در دستان
هم دران باغ دل[7] گرو کردند | خرّمی تازه عیش نو کردند
بود مهتابی آسمان[8] افروز | شبی الحق بروشنایی روز
مغز ماهان چو گرم شد زشراب[9] | تابش ماه دید و گردش آب[10]
۱۵ گردِ آن باغ گشت چون مستان | تارسید از چمن بنخلستان
دید شخصی ز دور[11] کامد[12] پیش | خبرش داد از[13] آشنایی خویش
چونکه بشناختش[14] همالش بود | در تجارت شریک مالش بود
گفت چون آمدی بدین[15] هنگام | نه رفیق و نه چاکر و[16] نه غلام
گفت کامشب[17] رسیدم از ره دور | دلم[18] از دیدنت نبود صبور

(بیت شماره ۹- ب ت ج خ ز : حذف شده). ۱- پ ح ذ ژ : گوشهٔ .
۲- چ : گونه . ۳- ذ : چون شب . ۴- ب ت ج خ ز : برسر نقره .
۵- ذ : حذف شده . ٦- ح د : زخمه . ۷- پ ذ ر ژ : همت خوش دلی .
(بیت شماره ۱۳ ر : حذف شده). ۸- خ : بود مهتاب بس جهان ؛
پ : مهمان ، ذ : مهتاب ، ث : مهتابی . ۹- ح د ر ژ : سر ؛ ذ : سر ماهان
چو گرم شد بشراب ؛ ث چ ، شد بشراب ، ز : گشت ز شراب . ۱۰- ب پ ت ث ج
ح خ د ذ ر ز ژ ش : دید (پ : بود ، چ ز ژ : دید و) گرد شتاب . ۱۱- پ چ ذ ژ ش : ز در .
۱۲- ث : آمد ، س : کامد (آمد) . ۱۳- ب ت ج خ ز : ز . ۱۴- پ ذ ر ژ :
دریکی جایکه ، خ : چون شناختش . ۱۵- ب ت ج ح خ د ز : درین . ١٦- چ :
نه رفیقی نه چاکری ؛ ذ : نه چاکری . ۱۷- ب ت ج چ خ ز : امشب . ۱۸- ز : دیده

۲۰ سودی[1] آورده‌ام برون زقیاس | زآن چنان سود هست جای[2] سپاس[3]
چون رسیدم بشهر بیگه بود | شهر دربسته خانه بی ره[4] بود
هم برآن[5] کاروانسرای برون | بردم آن بار مهر کرده درون
چون شنیدم[6] که خواجه مهمانست | آمدم باز رفتن آسانست
گر تو آیی بشهر به باشد | داور ده[7] صلاح[8] ده باشد
۲۵ نیز ممکن بود که در شب داج | نیمه سودی نهان کنیم از[9] باج
دل ماهان ز شادمانی[10] مال | برگرفت آن شریک[11] را دنبال
درگشادند باغ را ز[12] نهفت | چون کسی شان ندید هیچ نگفت
هردو درپویه گشته باد[13] خرام | تا زشب رفت یک دو پاس تمام
پیش میشد شریک[14] راه نورد | او[15] بدنبال مید وید چو گرد
۳۰ راه چون از حساب خانه گذشت | تیر اندیشه از نشانه گذشت

۱- ب ت ز : سود . ۲- پ : چاره . ۳- چ ذ : هراس . ۴- چ : مه (بیت شماره ۲۲ پ ث چ ذ ر ژش : حذف شده). ۵- ب : بدان ، ج خ : دران . ٦- پ ث ذ ر : من چو دیدم ، ث : چونکه دیدم . (بیت شماره ۲۴ ز : حذف شده) . ۷- خ : دیه . ۸- ذ : سلاح ۹- ب ت ج خ ز : تحفها را نهان کنیم ز ؛ ذ ر : نیمه سودی کنیم از ره (ر : کنیم ما از) ؛ دش : ز . ۱۰- ز : شادکامی . ۱۱- پ ث چ ذ ر ژش : حریف . (بیت شماره ۲۷ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۱۲- ذ ژ : به . ۱۳- چ ذ : کشت باد ، خ : بادکشته . ۱۴- ب ت ج خ ز : رفیق . ۱۵- چ ر : واو . (بعد از بیت شماره ۳۰ چ ر :
باخود اندیشه کرد مرد جوان که ز راه اوفتاده ایم نهان - افزوده).

گفت ماهان زما[1] بفرضهٔ نیل ‌ ‌ ‌ دوری[2] راه نیست جز یک میل
چار فرسنگ ره فزون رفتیم ‌ ‌ ‌ از[3] خطِ[4] دایره برون رفتیم
بازگفتا مگر که من[5] مستم ‌ ‌ ‌ بر نظر صورتی[6] غلط بستم
او که در رهبری مرا یارست ‌ ‌ ‌ راه[7] دانست و نیز[8] هشیارست
۳۵ همچنان میشدند در[9] تک و تاب ‌ ‌ ‌ پَسرو آهسته پیشرو بشتاب
گرچه پسرو ز پیشرو می ماند ‌ ‌ ‌ پیشرو باز مانده را می خواند
کم[10] نکردند هردو ز آن[11] پرواز ‌ ‌ ‌ تا بدانگه که مرغ کرد[12] آواز
چون پر افشاند مرغ صبحگهی ‌ ‌ ‌ شد دماغِ شب از خیال[13] تهی
دیدهٔ مردم خیال پرست ‌ ‌ ‌ از فریب خیال بازی رست
۴۰ شد ز ماهان شریک ناپیدا ‌ ‌ ‌ ماند ماهان ز[14] گمرهی شیدا

(ابیات شماره ۳۷ - ۳۱ ر : ۳۱ ، ۳۷ - ۳۲) . ۱ - ب ت ج ح خ
د ز : باخود زما (ج خ : که تا) . ۲ - ب : دوري . ۳ - ذ : وز .
۴ - ر : خط و . ۵ - ژ : که من مگر . ۶ - ح د : نقش بر ؛
ر : بنظر صورت ؛ پ ث چ ذ ژ : صورت . ۷ - ت : کار . ۸ - ج :
بلکه . ۹ - ح د : به . (بیت شماره ۳٦ ب ت ج خ ز : حذف شده)
۱۰ - ج : پس . ۱۱ - ح د ژ : هیچ ازان ؛ خ : آن . ۱۲ - ج : تا بدان
دم که مرغ داد ، ب ت خ ذ : داد ، س : کرد (داد) .
(بعد از بیت شماره ۳۷ ر :
مگر امشب ز راه گم شده ایم ‌ ‌ ‌ در بدِ فعل راه را زده ایم - افزوده)
۱۳ - ذ : خیال شب از دماغ . (بیت شماره ۳۹ ج : حذف شده) . ۱۴ - ث
ر ژ س ش : مانده ؛ ز : مانده ماهان چو ؛ ب ت ج خ : چو .

مستی و ماندگی[1] دماغش[2] سفت — مانده و مست بود[3] برجا خفت

اشک چون شمع نیمسوز فشاند[4] — خفته[5] تا وقت نیمروز[6] بماند

چون ز گرمای[7] آفتاب سرش — گرم تر[8] گشت از[9] آتش جگرش

دیده بگشاد برنظاره[10] راه — گرد برگرد خویش کرد نگاه[11]

۴۵ باغ[12] گل جست و[13] گل بباغ ندید — جز دلی باهزار داغ ندید

غار برغار دید[14] منزل خویش — مار هرغار از[15] اژدهایی بیش

گرچه طاقت[16] نبود[17] درپایش[18] — هم برفتن[19] پذیره[20] شد رایش[21]

۱- پ ذ ر ژ : تعب ماندگی. ۲- ز : خیالش. ۳- ب ت ج خ ز : طاقتش چون نماند، ر : ماندهٔ مرده بود ؛ ذ : بود و. (بیت شماره ۴۲ ذ : حذف شده). ۴- پ ر : تیر چون شمع تیزسوز فشاند (ر : سود افشاند)، ژ : پیر چون شمع پیر را بنشاند ؛ خ : شمع سوز می؛ ج : افشاند.

۵- ر : خفت و. ٦- ژ : صبحگاه. ۷- پ ذ ر ژ : روزگر به ، ح د : چون ز گرمی. ۸- پ : کره تر. ۹- ب ذ ر : سشد ز (ذ : از) ؛ ج خ : ز. ۱۰- پ ذ ر ژ : چونکه ازخواب خواست (ذ : خاست) کرد نگاه؛ د : بگشاده ؛ ج چ خ : در.

۱۱- پ ذ ژ : جملگی کرد او (ذ : از ، ژ : وا) نظارهٔ راه، ر : جملگی چشم بر نظارهٔ راه. ۱۲- ب ت ث ج خ : باغ و.

۱۳- چ ح : حذف شده. ۱۴- ر : خار درخارید. ۱۵- ب ت ج : ز ، پ ث خ ذ ژ : حذف شده. ١٦- ذ : قوت. ۱۷- س ش : نماند. ۱۸- ر : راهش. ۱۹- ز : برون. ۲۰- چ ژ : بدیده. ۲۱- ج : پایش ، ر : جاهش

پو یه میکرد و[1] زورِ پایش نه — راه میرفت و رهنمایش نه

تا نزد شاهِ شب سهٔ[2] پایهٔ خویش — بود ترسان دلش ز[3] سایهٔ خویش

۵۰ شب چو نقشِ سیاه کاری[4] بست — روزگار از سپید[5] کاری رست

بیخود افتاد[6] بر در غاری — هرگیاهی[7] بچشم او ماری[8]

او دران دیوخانه رفته زهوش — کامد آوازِ آدمیش بگوش

چون[9] نظر برگشاد[10] دید دوتن — زو[11] یکی مرد بود و[12] دیگر زن

هردو[13] بر[14] دوش پشته ها بسته — میشدند از گرانی آهسته

۵۵ مرد کورا بدید بو[15] رهِ خویش — ماند زنرا بجای و آمد[16] پیش

بانگ بر زد بر وکه هان چه[17] کسی — با که[18] داری چو باد همنفسی

(بیت شماره ۴۸ ر : حذف شده).

۱- پ ذ ژ : از دوشب تا دو ؛ ج : و- حذف شده .

(بیت شماره ۴۹ ج ر : حذف شده). ۲- پ : تا بشد شاه شب ؛ ژ : تا نشد شاه شب به ؛ ث چ : بزد ؛ خ : بزدماه ؛ ب ت ز : ماه . ۳- ث : دلش به ، ح د : زخویش و .

۴- ب ت ح د ذ ز ش : تاری ، ث : یازی ، چ ژ : بازی.

۵- پ ث ر ز : سیاه .

۶- ذ : افتاده . ۷- ژ : کیایی . ۸- ر : خاری. ۹- ژ : چو. ۱۰- پ : نظر کشاد ، ح د : نظر بازکرد. ۱۱- ذ : زان . ۱۲- پ ج : حذف شده. ۱۳- ج : مرد . ۱۴- پ : را ، ث : در. ۱۵ س : بر (در). ۱۶- ث ج ش : ماند زنرا بجا و آمد، ذ : کشت حیران و در دوید به. ۱۷- ذ : برزد که هان هان ؛ د : بدو. ۱۸- ذ : بکه

گفت مردی[1] غریب و[2] کارم خام | هست ماهان گوشیارم[3] نام
گفت کاینجا[4] چگونه افتادی | کاین خرابی[5] ندارد آبادی
این بر و بوم[6] جای دیوانست | شیر[7] از آشوبشان غریوانست
۶۰ گفت لله و فی الله[8] ای سره مرد | آن کن از مردمی که شاید[9] کرد
که من اینجا[10] بخود نیفتادم | دیو بگذار کادمیزادم
دوش بودم بناز و آسانی | بر[11] بساط ارم بمهمانی
مردی آمد که من همال توام | از شریکان ملک و[12] مال توام
زان بهشتم بدین[13] خرابه فکند[14] | گم شد از من چو روز گشت بلند[15]
۶۵ با من آن یار غافل از[16] یاری | یا غلط کرد یا غلط کاری

---

۱ - خ : مرد. ۲ - ب پ ج د ذ ر ز : حذف شده. ۳ - ذ ر : هوشیارم ، س : گوشیارم (هوشیارم). ۴ - خ ذ : اینجا.
۵ - ج : خرابه. ۶ - ج : و بوم و. ۷ - ت : دیو.
۸ - ب ت ج خ ز : ماهان بدو که ، چ : لله و بالله ، ر : طاقت نماندم.
۹ - ب : باید ، س : شاید (باید). ۱۰ - ج ذ : من که اینجا ، خ : من بدینجا. ۱۱ - ر : به.
(ابیات شماره ۶۳ - ۶۶ ذ : حذف شده). ۱۲ - ب ت ج خ ر ز : در تجارت شریک. ۱۳ - پ : برین ، ح خ د : درین. ۱۴ - ر س : خراب افکند. ۱۵ - ر : خوش بود. ماه و آفتاب. (بیت شماره ۶۵ آ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۱۶ - ث : غافل از ره ؛ س : فارغ.

مردمی کن تو از[1] برای خدای[2]   راهِ گم کرده را بمن بنمای[3]

مرد گفت ای جوان زیبا روی   بیکی موی[4] رستی[5] از یک موی

دیو بود[6] آنکه مردمش خوانی   نام او هایل بیابانی

چون تو صد خلق را[7] زره برده ست   هر یکی بر[8] گریوهٔ مُرده ست

۷۰ من واین زن رفیق ویار توایم   هردو امشب نگاهدار توایم

دل قوی کن میان ما بخرام   پی ز پی برمدار وگام از[9] گام

رفت ماهان میان آن دو[10] دلیل   راه را می نوشت میل بمیل

تا دم صبح هیچ دم نزدند   جز پی یکدگر[11] قدم نزدند

چون[12] دهل برکشید بانگ خروس   صبح بر ناقه بست[13] زرّین کوس

۷۵ آن دو زندان که[14] بی کلید شدند   هردو از دیده[15] ناپدید شدند

۱- ژ : وز. ۲- چ : خدا. ۳- چ : بنما. ۴- ج : مویه. ۵- پ ث چ ح د ذ ر ژ : رسته. ٦- پ ث ح د ر ژ : بد. (بعد از بیت شماره ٦۸ ب ت ج خ ز ش : آنکه (خ : لیک) با تو شریکِ مال نمود (خ : نبود) غرض او هلاک جانِ تو بود - افزوده). ۷- ج : مرد را، س: آدمی. ۸- ت ح ز : در. ۹- پ ذ : برمدار کام ز (ذ : از) ؛ س : برمگیر (مدار) ؛ آ : و- حذف شده ؛ ب ت ث ج خ ر ز ژ : ز. ۱۰- ب ت ز : رفت ماهان برای (ت : براه، ز : برد) آن دو، ژ : رفت ماهان میان او. (بیت شماره ۷۳ ر : حذف شده). ۱۱- ت : یک بیک زان جهت ؛ س : یکدیگو. ۱۲- آ ب ت ج خ ز : تا. ۱۳- ج خ : برتافت د : بست. ۱۴- آ ب ت ج خ ز : کس (ج : تن) قفل، پ ذ ر ژ : تن را که، چ ش : زندان، ح : دندان، د : زندان که. ۱۵- پ ش ح د ذ ر ش : از در دیه (ح د ذ ر : دیده)، چ : از برش هردو، ژ : از در دیده هردو، س : هردو از (از در) دیده.

بازماهان در اوفتاد[1] ز[2] پای || چون فروماندگان بماند بجای[3]
روز چون عکسِ روشنایی داد || خاک بر خونِ شب گوایی داد
گشت ماهان دران گریوهٔ تنگ[4] || کوه بر کوه دید جای پلنگ[5]
طاقتش رفت از[6] آنکه خورد نبود || خورشی جز دریغ و[7] درد نبود
۸۰ بیخ و تخم گیا طلب میکرد || اندک اندک بجای نان میخورد
باز ماندن ز راه روی نداشت || ره نه و[8] ره روی فرونگذاشت[9]
تا شب آن روز رفت کوه بکوه || آمد از جان و از[10] جهان بستوه[11]
چون جهانِ سپید گشت سیاه || راه رو نیز باز ماند ز[12] راه
در مغاکی خزید و لختی خفت || روی خویش از روندگان بنهفت[13]
۸۵ ناگه آوازِ پای اسب شنید || برسر راه شد سواری دید

۱- ت : فتاد. ۲- آح د ذ ر : از. ۳- پ : فروماند کو؛ آب ت ج خ ز : نشست بجای (ج : ز پای). ۴- آب ت ج خ ز : رفت ماهان درآن کریوهٔ سنک ؛ ر : خفت ماهان. ۵- آب ت خ ذ ز : کوه در (ت خ : بر) کوه دید جایي تنک ؛ ح : در؛ ژ : بود؛ پ : نهنک، ج : تنک. ٦- آ ب ت ج خ ر ز : ز. ۷- ر : جز دلی با هزار. ۸- پ ث چ ح د ذ ر ژ : راه شد، خ : رهبرو. ۹- ز : بگذاشت. ۱۰- خ : حذف شده. ۱۱- پ : بشکوه. ۱۲- آ ب ح خ د ز ژ : راه روماند بازمانده ز، پ : راه رومانده باز ماند به، ت ث ر ش : راه رومانده بازماند (ث : مانده) ز (ر : از)، ج : راه رو ماند و بازماند ز ، چ : راه رو بازمانده شد از، ذ : راه رو بازماند کشت ز .
۱۳- ر : خود از درندکان نهفت .

مرکبِ خویش گرم کرده[1] سوار | در دگر دست مرکبی[2] رهوار
چون در آمد بنزد[3] ماهان تنگ | پیکری دید درخزیده بسنگ
گفت کای[4] ره[5] نشین زرق نمای | چه کسی وچه جای تست اینجا
گر خبر باز دادی از رازم[6] | ور[7] نه حالی سرت بیندازم
۹۰ گشت ماهان زبیم او لرزان[8] | تخمی افشاند[9] چون کشاورزان
گفت کای ره نوردِ خوب[10] خرام | گوش کن سرگذشت بنده تمام
وآنچه دانست از آشکار[11] ونهفت | چون نیوشنده گوش کرد[12] بگفت
چون سوار آن فسانه زو[13] بشنید | در عجب ماند وپشت دست گزید

۱- ژ : کرد. ۲- ج : سخت میراند مرکب ؛ ح د : بر دکر.
۳- ذ : بکرد. (بعداز بیت شماره ۸۷ پ ث چ ح د ذ ر ژ ش:
مرکب خویش را که (چ : چو) دید (ث چ ش : راند) چنان
لختی از پویه باز داشت عنان - افزوده).
۴- آ ب ت ج ح ز : ای. ۵- ذ : هم. (ابیات شماره
۸۹-۹۰ پ : ۸۹ - ۹۰).
۶- آ ب ت ج خ ز : پرسمت کو شوی هم آوازم. ۷- ث چ
ح د : کر. ۸- خ : خواجه ماهان زبیم اوازان ، ذ : گفت ماهان
زبیم وی لرزان ؛ پ : وی. ۹- ج : تخم انداخت ؛ آ ب ت خ ز :
انداخت ، ژ : افکند. ۱۰- خ : ای ره نورد کوه ؛ آ ب ت ج
ز : نورد کوه ، ذ : نورد باد. ۱۱- پ ث ج چ ح د ژ ش : آنچه؛
خ ذ ر : آنچه دانست آشکار. ۱۲- آ ب ت ج ز : نیوشیده
گوشت داشت ؛ پ ث ر ژ ش : نیوشیده ؛ خ : داد. ۱۴- آ : زان.

گفت بردم بخویشتن[1] لاحول — که شدی ایمن از هلاک[2] و هول

۹۵ نر و ماده دو غولِ چاره[3] گرند[4] — کادمی را ز راهِ خود[5] ببرند

درمغاک افکنند و خون ریزند — چون رسد بانگِ مرغ بگریزند[6]

ماده هیلا و نام نرغیلاست[7] — کارشان کردن بدی و بلاست[8]

شکر کن[9] کز هلاکشان[10] رستی — هان[11] سبک باش اگر کسی[12] هستی

بر جنیبت[13] نشین عنان در[14] کش — وز[15] همه نیک و بد زبان[16] درکش

۱۰۰ بر پیم[17] بادپای را میران — در دل خود خودای را میخوان

عاجز و[18] یاوه[19] گشته زان[20] در غار — بر پر آن[21] پرنده گشت سوار

(بیت شماره ۹۴ ج : حذف شده) . ۱- ح : گفت بایست کردنت .

۲- خ ذ : تاشدی (ذ : ای شده) ایمن از هلاک وز ؛ آ ب ت ح
د ز : از هلاک وز ، ر : از هلاکی ، ث : از هلاکت . ۳- س :
چاره (حیله). ۴- پ : برند . ۵- خ د : صدچو تو آدمی ز ره.
(بیت شماره ۹۶ ب : حذف شده) .

۶- ذ : صبح بگریزند ، ر : صبح برخیزند . ۷- ر : عیلا و نام
نرعیلاست ؛ ش : هیلان ؛ پ : نرعیلا ، ۸- پ : بلا.

۹- ج : آن . ۱۰- ر ث : هلاک آن . ۱۱- خ : جان .

۱۲- ج : سبک . ۱۳- ر : سمندم . ۱۴- آ ب ت ح خ د ز ژ :
بر . ۱۵- ذ : بر .

۱۶- ج ژ : عنان . ۱۷- آ ب ت ج خ ز : ادهم ، پ ح د
ذ ر ژ : فرس . ۱۸- آ : عاجزی ؛ ب ت ث ز : و- حذف شده
۱۹- پ ژ : مانده. ۲۰- خ ر : بر ۲۱- آ ج : بر براقی ؛ ب ت ح خ د ذ ر : براق ، ث :
سر آن .

آن[1] چنان بر[2] پیش فوس میراند | که ازو باد بازپس میماند
چون قدر[3] مایه راه بنوشتند | وزخطرگاه[4] کوه بگذشتند
گشت پیدا ز کوه پایهٔ[5] پست | ساده دشتی چگونه ـ چون کف دست
۱۰۵ آمد از هر طرف[6] نوازش رود | نالهٔ بربط و نوای سرود
بانگ ازان سو که سوی[7] ما بخرام | نعره زین سو که نوش باد[8] جام
همه[9] صحرا بجای سبزه و گل | غول در غول بود[10] و غل در غل
کوه و صحرا[11] ز دیو گشته[12] ستوه | کوه صحرا گرفته صحرا کوه
برنشسته[13] هزار دیو بدیو | از در و دشت برکشیده[14] غریو
۱۱۰ همه چون دیو باد[15] خاک انداز | بلکه چون[16] دیو چه سیاه و دراز

۱- ر : هم. ۲- ج ز : در، س : بر (در). ۳- آ ب ت ج خ : فرو، ر: بسی. ۴- خ : از کمرهای؛ آ ب ت ج ز : کمرهای، پ : حطرکاه و ، د : کمرکاه. ۵- چ : یکی بیابان. ٦- ج : طرف آن. ۷- آ ت ج خ : زان سوکه نزدما؛ پ ث چ د : زان ؛ ز : سوکه برده . ۸- خ : بادا . ۹- پ :که، ح د ذ رژ : کوه و. ۱۰- آ ب ت ج ح د ز : دید .
(بیت شماره ۱۰۸ آ ب ت ج خ ز : حذف شده).
۱۱- پ ذ ر ژ : دشت و صحرا، چ : همه صحرا. ۱۲- د : کشت. ۱۳- ج : بنشست . ۱۴- ج : آن در و دشت نالهاو؛ ر :وز؛ آ ب ت خ ز : دشت نالها و . (بیت شماره ۱۱۰- ج : حذف شده). ۱۵- پ ر : دیو باد و ، ذ : گردباد، ژ : باد گشته . ۱٦- ث : چه سیاه بود .

تا بدآنجا[1] رسید کزچپ وراست | های[2] وهویی برآسمان[3] برخاست

صَفَق[4] ورقص برکشیده خروش | مغز را درسرآوریده بجوش[5]

هرزمان آن خروش[6] می افزود | لحظه تا لحظه بیشتر[7] می بود

چون بدین ساعتی گذشت[8] ازدو | گشت پیدا هزارمشعل[9] نور

۱۱۵ ناگه آمد پدید شخصی[10] چند | کالبدهای سهمناک[11] بلند

لفچهایی چو[12] زنگیان سیاه | همه قطران قبا و قیر[13] کلاه

همه خرطوم دار و[14] شاخ گرای | گاو[15] و[16] پیلی نموده دریک جای

هریکی آتشی گرفته بدست | مُنکر و[17] زشت چون زبانی[18] مست

آتش ازحلقشان[19] زبانه زنان | بیت گویان وشاخ[20] شانه زنان

۱- ج : برانجا. ۲- ب خ : حذف شده. ۳- ث : به آسمان، ج : ازان میان. (ابیات شماره ۱۱۴-۱۱۳ - آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۴- ر : همه در رقص برکشید غریو ؛ ث : صفقه ؛ ذ ژ: برکشید.
۵- د : مغز اندرسر ؛ ج : برسر ، ح ژ : اندرسر ؛ ر: سر برآوریده بریو. ۶- پ : حروف. ۷- ح د : لحظه لحظه زیاده تر. ۸- آ ب ت ج ح د ژ : برین ؛ س ش : برین ساعتی گذشت ز. ۹- ژ : مشعل و. ۱۰- پ ح د ذ ر ژ : قومی.
۱۱- ب د ز س : سهمناک و. (بیت شماره ۱۱۶ آ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۱۲- پ ذ : غولیانی ، ث : لفجیانی، ج : لفچشان بد ، ژ : غولهای؛ ر : غولیانی و. ۱۳- ث : قبا قیر ، ذ : قبای قیر . ۱۴- آ ت خ : حذف شده . ۱۵ ژ : گاه. ۱۶- ح خ ر : حذف شده . ۱۷- ر: حذف شده. ۱۸- پ : زشت چون ربای و ؛ ژ: بوده همچون. ۱۹- ذ : کفتشان . ۲۰- د : وشاخ و.

۱۲۰ زان جلاجل که در دُم[1] آوردند / رقص در جمله عالم آوردند
هم بدآن[2] زخمه کآن سیاهان داشت / رقص کرد آن فرس که ماهان داشت
کرد ماهان در[3] اسب خویش نظر[4] / تا ز پایش چرا برآمد پَر[5]
زیر خود محنت و بلائی[6] دید / خویشتن را بر اژدهائی[7] دید
اژدهای چهار پای و دو پَر[8] / واین[9] عجبتر که هفت بودش سر
۱۲۵ فلکی کو بگرد ما کمرست / چه عجب کاژدهای[10] هفت سرست
او[11] بر آن[12] اژدهای دوزخ وش[13] / کرده برگردش دو پای[14] بکش

۱- پ ژ : چون جلاجل ؛ ذر : چون جلاجل که درهم.
(بیت شماره ۱۲۱ - آ ب ت ج خ ز ش : حذف شده و بجای آن :
اسب ماهان دگر برقص آمد چون کسی کو بناز بخرامد - افزوده).
۲- پ ح د : بران . ۳- ب ت ج چ خ د : بر . ۴- ژ : نگاه.
۵- خ ر ز : سر ، ث : راه . ۶- خ : بلامی . ۷- خ : اژدهای
(بیت شماره ۱۲۴ ز : حذف شده).
۸- ر : جهان ربای دو سر ؛ آ ت ج ح د ذ : و - حذف شده.
۹- ر : این . (بعد از بیت شماره ۱۲۴ پ ث چ ژ ش :
اژدهایی (ث چ ش : چارپایی) که دید چار (ژ : همچو) پری
غلطم کاژدهــای هفت سری - افزوده)
(بیت شماره ۱۲۵ پ خ ژ ، ابیات ۱۲۶-۱۲۵ ر : حذف شده).
۱۰- آ : اژدهای . ۱۱- پ : واو . ۱۲- ذ : بدان . ۱۳- آ ب ت ج ح خ د ز : مالک وش . ۱۴- ذ : کرد از ؛ آ ب ت ح خ ز : از کردنش (ز : کردش) ؛ ح : از کردنش بپای.

وآن ستمکاره[1] دیوِ بازی گر — هرزمان بازیی نمود دگر
پای میکوفت باهزار شکن — پیچ بر[2] پیچ تو ز تاب رسن[3]
اوچو حاشاکِ سایه پرورده — سیلش ازکوه پیش درکرده[4]
۱۳۰ سوبسو[5] میفکند و میبردس — کرد یکباره[6] خسته و خردش[7]
میدواندش ز راهِ سرمستی — میزدش بر بلندی و پستی
گه برانگیختش چوگوی[8] از[9] جای — گه بگردن[10] در آوریدش پای
کرد[11] بر وی هزار گونه فسوس — تا بهنگام صبح و بانگِ[12] خروس
صبح چون[13] زد دم ازدهانهٔ[14] شیر — حالی ازگردنش فکند[15] بزیر

۱- پ ح د ذ ر ژ : وین (د : این ، ژ : وان) عجبتر که؛ خ : زان. ۲- رس : در. ۳- ج : پیچ پر ؛ ذ : پیچ پر پیچ تو ز تاب بتن؛ آ ب ت ج خ ز : ز پای.
(بیت شماره ۱۲۹ ذ : حذف شده). ۴- پ : سینشان پیش کوه و درکرده ؛ ث : سنکش ؛ ح د : سیلش ازپیش کوه درکرده ، ر : سینه شان پیش کوه درکرده ، ژ : می فتادی بهر سویی مرده ؛ آ : بیشتر ؛ چ : تر . ۵- آ ج خ : سربسر . ٦- ج : کرده یکبار
۷- ذ : خوردش . (ابیات شماره ۱۳۲ - ۱۳۱ ر : ۱۳۱ - ۱۳۲).
۸- آ : انداختنش ؛ ب ت ج خ ز : انداختش چوکوه ، پ ث چ ر ژ : انکیختی چوکوه ؛ ح د ذ : چوکوه .
۹- ش : ز . ۱۰- ج : ز گردون . ۱۱- خ ر : کرده . ۱۲- آ : و- حذف شده؛ ذ : وقت. ۱۳- پ ر : بر . ۱۴- آ ب ت ح خ : دم زد؛ ز : دم زدکانهٔ. ۱۵- ر : جامی از کردش اوفتاد .

۱۳۵ رفت و رفت[1] ازجهان[ن] نفیر وخروش — دیگهای سیه نشست ز[2] جوش

چون زدیو اوفتاد دیو[3] سوار — رفت چون دیو[4] دیدگان ازکار

ماند[5] بیخود دران ره افتاده — چون کسی خسته بلکه جان[ن] داده[6]

تا نتفسید از آفتاب[7] سرش — نه زخود بود ونزجهان[8] خبرش

چون زگرمی گرفت مغزش جوش[9] — درتن هوش رفته آمد هوش

۱۴۰ چشم مالید واز[10] زمین برخاست — ساعتی نیک دید در[11] چپ وراست

دید در[12] گرد خود بیابانی — کز درازی نداشت پایانی

ریگ رنگین کشیده نخ بر نخ[13] — سرخ چون خون وگرم چون[ن][14] دوزخ

تیغ[15] چون برسری فراز کشند[16] — ریگ ریزند ونطع باز کشند[17]

(بیت شماره ۱۳۵ آ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۱-ح د : باز رفت. ۲- ذ : از. ۳-آ : اوفتاده ؛ ث ذ ر ژ : اوفتاده دید (ژ : بود) ۴-ج : کار. (بیت شماره ۱۳۷ ر : حذف شده). ۵-پ ج ذ : مانده. ٦-ج : یکی مرده برچه افتاده ؛ آ ب ت خ ز : مرده، س : خسته (خفته). ۷-پ خ : نیفتید از (خ : ز) ؛ آ ث ج ح : بتفسید ، چ : تفسید ، ث : نتابید ، س : نتفسید (بتفسید) ؛ ر : بتابید آفتاب ؛ ت ذ : ز . ۸-چ خ : بودنزجهان ، ذ : درجهان نه کس. ۹-پ : بگرمی گرفت مغزبجوش ؛ ذ : مغزبجوش (ابیات شماره ۱۴۵-۱۴۰ آ : حذف شده)

۱۰-ث ج چ خ رزش : ز. ۱۱-ر : بنگرید از ؛ ج چ : از. ۱۲-ب ت ج خ ز : بر ، س : بر (در). ۱۳-پ : رنگی کشیده نخ درنخ ، خ : رنگش کشیده بخ بربخ ؛ ج : رنگش ؛ ر : شخ برشخ. ۱۴-ذ : خون گرم در. (ابیات ۱۴۴-۱۴۳ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۱۵-ژ : شمع. ۱٦-پ ر : سرش فرازکشید. ۱۷-پ ر : ریزید ونطع بارکشید.

آن[1] بیابان عَلَم بخون افراخت | ریگ ازان ریخت نطع از[2] انداخت[3]
۱۴۵ مرد[4] محنت کشیده[5] شب دوش | چون تنومند شد[6] بطاقت[7] وهوش[8]
یافت از دامگاه آن[9] ددگان | کوچه راهی بکوی[10] غم زدگان
راه برداشت[11] میدوید چو دود | سهم زد زآن هوای زهر[12] آلود
آنچنان شد که تیر در پرتاب | باز ماند از تکش[13] بگاه شتاب
چون درآمد بشب سیاهی شام | آن[14] بیابان نوشته بود تمام
۱۵۰ زمی[15] سبز دید و آب روان | دل پیرش چو بخت گشت[16] جوان
خورد ازان آب[17] وخویشتن را شست | وز پی خواب جایگاهی[18] جست

۱-ث: از. ۲-ث: ریخت و؛ ر: رنج نطع خون. ۳-ذ: افراخت.
۴-پ: دو. ۵-س: کشیده (رسیده). ۶-ج: تنومند را. ۷-خ ژ: نطاقت.
۸-ح: توش. (بیت شماره ۱۴۶ ج: حذف شده). ۹-پ ذ ژ: رفت ازان کارگاه (ذ: کارخانهٔ) آن (ر: در)؛ ح د: بردامگاه؛ خ: از دامگاه از. ۱۰-ب ت ح خ د: کوچ کاهی بکوی (ح د: چوکوی)، ر: کوچ راهی بکوچ؛ ذ: کردراهی، ز: کوچکهای، ژ: چست راهی. ۱۱-پ ح د ژ ش: برداشت و. ۱۲-چ: سهم کن؛ ر: سهم کن زان هوای کرد؛ ح د ژ: هوای درد (ژ: دود). ۱۳-ت: از تکش و، ج: آنکش. ۱۴-آ ب پ ث ج چ خ: او. ۱۵-ح د ذ ژ: زمیی. ۱۶-آ ب ت ز: طالع پیر بود (ب: بودو، ت ز: بوده) کشت، ج: طالع پیر کشته کشت، خ: طالعی پیر دید وکشت، ر: دلبرش کشت همچو بخت؛ ش ح: کشته. (ابیات شماره ۱۵۲-۱۵۱ ذ: حذف شده). ۱۷-خ: چون دران آب.
۱۸-آ ب خ: از؛ ت ج ر: از (ر: وز) پی خوابگاه جایی.

	گفت به‌گربشب برآسایم[1]	کز شب آشفته میشود رایم
	من خود اندر مزاجِ سودائی	واین هوا خشک وراه[2] تنهائی[3]
	چون نباشد[4] خیالهای درشت	خاطرم را[5] خیالبازی کشت
۱۵۵	خسبم امشب[6] ز راهِ دمسازی	تا نبینم[7] خیالِ شب بازی
	پس زهر منزلی وهر راهی[8]	بازمیجست عافیت[9] گاهی
	تا به بیغولهٔ رسید فراز	دید نقبی[10] در[11]وکشیده دراز
	چاهساری هزار پایه درو	ناشده کس مگر که سایه درو[12]
	شد دران چاهخانه یوسف‌وار	چون رسن پایش[13] اوفتاده[14] زکار
۱۶۰	چون[15] بپایان چاهخانه رسید	مرغ گفتی به‌آشیانه رسید[16]
	بی‌خطر شد دران[17] حجاب[18] نهفت	بر زمین[19] سر نهاد و لختی خفت

۱ـ خ : بیاسایم. (بیت شماره ۱۵۳ ج : حذف شده).
۲- ث : خشک راه و. ۳- ذ : پیمائی.
(بیت شماره ۱۵۴ آ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۴-ر: هست درشب، ڎ : چون به بینم. ۵- ذ : خاطرش را. ٦-ذ: خفتم آن شب. ۷- ذ: نه بیند. (بیت شماره ۱۵٦ ڎ : حذف شده). ۸-آ ب ت ج خ ز : چون نبد (خ : رسم) منزلی و همراهی؛ ح : بهر. ۹- آ ج : عاقبت. ۱۰- ج : لعبی، چ: نقشی. ۱۱ـ خ: ز در. ۱۲ـ ب: برو، ج : او. (بیت شماره ۱۵۹ ج : حذف شده). ۱۳ـ چ : تابش. ۱۴ـ ت ث ح خ د : افتاد. ۱۵ـ پ ث چ ذ ڎ ش: تا. ۱٦ ـ پ : چون سمن درسواد سایه بید (ابیات شماره ۱٦۴ - ۱٦۱ پ : حذف شده). ۱۷ـ ح ڎ: چون فرورفت در؛ ذر : چون فروشد؛ خ : درین، س: ازان. ۱۸ـ ج : حجار. ۱۹ـ ذ: دست بر

چون درآمد زخوابِ نوشین باز | کرد بالینِ خوابگه را ساز[1]
دیده بگشاد[2] بر[3] حوالیِ چاه | نقش[4] میبست بر حریرِ سیاه
یک درم وار[5] دید نورِ[6] سپید | چون سمن بر[7] سوادِ سایهٔ بید
۱۶۵ گردِ آن روشنایی از چپ و راست | دید تا[8] اصلِ روشنی زکجاست
رخنه‌ای[9] دید داده چرخِ بلند | نورِ مهتاب را بدو[10] پیوند
چون شد آگه که آن فواره[11] نور | تابد از ماه و ماه از[12] آنجا دور
چنگ و[13] ناخن نهاد[14] در سوراخ | تنگیش را بزور کرد[15] فراخ
تا چنان شد که فرق تا گردن | میتوانست از و[16] برون کردن
۱۷۰ سر برون کرد و[17] باغ و گلشن دید | جایگاهی لطیف و[18] روشن دید
رخنه کاوید تا بجهد و فسون[19] | خویشتن را ز رخنه[20] کرد برون

۱- س: ساز (باز). (بیت شماره ۱۶۳ ذ: حذف شده).
۲- ر: برکرد، ذ: بکشاد و. ۳- ج: در. ۴- آ ب ت ج خ ز: نقب. ۵- ژ: یکدم وار.
۶- آ ب ت خ ز: رنگ، ج: ریک. ۷- ث ح ذ ر ژ: در.
۸- ج: کان. ۹- خ: روضهٔ. ۱۰- پ ژ: بود؛ ث چ ذ ر: بوده (چ ذ: بود) مهتاب را درو (ذ ر: دران)؛ آ ج ح د: درو.
۱۱- آ ت ث ح خ ز: قواره، چ: قوارهٔ. ۱۲- خ: حذف شده.
۱۳- آ: چنک، ر: چون که. ۱۴- ذ: نهاده. ۱۵- ر: اندکی را بچاره؛ پ ح ژ: بچاره، س: بچاره (بزور)؛ ذ: بچاره کرده؛ چ: کرده. ۱۶- آ ب ت ج: زو، ذ ر ز: دران. ۱۷- آ ب پ چ د ژ: حذف شده. ۱۸- پ ث ج چ ح د ذ ز: حذف شده. ۱۹- چ: سکون. ۲۰- پ: خانه.

دید باغی نه باغ بلکه[1] بهشت | به ز باغ ارم بطبع وسرشت
روضه گاهی چو صد نگار درو | سرو و[2] شمشاد بیشمار درو
میوه دارانش از[3] برومندی | کرده[4] با خاک سجده پیوندی
۱۷۵ میوه هایی برون ز[5] اندازه | جان ازو تازه او[6] چو[7] جان تازه
سیب چون[8] لعل جامهای[9] رحیق | نار بر شکل درجهای[10] عقیق
به چه[11] گویی بر آگنیده[12] بمشک | پسته با[13] خندهٔ تر از لب خشک
رنگ شفتالو از شمایل شاخ | کرده یاقوت سرخ و زرد[14] فراخ
موز بالقمهٔ خلیفه[15] براز[16] | رطبش را سه بوسه[17] برده بگاز

۱- ر: بلکه باغ. ۲- ث: حذف شده. (بیت شماره ۱۷۴ آب
ت ج خ ز: حذف شده). ۳- ر: داریش بی. ۴- چ: کرد.
(بیت شماره ۱۷۵ خ: حذف شده). ۵- چ د ذ ر ش: از. ٦- ح:
جان او؛ ذ: او تازه و. ۷- ج ر: ز (بعد از بیت شماره ۱۷۵-
آب ت ج خ ز:

هرچه از میوه در شمار آید | خوردن شخص را بکار آید
جمله موجود (ب ت خ ز: موجد) بد دران بستان | در خریف و بهار و تابستان-

افزوده). (ابیات شماره ۱۸۵ - ۱۷٦ آب ت ج خ ز: حذف
شده). ۸- ث: چو. ۹- پ: خامهای. ۱۰- ر: حقهای.
۱۱- پ ث ح ر: چو. ۱۲- ذ: برآوریده. ۱۳- ر: در. ۱۴- چ د: کرد
یاقوت زرد و سرخ؛ ح: زرد و سرخ. (بیت شماره ۱۷۹ پ ذ: حذف
شده). ۱۵- ر: جوز بالقمهٔ حنیفه؛ س: موز (جوز)؛ ج: درلقمهٔ؛ ث:
لقمهٔ که داشت. ١٦- ح: بناز. ۱۷- ث: سبوسه، س: سه بوسه (سبوسه).

۱۸۰ شکر امرود[۱] در شکرخندی — عِقدِ[۲] عنّاب درگهر بندی

شهد انجیر ومغزِ بادامش — صحن پالوده کرده درکامش[۳]

تاک انگور کج نهاده کلاه — دیده[۴] درحکم خودسپید وسیاه

زآب[۵] انگور و[۶] نارِ آتش گون — همچو[۷] انگور بسته محضرِ خون

شاخ نارنج وبرگ تازه ترنج — نخل بندی نشانده درهر[۸] کنج

۱۸۵ بوستان چون مشعبد از نیرنگ — خربزه حقّه های رنگارنگ

چونکه ماها چنان بهشتی یافت — دل ز دوزخ سرای دوشین تافت[۹]

۱ـ ر: افزوده. ۲ـ ث: عقدو. ۳ـ ح د: جامش، س: جامش (کامش).

ر بیت شماره ۱۸۲ ژ: حذف شده). (بعدازبیت شماره ۱۸۲ ح د ذ:

رازقی وملاحی وخزی (ذ: جزی) — جوزقی (ذ: تودری) وکلابی وشکری -

افزوده). ۴ـ ث: دید. ۵ـ ژ: تاک. ۶ـ ذر: حذف شده. ۷ـ ح:

هم از، دژ: هم ز. ۸ـ دژ: نموده درسر؛ چ ذ: بریسر، س: برهر.

(بعداز بیت شماره ۱۸۵ س:

میوه برمیوه سیب وسنجد ونار — چون طبرخون ولی طبرزدوار - افزوده).

۹ـ خ: روشن؛ ذ: دورشتافت، ر: دشتی یافت، ز: یافت. (بعداز بیت

شماره ۱۸۶ آ ب پ ت ث چ ح خ د ذ ر ز ژ ش: چند (ز: چید)

ازان (خ: ازین) میوهای نوشین (ذ ر: شیرین) بار (د: کار) ∴ خورد ازان

نوشهای (پ ذ: میوهای، ر: تخمهای، ژ: بوستان) زرین (پ ث چ ح

د ذ ر ژ ش: شیرین) کار (ذ: بار) - افزوده و بعد از همان بیت پ ث

چ ح و ذ ر ژ ش: از (ر: زان) حلاوت که نوش کرد آن نوش

∴ چاک چاک در دلش (ش: لبش) رسید (ث: رسیده) بگوش - افزوده).

او دران[1] میوها[2] عجب مانده خورده[3] برخی و برخی[4] افشانده

ناگه[5] ازگوشهٔ[6] نعرهٔ[7] برخاست که[8] بگیرید دزدرا[9] چپ وراست

سپری آمد زخشم وکینه[10] بجوش چوب دستی بر[11] آوریده بدوش

۱۹۰ گفت کای دیو میوه دزد کیی[12] شب بباغ آمده زبهر چیی[13]

چند سالست تا درین باغم از[14] شبیخون دزدبی[15] داغم

توچه خلقی[16] چه اصل دانندت[17] چونی وکیستی که خوانندت[18]

چون بماهان بر این[19] حدیث شمرد مرد مسکین[20] بدست وپای بمرد

۱- ج : چند ازان ؛ چ : درو . ۲- ذ : میوهٔ . ۳- چ : خورد. ۴- ج : بعضی و بعضی . ۵- چ : تاکه . ٦- پ ح د ذ رث : دور. ۷- آ ب ت ج خ ز : فغان . ۸- پ : تا. ۹- ج خ ذ : دزد از . ۱۰- آ ب ت ج خ ز : زخشم رفته . ۱۱- د ز : در. ۱۲- ث ح د : ای ؛ ج خ : ای دزد ازکجایی تو، ر : ای دزد میوه دزدچیی ؛ ذ ث : ای دزد؛ آ ب ت ز : دزد ازکجایی تو. ۱۳- آ ب ت ج خ ز : به‌که بامن سخن‌سرایی تو ؛ ذ : آمدی؛ ر : آمدی زبهر کیی . ۱۴- ذ : کز. ۱۵- خ : دلی، رث : با ، س : پی . ۱٦- پ ح د ذ رث : چیستی و (ح د : وز) ، ث چ : توچه دزدی . ۱۷- ز : خوانندت . ۱۸- ر : کیستی چیستی چه ؛ آ ب ت ج خ : چیستی چه ؛ ز : چیستی چه دانندت؛ ث چ ح ث : چه . ۱۹- ذ : که هان بدین ، ر : زمانی بدین ؛ آ ب ت ز : بران، خ : ازین ، ث : وی این . ۲۰- خ : همچومستی .

گفت مردی[1] غریبم[2] ازخانه — دور مانده بجـای[3] بیگانه

۱۹۵ باغریبان رنج دیده بسـاز — تا فلک خواندت غریب نواز

پیرچون دید عذر سازیِ او — کرد رغبت بدلنوازیِ او

چوب دستی نهاد زود[4] از دست[5] — فارغش[6] کرد وپیش او بنشست

گفت برگوی سرگذشتهٔ خویش — تاچه دیدی تراچه آمد پیش

چه ستم دیده ای ز بی خردان[7] — چه بدی کرده اند باتو بدان

۲۰۰ چونکه ماهان ز روی[8] دلداری — دید در پیر نرم گفتـاری

کردش آگه زسرگذشتهٔ خویش — وز بلا ها که آمد اورا پیش[9]

آن زمحنت بمحنت[10] افتادن — هرشبی دل[11] بمحنتی[12] دادن

وآن[13] سرانجام ناامیدشدن — گه سیاه وگهی[14] سپیدشدن

۱- چ : مرد .

۲- ث : غریب و . ۳- پ ژ : زجای و ، ث ر: زجای، ذ : زجور . (ابیات شماره ۱۹۸ - ۱۹۷ ر : ۱۹۷ - ۱۹۸).

۴- خ : پیر . ۵- ح س : ز . ٦- ج : ایمنش .

(ابیات شماره ۲۰۱ - ۱۹۹ ج : حذف شده). ۷- ر:خبران

۸- چ ش : راه ، س : روی (راه). ۹- آ : مصرع حذف شده و بجای آن دومین مصرع بیت شماره ۱۹۸ نوشته شده، ر: گفت با او رموز عشق اندیش؛ ب ت چ ح خ د ز ژ ش : بلائی؛ پ ذ : بلائی که آمد آنرا . ۱۰- ذ : کلشن بکلخن . ۱۱-ج: شبی را . ۱۲- ژ: بکربتی. (ابیات شماره ۲۰۴ - ۲۰۳ ر : ۲۰۳ - ۲۰۴)، ۱۳ - پ ح د ذ ر ژ : وز . ۱۴- ذ : سیاهی که ؛ ز : و- حذف شده.

تا بدان چاه[1] و آن خجسته چراغ — که ز تاریکیش رساند بباغ

۲۰۵ قصهٔ خود یگان یگان برگفت — کرد پیدا براو[2] حدیثِ نهفت

پیرمرد از شگفتی کارش — خیره شد چون شنید گفتارش

گفت برما فریضه گشت[3] سپاس — کایمنی یافتی[4] ز رنج و هراس

زآن فرومایه گوهران[5] رستی — بچنین گنج خانه پیوستی[6]

چونکه ماهان ز رفق و یاری[7] او — دید برخود سپاس داریِ او

۲۱۰ باز پرسید[8] کآن نشیمنِ شوم — چه زمینست وز[9] کدامین بوم

کآن قیامت نمود[10] دوش بمن — کآفرینش نداشت گوش بمن

۱- ر : باغ. ۲- خ ذ : بدو. (ابیات شماره ۲۰۸-۲۰۶ ب ت ج خ ز : بعداز بیت شماره ۲۲۳ نوشته شده).
۳- س : برما (تو) فریضه کشت.
۴- ج : یافتم ، ر : یافت او. (بیت شماره ۲۰۸ پ ث چ ذ ر ژ ش : حذف شده، ح د : بعداز بیت شماره ۲۴۰ نوشته شده). ۵- ج : فرومایکان بجان.
۶- آ ب ت ج خ ز : خانه (ج : باغ) بنشستی. ۷- آ ب ت ج ز : اشک و زاری، ث چ : رفق (چ : روی) یاری، خ : اشک زاری. (بعداز بیت شماره ۲۰۹ ژ :

کرد دیکو زبان خویش دراز — از تک قصّه کفت تا آغاز
کفت دیدم یکی سیاه نژند — تیرهٔ بَدنژاد بَد خورسند - افزوده).

(ابیات شماره ۲۱۱-۲۱۰ پ ذ ر : حذف شده). ۸- آ ب ت ج ح ز : پس؛ خ د ژ : باز بپرسید. ۹- ب د ز : واز، چ : وان. ۱۰- ج : رسید.

آتشی برزد از دماغم دود[1] کان همه شور[2] یک شراره نبود[3]

دیو دیدم زخود شدم[4] خالی دیو دیده چنان[5] شور حالی

پیشم[6] آمد هزار دیو کده در یکی صد هزار دیو و دده

۷۱۵ این کشید آن[7] فکند و آنم[8] زد دده و دیو هردو[9] بد در بد[10]

تیرگی را ز روشنیست کلید در سیاهی سپید[11] شاید دید

من سیه در سیه چنان دیدم کز سیاهیِ دیده ترسیدم

ماندم از کارخویش سرگشته دهنم[12] خشک و دیده ترگشته

گاهی[13] از دست دیده[14] نالیدم[15] گاه بر دیده دست مالیدم

۷۲۰ میزدم گام[16] و میبریدم راه این به لاحول و آن[17] به بسم الله

تا ز رنجم خدای داد نجات ظلمتم[18] شد بدَل بآب[19] حیات

(ابیات شماره ۷۱۷ - ۷۱۲ آ ب ت ج خ ز ، ۷۱۳ - ۷۱۲ ژ : حذف شده). ۱ - پ ح د : شورشی ؛ ذ : شورشی برزد ازشمارش زود ، ر : شورشی بروی از دماغ بسود ؛ ث : زود . ۲ - ح : شوره ، س : شور (سور) . ۳ - پ : شرار نبود ؛ شچ : نبود . ۴ - ذ : شدم زخود . ۵ - ح ر : چنین . ۶ - ح : پیش . ۷ - د : این. ۸ - ح : فکند اینم ؛ پ چ : و - حذف شده . ۹ - ژ : باشد . ۱۰ - پ : بند . ۱۱ - ذ : سپید سیاهی . ۱۲ - پ ث ذ ر ژ : دهنی . (بیت شماره ۷۱۹ - ج : حذف شده) . ۱۳ - پ ح د ذ ر ژ : گهی . ۱۴ - ث : دیده دست . ۱۵ - ز : بالیدم . ۱۶ - ر : کاه . ۱۷ - پ ژ : آن بلا حول وین ، ح ذ : که به لا (ذ : بلا) حول و که ؛ ر : آن بلا . ۱۸ - ر : کلبنم . ۱۹ - پ : باب دیده .

یافتم باغی از ارم خوشتر باغبانی ز باغ دلکشتر

ترس دوشینم از کجا برخاست[1] وامشبم کام وایمنی زکجاست[2]

پیر گفت ای زبند[3] غم رسته[4] بحریم[5] نجات پیوسته

۲۲۵ آن[6] بیابان که گرد این طرفست دیولاخی مهول[7] بی علفست[8]

وآن[9] بیابانیان زنگی ساز[10] دیو مردم شدند[11] مردم خوار[12]

بفریبند مرد را[13] ز[14] نخست بشکنندش شکستنی بدرست

راست خوانی کنند و[15] کژ بازند دست گیرند و درچه اندازند

مهرشان رهنمای کین باشد دیو را عادت این چنین باشد

۲۳۰ آدمی کو[16] فریبناک بود هم ز دیوان این[17] مغاک بود

واین[18] چنین دیو درجهان چندند کابلهند و بر ابلهان خندند[19]

(ابیات ۲۲۴ - ۲۲۳ ج ، بیت شماره ۲۲۴ آ ب ت خ ز: حذف شده). ۱-ح د : روان، ذ: میان. ۲-خ: کم ایمنی برجاست ! س: کم ایمنی، آ ب ت ج ح د : برجاست، ز: برخواست. ۳-پ ح ذ ژ: رنج و. ۴-د: جسته. ۵-ژ: بحرم. ۶-ج: وان، ژ: این. ۷-ج د : بی آب و، خ: بیهول، ژ: مهیب، س: مهول (مخوف). ۸-ج: غلفست ۹-ذ: آن. ۱۰-ج: ساز. ۱۱-آ ب ت ث ح: شدند و، ر: شوند. ۱۲-ج: ساز. (بیت شماره ۲۲۷ ر: حذف شده). ۱۳-ج: مردمی. ۱۴- د ذ ژ: به (بیت شماره ۲۲۸ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۵-ح: خوانند نقش و، د ژ: خوانند و نقش. ۱۶-خ: کو. ۱۷-س: آن (این). (ابیات شماره ۲۳۳ - ۲۳۱ آ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۱۸-ذ: این. ۱۹-ژ: که دروغی براستی بندند.

گه دروغی براستی پوشند	گاه زهری در انگبین جوشند[1]
در[2] خیال دروغ بی مددیست	راستی حکم نامهٔ ابدیست
راستی را بقا کلید[3] آمد	معجز از سحر ازان پدید[4] آمد
۲۳۵ ساده دل[5] شد در[6] اصل گوهر تو	کین[7] خیال اوفتاد در[8] سر تو
این چنین بازیی کثیف گِلان[9]	ننماید جز[10] بساده دلان
ترس تو بر تو ترکتازی کرد	با[11] خیالت خیال بازی کرد
آن[12] همه بر تو اُستُلم کردن	بود تشویش[13] راه گم کردن

(مصرع های بیت شماره ۲۳۲ ژ: مقدم موُخرست). ۱- ذ: به انگبین نوشند؛ ر: نوشند، ژ: پوشند، ش: چوشند. ۲- ذ: کو، ر: وز (بیت شماره ۲۳۴ ج چ: حذف شده). ۳- پ ذ ر: راستی راه پاک ازان (ر: باز)، ژ: راستی پاک راه ازان؛ خ: ثنا. ۴- آ ب ت: سحر معجز بدو پدید، ح خ د: سحر و معجز بدو پدید، ذ: معجز که کجی جملکی زیان، ر: معجز این سخن دراز، ز: سر معجز بدو پدید، ژ: سحر و معجز پدید ازان. ۵- ج: سادهٔ، ذژ: شاد دل. ۶- آ ب ت: ز. ۷- ذ: چون. ۸- ح: بر. (بیت شماره ۲۳۶ ژ: حذف شده، ابیات شماره ۲۳۷-۲۳۶ ح و د: ۲۳۷-۲۳۶).

۹- آ ب ت ج خ ز: بازی این کثیف دلان؛ د: بازیی این؛ پ: کرانه کلان، ث: کریه کلان، چ: عجب کران، ح: کثیف کلان، ذ: آن کران هجلان، ر: کلاه کران، س: کریه (کثیف) و کلان.

۱۰- آ: ننماید بجز.

۱۱- آ ب ت ج ز: در. ۱۲- آ ب ت ج خ ذ ز: این.

۱۳- ج خ: ترس (خ: تو) و تشویش و.

گر دلت بودی آن زمان[1] برجای | نشدی خاطرت خیال نمای

۲۴۰ چون ازان غول خانه جان[2] بردی | صافی آشام تا کی از[3] دردی

مادرانگار[4] امشبت[5] زادست | وایزدت زآن جهان بما داد[6]ست

این گرانمایه باغ مینو رنگ[7] | که بخون دل آمدست بچنگ

ملک من شد دران[8] خلافی نیست | در[9] گلی نیست کاعترافی[10] نیست

میوهاییست مهـــر پرورده | هردرختی ز باغی[11] آورده

۲۴۵ دخل او آنگهی که کم باشد[12] | زو یکی شهر محتشم[13] باشد[14]

بجز اینم سرا[15] و انبارست | زر بخرمن گهر بخروارست

این همه هست و[16] نیست[17] فرزندم[18] | که دل خویشتن درو[19] بندم

چون ترا دیدم[20] از هنـــرمندی | در تو دل بسته ام بفرزندی

گر بدین[21] شادی ای[22] غلام تو[23] من | کنم این جمله را بنام تو[24] من

۱- ج خ : از روان ، ح : آنچنان . ۲- ج : ره . ۳- ذ : آشام چند ازین ؛ آ : تا کی این . ۴- پ ر : وانچنان که ، ذ: آنچنان دان که ، ژ : وانچنان دان که . ۵- ث ج ح د : کامشب . ٦- پ : زین جهان بمن دادست ؛ ث ژ ش : زین ، چ : این ، ذ : از ، ر : در ، س : زان (زین) ؛ ح د : فرستادست . ۷- پ ذ ژ : زین چنین سایه ؛ ر : زین چنین سایه باغ مینا رنک ؛ چ : مینا رنک . ۸- چ درژ : درین . ۹- ب ت ح د : بر . ۱۰- پ : کاختلافی . ۱۱- چ : هریکی از درختی . ۱۲- ج : آن که کهی ؛ ژ : او ازکهی که کم کردد . ۱۳- پ : محترم . ۱۴- ژ : کردد . ۱۵- ج خ : این هم سرای (خ : سرا) ؛ آ ب ت ح د ذ ر ژ : سرای . ۱٦- ج : حذف شده . ۱۷- پ : نیز . ۱۸- ژ : پیوندم . ۱۹- ج : برو ، س : درو (بدو) . ۲۰- ر : دارم . ۲۱- ژ : بدان . ۲۲- پ ذ : شادیی . ۲۳- ح د : غلامت . ۲۴- ح د : بنامت .

۲۵۰ تا درین باغِ تازه[1] میتازی — نعمتی میخوری و مینازی
خواهمت آن چنانکه رای بود — نوعروسی که دلربای[2] بود
دل نهم بر شما و[3] خوش باشم — هرچه خواهید[4] نازکش[5] باشم
گر وفا میکنی بدین فرمان[6] — دست عهدی[7] بده بدین پیمان[8]
گفت ما ها چه جای[9] این سخنست — خاربن کی سزای سروبنست
۲۵۵ چون پذیرفتیم بفرزندی — بنده گشتم بدین[10] خداوندی
شاد بادی که[11] کردیم شادان — ای بتو خان ومانم آبادان
دست او بوسه داد شاد بدو[12] — وآنگهی دستِ خویش داد[13] بدو
پیر دستش گرفت زود بدست[14] — عهد و میثاق کرد و پیمان بست
گفت برخیز میهمان برخاست — بردش از دست[15] چپ بجانب[16] راست

۱- ت : باره. ۲- آ ب ت ج خ ز : دلکشای. ۳- پ: زو
۴- ذ : خواهیت. ۵- آ ب ت ج ح خ د ز ژ : بارکش.
۶- پ : وفایي کنی بدین درمان، ر: وفایي کنی برین پیمان؛
ث چ ژ : وفایي کنی؛ ح د : برین؛ ت: پیمان.
۷- ث : عهده. ۸- ر : دهم بدین فرمان؛ آ ب ت
ج خ ز : بده بکن. ۹- ب : خاربر که چه جای. ۱۰ ج:
برین. ۱۱- خ : باشي چو؛ ذ : باشي؛ آ ج : چو.
۱۲- ب ت ث چ د ذ ش : داد و شاد بد او (ث: برو)؛
خ ر ز ژ : داد و. ۱۳- ر : خود بداد. ۱۴- پ ث چ د
ر ژ ش: خشک بدست، ح : خوش در دست.
۱۵- ج : جای. ۱۶- پ : بجنابت.

٢٦٠ بارگاهی بدو[1] نمود بلند — گسترشهای بارگاه پرند[2]
صفّه ای تا فلک سر[3] آورده — گیلوی طاقِ او بر آورده[4]
همه دیوار وصحن او ز[5] خام — بفروزندگی چو نقرهٔ خام
پیشگاهی فراخ واوجی[6] تنگ — از بسی شاخِ سرو و بید[7] و خدنگ
درگهی[8] بسته بر[9] جناحِ درش — کآسمان بوسه داد[10] برکمرش
٢٦٥ پیش آن[11] صفّهٔ کیانی کاخ — رُسته صندل بنی بلند[12] و فراخ
شاخ در[13] شاخ زیور افکنده — نیوش بر[14] زمین سر افکنده[15]

۱- پ : بر او . ۲- ذ : با فرشهای بارگاه پسند ؛ ر : کسوت بارگاه را ، ژ : بسترشهانه بایگاه ؛ ج ز : بلند ، ر : برکند. (بیت شماره ٢٦١ ر : حذف شده) . ۳- ج : صفه را با فلک بر؛ آ ب ت ذ ز : با فلک بر؛ پ ث چ ح خ دژ: بر. ۴- آ ب ت ج خ ز : تا بکیوانش طاق برکرده ، پ ث چ ح ذ ژ : کیلوی (ث ح : کیلوي ، ذ : کنبد ، ژ : جوهرین) طاق او در(چ : بر) آورده ، د : کیلوی طاق سر درآورده. ۵ - ر : دیوار او زصحن ؛ آ ب پ ت : و - حذف شده . ٦- ر : راهی . ۷- ذ : از پس مشک بیدو؛ آ ب ت ج خ ز : شاخهای سرو و (خ : سرو) ، چ : شاخ وسرو و بید و ، ر : سرو و شاخ بید و . ۸ - آ ب ت ج خ ز ش : پردهٔ ، س : درگهی (پردهٔ) . ۹ - ث : در. ۱۰- ر : داده . ۱۱- آ ب ت ج خ : این. ۱۲- خ : بن بلند؛ آ ت ج چ ح ر : و- حذف شده (بیت شماره ٢٦٦ آ ب ت ج ح خ د ز ژ : حذف شده) . ۱۳- پ : بر . ۱۴- س : در. ۱۵- پ ث چ ش : پراکنده .

کرده بر روی نشستگاهی چست	تخت بسته بتخته های[1] درست
فرشهایی کشیده برسر تخت	نرم وخوشبو چو[2] برگهای درخت
پیر گفتش برین[3] درخت خرام	ور نیاز آیدت بآب[4] وطعام
۲۷۰ سفره آویخته است وکوزه[5] فرود	پر ز[6] نان سپید وآب کبود
من روم[7] تا کنم زبهر تو ساز	خانهٔ خوش پس آنگه آیم[8] باز
تا نیایم[9] صبور باش بجای[10]	هیچ ازین[11] خوابگه[12] فرود میای
هرکه پرسد ترا بگردان[13] گوش	درجوابش سخن مگو[14] خموش
بمدارای[15] هیچ کس مفریب[16]	از مراعات هرکسی بشکیب[17]

۱- ز: تخته بسته بتحفهای؛ پ ث چ : بتحفهای. ۲- آ ب ت خ ز : خوش همچو، ر : خوشتر ز. ۳- آ ب ت ح د ذ ز ژ: بدین. ۴- آ ب پ ت ث ج ح خ د ز : کو؛ ر ژ : کو نیاز آیدت بنان (ژ : بام) ؛ ش : آمدت. ۵- ج : کوزه کرد آویخت؛ ذ : کوزه آویخته است وسفره ؛ آ : و - حذف شده. ٦- خ: بند ۷- ج : میروم. ۸ - ذ : خویش از برای تو ؛ ب پ ث ج چ خ ر ژ س ش : کنم ز بهر تو ، ح د : هم آنکه آیم. ۹- آ ت ج چ خ ر : بیایم. ۱۰- ذ : بپای. ۱۱- ج : زین. ۱۲- ذ : جایکه (بیت شماره ۲۷۳ پ ث چ ح د ذ ر ژ ش : حذف شده) ۱۳- آ ب ت ج خ : کرکسی پرسدت ؛ ز : کرکسی پرسدت بکرداش. ۱۴- آ ب ت چ خ ز : درجواب سخن تو باش. ۱۵- ذ : بامدارای، ر : بمدا وای. ۱٦- آ ب ت ج خ ز : مشکیب. ۱۷- آ ب ت خ ز : وز مراعات هیچ کس مفریب ؛ ج : هیچ کس مفریب.

۲۷۵ گر من آیم ز من درستی خواه — انگهی ده مرا به پیشت[1] راه

چون میان من و تو از سرِ عهد — صحبتی تازه شد چو شیر و چو شهد

باغ باغ تو خانه خانهٔ تست — آشیان من آشیانهٔ[2] تست

امشب از چشم بد هراسان باش — همه شبهای دیگر آسان باش

پیر چون داد[3] یک بیک پندش — داد با پند نیز[4] سوگندش

۲۸۰ نردبان پایه‌ای دوالین[5] بود — کز پی آن بلند بالین[6] بود

گفت برشو[7] دوال سایی کن — یکی امشب دوال پایی کن

وز زمین برکش آن[8] دوالِ دراز — تا نگردد کسی[9] دوالک باز

امشب از مارکن کمرسازی — با مداران بگنج کن بازی

گرچه حلوای ما شبانه رسید — زعفرانش[10] بروز باید دید

۱- ذ: آن زمانم به خویشتن ده؛ ر: وانگهی؛ چ: مرا بو خود؛ آ ب پ ت ث ج ح خ د ز ژ ش: به پیش تو. ۲- آ ب ت خ ز: آستان من آستانه. ۳- ر: داد پیر چون. ۴- ب ت: پیر. ۵- خ: دوالی. ٦- آ ب ت ج خ ز: کفت برشو (خ: کش) که مصلحت این (ب ت: آن)، س: کز پی آن بلند (خجسته) بالین. (بیت شماره ۲۸۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۷- ر: سر. (بیت شماره ۲۸۲ ر: حذف شده). ۸- آ ب ت ج خ ذ ز: از زمین برکش این؛ ث: واز، ذ: از. ۹- آ ب ت ج خ ز: بتو ۱۰- ر: بامدادش (بعد از بیت شماره ۲۸۴ پ ث ج ح ر ذ ر ژ ش: گرچه امرود شب گلوگیر است — نارِ خندان بدست شبگیر است افزوده).

۲۸۵ پیر گفت این و رفت سوی سرای[1] | تا بسازد زبهرِ مهمان جای
رفت ماهان بران[2] درخت[3] بلند | برکشید از زمین دوال کمند
بر سریر بلند پایه نشست | زیر پایش همه بلندان[4] پست
در چنان خانه‌ای معنبر پوش | شد چو باد شمال خانه[5] فروش
سفرهٔ نان[6] گشاد[7] و لختی خورد | از رقاق سپید و[8] گردهٔ زرد
۲۹۰ خورد ازان سرد کوزه[9] آبِ زلال | پرورش یافته ز[10] باد شمال
چون برآن تختِ رومی آرایش[11] | یافت از فرشِ چینی آسایش[12]
شاخ صندل شمامهٔ کافور | از دلش کرد رنج[13] سودا[14] دور
تکیه زد گردِ[15] باغ مینگریست | ناگه از دور تافت[16] شمعی بیست

۱-آ ب ت ج ز : این گفت؛ ذ : گفت و برفت. ۲-آ ب ت ذ ز : بدان، خ : دران. ۳-س : درخت (رواق). ۴-آ ب ت ج خ ر ز: بلندی، س : بلندان (بلندی). (مصرعهای بیت شماره ۲۸۸ پ ح د ذ ر ژ : مقدم مؤخرست).(بیت شماره ۲۸۸ ت : حذف شده). ۵-ب ج خ : گشت چون باد صبح خانه؛ پ ث ح د ذ ر ژ: زدچو؛ ز : گشت جون باد نافه. ۶-ح د : سفره راسر. ۷-آ ب ت ج خ ز: کشید. ۸-آ ب ت ج خ ز : نانهای؛ ذ : از رواق سپید. ۹-آ ب ت ج خ ز : سرد کرده؛ ث چ ح د ذ : سبز؛ ر: کوزه نیز. ۱۰-س : به (ز). ۱۱-آ ب ت خ ز : بدان تخت رومی آسایش. ۱۲-آ ت ز : وز فرش چینی آرایش؛ ب : وز؛ چ ژ : آرایش. ۱۳-آ ب ج خ ذ : کرده رنج (ج : رنج و). ۱۴-ز : سواد. ۱۵-ب ت خ ز : سوی، س: گرد (سوی). ۱۶-آ ب ت ج چ خ د ر ز : دید، ح ذ : یافت، س : تافت (دید).

نوعروسان گرفته شمع بدست — شاهِ نو[1] تخت[2] شد عروس پرست

۲۹۵ هفده سلطان درآمدند[3] راه — هفده خصل تمام برده[4] زماه

هریک آرایش دگر کرده[5] — قصبی[6] برگل و شکر کرده[7]

چون رسیدند پیشِ صفّهٔ[8] باغ — شمع بر[9] دست و[10] خویشتن چو چراغ

بزمگه[11] خسروانه بنهادند — پیشگاه بساط بگشادند

شمع بر شمع گشت[12] روی بساط — روی در روی شد سرور و نشاط[13]

۳۰۰ آن[14] پریرخ که بود مهترشان — درّة التاجِ عقدِ گوهرشان

رفت و[15] بر بزمگاهِ خاص[16] نشست — دیگران را نشاند هم[17] بر[18] دست

۱- آ ب ت ج خ ز : بر. ۲- چ د ذ ژ : بخت. (بیت شماره ۲۹۵- ر : حذف شده). ۳- آ ب ت ج خ ز : ببیت مه روی آمدند ز (ج خ : به)؛ ش : هفده طفلی بر ؛ ژ : همچو سلطان در ؛ ذ : از. ۴- آ ب ت ج خ ز : هریکی هفده خصل (ب: خصلت)، چ ش : هفده خصلت تمام ؛ ح : هشده خصل تمام ؛ ژ : هفتصد بردهٔ تمام. (بیت شماره ۲۹۶ ج : حذف شده). ۵- ر : کردند ۶- ذ : نسبتی . ۷- آ ح ژ : پر ؛ ر : پرگل از شکر کردند ؛ س : بر (پر). ۸- د : صفّه ز . ۹- پ : در. ۱۰- آ ث ج چ ذ ر ش : حذف شده. (ابیات شماره ۲۹۹-۲۹۸- آ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۱۱- ح د : بزمهٔ ، س : بزمگه (بزمهٔ) ۱۲ - ذ : کشته . ۱۳- ح : بر روی شد سرود ونشاط ؛ د : روی سرور و نشاط ؛ ج : شدسرود ونشاط ؛ ذ : شد فزود نشاط ، ر : سرو وگل بنشاط ۱۴- ث : وان. ۱۵- آ ج د : حذف شده. ۱۶- ث : دربزمگاه خویش. ۱۷- ج : حذف شده. ۱۸- ج : در.

بر[1] کشیدند مرغوار نوا / درکشیدند مرغ را ز هوا

برد[2] آوازشان ز راه فریب / هم ز ماهان وهم زماه شکیب

رقص در[3] پایشان بزخمه گری[4] / ضرب در دستشان[5] بخانه بری[6]

۳۰۵ بادی آمد نمود دستانها / درگشاد از ترنج پستانها

شب سودازده شکر میریخت / صندلی با[7] ترنج می آمیخت

درغم آن ترنج طبع گشای[8] / ماند[9] ماهان ز دو[10] صندل سای

کرد صد ره که چاره ای[11] سازد / خویشتن زآن درخت[12] اندازد

باچنان لعبتان حور[13] سرشت / بی[14] قیامت در اوفتد[15] به بهشت

۳۱۰ باز گفتار[16] پیرش آمد یاد / بند بر ضرعیان[17] طبع نهاد

۱- ج : پر. ۲- آب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ : برده.
۳- خ : حذف شده. ۴- ث چ : بجلوه گری. ۵- آب ت خ :
طرب دستشان ؛ ج : در - حذف شده. ٦- ذ : بخانه دری.
بعدان بیت شماره ۳۰۴ آب ت ج خ ز :
طبع ماهان لطیف وزیرک بود :: چون (خ : چو) سماع خوش وسرود ستود
(ج : شنود ، خ : مشنید)- افزوده). (ابیات شماره ۳۰۷ - ۳۰۵ آب ت
ج خ ز : حذف شده). (بیت شماره ۳۰٦ س: حذف شده). ۷- پ : از،
د : ترا. ۸- ث : آرای. ۹- پ س : مانده. ۱۰- ر : روز ۱۱- آب ت ج خ ز ،
خواست تا نغز (ب ج : تاخو ، خ : نغز) ؛ ج : کر صدره که سایه ؛ د ح : خواست صدره که ؛
ث : چاره چون. ۱۲- پ : خویشتن را دخت ؛ ذ : تا که خود را دران صف ؛ ژ : خویش را زان ؛
ب ت ج ح خ ز : زان هوا در ، خ ر : از درخت. ۱۳- آب ت ج ز : خوب. ۱۴- د : که.
۱۵- آب ت ج خ ز : آید او. ۱٦- خ : گفت. ۱۷- آب ت ج خ ز : برچارسوی ، ح د : بر
چارپای ، ر : برمرغیان.

وان بتان همچنان دران بازی[1] — میمودند شعبده[2] سازی[3]
چون زمانی نشاط بنمودند[4] — خوان نهادند وخورد را بودند[5]
[خوانی از لعل و[6] در، درو بسته[7] — لعل با در بهم به[8] پیوسته[9]]
خوردهایی[10] ندیده[11] آتش وآب — کرده[12] خوشبو بمشک وعود[13] وگلاب
۳۱۵ زیربایی بزعفران و[14] شکر — نارباپی ز زیربا[15] خوشتر
برهٔ شیر مست بلغاری — ماهی تازه مرغ پرواری
گرده های سپید چون کافور — نرم ونازک چو پشت وسینهٔ حور
صحن حلوای پروریده بقند — بیشتر زانکه گفت شاید چند[16]
وز[17] کلیچه هزار جنس غریب — پرورش یافته بروغن وطیب

---

۱ - د : بدان . ۲ - ذ : همچنان . ۳ - پ ج ذ : بازی .
۴ - آ ب ت ج خ ز : نشاط را بودند . ۵ - ژ : خوردنی خوردند؛
د : خوردند . (بیت شماره ۳۱۳ آ ب ت ج خ ز س :
حذف شده) . ٦ - د : حذف شده . ۷ - ر : بستند.
۸ - پ : حذف شده ، چ : نه . ۹ - ر : پیوستند .
۱۰ - ذ : خوردیهاء . ۱۱ - ر : نخورده . ۱۲ - د : خورده ،
ر : کرد . ۱۳ - آ ب ت ج خ ز : خوشبوی تر ز مشک ، ذ :
خوشبو بعود و مشک . (بعد از بیت شماره ۳۱۴ آ ب ت ج
خ ز : مرغ و ماهی و بره وحلوا * زیره بای وهزارگونه ابا (ب
ز : نوا) - افزوده) . (ابیات شماره ۳۱۹ - ۳۱۵ آ ب ت ج خ ز :
حذف شده) . ۱۴ - چ ح د ذ ر ژ : زیره بایی ؛ ذ : زیره بایی بزعفران چو . ۱۵ - چ
ح د ر ژ : زیره با . (بیت شماره ۳۱۸ ر : حذف شده) . ۱٦ - پ : زانکه شاید خورد .
۱۷ - ر : در .

۳۲۰ چون بدین گونه[1] خوانی آوردند | خوان نه خوان بل[2] جهانی آوردند
شاه خوبان بنازنینی گفت | طاق ما زودگشت خواهد جفت[3]
بوی عود آیدم ز صندلِ خام | سوی آن عودِ صندلی بخرام
عود بویی بروست[4] عودی پوش | صندل آمیز وصندلی در[5] دوش
شب چو عود سیاه و[6] صندلِ زرد | عود ما را بصندلش پرورد
۳۲۵ مغز ما را ز طیب هست[7] نصیب | طیبتی نیز[8] خوش بود با طیب
می نماید که آشنا نفسی | بر درختست ومیپزد هوسی
زیو خوانش ز روی دمسازی[9] | تا کند با خیال ما بازی
گو نیاید بگو که خوان پیشست | مهرِ آن مهربان ازان[10] بیشست

۱- پ دژ : برین وصف ؛ ث چ ش : برین ؛ ج : بران ؛ ذ : بدین وصف. ۲- آ ب ت ج خ ز : مخوان بل ، پ ش : نه خوانی ، ث : نه چون ، چ : مخوانش ، ژ : بخوان. ۳- خ : خفت.
(ابیات شماره ۳۲۴-۳۲۳ آ ب ت ج خ ز : حذف شده).
۴- پ : پوشی بدست ؛ ث : بوسی ، ح ر : پاشی. ۵- پ ح ژ : آمیز و صندلی بر ، در : آمیز صندلی بر ؛ س : برو.
(بیت شماره ۳۲۴ چ : حذف شده). ٦- ح : حذف شده.
۷- ز : بطیب داده ؛ آ ب ت ج خ : داده ، ح در : داد.
۸- ج : طیبت نقش ، خ : طیبت نفس ؛ در : طینتی ؛ ر : نغز.
(ابیات شماره ۳۲۷ - ۳۲٦ چ : ۳۲٦-۳۲۷). (بیت شماره ۳۲۷ خ : حذف شده). ۹- آ ت ج ز : نزد ما آورش بدمسازی ، ب : بود تا او زمن بدمسازی.
۱۰- ت : مهر آن ماه مهربان ، ر : مهربان میهمان ازان ؛ آ ز : ازین.

که بخوان دستِ خویش نگشاید[1] مگر آنگه[2] که میهمان آید

۳۳۳ خیز تا برخوری ز پیوندش خوان نهاده مدار در بندش

نازنین رفت سوی[3] صندل[4] شاخ دهنی[5] تنگ و لابه های فراخ

بلبل آسا برو[6] درود آورد وز درختش[7] چو گل فرود آورد

میهمانِ خود[8] که[9] جای کش[10] بودش[11] بر چنان رقص پای کش[12] بودش[13]

شد بدنبالِ آن میانچی چست کو بدان کار خود[14] میانچی جست

۳۳۵ زآن جوانی[15] که در سر افتادش نآمد از پندِ پیر خود یادش

چون جوان جوش در نهاد آرد[16] پندِ پیران کجا بیاد[17] آرد[18]

۱- آ ب ت ج ح ز ژ : کو ؛ چ خ : کی (خ : کو) بخوان دست خویش بکشاید ؛ د س : بگشاید. ۲- آ ت ج خ : آن دم، ز : اینکه. ۳- خ : پیش. ۴- ج : صندل و. ۵- س : دهنی (دهن). ٦- آ ب ت خ ز : بلبلی شد ؛ ج ر : بلبلی شد درو ؛ چ ژ : بدو. ۷- آ ب ت ح خ ز : تا ز شاخش ، ر : از درختش. (بیت شماره ۳۳۳- آ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۸- ر : میهمانی. ۹- ذ : چه ۱۰- ح د ژ : خوش. ۱۱- چ : بردش. ۱۲- ر : جای خوش، س : پای خوش. ۱۳- چ : بردش. (بیت شماره ۳۳۴ ج : حذف شده). ۱۴- پ ث چ ژ : کز دران (ژ : درآمد) شدن ؛ ذ : که دران رفتن او ؛ ر : که ؛ ح ذ : دران ؛ آ : کار آن. (بیت شماره ۳۳۵ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۱۵- د ذ : میانچی.

۱٦- خ : چونکه او نوش نهاد آورد ؛ د : چون جهان نوش ؛ آ : نوش در نهاد آورد ؛ ب ت ز ژ : نوش ، ج : عیش. ۱۷- پ : بکار. ۱۸- آ خ : آورد.

عشق چون برگرفت شرم از[1] راه — رفت ماهان[2] بمیهمانی ماه[3]

ماه چون دید روی ماهانرا — سجده بردش چو تخت[4] شاهانرا

باخودش بر بساطِ خاص[5] نشاند — این شکر ریخت وآن گلاب[6] افشاند

۳۴۰ کرد با او بخـــورد همخوانی — کاین[7] چنین است[8] رسمِ[9] مهمانی

از سر[10] دوستی و اخلاصش — داد[11] هردم نوالهٔ خاصش

چون فراغت رسیدشان[12] از خوان — جامِ یاقوت گشت قوتِ[13] روان

ساغری چند چون ز[14] می خوردند — شرم را ازمیانه پی[15] کردند

چون که[16] مستی درید[17] پردهٔ[18] شرم — گشت برماه مهرِ[19] ماهان گرم

۳۴۵ لعبتی دید[20] چون شکفته[21] بهار — نازنینی چو صد هزار نگار

۱- آ ب ت ج خ ز : پرده برگرفت ز ، د : برگرفت چشم ز ؛ چ ح رژ: ز
۲- آ ب ت ز : مهمان. ۳- پ ج : شاه. (مصرعهای بیت شماره ۳۳۸ خ : مقدم مؤخرست). ۴- چ در : بخت. ۵- آ ب ت ح رز : در ؛ ج خ : دربساط خویش ؛ پ د ذ : خویش ، ث : پاک ، س: خاص(ناز)
۶- آ ب ت ج خ ز : کهر ریخت (ب : چید) وان (ج : آن) کهر؛ ذ : آن ؛ ر : وان شکر. (ابیات شماره ۳۴۳ - ۳۴۰ ز : ۳۴۱ - ۳۴۰، ۳۴۳ - ۳۴۲). ۷- ز : این. ۸ - پ ث ج د ژ ش : چنین رفت.
۹- رس : شرط. ۱۰- ذ : اوخودان ؛ س : وز . ۱۱- ج خ : داده .
۱۲- ر : رسید ازخور و . ۱۳- د : کام (ابیات شماره ۳۴۴-۳۴۳ آ ، ۳۴۳-۳۴۴)۱۴- ذ: ساغری چندجام. ۱۵- پ د ژ : زان ؛ ث : نان میان ؛ ح : زان میانه طی. ۱۶- پ ث چ د ذ ژ س ش : ز. ۱۷ ج : برید. ۱۸- خ : جامهٔ. ۱۹- ج: مهترماه ، آ ب خ ر: مهرماه.
(ابیات شماره ۳۵۱-۳۴۵ پ ث چ ح د ذ ش : حذف شده). ۲۰- آ ب ت ج خ ر ز ژ : یافت. ۲۱- ت : همچوتازه.

نرم و نازک بری چو لور[1] و پنیر — چرب و شیرین تری[2] ز شکّر و شیر

رخ چو سیبی[3] که دلپسند بود — در میان گلاب و قند بود

تن چو سیماب کآوری در مشت — از لطافت برون رود ز انگشت[4]

در کنار آنچنان که گل[5] در باغ — در میان آنچنان که شمع و چراغ

۳۵۰ زیور مه نثار[6] گشته برو — مِهرِ ماهان هزار گشته[7] برو

گه گزیدش چو قند را مخمور — گه مزیدش چو شهد را زنبور

چونکه ماهان بماه[8] در پیچید — ماه چهره[9] ز شرم[10] سر پیچید

در بر آورد لعبت چین را — گلِ صدبرگ و[11] سروِ سیمین[12] را

لب بران چشمهٔ رحیق[13] نهاد — مِهرِ یاقوت بر عقیق نهاد[14]

(بیت شماره ۳۴۶ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱- ژ: نازک ترک ز جوز؛ ر: ز لور. ۲- ژ: شیرین ترک. ۳- آ ب ت ز: چو سیمی، ر: نه بینی. (بیت شماره ۳۴۸ ج: حذف شده). ۴- ب ت خ ز: کز لطافت؛ آ: رود از مشت. (بیت شماره ۳۴۹ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۵- ر : آنچنان کلی. (بیت شماره ۳۵۰ ج ز: حذف شده). ۶- آ ب ت: ماه شاد. ۷- ژ: یکی هزار. (بیت شماره ۳۵۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). (مصرع های بیت شماره ۳۵۲ پ ث چ ح د ذ ژ: مقدم مؤخرست). ۸- پ ث چ ح د ژ: مهرماهان؛ ذ: مهرماهان به‌مهر. ۹- خ: سیمین. ۱۰- پ ت چ ذ ر ژ: مهر، د: ماه. (بیت شماره ۳۵۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۱- پ د: حذف شده. ۱۲- ذ: برگ نسرین را. ۱۳- ر: حیات. ۱۴- ر: قتاد. (درحاشیه ورق ذ: خواست تا لعل بر گهر ساید ∴ بکلیدش خزانه بگشاید - افزوده).

۳۵۵ چون بران نورِچشم وچشمهٔ[1] قند	کو دنیکو نظر بچشم پسند[2]
دید عفریتی[3] از[4] دهن[5] تا پای	آفریـده زخشمهای[6] خدای
گاومیشی[7] گراز دندانی	کاژدهـا کس ندید چندانی
زاژدها درگذر که اهرمنی	از زمین تا به آسمان دهنی
خفته[8] پشتی[9] نعوذ بالله کوز	چون کمانی که برکشند[10] بتوز
۳۶۰ پشت قوسی[11] و روی خرچنگی	بوی[12] گندش هزار فرسنگی
بینیٔ چون تنورِ خشت پزان	دهنی چون لویدِ[13] رنگ رزان
باز کرده لبی چو کام نهنگ	در بر آورده میهمانرا[14] تنگ
برسر و رویش[15] آشکار و نهفت	بوسه میداد و این[16] سخن میگفت

۱- پ ث د ذ ژ : بران (د ذ ژ : دران) چشم نور چشمهٔ نور؛ ج ح ر س : دران، خ : سراز ؛ ج : چشم نور. ۲- پ ث ج ح د ذ ژ : چشم او کشت (پ ج :کفت، ژ :کود) چشم بد را دور. ۳-خ : عفریتی دید. ۴- ذ : او . ۵- پ ث ح ژ : دهان، ژ : زسر. ۶- آ ب ت ج خ ز : همی زخشم، ج د : زچشمهای. ۷- ب : کاوحشمی. (بیت شماره ۳۵۸ آ ب ت ج خ ر ز: حذف شده) (بیت شماره ۳۵۹ ج ذ ر : حذف شده). ۸- ب : جفته ، ت ز: جحبه، س : چفته (خفته). ۹- ژ : پوشی . ۱۰- آ پ : درکشیده، ث د : درکشید؛ ج : در؛ ژ: کشیده. (بیت شماره ۳۶۰ آ ب ت ج خ ذ ز : حذف شده). ۱۱-ح: قوزی. ۱۲-ث: بود. (ابیات شماره ۳۶۲-۳۶۱ ذ: حذف شده). ۱۳- آ ب ت ج خ ز : تغار، ر: طغار، س: لوید (تغار). ۱۴- آ ب ت ج ر ز : مهربانرا، ژ : یارخود را. ۱۵- ر: روش. ۱۶- آ ت : وبر، ح: ودر

کای[1] بچنگ من اوفتاده سرت ‌ ‌ ‌ وی بدندانِ من دریده[2] برت

۳۶۵ چنگ درمن زدی[3] و دندان هم ‌ ‌ ‌ تالبم بوسی و زنخدان هم

چنگ ودندان نگرچوتیغ[4] وسنا(ن) ‌ ‌ ‌ چنگ ودندان چنین بود[5] نه چنا(ن)

آن[6] همه[7] رغبتت چه[8] بودنخست ‌ ‌ ‌ واین زمان رغبتت چراشد سست[9]

لب همان لب شدست بوسه بخواه ‌ ‌ ‌ رخ همان رخ نظرمبند ازماه[10]

باده ازدستِ ساقیِ مستان[11] ‌ ‌ ‌ کآورد سیکیی[12] بصد دستان

۳۷۰ خانه درکوچه ای مگیر بمزد[13] ‌ ‌ ‌ که دران[14] کوچه[15] شحنه باشد[16] دزد

ای چنین وچنین بلی[17] شاید ‌ ‌ ‌ تا[18] کنم باتو آنچه[19] میبایـد

۱- آ: ای، ج: که. ۲- ج ح د: بریده، خ: گزیده. (بیت شماره ۳۶۵ ز: حذف شده). ۳- ث ذ: بر؛ خ: ازاین روی بین. ۴- ج: مکن بتیغ و؛ خ: مکن؛ ذ: بکن؛ د: که تیغ و؛ ر: من نگرچو. ۵- پ: بودچنین، ذ: چنین بکز. (بیت شماره ۳۶۷ پ ث ج ذ ژ ش: حذف شده). ۶- خ: این. ۷- ر: زمان. ۸- ح د: که. ۹- د: این زمان میلت ازچه روشد سست؛ ح: میلت ازچه رو شد. ۱۰- پ ث ح: ز راه؛ دس: ز؛ آ ب ت ج خ ذ ز ژ ش: راه. ۱۱- آ ج: ساقیم؛ ر: ساقیا(ن) بستا(ن)؛ ژ: ساقیان؛ د: میستان. ۱۲- پ ج ژ: سیلیٔ، ج: سنگ لو، ح دذ: سیلیی، خ: بستکی، ر: مستی، ز: ساکنی، س: سیکی(ن) (ساغری) (بیت شماره ۳۷۰ ز: حذف شده) ۱۳- د: بدزد. ۱۴- ح: کاندران ۱۵- آ ب ت خ: کوی. ۱۶- ذ: باشد و (بیت شماره ۳۷۱ ذ: حذف شده). ۱۷- آ خ: این چنین این (خ: آن) چنین بلی؛ ث: کای؛ ج: این چنین و چنین همی، ح د: این چنین کن که این چنین، ر: این چنین؛ ب ت ج ز: چنین وی- (ت ز: این، ج: ای) چنین بلی، س: چنان اینچنین همی.

۱۸- ر: که. ۱۹- پ د س: آنچه با تو.

گر نسازم[1] چنانکه درخورتست	پس چنانم که دیده‌ای[2] ز[3] نخست
هردم آشوبی[4] این[5] چنین میکرد	اشتلمهای آتشین میکرد
چونکه ماهان بی نوا گشته	دید ماهی باژدها گشته
۳۷۵ سیم ساقی شده گراز[6] سُمی	گاوچشمی[7] شده[8] بگاو دُمی
زیر آن اژدهای[9] همچون قیر	میشد از زیرش آب ـ معنی گیر[10]
نعره‌ای زد چو طفل زهره‌شکاف[11]	یا زنی طفلش اوفتاده زناف[12]
وآن[13] گراز سیه چو دیو سپید	میزد از بوسه آتش اندر بید
تا بدانگه که نورِ صبح دمید	آمد آواز مرغ و دیو رمید[14]
۳۸۰ پردهٔ ظلمت از جهان[15] برخاست	وآن[16] خیالات از[17] میان[18] برخاست

۱- آ ب ت خ د ذ : بسازم ، ج : نسازد ، ر : نیارم. ۲- آ ب ت ج ر ز : دیدیم. ۳- ذ : به. (بیت شماره ۳۷۳ ذ : حذف شده). ۴- آ خ : آشوب.

۵- ر ث : حذف شده. ۶- ث : دراز. ۷- ر: کاو- میشی. ۸- پ ث : بده. (بیت شماره ۳۷۶ ج ذ ر : حذف شده). ۹- ز : اژدها. ۱۰- خ : از ترس آن بسان زریر. ۱۱- ج : نعره میزد چو نعرهٔ او بسان ابر بهار ؛ آ ب ت ج ز : بسان ابر بهار ؛ پ ث ژ : طفل نعره. ۱۲- آ ب ت ج خ ز : اوفتاده بزیر آن مردار ، ر : بازی ؛ ح ژ : اوفتاد بناف ؛ ث د ذ : بناف. ۱۳- ب خ ذ : آن. (ابیات شماره ۳۹۲-۳۷۹ پ : حذف شده). ۱۴- ج : صبح دیو میدید ؛ آ : و- حذف شده ؛ ث : رفت بدید ، چ د ذ ژ ش : روز پدید. ۱۵- ب ج خ ژ : میان. ۱۶- ب : آن. ۱۷- ث د : ازان. ۱۸- ج خ ژ : جهان ، ر : کهان.

آن خزف گوهران لعل نمای[1] همه رفتند[2] و کس نماند[3] بجای

ماند ماهان فتاده بر در کاخ[4] تا بدآنگه که روز گشت فراخ[5]

چون ز ریحان[6] روز[7] تابنده شد دگر باره[8] هوش یابنده

دیده بگشاد دید جایی زشت[9] دوزخی تافته[10] بجای بهشت

۳۸۵ نالشی چند مانده نال[11] شده خاک در دیده[12] خیال شده

زآن بنا[13] کاصل او[14] خیالی بود طرفش آمد[15] که طرفه حالی بود

باغ را[16] دید جمله[17] خارستان سفره را صفری از[18] بخارستان

(بیت شماره ۳۸۱ خ : حذف شده). ۱-ج : این همه حال و کاخ و باغ وسرای؛ آب ت ذ : همه حال و کار و باغ وسرای. ۲-آ : حذف شده. ۳-ذ : نمانده. ۴-خ : مانده داوفتاده بر در غار؛ آب ت ج ز : غار. ۵-آب ت ج خ ز : کوداو خارهای همچون مار، ش چ ح د ذ ژ : تا بدانکه که صبح کشت (ح : کشت روز) فراخ. ٦-آب ت ز : زرکان ز. ۷-ذ : صبح. ۸-ب خ : بار. ۹-ب ت ژ : بگشاد- و؛ آ : جای نشست. ۱۰-آ ش ج چ ح د ذ ژ : یافته. ۱۱-آ ب ت ش ج چ ح خ د ر ز ژ ش : مالشی (ز : مالش) چند مانده مال، ذ : مالشی مانده بود و مال. ۱۲-ج خ : حال در دیده و، ح د ذ : خواب (د : خاک) در دیده اش؛ آ : در دیده و. (بیت شماره ۳۸٦ ج : حذف شده). ۱۳-آ ب ت خ : بتی، ر : تنی، ز : سی. ۱۴-د ذ : اصل آن. ۱۵-آ ب ت خ ز : شد یقینش، چ ح : طرفه اش آمد. ٦-ح : باغ او. ۱۷-ث د ژ ش : جمله دید. ۱۸-آ ب ت : بارکین موضع، ج خ : بارکه موضع، ح ر : صفه چه (ر : را) صفری از، د : سبزه را صفری از، ز : مارکین موضع، ژ : سخوه را صفری از، س : صفه (سفره) را صفری از.

سـروشمشادهاهمه خس وخار[1] میوها مور[2] میوه داران[3] مار

سینهٔ مرغ وپشت بزغـاله[4] همه مردارهای ده سـاله

۳۹۰ نای وچنگ ورباب[5] کارگران[6] استخوانهای گور و جانوران[7]

وآن تتقهای[8] گوهـرآموده چرمهای دباغت آلوده[9]

حوضهای[10] چوآب در دیده پارگینهای[11] آب گندیـده[12]

۱- د : شمشاد بد؛ ذ : شمشا دها شده همه، ر: شمشادهای سیمین بار. ۲- ث : زهر. ۳- خ : میوه دار از. (بیت شماره ۳۸۹ آب ت ج خ ر ز : حذف شده). ۴- ژ : پرغاله، س : بزغاله (گوساله). ۵- خ : زنان و، د: رباب و. ٦- ج : های کران، ر : کاسه کران، ث : های دران. ۷- ج: استخوان کوازجانوران، ذ : استخوانهای آب کنده دران ؛ آب ت ث خ د ر ز ژ: کور (ث خ ر : کوژ) جانوران.

(بیت شماره ۳۹۱ آب ت ج خ ذ ز : حذف شده) . ۸- ح د : همه فرش، ر : نمطهای، ث : فرشهاء، س : تتق (نمط) های. ۹- ث چ ح ژ : اندوده.

(بعد از بیت شماره ۳۹۱ ث چ د ژ :

صنـــدل و فرشهای زنبوری

تا یکافورنیز (ژ : بایکا فور و پیر) کافوری-

افزوده). (بیت شماره ۳۹۲ ذ ، ابیات شماره ۳۹۴- ۳۹۲ ر : حذف شده). ۱۰ - چ : طبقهای، خ: حوضهایی، ث :جویهای . ۱۱- ز : بارکینها و. ۱۲- ژ : لب بکندیده.

وآنچه او خورده بود[1] باقی ماند | وآنچه[2] از جرعه ریز ساقی ماند
بود حاشا ز[3] جنس راحتها | همه[4] پالایش جراحتها
۳۹۵ وآنچه ریحان و راح بود همه | ریزش مستراح بود همه
باز ماهان[5] بکار خود درماند[6] | برخود استغفراللهی میخواند[7]
پای آن نه[8] که رهگذار[9] شود | دست آن نه که پایدار[10] شود
گفت با خویشتن عجب کارست[11] | این چه پیوند و این چه پرگارست[12]
دوش دیدن[13] شگفته بستانی | دیدن[14] امروز محنتستانی[15]

۱- آ: آنک، ب ت ز: آنچه؛ ج ذ: آنچه او خورده بود، ح د: آنچه از خورد بود؛ پ: و- حذف شده. ۲- آ: وانک.
۳- ث چ ح ذ ژ: نه، س، ز (نه). ۴- پ ث چ ژ: بلکه، ذ: بود (ابیات شماره ۳۹۷ - ۳۹۵ خ: حذف شده). ۵- ژ: تا زمانها. ٦- ج: مانده. ۷- ج: استغفراللهم خوانده؛ آ: خواند، ح: درخواند، د ذ ز ژ: برخواند، س: بر(می) خواند. ۸- ب: به، ر س: نی. ۹ -ح د: رهکسار. ۱۰- آ ب ج: روی آن نه که تا بدار (ج: پایدار)؛ ت ر ز: روی آن نه (ر: نی) که پایدار (ز: تابدار)؛ س: روی (دست) آن نی که. ۱۱- آ ت ج خ د ز ژ س: کاریست. ۱۲- ح د ذ: وین (د: این) چه پرکار و این چه پیکاریست (ذ: آزاریست)؛ پ ث: چه پرکار؛ چ: پرکار و این چه بر- کاریست؛ ژ: چه بدکار؛ آ ب: کرداریست، ت ز: کردارست، خ: پیکارست، س: پرکاریست. ۱۳- ب پ چ خ ذ ر ژ: دیدم، ث ج: دیده. ۱۴- ب چ ذ ر ژ: دیدم، پ د: دیده. ۱۵- ث ج: محنت استانی.

۴۰۰ گل نمودن بما و خارچه بود[1]	حاصل باغ روزگار چه بود[2]
و آگهی نه که هرچه ما داریم	در نقاب مه اژدها داریم
دانی ار پرده را بـ[3]ـرانداز ند	کابلهان عشق باچه[4] میبازند[5]
این رقمهای رومی و چینی	زنگی[6] زشت شد که[7] می بینی
پوستی[8] برکشیده بر سرِ خون	راح بیرون و مستراح درون[9]
۴۰۵ گر ز گرمابه برکشند آن پو[10]ست	گلخنی را کسی ندارد دوست
بس مبصّر که[11] مار مهره خرید	مهره پنداشت[12] مار در سله دید[13]

۱ - آ : دل نمودن بما و خارچسود؛ ج : نمودی ؛ خ : نمودی بماه و خار چه‌سود ، ر : نهادی براه و خارچسود ؛ ب ت ز : چسود . ۲ - آ ب ت خ ر ز : چسود. ۳ - آ ب ت ج خ ز : بینی ؛ ح د : بینی از (د : ار) پردها بر ، ذ : باش تا پرده را در ؛ س : بینی (دانی) ؛ پ : پردها.

۴ - آ ب ت ج خ د ز ژ ش : باکه (ش : چه) عشق ، ر : عشق پاک ، س : عشق باچه (که).

۵ - پ : میسازند. (ابیات شماره ۴۰۴ - ۴۰۳ آ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۶ - ژ : زنکیی . ۷ - ر : چو

۸ - س : بوستی .

۹ - ج : برون . (ابیات شماره ۴۰۷ - ۴۰۵ ذ : ۴۰۶ - ۴۰۵ ، ۴۰۷)

۱۰ - ذ : کو زما برکشند از تن ؛ پ : برکشید ؛ در : این. (ابیات شماره ۴۰۷ - ۴۰۶ آ ب ت ج خ ز : حذف شده)

۱۱ - ر : بس هنرمند . ۱۲ - ذ : پنداشت و . ۱۳ - ژ : برسر.

بس[1] مغفّل درین[2] خریطهٔ خشک	گره عود یافت[3] نافهٔ مشک
چونکه ماهان زچنگ بدخواهان[4]	رست چون من ز[5] قصّهٔ ماهان
نیّت کار خیر[6] پیش گرفت	تو به ها کرد نذرها پذرفت[7]
۴۱۰ از دل پاک[8] درخدای گریخت	راه میرفت وخون[9] ز رخ[10] میریخت
تا به آبی رسید روشن و[11] پاک	شست خود را ورخ نهاد بخاک[12]
سجده کرد و[13] زمین بخواری[14] رفت	باکس بی کسان بزاری گفت
کای گشاینده کار من بگشای	وی[15] نماینده راه من بنمای
تو گشاییم کار[16] بسته وبس	تو نماییم ره نه[17] دیگر کس

(بیت شماره ۴۰۷ ر : حذف شده) .

۱- پ ح د ژ : تن . ۲- ج : مقفل که در . ۳- پ چ : یافت و . ۴- ذ : بدراهان. ۵- ج : رفت ؛ خ : ماندو زورست ؛ ژ : چومه ز . (بیت شماره ۴۰۹ آ : حذف شده) . ٦- ج : خویش . ۷- خ : نذرها کرد توبها ؛ ر : توبهٔ ؛ ج : عذر پیش کرفت ؛ چ : عذرها پذرفت .

(مصرعهای بیت شماره ۴۱۰ ذ : مقدم مؤخرست) . ۸- ج : دل وجانش . ۹- ث چ : خوی . ۱۰- ح : بروخ ، د: دل .

۱۱- پ ج ح : حذف شده .

۱۲- پ ث چ ذ ژ : کشت اندر خاک ؛ ج : خودنهاد ؛ ر : کشت خاک بخاک

۱۳- آ ب ت : بمحاسن ، ج خ : مجلس آن ، ز : بمحاسین ؛ ژ : کرده و . ۱۴- چ : بزاری . ۱۵- ذ : ای . (ابیات شماره ۴۱۵-۴۱۴ ر : حذف شده) . ١٦- ث : راه . ۱۷- خ : نمائی رهم نه ؛ پ ث ذ ژ : راه و ، ج : ره به .

۴۱۵ نه[1] مرا رهنمای تنهایی | کیست کورا توراه ننمایی[2]
ساعتی در خدای خود[3] نالید | روی در سجده‌گاه خود[4] مالید
چونکه سر بر[5] گرفت از بر[6] خویش | دید شخصی بشکل و پیکر[7] خویش
سبز پوشی چو فصل نیسانی | سرخ[8] رویی چو صبح نورانی
گفت کای[9] خواجه کیستی بدرست | قیمتی گوهرا که گوهر[10] تست
۴۲۰ گفت من خضرم ای خدای‌پرست | آمدم تا ترا بگیرم دست
نیّت نیک تست کآمد پیش | میرساند ترا بخانهٔ خویش
دست خود را بمن ده[11] از سر پای | دیده بر[12] هم ببند و باز[13] گشای
چونکه ماهان سلام[14] خضر شنید | تشنه بُد[15] آب زندگانی دید

(بیت شماره ۴۱۵ ذ : حذف شده).

۱- پ : که ، ج ح د ز : تو. ۲- خ : همه‌کس را تو راه بنمائی. ۳- پ ذ ژ : می. ۴- ر : سجده جای می ؛ آ ب پ ت ج ح خ د ذ ژ : می.

۵- پ : حذف شده. ٦- آ ب ت ج ح خ د ر ز : برسر، ج س : در بر. ۷- آ ب ت ج ح خ د ر ز : ستاده همبر.

۸- پ ث چ ژ : صبح.

(دومین مصرعهای ابیات شماره ۴۱۹ و ۴۲۰ پ : بایک دیگر عوض شده). ۹- خ : ای. ۱۰- خ : گوهر ارچه قیمت ؛ آ ت ج ذ : قیمت. ۱۱- ز : بده. ۱۲- چ ح : در ، س : بر (در). ۱۳- ج : پای ، ژ : بال. (ابیات شماره ۴۲۴-۴۲۳ خ : حذف شده). ۱۴- ذ : حدیث. ۱۵- آ ب ت ج ر س : بود.

دستِ خود را سبک بدستش داد — دیده در بست و در[1] زمان بگشاد

۴۲۵ دید خود را دران سلامتگاه — کاولش دیو برده بود ز[2] راه

باغ را در گشاد و کرد[3] شتاب — سوی مصر آمد از دیارِ خراب

دید یاران[4] خویش را خاموش — هریک از[5] سوگواری ازرق پوش

هرچه زآغاز دید تا انجام[6] — گفت با دوستان خویش تمام

با وی[7] آن[8] دوستان که خو کردند — دید کازرق ز بهر او کردند

۴۳۰ با همه درموافقت کوشید — ازرقی راست کرد و[9] در پوشید

رنگ ازرق بروا[10] قرار گرفت — چون فلک رنگِ روزگار گرفت

۱- آ ب ت ج ز : یک . ۲- آ ب ج : برده بود دیو ز ، ت : بود برده دیو ز ؛ د : دیده‌بود ؛ ذ : برده بود دیواز؛ ر : از .

(بیت شماره ۴۲۶ پ ، ابیات شماره ۴۲۷ - ۴۲۶ ذ : حذف‌شده) . ۳- آ ب: در نشانه کرد و ، ت : فشاند.

۴- آ ت : بازار . ۵- ژ : یکی . ۶- پ ث چ ذ ش: بود (چ ذ : رفت) تا فرجام ، خ رژ : دیده (ژ : بود) تاانجام، س : دید تا فرجام (انجام) . ۷- پ : وز . ۸- آ ب ت: از.

(بعداز بیت شماره ۴۲۹ پ ث چ ح د ژ ش :

شستشان و (پ ث ح ژ : حذف شده) ازرقی زسنگ نرفت

* ازرقی بسته بود (ح د ژ : بود و) رنگ نرفت - افزوده).

(بیت شماره ۴۳۰ ذ : حذف شده) .

۹- ح : حذف‌شده . ۱۰- چ ژ : بدو ، خ : در و .

ازرق آنست کآسمان[1] بلند	خوشتر از رنگِ او نیافت[2] پرند[3]
هرکه همرنگ آسمان گردد	آفتابش بقرص[4] خوان گردد
گلِ ازرق که آن حساب کنند[5]	قرصه از قرصِ آفتاب کنند[6]
۴۳۵ هرسوئی کآفتاب سر[7] دارد	گلِ ازرق در و[8] نظر دارد
لاجرم هر گلی که ازرق هست	خواندش هندو[9] آفتاب پرست
قصّه چون گفت ماه زیباچهر	درکنارش گرفت[10] شاه بمهر

(ابیات شماره ۴۳۲ - ۴۳۱ ج : حذف شده ، درحاشیهٔ ورق ذ :

نون ازرق بهتر الوانست زین سبب لبس صوفیان آنست - افزوده).

۱ - خ : کازرق ؛ ژ : ازرقی رنگ آسمان . ۲ - ج : این نیافت رنگ . ۳ - ژ : پسند . ۴ - ژ : چو قرص .

(بیت شماره ۴۳۴ ب ت ج خ ذ ز : حذف شده) .

۵ - ح در : خضاب کند (ر : کرفت) ؛ ژ س : کند .

۶ - ح د ژ س : کند ، ر : کرفت . ۷ - خ ر : سری ؛ ذ : سری کافتاب بر . ۸ - آ ب ت ز : برو ، خ : بدو ، ذ : بیاو .

۹ - خ : هند ، ح د : هندوی . ۱۰ - ش ج : کشید ، س : گوفت (کشید) .

نشستن بهرام روز پنجشنبه درگنبد صندلی و حکایت کردن دختر ملک اقلیم ششم *

روز پنجشنبه است[1] روزی خوب | وز[2] سعادت بمشتری منسوب
چون دم[3] صبح گشت نافه گشای | عودرا سوخت[4] خاک صندل سای
برنمودار خاکِ[5] صندل فام | صندلی کرد[6] شاه جامه و جام

* آچ : ... درگنبد صندلی، ب ت ح ذ ر: رفتن بهرام (ح ر: شاه بهرام) ... بگنبد صندلی (ت ر: صندلی فام)، پ : نشستن بهرام گور روز پنجشنبه و حکایت کردن ...، ج: رفتن بهرام ... وحکایت خواستن، خ: ... بهرام بعیش روز... صندل گون وافسانه خواستن، د: ... صندلی و قصه گفتن دختر شاه چین، ز: نشستن بهرام گور روز... حکایت گفتن دختر، ژ: نشستن شاه بهرام گور در روز... صندل گون و حکایت ...، س: ... وافسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم ششم.

۱ـ ب ح د ز ژ : پنجشنبه که هست؛ آت : هست. ۲ـ س: وز (در). ۳ـ ژ : که . ۴ـ پ ث چ ژ : ساخت. ۵ـ ذ : کاخ. ۶ ـ آ پ ث چ ذ ر: کرده. (ابیات شماره ۵ـ ۴ ر: ۴ـ ۵).

آمد از گنبد کبود برون | شد[1] بگنبد سرای صندل گون

۵ باده خورشد[2] زدست لعبت چین | و آب[3] کوثر زدستِ حور العین

تاشب ازدست حور می میخورد[4] | وز می خورده خرّمی میکرد

صدف[5] این[6] محیط کحلی[7] رنگ | چون بر[8] آمود دُر بکام نهنگ

شاه ازان تنگ چشم[9] چین[10] پرورد | خواست کز خاطرش فشاند[11] گرد

بانوی چین زچهره[12] چین بگشاد | وز رطب جوی انگبین بگشاد

۱۰ گفت کای زنده از توجان[13] جهان | برترین پادشاه[14] پادشهان

بیشتر زآنکه ریگ[15] درصحراست | سنگ درکوه و آب در دریاست

عمر بادت که هست بختت[16] یار | بادی[17] ازعمر و بخت برخوردار

۱- د: سوی. (ابیات شماره ۷ - ۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۲- ر: می نکویم. ۳- ذ: داد، ر: آب. ۴- پ چ ح دش: از راه خرمی می خورد، ذ: ازعیش خری می میکرد، ر: آن روز خون دل میخورد، ژ: از راه خورده می میخورد؛ س: حور می خورد.
۵- ر: صندل. ۶- پ ذ ش: آن. ۷- چ: مینا. ۸- ذ ر: در.
۹- چ: نوبهار. ۱۰- پ ذ: کین، ج: جان. ۱۱- ذ: نشاند. ۱۲- پ ث چ ح دذژش: زجبهه. ۱۳- ذ: گفت زندست از تو جان و؛ آ ب ت ج چ خ ز: ای از تو زنده جان (چ: جان و)؛ پ رژش: جان و. ۱۴- ث: درخور باج و تاج؛ ج: باد جای. ۱۵- آ ر: رنگ، س: ریک. ۱۶- ر: دولت. ۱۷- ح ذ ژ: باشی.
(بیت شماره ۱۳ ر: حذف شده). (بیت شماره ۱۴ ج: حذف شده).

ای چو خورشید روشنایی بخش	پادشا بلکه پادشایی بخش
من خود اندیشناک[1] پیوسته	زین زبان شکسته و[2] بسته
۱۵ وانگهی پیشِ راحِ[3] ریحانی	کرد باید سکاهن افشانی[4]
لیک چون شه نشاط جان[5] خواهد	وز[6] پی خنده زعفران خواهد
کژ مژیزا[7] خریطه بگشایم	خندهٔ در نشاطش[8] افزایم
گویم ارزانکه دلپذیر آید[9]	دردل شاه جایگیر آید[10]
چون دعا کرد ماهِ مهرپرست	شاهرا بوسه داد برکف[11] دست

۱- خ: مخور اندیشه تا که؛ آرژ: اندیشه ناک. ۲- پ خ ژ: زبانی (خ: زبان) شکسته بر (ژ: شکستهٔ)؛ آ ب ت ح ر ز: شکستهٔ (بیت شماره ۱۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۳- ث: راح و، ر: صرف. ۴- چ: کرد باید همی سخن دانی، ر: کرد باید ز کاهن افشانی، ژ: کرد باید شکر بر افشانی. (بیت شماره ۱۶ ج: حذف شده). ۵- آ ب ت ز: نشان؛ خ: فسانه خوان. ۶- آ خ: از (بیت شماره ۱۷ آ ب ت ج ز: حذف شده). ۷- ث ذ ر: کژ مژی از، خ: کوهریرا، ژ: کر سریرا، س: کژ مژی را (از). ۸- خ: خنده رادر؛ ذ: خنده رادر نشاط؛ پ ر ژ: نشاط، ث چ: نشاطت. (بیت شماره ۱۸ پ ث ج چ ح خ د ذ ر ژ ش: حذف شده).
۹- ب: جرمنی باشد؛ آ ز: بود، س: آید (بود). ۱۰- ب: آنچه درخورد چون منی باشد؛ آ ز: بود، س: آید (بود). ۱۱- پ ث چ ح د ذ ر ژ ش: داد بوسهٔ بر؛ س:
بر کف (سر)

حکایت*

گفت وقتی ز شهرِ خود[1] دو جوان | سوی شهر[2] دگر شدند روان
هر یکی در جوال[3] گوشهٔ خویش | کرده ترتیب راه[4] توشهٔ خویش
نام این خیر و نام آن[5] شر بود | فعلِ هر یک بنام درخور بود
چون بریدند روزکی دوسه راه | توشهٔ را که[6] داشتند نگاه[7]
۵ خیر میخورد و شر نگه میداشت | این غله میدرود و[8] آن میکاشت

* آ: حکایت کردن آذرنوش، پ ح ژ: حذف شده، ج ش: حکایت خیر و شر، د: آغاز حکایت، ذ: حکایت گفتن دختر سقلابی پیش بهرام، س: افسانه۱۸-خ: گفت کز شهر خویشتن؛ ذ: گفت روزی. ۲-ج: شهر (ابیات شماره ۳-۲ ذ: ۲-۳).
۳- پ ج: جوار. ۴- پ: کرد ترتیب راه و؛ ث: کرد.
۵- آ ب ت ج ر ز: آن خیر و نام این (ر: ان)، خ: این خیر و آن دگر؛ پ ح: و نام (ح: نام) او؛ ث: و- حذف شده. ٦-ج: توشهٔ راه را که، خ: توشهٔ راه. ۷- ث: بود شان همراه. (بیت شماره ۵ ج: حذف شده).
۸- پ ث چ ح د ژ ش: غلّه این؛ ذ: غلّه این میدرود.

تا[1] رسیدند هر دو دوشادوش[2] | به بیابانی از بخار بجوش[3]
کورهٔ چون تنور از[4] آتش گرم | کاهن از وی چو موم گشتی نرم
گرم سیری ز خشک ساری[5] بوم | کرده باد شمال را بسموم[6]
شر خبر داشت کان زمین خراب | دوریی دارد و ندارد آب
۱۰ مشکی از آب کرد[7] پنهان پر | در خریطه[8] نگاه داشت چو دُر
خیر فارغ که آب در راهست[9] | بی خبر کآب نیست آن چاهست[10]
در بیابان گرم و راه[11] دراز[12] | هر دو می تاختند با[13] تگ و تاز[14]
چون بگرمی شدند روزی هفت[15] | آب شر ماند و آب خیر برفت

۱ـ ر: چون. ۲ ـ آ ب ت ج خ ز: هر دو ازین کوش، ژ: در زمینی خشک. ۳ـ آ ب ت ج ح خ دز: در (خ: بر) بیابانی؛ ژ: گرم سیری نه آب بود نه مشک. ۴ ـ آ ب ت ج ح خ دذ ر ز ژ ش: تنور. (بیت شماره ۸ ذ: حذف شده). ۵ ـ ح ز: سالی. ٦ ـ آ ب ت خ ر ز: چو سموم. ۷ـ آ ب ت ج خ: خیکی؛ ز: خیکی از آب کرده؛ ر س: کرده. ۸ ـ ب ت ج خ ز: در جوالش. ۹ـ ذ: ره نیست. ۱۰ ـ ذ: کاب نیز درچه نیست؛ پ: وان، ث چ: در، ج: از، ژ: هم. ۱۱ ـ ج: گرم دور. ۱۲ ـ پ ث ذ ژ: خراب. ۱۳ ـ ب ت ج خ ز: می (ت ج خ ز: آن) تاختند در (خ: بی). ۱۴ ـ پ ث ذ ژ: تاب (اولین مصراع بیت شماره ۱۳ و دومین مصراع بیت شماره ۱۴ ذ: حذف شده).
۱۵ ـ آ ب ت ج ز: رسید روز (ت ز: روز و) بتفت؛ چ: بگرما شدند روزی بتفت، خ: زگرمی نیم روز بتفت.

شرکه آن[1] آب را[2] زخیر نهفت — با وی از خیر و شر حدیث نگفت

۱۵ خیر چون دید کو زگوهر بد — دارد آبی در[3] آبگینهٔ خود

وقت وقت آن[4] رفیق پنهانی[5] — میخورد چون رحیق ریحانی[6]

گرچه در تاب[7] تشنگی میسوخت — لب بدندان زلابه بر[8] میدوخت

تشنه در آب او نظر میکرد — آب[9] دندانی از جگر میخورد

تا بحدّی که خشک[10] شد جگرش — باز ماند از گشادگی[11] نظرش

۲۰ پس و[12] پیشین میان هر دو نماز — تشنه ماند از شکیب و طاقت باز[13]

داشت با خود دو لعل آتش رنگ[14] — آب دارنده و آبشان در سنگ[15]

۱- پ: حذف شده. ۲- ذ: رازرا. ۳- چ: ز. ۴- پ چ ح دژ: از.
۵- ذ: رحیق ریحانی؛ ر: حریف. ۶- ذ: از رفیق پنهانی (بیت شماره ۱۷ ژ: حذف شده). ۷- ر: آب. ۸- آ ت خ ز: و دندان؛ ج: و دندان زلاله در، چ: زدندان به لا به بر؛ ث: زلا به او. ۹- پ ث ژ: لب و، چ: لب. ۱۰- آ ب ت ج خ ز: تشنه. ۱۱- آ ب ت ج خ ز: کشت کیتی سیاه بر (ب ج خ ز: در). (بیت شماره ۲۰ آ ب ت ج خ ز س: حذف شده). ۱۲- پ: به، ث چ ح د ذ ر: حذف شده. ۱۳- پ ر: و طاقت و از (ر: و ناز).
۱۴- آ ب ت ج خ ز: دو لعل رمّانی.
۱۵- آ ب ت ج خ ز: آبدار و (چ: آب داده) مربّع و کانی؛ ث: آب دارند و، ح د: آب نا داده و؛
ذ ر: آب دارنده آبشان درنک.

میچکید آب ازان دو لعل[1] نهان	آب دیده ولی[2] نه آب دهان
حالی آن لعلِ آبدار گشاد	پیشِ آن دیگِ[3] آبدار[4] نهاد
گفت مُردم ز تشنگی دریاب	آتشم را بکش بلختی[5] آب
۲۵ شربتی[6] آب ازان زلالِ[7] چو نوش	یا بهمّت ببخش یا[8] بفروش
این دو گوهر در آبِ[9] خویش انداز	گوهرم را به آبِ[10] خود بنواز
شرکه خشم خدای باد بروُ[11]	نامِ خودرا[12] ورق گشاد برو
گفت کز سنگ چشمه برمتراش[13]	فارغم زین فریب[14] فارغ باش
میدهی گوهرم بویرانی[15]	تا بآباد شهر[16] بستانی[17]
۳۰ چه حریفم که این فریب خورم	من ز دیو آدمی فریب ترم
نرسد وقتِ چارهٔ سازی من	مهرهٔ تو بحقّه بازی من

۱-ح: آبشان آب داده لعل؛ آب ت: نقد، ح: بعد، خ: نغز. ۲-ج: آب از دیده وی. ۳-ج: آن مرد، ر: زین رنگ. ۴-ح د: آبخور. ۵-پ: بتلخی. ٦-چ: شربت. ۷-خ: جلال. ۸-آ ب ت ج ح خ د ز: یا بمن بخش یا بمن، ر: با منت یا ببخش یا. ۹-د: آن دو گوهر باب؛ ژ: آن. ۱۰-ر: درآب. ۱۱-پ: بدو، ر: درو. ۱۲-ر: خود با. ۱۳-خ: از سنگ چشمه متراش؛ آ ب ت ج د ر ز ژ: چشمهٔ (ذ: چشمه در) متراش. ۱۴-چ: حساب، خ: طریق، ر: غریب. ۱۵-خ: کوهرم نو بر آبی؛ ژ: پنهانی. ١٦-پ: تا دهم آب باز، ج: تا باباد شوی و؛ س: شهر (بوم). ۱۷-خ: بشتابی (ابیات شماره ۳۱ - ۳۰ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

صد هزاران[1] چنین فسون[2] و فریب / کرده‌ام از[3] مقامری بشکیب

نگذارم که آبِ من بخوری / چون بشهر آیی آبِ من ببری

آن[4] گهر چون ستانم از تو براز[5] / کز[6] منش عاقبت ستانی باز

۳۵ گهری[7] بایدم که نتوانی / کز منش هیچ گونه بستانی

گفت خیر آن[8] چه گوهرست بگوی[9] / تا[10] سپارم بدستِ گوهر جوی[11]

گفت شر آن[12] دو گوهر بصرست / کاین ازان آن ازین[13] عزیزترست[14]

چشمها را بمن فروش به آب / گر[15] نه زین آب خورد روی بتاب[16]

خیر گفت از خدا نداری شرم / کآبِ سردم[17] دهی به[18] آتشِ گرم

۴۰ چشمه گیرم که خوش گوار بود / چشم کندن بگو[19] چه کار بود

۱ـ ر: هزار این. ۲ـ پ چ: فسوس. ۳ـ آ ب ت ج ح خ د ر ز: زین. (بیت شماره ۳۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۴ـ آ ب پ ت ج ح خ د ذ ز: این. ۵ـ ر: بناز. ۶ـ چ: از. (بیت شماره ۳۵ خ: حذف شده) (ابیات شماره ۳۶ ـ ۳۵ پ: ۳۵ ـ ۳۶). ۷ـ آ ح د ر: گوهری. ۸ـ آ ب ت ز س: خیر گفت؛ ج خ: خیر کفت این؛ پ ر ژ: این. ۹ـ چ: بگو. ۱۰ـ ر: که. ۱۱ـ پ: بدست تو جوی، خ: بدست جوهر جوی، ژ: بدست تو چون گوی؛ چ: جو. (بیت شماره ۳۷ پ: حذف شده). ۱۲ـ ج: شر بگفت این؛ ت ث د ذ ر ژ: کان. ۱۳ـ آ ز: کین ازان وان ازین، ب ت ث ر: کان ازین وین (ث ر: این) ازان، ج: کاین ازان و ازین. ۱۴ـ خ: غریب ترست. ۱۵ـ ب ر: ور، س: ور (گر). ۱۶ـ چ: رو برتاب. ۱۷ـ ر: مردم. ۱۸ـ پ چ: بر. (ابیات شماره ۴۱ ـ ۴۰ ژ: ۴۰ ـ ۴۱). ۱۹ـ آ ت ج ر: بدو، ب ز: درو، خ: برین.

چون من از چشم خود شوم درویش[1] — چشمه گر صد بود چه سود از[2] بیش
چشم دادن ز بهرِ چشمهٔ نوش — چون توان؟ آب را بزر بفروش
لعل بستان و آنچه[3] دارم چیز[4] — بدهم خط بدانچه دارم[5] نیز
بخدای جهان خورم سوگند — که بدین داوری شوم خرسند
۴۵ چشم بگذار بر[6] من ای سره مرد — سرد مهری مکن به آبی[7] سرد
گفت شر کاین سخن فسانه[8] بود — تشنه را زاین بسی بهانه[9] بود
چشم خواهم[10] گهر ندارد سود — کاین گهر بیش از ان[11] تواند بود
خیر در کارِ خویش خیره بماند — آبِ چشمی بر آبِ[12] چشمه فشاند[13]
دید کز تشنگی بخواهد مرد — جان از ان جایگه[14] نخواهد برد
۵۰ دل گرمش به آبِ سرد فریفت — تشنهٔ کوکز آبِ سرد شکیفت

۱ـ ر: درخودم در بیش. ۲ـ ذ: چشم گر صد بود چه سودت؛ پ: بود شود از؛ س: شود؛ ر: جسود پیش (بیت شماره ۴۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۳ـ ژ: بدانچه. ۴ـ ج: نیز، خ: خیز. ۵ـ آ ب ت ج خ ز: ور رضایت بود دهم خط، ذ: بنهم خط برانچه دارم، ر: تا دهم خط بانچه دارم، ژ: بدهم خط بهرچه دارم (بیت شماره ۴۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۶ـ ح د ژ: با.
۷ـ چ: باب. ۸ـ ذ: بهانه. ۹ـ ذ: فسانه (بیت شماره ۴۷ پ ث چ ذ ژ ش: حذف شده). ۱۰ـ س: باید. ۱۱ـ خ س: ازین. ۱۲ـ آ ب ت ز: چشمش بر (ب: در)؛ ر: چشم از برای؛ ذ: باب. ۱۳ـ ح خ د: چشم افشاند. ۱۴ـ آ ب ت ج خ ز: شیرین ازین، پ ث چ ح د ر ش: ازین بار (ح: یار) زان (ث چ د ش: ازان)، ذ: ازان تشنگی، ژ: بیمار ازان (بیت شماره ۵۰ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

گفت برخیز[1] تیغ[2] و دشنه بیار | شربتی آب سوی تشنه بیار
دیدهٔ آتشین[3] من برکش | آتشم را[4] بکش با بی خوش
ظن چنان برد[5] کز چنان تسلیم | یابد امیدواری از پس[6] بیم
شر که[7] آن دید دشنه باز گشاد | پیش آن خاکِ تشنه رفت چو[8] باد
۵۵ در چراغ دو چشمِ او زد[9] تیغ | نامدش کشتن چراغ دریغ
نرگسی را[10] بتیغ گلگون کرد | گوهری را ز تاج[11] بیرون کرد
چشمِ تشنه چو کرده[12] بود تباه | آب ناداده کرد همّتِ راه[13]
جامه و رخت و گوهرش برداشت | مرد بی[14] دیده را تهی[15] بگذاشت
خیر چون رفته بود[16] شر زبرش | نبد آگاهیی ز خیر و شرش
۶۰ برسر خون و خاک می[17] غلطید | به که چشمش نبد که خود را دید[18]
[حال خود گر بچشم خود دیدی | مرده ای زان چنان[19] بترسیدی]

۱- چ رژ: برخیز و. ۲- ث ذ: کارد. ۳- آب ت ج خ ز: نازنین. ۴- پ ث: آتش خوش، چ ح د ذ رژ: آتشی خوش؛ س: و اتشم را. ۵- ذ: ظنش آن بود؛ س: چنین. ۶- ذ: ناید امیدواری از پی؛ ز: ناید؛ چ: از سر. ۷- ژ: چو. ۸- ر: پیش آن تشنه رفت همچو. ۹- آ ز: آورد، چ: آن زد. ۱۰- آ ب ت ج خ ر ز: نرکسش را. ۱۱- ر: درج. ۱۲- ذ: کنده. ۱۳- ژ: قصد براه. ۱۴- ذ: مردم. ۱۵- آ ب ت ج خ ز: بغم، ر: رهی؛ ژ: چنان. ۱۶- ذ س: دید. (ابیات شماره ۶۱ - ۶۰ ر: ۶۰ - ۶۱).
(مصرعهای بیت شماره ۶۰ ژ: مقدم مؤخر ست). ۱۷- ذ: همی. ۱۸- آ ب ت ج خ ز: کس بلایی چنان بچشم ندید. (بیت شماره ۶۱ آ ب ت ج خ ز س: حذف شده). ۱۹- ح د: مردی ازغم چنان، ر: مردم از بیم جان؛ ذ: زان حالها.

بود کُردی زمهتران[1] بزرگ | گله ای داشت دور از آفتِ[2] گرگ
چارپایانِ خوب نیز بسی | کآنچنان چارپا نداشت[3] کسی
خانه ای هفت[4] هشت[5] با او خویش | او توانگر بُد آن دگر[6] درویش
۶۵ کُردِ صحرانشینِ کوه[7] نورد | چون بیابانیان بیابان گرد
از برای علف بصحرا گشت | گلّه را میچراند دشت بدشت
هر کجا دیدی آبِ خورد[8] و گیا[9] | کردی[9] آنجا دو هفته منزلگاه
چون علف خورد جای را بیماند | گله بر جانب[10] دگر میراند
از قضا را دران دو روزنه دیر[11] | پنجه آنجا گشاده بود چو[12] شیر
۷۰ کُرد را بود دختری بجمال | لعبتی[13] ترک چشم[14] هندو خال

۱- ر: عجب زاده. ۲- ر: گله را دور داشتی از؛ ج: میداشت اوز آفت، خ: دور داشت ز آفت. ۳- ج: چارپایی ندید؛ خ ر: ندید، س: نداشت (ندید). (ابیات شماره ۶۶-۶۳ ز: ۶۳ (۶۴- حذف شده)، ۶۵، ۶۶). (بیت شماره ۶۴ آ ب ت ج خ: حذف شده). ۴- س: هفت و. ۵- ر: پشت. ۶- ر: همه.
۷- چ: راه. ۸- آ ب ت ج ح خ د ر ز: هر کجا آب (ج ر: کاب) یافتی؛ پ ث چ ذ: دید. ۹- ج: کرد. (بیت شماره ۶۸ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۰- ح د ذ: جانبی. ۱۱- ج خ: دو روزه نه دیر (خ: دیر)؛ پ ث چ د ذ ژ ش: دلیر. ۱۲- ر: کشاد پنجهٔ؛ چ ژ: بد چون. ۱۳- ر ژ: لعبت.
۱۴- س: چشم و.

سروی آب از رگ[1] جگر خورده — نازنینی بناز پرورده

رسن زلف تا بدامن بیش — کرده مه را رسن بگردنِ خویش

جعد بر جعد چون بنفشهٔ باغ — بسیاهی سیه تر از پرِ زاغ

سِحر غمزه ش که بود از افسون مست — بر[2] فریب[3] زمانه یافته دست

۷۵ خلق از آن سحر[4] بابلی کردن — دل نهاده ببابلی خوردن[5]

شب ز خالش سواد یافته بود — مه ز تا بندگیش تافته[6] بود

تنگیِ[7] پستهٔ شکر شکنش — بوسه را راه بسته بر دهنش

آن خرامنده[8] ماهِ خرگاهی — شد طلبکار آب چون[9] ماهی

خانییِ[10] سرد[11] بود دور از راه — بود از آن خانی آب آن بنگاه[12]

۸۰ کوزه پرکرد از[13] آبِ آن خانی — تا برد سوی خانه پنهانی

ناگهان ناله ای[14] شنید از[15] دور — کامد از زخم خورده ای رنجور[16]

---

۱ – ج: حذف شده، ر: ره (بعد از بیت شماره ۷۱ ح در: انکبینی چو نقره از خامی؛ درجی از (ر: درچه در) آبکینهٔ شامی – افزوده). (ابیات شماره ۷۷ – ۷۲ آ ب ت خ ز: حذف شده). ۲ ذ: به. ۳ ح: فسون. ۴ – ش: سحری. ۵ – ر ژ: به بی دلی (ژ: بیابکی) کردن؛ پ ث، کردن. ٦ – ر: تا بندکی نتافته؛ ژ: تا بیدکیش. ۷ – ر: بیکی. ۸ – ز: خرامیده. ۹ – خ: چو. ۱۰ – آ ب ت ج خ ر ز: چشمهٔ؛ چ: خانی. ۱۱ س: آب (سرد). ۱۲ – خ: برد از آن چشمه آب تا بنکاه، ر: کس از آن جایکاه نبود آکاه؛ آ ب ت ز: چشمه آب تا، ج: آب چشمه تا، ذ: خانی آب تا. ۱۳ – ج: مشک پرکرده ز. ۱۴ – غیر از "س" بقیهٔ نسخ: نالهٔ ناگهان. ۱۵ – پ: شنود ز؛ ب ت ج ح د ز ش: ز. ١٦ – ذ: که از آن ناله زندکی شد دور.

برپی ناله[1] شد چو ناله شنید　　خفته[2] در خاک و خون جوانی دید

دست و پایی زدرد می افشاند　　در تضرّع خدایرا میخوانـــد

نازنین را زسر برون شد ناز[3]　　پیشِ[4] آن زخم خورده[5] رفت فراز[6]

۸۵ گفت ویحک چه کس توانی[7] بود　　این چنین خاکسار و خون[8] آلود

این ستم برجوانیِ توکه کرد　　و این چنین زینهار با[9] توکه خورد

خیر گفت[10] ای فرشتهٔ فلکی　　گر پری[11] زاده ای و گر ملکی

کارِمن[12] طرفه بازیی دارد　　قصّهٔ من درازیی دارد

مُردم از تشنگی و بی آبی　　تشنه را جهد کن که دریابی

۹۰ آب اگر[13] نیست رو[14] که من مُردم　　ور[15] یکی قطره[16] هست جان بردم

ساقی نوش لب کلیدِ نجات　　دادش آبی بلطف آبِ حیات

تشنهٔ[17] گرم دل زشربت سرد　　خورد بر قدر آنکه شاید[18] خورد

۱ـ آب ت ج خ ز: بانک. ۲ـ پ چ رژ: خسته. ۳ـ پ ث: نازنین شاد (ث: نازنین راز) سروبن شد ناز، ذ: نازنین رشک لعبتان طراز، ژ: نازنین یار سر برون شد باز. ۴ـ ح د: سوی. ۵ـ خ: خورده را. ٦ـ ذ: شد باز؛ ت: بناز. ۷ـ آ ت ج: کفت آیا چه کس تواند؛ ب خ ز: کفت آیا، ر: کفت با او. ۸ـ ج: کاین چنین خاکسار خون؛ آ ث: و ـ حذف شده. ۹ـ ذ ز: این؛ ر: این چنین زینهار بر؛ س: بر (با). ۱۰ـ ح: کفت خیر. ۱۱ـ خ: از ملک؛ آ ب ت ج ز: ملک. ۱۲ـ ر: پر. (بیت شماره ۸۹ پ ث ج چ ذ ژ ش، بیت شماره ۹۰ ز: حذف شده).
۱۳ـ ش: گر. ۱۴ـ آ خ: وه. ۱۵ـ پ ث در: کر. ۱٦ـ ذ: جرعه. ۱۷ـ ذ: تشنه و. ۱۸ـ خ: باید (بیت شماره ۹۳ ذ: حذف شده).

زنده شد جان پژمریدهٔ[1] او[2] شاد گشت[3] آن[4] چراغِ دیدهٔ او[5]

دیده ای را که کنده بود ز[6] جای درهم[7] افکند و برد نام[8] خدای

۹۵ گر خراشیده شد سپیدی نوز[9] مقله در پیله مانده بود هنوز[10]

آن قدر دید زور[11] در پایش که برانگیخت شاید از جایش

پیه در[12] چشم او نهاد و ببست وز سر مردی گرفتش دست

کرد جهدی[13] تمام تا برخاست فایدش گشت و برد بره[14] راست

تا بدآنجا که بود بنگهِ او مردِ بی دیده گشت[15] همرهِ او

۱۰۰ چاکری را که[16] اهل خانه شمرد دستِ او را بدستِ او[17] بسپرد

۱-آ ب ت ج ز: سر بریدهٔ ،خ: پورمردهٔ. ۲-س ش: آن. ۳-خ: نور یافت. ۴-پ ث چ ژ: از. ۵-س ش: آن. ٦-خ ز: دیده اش را (ز: دیدهٔ را) که کند دید ز، ذ: دیدهٔ کنده را که بود از؛ آ ب ت: دید ز. ۷-ذ: برهم. ۸-ج خ: افکنده شد (خ: بود) بنام (ابیات شماره ٩٦-٩٥ ج: حذف شده). ۹-ذ: که خراشیدن سپیدی نور؛ ث: شد-حذف شده؛ ح د: بُد سپیدهٔ؛ ز: سپیدهٔ نور؛ آ ب ت: نور، ر: روز. ۱۰-آ ب ت خ ز: پیه درحدقه مانده بود ز دور (خ: هنوز)؛ ح د: پیه درمقله، س: مقله در پیه؛ ذ: بنور. ۱۱-ذ: بود زور، س: زور دید (ابیات شماره ۹۸-۹۷ خ: ۹۷-۹۸). ۱۲-آ ب ت ج ح خ د ز: خرقه در (ح د: بر)، ژ: پنبه در (بعد از بیت شماره ۹۷ آ ب ت ج خ ز: خیر را برد تا ببنکه (خ: به نکته) خویش مهربانی نمود از حد (خ: بیش از) بیش-افزوده) (ابیات شماره ۹۹-۹۸ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۳-ژ: جهد. ۱۴-ذ: زود با خود بردش از ره، ژ: قایلش کشت برنظر ره؛ پ: بر سر آن، چ: و برد تاره، د: برنظر ره. ۱۵-پ ث ژ: کشته، س: بود (گشت). ۱٦-ز: ز. ۱۷-ر: وی.

گفت[1] آهسته[2] تا نرنجانی | بر در ما برش[3] به آسانی
خویشتن رفت پیشِ[4] مادر زود | سرگذشتی که بود[5] باز نمود
گفت مادر چرا رها کردی | کآمدی با خودش نیاوردی
تا مگر چاره ای نموده شدی | کاندکی[6] راحتش فزوده شدی
۱۰۵ گفت کآوردم[7] ار بجان برسد[8] | چشم دارم که این زمان برسد[9]
چاکری کو بخانه راه آورد | خسته را سوی خوابگاه[10] آورد
جای کردند و خوان نهادندش[11] | شوربا و کباب دادندش[12]
مردِ گرمی رسیده[13] با دم[14] سرد | خوردِ لختی و سر نهاد بدرد
کُرد کآمد[15] شبانگه از[16] صحرا | تا خورد آنچه بشکند صفرا
۱۱۰ دید چیزی که آن نه عادت بود | جوش صفراش[17] از آن زیادت بوُد
بی هُشی خسته دید[18] افتاده | چون کسی زخم خورده جان داده

۱-ژ: که تو. ۲-ج: کاهست. ۳-پ ذ ژ: بری. ۴-پ ح د ذ ژ: نزد. ۵-ب ت ج ر ز: دید، خ: رفت. ۶-ب ح خ: اندکی. ۷-آ ب ت ث ح خ د ذ ز ژ: آوردم. ۸-ر: برهد. ۹-ر: برهد. ۱۰-ذ: خستهٔ سوی بارگاه؛ پ ث ژ: بارگاه، چ: جایگاه. ۱۱-آ ب ت ج خ ز: وخورد دادندش. ۱۲-آ ب ت ج خ ز: مسند و چیزها نهادندش. ۱۳-خ: رسید. ۱۴-پ ث ذ ژ: دل. (بعد از بیت شماره ۱۰۸ آ ب ت ج خ ز: کدخدا کُرد چون زدشت آمد: در روزیش (ب ت: دوریش، خ: دردو رویش) سرگذشت آمد - افزوده) (ابیات شماره ۱۱۰-۱۰۹ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۵-پ ح د ذ ر: آمد. ۱۶-ژ: شب از ره. ۱۷-ذ: صفرا (بیت شماره ۱۱۱ ر: حذف شده). ۱۸-آ ب ت ج خ ذ ز: دید خستهٔ.

گفت کاین[1] شخص[2] ناتوان زکجاست | واین[3] چنین نا توان و خسته چراست
آنچه بروی گذشته بود نخست[4] | کس ندانست شرح آن[5] بدرست
قصهٔ چشم کندنش گفتند | که به الماس[6] جزع او[7] سفتند
۱۱۵ کُرد چون دید کان جگر خسته | شد ز بی دیده ای[8] نظر بسته
گفت کز شاخ آن[9] درختِ بلند | باز بایست کرد[10] برگی چند
کوفتن برگ و آب ازو ستدن[11] | سودن آنجا و تاب ازو ستدن[12]
گر چنین مرهمی گرفتی ساز[13] | یافتی دیده روشنایی باز
رخنهٔ دیده[14] گرچه باشد سخت | به شود ز آبِ آن دو[15] برگِ درخت

۱ـ آ پ خ ذ: این. ۲ـ ث: مرد. ۳ـ آ ب ت خ ذ رز: این. (بیت شماره ۱۱۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۴ـ د: ز نخست. ۵ـ پ: او. ٦ـ خ: که بر الماس. ۷ـ پ ث چ ذ ر ش: جزع را، س: جزع او (را). ۸ـ ب ت ج خ ر ز: شد چو (ج خ: شده) بیدیدکان (ر: بیدیدهٔ)؛ ث: بی دیدکی، س: بی دیدهٔ (گی). ۹ـ آ ب ت ج خ ز: دانم یکی. ۱۰ـ آ ب ت ج خ ز: آورم زان درخت، پ ث: باز بایست کند. ۱۱ـ آ ب ت ج خ ز: کوبم (ج: کیرم) آن برگ و آب بستانم، پ ر: کوفتن آبرا (ر: برگ و آب) از و (ر: او) ستدن. ۱۲ـ آ ب ت ج خ ز: سایم (خ: شانم) آنجا و تاب بستانم (ج: بنشانم)؛ ر: او. (بیت شماره ۱۱۸ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). (ابیات شماره ۱۲۰ـ ۱۱۸ د: ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۱۹). ۱۳ـ ر: کز چنین مرهمی گرفتن؛ پ: که رفتی باز، ذ: برفتی ساز. ۱۴ـ پ: دید. ۱۵ـ ذ: به شود آن باب. (ابیات شماره ۱۲۴ـ ۱۲۰ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

۱۲۰ پس نشان داد کان درخت کجاست[1] | گفت ازان آبخور که خانی[2] ماست

هست رُسته[3] کهن درختی نغز[4] | کز نسیمش گشاده گردد مغز[5]

ساقش[6] از بیخ برکشیده دو شاخ | دوریی درمیانِ هر دو[7] فراخ

برگ یک شاخ از و چو حلّهٔ[8] حور | دیدهٔ رفته را درآرد نور

برگ شاخ دگر چو آبِ حیات | صرعیانرا دهد زصرع[9] نجات

۱۲۵ این سخن چون[10] شنید دخترکُرد | دل بتدبیرِ آن علاج سپرد

لابه ها کرد واز[11] پدر درخواست | تا کند برگِ بی نوایی راست

کُرد چون دید لابه کردن[12] سخت | راه برداشت[13] و[14] رفت سوی درخت

بازکرد از درخت مشتی برگ | نوش داروی خستگان[15] ازمرگ

آمد[16] آورد[17] نازنین برداشت | کوفت چندانکه[18] مغز باز گذاشت[19]

۱۳۰ کرد صافی چنانکه[20] دُرد نماند | درنظرگاهِ دردمند افشاند[21]

۱ـ ح د: خواست دخت کان درخت بکجاست؛ ذ: جست کان. ۲ـ ر: پتشترکه خانهٔ؛ ح د: که پهلوی. ۳ـ ژ: حذف شده. ۴ـ ح: سخت. ۵ـ ح: رخت. ٦ ـ چ ح ذ: شاخش. ۷ـ س: هردو (آندو). ۸ـ پ ذ ژ: بریکی شاخ او چو (ذ: دو) حلقهٔ؛ ر: اوچو. ۹ـ ر: صبر. ۱۰ـ پ: چون زمردان، ش چ ح د ذ ر ژ س ش: چون (ش: چو) زکُرد آن (ح د ژ: این). ۱۱ـ ج: وزو، چ ر ژ ش: وز. ۱۲ـ پ: لابه کاری، ج: بی نوایی. ۱۳ـ آ ب ت: بکرفت. ۱۴ـ ذ ر ژ ش: حذف شده. ۱۵ـ ذ: مردکان. ۱٦ـ خ: اوچو، ژ: چونکه. ۱۷ـ ج ح ر: آوردو. ۱۸ـ ب: چندان و. ۱۹ـ ذ: مغز را بگذاشت (بیت شماره ۱۳۰ پ ژ: حذف شده). ۲۰ـ آ ب ت ج خ ز: وهیچ. ۲۱ـ ذ س ش: فشاند، ج: نشاند.

دارو[1] دیده را بهم دربست / خسته از درد[2] ساعتی بنشست

دیده بر بخت[3] کارساز نهاد / سر بیالین تخت[4] باز نهاد

بود تا پنج[5] روز بسته[6] سرش / وآن[7] طلاها[8] نهاده بر[9] نظرش[10]

روز پنجم خلاص دادندش / دارو[11] از دیده بر[12] گشادندش

۱۳۵ چشم از دست[13] رفته گشت[14] درست / شد بعینه[15] چنانکه بود نخست

مرد بی دیده برگشاد نظر / چون دو نرگس که[16] بشگفد بسحر

خیرکآن خیر[17] دید برد سپاس / کز رمد رسته شد چو گاوِ خراس[18]

اهلِ خانه ز رنج[19] دل رستند / دل گشادند و روی بر[20] بستند

از بسی[21] رنجها که بر[22] وی برد / مهربان گشته بود دخترِ[23] کُرد

۱۴۰ چون دو نرگس گشاد سروِ بلند / درجِ گوهر گشاده گشت ز[24] بند

مهربان تر شد آن پری زاده / بر جمالِ جوانِ آزاده

۱- آ: داروی و، ج ذ ر ژ: داروی. ۲- پ ث چ ح د ذ ر ژ: چون دید. ۳- ذ: لطف. ۴- پ چ ح خ ذ ژ: بخت. ۵- ر: چند. ۶- ج: خسته. ۷- ج: آن. ۸- پ ث ژ: طلیها. ۹- ذ: نمانده در. ۱۰- س: نظرش (بصرش). ۱۱- د: داروی. ۱۲- آ ب ت ج خ ز: دیدها. ۱۳- خ: دیده. ۱۴- ش: گشته. ۱۵- ج: شده یعنی. ۱۶- ث: حذف شده. ۱۷- ذ: دیده. ۱۸- آ ب ت ج خ ز: داد یزدان ز خوش دلیش لباس (ب ت ج ز: اساس). ۱۹- ج: درد. ۲۰- ج: در گشادند و دیده در؛ آ ب ت خ ز: دیده در، پ: مهر در، ث: دل در و، ذ ژ: مهر بر؛ س: بر (در). ۲۱- ر: بس. ۲۲- ذ: در. ۲۳- آ ب ت ج خ ز: مهربان شد ز مهربانی.

۲۴- ر: شد از؛ ث ذ: از.

خیر نیز از لُطفِ رسانی[1] او — مهربان شد ز مهربانی[2] او
گرچه رویش ندیده بود تمام — دیده بودش بوقت خیز[3] و[4] خرام
لفظِ شیرینِ او شنیده بسی — لطفِ دستش بدو[5] رسیده بسی
۱۴۵ دل درو بسته بود و آن[6] دلبند — هم درو بسته دل زهی[7] پیوند
خیر با کُرد پیر[8] هر سحری — بستی[9] از راهِ چاکری کمری
بشتربانی و گله داری — کردی[10] آهستگی و هشیاری
از گله دور کردی[11] آفتِ گرگ — داشتی پاس جمله[12] خُرد[13] و بزرگ
کُردِ صحرا رو بیابانی — چون ازو یافت آن[14] تن آسانی
۱۵۰ بتولّای خود عزیزش کرد — حاکم[15] خان و مان[16] و[17] چیزش کرد
خیر چون شد بخانه در گستاخ — قصهٔ جستجوی گشت[18] فراخ
باز جستند حالِ دیدهٔ او — کز که بود آن ستم رسیدهٔ او

۱- ژ: خیر از لطفها؛ آ ب ت ز: لطیف سازی (ت: سای، ز: سانی). ۲- ب: مهربازی. ۳- آ ب ت ج خ ز: خفت. ۴- پ ر: حذف شده. ۵- ژ: براو، س: بدو (براو). ٦- ذ ر: بدو (ر: برو) بسته بود آن؛ آ ب پ ت ج چ ح خ د ژ: آن. ۷- آ ب ت ج خ ز: خیر هم بسته دل زهی (خ: زهر)، پ: هم درو بسته بود؛ چ: وین درو؛ ذ: هم بدو رسته بد زهی؛ ح د ژ: بسته این زهی. ۸- ج خ کُرد شیر، ر: پیر کُرد، ژ: کُرد نیز. ۹- ج: بست (بیت شماره ۱۴۷ ر: حذف شده). ۱۰- پ ث خ د ژ: کرد. ۱۱- پ: کرد. ۱۲- آ ب ت ج ر: جمله پاس. ۱۳- چ س: خورد. ۱۴- خ ذ: دید آن (ذ: این)؛ آ: از، پ ح د ژ: این. ۱۵- ذ: صاحب. ۱٦- خ: مال. ۱۷- ث: حذف شده. ۱۸- آ ب ت ج خ ر ز: کرد.

خیر از ایشان حدیثِ شر[1] ننهفت — هر چه بودش ز خیر و شر همه گفت
قصّهٔ گوهر و خریدنِ آب — کآتش[2] تشنگیش کرد کباب[3]
۱۵۵ وآنکه از دیده گوهرش[4] بر[5] کند — بدگر گوهرش[6] رساند گزند
این گهر سفت[7] وآن گهر[8] بردا شت — وآب[9] نا داده تشنه را بگذاشت
کرد کآن داستان شنید ز[10] خیر — روی بر خاک زد چو راهبِ دیر
کآن[11] چنان تند باد بی اجلی[12] — نرساند آن شکوفه را خللی[13]
چون شنیدند کآن فرشته سرشت — چه بلا[14] دید ازان[15] زبانِ زشت
۱۶۰ قدرش از نام[16] گشت نامی تر — شد بر ایشان ز جان[17] گرامی تر

۱ـ آ ب ت ج خ ز: خود، ر: ها. (ابیات شماره ۱۵۶ ـ ۱۵۴ خ: ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۶). ۲ـ پ: آتش. ۳ـ چ خ ر: خراب. ۴ـ آ ب ت خ ر ز: شر دیده خواست چون (ب ت خ ر: خون)، ج: شر دیدهاش چون. ۵ـ ذ: همه. ۶ـ ر: گوهری. ۷ـ ز: آن گهر کند؛ آ ب ت ج خ: کند، ح د: خست، ر: جست. ۸ـ ژ ـ: دگر.
۹ـ آ ب ت ج ح خ د ذ ر ز ژ: آب. (بیت شماره ۱۵۷ پ ذ ژ: حذف شده). ۱۰ـ آ ح خ ر ز: از. (بیت شماره ۱۵۸ آ ب ت ج خ ذ ز: حذف شده). ۱۱ـ پ ث چ ژ: کز. ۱۲ـ ر: اصلی.
۱۳ـ ر: برساند آن شکوفه را حصلی؛ ژ: برساند؛ پ چ: این. ۱۴ـ ث ر: زیان. ۱۵ـ خ: زان. ۱۶ـ پ ث ذ ژ: فرخ از نام، چ س: خیر ازان (س: از) نام؛ دش: خیرش؛ ر: خیرش از باغ. ۱۷ـ ج: ز جان بر ایشان، چ: بر ایشان چو جان (بجای دومین مصرع بیت شماره ۱۶۱ پ: دومین مصرع بیت شماره ۱۵۶ نوشته شده).

12*

داشتندش چنانکه باید داشت — نازنین[1] خدمتش بکس[2] نگذاشت

روی بسته پرستشی میکرد — آب میداد و آتشی میخورد[3]

خیر یکباره دل بدو بسپرد — از وی آن جان که باز یافت نبرد[4]

کرد بر[5] یاد آن گرامی دُر — خدمت گاو و گوسپند[6] و شتر

۱۶۵ گفت ممکن نشد که این[7] دلبند — با چو من مفلسی کند پیوند

دختری را بدین[8] جمال و کمال[9] — نتوان[10] یافت بی خزینه و مال[11]

من که نانشان[12] خورم بدرویشی — کی[13] نهم[14] چشم خویش برخویشی

به ازان نیست کز[15] چنین خطری — زیرکانه بر آورم سفری

چون برین[16] قصّه هفته‌ای بگذشت — شامگاهی به خانه رفت از دشت[17]

۱۷۰ دل ز تیمار[18] آن عروس برنج — چون گدایی نشسته بر سرِ گنج

تشنه و در[19] برابر آبِ زلال — تشنه‌تر زآنکه بود اوّل حال

۱- آب ت ز: نازش. ۲- ر: حرمتش فرو. ۳- خ: میکرد. ۴- ر: آرزو آن چنان که یافت ببرد؛ آ ب ت د ز ژ: یافت باز؛ خ: یافت باز سپرد. ۵- ز: کرده، ژ: کرچه. ۶- آ ب ت ج خ ز: کوسپند و کاو، ژ: کوسفند کرد.

۷- چ ذ: آن. ۸- چ: بدان. ۹- ز: کمال و جمال. ۱۰- ح: بتوان. ۱۱- آ ب ت ج خ ز: برد جز بملک و بمال (خ: ملال)، ث چ ذ: یافت بی خزانه و مال، ر: برد جز بملکت و مال. ۱۲- پ ث چ ذ ر ژ: کز ایشان. ۱۳- آ ت ح د ز: چون. ۱۴- ذ: نهد. ۱۵- ج: کین. ۱۶- خ: چو ازین؛ ب ج: بدین. ۱۷- ج ر: زخانه رفت بدشت، ذ: برفت خیر بدشت؛ پ: رفت و نشست؛ آ ب چ ح خ د ز ژ ش: ز. ۱۸- ج: بیمار (بیت شماره ۱۷۱ ذ، بیت شماره ۱۷۲ ر: حذف شده). ۱۹- پ ث چ ح د ر ژ ش: بود و، ج: در.

آن شب از رخنهٔ که داشت دلش | زآبِ دیده شکوفه کرد[1] گِلش
گفت با کُردِ کای غریب نواز | از غریبان بسی کشیدی ناز
نورِ چشمم بنا نهادهٔ تست | دل و جان[2] هر دو باز دادهٔ تست
۱۷۵ چون بنان[3] ریزهٔ تو پروردم | نعمت از[4] خوانِ تو بسی خوردم
داغ تو برتر از[5] جبینِ منست | شُکرِ تو بیش از آفرین منست
گر بجوئی درون و[6] بیرونم | بوی خوان[7] تو آید از خونم
خوانِ برسر- برین[8] ندارم دست | سر بر خوان- اگر بخواهی هست
بیش از این میهمان نشاید بود | نمکی بر جگر نشاید سود[9]
۱۸۰ بر قیاس نواله خوارئ تو | ناید از من سپاسداریِ تو
مگرم هم بفضلِ خویش خدای | دهد آنچه آورم[10] حق تو بجای
گرچه تیمار یابم[11] از دوری | خواهم از خدمت تو دستوری

۱- ح خ : کشت. ۲- ز: جان و دل.(ابیات شماره ۱۷٦ - ۱۷۵ ذ: حذف شده). ۳- پ ث چ رژس: بخوان. ۴- پ: و، ر: حذف شده. ۵- ر: داغ شکر تو بر، ژ: داغ تو بر سر از .
٦- خ: حذف شده. ۷- چ ذ ر: خون.(بیت شماره ۱۷۸ آ ب ت ج چ ح خ د ذ ر ز ژ: حذف شده). ۸- ث : چونکه بر سری. (بیت شماره ۱۷۹ ب: حذف شده). ۹- آ ت ج خ ز: مکس خوان و نان (ج خ ، نان و خوان ، ز: خان و مان) نشاید بود؛ ح د : نباید.(بیت شماره ۱۸۰ پ : حذف شده) .
۱۰- ج : آوردیم. ۱۱- ژ: هر چه تیمار دارم ؛ خ : جویم، ر: دارم .

12 Заказ №1124

دیرگاهست[1] کز ولایتِ خویش | دورم[2] از کار و از[3] کفایتِ خویش
عزم دارم که با مداد پگاه | سوی خانه کنم عزیمتِ راه
۱۸۵ گر بصورت جدا شوم[4] ز برت | نَبَرَد[5] همتم ز خاکِ درت
چشم دارم بچون[6] تو چشمهٔ نور | که ز دوری[7] دلم نداری دور
همتم را[8] گشاده بال کنی | و[9] آنچه خوردم مرا حلال کنی
چون سخنگو سخن به آخر برد | درزد آتش[10] به خیل[11] خانهٔ کُرد
گریهٔ کُردی از[12] میان برخاست | های‌هایی فتاد در[13] چپ و راست
۱۹۰ کُرد گریان و کُردزاده بتر | مغزها خشک و دیده‌ها شد[14] تر
از پس[15] گریه سر فرو بردند | گویی آبی بدند کافسردند[16]

۱ـ ح خ د: دیرگاهیست. ۲ـ خ: دور. ۳ـ پ ث: وز. ۴ـ ر: ز صورت جدا شدم؛ ژ: شدم. ۵ـ ج: نبرم. ٦ـ آ ب ت ج ح د ز: زچون، خ: که از. ۷ـ ب ت ج ح خ د ر ز: کز درون. ۸ـ آ ب ت ج خ ز: مرغ جانم، ذ: همتم کن. ۹ـ خ ذ ز: حذف شده. ۱۰ـ آ ب ت ج خ ز: آتشی زد. ۱۱ـ ر: بحال. ۱۲ـ ر: کفت و کویی ازان؛ خ: کردن ازان، ذ: کُرد از؛ پ: ازان. ۱۳ـ پ ث ذ: های و هوی فتاد از، چ: ها و هویی فتاد از؛ د ح: های و هویی بر آمد از؛ ژ: های و هوی؛ آ ب ت ج خ ر ز: بر آمد از. ۱۴ـ آ ب ت ج ح خ ذ ز ش: شده، پ چ ر: همه. (بیت شماره ۱۹۱ خ: حذف شده). ۱۵ـ آ ب ج ر: بسی. ۱٦ـ پ ث چ ح د ژ ش: گفتی، ذ: کفت کابی بدند و افسردند؛ ج: بدیده بفشردند، ر: بدند و افسردند.

سر بر آورد[1] گُرد روشن رای — کرد خالی ز پیشکاران[2] جای

گفت با خیر کای جوان بهوش[3] — زیرک و خوب و مهربان وخموش[4]

رفته گیری[5] بشهرِ خود باری — خورده از همرهی دگر خاری[6]

۱۹۵ نعمت و ناز و کامکاری[7] هست — بر همه نیک و بد[8] تو داری دست

نیک مردان ببد عنان ندهند — دوستانرا بدشمنان ندهند

جز یکی دختر[9] عزیز مرا — نیست و[10] بسیار هست چیز[11] مرا

دختر[12] مهربانِ خدمت دوست — زشت باشد که گویمش نه نکوست[13]

گرچه در نافه است مشک[14] نهان[15] — آشکار ست بوی او[15] بجهان

۲۰۰ گر نهی دل بما و دخترِ ما — هستی از جان عزیزتر برِما

برچنین[16] دختری به آزادی — اختیارت کنم[17] بد امادی

وآنچه[18] دارم زگوسپند وشتر — دهمت تا زمایه گردی[19] پُر

۱ـ چ: برآوردو. ۲ـ خ ـ حالی به پیش خویشتن. ۳ـ پ ذ: خموش.
۴ـ پ: بهوش، ذ: به جوش. ۵ـ آ: گیرت، چ ح: گیرو. ۶ـ ذ:
از هریکی دکرخاری، ژ: گیر از رهی دکر خواری. ۷ـ پ ث
د ذ ز: کامرانی. ۸ـ آ ب ت ج خ ز: بر همه پایکه (بیت شماره
۱۹۷ ز: حذف شده). ۹ـ د: دخترت. ۱۰ـ ذ ر ژ: حذف شده.
۱۱ـ پ چ: چیز هست. ۱۲ـ ح ذ: دختری. ۱۳ـ ژ: کی کویمش
که سخت نکوست؛ ث چ: چه نکوست، ج: نیکوست. ۱۴ـ آ ب ت ث
چ خ ذ ز ش: مشک هست، پ ج ح د ر ژ: هست مشک. ۱۵ـ ژ: آن. ۱۶ـ آ
ب ت ج ح خ د ز: بچنین. ۱۷ـ آ ب ت ج خ ز: اختیار منی، ذ: ارجمندت
۱۸ـ آ ب ت ج ح خ د ر ز: هرچه، چ ذ ژ: آنچه. ۱۹ـ خ: تا بکردی از من.

من میان شما بنعمت و ناز   میزیم تا رسد رحیل فراز[1]
خیر کاین دلخوشی شنید ز کرد[2]   سجدهٔ آن چنانکه باید[3] برد
۲۰۵ چون بدین خرّمی سخن[4] گفتند   از سر[5] ناز و دلخوشی[6] خفتند
صبح هرون صفت چو بست[7] کمر   مرغ نالید[8] چون جلاجلِ زر
از سر طالع همایون بخت   رفت سلطانِ مشرقی بر[9] تخت
گُرد خوش دل ز خوابگه برخاست   کرد کار نکاح بستن[10] راست
بنکاحی که اصلِ[11] پیوندست   تخم اولاد[12] ازو برومندست
۲۱۰ دختر خویش را[13] سپرد بخیر   زهره را داد با[14] عطارد سیر

۱ـ ذ: تا رحیل آید باز. ۲ـ خ ژ : کان ماجرا (ژ: دلخوشی) شنید از؛ آ ب ت ج ز : ماجرا؛ س: خوشدلی؛ ح د ذ : از. ۳ـ آ ـ ت ج خ : سجده برد (ج خ : سجدهٔ) آن چنانکه دانی؛ ب: سجده برد آن؛ ذ ز: سجده بردش چنانکه باید (ز: شاید)، ژ: سجده کرد آن چنانکه شاید؛ چ ح د ر: شاید. ۴ـ آ ب ت ج خ ز : سخنها بدین (خ : بدان) خوشی، ح د : بدین فرخی سخن. ۵ـ چ : حذف شده. ٦ـ آ ب ت خ : لابهٔ و کشی، ج ز: لابهٔ وخوشی. ۷ـ آ ب ت ج خ ز: صادق ببسته بود. ۸ـ ج : نالیده. ۹ـ آ ب ت ج ح خ ز : شاه خورشید رفت بر سر، ث چ ژ : رفت سلطان مشتری بر. ۱۰ـ پ ث چ خ ذ ژ ش : کردن، ج : دختر، س: کردن (بستن). ۱۱ـ آ: راه و، ب ت ج خ ز: راه، ر: شرط، ژ: اصل و، س : اصل (شرط). ۱۲ـ خ : چشم اقبال؛ آ ب ت ج ز: اقبال. ۱۳ـ پ : خویش، ذ: خویشتن. ۱۴ـ ذ : از.

تشنهٔ مرده آبِ حیوان یافت ‏ نورِ خورشید بر شکوفه بتافت[1]

ساقی نوش‌لب[2] بتشنهٔ خویش[3] ‏ شربتی داد از آبِ کوثر بیش[4]

اولش گرچه آبِ خانی[5] داد ‏ آخرش آبِ زندگانی داد

شادمان زیستند هر دو بهم ‏ زآنچه باید نبود چیزی کم

۲۱۵ عهد[6] پیشینه یاد میکردند ‏ وآنچه شان بود[7] شاد میخوردند

گُردِ هرمایه ای[8] که باخود داشت ‏ بر[9] گرانمایگانِ خود بگذاشت[10]

تا چنان شد که خان ومان[11] ورمه ‏ بسوی خیر باز گشت همه

۱- آب تـ ج خ ز: ترک سرکرده بود تا جان یافت؛ ثـ ح: شتافت، س: بتافت (شتافت). ۲- پ: حذف شده. ۳- آب تـ ج خ ز: بهمسر خویش، ر: زچشمهٔ نوش. ۴- ج: زآب کوثر خویش، ر: تشنه راکه بنوش؛ پ چ ح د ذ ژ: حیوان، س: کوثر (حیوان)؛ آخ: خویش. (بیت شماره ۲۱۳ ج: حذف شده). ۵- چ خ: جانی، ژ: خوانی. (بیت شماره ۲۱۴ ج ر: حذف شده). ٦- ج: غم. ۷- آب تـ ج خ ز: شکر (ز: شاد) کردند و، پ ثـ ح د ذ ژ: آنچه شان بود، ر: آنچنان بود. ۸- خ ر: سرمایهٔ. ۹- ذ: به. ۱۰- ث: بکماشت. ۱۱- پ ث: مال و ملک، چ ذ ژ ش: ملک و مال (بعد از بیت شماره ۲۱۷ چ:

روزی آن کرد از ولایت خویش ∴ بار بربست از کفایت خویش ∴

بسفر کرد کار رفتن راست، همه تدبیر کرد آنچه بخواست - افزوده).

چون ازان مرغزارِ آب و[1] درخت — برگرفتند سوی صحرا رخت
خیرشد زآن[2] درختِ صندل بوی — که از و جانش گشت[3] درمان جوی
۲۲۰ نه زیک شاخ کز[4] ستونِ دو شاخ — چید بسیار برگهای فراخ
آن یکی بُد[5] علاجِ صرعِ تمام — وآن دگرخود دوای دیده بنام[6]
کردِ ازان برگها دو انبان پر — تعبیه[7] درمیانِ بارِ[8] شتر
با کس احوال برگ[9] باز نگفت — آن دوا را ز دیده داشت[10] نهفت
تا بشهری شتافتند ز[11] راه — که درو صرع داشت دخترِ شاه
۲۲۵ گرچه بسیار چاره میکردند — به نمی شد دریغ میخوردند[12]

۱-آپ ج ح خ دذ : مرغزار و ؛ ژ : مرغزار و باغ و.(ابیات شماره ۲۲۰ - ۲۱۹ ج : حذف شده). ۲- س: زی . ۳- آ ت خ ز: که ازو (خ : ازان) خیر بود؛ ب : که از و کرد بود؛ ث : که ازان ؛ ح د ر : که از و (ر: ازان) بود خلق ، ذ: که ازان چشم گشت . ۴-آ ب ت خ ز: زان (بیت شماره ۲۲۲ - ۲۲۱ ب ت ج ح ز س : ۲۲۱ - ۲۲۲) . ۵ - آ ب ت ج ر ز : زان (ت : این) یکی بر، پ ح دذژ : آن که بود (ح دژ : بُد) در، خ : آن ز بهر . ٦-ج ، دگر از برای دیده بنام، چ : یکی خود دوای دیده مدام، خ : دیگر ز بهر دیده بنام ؛ ذ : دگر بُد : س : خود (بد). ۷-ژ: تعبیه کرد . ۸-ر: پای . ۹- پ ح دژ: آن راز؛ ذ: این راز هیچ .
۱۰-آ ذ ز: وان نوارا (ذ: دوارا) ز دیده باز؛ ب پ ر: وان ؛ ت ج خ : آن (ج خ : و ان) نوارا . ۱۱- ج چ ح دذ: از . ۱۲- آ ب ت ج خ ز: دوا بسی کردند، ر: فسون همی خوردند؛ س: دریغ (فسون).

هر پزشکی که بود[1] دانش بهر | آمده بر[2] امید شهر بشهر
تا برند از طریق چاره گری | آفت دیو را ز پیشِ[3] پری
پادشه[4] شرط کرده بود نخست | که هر آن کو کند علاج درست
دختر او را دهم[5] به آزادی | ارجمندش کنم[6] بدامادی
۲۳۰ وانکه بیند جمالِ این[7] دختر | نکند چاره سازیی درخور[8]
بروی از تیغ ترکتاز کنم | سرش از تن بتیغ باز کنم
بی دوایی که دید[9] آن[10] بیمار | گشت چندین پزشک در[11] تیمار
سر بریده شده[12] هزار طبیب | چه ز شهری[13] چه مردمانِ[14] غریب
این سخن گشت در ولایت فاش | لیک هریک[15] به آرزوی[16] معاش

۱-خ: چون پزشکی که داشت؛ آب ت ج ذ ز: طبیبی. ۲-پ: در. ۳-ب: چشم (بعد از بیت شماره ۲۲۷ آب ت ج ح خ د ز: همه بیچاره کشته درکارش.. دیو سودا (خ: شداز) زبون بازارش - افزوده). ۴-آب ت ز: پادشا. ۵-خ: دهد. ٦-آب ت ج ح د ر ز: وارجمندش؛ ذ: شاد کردانمش؛ خ: کند. ۷-آب ج: آن. ۸-پ چ ح ش: سازیی؛ ر: سازیی بهتر؛ س: سازیی (سازیی). ۹-آب ت ج خ ز: هرکه میدید روی. ۱۰-پ: این. ۱۱-آب ت ج خ ز: خوار و سرکشته بد از ان (خ: ازین)؛ پ: کشته چندان؛ ژ: کُشت؛ ح ش: چندان؛ ذ: طبیب؛ ر: پزشک ازین. ۱۲-ث: بشد، ر: شد از، س: شده (بشد). ۱۳-ج: شهر و. ۱۴-پ: چه مرد، ر: چه از کسان. ۱۵-ذ: هر طبیبی، ر: لیک هرکس. ۱٦-ژ: درآرزوی. (مصرعهای بیت شماره ۲۳۵ چ: مقدم مؤخرست).

۲۳۵ سرِ خود را بباد برمیداد[1] | در پیِ خونِ خویش می افتاد[2]
خبر کز مردم این سخن[3] بشنید | آن خلل را خلاص[4] باخود دید
کس فرستاد و[5] پادشه[6] را گفت | کز رهِ این خار من توانم[7] رُفت[8]
ببرم رنجِ او[9] بفضل خدای | و[10] آورم باتو شرطِ خویش[11] بجای
لیک شرطِ آن بوَد بدستوری[12] | کز طمع هست بنده را دوری
۲۴۰ این دوا را که رای خواهم کرد | از برای خدای خواهم کرد
تا خدایم بوقتِ پیروزی | کند اسبابِ این غرض[13] روزی
چونکه پیغام او رسید بشاه | شاه دادش بدستبوسی[14] راه

۱- ج ذ: میدادند. ۲- ذ: دست درخون خویش بنهادند؛ ج: اوفتادند
۳- آ ب ت چ ح د ذ ر ز: مردم آن (ح د ذ ر: این) خبر، ج خ: مردمان خبر (خ: سخن). ۴- آ ب ت ج خ ز: داروی رنج صرع، ذ ر: آن مرض را علاج (ر: خلاص) (بیت شماره ۲۳۷ ر: حذف شده و بجای آن: پیش آن شاه کشورآرا رفت؛ گفت کار تو از مدا را رفت - افزوده).
۵- ذ ژ: حذف شده. ۶- آ ب ت ج د: پادشا، ز: پادشاه. ۷- پ ح ش: میتوانم. ۸- چ: سفت. ۹- ح د ذ: ازو، س: او (ازو). ۱۰- ذ: حذف شده. ۱۱- آ ب ت ج خ ز: شاه شرط (مصرعهای بیت شماره ۲۳۹ آ ب ت خ ز: مقدم مؤخر است، ج: حذف شده). ۱۲- آ ب ت خ ز: برامید بهشت وخوش خوری. ۱۳- خ: اسباب ونعمت؛ آ ج: نعمتم، ب ت ز: نعمتی، ر: ازین غرض. ۱۴- آ: بدست بوسیش؛ ج خ: بپای بوسی، ژ: برید و گفتا (بعد از بیت شماره ۲۴۲ آ ب ت ز: تا اگر رنج او (ب ت ز: را) دوا سازد؛ پادشاهیش بلطف بنوازد - افزوده).

خیر شد خدمتی بواجب[1] کرد | شاه پرسید و گفت کای[2] سره مرد
چیست نام تو[3] گفت نام خیر | کاخترم[4] داد از[5] سعادت سیر
۲۴۵ شاه نامش[6] خجسته دید بفال | گفت کای[7] خیرمند چاره سگال
درچنین شغل[8] نیک فرجامت | عاقبت خیر باد چون نامت
وآنگه اورا بمحرمی بسپرد | تا بخلوت سرای دختر برد
پیکری[9] دید خیر[10] چون خورشید | سروی از بادِ صرع گشته چو[11] بید
گاوچشمی چو شیر[12] آشفته | شب نیاسوده[13] روز ناخفته
۲۵۰ اندکی برگ ازان خجسته درخت | داشت با خود گره برو زده[14] سخت
سود و زآن[15] سوده شربتی برساخت[16] | سرد و شیرین که تشنه را بنواخت[17]

۱-ر: خیر شد نزد شاه خدمت. ۲-ث ج چ ر: شاه پرسید کفت کای (چ: ای)؛ آ ب ت ز: و کفتش ای، ح ژ: و کفت ای. ۳-آ ب ت ج خ ز: نام تو چیست. ۴-خ: اخترم. ۵-ث: داد آن، ر: دارد از، ز: داده از، ژ: کرد با. ۶-پ ث چ ذ: نامی، ژ: نام. ۷-خ: ای. ۸-ذ: خیر. ۹-ج: دختری. ۱۰-پ ژ: خیر دید. ۱۱-ج: سرو آزاده کشته همچون؛ خ: روی از باد. ۱۲-خ: اشتر، ر: دیو. ۱۳-ذ: نیاسود و. ۱۴-ذ: داشت با خویشتن کره زده؛ آ ب ت ح: کره بدو، پ خ: برو کره. ۱۵-خ: زود ازان، ذ: خیر چو ازان؛ آ: ازان، پ: وان. ۱۶-ر: برخاست. ۱۷-آ: که شربتی؛ ر: تشنه جان آراست.

داد[1] تا[2] شاهزاده شربت خورد — وز دماغش فرونشست آن[3] گرد[4]
رست ازان ولوله که سودا بود — خوردن و خفتنش بیکجا بود
خبر چون دید کآن شکفته بهار — خفت و ایمن شد از نهیب[5] غبار
۲۵۵ شد برون از سرای مینوفش[6] — سر سوی خانه کرد با دل[7] خوش
وآن[8] پری رخ سه روز خفته بماند — با پدر حال خود نگفته بماند[9]
در سوم روز چونکه سر برداشت — خورد ازان چیزها که درخور[10] داشت
شه که این مژده اش بگوش رسید[11] — پای بی کفش در سرای دوید[12]
دختر خویش را بهوش و برای — دید بر تخت در[13] میان سرای
۲۶۰ روی بر[14] خاک زد بدختر گفت — کای بجز عقل[15] کس نیافته جفت
چونی از[16] خستگی و رنجوری — کز برت باد فتنه را[17] دوری

۱ـ ح: داده. ۲ـ خ ز: با. ۳ـ خ: از؛ ذ: از دماغش فرو نشست این، ژ: وز دماغش بشست پاک آن. ۴ـ آ ب ت: درد. ۵ـ ذ: نهیب و. ۶ـ ح د: زان؛ ر: زان سرا مهوش؛ س: زان (از)؛ ذ: سرای آن مهوش. ۷ـ چ: کرد خرم و. ۸ـ ذ: آن. ۹ـ ر: حال او با پدر نکفته بماند؛ ب ت چ: حال او نهفته نماند؛ خ د ذ ز: حال او؛ س: خود (او)؛ آ چ ز ش: نهفته. ۱۰ـ آ ب ت چ ر ز: سر. ۱۱ـ آ ب ت ز: چو این مژده در (ز: بر) سریر شنید؛ ج ح خ د ر: مژده بر سریر شنید؛ ث: رسید بگوش. ۱۲ـ ث: در دوید بهوش. ۱۳ـ ج ذ: بر. ۱۴ـ پ: در. ۱۵ـ ذ: کان بجز خیر (بیت شماره ۲۶۱ چ ژ: حذف شده). ۱۶ـ ث: آن. ۱۷ـ آ ب ت ح د ز: درت باد رنج را؛ ج خ ر: درت، س: بوت (درت).

دختر شرمگین ز حشمتِ[1] شاه — بر خود[2] آیینِ شکر داشت نگاه
شاه رفت از سرای پرده[3] برون — اندهش کم شد و نشاط فزون[4]
داد دختر بمحرمی پیغام — تا بگوید بشاه نیکو نام
۲۶۵ که شنیدم که در جریده[5] جهد — پادشا را[6] درست باشد عهد
چون بهنگامِ تیغ تارک سای[7] — شرطِ خویش آورید شاه بجای[8]
با سری کو بتاج[9] شد در خورد — شرطِ[10] خود را درست باید کرد
تا چو[11] عهدش بود بتیغ[12] درست — بکه تاج هم نباشد[13] سست
صد سر از تیغ تیز[14] یافت گزند — گو یکی سر بتاج باش[15] بلند

۱ـ ذ: دختر شه برای حرمت، ر: دخترش شرمگین ز حضرت؛ ژ: دختر شه مکر. ۲ـ ذ: شه. ۳ـ آ ب ت ج ح خ د ر ز: شه چو رفت از درسرای (ح د: از سرای پرده، ر: از سرای او). ۴ـ ر: افزون. ۵ـ پ: من شنیدم که درجریده و؛ ژ: من شنیدم که. ۶ـ ذ: پادشه را. ۷ـ ر: ناوک سای. ۸ـ ذ: شرطهای خویش آوریده بجای؛ ج: خود را درست کردی رای؛ ژ: پیش آورید؛ پ: آوریده. (بیت شماره ۲۶۷ ج: حذف شده). ۹ـ ر: با سری را که تاج. ۱۰ـ آ ب ت ح د ر ز: عهد، س: عهد (شرط). (بیت شماره ۲۶۸ ر: حذف شده). ۱۱ـ آ ب ت ج خ ز: چونکه. ۱۲ـ ذ: بتیغ بود. ۱۳ـ ج: به که با تاج هم؛ ذ: به که با تاج هم نیاید؛ د: نیاید. ۱۴ـ ح د: شاه. ۱۵ـ آ پ ث ج چ خ ر ژ ش: سر بشو بتاج، ب ز: سر بتاج کرد، ت: سر بشو بتاج کرد، ذ: سر شود بتاج (بیت شماره ۲۷۰ ب: حذف شده).

۲۷۰ آنکه زو شد مرا علاج پدید[1] — وز وی این بندِ[2] بسته یافت کلید
کارِ او را بترک نتوان گفت — کز[3] جهانم جز او نباشد[4] جفت
به که ما دل زعهد نگشاییم[5] — وز چنین عهده‌ای برون آییم[6]
شاه را نیز رای آن برخاست — که کند عهدِ خویشتن را راست
خیر آزاده را[7] بحضرت[8] شاه — باز جستند و[9] یافتند براه[10]
۲۷۵ گهری[11] یافته شمردندش — در زمان نزد شاه بردندش[12]
شاه گفت[13] ای بزرگوارِ جهان — رخ چه داری زبختِ خویش نهان
خلعت خاص دادش از تنِ[14] خویش — از یکی مملکت بقیمت بیش
بجز این[15] چند زینت دگرش — کمرِ زر حمایلِ گهرش[16]

۱- آ: آنک او، ش ح خ: آنکه از و، ج: و انکه ازو، چ ژ: آن کزو؛ ز: آن کزو شد مرا علاج برید. ۲- ج خ: هم از (خ: ازوی) این بند، ح: ازوی این قفل؛ د: قفل، س: بند (قفل). ۳- ج خ: در. ۴- ذ: جزویم نیاید؛ آب زژ: نشاید، پ: نباید. ۵- ذژ: به عهد بکشاییم؛ آب ت ج ح خ د: بکشاییم. ۶- پ: ناییم. (بیت شماره ۲۷۳ پ ذ ژ: حذف شده). ۷- ذ: آزاده تا. ۸- ز: برخصت. ۹- ج: حذف شده. ۱۰- ز: زراه. ۱۱- پ ث چ ذ ز: کوهرِ، س: گوهری. ۱۲- آب ت ج خ د ز: شاد تا (د: شادمان) پیش شاه؛ ح: شادمان پیش شاه خواندندش؛ ز: هم ازان پی بشاه بردندش. ۱۳- چ: کفت شاه. ۱۴- آب ت ز: خلعتی خاص دادش از بر؛ چ: خویش دادش؛ ج ح خ د: از بر ۱۵- ب: آن. ۱۶- ژ: داد و از زر بزرکشید برش.

کِلّه[1] بستند گردِ شهر وسرای — شهریان[2] ساختند[3] شهرآرای

۲۸۰ دختر آمد ز طاق گوشهٔ بام — دید داماد را چو ماهِ تمام

چابک و سرو قدّ و زیبا روی — غالیه خط جوان مشکین موی[4]

برضای عروس و رای پدر — خیر داماد شد بکوریِ شر

بر در گنج یافت سلطان دست[5] — مهرِ آن چش درست بود شکست[6]

عیش ازان پس[7] بکامِ دل میراند — نقشِ[8] خوبی و خوشدلی میخواند

۲۸۵ شاه را محتشم وزیری بود — خلق را نیک[9] دستگیری بود

دختری داشت دلربائی[10] شگرف[11] — چهره چون خونِ زاغ برسرِ برف[12]

آفت آبله رسیده[13] بماه — ز آبله دیده هاش گشته تباه[14]

۱- آ ب ت ج خ ز: قبّه . ۲- آ ب ت ج ح خ د ز: شهر را . ۳- ژ: خاستند. ۴- آ ب ت ج ح ز: خط بهار مشکین بوی ؛ خ د ز: خط بهار، س: خط جوان (بهار) . ۵- آ ب ت ج خ ز: بر سر گنج (ج: تخت) رفت سلطان وار. ٦- آ ب ت ج خ ز: بوسه میداد (ج خ: بوسها داده) بر رخ دلدار، ذر: مهر کنجش (ز: انکش) درست بود شکست . ۷- آ پ : بیش . ۸- آ ب ت ج خ ز: خط . ۹- ث: تنک . ۱۰- ث س : دلربای و، ح د : دلربا و . ۱۱- ج : بزرک . ۱۲- آ ب ت ز: چهره خوب خط نیکو حرف، ج خ: چهره خوب و خط نیکو ترک (خ: حرف)، چ: چهره چون زاغ بود و سر چون برف، ژ: خوب چهره بدی همیشه و زرف . ۱۳- ژ: رسید . ۱۴- آ ب ت ج خ د ز : کشته دید هاش سیاه، ژ: دیدهاش کشت سیاه .

خواست[1] دستوریی دران[2] دستور — که دهد خیرچشم مه را[3] نور

هم بشرطی که[4] شاه کرد نخست — کرد مه را دوای خیر درست[5]

۲۹۰ وان صنم[6] نیز گشت با او[7] جفت — گوهری بین که چند گوهر[8] سفت

یافت خیراز نشاطِ آن سه عروس — تاج کسری و تختِ[9] کیکاوس

گاه با دخترِ وزیر نشست — برهمه کامِ خویش یافته دست

چشم روشن گهی بدخترِ شاه[10] — کاین چو خورشید بود وان[11] چون ماه

شادمانه گهی[12] بدخترِ کرد — بسه نرد ازجهان ندب[13] میبرد

۱- ث: داد. ۲- آب‌ت‌ج‌ح‌خ د رز: دستوری ازشه آن؛ چ: ازان. ۳- آ ب‌ت‌ج‌خ ز: اورا. (مصرعهای بیت شماره ۲۸۹ ذ: مقدم مؤخر است).
۴- چ ژ: بشرطِ آنکه. ۵- آب‌ت‌ج‌خ ز: او بدرست. ٦- پ ث‌چ ذ ز ژ س ش: دگر. ۷- ر: وی. ۸- ب: کهری بین، آت‌خ: جوهری بین؛ خ: جوهری بین که چند جوهر. ۹- آب‌ت‌ح‌خ دز: کمر و تاج و تخت، ج: کمر و تخت و تاج، ر: کهر و تاج و تخت (دومین مصرع بیت شماره ۲۹۳ و اولین مصرع بیت شماره ۲۹۴ ر: حذف شده). ۱۰- ر: کرد.
۱۱- ج‌ح د: آن، چ: او. ۱۲- آب‌ت‌چ ز: دلش. ۱۳- آب ت‌ج‌خ ز: کز جهان کوی احسن او، ذ ژ: بسته نرد ازجهان گیرو (ژ: سبق).
(بعد ازبیت شماره ۲۹۴ آب‌ت‌ج‌ح‌خ ز ژ: ازنکو رویی (ژ: خویی) و لطافت و (ج ح: لطافت) رای؛ دردل خلق شد مرورا (ح ژ: میشد اورا) جای - افزوده) (بعد ازهمان بیت افزوده ژ، بعد ازبیت شماره ۲۹۵ - آب‌ت‌ج‌خ ز: شاه آن ملک ازمیان برخاست تخیر میکرد کاراورا راست - افزوده).

۲۹۵ تا چنان شد که نیکخواهی بخت / برساندش بپادشاهی وتخت
ملکِ آن شهر[1] در شمار گرفت / پادشاهی برو قرار گرفت
از قضا سوی باغ شد روزی / تا کند عیش با دل افروزی[2]
شر که همراه بود در[3] سفرش / گشته سرّ دلش قضای[4] سرش
باجهودی معاملت[5] میساخت / خیر دید آن جهود را[6] بشناخت
۳۰۰ گفت کاین[7] شخص را بوقتِ فراغ[8] / از پسِ[9] من بیاورید بباغ
او سوی باغ رفت و[10] خوش بنشست / گرد پیش ایستاده[11] تیغ بدست
شر در آمد فراخ کرده جبین / فارغ ازخیر[12] بوسه داد زمین
گفت خیرش بگو که نام تو[13] چیست / ای که خواهد سر تو[14] بر تو گریست
گفت نامم مبشّر سفری / درهمه کارنامهٔ هنری[15]
۳۰۵ خیر گفتا[16] که نامِ خویش بگوی / روی خود را بخونِ خویش بشوی[17]

۱ـ آ ب ت خ ز: حکم آن ملک، ج: حکم آن شهر. ۲ـ ب پ ت ج چ ذ ز: دلفروزی. ۳ـ پ ث چ ذ ژ ش: درراه بود هم. ۴ـ ج چ ح د ر ز ش: گشته؛ ذ: کشته سرش؛ ژ: کشته سر دلش بلای؛ س: گشته سر(ش). ۵ـ آ ج ذ ز: معامله. ٦ـ آ ب ت ج خ ز: خیر چون دید روی او. ۷ـ خ: این. ۸ـ آ ب ت ج ح د ر ز: بدرد و بداغ. ۹ـ ح خ د ر: پی. ۱۰ـ آ ز: حذف شده. ۱۱ـ ز: گرد ایستاده بود. ۱۲ـ پ ر: خیر و. ۱۳ـ آ ب ت ج خ ز: خیر پرسید از و که نامت؛ ح د: خیر کفتش. ۱۴ـ چ: که بخواهد زمانه؛ د: شر تو. ۱۵ـ آ ب ت ج خ ر ز: نامها هنری، ذ: چون هنر سری؛ س: نامهٔ (نامها). (ابیات شمارهٔ ۳۰٦ ـ ۳۰۵ ذ: حذف شده). ۱٦ـ ب: کفتش. ۱۷ـ ث ر: شوی.

گفت بیرون ازین ندارم نام | خواه تیغ نمای[1] خواهی جام
خیر گفت ای[2] حرام زادهٔ خس | هست خونت حلال بر همه کس
شرّ خلقی که[3] نام شرداری[4] | سیرت از نام خود بتر داری[5]
تو نه آنی که با هزار عذاب[6] | چشم آن[7] تشنه کندی از پی آب
۳۱۰ وان بتر شد که درچنان تابی[8] | بردی آب و ندادیش[9] آبی
گوهر چشم و گوهر کمرش[10] | هردو بردی و سوختی جگرش[11]
منم آن تشنهٔ گهر[12] برده | بخت من زنده بخت[13] تو مرده
تو مرا کشتی و خدای نکشت | مقبل آن کز خدای گیرد[14] پشت
دولتم چون[15] خدا پناهی[16] داد | اینکم تاج و تخت و شاهی[17] داد
۳۱۵ وای برجان تو که[18] بد گهری | جان بری[19] کرده ای[20] و جان[21] نبری

۱- ث: نماو، ح: نمای و. ۲- خ: خیر کفتش، ر: کفت اورا، س: گفت خیرای. ۳- ر: و. ۴- آ ب ت ز: داری شر. ۵- آ ب ت ز: سیرتت هست هم ز نام بتر. ۶- ذ: عتاب. ۷- ر: این. ۸- خ: زان؛ ذ: زان بتر این که؛ آ ب ت ج خ ز: بد که درچنان بابی. ۹- ر: ندادیم. ۱۰- ذ: اصل و کوهر بصرش؛ ر: کمرم. ۱۱- ر: جکرم. ۱۲- ج ذ: جکر. ۱۳- خ: بود و. ۱۴- پ: آنکو؛ ج ح در ژ: آنکو (در: آنکش) خدای باشد (ح دژ: دارد)؛ ذ: دارد. ۱۵- ذ: دولتم را. ۱۶- ر: تمامی. ۱۷- پ ث ج چ ح خ درزژ: اینکم تاج و تخت (ج خ ر: تخت و تاج) شاهی، ذ: اینکم بخت و پادشاهی. ۱۸- آ ب ت ز: وای بر تو که شر. ۱۹- خ: بره. ۲۰- پ: کردی.
۲۱- ج: جان تو هم.

شرکه در روی خیر دید[1] شناخت	خویشتن زود بر[2] زمین انداخت
گفت زنهار اگرچه[3] بد کردم	در بدِ من مبین که خود کردم[4]
آن نگر کاسمانِ چابک سیر	نامِ من شر نهاد و[5] نامِ تو خیر
گر من آن باتو کرده ام زنخست	کاید از نامِ چون منی بد رست
۳۲۰ با من آن کن تو در چنین[6] خطری	کاید[7] از نامِ چون تو ناموری
خیر کان نکته رفت[8] بر یادش	کرد حالی زکشتن آزادش
شر چو از تیغ یافت آزادی[9]	میشد و میپرید از[10] شادی[11]
کُردِ خونخوارهٔ[12] رفت براثرش	تیغ زد و ز قفا[13] برید[14] سرش

۱- ر: او بدید. ۲- آب ت: خویش را برسر، پ: خویشتن زود در، ج: در زمان خویش بر، خ ر ز: خویشتن برسر. ۳- ز: کرچه. ۴- آب ت ز: هرچه کردم سزای خود کردم، پ ث ح د: در بدی من مبین که بد مردم، ج خ: کار مردم نه کار دد کردم، ذ: جمله بدها بجای خود کردم.(ابیات شماره ۳۱۹- ۳۱۸ ذ: ۳۱۸- ۳۱۹). ۵- آپ ذ: حذف شده.(بیت شماره ۳۱۹ ر، بیت ۳۲۰ ذ: حذف شده). ۶- آ ب ت ج خ ر ز: کن که در؛ چ: کن که درچنان؛ ث: بر. ۷- آب ت ج چ خ ر ز: آید. ۸- آب ت ج خ ز: داد، ر: دید.(ابیات شماره ۳۲۴- ۳۲۲ ذ: ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴). ۹- ج: آگاهی.
۱۰- آ ث د: ازان. ۱۱- ج: شاهی. ۱۲- آب ت ز: چون شیر، ر: خونخوار. ۱۳- آب ت ج چ ز: از (چ: وز) قضا؛ خ ذ: از؛ ر: برقفا.
۱۴- ح د: فکند.

گفت اگر[1] خیر هست خیراندیش — توشری جز شرت نیاید پیش

۳۲۵ درتنش[2] جُست و[3] یافت آن دوگهر — تعبیه کرده در[4] میانِ کمر

آمد آورد پیشِ خیر فراز — گفت گوهر بگوهر آمد[5] باز

خیر بوسید و[6] پیش او انداخت — گوهری را بگوهری بنواخت

دست برچشم خود نهاد و[7] بگفت[8] — کز تو دارم من این دو گوهرِ جفت

این دوگوهر بدان شد[9] ارزانی — کاین دو گوهر بدوست نورانی[10]

۳۳۰ چونکه شد کارهای خیر بکام[11] — خلق از و دید خیرهای تمام[12]

چون سعادت بدو سپرد سریر — آهنش نقره شد[13] پلاس حریر

دولت آنجا که راهبر گردد — خار خرما و خاره زر گردد

عدل را[14] استوار کاری داد — ملک را بر[15] خود استواری داد

۱ـ پ: کر. ۲ـ آ ب ت ز: رخت او. ۳ـ پ ث ذ ر: حذف شده.
۴ـ ذ: بر. ۵ـ ژ: کوهر رسد بکوهر. ۶ـ ذ: حذف شده. ۷ـ ج: خویش نهاد. ۸ـ ب ت: چه کفت. ۹ـ پ ت ث ذ ر ژ ش: آن دو کوهر بدان (ذ ر ژ: بدو) شد؛ ج: بدوست. ۱۰ـ ب ج ح خ د ز: از وست ارزانی (د: نورانی)، ذ: ز تست نورانی. (ابیات شماره ۳۳۱ ـ ۳۳۰ ژ: ۳۳۰ ـ ۳۳۱). ۱۱ـ خ: کار خیر جای تمام؛ پ ج ژ: تمام. ۱۲ـ پ: دیده؛ ج: یافت کارهای بکام، ذ: یافت کامهای تمام؛ خ: بنام، ژ: مدام. (ابیات شماره ۳۳۲ ـ ۳۳۱ س: ۳۳۱ ـ ۳۳۲).
۱۳ـ آ ب ت ج ح خ د ز: زر شد و. (بیت شماره ۳۳۲ ر، ابیات شماره ۳۳۳ ـ ۳۳۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۴ـ ژ: عدل. ۱۵ـ ژ: با.

برگهای کزان درخت آورد	راحت رنجهای سخت آورد
۳۳۵ وقت وقت[1] از برای دفع[2] گزند	تاختی سوی آن درختِ بلند
آمدی زیر[3] آن درخت فرود	دادی آن بوم را[4] سلام و درود
بر هوای درختِ صندل بوی	جامه را کرده بود صندل شوی[5]
جز بصندل خری[6] نکوشیدی	جامه جز صندلی نپوشیدی
صندل آسایش روان دارد	بوی صندل نشانِ[7] جان دارد
۳۴۰ صندل سوده دردِ سر ببرد	تب ز دل[8] تابش[9] از جگر ببرد
ترک چینی چو این[10] حکایتِ چست	بزبان شکسته کرد درست[11]
شاه جای از میانِ جان کردش[12]	یعنی از چشمِ بد نهان کردش[13]

۱ـ ذ: وقتها . ۲ـ پ ث: طبع . ۳ـ خ: سوی. ۴ـ ج: بوم و بر، ز: بزم را. ۵ـ ر: جامها کرده بود صندل جوی. ٦ـ ر: جوی (بیت شماره ۳۳۹ ت: حذف شده). ۷ـ ح د ر: نشاط. ۸ـ خ: تن. ۹ـ چ: آتش (بعد از بیت شماره ۳۴۰ پ ث چ ح خ د ذ ر ژ ش: صندل از رنگ خاک کی (ث: چوبها، چ ر: خاکی، ژ: خاکیی) عجبست. صندل رنگِ خاک این (ث چ ح خ د ژ ش: از این، ز: ازان) سببست (ذ: سلبست) ـ افزوده). ۱۰ـ چ خ: آن. ۱۱ـ آ ت ج ز: بزبانی شکسته گفت درست (ج: این درسفت)؛ ب ح خ د ر: گفت. ۱۲ـ خ: جایش میان جانش کرد؛ آ ب پ ت ث ج چ ح ر ز ش: جانش کرد. ۱۳ـ آ ب پ ت ث ج چ ح خ ر ز ش: نهانش کرد.

نشستن بهرام روز آدینه در گنبد سپید و حکایت کردن دختر ملک اقلیم هفتم*

روزِ آدینه کاین مُقَرنَسْ بید / خانه را[1] کرد از[2] آفتاب سپید
شاه[3] با زیور سپید بناز / شد سوی گنبد سپید فراز[4]
زهره بربرجِ پنجم[5] اقلیمش[6] / پنج نوبت زنان[7] بتسلیمش
تا نزد[8] برختن طلایهٔ زنگ / شه زشادی نکرد[9] میدان تنگ

---

* آ: ... سفید، ب ت ج د ذ: رفتن بهرام روز آدینه بکنبد (د: درکنبد) سپید، پ: نشستن بهرام کور روز...، چ: نشستن بهرام روزجمعه در کنبد سفید، ح: رفتن بهرام کور بکنبد سفید، خ: نشستن بهرام روزجمعه درکنبد سفید بعیش و افسانه خواستن، ر: عشرت کردن شاه بهرام روز آدینه درکنبد سفید، ز: ... وحکایت کفتن دختر...، ژ: نشستن شاه بهرام کورروز...، س: ... وافسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم هفتم.

۱ـ پ دذ: جامه را. ۲ـ آ ت ج ح خ ژ: ز. ۳ـ ذ: بود. ۴ـ ث ذ: طراز. ۵ـ ث چ: زهرهٔ، ح د: زهره در؛ ذ: زهره را به برج؛ ر: زهرهٔ برج هفتم؛ ز: زهره را؛ خ: برج هفت.
۶ـ پ: اقلامش. ۷ـ ذ: زدی. ۸ـ ب خ: برد، ت ج: نرد، ث: بزد.
۹ـ ج خ: بکرد. (ابیات شماره ۶ ـ ۵ آ ب ت ز: حذف شده).

۵ چون شب از سرمهٔ فلک پرورد — چشم ماه و ستاره روشن کرد

شاه ازان جان نوازِ[1] دل داده — شب نشین سپیده دم زاده

خواست تا از صدای گنبدِ خویش — آرد[2] آوازِ ارغنونش[3] پیش

پس ازان کآفرینیِ[4] آن دلبند — خواند بر تاج و بر سریرِ[5] بلند

وآن[6] دعاها[7] که دولت افزاید — وآنچنان تاج و تخت را[8] شاید

۱۰ گفت چون شه[9] زبهرِ طیبت خواست[10] — آنچه از طیبتِ من آید[11] راست

۱ـ خ : دل نواز. ۲ـ خ : آمد. ۳ـ ج : ارغنون به. ۴ـ آ ب ت ز : بعد ازان کافرین (ب ت ز : کافرینی)؛ ح د : از پس آفرین که، ج خ : بیش ازان کافرینی (خ : کافرین)، ذ ر ژ : ای بسا (ر : پس از، ژ : بس ازان) آفرین که. ۵ـ آ ب ت خ ز : بر شاه؛ ج : بر شاه آفرین. ۶ـ ح د ذ : زان، خ ر : آن. ۷ـ آ ب ت ج ز : دعایی، ژ : دعا. ۸ـ ذ : تخت و تاج را. ۹ـ س : شه چون. ۱۰ـ د : زبنده طینت؛ ذ : ز بنده، ر : برای؛ ژ : زبنده چیزی؛ ث چ : طینت. ۱۱ـ پ ح د : آنچ از طیبت چون من آید، ذ : کویم آنچه از زبانم آید، ر : زانچه از طینتت نماید؛ چ : طینت؛ ژ : طیب چون من آید؛ آ ب ت ز : من ساید، ج : من باید، خ : من نیاید.

حکایت*

مادرم گفت واو[1] زنی سره بود — پیرزن[2] گرگ[3] باشد او بره بود

کآشنائی[4] مرا ز همزادان — برد مهمان که خانش[5] آبادان

خوانی[6] آراسته نهاد[7] به پیش — خوردهایی[8] چه گویم ازحد[9] بیش

بره و مرغ و زیرَ بای[10] عراق — گرده ها و کلیچها و رقاق[11]

۵ چند حلوا که آن[12] نبودش نام — برخی از پسته برخی[13] از بادام

میوه های[14] لطیفِ طبع فریب — از ری انگور و از[15] سپاهان سیب

---

*آ: حکایت کردن نازپری، پ ج ح: حذف شده، د: آغاز حکایت، ذ: حکایت گفتن دختر خوارزمی پیشِ بهرام، ژ: حکایت کردن دختر ملک اقلیم هفتم، س: افسانه.

۱- آ ب ج خ ذ ر ز: کو، ح: وان، س: واو(کو). ۲- ح: بیش زن، ذ س: پیره زن. ۳- پ: کرد. ۴- ج خ: آشنایی. ۵- پ خ ژ: بود مهمان که خوانش (ژ: جانش)؛ ر: بود؛ ب: جانش، ث د ز: خانه ش، ح: خانه اش، ذ: خوانش. ٦- پ: خوان. ۷- ح ر: نهاده. ۸- آ ب ت ج خ ر ز: خوردنیها. ۹- ذ: از کم و (بیت شماره ۴ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

۱۰- ح: زیره پای، د ذ ژ: زیره بای (ژ: وای). ۱۱- پ ذ: کردهای کلیچهای عراق (ذ: رقاق)؛ ث: و کلیچهای عراق، ح د ذ ر ژ: و کلیچهای رقاق. ۱۲- آ ب ت ج خ ز: خود. ۱۳- آ ب ت خ ر ز: بعضی از پسته بعضی. ۱۴- چ ح ژ ش: میوهایی. ۱۵- آ پ ث چ: وز.

بگذر از نار نقل مستان[1] بود — خود همه خانه نارِ پستان[2] بود

چون باندازه زآن خورش خوردیم[3] — بی آهنگِ پرورش کردیم[4]

درهم آویختیم خندا خند[5] — من و چون من فسانه گویی چند

۱۰ هرکسی[6] سرگذشتی از خود گفت — یکی از طاق و دیگری[7] از جفت

آمد[8] افسانه تا بسیمبری[9] — شهد در شیر و شیر در شکری

دل فریبی که چون[10] سخن گفتی — مرغ و ماهی بران[11] سخن خفتی

برگشاد از عقیق[12] چشمهٔ نوش — عاشقانه[13] برآورید[14] خروش

گفت شیرین سخن جوانی بود — کز[15] ظریفی شکرستانی[16] بود

۱۵ عیسیِ گاهِ[17] دانش[18] آموزی — یوسفی[19] وقت[20] مجلس افروزی

۱- خ: دیگر از نار و نقل سمنان؛ ج: نار و. ۲- آ ب ت ج خ ز: کـه همه خانه نار بستان؛ ح د ر: کر (ر: که) همه؛ پ ث چ ژ ش: بستان. (بیت شماره ۸ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۳- پ ذ ژ: زان (ذ ژ: آن) خورش خوردند؛ ح د: از، ر: آن. ۴- پ ذ ژ: کردند .
۵- ج: بهم آویختیم چندان چند؛ پ ذ: آویختند، ث ح ر: آمیختیم، ژ: آمیختند، س: آ میختیم (آویختم)؛ چ خ: چندا چند. ٦- ج: یکی. ۷- ر: یکی از خفتگان یکی.
۸- پ چ ر: وامد. ۹- ذ: نام سیمبری. ۱۰- خ: آن. ۱۱- آ: ازان، ر: بدان. ۱۲- ج: از عقیق ارکشاده. ۱۳- آ ب ت ح خ ر ز ژ: عاشقانرا. ۱۴- ذ: برآوریده. ۱۵- خ: کو. ۱٦- ر: شکرفشانی، ز: شکرستان.
۱۷- ر: آگاه. ۱۸- ز: آتش. ۱۹- ز: یوسف. ۲۰- خ: کاه.

آگه از علم واز[1] کفایت نیز — پارسایش[2] بهتر از همه چیز

داشت باغی بشکلِ باغ[3] ارم — باغها گرد باغِ او چو حرم[4]

خاکش[5] از بوی خوش[6] عبیر سرشت — میوه‌هایش[7] چو میوه‌های بهشت

همه دل بود چون میانهٔ نار[8] — همه گل بود بی[9] میانجی خار

۲۰ تیز خاری که در[10] گلستان بود — از پی چشم زخم بستان[11] بود

۱-خ: آگه از عالم و؛ آپ ث: وز، ر: و در. ۲-ج: بوستانیش. ۳-آب ت ز: موضعی داشت همچو صحن، ج خ ر: باغکی داشت همچو (خ: همچون، ر: خوش چو) باغ؛ ح: بسان باغ. ۴-ب خ: باغها کرد او چو باغ ارم (خ: حرم)؛ ذ: باغ او خرم؛ ر: خرم. (بیت شماره ۱۸ خ: بعد از بیت شماره ۲۳ نوشته شده). ۵-خ: خاک. ۶-پ ث چ ذ: خود. ۷-پ ث چ ح د ذ ژ: میوهائی؛ س: میوه‌ها (یش ئی). (بعد از بیت شماره ۱۸ ح د، و بعد از بیت شماره ۲۲ س: سرو بن چون ز مردمی (د: مردین) کاخ: قمری بر سریر هر (ر: سریرم) شاخی -افزوده). (بعد از این بیت ح د، و بعد از بیت شماره ۲۰ ر: آب کوثر (ر: حیوان) نه آب خانی بود چشمهٔ آب زندکانی بود - افزوده). (بیت شماره ۱۹ آب ت ج خ ز: حذف شده). ۸-ذ: وجان میانه ایار. ۹-س: بی (چون). (ابیات شماره ۲۲ - ۲۰ آب ت ج خ ز: ۲۰، ۲۲، ۲۱). ۱۰-چ: بر. ۱۱-آ ث ح د ر: مستان. (ابیات شماره ۲۴ - ۲۱ ح د: ۲۲، ۲۳، ۲۱، ۲۴، ژ: ۲۳ (۲۲ حذف شده)، ۲۱، ۲۴). (ابیات شماره ۲۳ - ۲۱ ذ: حذف شده).

آب در زیرِ سروهای جوان[1] | سبزه در[2] گِردِ آبهای روان
مرغ با[3] مرغ برکشیده نوا | ارغنون بسته درمیان هوا
زیرِ سروش که پای در گِل بود | بنوا داده هرکرا دل بود
برکشیده زخطّ پرگارش | چارمهره بچار[4] دیوارش
۲۵ از بناهای برکشیده بماه | چشم بد را نبود دروی[5] راه
در[6] تمنّای آن چنان باغی | بر دل هر توانگری داغی
مرد هرهفته ای زراه[7] فراغ | بتماشا شدی بدیدن باغ
سرو پیراستی سمن کشتی | مشک سودی وعنبر آغشتی
تازه کردی بدستِ نرگس[8] جام | سبزه را دادی از بنفشه پیام
۳۰ ساعتی گِرد باغ برگشتی | باز بگذاشتی و بگذشتی[9]

۱-پ: سبزهای؛ ژ: سبزهاش دوان؛ ج چ: روان. ۲-آ ب ت ج ح د ر ز: بر، س: در (بر). (بیت شماره ۲۲ پ ژ: حذف شده). ۳- ث چ س ش: در. (بیت شماره ۲۳-آ ب پ ت ج خ ز: حذف شده). ۴-آ ب ت ج خ ز: میوه ز (خ: چو) چار. (بیت شماره ۲۵ آ ب ت ج خ ز ژ: حذف شده). ۵-ث چ ح ذ: نبود بروی، ر: درو نبودی. ۶- ج: بر. ۷- پ ژ: روی. (مصرع دوم بیت شماره ۲۸ چ، بیت شماره ۲۹ ج چ، مصرع اول بیت شماره ۳۰ چ: حذف شده). ۸- پ: مجلس، ذ: نرکس و. (ابیات شماره ۳۱ - ۳۰ پ: حذف شده). ۹- ح د: کرده کل کشت باز پس کشتی.

رفت روزی بوقتِ پیشین گاه		تا دران باغِ روضه یابد[1] راه
باغ را بسته دید[2] درچون سنگ		باغبان خفته بر نوازشِ چنگ
باغ پر شور[3] ازان خوش[4] آوازی		جان نوازان درو بجان[5] بازی
رقص بر[6] هر درختی[7] افتاده		میوه دل برده بلکه[8] جان داده
۳۵ خواجه کآوازِ عاشقانه شنید[9]		جانش حاضر[10] نبود[11] جامه درید
نه شکیبی که برگراید سر		نه کلیدی که برگشاید در[12]
دربسی کوفت[13] کس نداد جواب		سرو در رقص بود و گل درخواب

۱ـ ج: بران باغ روضه گیرد. ۲ـ آ ب ت ج خ ر ز: دید بسته، ذ: بسته بود (بعد از بیت شماره ۳۲ آ ب ت ج خ د ر ز؛ بعد از بیت شماره ۳۳ ح: مطرب آواز برکشیده ز ساز (ب ت خ د ز: بساز) کافرین باد برچنان (ج: چنین) آواز ـ افزوده).
۳ـ پ ث: سور، ز: سوز. ۴ـ خ: پر. ۵ـ آ ب ت ج چ خ ز: دل (چ: جان) نوازان درو (چ: دران) بجان، پ ذ ژ: جانوازان (ذ: جان نوازی، ژ: جانوازی) درو بجان، ر: جان نوازنده درچنان (بعد از بیت شماره ۳۳ آ ب ت ز: خوب رویان نشاط (ب: بساط) میکردند رقص کردند و باده میخوردند دستهای نکار بر بسته خوب رویان نرم آهسته ـ افزوده).
۶ـ آ ب پ ت ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش: در. ۷ـ ث: درخت. ۸ـ ز: آورده برک؛ آ ب ت ح خ د ز ژ ش: برگ، س: بلکه (برگ).
۹ـ آ ب ت ج خ ز: عاشقان بشنید. ۱۰ـ آ ب ت خ د ر ز ش: جام؛ پ ث چ ذ ژ: جای خاطر؛ ح: جان. ۱۱ـ س: نبود و. ۱۲ـ د: سر. ۱۳ـ ذ: کوفت و

گِرد بر گِردِ باغ بر[1] گردید — در همه باغ هیچ راه ندید
بر در خویشتن چو بار[2] نیافت — رکنِ دیوارِ خویشتن[3] بشکافت
۴۰ شد درون تا کند تماشایی — صوفیانه بر[4] آورد پایی[5]
گوش بر نغمهٔ ترانه نهد[6] — دیدن باغ را بهانه نهد[7]
شورش باغ بنگرد که ز کیست[8] — باغ چونست و باغبانرا چیست[9]
زآن گلی چند[10] بوستان افروز — که دران بوستان بُدند[11] آن روز
دو سمن سینه بلکه سیمین‌ساق — بر درِ باغ داشتند یتاق[12]
۴۵ تا بران[13] حور پیکران چو ماه — چشمِ نا محرمی نیابد راه
چون درون[14] رفت خواجه از[15] راغ — یافتندش کنیزکان گستاخ
زخم[16] بر[17] داشتند و خستندش[18] — دزد پنداشتند و[19] بستندش
خواجه در داده تن بدان[20] خواری — ازچه؟ از تهمت گنه کاری[21]

۱–چ ش: می. ۲–آ ب ت ج خ ز: بر در باغ خود چو راه (خ: بار).
۳–ح خ د: باغ را. ۴–ح: پر. ۵–د: هایی. ۷ – ۶ س: نهد (کند).
(بیت شماره ۴۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۸– پ: چیست.
۹– پ: باغبان خود کیست. ۱۰–ج: زین کنیزان؛ آ ب ت خ ر ز: کنیزان.
۱۱–آ ج ر ز: بدید، چ: ندید. (بیت شماره ۴۴ آ ب ت ج خ ز: حذف شده و درعوض آن: دو سمنبر نگاه بان بودند؛ کز تردد دمی (خ: همی) نیاسودند – افزوده). ۱۲– پ ث چ ح د ذ: در بن (ح: در این) باغ؛ ر ژ: اندرا (ژ: در بن) باغ داشتند وثاق. ۱۳–چ: دران. ۱۴–د: دران. ۱۵–پ ذ: زان.
۱۶–چ: چوب، س: زخم (چوب). ۱۷–ر: در. ۱۸–خ ذ: جستندش. ۱۹–آ چ: حذف شده. ۲۰– پ ذ: درداد تن دران (ذ: بدان)، ج: تن داده اند زین؛ ج چ ژ: دران.
۲۱–ج: ازپی تهمت و سبکساری؛ آ ب ت خ ز: سبکساری.

بعد ازآزردنش[1] بچنگ وبمشت — بانگهایی برو زدند[2] درشت

۵۰ کای زداغ تو باغ نا خشنود — نیست اینجا نقیب[3] باغ چه سود

چون بباغ کسان[4] درآید دزد — زدنش[5] هست باغبانرا مزد

ما که لختی بچوب خستیمت — شاید ار[6] دست و پای بستیمت

تا توای[7] نقب زن درین پرگار — درگذاری درآیی از دیوار

مرد گفتا که باغ باغ منست — بر من این دود ازچراغ[8] منست

۵۵ با دری چون دهان شیر فراخ — چون درآیم چو روبه ازسوراخ

هرکه در ملک خود[9] چنین آید — ملک ازو[10] زود بر زمین آید

چون کنیزان نشان او[11] دیدند — وز[12] نشانهای باغ پرسیدند

یافتندش دران[13] گواهی راست — مهر[14] بنشست و داوری برخاست

۱- ر: بعد از آن آزردن ؛ آب ت ج خ ز: آزردن . ۲- آ ب ت ز: بانکهاییش بر ؛ ج ر: بانکها بر زدند بیش (ر: نیز) ؛ خ: ناکهانیش بر. (بیت شماره ۵۰ آب ت ج خ ز: حذف شده و بجای آن: کای تو بر رخنه کز (ج: که تو رخنه کر این ، خ: این چنین رخنه کو ، ز: کای تو رخنه کر) چه کارست این در ره شرع نیک (ج خ: ننک و) عارست این - افزوده) . ۳- ح د ر: رقیب. ۴- ج: کس ، خ: کسی . ۵- خ: زدیش (ابیات شماره ۵۳ - ۵۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده) . ۶- ژ: از. ۷- ح د ر: توی . ۸- پ چ ح د ذ ر ژ ش: داغ هم ز باغ (چ ح د ذ ر ژ ش: داغ) (بیت شماره ۵۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده) . ۹- خ: من. ۱۰- آ ب ت ج خ د ذ ز: او . ۱۱- آ ب ت ج خ ز: جمال او ، ح د: همه نشان. ۱۲- ح د: زو ، ذ: از. ۱۳- خ: درین ۱۴- خ: قهر .

صاحب باغ چون شناخته[1] شد — هر دو را دل بمهر آخته[2] شد

۶۰ بود خوب و جوان و نادره[3] گوی — زن که این دید از و تو[4] دست بشوی

آشتی کردنش[5] روا دیدند — زانکه با طبعش آشنا دیدند

دست و پایش ز بند بگشادند — بوسه بر دست و پای او دادند

عذرها خواستند بسیارش — هر دو یک دل شدند در کارش[6]

پس بعذری که خصم یار شود — رخنهٔ باغ استوار شود

۶۵ خار بردند و رخنه را[7] بستند[8] — وز[9] شبیخونِ ره زنان[10] رستند

بنشستند[11] پیشِ خواجه بناز — باز گفتند قصّهای دراز

۱- پ ث چ ژ: نواخته، س: شناخته (نواخته). ۲- خ: مرو را دل بمهر تاخته، ذ: هر دو دلرا بمهر تاخته؛ آ ج ح د ز: تاخته، ب ت: تافته، ر: ساخته، س: آخته (باخته). ۳- خ ذ ز: نادر. ۴- پ: زن چو؛ خ: زن چو دید این چنین تو، ذ: زن چو این هر دو دید؛ آ ب ت ز: که دید این چنین تو، ج: که این چنین بود، ح: که این دید از و دو، ر: که دید این از و تو. ۵- ث: کردیدنش. (بعد از بیت شماره ۶۱ د ژ، بعد از بیت شماره ۸۰ ح: شاد کشتند از آشنایی او سعی کردند بر رهایی او افزوده). (بیت شماره ۶۲ ج، ابیات شماره ۶۵ - ۶۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۶- ث: کنارش.
۷- پ چ د ذ ژ: رخنها. ۸- ث: خستند. ۹- ر: از.
۱۰- ژ: رخنها.
۱۱- آ ب ت ج خ ز: چون نشستند.

که درین باغ چون شکفته[1] بهار	که ازو خواجه باد[2] برخوردار
میهمانیست[3] دلستانا نرا	ماه رویان و مهربانا نرا[4]
هر زنی[5] خوب رو[6] که درشهرست	دیده را ازجمالِ او[7] بهرست
۷۰ همه[8] جمع[9] آمده درین باغند	شمع بی دود و نقش بی[10] داغند
عذرآنرا که باتو بد کردیم[11]	خاک در آبخوردِ[12] خود کردیم[13]
خیز و[14] باما یکی زمان بخرام	تا برآری ز هرکه خواهی کام
روی درکش بکُنج پنهانی	شادمان بین دران گل افشانی[15]
هربتی راکه دل دروبندی	مهر بروی نهی و بپسندی
۷۵ آوریمش بکنجِ خانهٔ تو	تا نهد سربرآستانهٔ تو
خواجه راکان سخن بگوش آمد	شهوت خفته درخروش آمد
گرچه درطبع پارسایی داشت	طبع با شهوت آشنایی داشت
مرد یش مردمیش را بفریفت[16]	مرد بود ازدم زنان نشکیفت[17]

۱ــ چ: شکفت. ۲ــ آ ب ج خ ر ز ژ: باد خواجه. ۳ــ ج: مهمانست.
۴ــ خ: دل ربایانرا. ۵ــ خ س: زن. ۶ــ ر: رخ. ۷ــ خ: جمالشان. ۸ــ ج: هرچه. ۹ــ خ: کرد. ۱۰ــ ح: بی دود نفس پی. ۱۱ــ پ: کردند. ۱۲ــ آ ب ت ج خ ز: کرچه (ج: هرچه) آن بد بجای. ۱۳ــ پ: کردند. ۱۴ ــ ب ث ج چ خ ر: حذف شده. (بیت شماره ۷۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۱۵ــ ر: شاد می بین دران کلفشانی؛ ح: زی درین کلفشانی، د: زی درین؛ ذ: درین کلستانی؛ ژ: درین؛ پ: کلفشانی.
۱۶ ــ ژ: نشکیفت. ۱۷ــ ح: بشکیفت، ژ: بفریفت.

با سمن‌سینه‌گان[1] سیم اندام — پای برداشت بر[2] امید تمام

۸۰ تا بجایی[3] رسید شان ناورد — که[4] بدان[5] جای دل قرار آورد

پیشِ آن شاهدانِ[6] قصرِ بهشت[7] — غرفهٔ بود بر کشیده[8] ز[9] خشت

خولجه بر[10] غرفه رفت و[11] بست درش — بازگشتند رهبران[12] زبرش

بود در[13] نافِ غرفه سوراخی — روشنی تافته درو شاخی[14]

چشم خواجه ز[15] چشمهٔ سوراخ — چشمهٔ تنگ دید و آبِ فراخ

۸۵ کرده برهرطرف گلستانی[16] — سیم ساقی و نار پستانی

روشنای چراغ دیده[17] همه[18] — خوشتر از میوهٔ رسیده همه[19]

هرعروس از ره دل انگیزی — کرده بر سورِ خود[20] شکر ریزی

۱ـ ذ: با همین دلبران؛ ج: سیمکان. ۲ـ ز: با. (بیت شماره ۸۰ پ ج ذ: حذف شده). ۳ـ خ ز: بدانجا. ۴ـ چ: تا. ۵ـ ث ح د ژ: بران. ۶ـ آ ب ت ج خ ز: نعبنان. ۷ـ ح: حورسرشت.
۸ـ پ: درکشیده. ۹ـ خ ژ: به. ۱۰ـ آ ب ت ث ذ ژ ش: در. ۱۱ـ آ ج ر: حذف شده. ۱۲ـ آ ب ت ج خ ز: با نوان، ذ: ره زنان، ر: دلبران. (ابیات شماره ۸۷ ـ ۸۳ ذ: ۸۶، ۸۳، ۸۴، ۸۳، ۸۵، ۸۷).
۱۳ـ ر: از. ۱۴ـ پ ذ: بافته (ذ: یافته) دروشاخی؛ ت ر: یافته؛ خ: تافته مرد کستاخی، ح د: یافت (د: یافته) زهر شاخی. (بیت شماره ۸۴ ژ: حذف شده). ۱۵ـ ث: چو (ابیات شماره ۹۰ ـ ۸۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۶ـ چ ح د ذ ر ژ ش س: گل افشانی. ۱۷ـ پ ح د: روشنائی، ذ: روشنی چراغ دیدو، ر: هر شکرلب چراغ دیده؛ ژ س: روشنانی. ۱۹-۱۸ ر: شده (بیت شماره ۸۲ ر: حذف شده). ۲۰ـ پ: شو رود.

اژدهایی نشسته[1] بر گنجش … بترنجی[2] رسیده نارنجش
نار پستان بدید و سیب[3] زنخ … نامِ آن سیب[4] بر نبشته به یخ
۹۰ باغ را نار و سیب کم نبود … خاصه کز[5] باغبان ستم نبود
بود در[6] روضه گاهِ[7] آن بستان … چمنی بر کنارِ سروستان[8]
حوضه ای ساخته[9] ز سنگ[10] رخام … حوضِ کوثر برو[11] نبشته غلام
میشد آبی چو آبِ دیده[12] درو … ماهیانی ستم ندیده[13] درو
گِردِ[14] آن آبدانِ رو[15] شسته … سوسن و نرگس و سمن رسته
۹۵ آمدند آن بتانِ خرگاهی … حوض دیدند[16] ماه تا[17] ماهی
گرمی[18] آفتاب تافته شان … وآب چون آفتاب یافته شان[19]
سوی حوض[20] آمدند نازکنان … گره از بندِ قرطه[21] باز کنان

۱- رژ: رسیده. ۲- ذ: بر ترنجی. (ابیات شماره ۹۰-۸۹ ر: حذف شده). ۳- ژ: بدند و سیم؛ ذ: سیم. ۴- پ ث ح د: آسیب. (بیت شماره ۹۰ س: حذف شده). ۵- ذ: کش. ۶- پ ژ: بر. ۷- خ: روضه کان. ۸- آ ب ت ز: پرنکار؛ ج خ: پرنکار (خ: برنکار رو) سبزستان؛ ذ: درکنار. ۹- ج: یافته. ۱۰- ز: سنک و. ۱۱- ج: بدو، س: بدو (برو). (بیت شماره ۹۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۱۲- ر: زنده. ۱۳- ث: رسیده. ۱۴- ذ: و اندر. ۱۵- ر: زو. ۱۶- آ ت ح خ د ز ش: حوضه؛ ث چ: حوضه دید؛ س: حوض (ضه). ۱۷- ج ر: ماه با، س: و ماه با. (ابیات شماره ۹۷-۹۶ ژ: ۹۶-۹۷). ۱۸- خ: کویی از. ۱۹- چ: یافشان، خ: تافته شان. ۲۰- س: حوض (آب). ۲۱- آ ب ت ج ز: کونه، چ ذ س: فوطه، خ: کرته، ر: فرضه. (بیت شماره ۹۸ ر: حذف شد، ابیات شماره ۱۰۰-۹۸ آ ب ت ج خ ز: (۹۹ حذف شده)، ۹۸، ۱۰۰).

صدرهٔ[1] کندند و[2] بی نقاب شدند | وز لطافت چو دُر[3] در آب شدند

میزدند آب را بسیمِ مراد[4] | می نهفتند سیم را بسواد[5]

۱۰۰ ماه و ماهی روانه[6] هردو درآب | ماه تا ماهی اوفتاده بتاب[7]

ماه بر[8] آب چون درم ریزد | هرکجا ماهی است برخیزد[9]

ماهِ ایشان دران دل آویزی[10] | خواجه را کرد ماهی انگیزی[11].

ساعتی دست بند میکردند | بر[12] سمن ریشخند میکردند

ساعتی بربه بر در افشردند[13] | نار و نارنج را گرو[14] کردند[15]

۱ـ ج: رخت، چ ژ: جامه. ۲ـ ب: رو. ۳ـ پ ذ: لطف همچو در، ث چ: لطف همچو زر (چ: گل). ۴ـ ژ: پرآب. ۵ـ ژ: بصواب (مصرعهای بیت شماره ۱۰۰ پ: مقدم مؤخر است). ۶ـ آ ب ت ج خ ر ز: نشسته. ۷ـ پ: ماه را ماهی اوفتاده درآب؛ ث چ ح د: ماه را، ذ: مار را. (بیت شماره ۱۰۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۸ـ ث ذ ر ژ س: در. ۹ـ ح د ذ ر: بگریزد، س: بگریزد (برخیزد). (ابیات شماره ۱۰۳ـ ۱۰۲ ج ر: ۱۰۲ - ۱۰۳، ژ: درحاشیه ورق نوشته شده، بیت شماره ۱۰۳ پ: حذف شده). ۱۰ـ س: درم ریزی. ۱۱ـ ب خ: خواجه کرد (خ: برکرد) ماهی (خ: ماه) انگیزی، پ ث چ ذ: کرده (ذ: کرد) با (ث چ: بر). ماهیان درم ریزی؛ ح د ر ژ کرده. ۱۲ـ ر: به. ۱۳ـ آ ب ت ج خ ز: لعبها نو کردند؛ چ: پر بپردر، ر: پی بزد. ۱۴ـ س: کرو (گرو).

۱۵ـ در: بردند. (بیت شماره ۱۰۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

۱۰۵ این شد آنرا[۱] بمار میترساند — مار می‌گفت و زلف می افشاند

بیستونی[۲] همه ستون انگیز — کُشته فرهاد را بتیشهٔ[۳] تیز

جوی[۴] شیری[۵] که قصرِ شیرین داشت — سربدان حوضه های شیرین[۶] داشت

خواجه کان[۷] دید جای صبر نبود[۸] — یاری و یارگی[۹] نداشت چه سود[۱۰]

بود چون تشنهٔ که باشد مست[۱۱] — آب بیند[۱۲] برو[۱۳] نیابد دست

۱۱۰ یا چو صرعی که ماه نو بیند — برجهد گاه وگاه بنشیند[۱۴]

سوی هر سرو قامتی میدید — قامتی نی[۱۵] قیامتی میدید

رگ برگ خونش ازگرفتن[۱۶] جوش — ازهراندام برکشید[۱۷] خروش

۱- ر: آن سنانرا؛ ث چ: شد او را. (بعد از بیت شماره ۱۰۵ رژ: آن پری روی می نمود (ژ: وان بدین می نمود ساق و) سرین کوه می کفت و می درید زمین— افزوده). ۲- ج ح خ د: بیستون، ر: بیستون و، س: بیستونی (ن). ۳- ب ت ر: بدشنهٔ. ۴- ج: همچو. ۵- د: شیرین. ۶- آ: سربران حوضهای سیمین؛ چ ذ ژ: بران؛ ح در: بان حوضهای سیمین؛ ب ت خ ز: سیمین. ۷- چ: کین. ۸- پ: ندید. ۹- آ ب ت ج خ ز: لیک کستاخی، ر: یاری یارکی، ژ: طاقت و یارکی. ۱۰- پ: ندید. ۱۱- ر: پست. ۱۲- ر: یابد. ۱۳- ث: برو بر. (بیت شماره ۱۱۰ آ ب ت ج خ ر ز: حذف شده، ح د: مصرعهای بیت مقدم مؤخرست). ۱۴- ح د: شیفته چون خری که جو بیند، ذ: برجهد کاه و بنشیند. (ابیات شماره ۱۱۲-۱۱۱ آ ب ت ج خ ز: ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۲). ۱۵- آ ج: بی؛ چ خ ژ: نه، ذ: با، س: نی (با). ۱۶- پ: رکهایش زخون کرفتی، ح د: رک رک از خونش برکرفتن، ث: رک جانش ز خون دل در. ۱۷- آ ب ت ج ح د ر ز ژ: برکشیده، ذ: برکرفته.

ایستاده چو دزد پنهانی ‌ ‌ ‌ وآنچه[1] دانی چنانکه[2] میدانی
خواست تا در میان جهد گستاخ ‌ ‌ ‌ مرغش از رخنه مارش[3] از سوراخ
۱۱۵ لیک مارش نکرد گستاخی ‌ ‌ ‌ ازچه از راهِ تنگ سوراخی
شسته رویان چو روی گل شستند[4] ‌ ‌ ‌ چون سمن بر پرندها[5] رستند
آسمان گون پرند پوشیدند ‌ ‌ ‌ برمه[6] آسمان خروشیدند
درمیان بود لعبتی چنگی ‌ ‌ ‌ پیش رومی رخش همه[7] زنگی
آفتابی[8] هلالِ[9] غبغبِ او ‌ ‌ ‌ رطبی ناگزیده کس لبِ او

۱- آب ر: آنچه، ح خ: آنکه. ۲- ذ: چنانچه، س: چنانکه (چه). (ابیات شماره ۱۱۵-۱۱۴ آب ت ج خ ز: حذف شده). (دومین مصرع بیت شماره ۱۱۴ و اولین مصرع بیت شماره ۱۱۵ ژ: حذف شده). ۳- ذ: مار (بیت شماره ۱۱۵ ح ر: حذف شده). ۴- پ ث چ ذ ژ: سینه (ث ژ: شسته) چون روی کل فروشستند، ر: شسته رویان چو روی می‌شستند. ۵- ذ: چو؛ رز: چو (ز: چون) سمندر بدیدها؛ ژ: سمنبر بدیدها؛ آت: بدیدها، ج خ: در پرندها، س: بر (در) پرند گل (ها). (بیت شماره ۱۱۷ پ چ ذ ژ: حذف شده). ٦- آب ت رز: برمه و. ۷- آب ت ج خ ذ ز: روی رومی و زلف چون (ذ: او)، پ ح: پیش رومی و رخش همه، ث: تنش رومی رخش همه، چ: پیش رومی همه رخش. ۸- ج: آفتاب، خ: آفتاب او. ۹- ذ: غلام. (بیت شماره ۱۲۰ آب ت ج خ ز: حذف شده).

۱۲۰ غمزش[1] ازغمزه تیزپیکان تر | خندَش‌ازقند[2] شکّرافشان تر
اوفتاده زسروِ پُر بارش[3] | ناردرآب وآب در نارش[4]
بفریبی هزاردل برده | هرکه دیده برابرش[5] مرده
چون بدستان زنی[6] گشادی دست | عشق هشیار و[7] عقل گشتی مست
خواجه بر[8] فتنهٔ چنان‌ازدور | فتنه تر زآنکه هندوان بر[9] نور[10]
۱۲۵ گرچه بودند هریکی[11] ماهی | او دران قوم[12] بود چون شاهی
زاهد[13] از[14] راه رفت[15] پنهانی | کافری بین[16] زهی مسلمانی
بعدیک ساعت[17] آن[18] دو آهوچشم | کآتش برق بود شان درپشم[19]

۱-چ: غمزه‌اش، دذر: غمزه‌ش . ۲-چ د: خنده اش، ح: خنداش؛ ر: خنده از خنده؛ ژ: خند ش او؛ س: ازخند. ۳-پ چ ژ: چوسروپر (ژ: در) پایش؛ ث: چو؛ ذ: سروان؛ ج ر: پر (ر: بن) نارش. ۴-ژ: سایش. ۵-ر: با برویش. (بیت شماره ۱۲۳ ح: حذف شده). ٦-آب ت ج خ ر ز: زدن، س: زدن (زنی). ۷-آ ج: حذف شده. ۸-چ: پر. ۹-د: از. ۱۰-آ ب ت ز: سور (بیت شماره ۱۲۵ آ ب پ ت ج خ د ذ ز س: حذف شده، ابیات شماره ۱۲٦-۱۲۵ ح: ۱۲۵-۱۲٦). ۱۱-ژ: جمله چون. ۱۲-ح ر ژ: شهر. ۱۳-ح: فتنه. ۱۴-پ: آن. ۱۵-آ خ د: فتنه. ۱٦-خ: شد. ۱۷-آ ب ت ج خ ز: لحظه، س: ساعت (لحظه). ۱۸-چ: از. ۱۹-آ ب ت ج: پیش خواجه شدند نه ز (ج: از) سرخشم، ح: کاتش برق شان بود درپشم، خ ز: پیش خواجه شدند برسروچشم (ز: برسرخشم)، دذ ر: کاتش برق بود شان دریشم (ذ: درخشم، ر: ازخشم) (بیت شماره ۱۲۸ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

وآهو انگیز آن[1] ختن بودند — آهوانرا[2] به یوز بنمودند[3]
آمدند از ره[4] شکر باری — کرده زیر قصب کله داری
۱۳۰ خواجه را در حجابگه دیدند[5] — حاجبانه زکار پرسیدند
کز همه لعبتانِ حور نژاد — میلِ تو بر کدام حور[6] افتاد[7]
خواجه نقشی که در[8] پسند آورد — درمیان دو نقشبند آورد[9]
[گفت آن[10] لعبتی که با چنگست — دختر[11] خوب روی با سنگست]
این نگفته هنوز برجستند[12] — گفتی آهو - نه - شیر سرمستند[13]

۱- پ چ ح ذ ژ ش: آهو (ح: وآهوی) انگیز آن، ر: آهویانی که رشک. ۲- ح: کاهویانرا، د: کاهوانرا، ر: آهویانرا. ۳- پ: پیمودند. (بیت شماره ۱۲۹ ج ر: حذف شده). ۴- چ: آمد از راه یک. ۵- پ ث چ ژ: حساب که؛ ذ: حساب کردیدند. ٦- پ ژ: نور. ۷- زش: فتاد. ۸- ب ت ج خ رز: دل. ۹- خ: آمد. (بیت شماره ۱۳۳ آ ب پ ت ث ج خ ذ ر ز ژ س ش: حذف شده). ۱۰- ح د: کان. ۱۱- ح: دختری (بیت شماره ۱۳۴ ژ: حذف شده). ۱۲- آ ب ت ج خ ز: خواجه نا کفته هردو؛ پ چ ذ: این نکفتند (چ ذ: بکفتند) و زود بر کشتند (چ ذ: برجستند)؛ ر: آن؛ ش: بر خستند.

۱۳- پ: کفت کاهو نه شیرها مستند؛ ث: نه شیر نر مستند، ذ: نه شیرها مستند؛ ر: زشیر؛ ش: نه شیر مستند.

۱۳۵ آن پری زاده را بتنبل و رنگ[1]	آوریدند با نوازش[2] چنگ
بطریقی که کس گمان نبرد	ور[3] برد ـ زآن دو[4] شحنه جان نبرد
طرفه را چون[5] بغرفه پیوستند	غرفه را طرفه بین که در[6] بستند
خواجه زآن[7] بیخبر که او[8] اهلست	یارِ او اهل و[9] کارِ او سهلست
وآن[10] بت چنگ زن که تاخته بود	کارِ او را[11] چو[12] چنگ ساخته بود
۱۴۰ گفته بودندش آن دو مایهٔ ناز	قصّهٔ خواجهٔ کنیز[13] نواز
وآن[14] پری پیکر پسندیده	دل در و بسته بود[15] نا[16] دیده
چون در و دید ازان[17] بهی[18] تر بود	آهنش سیم و سیم او[19] زر بود

۱ـ ذ: آن پری زاده ماه حور آهنگ، ر: آن پری را زنیر و نیرنگ؛ آب ت ج خ ز: بهر نیرنگ، چ: بحیله و رنگ، ح: بنیل و برنگ، د: بصد نیرنگ، ژ: بیوی و برنگ. ۲ـ پ: با نوازش و (بیت شماره ۱۳۶ آب ت ج خ ز: حذف شده). ۳ـ پ چ در ژ: کر، ح: که. ۴ـ ذ: حذف شده. ۵ـ ج: چو. ۶ـ ث: بین که طرفه در، ج: طرفیش که در؛ ذ: که دل، ز: که بر. ۷ـ ث: زین. ۸ـ خ: آن. ۹ـ پ: ما که او اهل و، خ: یار اهلست و، ذ: هرکه او اهل، ژ: با که با او و؛ آ: و ـ حذف شده. ۱۰ـ آب ت ج ز: کان، خ ذر: آن. ۱۱ـ آب ت ج ح خ در ز: آن غرض را. ۱۲ـ س: چو (همچو). ۱۳ـ ژ: ناز و بنده (بعد از بیت شماره ۱۴۰ ژ: وان بت جنگ زن که بودش ساز عاشق خواجه کشته بسوز و نیاز ـ افزوده). ۱۴ـ آب ت ج خ ذ ر ژ: آن. ۱۵ـ ث: دید. ۱۶ ر: با (بیت شماره ۱۴۲ آب ت ج خ ر ز: حذف شده). ۱۷ـ ذ ژ: ازو. ۱۸ـ پ: تهی، چ: نکو. ۱۹ـ د: از و، ذ: از.

خواجه‌کز مهرنا[1] شکیب آمد — با سهی سرو در عتیب[2] آمد

گفت نام تو چیست گفتا بخت — گفت جایت کجاست گفتا تخت

۱۴۵ گفت اصلِ[3] تو چیست گفتا نور — گفت چشم بد از تو گفتا[4] دور

گفت پردَت چه پرده گفتا ساز[5] — گفت شیوَت چه شیوه گفتا ناز[6]

گفت بوسه دهیم گفتا[7] شصت — گفت هان وقت هست[8] گفتا هست

گفت آیی[9] بدست گفتا زود — گفت باد این[10] مراد گفتا بود

خواجه را جوش از[11] استخوان برخاست — شرم و[12] رعنایی از میان برخاست

۱۵۰ زلفِ دلبر گرفت چون[13] چنگش — در بر آورد[14] چون دل تنگش

۱- پ ث چ ذ: دل. ۲- آ ب پ ت ث ج ز: عتاب. (بیت شماره ۱۴۴ پ ث چ ذ ژ ش، ابیات شماره ۱۴۶-۱۴۵ ج: حذف شده، آ ب ت خ ر ز: ۱۴۵-۱۴۶). ۳- ر: کاصل. ۴- چ: چشم از تو بادا. ۵- چ ح د: پرده ات؛ خ ز: پرده (ز: پردت) چه پرده کفتا ناز؛ ذ ژ: نزدت (ژ: پرده) چه پرده؛ ر: بودت چه کفت کفتا ناز؛ آ ب ت: ناز. ٦- ب ت ر ز: پیشت چه چیز (ر ز: پیشه) کفتا ساز؛ چ ح د ذ: شیوه ات (د ذ: شیوه) چه شیوه؛ خ: پیشه چه پیشه کفتا باز. (بیت شماره ۱۴۷ ج ژ: حذف شده، دومین مصرع بیت شماره ۱۴۷ و اولین مصرع بیت شماره ۱۴۸ خ: حذف شده). ۷- آ ب ت ز: دهی بکفتا. ۸- ذ: نیست. ۹- آ ت ث ج ح د ر ز: کایی. ۱۰- ژ: دادی. ۱۱- ج: خواجه خوش ر؛ پ ژ: از- حذف شده. ۱۲- آ ب: حذف شده. ۱۳- خ: در. ۱۴- ذ: آورده.

بوسه وگاز برا شکر میزد | ازیکی تا ده و ز ده تا صد[2]
گرم شد بوسه در[3] دل انگیزی | دادگرمی نشاط را تیزی
خواست تا نوشِ چشمه را خاره[4] | مُهر از[5] آب حیات بر دارد
چون درآمد سیاه[6] شیر بگور | زیرِ چنگ خودش[7] کشید بزور
۱۵۵ جایگه سست[8] بود[9] سختی یافت | خشت برخشت[10] رخنه ها[11] بشکافت
غرفه دیرینه بُد فرود آمد | کار نیکان بید نینجامد[12]
این زمویی وآن بمویی رست[13] | این ازاین سوشد آن ازان سو جست[14]
تا نه بینند شان بران[15] سرِ راه | دورگشتند ازان[16] عمارت گاه[17]
خواجه گوشه گرفت ازان[18] غم و درد | رفت در[19] گوشه ای وغم[20] میخورد

۱ـ ز: در. ۲ـ آب ت ج خ ز: سکهٔ خویش را بزر می زد، ز از یکی تا بده زده تاصد. ۳ـ آب ت ج خ: بوسهٔ، پ: بویه در، ز: بوسه بر. ۴ـ ش: خوارد. ۵ـ پ: ز، ز: حذف شده. ٦ـ پ ث چ ح د ذ ژ: شتاب. ۷ـ چ: همی. ۸ـ ج: سخت. ۹ـ ث: بود و. ۱۰ـ ج: خشک برخشک. ۱۱ـ ذ: زخمها. ۱۲ـ ز: بدین نه انجامد. ۱۳ـ ث: آن زمویی واین، ز: این از وآن ازین؛ ژ: این زاو ازوان بمویی جست؛ آ: واو. ۱۴ـ آ ب ت ز: ازان سو آن (ب ت زوان) ازاین سوخست (ت ز: جست)، پ ژ: ازان سو شد او (ژ: آن) ازان سوجست (ژ: رست)؛ چ ح د: ازان سوشد آن (د: سووان) ازین؛ ز: ازان آن ازین طرف برجست. ۱۵ـ ب ز: بدان، ث: دران، چ: بر. ۱٦ـ ذ: از. ۱۷ـ آ ب ت ج خ ز س: فراخیگاه. (بیت شماره ۱۵۹ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۸ـ ذ: توشهٔ کرفت از. ۱۹ـ پ ث چ ح د: بر. ۲۰ـ ز: کوشهٔ غمی.

۱۶۰ شد کنیزک نشست[1] با یاران بردوابروگره چو[2] غمخواران
رنجهای گذشته پیش نهاد چنگ را بر[3] کنارِ خویش نهاد
نالهٔ چنگ را چو پیدا کرد عاشقانرا ز[4] ناله شیدا کرد
گفت کز چنگِ من بنالهٔ[5] رود باد برخستکانِ عشق[6] درود
عاشق آن شد که خستگی دارد[7] بدرستی شکستگی دارد
۱۶۵ عشقِ پوشیده چند دارم[8] چند عاشقم عاشقم ببانگِ بلند
مستی و عاشقیم برد از[9] دست صبر ناید ز هیچ عاشق و[10] مست
گرچه برجانِ[11] عاشقان خواریست[12] توبه در[13] عاشقی[14] گنه کاریست
عشق با توبه آشنا نبوَد توبه در[15] عاشقی روا نبود
عاشق آن به[16] که جان کند تسلیم عاشقانرا ز تیغِ تیز[17] چه بیم

۱-ذ: نشسته. ۲-ج: چوگره. ۳-آ ب ت ج خ ذ ز: در. ۴-آ: چو، ز: از. ۵-پ ح د: از؛ ذ: بر چنگ من ز نالهٔ؛ آ ب ت ث ج ز ژ: بناله و، چ: ز ناله و. ۶-آ ب ت ج خ ز: بر (ز: با) عاشقان خسته. ۷-خ: آرد. (بیت شماره ۱۶۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۸-ز: بازم. ۹-ح د: عشق برآرد چون، ر ژ: عاشقی برد از (ژ: برآرد)؛ پ: برزد، چ س ش: برد ز، خ: برده ز. ۱۰-ج چ ح خ د ر ز ژ ش: حذف شده. ۱۱-ح د ژ: خون. ۱۲-خ: خاریست. ۱۳-خ: و. ۱۴-ج د: عاشقان. (بیت شماره ۱۶۸ خ، ابیات شماره ۱۶۹ـ۱۶۸ ذ: حذف شده).

۱۵-آ ب پ ت ث ج چ ح د ر ز ژ ش: و. ۱۶-ر: شد.

۱۷- ث چ د ر ش: تیغ و تیر، ح: تیر و تیغ؛ س: تیز (و تیر).

۱۷۰ تُرکِ چنگی چو دُر ز لعل افشاند[1] حسب حالی بدین[2] صفت بر[3] خواند

آن دو گوهر که رشته کش[4] بودند در نشاط و[5] سماع خوش بودند

در دل[6] افتادشان که در دو چراغ تندبادی رسیده است بباغ[7]

یوسف یاوه گشته[8] را جُستند چون زلیخا ز دامنش رستند

باز جستندش[9] از حقیقتِ کار داد شرحی که گریه[10] آرد[11] بار

۱۷۵ هر دو تشویرِ[12] کارِ او خوردند[13] باز تدبیرِ کارِ او کردند

کامشب[14] این[15] جایگه[16] وطن سازیم از تو با[17] کارِ کس[18] نپردازیم

نگذاریم بر بهانهٔ[19] خویش که کس امشب رود بخانه[20] خویش

۱- آ ب ت خ ر ز: ترک چینی چو دُر ز لعل فشاند؛ ج ح ذ: ترک چینی. ۲- پ: براین. ۳- ج: می. ۴- خ: دو بارکش. ۵- پ ث چ ش: حذف شده. ٦- چ: دل در. ۷- آ ب ت ج ح خ د ر ز: تندبادی (خ: شده یاری) رسیده بود بباغ؛ پ ث چ ذ ش: رسیده بود ز (ذ: از) باغ. ۸- پ ث چ ح د ذ ژ ش: کرده، س: گشته (کرده).
۹- آ ج خ ذ ز: جستند. ۱۰- ج: کر. ۱۱- خ: آور. ۱۲- چ: تشویش.
۱۳- خ: کردند. (بعد از بیت شماره ۱۷۵ آ ب ت ج خ ز: هر دو با او براز میکفتند، نکتهای (ج: نالهای) دراز میکفتند. افزوده).
۱۴- خ: امشب. ۱۵- ژ: آن. ۱٦- د: جاکه. ۱۷- آ ب ت ج ز: از تو در، ر: باز با. ۱۸- پ: خود، ژ: کین. (بیت شماره ۱۷۷ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۹- ذ: با بهانهٔ، ر: کس بخانهٔ.
۲۰- ر: نشویم از کسی بهانهٔ.

مگر آن ماه را که دلبرِ تست | امشب اندر[1] کنار گیری چست
روز روشن سپیدکار[2] بوَد | شبِ تاریک پرده دار[3] بوَد

۱۸۰ کاین[4] سخن گفته شد[5] روانه شد (ند) | با بتان بر[6] سر فسانه شدند

شب چو زیر[7] سمورِ انقاسی | کرد پنهان دواج برطاسی
تیغ یک میغِ آفتاب گذشت[8] | جوشن شب[9] هزار میخی[10] گشت
آمدند آن بتان[11] وفا کردند | وآن صنم را بدو[12] رها کردند
سروِ تشنه بجوی آب رسید | آفتابی بماهتاب رسید

۱۸۵ جای خالی[13] وآن چنان[14] یاری | که[15] کند صبر در[16] چنان[17] کاری
خواجه را در[18] عُروقِ هفت اندام | خون بجوش آمده بجستن[19] کام

۱- پ ث چ ح د ذ ژ ش: امشبی.(بیت شماره ۱۷۹ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۲- ذ: کاری. ۳- ذ: پرده داری. ۴- ج: این، ژ: چون. ۵- خ: و. ٦- آ پ ث چ خ ذ رژ: با. ۷- ج خ: چو (خ: که) زد بر. ۸- پ ث چ ذ: بر میغ، ز: یک میغ؛ ژ: یک میغ آبداری کشت. ۹- آ ب ت ج خ ز: جشن (ج خ: حسن، ز: جیش) شب چون. ۱۰- ژ: یاری. ۱۱- آ ت خ: آن رفیقا نشان، ب: آن رفیقانش بس، ج ز: آن رفیقان همان (ز: دران). ۱۲- ج: برو. (بیت شماره ۱۸۵ ژ: حذف شده). ۱۳- د: جایکان آن. ۱۴- ج: و این چنین. ۱۵- آ ب ت: چون. ١٦- ز: بر. ۱۷- ج چ: چنین. ۱۸- پ: از. ۱۹- ج خ: آمده (خ: آمدش) بخستنش؛ ز: زجستن.

وآنچه گفتن نشایدش باکس[1] | با تو گفتم نعوذ بالله و بس[2]
خواست تا دُر بلعل سفته شود[3] | طوق با طاق هر دو جفته شود[4]
گربه‌ای وحشی از[5] سر شاخی | دید مرغی[6] بکنجِ سوراخی
۱۹۰ جَست بر مرغ و[7] بر زمین افتاد | صدمه‌ای بر دو نازنین[8] افتاد
هر دو جَستند دل رمیده زجا | تاب در دل فتاده تک در پای[9]
دور گشتند نارسیده بکام | تابهٔ پخته[10] بین که چون شد خام

ا- پ: جستن نشایدش، خ: گفتنند نشاندش؛ ذ: باکس نشایدش گفتن؛ ب ت ج ز: وابس (ج: کس). ۲- ذ: با تو نتوان حدیث در سفتن؛ پ: نوذ و بالله؛ چ ر: نعوذ و بالله بس؛ ب ت: و- حذف شده. ۳- آ ب ت خ ز: تا درج (خ: درو) لعل سفته کند؛ ج ح د ر: کند. ۴- آ ب ت ج ح خ د ر ز: طاق را با رواق جفته (خ: روان خفته) کند؛ ذ: طاق با طاق. ۵- ز: کز. ٦- پ: دیده موشی؛ ث ذ ژ: موشی، س: مرغی (موشی). ۷- پ ث ح ذ ژ: بر موش و، ج: با مرغ؛ س: مرغ (موش). ۸- آ ب ت ج خ ز: خواجه را خست و (ب: چست، ج خ: خشت) برچنین؛ ث ح د ذ ژ: صدمهٔ (ژ: لرزه) در؛ ر: لرزه بر هر دو نازنین؛ س: بر (در). ۹- ر: لرزه افتاد شان ز سر تا پای؛ آ ب ت خ ز: فکنده؛ ج د: فکنده در یک (د: نعل از) پای؛ ذ: فتاد و؛ ح: تک بر. ۱۰- آ ب ت ج خ ز: قلیهٔ پخته، ژ: پایهٔ تخت.

نوش‌لب رفت[1] پیشِ نوش‌لبان[2] — چنگ را برگرفت[3] نیم شبان

چنگ میزد بچنگ درمیگفت — کارغوان[4] آمد و بهار شگفت

۱۹۵ سروبن برکشید[5] قدِّ بلند — خندهٔ گل گشاد حقّهٔ[6] قند

بلبل آمد نشست بر سرِ شاخ — روزِ بازارِ عیش گشت[7] فراخ

باغبان باغ را مُطرّا کرد — شاهی آمد درو تماشا[8] کرد

جامِ می دید[9] برگرفت بدست[10] — سنگی افتاد و[11] جام را[12] بشکست

ای بتاراج برده هرچه مراست — جز[13] بتو کارِ من نگردد[14] راست

۱-ث: رفته. ۲-ز: کنان. ۳-ج چ: چنگ دلبر (چ، در بر) کرفت، ح د: چنگ در بر کرفته؛ ذ: درکرفته؛ س: بر (در)، ش: در (بیت شماره ۱۹۴ پ ذ ژ: حذف شده) (ابیات شماره ۱۹۵ - ۱۹۴ ح د: ۱۹۴-۱۹۵). ۴-ج: کارغنون (دومین مصرع بیت شماره ۱۹۴، ابیات شماره ۲۰۲ - ۱۹۶ و اولین مصرع بیت شماره ۲۰۳ ح: حذف شده).
۵-پ: سرورا برکشید، ذ: سروتن برکشیده؛ آ ت ج: برکشیده.
۶-ذ: غنچهٔ کل کشاده؛ ج ژ: کل کشاده، ح د: کل کشادو؛ آ ز: کل کشاده حلقهٔ؛ ب ت: حلقه. ۷-آ ب ت ث ج ز: عشق؛ خ: عشق کرد. ۸-ذ: شادی آمد درو تمنا؛ آ ب ت ج خ ز: برو؛ پ: تمنا. ۹-آ ب ت ز: دید و. ۱۰-ذ: برکرفته ز دست. ۱۱-آ ت ث: حذف شده. ۱۲-خ د ذ: جام می.

۱۳-ز: چو.

۱۴-ت: نباید.

۲۰۰ گرچه با تو ز[1] کارِ خود[2] خجلم — بی تویی نیست درحسابِ[3] دلم

رازدارانِ[4] پردهٔ سازش[5] — آگهی یافتند از رازش[6]

باز رفتند و غصّه میخوردند — خواجه را جست و جوی میکردند

خواجه چون بندگانِ روغن دزد — در رهش حجره ای گرفته[7] بمزد

درخزیده[8] بجویباری تنگ[9] — زیرِ شمشاد و سرو و بید و خدنگ[10]

۲۰۵ خیره گشته زخام[11] تدبیری — بردمیده ز سوسنش[12] خیری

بازجستند[13] ازانچه[14] داشت نهفت — یک بیک با دو رازدار[15] بگفت

۱- چ: به. ۲- آ ب ت ز: کرد تو؛ ج خ ر: کرد، ژ: کام. ۳- پ ث چ د: بی نوابیست (چ: توانیست) برحساب، ذ: بی توهم نیست درحساب؛ ر: جر تویی؛ ژ: با تو اینست برحساب؛ س: بی توی (ئی)؛ آ ب ت ز: درحساب نیست. ۴- ر: راستکاران. ۵- آ ب ت ج خ ز: پرده را سازش (خ: زارش)؛ پ: پردهٔ بررازش؛ چ: نارش، ذ: رازش. ۶- آ ب ت ج خ ز: آگهی داد بانک و (ج خ: بانک) آوازش، در: آگهی داد یک بیک (ر: یک او) رازش؛ ذ: سازش. ۷- آ ب ت ج ح خ د ر ز: حجره بر (خ: در) ره گذر (ز: بر ره) گرفته (ج: گرفت، ز: فتاده)، پ ث چ ژ: بر رهش حجره (چ: خانه) گرفته (ژ: گرفت).
۸- خ: خزید. ۹- ر: چند. ۱۰- آ ب ت خ ز: وسرو وشاخ خدنک، پ ح د ذ ژ: و بید و (ذ: و بید) سرو و خدنک، ج: سرو بود خدنک، ر: و بید و سرو بلند. ۱۱- ذ: چیره کشته زجام؛ ژ: جام. ۱۲- ر: زشورش. ۱۳- ر: کفتند. ۱۴- پ ح ذ: آنچه، خ د: زانچه.
۱۵- ر: یک بیک داده باز داد و.

فرض گشت آن نهفته کارانرا[1] | که بیاری[2] رسند[3] یارانرا
باز گشتند[4] و راه[5] بگشادند[6] | آبِ[7] گل را بگل فرستادند
آمد آن دستگیر دستان ساز[8] | مهرِ نو کرده[9] مهربانرا باز
۲۱۰ خواجه دستش گرفت و رفت از[10] پیش | تا بجایی که دید لایقِ[11] خویش
تاک برتاک شاخهای[12] درخت | بسته بر اوج گاه تخت بتخت[13]
زیرِ آن تخت پادشاهی تاخت | بفراغت نشستگاهی[14] ساخت
دلستانرا بمهر پیش کشید[15] | چون دل اندر کنارِ خویش کشید[16]
زاد سروی بدان خرامانی | چون سمن بر بساطِ[17] سامانی[18]

۱- آ: از نهفته؛ پ ح: کانرا. ۲- ذ: که بیاران. ۳- ز: رسید. ۴- ث: جستند. ۵- آب پ ت خ د ذ ز ژ: راز. ۶- ز: بنهادند. ۷- خ ز: آب و. ۸- پ: دست انداز، ذ: پنهان ساز. ۹- ح د: کرد. ۱۰- ب چ: گرفت رفت ز (چ: از)، پ ذ: گرفت و بردش، ث: گرفت بردان، ژ: گرفت و برد ز؛ آ ت خ ر ز ش: ز، ج ح د: به. ۱۱- ج: بود در خور؛ آب ت خ ز: درخور. ۱۲- پ خ: تاک (خ: تاکه) بر تاکهای شاخ، ج: پاک آن برکهای شاخ، ذ: پاکتر زیر شاخ. ۱۳- آ ب ت ج خ ز: بر اوج آن (خ: اندر) درختان (خ: چنان) بتخت (ز: سخت)، پ: بر اوج گاه گاه بدست؛ ث س: بر اوج کله؛ ذ: ماهی سخت، ژ: دست بدست. (بیت شماره ۲۱۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۴- پ: نشست و کاهی. ۱۵- پ ذ: خویش گرفت؛ ث چ ژ ش: گرفت. ۱۶- آ ب ت ج خ ز: خرم اندر کنار؛ پ: چون گل اندر کنار خویش گرفت؛ ح د: چون گل؛ ث چ ش: گرفت. (بیت شماره ۲۱۴ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۷- ر: نشاط. ۱۸- ژ: رمّانی.

(بیت شماره ۲۱۵ آ ج خ: حذف شده).

9*

۲۱۵ درکنارش گرفت[۱] وشادی[۲] کرد — سرو با گل قرانِ[۳] بادی[۴] کرد

خواجه را[۵] مه[۶] در آمده بکنار — دست بر[۷] کار و پای رفته زکار

مُهرهٔ خواجه خانه‌گیر شده[۸] — هم بساطش گروپذیر شده[۹]

چون بران شد که قلعه[۱۰] بستاند — آتشی را به آب بنشاند

موشِ[۱۱] دشتی مگر ز[۱۲] تاک[۱۳] بلند — دیده بُد آخته[۱۴] کدویی چند

۲۲۰ کرد چون مرغ بر رسن[۱۵] پرواز — ازکدوها[۱۶] رسن برید بگاز

بر زمین آمد آن[۱۷] چنان حبلی[۱۸] — هر کدویی بشکل چون[۱۹] طبلی

بانگِ آن طبل رفت میل بمیل — طبل و آنکه چه طبل طبل[۲۰] رحیل

۱-ژ: درکنارش کشید؛ پ ث ش: کشید، س: کشید (گرفت).
۲-ذ: بازی. ۳-ر: سرو وگل بر قران؛ ذ: طراز، ز: قرار. ۴-ذ: سازی. ۵-ر: خواجه و. ۶-آب ت ز: دُر. ۷-ح: در. ۸-آب ت ز: خانه‌گیری کرد، خ: بخانه‌گیر شده. ۹-ج: نشاطش؛ ز: نشاطش گرو پذیری کرد؛ آب ت: گرو پذیری کرد. ۱۰-ذ: بدان قلعه شد که؛ پ ث چ ژ: قلعه شد که. ۱۱-ز: موشی.
۱۲-ح د: به. ۱۳-ج: بام، ذ: طاق. ۱۴-ج: دید پرداخته، ح خ د ذ ر: دید آویخته؛ ش: دید؛ س: بُد (بود). ۱۵-پ ث چ ذ: بر زمین، ژ: از زمین. ۱۶-پ: آن کدوها، ذ: وان کدوها را. ۱۷-ث خ: از. ۱۸-ب ت: حیلی. ۱۹-ژ: ببانگ چو.
۲۰-ب ت ز ژ: طبل (ب ز: طبلی، ژ: طبل و) آنکه چه طبل بانگ؛ ث ش: طبلی آنکه؛ ج: طبلی و آنکه چو بانگ طبل؛ چ خ: طبل آنکه (بیت شماره ۲۲۳ آب ت ج خ ز: حذف شده).

باز بانگ اندر او فتاد[1] سپهوز | آهو[2] آزاد[3] شد زپنجهٔ یوز
خواجه پنداشت کامدست[4] بجنگ | شحنه با کوس[5] و محتسب با سنگ[6]
۲۲۵ کفش بگذاشت و[7] راه پیش گرفت | باز دنبالِ کارِ[8] خویش گرفت
وان[9] صنم رفت با هزار هراس | پیشِ آن همدمانِ[10] پرده شناس
چون[11] زمانی بران[12] نمود درنگ | پرده درگشت[13] و[14] ساخت پردهٔ چنگ
گفت گفتند عاشقان[15] باری | رفت یاری[16] بدیدنِ یاری
خواست کز راهِ آرزومندی | یابد از وصلِ[17] او برومندی
۲۳۰ درکنارش کشد[18] چنانکه هواست[19] | سرخ گل درکنارِ سرو رواست[20]
از ره سینه و[21] ز نخدانش | سیب و[22] ناری خورد زبستانش
دست برگنج در[23] دراز کند | تا درِ گنجِ خانه[24] باز کند

۱ـ ر: باز بانکی درو فتاد؛ ذ: افتاده. ۲ـ چ: کاهو؛ ح: آهوی. ۳ـ س: آزاد (آواره). ۴ـ ذ: کامده است. ۵ـ ح د: چوب، ذ: طبل. ٦ـ خ: جنک. ۷ـ آ ب ت ج ح خ ذ ر ز ژ: حذف شده. ۸ـ آ ب ت ج خ ر ز: بخت. ۹ـ ذ: آن. ۱۰ـ ذ: همرهان، ژ: همکنان. ۱۱ـ ث: چو. ۱۲ـ ج: درو، چ خ ر ش: بدان، ح د ژ: بدو. ۱۳ـ آ ب ت ج خ ز: جست بنشست. ۱۴ـ ذ: حذف شده. ۱۵ـ ج خ: عاشقی. ۱٦ـ ج خ: روزی. (بیت شماره ۲۲۹ ج: حذف شده) (ابیات شماره ۲۳۲-۲۳۱ خ: ۲۳۱-۲۳۲). ۱۷ـ ذ: برد از نخل؛ پ: از راه. ۱۸ـ ج: کشیده شد. ۱۹ـ ر: بصد دستان.
۲۰ـ ر: سروستان. ۲۱ـ آ پ: و ز، خ: از. ۲۲ـ ج: حذف شده. ۲۳ـ آ ب ت ج خ ز: خواست تا دست را، ث ذ: دست در (ذ: بر) کنج دُر (ذ: زر). ۲۴ـ آ ب ت خ ز: قفل کنج و خزانه، ج ذ: قفل از (ذ: پای در) کنج خانه (بیت شماره ۲۳۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

۲۱۵ درکنارش گرفت[1] وشادی[2] کرد — سرو با گل قرانِ[3] بادی[4] کرد
خواجه را[5] مه[6] در آمده بکنار — دست بر[7] کار و پای رفته زکار
مُهرهٔ خواجه خانه گیر شده[8] — هم بساطش گرو پذیر شده[9]
چون بران شد که قلعه[10] بستاند — آتشی را به آب بنشاند
موشِ[11] دشتی مگر ز[12] تاک[13] بلند — دیده بُد آخته[14] کدویی چند
۲۲۰ کرد چون مرغ بر رسن[15] پرواز — از کدوها[16] رسن برید بگاز
بر زمین آمد آن[17] چنان حبلی[18] — هر کدویی بشکل چون[19] طبلی
بانگِ آن طبل رفت میل بمیل — طبل و آنکه چه طبل طبل[20] رحیل

۱-ژ: درکنارش کشید؛ پ ث ش: کشید، س: کشید (گرفت).
۲-ذ: بازی. ۳-ز: سرو وگل بر قران؛ ذ: طراز، ز: قرار. ۴-ذ: سازی. ۵-ز: خواجه و. ۶-آ ب ت ز: دُر. ۷-ح: در. ۸-آ ب ت ز: خانه گیری کرد، خ: بخانه گیر شده. ۹-ج: نشاطش؛ ز: نشاطش گرو پذیری کرد؛ آ ب ت: گرو پذیری کرد. ۱۰-ذ: بدان قلعه شد که؛ پ ث چ ژ: قلعه شد که. ۱۱-ز: موشی.
۱۲-ح د: به. ۱۳-ج: بام، ذ: طاق. ۱۴-ج: دید پرداخته، ح خ د ذ ز: دید آویخته؛ ش: دید؛ س: بُد (بود). ۱۵-پ ث چ ذ: بر زمین، ژ: از زمین. ۱۶-پ: آن کدوها، ذ: وان کدوها را. ۱۷-ث خ: از. ۱۸-ب ت: حیلی. ۱۹-ژ: بیانک چو.
۲۰-ب ت ز ژ: طبل (ب ز: طبلی، ژ: طبل و) آنکه چه طبل بانک؛ ث ش: طبلی آنکه؛ ج: طبلی و آنکه چو بانک طبل؛ چ خ: طبل آنکه (بیت شماره ۲۲۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

باز بانگ اندر او فتاد[1] بهوز — آهو[2] آزاد[3] شد زپنجهٔ یوز

خواجه پنداشت کامدست[4] بجنگ — شحنه با کوس[5] و محتسب با سنگ[6]

۲۲۵ کفش بگذاشت و[7] راه پیش گرفت — باز دنبال کار[8] خویش گرفت

وان[9] صنم رفت با هزار هراس — پیش آن همدمان[10] پرده شناس

چون[11] زمانی بران[12] نمود درنگ — پرده درگشت[13] و[14] ساخت پردهٔ چنگ

گفت گفتند عاشقان[15] باری — رفت یاری[16] بدیدن یاری

خواست کز راه آرزومندی — یابد از وصل[17] او برومندی

۲۳۰ درکنارش کشد[18] چنانکه هواست[19] — سرخ گل درکنار سرو رواست[20]

ازره سینه و[21] ز نخدانش — سیب و[22] ناری خورد زبستانش

دست بر گنج در[23] دراز کند — تا در گنج خانه[24] باز کند

۱-ر: باز بانگی درو فتاد؛ ذ: افتاده. ۲-چ: کآهو، ح: آهوی. ۳-س: آزاد (آواره). ۴-ذ: کامده است. ۵-ح د: چوب، ذ: طبل. ٦-خ: جنک. ۷-آ ب ت ج ح خ ذ ر ز ژ: حذف شده. ۸-آ ب ت ج خ ر ز: بخت. ۹-ذ: آن. ۱۰-ذ: همرهان، ژ: همکنان. ۱۱-ث: چو. ۱۲-ج: درو، چ خ ر ش: بدان، ح د ژ: بدو. ۱۳-آ ب ت ج خ ز: جست بنشست. ۱۴-ذ: حذف شده. ۱۵-ج خ: عاشقی. ۱٦-ج خ: روزی. (بیت شماره ۲۲۹ ج: حذف شده) (ابیات شماره ۲۳۲-۲۳۱ خ: ۲۳۱-۲۳۲). ۱۷-ذ: برد از نخل؛ پ: از راه. ۱۸-ج: کشیده شد. ۱۹-ر: بصد دستان.

۲۰-ر: سروستان. ۲۱-آ پ: و ز، خ: از. ۲۲-ج: حذف شده. ۲۳-آ ب ت ج خ ز: خواست تا دست را، ث ذ: دست در (ذ: بر) کنج دُر (ذ: زر). ۲۴-آ ب ت خ ز: قفل کنج و خزانه، ج ذ: قفل از (ذ: پای در) کنج خانه (بیت شماره ۲۳۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

بطبرزد[1] شکر بر[2] آمیزد — بر[3] طبرخون[4] ز[5] لاله خون ریزد

ناگه آورد[6] فتنه[7] غوغایی — تا غلط شد چنان تمنّایی

۲۳۵ ماند[8] پروانه را دراند[9] نور — تشنه گشته ز[10] آبِ حیوان دور

ای همه ضربِ تو بکژ بازی[11] — ضربهٔ زن براست اندازی[12]

پردهٔ کژ دهی مرا نه رواست[13] — نگذرم[14] با تو من ز پردهٔ راست

کاین غزل گفته شد چو[15] دمسازا(ن) — زو خبر یافتند همرازان[16]

سوی خواجه شدند پوزش سا(ز)ن[17] — یافتندش کشیده پای دراز

۲۴۰ شَرمزَد گشته دل رمیده شده — بر سرِ خاک[18] آرمیده[19] شده

۱- ح: بطبرزدو. ۲- چ ر: در. ۳- ح: به. ۴- ژ: طبرخوان. ۵- پ چ: حذف شده. ۶- ج: آواز. ۷- خ: خفته. ۸- ژ: مانده. ۹- آ ب ت ز: پروانه در برابر؛ ج: پروانهٔ؛ خ: پروانهٔ درآمده، ر: پروانه دور ازانده؛ ذ: در آمد. ۱۰- د: تشنه را ز؛ ز: تشنه و؛ س: گشت از. ۱۱- پ ث ذ ژ: ای که ضربت همیشه کژ بازی؛ آ ب ت ج ح خ د ر: کژ آوازی. ۱۲- آ ب ت ج ز: زخمهٔ؛ خ: زخمهٔ راست تر ز آوازی، ذ: ضربت کج تراست انبازی؛ پ: راست رامت اندازی، چ: تو براست اندازی.
۱۳- پ ث چ ذ ژ س ش: تو مرا پرده کژ دهی و راست (ژ: دهی نه رواست، س: دهی و رواست). ۱۴- ذ: بگذرم. ۱۵- آ ب ت ج ز ژ: چون غزل؛ خ: چون غزل گفته شد به. ۱۶- آ: داشتند؛ ز: همزادان. (بیت شماره ۲۳۹ ب: حذف شده). ۱۷- ذ: مغزش. (بیت شماره ۲۴۰ آ ب ت ج خ ز: حذف: شده). ۱۸- ح در: خاکی. ۱۹- ذ: دل رمیده. (بیت شماره ۲۴۱ پ، حذف شده).

بنوازش گری و دلداری — بر کشیدندش از چنان خواری[1]
حال پرسیده شد[2] حکایت[3] کرد — آنچه در دوزخ[4] آورد دم سرد
چاره سازان بچاره‌های خودش[5] — دور کردند از خیال بدش[6]
بر دل بسته بند[7] بگشادند — بی دلی را بوعده دل[8] دادند
۲۴۵ که درین[9] کار کاردانتر[10] باش — مهربانی[11] و مهربانتر باش
وقت کار آشیانه جایی[12] ساز — کآفت آنجا نیاورد پرواز
ما خود از دور پی نگه داریم[13] — پاس دارانه پاس ره داریم[14]
آمدند آنگهی پذیرهٔ کار — پیش آن سرو قد گل رخسار
تادگر باره ترک تازی کرد — خواجه را یافت[15] دلنوازی کرد
۲۵۰ آمد از خواجه بار[16] غم برداشت — خواجه کآن دید خواجگی بگذاشت

۱- ج: در؛ چ: باز جستند حالش از یاری؛ ح د ذ ژ: باز گفتند (ذ: پرسیدند)؛ ث: رسیدند. ۲- ذ: پرسید چون. ۳- پ: شکایت. ۴- ج: وانچه؛ ز: رنج در روح. ۵- آ ج خ ر ز: بکارهای؛ پ ح د ذ ژ: زچاره سازی خویش. ۶- پ ح د ذ ژ: مرهمی (ذ: همرهی) ساختند بر دل ریش؛ آ ب ت ج ر ز: ازان خیال. ۷- آ ب ت ج خ ر ز: بر (ج: از) دلش بند بسته. ۸- ج: در. ۹- ث: دران. ۱۰- خ: کرد آن تو. ۱۱- آ ب ت ج خ ز: چشم بندار (خ: بیدار، ز: بینداز). ۱۲- خ: آستانهٔ را. ۱۳- آ ب ت خ ر ز: دور ره، پ ث چ ش: دوری؛ ج: دور ره بگردانیم. ۱۴- ج: می پاییم، ذ: می داریم. ۱۵- آ: رفت، ب ت ج ح خ د ر ز: یافت و. ۱۶- خ: باز. (بیت شماره ۲۵۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

سر زلفش گرفت چون مستان	جست بیغوله‌ای دران بستان
بود درکنجِ باغ جایی دور	یاسمن خرمنی چو[1] گنبدِ نور
برکشیده علم بدیواری[2]	بر سرش بیشه در بنش[3] غاری
خواجه زآن به[4] نیافت بارگهی	ساخت اندر میانه[5] کارگهی
۲۵۵ یاسمن را زهم درید بساز[6]	نازنین را درو[7] کشید بناز
بندِ صدرش[8] گشاد و شوم نهفت	بندِ صدری دگر که نتوان[9] گفت
خرمن گل درآورید[10] ببر	مغزِ بادام در میانِ شکر
میل در سرمه دان نرفته[11] هنوز	بازیی بازکرد گنبدِ[12] کوز
روبهی چند بود در بنِ[13] غار	بهم[14] افتاده از برای شکار

۱- پ: دو. ۲- چ: ز دیواری. ۳- ح: در؛ ر: در سرش بیشه در برش؛ پ ث چ د ذ ژ ش: سرش بیشه و بین (ذ: و بن)؛ ج: سرش تیشه بردرش؛ خ: در پیش، ز: بر بنش. ۴- پ ث ح ر س ش: به زان، دژ: به زین. ۵- آ ب ت ج خ ز: فضاش، ذ: میان. ۶- آ ب ت ج خ ز: ساعتی مانده (ب ت ج خ: ماند) در تفکر آز؛ پ ذ: زهم (ذ: بهم) دریده؛ ر: زهم دری شد باز. ۷- ث: یاسمن را درون؛ ج: نازنین را بخود، چ: نازنین هم درو، ر: یاریی را چو در؛ ذ: بدو، ز ژ: درون. (بیت شماره ۲۵۶ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۸- ح: صدره اش، د: صدره‌ش، ر: صبرش، ژ: ز برش. ۹- ذ: صدرش دگر چه بتوان؛ ر: صبری، ژ: زیری. ۱۰- ث خ ژ: خرمنی؛ چ: خرمنی گل درآوریده، ذ: خرمنی را درآورید؛ ح د: اوریده.
۱۱- ج: نرفت. ۱۲- ر: بازی بازکرد کنبد و. ۱۳- آ ب ت ج خ ز: بردر. ۱۴- پ ذ: درهم.

۲۶۰ گرگی[1] آورده[2] راه بر سرشان[3] تا کند دور سر ز پیکرشان[4]
روبهان از حرام خوارِیِ گرگ کآفتی بود سهمناک و[5] بزرگ
بهزیمت شدند و گرگ از[6] پس راهشان بر بساطِ[7] خواجه و بس
بردویدند[8] بر[9] دو چاره سگال روبهان پیش و گرگ در[10] دنبال
خواجه را بارگه فتاد از[11] پای دید لشکرگهی و جست از[12] جای
۲۶۵ خود ندانست[13] کان چه واقعه بود سوبسو میدوید[14] خاک آلود
دل پر اندیشه و[15] جگر پرخون[16] تا چگونه رود ز باغ برون[17]
[وآن[18] پری رخ ز بس پریشانی آمده بر زمینش پیشانی]

۱- ذ: کرک. ۲- ت: آورد. ۳- خ: ایشان. ۴- آ ب ت ج ح خ د ر ز ژ: دور ز یک (ت ج خ د ر ز: یک ز) دیکرشان، پ ث چ ذ ش: دورتر ز دیگرشان. ۵- ث ج چ ح خ ذ ر: حذف شده. ۶- ج خ ذ ر: شدند کرک ز (ذ ر: از)؛ آ: ز. ۷- آ ب ت ج خ ز: کنار. ۸- ژ: بردوید.
۹- ج: آن، خ ذ: هر. ۱۰- ذ: روبه از پیش و کرک از؛ آ ب ت: بر، ج چ د ژ: از. ۱۱- ج: خواجهٔ بارکه فتاد ز؛ آ: افتاده ز؛ ت خ ز: ز.
۱۲- خ: لشکریکی و جست ز؛ پ ث چ ح د ذ ژ ش: بجست از (ث: ز)، ج: بخست ز؛ آ ب ت ز: ز. ۱۳- ج: چون بدانست، خ: خود براندیش. ۱۴- آ ب ت ج خ ز: پا برهنه دوید. ۱۵- ذ: حذف شده. ۱۶- آ ب ت ج ح خ د ر ز: داغ. ۱۷- آ ب ت ج ح خ د ر ز: برون رود (ج خ: شود) زان (ج ر: از) باغ. (بیت شماره ۲۶۷ پ ث چ ح د ذ ر ژ س ش: حذف شده). ۱۸- خ: آن. (بیت شماره ۲۶۸ خ: حذف شده).

آن دو سروش برابر افتادند[1] کآن همه نار و نرگسش[2] دادند

دامن دلبرش گرفته بچنگ[3] چون دُری در میانهٔ دو نهنگ[4]

۲۷۰ بانگ بروی زدند کاین چه فنست[5] در خصال تو این چه اهرمنست[6]

چند برهم زنی جوانی را کشتی[7] از کینه[8] مهربانی را

با غریبی[9] ز روی دمسازی نکند هیچ کس چنین[10] بازی

چند بار امشبش رها کردی چند نیرنگ[11] و[12] کیمیا[13] کردی

او بسوگند عذرها میخواست[14] نشنیدند از و حکایتِ راست

۱ـ ح د ژ: وان دو سروش (ژ: نرکس) برابر استادند (د ژ: افتادند)؛ آ ب ت ج ز: دو کلرخ. ۲ـ ژ: کان چنان ناز و نرکسش؛ آ ب ت ج ز: ناز وعشوه اش، ح د: ناز و نرکسش. ۳ـ آ ب ت ج خ ز: دامنش دلبری کرفت بدست (ت: کرفته بچنک)، ر: دامن دلبرش کرفته بدست. ۴ـ آ ب ج خ ر ز: کامشب از دست ما (ج: من) نخواهی جست (ب ج ر: رست)، ت: کامشب از چنک ما مرو سوی چنک، ذ: چون در میانهٔ دو نهنک (بیت شماره ۲۷۰ آ ب ت ج خ ر ز: حذف شده). ۵ـ پ ژ ش: فنیست. ٦ـ پ: در حصار تو این چه اهرمنیست؛ ذ: در خیال؛ ژ ش: اهرمنیست. (ابیات شماره ۲۷۴ ـ ۲۷۱ خ: حذف شده). ۷ـ س: کشتی (کشته). ۸ـ آ ب ت ز: عشوه، ج: عشق (بیت شماره ۲۷۲ آ ب ت ج ز: حذف شده). ۹ـ ذ: غریبان. ۱۰ـ پ ذ ش: چنان، س: چنین (چنان) (بیت شماره ۲۷۳ ر: حذف شده). ۱۱ـ ب: افسون، ژ: بی رنج. ۱۲ـ ج: حذف شده. ۱۳ـ ذ: سحرها. ۱۴ـ آ: عذرهایی خواست.

۲۷۵ تا زبنگه[۱] رسید خواجه فراز[۲] — شمع را[۳] دید درمیانِ دو[۴] گاز

درخجالت ز سرزنش کردن — زخمِ این و قفای آن[۵] خوردن

گفت زنهار دست ازو دارید — یارِ[۶] آزرده را میازارید

گوهرِ او زهرگنه پاکست — هرگناهی که هست ازین[۷] خاکست

چابکان جهان و چالاکان — همه هستند بندهٔ پاکان

۲۸۰ کارِ ما را[۸] عنایت ازلی — ازخطا[۹] داده بود بی خللی

وآن خللها که کرد ما را[۱۰] خُرد — آفتی را به آفتی[۱۱] میبرد[۱۲]

بختِ ما را چو پارسایی[۱۳] داد — ازچنان کارِ بد[۱۴] رهایی داد

۱ـ آ ب ت ج خ ر ز: تا که نا که ، ژ: باز بیکه . ۲ـ ح: بناز. ۳ـ پ ث چ ژ: صبح را. ۴ـ آ ب ج خ ر ز: میانهٔ ، ت: دهانهٔ. ۵ـ ذ: آن لابهای او. ٦ـ پ ث: یاری ، خ د ژ: باز. (بعد از بیت شماره ۲۷۷ پ ث چ ح د ذ ر ش: چون گناهی نیامد (ذ: نپاید) از ماهی ÷ به ازاین بایدش (ذ: نایدش) زدن راهی ـ افزوده و بعد از همان بیت پ ث چ ح د ر ش: گر گناهی درین خیانت (چ د ژ: درین جنایت ، ح ر: زبی کناهی) هست ÷ سوی فحلان کشید باید دست ـ افزوده).
۷ـ آ ب ت ج خ ر ز: کر کناهی بود درین. ۸ـ آ: ما از. ۹ـ آ ب ت ج خ ز: کنه ، ر: خلل. (بیت شماره ۲۸۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۱۰ـ ث: آن ÷ ر: او که می کرد مان شکسته و ÷ ذ: کرده . ۱۱ـ ر: آتشی را باتشی . ۱۲ـ ذ: بسپرد . ۱۳ـ ذ: پادشاهی. ۱۴ـ آ ب ت ج خ ر ز: کارها. (ابیات شماره ۲۸۳ ـ ۲۸۷ ذ: ۲۸۳ ، ۲۸٦ ـ ۲۸۴ ، ۲۸۷).

آنکه[1] دیوش بکامِ خود[2] نکند | نیک شد هیچ نیک[3] بد نکند
برحرامِ آنکه دل نهاده بَوَد | دور ازین جا[4] حرام زاده بَوَد
۲۸۵ باعروسی چنان[5] پری چهری | نکند هیچ مرد[6] بد مهری
خاصه آنکو[7] جوانیی دارد | مردی[8] و مهربانیی دارد
لیک چون عصمتی[9] بَوَد در راه | نتوان رفت باز پیش[10] گناه
کس ازان میوه دار بر[11] نخورد | که یکی چشمِ بد درو[12] نگرد
چشم صد گونه دام ودد برما | حال ازاین[13] جا شدست بد برما
۲۹۰ آنچه شد شد حدیث آن نکنم[14] | وآنچه دارم بدو زیان نکنم[15]
توبه کردم به آشکار و نهان | در پذیرفتم از خدای[16] جهان

۱- چ ز: وآنکه. ۲- ژ: زبخت بد؛ س: بکام (لکام). ۳- چ خ ذ ر: نیک هیچ، ح: هیچ نیک و، د: هیچ. ۴- پ ر: از آنجا، ج: اینجا. ۵- ث ژ ش: بدان، چ ر: بران، ح د: باین، ذ: بدین، س: بدین (بدان). ۶- پ ج: مرد هیچ. (بیت شماره ۲۸٦ ر: حذف شده). ۷- خ: اکنون، ذ: آنکه. ۸- آ ب ت ج خ ز: پاکی، ژ: مرد میی. (بیت شماره ۲۸۷ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۹- پ: غصهٔ، ذ: عفتی. ۱۰- ح د: باز رفت پیش، ذ: رفت پیش باز. ۱۱- چ: میوه باری. ۱۲- پ ث ح د ذ ژ: که درو چشم بد بید؛ ز: چشم زد؛ ج: برو. ۱۳- پ چ: ازان، خ: این. (بیت شماره ۲۹۰ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۴- پ ث چ ذ ژ ش: نکنیم. ۱۵- پ ث چ ذ ژ ش: وانچه (ذ: آنچه) داریم ازو (ث ژ: دارم بدو، چ ذ ش: داریم ازان) زیان نکنیم؛ ر: آنچه. ۱٦- پ ث چ ذ ژ: پذیرم به (ث چ ذ ژ ز) کرد کار.

که اگر در اجل بوَد تأخیر	وین شکرلب بوَد[1] شکارپذیر
بحلالش عروسِ خویش کنم	خدمتش زآنچه[2] بود[3] بیش کنم
نازنینان چو حالِ[4] او دیدند	ازخدا ترسیش بترسیدند
۲۹۵ سر نهادند پیشِ او بر خاک	کآفرین برچنین عقیدهٔ[5] پاک
که درو[6] تخمِ نیکویی کارند[7]	وز سرشت بدش نگه دارند[8]
ای بسا رنجها که رنج نمود[9]	رنج پنداشتند و[10] راحت بود
وی[11] بسا دردها که برمردست	همه جان دارویی دران[12] دردست

۱ـ آب ت ج خ ر ز ش: شکاری بود (ر: شود)؛ س: شکاری (شکرلب). ۲ـ ث چ د ذ: زانکه، ژ: آنچه. ۳ـ آب ت ج خ ر ز: هست. (بعد از بیت شماره ۲۹۳ چ ح د: بانوی خان و مان من باشد راحت روح و جان (ح د: جان و روح) و تن باشد ـ افزوده). ۴ـ پ ث چ ح د ذ ر ژ س ش: کار بینان که کارِ. ۵ـ پ ث چ ژ س ش: چنان عقیدهٔ (ث چ س: عقیدت). ٦ـ ر: دران. ۷ـ چ: کاری، ذ: کارد. ۸ـ چ: داری، ذ: دارد. ۹ـ ذ ر: ای بسا (ر: از بس) رنجها که رخ بنمود؛ ح د: کارها؛ آ ج خ ز: کنج. ۱۰ـ ج خ: رنج (خ: کنج) پنداشت عین؛ آ ب ت: پنداشت عشق و، ز: پنداشت و عشق و (بیت شماره ۲۹۸ ر: حذف شده). ۱۱ـ آ ج ح خ د ذ ژ: ای. ۱۲ـ ذ: همچنان؛ ز: جان همه دار و اندران؛ آ ب ت ج خ: داروی (ب ت: دارو، ج: دار، خ: داد) اندران. (بعد از بیت شماره ۲۹۸ پ ث چ ح د ذ ر ژ ش: باز گشتند لعبتان از ناز خیره گشته زچرخِ لعبت باز ـ افزوده).

چون بر آمد زکوه چشمهٔ نور   کرد از آفاق چشمِ بد را[1] دور

۳۰۰ صبح چون عنکبوت[2] اصطرلاب   بر عمود زمین تنید لعاب[3]

بادی آمد بکف گرفته چراغ   باغبانرا بشهر برد ز باغ

خواجه برزد علم بسلطانی   رست ازان بند[4] و[5] بنده فرمانی

زآتش عشقبازی[6] شبِ دوش   آمده خاطرش چو دیگ بجوش

چون بشهر آمد از وفاداری   کرد مقصود را[7] طلبکاری

۳۰۵ ماهِ دوشینه را رساند بمهد   بست کابین چنانکه باشد عهد

دُرِّ ناسفته را بمرجان[8] سفت   مرغ بیدار گشت و[9] ماهی خفت

گر ببینی[10] ز مرغ[11] تا ماهی   همه را[12] باشد این هواخواهی

دولتی بین که یافت[13] آبِ زلال   وآنگهی خورد ازو که بود[14] حلال

۱- ب ت ج ر ز: کرد آفاق (ج: آفاق را)؛ خ: کرد آفات را ز ظلمت؛ ژ: کرده از شمس؛ پ: شمس، ث: آفتاب، چ: ماه. (بیت شماره ۳۰۰ ز: حذف شده). ۲- ج: عنکبوت و. ۳- آ ب ت ج خ ر: تنیده (ب ت: تنید، ج: ببند) طناب. (بیت شماره ۳۰۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۴- پ: راست؛ ج: دست ازان است؛ آ ب ت خ ز: زان (ب ت خ ز: ازان) باغ، ح د ژ: از بند. ۵- ذ: حذف شده. ۶- ب ت ج خ ز: عشق نازنین. ۷- ذ: مقصود در. ۸- پ ث ذ ژ: لعل؛ چ: لعل ناسفته را بمژگان. ۹- آ چ: حذف شده. ۱۰- ر: کرد پیشین؛ آ ب ت ج خ ز: بجوئی. ۱۱- چ: ماه. ۱۲- ب: جمله را. ۱۳- خ: دید. ۱۴- آ ب ت خ ر ز: آنگهی خورد ازو که کشت (ر: بود)؛ ذ: ازان؛ ج: کشت.

چشمه‌ای یافت پاک[1] چون خورشید — چون سمن صافی و چو سیم سپید

۳۱۰ در سپیدیست روشنایی روز — وز سپیدیست مه[2] جهان افروز

همه رنگی تکلف اندودست[3] — جز سپیدی که او نیالودست[4]

در پرستش بوقت کوشیدن — سنّت[5] آمد سپید پوشیدن

چون سمن سینه[6] زین سخن پرداخت — شه در آغوش خویش جایش ساخت

وین چنین شب بسی بناز[7] و نشاط — سوی هر گنبدی کشید بساط

۳۱۵ بروی این[8] آسمانِ گنبد ساز — کرد[9] درهای هفت گنبد باز

۱- د: پاک یافت. ۲- آ ب ت ج خ ر ژ: رو (ج: زو، خ: زان، ژ: ون) سفیدست (ج: سفیدیست) مه (ژ: خور). (بیت شماره ۳۱۱ پ ذ: حذف شده). ۳- ر: این همه رنگها پالودست؛ آ ب ت ج ح خ د ر ژ: بعیب (ج: عیب، د ث: بعیبی) آلودست (د: آموده است). ۴- آ ب ت ج خ ز: پاک (ب ت خ ز: پاک و) پالودست، ث ح د ر: آن (ح: کان) نیالودست (د: نیالوده‌است). (بعد از بیت شماره ۳۱۱ ج ح در ژ س: هرچ (ح: هرکه) ز (س: از) آلودگی شود نومید؛ پاکیش را لقب کنند (ح د: آب پاکش کند بخنده، ژ: لب بپاکی کند بخنده) سفید - افزوده). ۵- پ ث چ ذ: صفت. ۶- آ ب ت ج خ ز: خوب سیرت چو. ۷- آ ب ت ج خ ز: وین (ب: این) چنین هفتها بناز (ج خ: زنان)؛ ح: وان، ذ: این؛ ر: هر شبی بناز؛ پ: بساز. ۸- آ ب ت ج خ ز: بر رخش. ۹- پ ث چ خ ذ ژ س: کرده (بعد از بیت شماره ۳۱۵ آ ب ت ج خ ز: شاه مَی خورد از کفِ ساقی؛ کرد (خ: کرده) اندوه و غصه در باقی - افزوده).

آگاهی یافتن بهرام از لشکرکشی خاقان چین بار دوم*

چون بتثلیت مشتری و زحل — شاه انجم ز[1] حوت شد بحمل

سبزهٔ خضروش جوانی یافت — چشمهٔ[2] آب زندگانی یافت

ناف هر چشمه رود[3] نیلی شد — هر سبیلی بسلسبیلی[4] شد

---

* آز: خبر یافتن بهرام از بیداد کردن وزیر، ب: خبردار شدن بهرام از لشکر کشیدن فغفور، پ ث: آگاهی یافتن بهرام از بیدادگری وزیر و قصّهٔ شبان و دیانت سگ، ت: خبر یافتن بهرام از لشکرکشیدن خاقان دیگرباره، ج: آگاهی یافتن بهرام از حال وزیر و سگ و شبان، چ: آگاه شدن بهرام از بیداد وزیر، ح: در صفت بهار گوید، خ: در تعدی و ظلم وزیر و عمال شاه بهرام، د: آگاهی یافتن شاه بهرام از ظلم وزیر، ذ: در صفت بهار و خبر یافتن بهرام از هجوم لشکر چین، ر: صفت بهار و آگاهی یافتن شاه بهرام از ظلم وزیر، ژ: آگاهی یافتن شاه بهرام گور از بیدادگری وزیر و قصّهٔ شبان، س: صفت بهار.

۱ـ پ : چو.

۲ـ ب : سبزها.

۳ـ چ : رود و، خ : جوی. ۴ـ آ ب ت ج چ ح خ د: چو سلسبیلی.

(بیت شماره ۴ ج : حذف شده).

مشک برگشت خاک[1] عودی‌پوش ناقه[2] خرگشت بادِ[3] نافه فروش

٥ اعتدال هوای نوروزی[4] راست روشد بعالم[5] افروزی

بادِ نوروزی[6] از قبالهٔ[7] نو با ریاحین نهاد[8] جان بگرو

رستنی سر برون زد از دلِ خاک زنگِ خورشید گشت از[9] آینه پاک

شبنم از دامن اثیر نشست[10] گرمی اندام زَمْهریر شکست[11]

برف کافوری[12] از گریوهٔ کوه رود را ز آب دیده داد[13] شکوه

١٠ سبزه گوهر زدود[14] بینش را داد[15] سرسبزی آفرینش را

١-آ ب ت خ رز: بو (رز: بر) کشت چوب، پ ث: ترکشت خاکی؛ چ ذ: تر، ح د: بو؛ ژ: ترکشت و. ٢-چ: باد، ح د: باده. ٣-آ ب ت خ: خو (خ: خون) کشت خاک، ر: خو؛ ز: کشت خاک، ژ: کشت و باد. (ابیات شماره ٦-٥ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ٤-ژ: هوا بفیروزی؛ پ ذ: پیروزی. ٥-ث: کشت عالم. ٦-ذ: فیروزی، ژ: نوروز. ٧-ر: حوالهٔ. ٨-چ ح د ذ ر: نهاده. ٩-ج ژ: رنک خورشید کشت ز؛ خ ش: رنگ؛ ح: شد ز؛ آ ب ت د ر: ز (بیت شماره ٨ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ١٠-ژ: از دیدهٔ اثیر بشست؛ پ ث ح: بشست، چ ش: برست. ١١-پ ث چ ح ش: بشست. ١٢-آ ب ت ج خ ز: برک؛ ذ: برف و کافور. ١٣-ث ژ: روز را؛ چ: روز را آب دیده داده، خ: روز داده ز آب دیده، ذ: رود را داده آب دیده؛ د: داده. ١٤-پ ج: سبز کوهر زدوده (ج: نموده)؛ ث: سبز، ذ: سیر؛ ر: سبز کوهر ز دور؛ ژ: سبز صیقل؛ ب ت خ ز: کوهر نموده، چ: کوهر ز دور؛ ح د: ز دوده. ١٥-پ ح د ذ ژ: داده. (بیت شماره ١١ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

نرگس تر[1] بچشمِ خواب[2] آلود — هرکرا چشم بود[3] خواب ربود

بادِ صبح از نسیمِ نافه گشای — بر سواد[4] بنفشه غالیه سای

سرو کز سایه بادبانه[5] زده[6] — جعدِ شمشاد را بشانه زده[7]

چشمِ نیلوفر از شکنجهٔ خواب — جان در انداخته بقلعهٔ[8] آب

۱۵ غنچه های نواز شکوفهٔ شاخ — کرده[9] لؤلؤ[10] چو برگِ لاله فراخ[11]

سوسن از بهرِ تاجِ نرگسِ مست — شوشهٔ[12] زر نهاده[13] برکفِ دست

از شمایل شمامه های بهار — بی قیامت ستاره کرده[14] نثار

شنبلید سرشک در[15] دیده — زعفران خورده باز[16] خندیده

کاتب الوحی گل بآبِ حیات — بر شقایق بخون نبشته برات

۲۰ برگِ نسرین[17] بگوهر آمودن — شاخِ سوسن[18] بتوتیا سودن

۱- ر: نو. ۲- ذ: بخواب چشم. ۳- پ ث ح د ذ ر ژ: دید، س: بود (دید). ۴- ر: سفال (بیت شماره ۱۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۵- ح در: کو سایه بر زبانه (ر: با زمانه). ۶- ذ: زند. ۷- ذ: ترانه زند. (ابیات شماره ۱۵-۱۴ ر: ۱۴-۱۵؛ دومین مصرع بیت شماره ۱۴ و اولین مصرع بیت شماره ۱۵ چ: حذف شده). ۸- آ ب ت ز: بمکین، ج : بسکن، خ: بمکمن. (بیت شماره ۱۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۹- ذ: کرد. ۱۰- ث: لاله. ۱۱- چ: لاله پرآب.
۱۲- ژ: شوقهٔ. ۱۳- ج ز: نهاد (ابیات شماره ۲۲-۱۷ آ، ابیات شماره ۲۰-۱۷ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۱۴- چ ذ: کرد. ۱۵- پ ذ ح ژ: شنبلید از سرشک در (ح: تر).
۱۶- ذ: خنده ناز، ر: بار داده. ۱۷- ر: نرگس. ۱۸- پ ر: نسرین.

جعد برجعد بسته مرزنگوش | دیلم آسا فکنده[1] برسر[2] دوش[3]

گشته هم برگ وهم گیا راضی | این بمقراضه آن[4] بمقراضی

سنبل از خوشه های[5] مشک انگیز[6] | بر قرنفل گشاده عطسهٔ[7] تیز

داده خیری بشرط هم عهدی[8] | یاسمن را[9] خط ولیعهدی

۲۵ بوی سیسنبر از حرارت خویش | عقرب چرخ را گداخته[10] نیش

غنچه با[11] چشم گاومیش[12] بناز | مرغ با گوش پیلگوش[13] بر از

گل کافور بوی مشک نسیم | چون بناگوش یار در زر و[14] سیم

مشک بید از درخت عود نشان[15] | گاه کافور و گاه مشک افشان[16]

۱ـ ج: فکند. ۲ـ پ: سربر. ۳ـ ز: کوش. (بیت شماره ۲۲ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۴ـ ذ ر: آن بمقراضه این؛ ث: وان (بیت شماره ۲۳ ر: حذف شده). ۵ـ ح د: نافهای. ۶ـ خ: رنک آمیز؛ آ ب ت ج ذ ز: آمین. ۷ـ پ ح: کشاد؛ خ: شکسته خندهٔ؛ ذ: غنچه (بیت شماره ۲۴ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۸ـ ح ژ: مهدی، ذ: جهدی. ۹ـ ذ: یاسمن با (ابیات شماره ۲۷-۲۵ ح د ژ: ۲۶-۲۵، ۲۷؛ بیت شماره ۲۵ ج ذ ر: حذف شده). ۱۰ـ پ: عقرب و چرخ را کذاشته؛ چ: کذشته، ح ژ: کذاشته (ابیات شماره ۲۷-۲۶ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۱۱ـ پ ح د ژ: را، ذ: از. ۱۲ـ ر س: گاو چشم. ۱۳ـ ژ: نیلکونش.
۱۴ـ د: بناکوش حور؛ ر: بناکوش او بزیور، ث: بناکوش در زر و دُر؛ ذ: در دُر و (بیت شماره ۲۸ پ ح د ذ ژ: حذف شده).
۱۵ـ ج: بیل مشک؛ خ: بید مشک از درخت عودی شان؛ آ ت ر ز: عودی سان، ث چ: عود افشان. ۱۶ـ س: فشان.

ارغوان و سمن[1] برابرِ[2] بید — رایتی برکشیده سرخ و[3] سپید

۳۰ زآفتِ بید برگ[4] بادِ خزان — شاخ پر[5] برگِ[6] بید دست گزان

گل کمربسته[7] در شهنشاهی — خاک چون باد در هواخواهی

بلبل آواز[8] برکشیده چو کوس — همه شب تا بوقتِ بانگِ خروس

سرخی گل[9] بسبز میدانی — پنج نوبت زنان[10] بسلطانی

برسرِ سرو بانگ[11] فاختگان — چون طرب[12] رود[13] دل نواختگان

۳۵ نای قمری بنالهٔ[14] سحری — خنده برده[15] ز[16] کام کبکِ دری

بانگِ درّاج بر[17] حوالی کِشت — کرده[18] تقطیعِ بیتهای بهشت

زند باف[19] از بهشت نامهٔ زند — در شب آورد و خواند حرفی چند

عندلیب از نوای تیز آهنگ[20] — گشته باریک[21] چون بریشمِ چنگ

باغ چون لوحِ نقش بند شده[22] — مرغ و ماهی نشاط مند شده[23]

۱-ج: ارغوان ریخته. ۲-پ: برابر و. ۳-پ ش چ ح د ذ ژ: رایت افراشته سیاه؛ ج: کشید (بیت شماره ۳۰ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۴-ذ: برگ بید. ۵-ش: پر. ٦-ذ: دست. ۷-ر: کرده. ۸-د: آوازه (بیت شماره ۳۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۹-س: سرخ گل را. ۱۰-پ: بزن. ۱۱-خ: مانده. ۱۲-ر: طبر. ۱۳-ت ز: روز. ۱۴-ت: نای و قمری ز نالهٔ؛ آ ب ج خ ز: ز نالهٔ. ۱۵-چ: بر زد. ۱٦-ب پ ت ز: به (ابیات شماره ۳۷-۳٦ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۷-ر: در. ۱۸-ژ ش: کرد (بیت شماره ۳۷ ذ ر: حذف شده). ۱۹-چ: زندوار، ژ: زندوان، ش: زندواف. ۲۰-آ خ: از نواهای (خ: هوای) پردهٔ تنک؛ ژ: هوای؛ ب ت ج د ر ز: پردهٔ تنک. ۲۱-ج ژ: کشت (بیت شماره ۳۹ ج: حذف شده). ۲۲-۲۳-پ ذ: شود،

۴۰ شاه بهرام درچنین روزی — کرد شاهانه مجلس افروزی

از[۱] نمودار هفت[۲] گنبد خویش — گنبدی ز آسمان فراخته[۳] بیش

چاربندی[۴] رسید[۵] پیکی[۶] چست — راه شش طاق[۷] هفت گنبد[۸] جست

چون درآمد دران بهشتی کاخ[۹] — شد دلش چون در[۱۰] بهشت فراخ[۱۱]

کرد برخسرو آفرین دراز — سر بسجده نهاد و برد نماز[۱۲]

۴۵ گفت باز از نگارخانهٔ چین — جوش لشکر گرفت روی زمین

ماند[۱۳] پیمانِ شاه را فغفور — شد دگر ره زنیک عهدی دور

چینیانرا وفا نباشد و عهد — زهرناک اندرون و بیرون شهد[۱۴]

لشکری[۱۵] تیغ برکشیده[۱۶] به[۱۷] اوج — تا بجیحون رسیده موج بموج[۱۸]

سیلی آمد گرفت[۱۹] صحرایی — هر نهنگی درو چو دریایی

(بعد از بیت شماره ۳۹ ش: خبر یافتن بهرام از لشکر کشیدن خاقان دیگر باره و آگاه شدن از شورش لشکر - افزوده).

۱- پ: آن، ح د: بر، ر: زان. ۲- ذ: شکل. ۳- آ ب ت ج خ ز: فراشته. ۴- ذ: چاره مندی، ر: زان جهانبان، ژ: هم بنا که. ۵- ج: رسیده. ۶- آ: بندی، پ ث: پیکر. ۷- ج: طاق و. ۸- پ ذ: پیکو. ۹- پ: طاق. ۱۰- خ: دل، ژ: دران. ۱۱- پ: بطاق. (بیت شماره ۴۴ ث: حذف شده). ۱۲- پ چ ح د ذ ر ژ س ش: کافرین کرده بود؛ ذ: کافرین بود بهر نیاز. ۱۳- ث: شاه. (بیت شماره ۴۷ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۴- ر: دیده‌ام این بسعی و کوشش و جهد. ۱۵- چ ر: لشکر. ۱۶- ذ: کشید. ۱۷- خ: ز. ۱۸- آ ب ت ج خ ز: رسید (ت ز: رسیده) فوج بفوج، ث ذ: رسید؛ ر: رسید فوجا فوج؛ ح د: فوج بفوج. ۱۹- خ ر: گرفته.

8 Заказ №1124

۵۰ گرشه این شغل را[۱] ندارد[۲] پاس[۳] چینیان[۴] خونِ ما خورند بطاس[۵]

شه چو از فتنه[۶] یافت آگاهی در بلا دید[۷] عافیت[۸] خواهی

پیشتر زآنکه در سر آید دام دامن از می کشید و دست از[۹] جام

رای آن زد[۱۰] که از کفایت و رای خصم را چون بسر در آرد[۱۱] پای

جز[۱۲] بگنج و سپه ندید پناه کآلت[۱۳] نصرتست[۱۴] گنج و سپاه

۵۵ چون سپه باز جُست پنج[۱۵] ندید چون بگنجینه رفت گنج ندید

هم تهی دید گنج آگنده هم سلاح و سپه[۱۶] پراکنده

ماند عاجز چو شیر بی دندان طوق زنجیر و مملکت زندان[۱۷]

شه شنیدم که داشت دستوری تا[۱۸] خداترسی[۱۹] از خدا دوری

۱- آ ب ت ج خ ز: کار را. ۲- س: بدارد. ۳- ذ: تاب. ۴- پ ژ: رومیان. ۵- ج: بکاس، ذ: چو آب. ٦- آ ب ت ج خ ز: زین قصه. ۷- آ ب ت ج خ ز: جست، ح د: خواست. ۸- ذ: عاقبت. ۹- ج: دل ز می میکشید دست ز؛ ذ: و- حذف شده؛ آ ب پ ح: ز. ۱۰- آ ت ج خ ز: میزد، ر: بر زد. ۱۱- ب: در آورد از؛ ح: سر؛ خ: در آید. ۱۲- ث خ: چون. ۱۳- ث: کایت. ۱۴- ژ: نصرتست و. (بیت شماره ۵۵ پ ث چ ژ ش: حذف شده). ۱۵- خ ز: هیچ. ۱٦- ر: سلیح و سپر؛ ذ س: سلیح؛ ب ج ح خ د: سپر. ۱۷- آ ب ت خ ز: طوق و زنجیر مملکت؛ ژ: طوق و زنجیر مملکت بندان.

۱۸- چ: تا.

۱۹- ج: خدا ترس، خ ر: خداترس و.

خواست نام خود کرده زآن[1] جریده که	راست راست[2] روشن ولی نه روشن و[3]
۶۰ روشن و راستیش[4] بس[5] باریک[6]	راستی کوژ[7] و روشنی تاریک
داده[8] شه را بنام نیک غرور	و[9] او ز تعلیق نیک نامی دور
تا وزارت بحکم نرسی[10] بود	در وزارت خدای ترسی[11] بود
راست روشن چو زو[12] وزارت برد	راستیها و روشنیها مُرد[13]
بناز[14] شه چو مشغول شد بنوش و	او به[15] بیداد کرد دست[16] دراز[17]
۶۵ فتنه میساخت مصلحت[18] میسوخت	مال می جست و مِلک[19] می اندوخت

۱ـ ذ: خود را زان، ر: خود کرد هر. ۲ـ پ: راست و. ۳ـ خ ذ: حذف شده (بیت شماره ۶۰ خ: حذف شده). ۴ـ چ: راستیست، ژ: راستی. ۵ـ ذ: بستی. ۶ـ ج ز: تاریک. ۷ـ آ ب ت ج ز: کژ، ث ش: کوز، پ چ: کور، ر: کوج (بیت شماره ۶۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۸ـ ذ ژ: داد. ۹ـ ح ر: حذف شده. ۱۰ـ ج خ: آن وزارت بنام نرسی (خ: برسی)، ر ژ: با وزارت بحکم راهی (ژ: درسی)؛ ذ: ولایت؛ آ ب ت ز: بنام؛ پ: ترسی، چ: برسی. ۱۱ـ ر: ره زن بخت پادشاهی؛ د: ولایت؛ ج: پرستی (بیت شماره ۶۳ ج ر ز: حذف شده). ۱۲ـ خ: از. ۱۳ـ آ ب ت خ: راستی رفت و روشنیش نبرد (خ: بمرد). ۱۴ـ ر: بنازش و ناز. ۱۵ـ پ: و او. ۱۶ـ چ: دست کرد. ۱۷ـ ج: فراز. ۱۸ـ ث ج ح د: می ساخت و؛ خ: میساخت و مملکت. ۱۹ـ ح د س: ملک می جست و مال؛ ر: و مال (ابیات شماره ۶۷ ـ ۶۶ آ ب ت ج خ ز: ۶۶ ـ ۶۷).

نائب شاه را بزر[1] و بزیب	داد بر[2] کیمیای فتنه فریب
گفت[3] خلق آرزو طلب شده اند	شوخ وگستاخ و بی‌ادب شده اند
نعمت ما ز[4] راهِ سیریشان	داد در کارِ ما[5] دلیریشان
گر[6] نمالیمشان[7] برای و بهوش	ملک را چشم بد بمالد گوش
۷۰ مردمانی بَدند و بد گهرند[8]	یوسفانی ز گرگ وسگ بترند[9]
گرگ را گرگ بند باید کرد	رقصِ روباه چند باید کرد
خاکیانی که زادهٔ[10] زمیند	د دگانی بصورت آدمیند
د دگان بر[11] وفا نظر ننهند	حکم را جز بتیغ سر ننهند
خوانده باشی ز[12] درسِ[13] غمزدگان	که سیاوش چه دید از[14] ددگان

۱ـ آ ب ث چ ح خ ذ ر ژ: بزور. ۲ـ ح د ش: داده بر، ر: داده‌تو. ۳ـ ذ: جمله (بعد از بیت شماره ۶۷ آ ب ت ج خ ز:
کفت اکر مالشی دهیم رواست   تا شود کار ملک از ما (ب خ: برما، ز: ما را) راست ـ افزوده). (بیت شماره ۶۸ ر: ابیات شماره ۷۱ـ۶۸ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۴ـ ذ: نعمت و نان. ۵ـ چ: داده؛ ح د ذ ژ: داده بر کارها؛ پ: بر. ۶ـ چ: ما. ۷ـ ر: بمانیمشان. ۸ـ پ چ ذ: مردمان؛ ر: مردمان بد ترند و بد زکهر؛ ح: کوهر. ۹ـ ح: مردمانی زکرک وسک بد تر، ر: یوسفانی همه زکرک بتر. (بیت شماره ۷۱ ژ: حذف شده).
۱۰ـ ج: زاده از. (مصرعهای بیت شماره ۷۳ خ: مقدم مؤخرست). ۱۱ـ آ ج ر: در. (بیت شماره ۷۴ ذ: حذف شده).
۱۲ـ ج: که، ح: به. ۱۳ـ پ ث چ د ژ: راه. ۱۴ـ پ د: ازان، ر ش: ازین.

۷۵ جاهِ[1] جمشید خوار چون کردند | سرِ دارا بدار چون[2] کردند
مالشان حوضه است و[3] ایشان سیر[4] | گند د آب ار بحوض ماند دیر
آب کز خاک تیره وش گردد[5] | هم بتدبیر خاک خوش گردد[6]
شاه اگر[7] مست ـ خصم[8] هشیار ست | شحنه گر خفته[9] ـ دزد بیدار ست
چون سیاست زیادِ شاه[10] شود | پادشاهی برو[11] تباه شود
۸۰ از[12] شهی کو سیاست انگیزد | دشمن و دیو هر دو[13] بگریزد
دیو باشد رعیّت[14] گستاخ | چون گذاری نهند[15] پای فراخ
جهد آن کن که از[16] سیاستِ خویش | نشکنی رونق ریاستِ خویش[17]
نفریبی بآشنایی[18] کس | کسِ خود تیغِ خود شناسی و[19] بس
شه بامیّدِ ماست باده پرست[20] | من قلم دارم و تو تیغ بدست

۱ـ آپ ح خ د ذ ژ: شاه، ج: جام، ر: جای. ۲ـ ذ: آب کز خاک تیره گون، ر: مرد دارا (ابیات شماره ۷۷ - ۷۶ آ ب ت ج خ ذ ز: حذف شده). ۳ـ ر: جرمه ایست. ۴ـ ج ژ: شیر. ۵ـ ۶: پ: باشد (بیت شماره ۷۸ پ ذ ژ: حذف شده). ۷ـ ح د: کر. ۸ـ آ ب ت خ: میر، ج: نیز. ۹ـ آ ب ت ج چ ح خ د ز: خفت. ۱۰ـ آ ب پ ت ج چ ح خ د ذ ر ز ژ: پادشاه. ۱۱ـ پ: بدو. ۱۲ـ آ ر: آن، ث: ار، ح د: زان. ۱۳ـ ح ذ: و دوست؛ ر: از وی چو دیو. (بیت شماره ۸۱ ر: حذف شده). ۱۴ـ ج: زعیب خود. ۱۵ـ ز: گذار نهنگ. ۱۶ـ ذ: جهد کن جهد کز، ر: جهد می کن که از. ۱۷ـ ج: رونق وسیاست؛ ر: رونق سیاست بیش. ۱۸ـ آ ب ت ز: ز آشنایی. ۱۹ـ آ ب ت خ: خود خویش را شناسی، چ ح د ذ ژ: خود تیغ را شناسی و، ز: خود خویش را شناس و، ر: خود را همی شناسی و. ۲۰ـ ر: پرده پرست.

۸۵ ازتو قهر آید و زمن[۱] تدبیر هرکه گویم گرفتنیست[۲] بگیر
محتشم را بمال مالش کن بی درم را بخون سگالش کن
نیک و بد هر دو هست برتو[۳] حلال ازبدان جان ستان[۴] زنیکان مال
خوارکن خلق را بجاه و بچیز[۵] تا بمانی[۶] بچشم خلق عزیز
چون رعیّت زبون و خوار بود[۷] ملک پیوسته برقرار بود[۸]
۹۰ نایب شه ز روی سرمستی کرد با او بجور همدستی[۹]
بجفایی[۱۰] که او نمودش راه جور میکرد با[۱۱] رعیّت شاه
تا بحدّی که خواری ازحد برد[۱۲] هیچکس را بهیچکس نشمرد[۱۳]
درستمکارگی[۱۴] پی افشردند می گرفتند و خانه می بردند[۱۵]

۱ـ ج: ازتو نیرو زمن بود؛ آ ب ت خ ز: و زمن بود. ۲ـ چ: گرفته ایست، ژ: گرفته تیز. ۳ـ پ چ ح د ر ژ: هست هر دو؛ ج: برتو هست هردو. ۴ـ آ ب ت ج خ ز: خون طلب، ر: خون ستان. ۵ـ آ ب ت ج ح خ د ز: بچاره وچیز، ر: بچارهٔ چیز.
٦ـ خ: نمائی، س: بمانی (نمائی). ۸-۷ـ چ: شود. ۹ـ پ: با وی بجور سرمستی؛ ذ: با وی؛ ج خ: بخورد. (ابیات شماره ۹۲-۹۱ ح د: ۹۱-۹۲) (بیت شماره ۹۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۱۰ـ پ: بوفایی، ذ: بطریقی، ر: تا بجایی. ۱۱ـ پ چ ح د ذ ر ژ: بر. (بیت شماره ۹۲ ر: حذف شده). ۱۲ـ آ ب ت ج خ ز: تا بجایی (خ: بدانجا) که خواری ازمه و خرد؛ ح د: تا بجایی که. ۱۳ـ آ ب ت خ ز: کس کسی را؛ ج: کس کسی را بخشم خود. ۱۴ـ ج خ: ستمکاری.
۱۵ـ ر: می رفتند. (بیت شماره ۹۴ ر: حذف شده).

درده وشهر جز نفیر[1] نبود[2] سخنی جز گرفت[3] وگیر نبود[4]

۹۵ تا دران[5] مملکت باندک سال هیچکس را نه ملک ماند و[6] نه مال

همه را راست روشن از کم وبیش راست و روشن ستد[7] برشوت خویش

از زر وگوهر وغلام و کنیز در ولایت نماند کس را چیز

اوفتاد از کمی نه از بیشی محتشم ترکسی بد رویشی

خانه داران زجورِ خانه بران خانهٔ خویش مانده با[8] دگران

۱۰۰ شهری ولشکری ز[9]جان بستوه همه آواره گشته کوه بکوه

در نواحی نه گاو ماند و نه[10] کشت دخل را کس فذالکی ننوشت[11]

چون ولایت خراب شد حالی دخل شاه از خزانه[12] شد خالی

۱- ذ: فقیر. ۲- آب ت ز: نماند. ۳- ذ: غیر دار. ۴- آب ت ز: نماند. ۵- آب ت ج خ ز: اندران، ر: تا بدان. ٦- آ ث ج رژ: حذف شده (بیت شماره ۹٦ ج: حذف شده). ۷- ح د ذ ژ: و- حذف شده؛ ر: راست روشن شد او؛ آ پ ث: روشن شده (بیت شماره ۹۹ ج: حذف شده). ۸- ز: ماند بر؛ پ ح د ذ ر ژ: بر، س: بر (با). ۹- آ ب ت ج خ ز: به (بیت شماره ۱۰۱ ج: حذف شده). ۱۰- خ: در ولایت نه کار بود و نه؛ آ ب ت ز: نه کار بود؛ ح د ذ: نه کار؛ ژ: نه کاو ماند نه؛ س: نه کاو (کار)؛ پ ر: و حذف شده. ۱۱- آ ب ت ز: دخل خود زافتی که بود بکشت، خ: دخل خود را فذالکی بنوشت؛ د: دخل کس را؛ ذ: دخل کس را فذالکی بنوشت، ر: دخل را کس نداد کس ننوشت. ۱۲- آ ب ج خ: شه را؛ ر: شه را خزینه. (بیت شماره ۱۰۳ پ ذ ژ: حذف شده).

جز وزیری که خانه بودش[1] و[2] گنج	حاصل کس نبود جز غم و[3] رنج
شاه را چون بساز کردن[4] جنگ	گنج و لشکر نبود شد دلتنگ[5]
۱۰۵ منهیانرا یگان یگان بدرست[6]	یک بیک حال آن[7] خرابی جست
کس زبیم[8] وزیرِ عالم سوز	آنچه شب رفت[9] وانگفت[10] بروز
هر کسی عذری از دروغ[11] انگیخت	کاین[12] تهی دست گشت و آن[13] بگر یخت
بر زمین هیچ دخل و دانه[14] نماند	لاجرم گنج در خزانه[15] نماند

۱- ج: جز وزیرش که بد خزانه؛ آ ب ت ح خ د ر ز: داشت خانه (ز: جاه). ۲- چ: حذف شده. ۳- آ ب ت ج خ ز: نبود الّا؛ ر: جز همه. ۴- آ ب ت ج خ ز: شاه هنگام چشم و کینه و. ۵- آ ب ت ج خ ز: در خزانه نه بوی بود (ب ت ج ز: دید) و نه رنگ؛ ژ: و کنبد؛ ح د ر: نبود جز. ٦- ج: منهیان نکال کمال پرست؛ چ: میهمانرا یکان یکان بر دست؛ د ر: میهمانرا، ژ: مهترانرا؛ ح: بردست. ۷- آ ب ت ج ز: نسبت (ج: سبب) حال از (ز: آن)، خ د: سبب حال آن؛ ر: حال از. (بیت شماره ۱۰٦ ب: حذف شده). ۸- آ ت ج ز: ترس، ح د: سهم. ۹- پ: رفته. ۱۰- ژ: و انچه رفت. ۱۱- ذ: عذر خویشتن؛ ر: عذر آن. ۱۲- خ: این. ۱۳- ج ذ ژ: آن. ۱۴- ذ: هیچ جا دفینه؛ ب ر: و - حذف شده؛ ژ: خانه.
۱۵- ر: لاجرم هیچ گنج خانه؛ آ ب ت ج خ ز: مال؛ ذ: خزینه.

شد ز بی‌مکنتی[1] و بی‌مالی ملک شاه از مؤدیان[2] خالی

۱۱۰ شهٔ شفقت برد فراز آیند[3] بر عملهای خویش باز آیند[4]

شاه را آن[5] بهانه سیر نکرد لیک بی وقت جنگِ شیر نکرد

از بد[6] گنبد جفاپیشه کرد چندانکه باید اندیشه

ره بسامانِ کارِ خویش نبرد[7] جهدِ خود با زمانه[8] پیش نبرد[9]

۱- چ ر: مسکنی، خ ش: مکسبی، س: مسکبی (مکنتی).
۲- ج چ س: شه؛ خ: شه از رعیتان، ر: سلطان ز مردمان؛ پ ث: مزینان، ح ذ ژ: مربّیان، د: مرتبان. ۳- ب ت ز: رحمت کند، پ: شفقت جود؛ ج: کند برافزایند؛ آخ: کند؛ ح: فرود آیند، ژ: فراز آید. ۴- ح: به عملهای خویش زود؛ د ذ: به؛ ژ: به عملهای خویش باز آید؛ آ ب ت: راز. (ابیات شماره ۱۱۲-۱۱۱ ذ: حذف شده).
۵- ح د: این، س: آن (این). (بیت شماره ۱۱۲ ر، ابیات شماره ۱۱۳-۱۱۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۶- پ: بر.
۷- ذ: پرد. ۸- د: باز ماند. ۹- ذ: برد. (بعد از بیت شماره ۱۱۳ د: بیت شماره ۴۶ که در فصل آینده این اثر یعنی "اندرز گرفتن بهرام از شبان" موجود است، با تغییرات معیّن بشکل ذیل: گفت کین رخنه‌ام ز کار بدست... افزوده).

اندرز گرفتن بهرام از شبان*

شه چو[1] تنگ[2] آمدی زتنگی کار — یکسواره برون شدی بشکار
صید کردی وشادمانه شدی — چون شدی شاد سوی خانه شدی
چون شد آن[3] روز غم عنانگیرش[4] — رغبت آمد بسوی نخچیرش[5]
یک تنه سوی صید رفت[6] برون — تا زدل هم[7] بخون بشوید[8] خون
۵ کرد صیدی[9] چنانکه بودش رای — غصّه را دست بست وغم را[10] پای
چون زصید پلنگ وشیر[11] وگراز — خواست تا سوی خانه گردد باز

---

* آ ب پ ت ث ج خ ذ ر ز: حذف شده، چ: آمدن بهرام بشکار و رسیدن شبان، ح: دیدن شاه بهرام شبان وسک، د: سر لوحه ناخواناست، ژ: داستان شبان وسک وگرگ ودانستن شاه بهرام عذر وزیررا. ش: رسیدن بهرام بخانهٔ پیر شبان.

۱- ج: چونکه. ۲- ب: تنگی (ابیات شماره ۴-۳ چ: ۳-۴). ۳- ج: از. ۴- پ: عنانگیری. ۵- پ: نخچیری. ۶- آ ب ت ج خ ز: راند سوی صید، ذ: رفت سوی صید؛ ر: راند. ۷- ج: تا زکی هم، ح: تا که از دل. ۸- ب: شوند، ز: سشدند. (بیت شماره ۵ ب: حذف شده).

۹- ث: صیدش.

۱۰- پ ت ژ: دست برد؛ ج: دست کند غم را.

۱۱- ح د ذ ژ: یوز، ر: گرگ.

در تک و تاب ز آنکه[1] تاخته بود | مغزش از تشنگی گداخته بود

گِرد برگِردِ آن زمین بشتافت | آب تا[2] بیش جست کمتر یافت

دید دودی چو اژدهای سیاه | سر برآورده در گرفتن ماه[3]

۱۰ کوهه[4] بر کوهه پیچ پیچ کنان | برصعود[5] فلک بسیج کنان

گفت آن دود اگر ز[6] آتش خاست | از فروزندش[7] آب باید[8] خواست

چون برآن[9] دود رفت گامی چند | خرگهی دید[10] برکشیده بلند

گلهٔ گوسپند سُم تا گوش | گشته در[11] آفتاب یخنی[12] جوش

سگی آویخته ز[13] شاخِ درخت | بسته چون سنگ[14] دست و پایش سخت

۱۵ سوی خرگاه راند مرکب تیز[15] | دید پیری چو صبحِ مهرانگیز[16]

۱ـ ح د: از تک و تاب آنکه؛ آ ت ز: تاب از آنکه، ب پ ث ذ ژ: تاب آنکه، چ: تاب بس که، ر: تاب رنک. ۲ـ آ ب ت ج خ ر ز: را، ژ: چون. ۳ـ آ ب ت ج ح د ذ ز: بر گرفتن؛ ر: پی کرفتنش شاه. (بیت شماره ۱۰ آ ب ت ج خ ر ز: حذف شده). ۴ـ ث: کوه. ۵ـ پ ث: صعید، ذ: سفید. ٦ـ پ ث چ ح د ر ژ: کرچه ز، ذ: کرچه ۷ـ آ ب ت ج چ ح خ ز: فروزنده، د: فروزنده‌ش، ر: آتشش نیز. ۸ـ ژ: شاید. ۹ـ ر: بدان. ۱۰ـ پ ح د ذ ژ: یافت، س: دید (یافت). ۱۱ـ آ: از: ۱۲ـ ج چ: یختی، ذ: روی. ۱۳ـ ز: به. ۱۴ـ ج: جنک، ر: مشک. ۱۵ـ آ ب ت ج خ ز: رفت و مرکب (خ: رفت مرکب) راند. ۱٦ـ آ: دید پیر که لاله افشاند؛ ب ت ج خ ز: کلاله می (خ: کلالهٔ) افشاند.
(بیت شماره ۱۷ ذ: حذف شده).

پیر چون دید میهمان برجست — بپرستشگری میان در بست

چون زمین[1] میهمان پذیری کرد — و[2] آسمانرا لگام گیری کرد

اوّلش پیشکش درود آورد — و[3] آنگه از مرکبش فرود آورد

هرچه[4] درخانه داشت ماحضری — پیشش آورد وکرد لا به گری[5]

۲۰ گفت شک نیست کاین چنین خوانی — نیست درخورد چون تو مهمانی

لیک از[6] آبادی این طرف دورست — خوان اگر بی نواست معذورست

شه چو نان پارهٔ شبانرا دید[7] — شربتی[8] آب خورد ودست کشید

گفت نان آنگهی خورم که نخست[9] — زآنچه پرسم خبر دهی بدرست[10]

۱- چ: چو ز. ۲- ج: حذف شده. ۳- ت خ ز: حذف شده.
۴- ح: زانچه. ۵- آ ب ت ج خ ز: پیش او برد؛ پ چ ش: پیش؛ ر: پیش او برد وکرد چاره کری؛ س: پیشش (پیش). ۶- ت رز: ز (مصرعهای بیت شماره ۲۲ آ ب ت ج خ ز: مقدم مؤخرست).
۷- خ: هیچ ازخوان آن شبان نچشید، ر: شاه چون نان پاره برخوان دید؛ آ: نان پاره بخوان در دید، ب ت ج: نان پاره دربخوان (ج: زخوان) بدرید، ز: نان پاره دران خوان دید.
۸- آ ب ت ر: شربت. ۹- آ ب ت چ ذ ز: بدرست، پ ث رش: ز نخست، ج خ: به نخست. ۱۰- آ ب ت ز: زانچه (ب ت ز: کانچه) پرسم خبر دهیم نخست (ب: درست)؛ پ ث رژش: کانچه؛ ج خ: کانچه پرسم خبر دهی ز نخست، چ: کانچه پرسم مرا خبر دهی نخست؛
ذ: ز نخست.

کاین[1] سگ بسته مستمند چراست — شیرِ خانه ست[2] گرگ بند چراست

۲۵ پیر گفت[3] ای جوانِ زیبا روی — گویت آنچه[4] رفت[5] موی بموی

این سگی[6] بود پاسبان گله — من بدو کرده کارِ خویش[7] یله

از[8] وفاداری و امینی او — شاد بودم بهمنشینی او

کز[9] گله دور داشتی همه سال — دزد را چنگ و گرگ را چنگال[10]

من بدو داده حرزِ[11] خانهٔ خویش — خوانده او را نه سگ شبانهٔ خویش[12]

۳۰ و[13] او بدندان و چنگ دشمن سوز — بازوی آهنینِ من شب و[14] روز

۱- آ: کفت کین، ذ: این. ۲- پ ج چ ژ: خانست، ث خ: جانست. (بعد از بیت شماره ۲۴ آ: شرح دادن شبان حال سک ببندکی بهرام، ت: حکایت کردن شبان بنزدیک شاه بهرام، ج: شرح شبان با سک، ز: قصّهٔ بهرام با شبان و قصّه سک - افزوده). ۳- آ ب ت ج ر ز: کفت پیر. ۴- ح خ د: زانچه. ۵- ث: رفته، ج: هست. ۶- آ ب ت ج: کین سکم، خ: سکم، ز: سک. ۷- آ ب ج خ ر ز: کارِ (خ: کام) خویش کرده. ۸- ر: در (بعد از بیت شماره ۲۷ ح د ژ: ابیات شماره ٦٥ - ٦٤ نوشته شده). (مصرعهای بیت شماره ۲۸ خ: مقدم مؤخرست). ۹- خ ذ ر: از، س: کر. ۱۰- خ: سک بودی پاسبان و کرک وشغال، ث: دنبال. ۱۱- آ ز: خورد و، ب ت: خورد، ج: نان، خ: نان ز. ۱۲- ر: او را هم آشیانهٔ. (بعد از بیت شماره ۲۹ خ: رفتن بهرام بشکار و دیدن چوبان و سک و قیاس کار خود بر کرفتن و آکاه شدن از تعدی وزیر - افزوده). ۱۳- آ ب ت ج ح خ ذ ر ز ژ: حذف شده. ۱۴- ز: حذف شده.

گر من از[1] دشت رفتمی سوی شهر — گله از[2] پاسِ او گرفتی بهر

گر[3] شدی شغل من[4] بشهر[5] دراز — گله را او بخانه[6] بردی باز

چند سالم یتاق[7] داری کرد — راست بازی و راست کاری کرد

تا یکی روز بر صحیفهٔ کار — گله را[8] نقش بر زدم[9] بشمار

۳۵ هفت سر گوسپند کم دیدم — غلط در حساب ترسیدم[10]

بعد یک هفته چون شمردم باز — هم کم آمد بکس نگفتم راز

پاس میداشتم برای و بهوش — در خطای[11] کسم[12] نیامد[13] گوش

گرچه میداشتم بشبها پاس — نشدم هیچ شب حریف شناس

وآن سگ آگاهتر بکار از[14] من — پاسبانتر هزار بار از[15] من

۴۰ باز چون کردم آن شمار درست[16] — هم کم[17] آمد چنانکه روز نخست[18]

۱ـ ت: کراز ین. ۲ـ ر: کله را. ۳ـ ث: ور. ۴ـ ج: بدی بودنم؛ آ ب ت خ ز: بودنم. ۵ـ ث: بخانه، س: بشهر (بخانه). ۶ـ ث چ: کله اورا؛ ج: کله اورا بسوی خانه، ح د: کله را سوی خانه؛ ر: کله ام را. ۷ـ آ ب ت ج خ ز: سپاس، ر: ثبات، ژ: وثاق. ۸ـ آ ب ت خ ر ز: رمه را. ۹ـ ج: برزدم همی. ۱۰ـ آ ب ت ج خ ز: وان دکر هفته نیز هم (ج: کم) دیدم؛ ر: در شمار (بیت شماره ۳۶ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۱ـ د: خطایی. ۱۲ـ آ ب ت ج خ ز: سکم. ۱۳ـ ذ: نیاید (ابیات شماره ۴۰-۳۸ ح د: ۳۸، ۴۰، ۳۹). ۱۴ـ آ ب ت خ ز: وین، ج: این؛ ر: وان سک آگاهتر بکار ز. ۱۵ـ آ: باره ز؛ ر: ز. ۱۶ـ ح: باز کردم شمار چون بدرست؛ ژ: کردمش؛ پ چ د ذ ر : از، ج: این؛ ث: نخست. ۱۷ـ خ: سر. ۱۸ـ ث: بود درست، ح: بود نخست. (بیت شماره ۴۱ ذ: حذف شده).

همه شب خاطرم بغم میبود | کز[1] گله[2] گوسپندکم میبود

ده ده و پنج پنج میپرداخت | چون یخی کآن[3] بافتاب گداخت

تا بجایی[4] که عامل صدقات | آنچه ماند از منش[5] ستد بزکات

اوفتادم من[6] بیابانی | از گله صاحبی بچوبانی

۴۵ نرم کرد آن غم درشت مرا | در جگر کار[7] کرد و کشت مرا

گفتم این رخنه گر[8] ز[9] چشم بدست | دست کار کدام دام و[10] د دست

با سگی اینچنین که شیری کرد | کیست کاین[11] آشنا دلیری کرد

تا یکی روز بر کنارهٔ[12] آب | خفته بودم درآمدم ازخواب

همچنان سر نهاده بر سرجوب | دست و پایی کشیده بی آشوب

۵۰ ماده گرگی ز دور دیدم چست | کآمد و شد سگش برابر سست[13]

۱-ج: از. ۲-آ ب ت خ ر ز: رمه. (بیت شماره ۴۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۳-ر س: کو. ۴-ذ س: بجدی. ۵-آ ت ج: ماندش زمن، ب ز: باید زمن، خ: ماند او زمن. ۶-ث چ: واوفتادم، ح: زان فتادم من، د: زو فتادم، ر: زوفتاده منم، ژ: اوفتادم من از. (بیت شماره ۴۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۷-ث: راه. ۸-آ ب ت ج خ ر ز: رخنه‌ام، چ: رخنه کو. ۹-د ذ: چه. ۱۰-آ ب ت ز: دست کاری کار دیو و (ب: دیو)؛ پ: کارکرد کدام؛ ج ح خ ر: دیو و. (بیت شماره ۴۷ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۱-ر: کشت وین. ۱۲-ج ح: از کرانهٔ؛ ذ: از؛ آ ب ت: کرانهٔ. (بیت شماره ۴۹ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۱۳-آ ب ت ج خ ز: و روی خویش را می‌شست، چ ح: و شد برابرش سک سست، د: و در برابر سک رست، پ: برابر سک، ژ: برابرش سک.

خواند سگ را بسگ[1] زبانی خویش	سگ دویدش بمهربانی پیش[2]
گرد او[3] گشت و گرد می افشاند	که دُم و گه دبوس[4] می جنباند
عاقبت برسرین گرگ نشست	کام دل راند و رفت کار از دست[5]
آمد و خفت و آرمید تنش	مُهرِ حقّ السکوت بر دهنش
۵۵ گرگ چون رشوه داده بود ز[6] پیش	جُست حق القدوم[7] خدمتِ خویش
گوسپندی[8] قوی که سر[9] گله بود	پایش از بارِ دنبه آبله بود
برد و خوردش بکمترین نفسی	وین چنین رشوه خورده[10] بود بسی
سگ ملعون بشهوتی[11] که براند	گله ای را[12] بدستِ گرگ بماند
گله ای را[13] که کارسازی کرد	در سر[14] کار عشقبازی کرد
۶۰ چند نوبت معاف[15] داشتمش	او خطا کرد و من[16] گذاشتمش

۱- آ ب ت ج خ ز: بید، ر: بیک. ۲- ث: خویش (ابیات شماره ۵۳-۵۲ ث: ۵۲-۵۳). ۳- آ ب پ ت ث ج چ خ ذ ر: کردمی، ژ: کوک می. ۴- آ ب ت ج خ ز: کاه پوزه، ر: که دو کوش؛ ژ: دبور. ۵- آ ب ت ج خ ز: کام خود راند (ج خ: میراند) چون یکی سرمست؛ ح در: کام خود (بیت شماره ۵۴ آ ب ت ج خ ز ژ: حذف شده). ۶- آ ب ت خ ز: چون داده بود رشوت؛ چ: داده رشوه، د: رشوه داده ز. ۷- آ ب ت ج خ ز: زو طلب داشت (خ: کرد) حق. ۸- خ: کوسفند. ۹- ر: در. ۱۰- آ ب ت ج خ ز: کار کرده؛ ذ: داده. ۱۱- پ ث: ز شهوتی. ۱۲- آ ب ت خ ز: رمه را، ر: رمه ام را (بیت شماره ۵۹ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۳- پ: وان گله را، ث چ ذ ر ژ: آن گله را. ۱۴- چ ح: در سرو. ۱۵- پ ث چ ح د ذ ر ژ: قوام. ۱۶- پ ث چ ذ ژ: این خطا کرد و می؛ ر: او همی کرد.

تا هم آخر گرفتنش با گرگ — بستمش بر[1] چنین خطای بزرگ
کردمش در[2] شکنجه زندانی[3] — تا کند بنده بنده فرمانی[4]
سگ من گرگ راه بندِ منست — بلکه قصّاب گوسپندِ منست
بر امانت خیانتی بر دوخت — وآن[5] امینی بخاینی[6] بفروخت
۶۵ رخصت آن شد که تا نخواهد[7] مُرد — از چنین بند[8] جان نخواهد[9] بُرد
[روستایی پس از زمین بوسی — گفت با شه ز راهِ افسوسی]
هرکه با مُجرمان چنین نکند — هیچکس بروی آفرین نکند
شاه بهرام ازان[10] سخندانی[11] — عبرتی برگرفت پنهانی
آن سخن رمز[12] بود چون دریافت — خورد چیزی و سوی[13] شهر شتافت
۷۰ گفت با خود کزین[14] شبانهٔ[15] پیر — شاهی آموختم زهی تدبیر
در نمودارِ آدمیّتِ[16] من — من شبانم گله رعیّتِ من

۱ـ آ: بر، پ چ ژ: با. ۲ـ ج: بر. ۳ـ ژ: پنهانی. ۴ـ ج: بند بنده زندانی. (ابیات شماره ۶۴ـ۶۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۵ـ ذ: آن. ۶ـ ث: بشهوتی. ۷ـ آ ب ت ز: رخصتم هست تا، ج: رحصتم این است تا؛ خ: رخصتم هست تا بخواهد؛ ر: رخصت آمد که تا؛ پ: کر بخواهی، د ذ: کر بخواهد؛ ژ: کر. ۸ـ ذ: غصه. ۹ـ پ: نخواهی (بیت شماره ۶۶ ب پ ث ج چ ح خ د ذ ر ژ س ش: حذف شده). ۱۰ـ خ: ازین. ۱۱ـ ح د ر: سخنرانی. ۱۲ـ پ چ ح د ذ ژ: این؛ خ: این سخن پند؛ آ ب ت ج ز: پند. ۱۳ـ آ ب ت ج ر ز: بسوی. ۱۴ـ ج: ازین. ۱۵ـ ذ: شبان، ر: شبانک. ۱۶ـ پ ث چ د ذ ژ: این کمیّت. (ابیات شماره ۷۳-۷۲ س: ۷۲ ـ ۷۳).

7 Заказ №1124

چون نماند اساسِ کار[1] درست | از امین رخنه باز باید جست
این که دستورِ تیزبینِ[2] منست | در حفاظ گله امینِ منست
تا[3] بگوید که این خرابی چیست | و اصلِ بنیادِ این خرابی کیست[4]
۷۵ چون بشهر آمد از گماشتگان | خواست مشروحِ[5] باز داشتگان
چون در آن روزنامه کرد نگاه | روز بر روی چو نامه گشت سیاه
دید سرگشته یک جهان[6] مجروح[7] | نام هر یک نبشته در مشروح[8]

۱- آ ب ت ج خ ز: نباشد؛ ر: نباشد اساس کله. (ابیات شماره ۷۴ - ۷۳ ر: ۷۳ - ۷۴). ۲ - پ ح د: وین؛ چ: وین که دستور پیش بین، ژ: وین که دستور نیک بین؛ ذ: وان، ر: آن (بعد از بیت شماره ۷۳ -

پ: باز پرسم از او که لشکر کو عالم اینست مانده چنبر کو
چ ح د ژ: ـــــ « ـــــ عالم ار نیست گشت (ح ژ: مانده) منبر کو
ذ: ـــــ « ـــــ واعظ ار زانکه نیست منبر کو. افزوده).
(بیت شماره ۷۴ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۳- ث: یا. ۴- پ ذ ژ: واصل و بنیاد (ذ: اصل بنیاد) ناصوابی چیست؛ چ: واصل و، رس: اصل و؛ ح د: ناصوابی چیست. ۵- آ ب ت خ ز: تفصیل، ج: تفسیر. ۶- پ: جهان و. ۷- ژ: مطروح. ۸- آ ب ت ج خ ز: قالبی مانده هر کسی (ج: هر یکی) مشروح، ذ: نامه هر یک گرفته بر مشروح؛ چ: نام یک یک، ر: نام ایشان؛ پ: نبشته بر، د ژ: نبشته بد. (ابیات شماره ۷۹ - ۷۸ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

گفته در شرحهای[1] ماتم و[2] سور | کشتن از شه شفاعت از دستور
نامِ شه را بجور بد کرده | نیکنامی بنامِ خود کرده
۸۰ شاه دانست کآن چه[3] شیوه‌گر یست | دزدِ خانه بقصدِ خانه بریست
چون سگی کو گله[4] بگرگ سپرد | شیون انگیخت با شبانهٔ[5] گرد
خود[6] سگان در سگی چنین باشند | بخروشند چونکه[7] بخراشند
مصلحت دید باز داشتنش | روزکی ده[8] فرو گذاشتنش
گفت اگر مانمش بمنصبِ[9] خویش | کس برفعش[10] قلم نیارد پیش
۸۵ چون[11] ز[12] حشمت کنم درش را[13] دور | در شب تیره به نماید[14] نور

۱ـ ح ر: نگفت؛ د: گفت در شرحها. ۲ـ ذ: حذف شده.
۳ـ آ ب ت ز: در یافت؛ ج: در یافت کان ز، خ: در گفت کین چه؛ پ: کین (بیت شماره ۸۱ ر: حذف شده).
۴ـ آ ب ت خ ز: رمه. ۵ ـ خ: شبانه و (بیت شماره ۸۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۶ ـ ح د ذ: چون.
۷ ـ پ: بلکه. ۸ ـ آ ب ت ج خ ر ز: روزکاری، د: روزکاری ده. ۹ ـ ر: بموجب. ۱۰ ـ ژ: بر قمش. ۱۱ـ خ: کر. ۱۲ ـ ر: به. ۱۳ ـ ح: درش کنم بر، ذ: سرش کنم را؛ ژ: کند. ۱۴ ـ پ: کی؛ ج: می نمایند.

باز خواست بهرام از وزیرِ ستمکار*

بامدادان که روز روشن گشت	شبِ تاریک فرشِ[1] خود بنوشت[2]
صبح یک زخمی[3] دو شمشیری	داد مه را زخون خود[4] سیری
بارگه بر سپهر زد بهرام	بارِ[5] خود[6] کرد[7] بر خلایق عام
مهتران آمدند از[8] پس و پیش	صف کشیدند بر مراتبِ[9] خویش
۵ راست روشن[10] دو آمد از درکاخ	رفت بر صدرگاهِ خود گستاخ
شه درو دید خشمناک و درشت	بانگ بر زد چنانکه[11] اورا کشت
کای همه ملکِ من خراب از تو[12]	رفته رونق زملک و آب از تو[13]
گنجِ خود را بگوهر آگندی[14]	گوهر و گنجِ من[15] پراکندی[16]

* آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز: حذف شده، ژ: اندیشه کردن بهرام در کار وزیر، ش: باز خواست نمودن شاه بهرام وزیر را.

۱ـ ر: رنگ. ۲ـ آ ب ت ج خ ز: خویش نوشت. (بیت شماره ۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۳ـ ث: زخمی و، چ: زخمهٔ، ر: خیمه، ژ: زخمیی. ۴ـ ث ذ ش: داده؛ ح د: داده (د: داد) مه را زخون شب، س: داد مه را زخون خود (شب). (بیت شماره ۳ ث: حذف شده). ۵ـ ج: آز. ۶ـ ح: که. ۷ـ ژ: کرده. ۸ـ چ: و ز. ۹ـ پ ث چ ژ: مثابت، ذ: مثلث. ۱۰ـ ر: چون وزیرش. ۱۱ـ ذ: بانک زد بروکه. ۱۲ـ آ ب ت خ ز: کفت کای؛ ج: کفت این ملکِ من خراب از تست؛ ر: که همه، ژ: کی همه. ۱۳ـ آ ب ت ج خ ز ش: ملک را رفته رنگ و آب از تو (ج: تست)؛ پ: ز ـ حذف شده. ۱۴ـ آ ب ت ج خ ر ز: آکنده. ۱۵ـ ح: خود. ۱۶ـ آ ب ت ج خ ر ز: پراکنده.

ساز و برگ از سپه گرفتی[1] باز	تا سپه را[2] نه برگ ماند و[3] نه ساز
۱۰ خانهٔ بندگان من بردی	پای در[4] خون هر کس افشردی
از رعیّت بجای رسم و[5] خراج	گه کمر خواستی و گاهی تاج
حقّ نعمت گذاشتی از یاد	نیست شرمت ز[6] من که شرمت باد
هست بر هر کسی بملّتِ[7] خویش	کفر نعمت ز کفر ملّت بیش[8]
حقّ نعمت شناختن[9] در[10] کار	نعمت افزون دهد[11] بنعمت خوار
۱۵ از تو[12] بر من چو[13] راست روشن گشت	راستی رفت و[14] روشنی بگذشت[15]
لشکر و گنج را رساندی رنج[16]	تا نه لشکر[17] بجای ماند و نه گنج
چه[18] گمان برده ای که وقت شتاب	غافلانه[19] مرا رباید خواب

۱- آ ب ت ج خ ر ز: سپاه کردی. ۲- خ: با سپاهم. ۳- آ ژ: حذف شده. ۴- ذ: بر (بیت شماره ۱۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۵- ر: ز رعیت بگاه رسم؛ پ ذ ژ: و- حذف شده. ٦- پ: که (بیت شماره ۱۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۷- چ: ز ملّت، ذ: ز علّت. ۸- پ: خویش، س: پیش (بیت شماره ۱۴ ا ج خ: حذف شده). ۹- آ ب پ ز: شناختی. ۱۰- ذ: از. ۱۱- ذ: کند. ۱۲- ذ: حذف شده. ۱۳- س: چه. ۱۴- خ: رفته. ۱۵- پ: گذشت، ز: نشست. (بیت شماره ۱٦ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱٦- ر: گنج و مال رانده برنج؛ پ: رساند. ۱۷- ر: لشکری نه (بعد از بیت شماره ۱٦ ر:

ای بسی دردها که بر مردست همه جان دار و اندران درد ست.

افزوده) (بیت شماره ۱۷ ر: حذف شده). ۱۸- آ ب ت ج خ ز: تو. ۱۹- ح د: چون غلامان.

رخنه سازی تو[1] دستِ مستانرا[2] — بشکنی پای[3] زیر دستانرا

بهره‌اش خاک باد اگر[4] بهرام — تیغ فرمش کند چو گیرد جام

۲۰ گر ز خود غافلم[5] بباده[6] و رود — نیستم غافل از سپهر کبود

زین سخن صد هزار چنبر ساخت — همه در گردن وزیر انداخت

پس بفرمود تا زبانی[7] زشت — سوی دوزخ دواندش[8] ز بهشت

از عمامه کمند کردندش — دُر کشیدند و بند کردندش

پای در کنده[9] دست در زنجیر — اینچنین کس وَزَر بَوَد نه[10] وزیر

۲۵ چون بدان[11] قهرمان[12] در آمد قهر — شه[13] منادی روانه کرد بشهر

۱- ذ: دو. ۲- آ ب ت ج ح خ د ز: جای (ج: جان، ح د: رخت) مستانرا، ر: رخت مردانرا. ۳- آ ز: باک، ب: تاک، ت: پاک، ج خ: بال. ۴- پ ث چ ذ: بهرمن خاک باد کر (ث چ ذ: اکر)؛ ر: بهره‌ام تیغ باد، س: بهرمن (بهره‌ام) باد خاک؛ ش: بهره‌ام خاک باد گر. ۵- خ: زتو فارغم؛ پ: فارغم. ٦- ذ: ز باده. ۷- چ: پس بفرو برد زبانی؛ آ: زبانهٔ. ۸- چ: که سوی دوزخش برد؛ آ ب ت ز: فرستدش، ج: درآردش، خ: در آورد (بیت شماره ۲۳ ر: حذف شده، ابیات شماره ۲۴ - ۲۳ آ ب ت ج خ ز: ۲۳ - ۲۴). ۹- پ ج ذ: کندو. ۱۰- آ ب ت ج خ ز: اینچنین وزرکن بود نه؛ چ ژ: کس کزیر (ژ: بزیر) بد نه، ر: بس که زار بوده؛ ذ: نه - حذف شده. ۱۱- چ: بران.
۱۲- ر: مهربان.
۱۳- خ: سشد.

تا ستمدیدگان دران[1] فریاد — داد خواهند و شه دهد شان[2] داد

چون شنیدند[3] جمله خیل و سپاه — سر نهادند سوی حضرتِ شاه

[بدِ آن[4] بد سرشت میگفتند — اژدها را بمار میسفتند[5]]

شه بزندانیان چنین[6] فرمود — کز دل دردناکِ خون آلود

۳۰ هر کسی جرمِ خود پدید کند[7] — بندِ[8] خود را بدان کلید کند[9]

بندیانی[10] ز بند جسته برون — آمدند از هزار شخص[11] فزون[12]

شاه از ان[13] جمله هفت شخص گزید — هر یکی را[14] ز حالِ خود[15] پرسید

گفت با هر یکی گناه[16] تو چیست — از کجایی و دودمانِ تو کیست[17]

۱- ج: کنند. ۲- آ: داد خواهند شه دهد آن، ر: و- حذف شده. ۳- خ: رسیدند. (بیت شماره ۲۸ آ ب ت ج خ ز س: حذف شده). ۴- ث: بد بد آن، ز: با بد. ۵- ذ: میکشتند.

۶- آ ب ت ج ح خ د ر ز ش: چنان. ۷- ر: هر یکی جرم خود پدید کنند؛ ح: کنند، د ذ: کنید. ۸- ز: بد. ۹- ذ: دران کلید کنید؛ ح ر: کنند، د: کنید. ۱۰- آ ب ج: خستکانی، ت ز: خستکان، ث: بندیانرا، ژ س ش: بندیان.

۱۱- ژ: شهر. ۱۲- چ ر: افزون. ۱۳- پ: از. ۱۴- ذ: کسی را. ۱۵- ح: او، س: خود (او). ۱۶- آ ب ت ج خ ز: با هر یکی (خ: کسی) که حال.

۱۷- آ ب ت ج خ ز: و رنج تو از کیست (ب ز: چیست)؛ ذ: چیست.

شکایت کردن مظلوم اوّل*

اولین شخص گفت با بهرام | کای[1] شده دشمن تو دشمن کام
راست روشن بزخمهای درشت | در شکنجه برادرم را کشت
وآنچه بود از معاش و مرکب[2] وچیز | همه بستد[3] حیات و[4] حشمت نیز
هرکس از خوبی وجوانیِ او | سوخت برغبن[5] زندگانیِ او
۵ چون من[6] انگیختم خروش ونفیر | زآن جنایت[7] مرا گرفت وزیر
کو[8] هواخواهِ دشمنان بودست | توچنینی واو چنان بودست

---

* آ: آمدن مظلوم اوّل بخدمت شاه، ب پ ث ح د ذ ر ژ: حکایت (پ ح د ذ ر ژ: شکایت) مظلوم اوّل، ت ش: حکایت کردن...؛ ج: شکایت کردن مظلوم پیش بهرام، خ: شکایت کردن مظلومان ومظلوم اوّل از دست وزیر، ز: شکایت مظلوم اوّل از وزیر بیدادگر.

۱ـ ج: که. ۲ـ ج: هرچه بود از قماش و نعمت؛ خ ز: هرچه بود ش (ز: بود از) قماش، ذ: آنچه بود از متاع؛ ر: زانکه؛ آ: از قماش. ۳ـ ت: برد و. ۴ـ ب: چنانچه، ز: چنانکه؛ خ: و ـ حذف شده. (بیت شماره ۴ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۵ـ ذ ژ: عین. ۶ـ خ: چو؛ ذ: من که.
۷ـ ث ح خ ذ: خیانت.
۸ـ ذ: کان.

غوریی تندرا[1] اشارت کرد	تامرا نیز خانه[2] غارت کرد
بند بر پای من نهاد[3] بزور	کرد برمن سرای را چون[4] گور
آن برادر بجور جان برده[5]	واین برادر بدست و پا مرده[6]
۱۰ کرد زندانیم کنون سالیست[7]	روی شاهم خجسته ترفالیست[8]
شاه راچون[9] زگفت[10] آن مظلوم	آنچه دستور کرد[11] شد معلوم
هرچه دستوراز و[12] بغارت برد	جمله با خون بها بدو بسپرد
کردش آزاد و دلخوشی[13] دادش	بر[14] سر شغل خود فرستادش

۱- آ ب ت ج خ ز : مردکی (ز: مردک) زشت را ؛ ث چ ذ : غوری؛ ر: غوریی چند را. ۲- د: خانه نیز. ۳- س: نهاد و. ۴- آ ب ت ج خ ر ز ش: سرای خود را ؛ پ: ستام را ، ح : سرای من ، د: سرم را ، ژ: سرام را. (بیت شماره ۹ ذ: حذف شده). ۵- آ ب ت ج خ ز: بجور او (ج : من) مرده؛ پ: این ، چ ح د ش: زان. ۶- آ ب ت ج خ ز: بجور (ب: ببند ، ز: زجور) جان برده. ۷- آ ب ج خ ز: من بزندان بمانده نه سالست؛ س: کرده؛ ر: زندان درم. ۸- آ ب ج خ ز : فالست. ۹- خ: پادشه را. ۱۰- ت : جور. ۱۱- ج ذ ر: کرده. ۱۲- ذ: دستور را ، ز: دستور او. ۱۳- ج: آزاد خوشدلی؛ آ ب ت خ ر ز: خوشدلی. ۱۴- پ ث چ ح د ذ ژ : با.

شکایت کردن مظلوم دوم*

کرد شخص دوّم دعای دراز[1] | در زمین بوسِ شاهِ بنده نواز[2]
گفت باغیم در کیایی بود[3] | کآشناییش روشنایی بود[4]
چون بساط بهشت سبز و[5] فراخ | کلّه بر کلّه میوه ها بر[6] شاخ
درخزان داده نوبهار[7] مرا | وز پدر مانده یادگار[8] مرا

*آ: آمدن مظلوم دوم بخدمت شاه ، ب ش : حکایت (ش : حکایت کردن) مظلوم دوم ، پ ث : شکایت مظلوم دوم از وزیر بیدادگر ، ت: حکایت کردن مظلوم دویم بخدمت شاه ، ج : شکایت کردن مظلوم دوم پیش بهرام ، ح خ د ذ ر ز ژ: شکایت مظلوم دوم (ژ: ثانی).

۱- آ ب ت ج خ ز: رفت شخص دوم (ت: دویم) بحضرت شاه ؛ ژ: دویم . ۲- آ ب ت ج خ ز: جست پناه. ۳- آ ب ج خ ز: گفت کین بنده طرفه باغی داشت ؛ ر: پر ؛ ذ: هوایی . ۴- آ ب ج خ ز: راستی از جهان فراغی داشت. (بیت شماره ۳ آ ب ج خ ز: حذف شده ، مصرعهای همین بیت ذ: مقدم مؤخرست). ۵ -چ : سرو. ۶- پ ث چ : کله در کله میوها در.(ابیات شماره ۵ - ۴ خ : حذف شده) .

۷ - آ ب ت ج ز: نوبهار بود .

۸ - آ ب ت ج ز: یادکار بود .

۵ روزی[۱] از راهِ[۲] آتشین داغی — سوی باغِ من آمد آن[۳] باغی[۴]

میهمان[۵] کردمش بمیوه و می — میهمانی سزای خدمتِ[۶] وی

هرچه[۷] در باغ بود و در خانه — پیش او ریختم[۸] بشکرانه

خورد و خندید و خفت و آرامید[۹] — وز شراب آنچه خواست آشامید[۱۰]

چون زمانی بگردِ باغ بگشت — خواست کز عشقِ[۱۱] باغ گیرد دشت[۱۲]

۱۰ گفت بر من فروش باغت را[۱۳] — تا دهم[۱۴] روشنی چراغت را[۱۵]

گفتم این باغ را[۱۶] که جانِ منست — چون فروشم که عیشدانِ[۱۷] منست

هر کسی را در آتشی داغیست[۱۸] — من بیچاره را همین باغیست[۱۹]

۱- پ: روز. ۲- ح در: روی. ۳- آ ج ح: از. ۴- چ ذ ژ: یاغی. ۵- آ ب ت ج خ ز: خدمتی. ٦- ز: سوی وی مهمانی با؛ ت: حضرت. ۷- ژ: همه. ۸- ز: ریختم پیش او. ۹- آ ب ز: آشامید. ۱۰- آ ب ز: بود انجامید؛ ج: بود؛ خ: بود آرامید. ۱۱- خ: تا کرد. ۱۲- آ ب پ ت ج ذ ز ژ: کردد مست (ج: دشت). ۱۳- ح: با من فروش باغ ترا؛ خ: با؛ پ د ذ ر ژ ش: باغ ترا. ۱۴- پ: دهد. ۱۵- پ ح د ذ ر ژ ش: چراغ ترا. ١٦- ذ: باغ من. ۱۷- آ ب ت ج خ ز: خان و مان، پ ث چ ح د ژ ش: عشق دان. (بیت شماره ۱۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۸- ر: هر کرا در دل آتشین داغست.

۱۹- ر: من درویش را همین باغست.

باغ پندارکانِ[1] تست مُدام[2] | من ترا باغبان نه[3] بلکه غلام
هر گهی کافتدت بباغ شتا[ب][4] | میوه خور باده نوش برلبِ آب[5]
۱۵ و آنچه خیزد زمطبخ چومنی | پیشت آرم بدستِ سیم‌تنی[6]
گفت از این درگذر بهانه مساز[7] | باغ بفروش و رخت وا پرداز[8]
جهد بسیار شد بشور و بشر[9] | باغ نفروختم بزور و بزر[10]
عاقبت چون زکینه شد سر[مست] | تهمتی ازدروغ برمن[11] بست

۱- ذ: آن. ۲- ر: تمام. ۳- پ ث ح خ ذ ر ژ: و، د: حذف شده. ۴- آ ب ت ج خ ز: هر کهی سوی بستان (ج: باغ من) بخرام. ۵- آ ب ت ج: برلب جوی و سبزهٔ جوی (ت ج: کیر) آرام، خ: برلب سبزه جودمی آرام، ز: برلب سبزه جوی جوی آرام. (بیت شماره ۱۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده و بجای آن-آنچه در دست چون منی (ز: من) باشد‌پدرسم اسب خواجه می باشد - افزوده). ٦- پ: همچو منی. ۷- آ ب پ ت ج خ ذ زش: میار. ۸- آ ب ت ج خ زش: بفروش (ب ج زش: بفروش و) رخت خود بردار؛ پ چ د: و رخت را بردار (چ: پرداز)؛

ح: و رخت ازو.

۹- ث: بزور و بزر.

۱۰- ث: بشور و بشر.

۱۱- پ: وی.

تا بدان جرم از جنایت[1] خویش | باغرا بستد از من درویش
۲۰ وز[2] پی آنکه در تظلّم گاه | این تظلّم نیاورم[3] بر شا[ه]
کرد زندانیم برنج و وبال[4] | وین سخن را کمینه رفت[5] دو سال
شه بدو داد باغ و گشت آباد[6] | خانه و باغ داد[7] چون بغداد

۱- پ ح د ذ ژ : جرمم از خیانت (ح د ذ : جنایت)؛ ب خ ز : در؛ ت : در خیانت، ث : بی خیانت. ۲- ت ر : از. ۳- آ : آن تظلم نیاورد ؛ ب خ ز : آن، ت : وان. ۴- آ ب ت ج خ ز : چنین بد حال ؛ ر : و - حذف شده. ۵- آ ب ت خ ر ز : این سخن را کمینه هست، ج : زین سخن را بکینه هست. ٦- ث : باغ داد؛ س : باغ داد و گشت (شد) ؛ ح د ژ : کرد (د : کشت) آزاد ؛ ت : آزاد . ۷- ج : داشت ، ذ : یافت .

شکایت کردن مظلوم سوم*

گفت زندانی سوم[1] با شاه ... کای ترا سوی هرچه خواهی[2] راه
بنده بازارگانِ دریا بود ... روزیم[3] زآن سفر مهیّا بود
رفتمی که گهی بدریا بار ... سودها دیدمی دران بسیار
چون شناسا شدم بدانایی[4] ... دربد ونیکِ دُرِّ دریایی[5]
۵ لؤلؤی چندم اوفتاد[6] بچنگ[7] ... شب چراغ سحر برونق ورنگ[8]
آمدم سوی شهر حوصله پر ... چشم روشن بدان علاقهٔ[9] دُر
خواستم کآن علاقه[10] بفروشم ... وز[11] بها که خورم گهی پوشم
چون وزیر مَلِک[12] خبر[13] بشنید ... کان من بود[14] عقدِ مروارید
خواند واز[15] من خرید[16] باصد شرم ... دربها داشتم بسی آ زرم

---

* آ: آمدن مظلوم سوم بخدمت شاه، ب ش: حکایت مظلوم سیم، پ ث ح د ذ ز: شکایت مظلوم سیم (ث د ذ: سوم)، چ: آمدن مظلوم سیم و شکایت کردن، ژ: شکایت مظلوم ثالث.

۱- د: زندانیی دگر؛ پ ث چ ح ذ ز: دگر. ۲- آ ب ت ج خ ز: که ترا باد سوی نیکی؛ پ ث د ذ ژ: سوی هرکه، چ: سوی نیکخواهی، ر: هرسویی که. ۳- ر: روزیش. ۴- ث: زدانائی. ۵- آ: بکتایی. ۶- آ: دانهٔ چند اوفتاده؛ ب ت ز: دانهٔ؛ ژ: چند؛ چ ذ: اوفتاده. ۷- پ: بدست. ۸- پ: برونق دست. ۹- پ: بران؛ ت ج: دران دودانهٔ؛ آ ب خ ز: دودانهٔ. ۱۰- ت: تا در دانه؛ آ ب ج خ ز: دودانه. ۱۱- آ ب: وان، خ ز: زان. ۱۲- آ ب ت ج خ ز: جهان. ۱۳- پ: سخن. ۱۴- ح ژ: که مراهست، د: کان به من هستم؛ پ ث چ: هست. ۱۵- ث ژ، از. ۱۶- ث: از؛ ژ: از من وزیر.

۱۰ چونکه وقت بها رسید فراز   گونه‌گونه بهانه کرد[1] آغاز

من بها خواستم بغصّه و درد   او[2] نیاورد جز بهانهٔ سرد

روزکی چندم[3] از سیاه وسپید   عشوه برعشوه داد و من بأُمید[4]

واخر[5] الامر خواند پنهانم   کرد با خونیان بزندانم

برگناهم یکی بهانه شمرد   کآن بهارا بدان[6] بهانه ببرد

۱۵ عوض عقد من که برد از[7] دست   دست و پایم بعقدهَ‌ها در[8] بست

او زمن گوهر آوریده[9] بچنگ   من ازو در شکنجه مانده[10] چو سنگ

او دُر آورده[11] در[12] شکنجِ کلاه   من صدف وار مانده در بنِ چاه[13]

شد سه سال این زمان که دربندم   روی شه دیده دید و خرسندم

شه زگنج وزیرِ بدگوهر   گوهرش باز داد و زر برسر[14]

۱- آب ت ج خ ز: کرد برمن زهر بدی. ۲- پ چ: واو. ۳- آب پ ت ج ح خ د ذ رز ژ ش: چند. ۴- آب ت ج ز: عشوه میداد وجان (ت ج: میداد جان) من؛ خ: عشوه میداد و جان من نومید؛ ذ ژ: نومید. ۵- ح د ذ ر ژ: آخر (بیت شماره ۱۴- آب ت ج خ ز: حذف شده). ۶- ذ: دران. (بیت شماره ۱۵ ر: حذف شده). ۷- پ چ خ: من برد (چ: ببرد) از (خ: بر)؛ ت ج: ز. ۸- خ: بر. ۹- آب پ ت ث ج چ خ ذ ز ژ ش: او (پ: واو) زمن گوهر آورید. ۱۰- ز: مانده در شکنجه.

۱۱- آب ت ج خ ز: آورد. ۱۲- پ ث د: بر. ۱۳- پ: برسر راه. (بیت شماره ۱۸ آب پ ت ث ج چ ح خ د ذ رز ژ ش: حذف شده). (بیت شماره ۱۹ چ: حذف شده). ۱۴- ث: گوهرش داد با زر و زیور؛ پ ذ ژ: باز داد با زیور.

شکایت کردن مظلوم چهارم*

چارمین شخص با هزار هراس[1] گفت کای[2] درخور[3] هزار سپاس[4]

مطربی عاشقم[5] غریب و[6] جوان بربطی خوش زنم[7] چو آبِ روان

مهربان داشتم نو آیینی چینیی بلکه دزد بر چینی[8]

مهرش[9] از ماه روشنی برده روز چون شب برابرش مرده

۵ هیچ را نام کرده کین دهنست نوش در خنده کین شکو[10] شکنست

* آ: آمدن مظلوم چهارم بخدمت شاه، ب: حکایت کردن...، پ ث: شکایت مظلوم چهارم از وزیر بیدادگر، ت: حکایت کردن مظلوم چهارم نزد پادشاه، ح خ د ذ ر ز ژ: شکایت مظلوم چهارم (ژ: رابع)، ش: حکایت مظلوم چهارم.
۱- آ ب ت ج ز: سپاس. ۲- ج: که. ۳- ذ: خورت. ۴- آ ت: لباس، ب ز: اساس. ۵- آ ب ج ز: مطربم؛ ت: مطربم عاشق و؛ خ ژ: مطرب، ر: مطرب و. ۶- پ ح ذ: حذف شده. ۷- ت: بربط خوش نهم؛ ذ: زدم. ۸- آ ب ت ج خ ز: درخور آفرین و تحسینی. (بیت شماره ۴ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).
۹- ذ: چهرش، ژ: رویش. (ابیات شماره ۷-۵ پ ث چ ژ: ۶، ۵، ۷؛ ابیات شماره ۱۱-۵ ح: ۱۱، ۱۶-۱۲، ۱۰، ۸، ۶، ۹، ۵، ۷؛ ابیات شماره ۹-۵ د: ۸، ۶، ۹، ۵، ۷). ۱۰- ر: درخند برده کین.
(بیت شماره ۶ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

خوبیش از[1] بهار زیبا روی • خانهٔ باغ برده رویا روی[2]

گله گیلی کشان بدا مانش[3] • سرو را لوح در دبستانش[4]

در ولایت درم خریدهٔ من • وز ولی نعمتانِ دیدهٔ[5] من

برده رونق بتیز بازاری • تار زلفش زمشک تاتاری

۱۰ ازمن آموخته ترنم[6] ساز[7] • زدنش دلفریب و روح نواز[8]

هردو با یک دگر بیک[9] خانه • گرم[10] صحبت چو شمع و پروانه

۱- پ: خوبیش در، رش: خوبی از نو. ۲- ذ ر: خانه و باغ کرده (ر: برده) روی با روی؛ پ ث چ ژ ش: روی بروی. (بیت شماره ۷ آ ب ت ج خ د ر ز ش: حذف شده). ۳- چ: کل زکیلی کشان بستانش. ۴- ژ: در دو بستانش (ابیات شماره ۹-۸ آ ب ت ج خ ز: ۸-۹). ۵- ج: آرزو نعمتان، خ: وزبی لعبتان؛ ز: از ولی نعمتان کزیدهٔ؛ آ ب ت: کزیدهٔ، پ: جریده، ژ: دو دیدهٔ. (بیت شماره ۹ پ ث چ ذ ر ژ ش: حذف شده). ٦- آ ب ت ز: ترانـه و، ث ج چ ح خ د ذ: ترنم و. ۷- د ژ: نای. ۸- ب: دلپذیر؛ پ: دلنواز روح؛ د ژ: دلنواز و روح افزای؛ ذ: دلنواز؛ ث: و- حذف شده ؛ ح: طبع نواز (بیت شماره ۱۱ آ ب ت ج خ د ر ز: حذف شده). ۹- ذ: کره زیک؛ س: دیگر؛ پ ث چ ح د ژ: زیک.
۱۰- پ: کرد، ث چ ح د ذ ژ: کرده.

من بدو[1] زنده دل چو شب بچراغ[2] — او بمن شادمان چو سبزه بباغ[3]

روشن و راست همچو شمع از[4] نور — راست روشن ز بنده کردش[5] دور

شمع را در سرای خویش[6] افروخت[7] — دلِ پروانه را با آتش سوخت[8]

۱۵ چون بر آشفتم از جداییِ او — راه جستم بر وشناییِ[9] او

بند بر من نهاد خندا خند[10] — یعنی آشفته را بباید بند

او عروس مرا گرفته[11] بناز[12] — من بزندان بصد هزار نیاز

چار سالست کز ستمگاری — داردم[13] بی گنه بدین[14] خواری[15]

شاه حالی بدو سپرد کنیز — نه تهی بلکه با فراوان[16] چیز

۲۰ برعروسیش[17] داد شیر بها — با عروسش ز بند کرد رها

۱-ج: برو. ۲-ح د ژ: چو شمع وچراغ. ۳-ث: و او؛ ح: واوبمن شادمان چو سبزهٔ باغ؛ آب ج خ ز: زمن؛ ذر: سبزهٔ باغ.
۴-ج: راستیی روشنی چو؛ آ: راستی چو سرواز؛ ب خ ر زش: راستی چو؛ ت: راستی چو شمع ز. ۵-خ: کرد او.
٦- ث: خود. ۷- ث چ: فروخت. ۸-ر: دل چو پروانه وار ز آتش سوخت؛ آب ج: در آتش، ت ح خ: ز آتش، د: بر آتش؛ ز: بداغ بسوخت. ۹- ت خ: باشنایی. ۱۰- پ ث: بند من بر، د: بند بر بند خندا خند، ر: بند برپا نهاد چندا چند؛ ج: چندا چند. ۱۱-ر: جوان گرفت. ۱۲-ذ: نیاز. ۱۳-آب ت خ ز: می زیم، ج: من زیم. ۱۴- پ: برین. ۱۵-ح د: زاری. (بیت شماره ۱۹ ر: حذف شده). ۱٦- ز: هزاران (بیت شماره ۲۰ ج: حذف شده). ۱۷-ر: با عروسیش، س: برعروسیش (بعروسیش)، ش: بعروسیش.

شکایت کردن مظلوم پنجم*

شخص پنجم بشاه انجم گفت — کای فلک با چهار[1] طاق تو جفت
من رئیس فلان رصدگاهم — کز[2] مطیعان دولت[3] شاهم
شده شغلم[4] بکشور آرایی — حلقه در گوش من بمولایی
داده بود ایزدم[5] بدولت[6] شاه — نعمت و حشمتی[7] ز مال و زجاه
۵ از پی جان درازی شهِ شرق — کردم آفاق را[8] بشادی غرق
از[9] دعا زاد راه میکردم — خیری از بهر شاه میکردم
خرّم و تازه شهر و کوی بمن — اهل دانش نهاده روی بمن

---

* آ: آمدن مظلوم پنجم بخدمت شاه، ب: حکایت و شکایت مظلوم پنجم، پ: شکایت مظلوم پنجم از وزیر بیدادگر، ت: حکایت کردن مظلوم پنجم بخدمت پادشاه، ث ح د ذ ر ز ژ ش: شکایت مظلوم پنجم (ژ: خامس).

۱- ج: که فلک با شکوه؛ ت: فلک را شکوه؛ آ ب خ ز: با شکوه. ۲- آ ب ت ج: از. ۳- پ ث چ ح د ذ ز ژ: حضرت، س: دولت (حضرت). (بیت شماره ۳ ب ت ز: حذف شده). ۴- آ ج خ: کار خود را، ح د: کشته شغلم، ر: آن ولایت، ش: شغل خود را. ۵- خ: دادهٔ از برم؛ آ ت ج: بُد. ۶- ز: ز دولت. ۷- ز: حشمت و نعمتی؛ پ چ ذ ژ: حشمتم. ۸- آ ب ت ج خ ر ز: کردم (ز: بودم) اقبال را. (ابیات شماره ۷-۶ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۹- ذ: آن.
(ابیات شماره ۱۰-۸ ت: ۹-۸، ۱۰).

دادم از مملکت فروزی خویش[1] — هرکسی را[2] براتِ[3] روزیِ خویش[4]

تنگ دستان ز[5] من فراخ درم — بیوگان سیر و بیوه زادان[6] هم

۱۰ هرکه زر خواست زر پذیر شدم — وآنکه[7] افتاد دستگیر شدم

هیچ درمانده در[8] نماند به بند — تا[9] رهایی ندادمش[10] زگزند

هرچه آمد ز دخلِ دهقانان — صرف میشد بخرجِ مهمانان

دخل و خرجی چنانکه باید بود — خلق راضی ز من خدا خشنود[11]

چون وزیر این[12] سخن بگوش آورد — دیگ بیداد را بجوش آورد

۱۵ کدخدایم را ز[13] دست گشاد — دست بر[14] مال و ملکِ[15] بنده نهاد

گفت کین مال[16] دست رنجِ تو نیست — بخشش تو بقدر[17] گنجِ تو نیست

یا با کسیر کوره تافته ای[18] — یا بخروار گنج[19] یافته ای

۱- ت: خود. ۲- ت: یکی را. ۳- ج: برآب، ژ: براه. ۴- ت: خود.

۵- ج: دست از. ۶- خ: نیز و پیر زالان؛ آ: و- حذف شده؛ ذ ر: بیوه داران. ۷- ت: هرکه. (بیت شماره ۱۱ ج: حذف شده).

۸- پ ث چ ح د ذ ژ: درماندهٔ، خ: درمانده را. ۹- پ ث چ ح د ذ: که. ۱۰- ر: ندانمش (بیت شماره ۱۳ ر: حذف شده). ۱۱- ش: خوشنود. ۱۲- ح: آن (ابیات شماره ۱۸-۱۵ ج: ۱۵، ۱۸ - ۱۶). ۱۳- ج د: ازخدایم را، ح: کدخدایم از. ۱۴- پ ح د ر ژ: در. ۱۵- آ ب ت ج ز: ملک و مال. ۱۶- پ ح د ذ ژ: ملک. ۱۷- ذ: تو جز بقدر؛ ر: بخورد.

۱۸- آ ب ت ج د ر ز: یا کسی را ز راه؛ خ: یا کسی را براه یافتهٔ.

۱۹- آ ب ت ج خ ز: مال.

قسمت من[1] چنانکه[2] باید[3] داد بده ار نه سرت دهم[4] بر باد

هر معیشت[5] که بنده داشت تمام همه بستد[6] بدین بهانهٔ خام

۲۰ و آخر کار[7] درد مندم کرد بندهٔ خود بُدم به بند م[8] کرد

پنج سالست تا درین[9] زندان دورم از خان و مان[10] و فرزندان

شاه فرمود تا بنعمت و ناز بر سرِ ملکِ خویشتن[11] شد باز

۱ - ر: تو . ۲ - پ : چنانچه . ۳ - ب : باد . ۴ - پ ث ج: نه (ج : نی) دهم سرت ؛ ح خ د رش : نی ، س: نه (نی) . ٥ - آ ب ج خ ز: بضاعت . ٦ - پ ح د ذ ز ژ : بستد از من . ۷ - آ ب ج خ ز : و اخر الامر ، ذ: آخر کار ، ر: آخر الامر . ۸ - آ ب ج خ ر ز : بکرد و بندم . ۹ - آ ب ج ز: چار سالست کاندرین . ۱۰ - س : خانمان . ۱۱ - ذ : مال و مملکت .

شکایت کردن مظلوم ششم*

چون[1] بشخص ششم رسید شمار[2] — در سر بختِ خود شکست خمار[3]

کرد بر شه دعای پیروزی — کای زخُلق[4] تو خلق را روزی

من یکی گُرد زاده[5] لشکریم — کز نیاگانِ خویش گوهریم

[بنده هست[6] از سپاهیان سپاه — پدرم نیز بود[7] بندهٔ شاه]

۵ خدمت شاه میکنم بدرست — پدرم نیز کرده بود[8] نخست

از پی دشمنان شه پیوست — می دوم جان و[9] تیغ بر کفِ دست

شاه نان پاره‌ای بمنّتِ خویش[10] — بنده را داده بُد[11] ز نعمت[12] خویش

بنده آن نان بعافیت میخورد — بر درِ[13] شاه بندگی میکرد

---

* آت: آمدن (ت: حکایت کردن) مظلوم ششم بخدمت شاه، ب ش: حکایت مظلوم ششم، پ: شکایت مظلوم ششم از وزیر بیدادگر، ثح دذ رزژ: شکایت مظلوم ششم (ژ: سادس).

۱- پ: چو. ۲- ذ: قرار. ۳- آ ب ج خ ز: داروی جست اندرین پرکار. ۴- آ ج خ ز: کفت خلق. ۵- ب خ ذ رز: زاد. (بیت شماره ۴ آ ب ج خ رز: حذف شده). ٦- پ چ ح د ژ: بنده ات، ت ث ذ: بندهٔ، ر: بنده ام. ۷- س: بود نیز. ۸- پ: کرده بود نیز.

۹- پ: میدهم؛ ج ذ: میدهم جان؛ چ: می نهم؛ ت ز: دوم جام.

۱۰- پ ث چ ژ: بمدت؛ ح د: بمدت بیش؛ ذ: ز نعمت.

۱۱- خ: داد نان پارهٔ. ۱۲- ذ: بدولت. ۱۳- پ ث چ ح د ذ رژ: در حق.

خاص‌کردش وزیرِجافی رای[1] — باجفا هیچکس[2] ندارد[3] پای

۱۰ بنده صاحب عیال و مال نداشت — بجز آن مزرعه منال[4] نداشت

چندره[5] پیشِ او شدم بنفیر[6] — کز[7] برای خدای دستم گیر

تاعیاری بعدل[8] بنماید — بر[9] عیالانِ من ببخشاید

یا[10] چو اطلاقیانِ بی نانم — روزیی نو[11] کند ز[12] دیوانم

بانگ بر زد بمن[13] که خامش[14] باش — رنگ[15] خویش[16] از خدنگ خویش تراش[17]

۱۵ شاه را نیست باکس[18] آزاری — تا کند وحشتی و پیکاری[19]

۱ـ خ :خام کردش وزیر خامی ، ذ: خواست کردش وزیرصافی، ژ: جورکردش وزیر جانی؛ پ: صاحب رای، ر : جان بر پای، ز : صافی رای. ۲ـ خ :هیچکس را جفا. ۳ـ ذ : نباشد . ۴ـ آب‌ت‌ج‌خ ر: این ؛ پ ژ: او (ژ: این) مزرعه مثال؛ ث: مثال. ۵ـ آب‌ت‌ج‌خ ز: بارها . ٦ـ ژ : به نظیر . ۷ـ ژ: که.(بیت شماره ۱۲ ج : حذف شده) . ۸ـ آب‌ت‌خ ر ز: ز عدل . ۹ـ ژ: به.(بیت شماره ۱۳ آب‌ت‌ج‌خ ز: حذف شده) . ۱۰ـ ذ: تا . ۱۱ـ پ‌چ د ر: روزی؛ ذ: روزی تو؛ س: روزیی (روزی) . ۱۲ـ ژ: به . ۱۳ـ ش: زد بر من ، ژ : بر من زد . ۱۴ـ ز: خاموش. ۱۵ـ خ : زنک، ژ: تیر . ۱٦ـ ج‌چ :خود . ۱۷ـ ب : باش . ۱۸ـ پ: ازخود .

۱۹ـ ب : آزاری .

(بیت شماره ۱٦ ر: حذف شده) .

دشمنی[1] بردرش[2] نیامد[3] تنگ | تا بلشکر نیاز باشد وجنگ
پیشهٔ[4] کاهلان مگیر بدست | کارِ گل کن که[5] تند رستی هست
توشه گر نیستت[6] زیاده مکوش | اسب وزین[7] وسلاح را بفروش
گفتم از طبعِ دیو رای بترس | عجز من بین و از خدای بترس
۲۰ منمای از کمی و کم رختی | منِ سختی رسیده را سختی
تو همه شب کشیده پای بناز[8] | من بشمشیر کرده دست[9] دراز[10]
گر تو درملک میزنی قلمی | من بشمشیر میزنم[11] قدمی
تو قلم میزنی بخونِ سپاه[12] | من زنم تیغ با[13] مخالفِ شاه
مستان ازمن آنچه شه فرمود | گرنه[14] فتراکِ[15] شه بگیرم زود

---

۱ ـ آ ب ت ج خ ز : لشکری . ۲ ـ چ : سرش . ۳ ـ ذ : نیامده
۴ ـ ذ : تیشهٔ . ۵ ـ ذ : چو .(بیت شماره ۱۸ آ ب پ ت
ج خ ز : حذف شده ، ح د ذ ژ : بعد از بیت شماره ۲۸ نوشته
شده). ٦ ـ ح : نیست رو ، رس : نیست بر.(بیت شماره
۲۰ آ ب ت ج خ ز : حذف شده). ۷ ـ د : ساز . ۸ ـ چ :
فراز ، ح خ د : دراز . ۹ ـ ث : دست کرده . ۱۰ ـ پ : نیاز ،
ح : فراز . ۱۱ ـ ذ : مینهم . ۱۲ ـ آ ب ت ث ج خ ز : باب سیاه .
۱۳ ـ چ ح : بر.(بیت شماره ۲۴ آ ب ت ج خ ز : حذف
شده) .
۱۴ ـ ر : ور .
۱۵ ـ ذ : دامان .
(ابیات شماره ۲۷ ـ ۲۵ خ : حذف شده) .

۲۵ گرم شد کز من این[1] خطاب شنید — بر من بی قلم دوات[2] کشید
گفت کز ابلهی و نادانی — چون[3] کلوخم بآب[4] ترسانی
گه[5] بزرقم[6] همی کنی تقلید — گه بشاهم[7] همی دهی[8] تهدید
شاه را من نشانده ام برگاه[9] — نیست[10] بی خطِ من[11] سپید و سیاه
سر شاهان[12] بزیرِ پای منست — همه را زندگی برأی منست
۳۰ گر تو لا بمن نکردندی — کرکسان مغزشان بخوردندی[13]
این بگفت[14] و دوات بر من[15] زد — اسب و ساز[16] و سلاح[17] من بستد
پس بدژخیم[18] خونیان دادم — سوی زندان خود[19] فرستادم
قرب شش[20] سال هست[21] بلکه فزون[22] — تا دلم پر غمست و جان پر خون
شاه بنواختش بخلعت و ساز[23] — جاودان باد شاه[24] بنده نواز
۳۵ چون لبش را[25] بلطف خندان کرد — رسم[26] اقطاعِ او دو چندان کرد

۱- ر: آن. ۲- آ ب ت ج ز: بی کنه؛ ر: بی کنه عتاب (ابیات شماره ۳۰-۲۶ ج: حذف شده). ۳- ج: چو. ۴- آ ت ح د ذ ز ژ: ز آب (بیت شماره ۲۷ آ ب ت ز: حذف شده). ۵- پ: کر. ۶- ر: بر قمم. ۷- ش: بشاهی. ۸- ژ: کنی. ۹- د: بکاه. ۱۰- خ: هست. ۱۱- آ: بی من خط، ر: بی حفظ من (ابیات شماره ۳۰-۲۹ ر: حذف شده). ۱۲- خ: سرایشان. ۱۳- ذ: خوردندی. ۱۴- ج: شد بخشم. ۱۵- پ: می. ۱۶- ر: رخت. ۱۷- چ ذ س: سلیح، خ: صلاح. ۱۸- ج: بدزخیم و، ر: بدستور، ژ: بسالار. ۱۹- آ ب ت ز: زندانیان، خ: زندان، ر: زندان شه. ۲۰- ج: حذف شده. ۲۱- ر: هست و. ۲۲- پ: حذف شده (بیت شماره ۳۴ ج: حذف شده). ۲۳- ر: ناز. ۲۴- آ ت ز: شاه باد، چ ح خ ذ: پادشاه، ر: شاه گفت. ۲۵- ج: شاه او را؛ ذ ز: چو. ۲۶- ج ذ: رسم و.

شکایت کردن مظلوم هفتم*

هفتمین شخص چون رسید فراز — برلب[1] از شکرِ شه کشید[2] طراز
گفت من کز[3] جهان کشیدم[4] دست — زاهدی ره روم[5] خدای پرست
تنگ دستی فراخ دیده چو شمع — خویشتن[6] سوخته برابرِ جمع
عاقبت را[7] جریده بر خوانده[8] — دست بر شغل[9] گیتی افشانده[10]
۵ از[11] همه خورد و خواب[12] بی بهرم — قایم اللّیل وصایم[13] الدّهرم
روز نا خورده کآب و نانم نیست — شب نخفته که خان و مانم نیست
در پرستش گهی[14] گرفته قرار — نیستم جز خدا پرستی[15] کار
هرکرا[16] بنگرم رضا جویم — هرکه یاد آرمش[17] دعا گویم

* آ: آمدن مظلوم هفتم بخدمت شاه، ب: حکایه مظلوم هفتم در حضرت بهرام، پ: شکایت مظلوم هفتم از وزیر بیداد کر، ث ج ح د ذ ر ز ژ: شکایت مظلوم هفتم (ژ: سابع)، ت: آمدن مظلوم هفتم بحضرت شاه، ش: حکایت مظلوم هفتم.

۱- ث چ ذ ژ: دل. ۲- ج: آن شکر کشید. ۳- چ: تا از. ۴- خ: بستدم. ۵- آ ب ج چ خ: زاهد؛ ذ: زاهد ده بدم، ر: زاهد رومیم. ۶- ر: خویش را (مصرعهای بیت شماره ۴ پ: مقدم مؤخرست). ۷- آ ب پ ت ث ج ح خ د ز: عافیت را. ۸- ذ: برخواندم. ۹- خ: جمله. ۱۰- ذ: افشاندم. ۱۱- ژ: در. ۱۲- آ ب ت ج خ ز: خواب و خورد. ۱۳- خ ذ: اللّیل دایم (ذ: صایم). ۱۴- آ ب ت ج خ ر ز ش: پرستشگری. ۱۵- چ ر: خدای ترسی، د: خدای پرستی (بیت شماره ۸ ج: حذف شده). ۱۶- س: هرکه را. ۱۷- آ ب ت خ ر ز ش: آیدم، پ: آورم، س: آرمش (آیدم).

کس فرستاد سوی[1] من دستور	خواند و رفتم مرا نشاند از[2] دور

۱۰ گفت بر تو مرا[3] گمان بد ست[4]	گر عذابت کنم بجای[5] خود دست

گفتم ای سیّدی[6] گمانِ تو[7] چیست	تا بترتیب تو توانم[8] زیست

گفت میترسم از دعای بدت	مرگ میخواهم از خدای خودت

کز سرکین و ری و[9] بد خویی	در حق من دعای بد گویی

زآن دعای شبانه شبگیری[10]	ترسم[11] افتد بدین هدف تیری[12]

۱۵ پیشتر زآن کز آتش کینت[13]	در من افتد[14] شرارِ نفرینت

۱- آب ت ج ر ز ش: نزد، چ خ: پیش، س: سوی (نزد). ۲- آ- خواند رفتم نشاند من از؛ ج خ ر: خواند رفتم مرا نشاند ز؛ چ: خواند رفتم؛ پ: نشست ز؛ ب ث ز ش: ز. ۳- پ چ ح د ذ ژ: بر من ترا، ر: بر تو همان. ۴- خ: یود ست. ۵- ر: عذابم کنی بجان. (ابیات شماره ۱۲ - ۱۱ ذ ژ: حذف شده). ۶- ر: سوی من. ۷- پ: جزای، ز: کمانت. ۸- آ ب ت ج خ ز: تا مکر با (ج: بر) رضایت دانم، پ ث: بترتیب تر بدانم؛ ح د ش: بتدبیر؛ ر: بتدبیر تو ندانم.
۹- ذ: از سرکین و روی؛ آ ب ت ج خ ز: سرکین و رای، پ ث چ ح د ژ ش: سرکین و روی، ر: سرکبر و رای. ۱۰- آ ب ت ج خ ز: از دعای شبانه و شبگیر. ۱۱- ذ: هردم. ۱۲- آ ب ت ج خ ز: بدین (ب ت خ ز: برین) هدف یک تیر؛ پ ث: برین، چ: بدان، ژ: درین، س: بدین (برین). ۱۳- ر: پیش از آن کز تو؛ آ ج خ ذ ز: زانک آتش، ب ت: زانک ز آتش؛ ح: زانکه از آفت کینه‌ات؛ د: زانکه ز آفت، ژ: زانکه آفت. ۱۴- آ ب ت ج خ: بر؛ ز: بر من آرد.

دست توبندم[1] از دعا کردن　　دست تنهانه ـ دست با[2] گردن

زیر بندم[3] کشید و باک نداشت　　غم این[4] جانِ دردناک نداشت

هفت سالم درین خراس[5] افکند[6]　　درد و[7] پایم کلید و داس افکند[8]

بند بر دستِ[9] من کمند زده　　من بر افلاک[10] دست بند زده

۲۰ او[11] فرو بسته از دعا دستم[12]　　من برو[13] دستِ مملکت[14] بستم

او مرا در حصار کرده بفن[15]　　من بر ایوان او حصار شکن[16]

چون خدایم برفقِ شاه رساند[17]　　خوش دلی را دگر[18] بهانه نماند

۱ـ ج خ : بر بندم ، ذ : بندم تو . ۲ـ پ ج : دست و پا ؛ خ : پا . ۳ـ ر : هفت سالم . ۴ـ ج : آن (بیت شماره ۱۸ ذ ر ژ : حذف شده) . ۵ـ آ : بدین ؛ پ ث چ خ ش : هراس . ٦ـ خ : فکند . ۷ـ ح د : دست و . ۸ـ پ ث چ : دستم ذو قفل و پای افکند (ث : ببند) ؛ خ : فکند . (بیت شماره ۱۹ ذ ژ : حذف شده) . ۹ـ ر : بند . ۱۰ـ آ ب ت ج ر : بر من افلاک ، چ : من یفتراک . ۱۱ـ پ : واو . ۱۲ـ ت ر : بست ؛ خ : بست بر دعا بستم . ۱۳ـ آ ح : بدو . ۱۴ـ ر : ملک بر . ۱۵ـ ر : بر حصار کرده به بند ؛ پ ث چ ژ : کرده ببند ، ذ : کرده بلند . ١٦ـ پ ث چ ذ ژ : من ز (ث : به) نفرین بچرخ برده کمند ؛ ز : د ر . (بیت شماره ۲۲ ج : حذف شده) . ۱۷ـ پ : به پیش شاه فشاند ؛ ث چ ذ ژ : به پیش ؛ ب : خویش رهاند ، خ : شه برهاند ؛ آرزش : رهاند ، س : رساند (رهاند) . ۱۸ـ خ : درو ، ر : کنون . (ابیات شماره ۲٦ - ۲۳ ذ : ۲۳ ، ۲۴ ، ۲٦ ، ۲۵) .

شاه در بر گرفت زاهد را　　　شیرِ[1] کافرکُش مجاهد را

گفت جز نکته ای که ترس خدا ست[2]　　　راست روشن نگفت[3] چیزی راست

۲۵ لیک دفع دعا چنان نکنند[4]　　　حکمِ زاهد چو ره زنان نکنند[5]

آنکه[6] آن بد بجای خود میکرد　　　خویشتن را دعای بد میکرد

تا دعای بدش بآخرِ کار　　　هم سراز تن ربود وهم[7] دستار

از تر و خشک هرچه[8] داشت وزَر　　　گفت با زاهد آنِ تست بگیر

زاهد آن فرشِ داده را بنوشت　　　زدیکی چرخ و[9] چرخوار بگشت[10]

۳۰ گفت ازین نقدها[11] که[12] آزادم　　　بهترم ده که بهترت[13] دادم

۱ـ آ ب ت ج خ: پیر . ۲ ـ خ : درس و دعاست ، ذ ژ : ترک دعاست ، ر: نور خداست ؛ آ ب پ ت ث ج ح د ز ش: دعاست.
۳ـ آ ب ت ز: نکفته ، ج خ ژ : بکفت.(بیت شماره ۲۵ آ ب ت ج خ ز : حذف شده) . ۵ـ۴ـ پ ذ : نکنند. ٦ ـ آ ب ت ج خ ذ ر ز: او که.

۷ ـ ذ: برید هم .

۸ ـ آ ب پ ت ث ج چ ح د ذ ر ز ژ : آنچه .

۹ـ ز: حذف شده .

۱۰ـ ذ : در گذشت بدشت، ر: باز کشت بدست .

۱۱ ـ ذ : زین ؛ ر: زین نورها .

۱۲ـ چ : من .

۱۳ـ آ ب ت ج ز: بهترک ده که بهترک ، خ : بهترم زانک بهترک ؛ چ : بهترک ، ذ : بهترش .

رقص برداشت بی‌مقطّعِ[1] ساز　　آن چنان شد که کس ندید شُ باز

ره روان آنگه آن[2] چنان بودند　　کز زمین سر بر آسمان[3] سودند

این گروه ارچه آدمی نسبند　　همه دیوان آدمی لقبند

تا می پخته یافتن در جام[4]　　دید[5] باید هزار[6] غورهٔ خام

۳۵ پخته آنست کز[7] چنین[8] خامان　　برکشد جیب و در[9] کشد دامان

۱ـ ح د: رخت؛ ذ: رخت بر داشت شیر؛ ژ: رخت بر داشت بی مقطع و؛ آ: نی ز مطرب و، ب ت خ ز: بی (خ: نه) مطرب و، ج: بی ترنم و، ر: بی مقطعی. ۲ـ آ ب ت ج خ ز ش: ره روانی که آن، ر: ره روان آنکهی. ۳ـ ب ت ج خ ز ش: از؛ آ ح: کز زمین سر باسمان؛ ذ: کز زمان (ابیات شماره ۳۴ ـ ۳۳ ب ت ج خ ز: ۳۳ ـ ۳۴؛ بیت شماره ۳۳ پ ث چ ح د ذ ژ: حذف شده). ۴ـ آ ب ت ج ر ز ش: یابی اندر، پ: یافتند در، خ: بینی اندر؛ ذ ژ: یافتند بجام. ۵ـ ج: دیده. ٦ـ خ: مدار (بعد از بیت شماره ۳۴ پ ث ح د ژ ش:

آبِ دریا که آنچنان تیزست　　از شمرهای پارکین خیز (ژ: چین) ست ـ افزوده). ۷ـ ر: کو که از. ۸ـ پ ث چ ژ: چنان. ۹ـ آ ذ: بر.

کُشتن بهرام وزیر ظالم را*

چون زمین از گلیم گرد آلود[1] سایهٔ گِل بر[2] آفتاب اندود
شه درین[3] خشت خانهٔ[4] خاکی خشت نمناک شد ز غمناکی[5]
راه میجست بر[6] مصالحِ کار تا ز گُل چون برد درشتی خار
در جفای جهان[7] نظاره کنان مصلحت را بعدل چاره کنان
۵ چون ز کار وزیرش آمد یاد دست از[8] اندیشه بر شقیقه نهاد
تا سحرگه نخفت از آن[9] خجلی دیده برهم نزد ز تنگدلی

---

* آ ب پ ت ث ج چ خ ذ ر ز ژ: حذف شده، ح: بر دار کردن شاه بهرام وزیر را، د: خطاب کردن بهرام بر وزیر و بر دار. (بیت شماره ۱ آ ب ت ج خ ذ ز: حذف شده).

۱- پ: کردد دود، ث ژ: کرد ز دود، چ: کیرد زود. ۲- ر: شکل ست و. ۳- ث: برین، ذ: دران. ۴- ژ: نامهٔ. ۵- آ ب ت ج خ ز: سخت غمناک، ر: خسته نمناک؛ ژ: خشم ناکانه شد بنمناکی؛ ذ: ز نمناکی. ۶- خ: راه سختست در؛ آ ب ت ج ز: در. (بیت شماره ۴ ذ: حذف شده). ۷- ژ: جفایی چنان (بعد از بیت شماره ۴ آ ب ت ز:

هرکه مظلوم بود دادش داد وانک درویش بد خراجش داد -

افزوده).

۸- آ ج خ: ز. ۹- ج: نکفت زان، ذ: نشست از؛ پ ث چ ح د ژ: از. (بیت شماره ۷ ذ ژ: حذف شده).

چون درین کوزهٔ[1] سفال سرشت | چشمهٔ آفتاب ریحان کشت
شه چو باران رسیده ریحانی | کرد بر تشنگان گل[2] افشانی
داد فرمان که تخت بار زنند[3] | بر در بارگاه دار[4] زنند[5]
۱۰ عام را بار داد و خود[6] بنشست | خاصگان ایستاده تیغ بدست
سر بلندانِ مُلک را بنشاند | عدل را[7] ناقه بر بلندی راند[8]
جمع کرد از خلایق انبوهی | بر کشید از نظارگان کوهی
آن جفاپیشه را[9] که بود[10] وزیر | پای تا سر کشیده[11] در[12] زنجیر
زنده[13] بر[14] دار کرد و باک نبرد[15] | تا چو دزدان بشر مساری مُرد[16]
۱۵ گفت هر کآن[17] چنان سر افرازد | روزگارش چنین سر[18] اندازد

۱- آ ب ت ج ح خ ز: کورهٔ. (بیت شماره ۸ آ ب ت ج خ رز: حذف شده). ۲- س: گل (در). ۳- ج چ: زنید. ۴- خ: با. ۵- ج چ: زنید. ۶- آ، و- حذف شده؛ ذر: خوش (بعد از بیت شماره ۱۰ چ: وز را حاضر و قضات همه ندما ناظر و ثقات همه- افزوده). (بیت شماره ۱۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۷- ژ: عقل را. ۸- ر: نامهٔ بلندی خواند. ۹- ذ: پیشهٔ. ۱۰- خ: دید. ۱۱- پ ث چ ذ ژ: پایها در کشید (ث چ: کشیده)، ز: پای بر سر کشید؛ آ ب ت ح ذ: کشید. ۱۲- خ: بر. ۱۳- پ: دیده. ۱۴- ث: در. ۱۵- آ ب ت ج خ ز: کرد با دم سرد؛ ر: و باز نداشت. ۱۶- آ ب ت ج خ رز: هر که در شهر بود شادی کرد (ر: شاد کذاشت)؛ ح د: بشرم و خواری. ۱۷- ث: هر که، چ ح د ذ ژ: هر کو. ۱۸- ج ذ: چنان در؛ آ ب ت خ ر ز: در (بیت شماره ۱۶ آ ت ج خ ز، ابیات شماره ۱۷-۱۶ ب: حذف شده).

از خیانتگریست بد نامی	وز بدی هست بد سرانجامی
ظالمی کآن چنان نماید سشور[1]	عادلانش چنین کنند[2] بکور[3]
تا نگویی که عدل بی یارست[4]	آسمان و زمین بدین[5] کارست
هرکه میخ وکدینه[6] پیش نهاد	کُنده بردست[7] و[8] پای خویش نهاد

۱ـ آت: کو چنان نماید زور؛ ح د: کو؛ ژ: بماند؛ ج خ رز: زور. ۲ـ ر: کشنند. ۳ـ پ: درکور. (بیت شماره ۱۸ ج: حذف شده). ۴ـ پ ح د ذ ژ: بیکارست. ۵ـ آب ت ح د: کاسمان و زمین درین؛ رز: کاسمان؛ چ خ ذ ژ: درین. (بیت شماره ۱۹ ر: حذف شده). ۶ـ آب ت ج خ ذ ز: هرکه او بیخ (ذ: میخ) کینه؛ ح: و ـ حذف شده. ۷ـ ذ: میخ سر پشت؛ ژ: میخ بر. ۸ـ خ: حذف شده. (بعد از بیت شماره ۱۹ آب ت ج خ ز: ابیات شماره ۱۵۱ ـ ۱۱۸، ر: ابیات شماره ۱۲۰ ـ ۱۱۸ که در فصل "فرجام کار بهرام و نا پیدا شدن او در غار" میباشد نوشته شده و پس از همین ابیات ذکر شده آ: بادشاهی دادن بهرام بان مرد شبان،
ت: رعایت کردن بهرام شبان پیر را، ج: داستان بهرام و شبان که سک داشت، خ: در عدل کردن شاه بهرام و نوازش کردن شبان و باز کشتن فغفور از جنک بهرام و صلح او، ز: تربیت فرمودن بهرام شبانرا ـ ـ افزوده).

5 Заказ №1124

۲۰ پس ازین داوری نمای[1] بزرگ — یاد کرد از سگ وشبانه و[2] گرگ
وآن شبانرا بخواند و[3] شاهی داد — نیک بختی ونیک خواهی[4] داد
سختی[5] از کار مملکت برداشت — برکسی زور دست کس[6] نگذاشت
تا نه بس مدّت ازچنان[7] تدبیر — آهنش زر[8] شد و پلاس حریر
لشکر وگنج شد برو[9] انبوه — این[10] ز دریا گذشت وآن[11] از کوه

۱- آ ب ت ج خ ز : شاه از آن داوری سرای ؛ ر: درآن داوری سرای؛ پ ث : همای . ۲ - ذ : از شبانه و سگ و ؛ د : سگ شبانه و ؛ ر: شبان وز . ۳- آ ب ت ج چ ح خ د ذ ز ژ ش : آن؛ ر: و - حذف شده . ۴-خ: راهی . ۵ - آ ب ت ج خ ز: ظلم . ٦ - پ چ خ ش: خود. ۷- خ : تا به بس ، ذ : تا بکم ؛ ر : تا بسی مدت از جهان ؛ ث : دیر ، س : دیر (مدت) ؛ آ ب ت ج ژ: چنین . ۸ - پ : زرد . ۹ - ر : بدو . ۱۰ - پ : وین .
۱۱- آ : آن .

پوزش خواستن خاقان چین از بهرام*

چون بخاقان رسیده شد[1] خبرش | باز پس شد نداد دردِ سرش
کس فرستاد و عذرخواست بسی | برنزد بی رضای[2] او نفسی
گفت کآن کشتنی[3] که شاهش کشت | آفتی بود فتنه راهم پشت[4]
سوی ما نامه کرد و ما را خواند | فصلهایی[5] بدلفریبی[6] راند
۵ تا بدان عشوه های[7] طبع فریب | از من ساده طبع[8] برد شکیب
گفت کان[9] پر زرست و ره[10] خالی | کین بخوانی[11] شتاب کن حالی
شه زمستی[12] بدان نپردازد | کآبی از دست بر رخ[13] اندازد

---

* آ پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ : حذف شده، ب ش : عذر خواهی فرستادن خاقان نزدیک بهرام.

۱- پ ث ذ ژ: چونکه خاقان شنیده (ذ ژ: شنید) شد؛ آ ب ج چ خ : رسید این. ۲- ج: بر دعای؛ آ ب ت خ ر: دعای، ز: هوای. ۳- خ: آن فتنه را؛ ذ: آن. ۴- آ ب ت ز: آتشی؛ ج: آتشی بود و فتنه راهم کشت. ۵- آ ج ژ: فضلهایی، پ: فصلها را. ۶- ذ: بدلنوازی (بیت شماره ۵ ج: حذف شده). ۷- آ: حشوهای فضل؛ ب ت ز: حشوهای، خ: شیوهای. ۸- ر: از دل شهریار. ۹- ج: آن. ۱۰- ر: راه راست ده. ۱۱- آ ب ت ز ژ: کر بخواهی؛ ج خ ذ ر: کر.

۱۲- ج: بمستی.

۱۳- آ ب ت ج خ: کاب؛ ر: کاب بر دست و رخ بر.

من کمر بسته‌ام بدمسازی	از تو تیغ و زمن سراندازی
چون خبرهای شاه بشنیدم[1]	کارها برخلافِ آن دیـدم[2]
۱۰ شه بهنگامِ آشتی و نَبَرد	کارهایی کند که شاید[3] کرد
من همان سفته گوشِ حلقه کشم[4]	باخود از چین و باتو از حبشم
دخترم خود[5] کنیزِ خانهٔ تست	تاجِ من خاکِ آستانهٔ تست
وآنچه[6] آن خائن خرابی خواه	بشکایت نبشته بود زشاه[7]
همه طومارها بهم دربیخت[8]	داد تا پیک پیشِ خسرو ریخت[9]
۱۵ شه چو[10] برخواند نامه های وزیر	تیز شد چون قلم بدستِ دبیر[11]

۱ـ ذ: بشنیدند . ۲ـ ذ: دیدند . ۳ـ آب تـ ج خ ز: کارها میکند که باید ؛ ر: باید . ۴ـ پ: من همان گوشوار حلقه کشم ؛ ژ: حلقه درگوشم . ۵ـ آب ت ج خ ز: چون. (بیت شمارهٔ ۱۳ آب ت ج خ ز: حذف شده و بجای آن: آن ورق کان وزیر آشفته   پیشِ خاقان نهاد بنهفته ـ افزوده). ۶ـ ر: آنچه. ۷ـ ذ: راه . ۸ـ آت ز: برد ، ب: خرد، ج خ: بفت ، ج ح د ذ: بست، ژ: راند . ۹ـ پ ث ژ: تا یک پیـک بخسرو ریخت (ژ: خواند) ، ج: تا پی یه پیش خسرو رفت ، چ ذ: تا برد پیک راه (ذ: شاه) پرست ، ح د: تا یک پیک بر سر بست ؛ آب ت ز: برد ، خ ر: رفت . ۱۰ـ آ ب ت ج خ ز: شاه . ۱۱ـ آب ت خ ز: در تعجب زحالت (ر: حالت) آن پیر ، خ: در تعجب بماند از ان تدبیر .

برهلاکش سپاس داری کرد	کاراران پس باستواری کرد
پیکرعدل چون دیدهٔ شاه[1]	عبرت انگیخت از[2] سپید و سیا
شاه کرد ازجمال منظرِ او[3]	هفت پیکر فدای پیکرِ او[4]
بیخ دیگر خیالها برکند	دل در و بست[5] وشد بد[6] خرسند

۱ ـ ر: عقل چون بدیدن ؛ آب ت ج خ ز : بدیدن ؛ ذ: بدید ز شاه . ۲ ـ پ ث : غیرت (ث : عبره) انکیخت با ؛ ج ش : غیوت ؛ چ د ژ : با . ۳ ـ آ ب ت خ ر ز : شه که باد از ؛ ج : شه که باد ازجمال منظر اوی . ۴ ـ ج : اوی (بیت شماره ۱۹ ح د ژ : حذف شده) . ۵ ـ ذ: بدو داد . ٦ ـ آب ت چ خ ز: از و ، ث : برو .

فرجام کار بهرام و ناپیدا شدن او در غار*

لعل پیوند این[1] علاقهٔ دُر   کز گهر کرد گوش گیتی پُر

گفت چون هفت گنبد از پی[2] جام   آن صدا باز[3] داد با بهرام

عقل در[4] گنبد دماغ[5] سرش   داد از این[6] گنبد روان خبرش

کز صنم[7] خانه‌های گنبد خاک   دور شو[8] کز تو دور باد هلاک

٥ گنبد مغز شاه جوش گرفت   کز[9] فسون و فسانه گوش گرفت

دید کاین[10] گنبد بساط نورد   از همه گنبدی برآرد گرد

هفت گنبد بر آسمان بگذاشت[11]   اوره گنبدی[12] دگر[13] برداشت[14]

---

* آ : اسب تاختن بهرام از پی گور و ناپیدا شدن ، پ: باز رفتن بهرام گور از دنبال گور و بیرون نیامدن ، ت : رفتن بهرام بشکار و از انجا نا پیدا شدن ، ث ح ز: انجامش داستان (ح : روزکار) بهرام گور، ج: شکار رفتن بهرام واسب تاختن ، چ: وفات یافتن بهرام گور، خ: پیری شدن روزکار شاه بهرام، د: در انجامش روزکار بهرام کوید، ذ: بشکار رفتن بهرام و نا پیدا شدن درغار، ر: انجام داستان بهرام، ژ: صفت شاه بهرام گور و توبه کردن و انجامش کار او.

١-ج خ :آن. ٢-آپ خ :حذف شده. ٣-ر: صید را بار؛ ز: این.

٤-ج: با، خ :بر. ٥-ر: دماغ و. ٦-آج خ ز: زین. ٧-ب: ستم.

٨-چ: شد. ٩- آب ت ج خ رز: از، چ: کان (ابیات شماره ٧-٦ ر: حذف شده). ١٠-ح: کان. ١١-ج : بگذشت. ١٢-آح: کنبد. ١٣-س: دیگر. ١٤-ج : بکذشت.

گنبدی کز فنا نگردد پست تا قیامت درو بخسبد مست[1]

هفت موبد[2] بخواند موبد[3] زاد هفت گنبد[4] بهفت موبد داد

۱۰ درزد آتش بهر یکی ناگاه معنی آن شد که کردش[5] آتشگاه

سرو بن[6] چون بشصت[7] سال رسید یا سمن بر سر بنفشه دمید

از سر صدق شد خدای پرست داشت از خویشتن پرستی دست

روزی از تاج و تخت کرد کنار[8] رفت با ویژگانِ خود بشکار[9]

درچنان صید و صید ساختنش[10] بود بر صید خویش تاختنش[11]

۱۵ لشکر از[12] هر سویی پراکندند هر یکی گور و آهو افکندند[13]

۱- ذ: برو نکردد دست؛ پ ث چ ح د ژ: نکردد، ج خ: نخفتد، س: بخفتد (بخسبد). (مصرعهای بیت شماره ۹ ر: مقدم مؤخر است و ابیات شماره ۱۳۸ - ۱۲۱ قبل از بیت شماره ۱۰ نوشته شده). ۲- پ: هفت کنبد. ۳- ج: ز موبد، خ: مور و. ۴ - ح: کنبد را. ۵- چ ذ: کرد، خ: کشت، ر: کردد. ٦ - ذ: تن. ۷ - ث: بهفت. ۸ - ج: تاج خویشتن بکنار؛ ح د: تخت و تاج؛ آ ب ت خ ز: خود بکنار. ۹- ج ر: زیرکان بسوی شکار؛ خ: لشکری، د: خاصکان، ذ: مرکان، ژ: زیرکان؛ آ ب خ: بسوی شکار. ۱۰ - ب: بر؛ چ: با چنان صید و صید تاختنش؛ ج ذ: تاختنش. ۱۱ - ذ: ساختنش.

۱۲ - ت: لشکری.

۱۳ - ر: کور آهویی کندند؛ ذ: و آهوی.

میل هریک[1] بگور صحرایی		او طلبکار گور تنهایی[2]
گور جست از برای مسکن خویش[3]		آهو افکند لیک از تن خویش[4]
گور و آهو مجوی ازین[5] گِل شور		کآهوش آهوست[6] و گورش گور
عاقبت گوری از کنارهٔ[7] دشت		آمد و سوی گورخان بگذشت
۲۰ شاه دانست کآن فرشته پناه[8]		سوی مینوش مینماید راه[9]

---

۱ - چ: کس. ۲ - آب ت خ ر: او طلب کرده؛ پ: و او طلبکار کورو؛ ج: شه طلب کرده کور انجایی (ابیات شمارهٔ ۱۸ - ۱۷ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۳ - پ ث ح ژ: خود. ۴ - پ ث ح ژ: و آهو (ح: و آهوی) افکند لیک (ث ح ژ: لیکن) از تن خود؛ س: و آهو؛ چ د: لیکن. (بیت شماره ۱۸ پ: حذف شده). ۵ - ح دژ: از. ۶ - ح د ذ ژ: کاهو یش آهو یست، ر: کاهو ست آهویست (ابیات شمارهٔ ٦٨ - ۱۹ ز: ۲۴ - ۱۹، ٦۴، (٦۳ حذف شده)، ٦۲ - ٦۰، ۴۲ - ۴۱، (۴۰ حذف شده) ۳۹ - ۳۲، (۳۰ حذف شده)، ۲۹ - ۲۸، ۳۱، ۲۷ - ۲٦، (۲۵ حذف شده)، (٥٦ حذف شده) ٥٥، ٥۴، ٦٥، ٥۹، ٦۷، ٦٦، ۴۷ - ٥۳، (۴٦ - ۴٥ حذف شده)، ۴۴، (۴۳ حذف شده) ٦۸، ٥۸ - ٥۷). ۷ - آ ب پ ت ث ج ز ش: کرانهٔ. ۸ - ذ: نهال. ۹ - ذ: حال (بعد از بیت شماره ۲۱ چ:
اشقر کورسم بد و انداخت		و ز پی صید تیز تک می تاخت-
افزوده).

کرد برگور مرکب انگیزی	داد یکران تند را تیزی
از پی صید مینمود شتاب	در بیابان و جایهای[1] خراب
پر گرفته نَوَنْدِ[2] چار[3] پرش	وز[4] وشاقان یکی دو بر اثرش[5]
بود غاری دران خرابستان[6]	خوشتر از چاه یخ بتابستان[7]
۲۵ رخنه ای ژرف داشت[8] چون چاهی	هیچ کس را نه بردرش[9] راهی
گور در غار شد روان[10] و دلیر	شاه دنبال او گرفته[11] چو شیر
اسپ[12] در[13] غار ژرف راند سوار	گنج کیخسروی[14] رساند[15] بغار
شاه را[16] غار پرده دار شده	واو هم آغوش[17] یارِ غار شده

۱- ج د ذ ژ: خانهای. ۲- ر: بر کزید نوید؛ پ ژ: نوید، ذ: سمند. ۳- ذ: خار. ۴- ذ: از. ۵- ج: و فاشان یکی دو برابرش؛ خ: و شان یکی برده. ۶- ذ: کهن دران بستان. ۷- ر: جان تلخ در بستان. (بیت شماره ۲۵ آ ب ت ج خ: حذف شده). ۸- چ ش: بود، ذ: یافت. ۹- ر: سرش. ۱۰- ر: دوان. ۱۱- آ: گرفت. ۱۲- ژ: کور. ۱۳- ج: بر. ۱۴- ژ: کیخسرو و. ۱۵- آ ب ت ج خ ر: سپرد، ذ: بماند. (بیت شماره ۳۱ آ ب ت ج خ: قبل از بیت شماره ۲۸ نوشته شده؛ ابیات شماره ۳۰- ۲۸ ح: ۲۹- ۲۸، ۳۰). ۱۶- آ ب ت ج ز: اودران، پ ث ذ: شاه از، خ: واندران، ژ: شاه از ان. ۱۷- آ ب ت ج خ ز: محرم (ت خ: محرم) سرّ (ج: کار)؛ ح ذ: و- حذف شده؛ ر: او هم اسکوش.

وآن وشاقان بپاسداری[1] شها | بر در غار کرده منزلگاه

۳۰ نه[2] ره آنکه در خزند بغار | نه سر[3] باز پس شدن بشکار

دیده بر راه مانده بادم سرد[4] | تا ز لشکر کجا بر آید گرد[5]

چون زمانی بران[6] کشید دراز | لشکر از هر سویی رسید فراز

شاه جستند و[7] غار میدیدند | مهره در مغزِ مار میدیدند

آن[8] وشاقان زحالِ شاهِ جهان | باز گفتند آنچه بود[9] نهان

۳۵ که چو شه برشکار کرد[10] آهنگ | راند مرکب بدین کریچهٔ[11] تنگ

کس[12] بدین[13] داوری نشد یاور[14] | وین سخن را نداشت کس باور[15]

۱- ذ ر: آن وشاقان به پرده داری؛ پ: و شاقا سپاسداری؛ چ: به پرده داری (بیت شماره ۳۰ آ ب ت ج خ: حذف شده).

۲- ر: نی. ۳- ر: نی ره. ۴- پ ث ذ ژ: در؛ ج: در راه مانده لشکر را؛ ر: ره بمانده؛ ب ت خ ز: لشکر را. ۵- آ ب ت ج خ ز: منتظر اسب آن دلاور را (بیت شماره ۳۲ پ: حذف شده). ۶- ج: بدان، خ: برو، ذ: بدو. ۷- آ ث ژ: حذف شده. ۸- پ ح د: وان، خ: از. ۹- پ: وانچ کفتند باز؛ خ: باز جستند حالهای؛ آ ب ت ج ر ز: هر چه، س: آنچه (هرچه). ۱۰- خ: کرد برشکار. ۱۱- آ ب ت ش: دران کریوهٔ، پ ث چ ذ ژ: بر این (د: بدین) شکوفه، ج خ: بدان (خ: بران) کریوه، ح د ر: درین شکافهٔ. ۱۲- خ: بس. ۱۳- ب ت: برین. ۱۴- ح د: داور. ۱۵- ث ر: این؛ ح د ذ ژ: این سخن را نکشت (ژ: نکرد)؛ خ: سخن نداشت کس یاور.

همه گفتند کاین خیالِ بدست | قولِ نابالغان بی خرد ست
خسرو پیل تن بنام خدای[1] | کی[2] درین[3] تنگنای[4] گیرد جای
وآگهی نه که پیلِ آن بستان[5] | دید خوابی[6] و شد[7] بهند ستان
۴۰ بند بر پیل تن زمانه نهاد | پیل بند زمانه را که[8] گشاد
بر نشان دادن خلیفه[9] تخت[10] | میزدند آن و شاقگانرا[11] سخت
زآهِ آن طفلکانِ درد[12] آلود | گردی از[13] غار برد مید چو دود
بانگی[14] آمد که شاه در غارست | بازگردید[15] شاه را کارست
خاصگانی که اهلِ کار شدند[16] | شاه جویان درونِ غار شدند[17]
۴۵ غار بن بسته بود وکس[18] نه پدید | عنکبوتان بسی مگس نه پدید

۱ـ آب ت ج خ ز: شاه بهرام با سکونت و رای. ۲ـ آب ت ج خ ز: چون. ۳ـ س: دراین. ۴ـ ر: غارتنک. ۵ـ ر: وان نه کوپیل بود ازین؛ آب ت ج خ ز: چون مستان؛ ح د ذ: این. ٦ـ ز: خوانی. ۷ـ ج: بشد. (بیت شماره ۴۰ آ ب ت ج خ: حذف شده). ۸ـ ر: نه. ۹ـ آب ت ز: خلیفه و. ۱۰ـ ژ: وقت. ۱۱ـ آب ت ز: غلامکانرا، د: وساقانرا، ذ: و شافکانرا. ۱۲ـ ر: کرد. ۱۳ـ آب ت: کرد ازان، ز: کرد آن. (بیت شماره ۴۳ ب ت: حذف شده). ۱۴ـ خ: بانک. ۱۵ـ ج خ: باز کردید که. ۱٦ـ آب ت ج خ ز: یار غار بدند؛ ح د ش: بدند. ۱۷ـ خ: بدند (ابیات شماره ۴٦ ـ ۴۵ آب ت ج خ: حذف شده). ۱۸ـ ر: غار در بسته بود کس؛ ذ: و ــ حذف شده.

صدره[1] از آب دیده شستندش — بلکه صد باره[2] بازجستندش

چون ندیدند شاه را در غار — بر درِ غار صف زدند چو مار[3]

دیده ها را باب تر[4] کردند — مادرشاه را خبر کردند

مادر آمد چو سوخته جگری — وزمیان گم شده چنان پسری

۵۰ جُست شه را نه چون کسان[5] دگر — گو[6] بجان جُست و[7] دیگران بنظر

گل طلب کرد و خار در بر[8] یافت — تا پسر بیش جُست[9] کمتر یافت

زر فرو ریخت پشته پشته چو کوه — تا کَنَنْدْ آن زمین گروه[10] گروه

چاه کند و بگنج[11] راه[12] نیافت — یوسفِ خویش را بچاه نیافت

زآن زمینها[13] که رخنه[14] کرد عجوز — مانده[15] آن خاک رخنه رخنه[16] هنوز

۱ـ ذ : صورت . ۲ ـ ذ : بیش صدبار ؛ پ ح د ژ : بار . ۳ـ ذ : سوار . ۴ـ ذ ژ : پرآب تر ؛ آ : پر . ۵ ـ خ : چو شهان . ۶ـ خ : او . ۷ ـ آ ذ ژ : حذف شده . ۸ ـ آ ث د : کرد خار هم بر (ث د : بی) ؛ پ ج : خاری بر ؛ ب ت خ ز : همبر ، ح ذ ژ : بی بر . ۹ ـ ر : بیشتر جُست لیک (بعد از بیت شماره ۵۱ ح د ژ : غم بسی خورد وجای غم بودش که سیه گشت خانه از (ژ : زان) دودش ـ افزوده) . (ا بیات شماره ۵۳ ـ ۵۲ ر : حذف شده) . ۱۰ـ آ ب ت : کند ؛ ذ : کند زان زمین کروهه . ۱۱ ـ س : بکنج . ۱۲ـ چ : چاه . ۱۳ ـ آ : وان زمین را ، ب پ ت ج : وان زمیها ؛ ج خ د ذ ژ : وان ؛ چ ش : زمیها .
۱۴ ـ خ : لخت .
۱۵ ـ آ ح خ ذ ر : ماند . ۱۶ ـ ز : کرده . (بیت شماره ۵۵ پ : حذف شده) .

۵۵ آن[۱] شناسندگان که دانندش[۲] غارِ[۳] بهرام گور خوانندش

تا چهل روز خاک[۴] میکنندند در جهان گورکن چنین چندند[۵]

شد زمین کنده تا[۶] دهانهٔ آب کسی آن[۷] گنج را[۸] ندید بخواب

آنکه[۹] اورا برآسمان رختست در زمین بازجستنش سختست

در زمین چرم واستخوان[۱۰] باشد وآسمانی[۱۱] برآسمان باشد

۶۰ هرجسد را[۱۲] که زیرِ گردونست مادری خاک ومادری[۱۳] خونست

---

۱ - چ خ : وان . ۲ - ز: خوانندش .

۳ - ج : کور. (بیت شماره ۵۶ آ ب پ ت خ: حذف شده) .

۴ - ذ : خانه .

۵ - ج : کورکس چنان کندند .

۶ - ر: چون زمین کند چون .

۷ - خ : کس ازان ، ز: کس آن .

۸ - ج : کنج .

۹ - ج خ : و انکه . (بیت شماره ۵۹ ج: حذف شده) .

۱۰ - ز: از زمین چرم استخوان ؛ ب ت خ : خرّم (خ : جرم) استخوان ؛ س : جرم ؛ ذر: و - حذف شده . ۱۱ - آ ب ت خ ذ ر ز : آسمانی .

۱۲ - ج : خبر را .

۱۳ - ر: ماذر خاک و مادر .

مادرخون بپرورد در ناز[1] | مادرخاک ازو[2] ستاند باز
گرچه بهرام را دو مادر بود | مادر خاک مهربانتر بود
آن[3] چنانش ستد که باز نداد | سازِ چاره بچاره ساز نداد
مادرخون زجورِ[4] مادرخاک | کرد[5] خود را بدرد[6] و رنج هلاک
۶۵ چون تبش[7] بر زد از دماغش جوش | آمد آوازها تفیش[8] بگوش
کای[9] بغفلت چو دام ودد پویان | شیرِ مرغان غیب را[10] جویان
بتو یزدان ودیعتی بسپرد | چونکه وقت آمد آن ودیعت[11] برد
بر وداع ودیعت[12] دگران | خویشتن را مکُش چو بی‌خبران
بازپس گرد و کارِ خویش بساز | دست کوتاه کن ز رنجِ دراز
۷۰ چون زهاتف چنین شنید پیام | مهر برداشت مادر از[13] بهرام

۱ـ آ: مادری خون پرورید بناز؛ پ: مادری؛ ب ت خ ز: بپرورید بناز؛ ر: بر ناز. ۲ـ آ: مادری؛ ج: خاک را. (بیت شماره ۶۳ آ ب ت ج چ خ: حذف شده). ۳ـ ث ح د ذ ر ژ: کان. (بیت شماره ۶۴ چ: حذف شده؛ ر: مصرعهای بیت مقدم مؤخرست). ۴ـ ر: خورش ز. ۵ـ د: کرده. ۶ـ ر: ز درد. ۷ـ چ ر: خون تن؛ خ ذ ژ: تنش. ۸ـ ژ: آوازهای غیب. ۹ـ س: کی. ۱۰ـ آ ب ت خ ر ز: مرد (ب ت ز: مردی) غریب را؛ ج ذ: مردان. (بیت شماره ۶۷ ذ: حذف شده). ۱۱ـ آ ب ت خ ز: باز اورا بجای وحدت، ر: چونکه رفت آن ودیعت خود. (بیت شماره ۶۸ ب ت: حذف شده). ۱۲ـ آ: بر وداع و ودیعت دل؛ ز: بر وداع از بی دل ۱۳ـ آ ب ت خ ر ز: حذف شده. (بیت شماره ۷۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

رفت وآن دل که داشت دربندش — کرد[1] مشغولِ کار فرزندش
تاج و تختش بوارثان[2] بسپرد — هرکه زو وارثی بماند نمرد[3]
ای ز بهرامِ گور داده خبر — گور بهرام جوی[4] ازین[5] بگذر
نه که بهرامِ گور باما[6] نیست — گورِ بهرام نیز[7] پیدا نیست
۷۵ آن چه بینی که وقتی[8] از سرِ زور — نامِ داغی نهاد[9] بر تنِ گور
داغ گورش مبین باوّل بار[10] — گور وداغش به بین[11] باخرِ کار
گرچه پای هزار گور شکست — آخر از پایمالِ[12] گور نرست

۱ـ چ: کشت.(ابیات شماره ۷۳ ـ ۷۲ ح د: حذف شده؛ دومین مصرع بیت شماره ۷۲ ب ت ز: حذف شده و بجای آن دومین مصرع بیت شماره ٦۷ تکراراً نوشته شده؛ دومین مصرع شماره ۷۲ ذ: حذف شده و بجای آن دومین مصرع بیت شماره ٦۷ با تغییرات کوچک یعنی بجای کلمهٔ «آن» ـ «او» نوشته شده). ۲ـ خ: بتازیان. ۳ـ آ خ: لیک بهرام زنده رفت و(خ: رفت)، ث: هرکرا وارثیست او به؛ چ: هرکرا وارثیست آن بشمرد؛ ر: هرکز و، ژ: هرکرا.(ابیات شماره ۷۴ ـ ۷۳ ج: حذف شده؛ بیت شماره ۷۳ ز: حذف شده). ۴ـ چ خ: جو. ۵ـ ر: وزین.(بیت شماره ۷۴ ر: حذف شده). ٦ـ ب: پیدا. ۷ـ ذ: کور. ۸ـ ج: آنکه دیدی؛ خ: وانچه؛ ر: این چه بینی که روزی؛ آ: که رفت، خ: که سخت. ۹ـ چ: نهاده.(بیت شماره ۷٦ آ ب ت خ ز: حذف شده؛ ابیات شماره ۷۷ ـ ۷٦ پ چ ح د ژ: ۷٦ـ۷۷). ۱۰ـ پ ث ج چ ح د ش: گوری؛ ذ: کوری مبین که؛ ژ: کوری مبین باوّل کار. ۱۱ـ ح س: گورو (س: گور) داغش نگر؛ ژ: و ـ حذف شده.(بیت شماره ۷۷ ذ: حذف شده). ۱۲ـ ژ: پای ماده.

خانهٔ خاکدان[1] دو در دارد	تا یکی را برد یکی آرد[2]
ای[3] سه گز خاک و پهنی تو[4] گزی	چارخم در دکانِ رنگ رزی
۸۰ هر نواله که معدهٔ تو پزد[5]	خلطی آنرا برنگِ خود بر زد[6]
از سر و پای تا[7] بگردن و گوش	هست از ین چار خلط[8] عاریه[9] پوش
بر چنین رنگهای عاریه[10] ساز[11]	چه نهی[12] دل که داد باید باز[13]
غایبانی که روی بسته شدند	از چنین رنگ و بوی رسته شدند
تا قیامت قیام ننماید[14]	کس رخ بسته باز نگشاید[15]

۱- ذ: خاکیان. ۲- آ ب ت خ ز: تا یکی (ب ت خ ز: یکی را) بکذ رد دکر آرد (ب: دارد)؛ پ ج: تا یکی میبرد؛ ح د ژ: تا یکی میبرد دکر؛ ذ: تا یکی بسپرد؛ ر: دکر آرد. (ابیات شماره ۸۲ - ۷۹ ج: حذف شده). ۳- ح د: این. ۴- خ: دو. (بیت شماره ۸۰ آ ب ت خ ز: حذف شده). ۵- ر: خورد. ٦- چ ح د: خلط؛ ر: خاک آنرا برنک خویش برد؛ ذ: بدیک. ۷- ب ت: ای؛ خ: ای سر و پای تو؛ ذ ر: و - حذف شده. ۸- آ ب ت خ ز: بسته بر چار خط (ت خ ز: خلط)، ر: هست خاکت لباس؛ ژ: خطّ. ۹- پ: غالیه. ۱۰- ذ: عاریت. ۱۱- ر: زاد. ۱۲- چ: دهی. ۱۳- ر: باز باید داد؛ ژ: داده. ۱۴- آ ب پ ت چ خ ر ز: ننمایند. ۱۵- خ: کر رخ بسته باز بکشایند؛ ذ: کین رخ؛ ر: وان رخ بسته باز نکشایند؛ آ ب پ ت ز: نکشایند. (بیت شماره ۸۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

۸۵	ره ره خوف وشب شب خطرست	شحنه خفتست[۱] ودزد برگذرست[۲]
	خاکساران بخاک[۳] سیر شوند[۴]	زیر دستان بدستِ زیر شوند[۵]
	چون تو باری[۶] زدستِ بالایی	زیرِ هردست خون چه پالایی[۷]
	آسمان زیرِدست خواهی ـ خیز	پای بالا[۸] نه از زمین بگریز
	میرو و[۹] هیچ گونه بازمبین	تا نیفتی از[۱۰] آسمان بزمین
۹۰	انجم[۱۱] آسمان حمایلِ تست	چیستند آن همه ـ وسایلِ تست[۱۲]
	تنگی جمله را مجال[۱۳] توئی	تنگلوشای[۱۴] این خیال توئی
	هریک از توگرفته تمثالی	توچه گیری زهر[۱۵] یکی فالی

۱ـ ر: در خواب. ۲ـ پ ح د ذ ژ: براثرست؛ چ رش: در. ۳ـ پ چ: ز خاک. ۴ـ ر: شدند. ۵ـ ر: شدند. (بیت شماره ۸۷ ذ: حذف شده؛ ابیات شماره ۸۸ ـ ۸۷ ر: ۸۷ـ۸۸). ٦ ـ ر: بادی. ۷ـ ح د ژ: آلایی. ۸ـخ: پا ببالا. ۹ـ ت: می دوو، ر: میروی. ۱۰ـ چ: تانافتی ز؛ آ ج ح خ د ذ ر ز: ز: ۱۱ـ خ ذ ر: انجم و. ۱۲ ـ آ ب ت ز: این همه شمایل؛ ج ح خ در: این. (بیت شماره ۹۱ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۳ـ ر: پیک جمله را جمال؛ ذ: حیلها محال. ۱۴ ـ ح د ذ: نیلکون سای، ر: نه کلوسای، ژ: پیل کوشان. ۱۵ ـ آ ب ت ج خ ر ز: بهر. (بیت شماره ۹۳ آ ب ت ج خ ذ ر ز: حذف شده).

آنچه آنها کند[1] توئی آن نور — وآنچه[2] اینها خرد[3] توئی زان دور
جز یکی خط که[4] نقطه پرورِ تست — آن دگر حرفها ز[5] دفترِ تست
۹۵ آفرین را توئی فرشتهٔ پاس — وآفریننده را دلیل شناس
نیک مردی ببین[6] که بد نشوی — با ددانی نگر که دد نشوی
آنچه داری[7] حساب[8] نیک و بدست — وانچه خواهی ولایت[9] خردست
یا دری زن که قحطِ نان نبود[10] — یا چنان شو که کس[11] چنان نبود[12]
دیده کو[13] در حجابِ نور افتد — ز آسمان[14] و[15] فرشته دور افتد
۱۰۰ چاشنی گیرِ آسمان زمیَست — میزبان[16] فرشته آدمیَست

۱ـ ح د: اینها؛ ژ: اینها کنند؛ پ: کنی. ۲ـ ث: وینچ.
۳ـ د: آنها کنند، ح: اینها نه؛ ژ: خورد. (بیت شماره ۹۴ ذ: حذف شده). ۴ـ پ: نقطه. ۵ـ پ: وان دکر حرفهای؛ آ ب ت خ ز: حرفهای، ج: حدفهای. (بیت شماره ۹۶ آ ب ت ج خ ر ز: حذف شده). ۶ـ س: ببین (رنگ). ۷ـ ح د: کاری. ۸ـ ج: دلیل. ۹ـ ث: وینچ؛ د ژ: وینچه داری؛ ح: داری؛ ذ: دانی ز لا به و. (بیت شماره ۹۸ چ ر: حذف شده). ۱۰ـ ذ: قطع آن نشود؛ آ ب ت ج خ ژ ز ش: نشود. ۱۱ـ ث: آن.
۱۲ـ آ ب ت ج خ ذ ز ش: نشود. ۱۳ـ آ ج خ ذ ر ز: کر.
۱۴ـ ب پ ج چ خ: آسمان.
۱۵ـ ث: حذف شده.
۱۶ـ ر: حرزبان.

روی ازین چارسوی[1] غم بر[2] تاب — چند ازین خاک و باد[3] و آتش و آب

حجره‌ای با چهار دود[4] آهنگ — بر دل و دیده[5] چون نباشد تنگ

دو دری شد چو کوی[6] طرّاران — چار بندی چو بند[7] عیّاران

پیش ازان کت برون کنند ز[8] دِه — رخت بر گاو و بار[9] بر خر نِه

۱۰۵ ره بجان رو که کالبد کُندست[10] — بار کم کن که بارگی تند ست[11]

مرده‌ای را که حال[12] بد باشد — میلِ جان سوی کالبد باشد

وانکه[13] داند که اصلِ[14] جانش چیست — جانِ او بی جَسَد تواند زیست

تا نپنداری‌ای[15] بهانه بسیچ — کاین جهان و آن جهان و دیگر[16] هیچ

طول و عرض وجود بسیارست — وآنچه[17] در غورِ[18] ماست[19] این غارست

۱۱۰ هست چند[20] آفریده زینها دور — کآگهی نیستشان ز ظلمت و نور

۱- ذ: آسمان. ۲- پ: در. ۳- چ ح خ: باد و خاک. ۴- ذ ژ: چهرهٔ ما جهان رود (ژ: دود)؛ ج: هزار دود، ر: جهان دود. ۵- ج: دوده. (بیت شماره ۱۰۳ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۶- ژ: که کوه. ۷- ر: پیک. ۸- ر: ازان برون کشند از؛ ژ: کند زین؛ ب پ چ ح خ ذ ز: از. ۹- ح د ز ژ: باد برکاو و رخت. ۱۰- ر: تنکست. ۱۱- ر: لنکست. ۱۲- ذ ز: خاک. ۱۳- ح د ژ: آنکه. ۱۴- آ ب ت ج خ ز: حال. ۱۵- ج چ: این، ذ: حذف شده، ر: که آن. ۱۶- آ ب ت ج خ ز: کین جهانست و ان دیکر (ج: دکرهمه، خ ز: دکرها)، چ: نشوی واقف حقایق، ر: کین جهان شد جهان دیکر؛ پ: آن (ابیات شماره ۱۱۰-۱۰۹ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

۱۷- ث ذ: آنچه. ۱۸- ر: چشم. ۱۹- پ: اوست (بعد از بیت شماره ۱۰۹ ذ: فاتحه غوره است و در خارست — آنچه در خون ماست این دیاراست. افزوده). ۲۰- ر: چند هست.

آفرینش بسی است[1] نیست شکی	وآفریننده هست لیک[2] یکی
نقشِ این هفت لوحِ چار[3] سرشت	زابتدا جز یکی قلم[4] ننبشت
گر نه هفت ار چهار صد[5] باشد	زیر یک داد و یک ستد باشد
اوّلین نقطه وآخرین[6] پرگار	از یکی و[7] یکی نگردد[8] کار
۱۱۵ در دو پهنا[9] مبین و در وصلش[10]	در یکی بین و در یکی اصلش[11]
هر دوی اول از[12] یکی شد راست	هم یکی ماند چون دوی[13] برخاست
هر که آید درین[14] سپنج سرای	بایدش باز رفتن[15] از سرِ پای

۱ـ ث ذ: بسیست و، ر: پرست و. ۲ـ آ ب ت ز: آفریننده نیست جزکه؛ ذ ژ: آفریننده؛ ح د: آفریننده لیک هست؛ ج خ: نیست جزکه. ۳ـ پ: چار لوح هشت، ج: لوح بند خوب، ح ذ: چار بند چار (ذ: هفت)؛ خ: هفت اوج؛ د ژ: هفت بند. ۴ـ پ: قلم یکی (بیت شماره ۱۱۳ آ ب ت ج خ ذ ز: حذف شده). ۵ـ ث: گرچه هفت از؛ ج ح د ز: از؛ ر: و چهار حد. ۶ـ ر: اول نقطه وآخر؛ ح د ذ ژ: و ـ حذف شده. ۷ـ خ: و ز، ز: زان. ۸ـ ح د: دوگردد، ر: نگیرد (بیت شماره ۱۱۵ ژ: حذف شده). ۹ـ ح د: دو پهنا، ر: دوتنها. ۱۰ـ ج: اصلش. ۱۱ـ ج: و اصلش (ابیات شماره ۱۱۸ ـ ۱۱۶ ح د ذ ژ: حذف شده؛ بیت شماره ۱۱۶ ر: حذف شده). ۱۲ـ آ ب ت ج خ ز: هر دو را اول از، پ: هر دو اول که. ۱۳ـ آ ب ت ج خ ز: باز یک ماند (بعد از بیت شماره ۱۱۷ آ: وانچ او را زوال نیست پدید: ملک با ریست کردکار وحید ـ افزوده و ابیات شماره ۱۵۱ ـ ۱۱۸ حذف شده). ۱۴ـ ج: هر کرا اندرین؛ پ: بران. ۱۵ـ ج خ: رفت، ر: کشتن.

درویِ[1] آهسته روکه تیز هشست | دیر گیرست[2] لیک زود کشست
گرچه او داوری زبون[3] کش نیست | از حسابش کسی[4] فرامش نیست
۱۲۰ گرکنی صد[5] هزار بازیِ چست | نخوری بیش از آنکه روزیِ تست
حوضه‌ای دارد آسمان یخ بند | چند ازین یخ[6] فقع گشایی چند
درهوائی کزان[7] فسرده شوی | پیش از ان زنده شو که مرده[8] شوی
آنکه چون چرخ گرد عالم[9] گشت | عاقبت جمله را گذاشت وگذشت[10]
عالم هیچکس بهیچش کشت | چرخ پیچان[11] بچرخ پیچش[12] کشت
۱۲۵ از غرضهای این جهانی[13] خویش[14] | باز برخور بزندگانی خویش[15]

۱- ب ت ج خ رز: دور. ۲- خ ذ: دیرکیرست و. ۳- ب ت ج رز: کرچه در؛ خ: کرچه در داوری فزو؛ س: در (او). ۴- ب ت ج خ ز: حساب کسش؛ ر: حساب. ۵- ث: تو. (بیت شماره ۱۲۱ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۶- پ ث چ ذ ش: بریخ، ژ: ازو تو. (بیت شماره ۱۲۲ پ ث چ ح د ذ ژ ش؛ حذف شده). ۷- ب ت ج خ: کزو، ر: اکر. ۸- خ: مرده شوکه زنده. (ابیات شماره ۱۲۴-۱۲۳ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۹- ح د: انجم. (دومین مصرع بیت شماره ۱۲۳ و اولین مصرع بیت شماره ۱۲۴ پ ث چ ح د ژ: حذف شده). ۱۰- ر: قسمت جمله را کذاشت کذشت. (بیت شماره ۱۲۴ ر: حذف شده). ۱۱- ژ: پیمان، ش: بیجان. ۱۲- ح د ژ: پنجم. ۱۳- ز: ازحوضها؛ ج: این زندکانی. ۱۴- ژ: خوش. ۱۵- ب ت ج خ: شاد (ت: شاد و) برخور ز زندکانی (ج: دران جوانی)؛ ژ: بار برخر بزندکانی خوش؛ ذ: بار برخزینه نخوانی؛ پ ث: برخر، چ: برخود؛ ر: ز زندکانی. (بیت شماره ۱۲۶ چ: حذف شده).

تا چو شمشیر و تیر[1] جان آهنج	هرچ از آنت برد نداری[2] رنج
از جهان پیش از آنکه در گذری	جان ببر تا زمرگ جان ببری[3]
خانه را خوار کن خورش را خرد[4]	از جهان جان چنین توانی[5] برد
در دو چیز ست رستگاری[6] مرد	آنکه بسیار داد و اندک[7] خورد
۱۳۰ هرکه در مهتری گذارد گام	زین دو نام آوری[8] برآرد نام
هیچ بسیار خوار[9] پایه ندید	هیچ کم ده بپایگه نرسید[10]

۱-ح د: تا بشمشیر تیز؛ ذ ژ: تا بشمشیر؛ ز: ز شمشیر تیر؛ ر: شمشیر تیز. ۲- ب ت ج خ ذ ر ژ ش: هرچه زانت برد (ت ج: بزد، خ: برید، ذ ژ: بود)؛ ز: هرچه رایت روند آری. ۳- ب ت ج خ ز: جان بر از مرک تا که جان نبری (ج خ: ببری). ۴-خ: خانه خوار کن خورش را خورد؛ ر: خانهٔ؛ ج: بخورد؛ ش: خورد؛ ذ: برد. ۵- ب ت ر ز: کز؛ ج: کز جهان جان توانی. ۶- پ ث چ ذ ژ: زندکانی. ۷- ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ ش: دادیا (ز: تا) کم. (ابیات شماره ۱۳۲ - ۱۳۰ ب: ۱۳۰ (۱۳۲ حذف شده) ۱۳۱، ت ج خ ز: ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۱). (ابیات شماره ۱۳۳ - ۱۳۰ ح: ۱۳۱ - ۱۳۰، ۱۳۳ - ۱۳۲). ۸- پ: از تن تا نور. (مصرعهای بیت شماره ۱۳۱ ذ: مقدم مؤخرست). ۹- خ: خار، د ذ: خواره، ژ: خورده. ۱۰- ش: هیچ کرده به پیشکه؛ پ ث چ ژ: کم خور؛ ذ: کم خور ز پایکه نپرسید؛ ب ت ج خ ز: به پیشکه، ر: به پیش کس.

درّهٔ[1] محتسب که داغ نه است — از پی دوغ کم دهانِ دِه است[2]

درچنین ده کسی[3] دها دارد — که بهی را به از[4] بهـا دارد

درجهان خاص وعام هردو[5] بسیست — نه که خاص این جهان زبهرِ[6] کسیست

۱۳۵ چه[7] توان دل دران[8] عمل بستن — کو[9] بعزل تو باشد آبستن

هرعمارت که زیرِ افلاکست — خاک بر سرکُنش[10] که خود خاکست

بگذر از دامِ او[11] و دیر مباش[12] — منبوت[13] دارشد دلیر مباش

زنده رفتن بدار بر[14] هوسست — زنده بر دار یک مسیح بسست

۱ـ ث: دره. ۲ـ پ ث: از پی کم رهان (ث: کم دهان) دوغ، چ ژ: از پی کم دهان دروغ؛ د: از پی کم رهان باغ بهیست؛ ت ج خ ز: کم رهان. (بیت شماره ۱۳۳ ب ت ج خ ز: حذف شده).

۳ـ ث: دره کسی. ۴ـ ث: کم از، ر: بهی. ۵ـ ز: از جهـان خاص وعام چون تو؛ ب ت خ: چون تو؛ ج: چون تو خاص وعام، ر: عام وخاص چون تو. ۶ـ ب ت ج ز: که نه (ج: نه که، ز: کژ) خاص این جهان برای؛ خ: نه جهان خاص از برای؛ د ز: حذف شده؛ ر: برای. (بیت شماره ۱۳۵ ج ر: حذف شده). ۷ـ ب ت خ ز: چون. ۸ـ پ چ ژ: درین. ۹ـ ث ح د: که. ۱۰ـ ز: کند. (بیت شماره ۱۳۷ ب ت ج خ ز، ابیات شماره ۱۳۹ـ۱۳۷ د: حذف شده).

۱۱ـ ر: نام دور؛ س: اوی. ۱۲ـ ح: میاش. ۱۳ـ ر: مشرفت.

۱۴ـ ج: زنده رفتن ترازیر، ح: زنده بر دار رفت، ز: زنده برف مدار بر؛ د: در. (بیت شماره ۱۳۹ پ ث چ د ژ: حذف شده).

گر زمینی[1] رسد بچرخ برین[2]	هم زمینش فرو کشد[3] بزمین[4]
۱۴۰ گر کسی[5] برفلک رساند تاج	هفت کشور کشت بزیرِ[6] خراج
بینیش ناگهان[7] شبی[8] مرده	سرفرو برده دردِ[9] سر برده
خاک بی خسف[10] لاابالی نیست	گنج دانش زمار خالی نیست
رطبی کو که نیستش خاری	یا کجا نوشِ[11] مهره بی ماری
حکم هر نیک و بد که در دهرست[12]	زهر در نوش و نوش در زهرست[13]
۱۴۵ که خورد نوش پاره ای در[14] پیش	کز پس آن نه خورد باید[15] نیش
نوش و نیش جهان[16] که پیش و پس است	در دَم و در دُم یکی مگس است[17]

۱ـ ز: زمین. ۲ـ ر: بلند. ۳ـ ب ت ج خ ز: برد. ۴ـ ر: بکمند. ۵ـ ب ت خ ر ز: سری، ج: شوی. ٦ـ ب: و یرا دهند، ت ج خ: ورا دهند، ر: کند بزیر، ز: دارا دهند. ۷ـ ب ت ز: ناگهان بینیش، خ: بی نیش ناگهان. ۸ـ س: شبی (فرو). ۹ـ د ژ: بر (بیت شماره ۱۴۲ ب پ ت ج خ ز: حذف شده). ۱۰ـ چ ح د ش: خشت، ر: حزن، ژ: حیف، س: خسف (خشت). (بیت شماره ۱۴۳ ج: حذف شده). ۱۱ـ ز: تا کجا بود؛ ر: کجا بوده. (ابیات شماره ۱۴۵ ـ ۱۴۴ د: حذف شده). ۱۲ـ ب ج خ ز: دهریست. ۱۳ـ ب ج خ ز: زهریست. (ابیات شماره ۱۴۷ ـ ۱۴۵ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۴ـ ر: خود نوش زهر ناک ز. ۱۵ـ ذ: که از و کس نخورده باشد؛ س: کز پی؛ ر ژ: نخورده باشد. (ابیات شماره ۱۴۷ ـ ۱۴٦ پ: حذف شده). ۱٦ـ س: نیش و نوش جان. ۱۷ـ ح ژ: نفسست.

نبود در حجابِ ظلمت و نور — مهرهٔ خر[1] ز مهرِ عیسی دور

کیست کو بر زمین[2] فرازد[3] تخت — کآخرش[4] هم زمین نگیرد[5] سخت

یا رب آن ده که آرد[6] آسانی — ناورد عاقبت پشیمانی

۱۵۰ بر نظامی در کَرَم بگشای — درپناه در تو سازش[7] جای

اوّلش داده‌ای نکو نامی — آخرش[8] ده نکو سرانجامی

۱ـ ث: خر مهره . ۲ـ ح د: اول که بر . ۳ـ ب ت ج خ ر ز: برارد . ۴ـ پ ث ح د ژ: و اخرش . ۵ـ ز: نکردد . ٦ـ پ ث چ ژ: کن که هست ؛ ح در: کن که ؛ ذ: دم که هست ؛ ز: دارد . ۷ـ پ ث چ: در حمایت (ث چ: در حمایت که) تو کیرش ، ج: در پناه تواش سپارش ، ح د ر ژ: در حمایت که تو سازش ، ذ: در حمایت که خود ش ده . ۸ـ ث د ذ: و اخرش .(بعد از بیت شماره ۱۵۱ آ ب ت ج خ ز: و انچه او را (ب ت خ ز: آنرا) زوال نیست (خ: او نیستش زوال) پدید ملک یاریست کردکار وحید ـ افزوده).

در ختم کتاب و دعای علاء الدین کرپ ارسلان *

چون فروزنده شد[1] بعکس وعیار[2] نقدِ[3] این گنجه[4] خیزِ رومی کار
نام شاهنشهی برو بستم کآب گیرد زنقشِ[5] او دستم
شاه رومی قبای چینی[6] تاج جزیتش داده چین و روم[7] خراج

* آ: در دعای ختم کتاب کوید، ب ش: در دعای دولت پادشاه و ختم کتاب، پ: خاتمت کتاب، ث چ ح: ختم (چ : خاتمه، ح: درختم) کتاب و دعای پادشاه، ت: خاتمت کتاب و دعا دولت پادشاه اسلام، ج: پادشاهی بهرام کور، خ : درختم کتاب و دعا پادشاه عصر خود کوید، در: خاتمه (ر: در خاتمه) کتاب، ز: ... و دعایی پادشاه علاء الدین، ژ: در خاتمت کتاب و مدح پادشاه عادل کوید.

۱ ـ ذ : فروزندهٔ . ۲ ـ رژ: بعکس غبار . ۳ ـ آ ب ت ج خ ذ ز: نقش، ر: لعل. ۴ ـ ژ : کنج . ۵ ـ ر: نام. ٦ ـ آ ب پ ت ث چ ح خ د ذ زژ ش : چینی قبای رومی (پ : رویین ، ث چ ذ ژ : زرین)، ر: سیمین قبای زرین .

۷ ـ آ ب ت : روم و چین و، پ خ ز : روم و چین، ج : روم و چینش ؛ د: و روم و؛ ر: روم و زنک .

یافته از رهِ اصول و فروع[1] بختِ ایشوع و رای بختیشوع[2]

۵ بر زمین بوسش[3] آسمان بر پای[4] و آفرینش زجاهِ[5] او بر[6] جای[7]

در نظامی که آسمان دارد[8] اجری مملکت دو نان دارد[9]

زان[10] مروت[11] که بوی مشک دهد لؤلؤی تر چو خاک[12] خشک دهد

از[13] زمین تا اثیر درد و کفست[14] صافی او شد که مایهٔ[15] شرفست

۱ـ ذ: یا ز راه و روی فروع؛ آب ت‌ج‌خ‌ز: فروع و اصول. ۲ـ آب ت‌ج‌خ‌ز: بخت شرع از روخش (ج: آردش، خ: از رهش) جمال قبول؛ پ: بخت الشوع؛ ح‌د: رای اخشوع و بخت اختیشوع (د: بختیشوع)، ذ: بخش اخشع برای بخش خضوع، رز: بخت اخشوع و رای اختیشوع. (ابیات شماره ۱۲ـ ۵ر: ۵،۱۲ـ ۶). ۳ـ ذ: در زمین بوسن؛ ژ: بوس. ۴ـ ب‌ج‌خ: برجای. ۵ـ ذ ژ: ازجای. ۶ـ ح: در. ۷ـ ب‌ج‌خ: پای. (ابیات شماره ۷ـ ۶ آب‌ت‌ج‌خ ز: حذف شده). (بیت شماره ۶ ح‌د: حذف شده). ۸ـ ذ: وز نظای که آسمان داری؛ ر: بر نظامی که آستان. ۹ـ پ ث: اجرت؛ ذ: آخر از مملکت دونان داری؛ رژ: اجرت از. (ابیات شماره ۸ ـ۷ر: ۷ ـ۸). ۱۰ـ ح‌ذ: وان. ۱۱ـ ر: مروق. ۱۲ـ ح د: لؤلؤ تر ز خاک؛ س: لؤلؤ؛ ث ژ: تر ز خاک، ذ: تر ز خوان؛ ر: چو مشک. ۱۳ـ ذ: در. ۱۴ـ آب ت‌ح‌خ ز: دود و کفست، ج ر: دود کفست. ۱۵ـ چ: آن؛ ذ: آن شد که میوهٔ؛ ر: سایه، ژ: میوهٔ.

(بیت شماره ۹ پ: حذف شده).

در ذهب[1] دادنش بسائلِ خویش	زر مصری ز ریگِ مکّی[2] بیش
۱۰ تیغش آن کرده در صلابتِ سنگ[3]	کآتش تیز با تراشِ خدنگ
بید برگش[4] بنوکِ موی شکاف	نافهٔ[5] کوه را فکنده[6] ز ناف[7]
درعش از دستِ صبح نیزه گشا[8]	نیزش از درعِ ماه حلقه ربای[9]
شش جهت[10] برقبایِ[11] او زرهی	هفت چرخ ازکمندِ او گرهی
ای نظامی امیدوار بتو[12]	نظمِ دوران روزگار بتو[13]
۱۵ زمی از قدرت آسمان داند[14]	وآسمانت هم آسمان خواند[15]

۱- آ ب ت ج خ ز: عطا. ۲- ر: نیلی. (ابیات شماره ۱۱ - ۱۰ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۳- ح: کرد؛ د: کرد با، ذ: کرده از؛ ژ: کرد در صلابت جنک؛ ث چ: در صلابت و. ۴- ژ: بند ترکش. ۵- ح د: نیفه. ۶- چ ر ش: فکند. ۷- ذ: بناف. ۸- ج: از تیره صبح درع، خ: از دست کوه صبح؛ آ ذ: تیره کشای، چ: نافه کشای، ر: تیره قبا. ۹- آ ب ت ج خ ز: نیزه؛ ح د: تیزش از تیر ماه (د: او)، ذ: تیرش از تیر مار؛ ر: تیرش از درع ماه حلقه ربا، ژ: تیرش از تیر مهر حلقه کشای. (مصرعهای بیت شماره ۱۳ ذ: مقدم مؤخرست). ۱۰- ذ: زمین. ۱۱- آ ب ت ج چ خ ز ش: از؛ ر: پیش پای. ۱۳- ۱۲- آ ذ: از تو. (ابیات شماره ۱۷ - ۱۵ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

۱۵ - ۱۴ ذ: دادی. (بیت شماره ۱۷ د: حذف شده).

دور و نزدیک چون در آب سپهر | تیز و آهسته چون در آینه مهر
قایم[1] عهدِ عالمی بدرست[2] | قایم نامده فکندهٔ تست[3]
با همه چون ملک بر[4] آمده ای | وز همه چون فلک[5] سر آمده ای
این چنین نامه برتو شاید بست[6] | کز تو جای بلند نامی هست
۲۰ چونکه شد[7] لعل بسته بر[8] تاجش | برتو بستم زبیم تاراجش
گر بسمع[9] تو دلپسند شود[10] | چون سریرِ[11] تو سربلند شود[12]
خارکان انگبین براو[13] رانند | زیرکانش[14] ترنجبین[15] خوانند
میوه ای دادمت[16] ز باغ ضمیر | چرب و شیرین چو انگبین در شیر[17]
ذوقِ انجیر داده[18] دانهٔ او | مغز بادام در میانهٔ او
۲۵ پیشِ بیرونیان برونش[19] نغز | وز درونش درونیانرا[20] مغز

۱ـ د: قاید، ژ: قایل. ۲ـ ر: زنخست. ۳ـ ح: قایم العهد چون فکندهٔ؛ ذ: نام ده؛ ر: نا فکندهٔ بدرست؛ ژ: مایده. ۴ـ آ: فلک در؛ ب ت ج خ رز: فلک. ۵ـ خ ر: ملک. ۶ـ د: این چنین تو بتو نشانی هست؛ ژ: نافهٔ. ۷ـ ب: شه. ۸ ـ ج: جفت بر، ذ: بستهٔ. ۹ـ چ: طبع. ۱۰ـ آ ب ت ج خ ز: آید، ر: بود. ۱۱ـ ذ: سپهر. ۱۲ ـ آ ب ت ج خ ز: آید. (بیت شماره ۲۲ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۱۳ـ ر: جابکان؛ ح د: کز انکبین برون، ذ ژ: کون (ژ: کو) انکبین بران. ۱۴ـ ذ: که بزرکان. ۱۵ـ ث س: ترانگبین. (ابیات شماره ۲۷-۲۳ آ ب ت ج خ ز: ۲۵، (۲۴ حذف شده)، ۲۳، ۲۷-۲۶). ۱۶ـ آ ب ت ج خ ز: داده ام. ۱۷ـ آ ب ت ج خ ز: تر و شیرین و نغز چون انجیر. (بیت شماره ۲۴ ح د ذ ژ: حذف شده). ۱۸ـ چ: دانهٔ. ۱۹ـ ذ: درونش. ۲۰ـ ذ: برونیانرا.

حقه‌ای بسته[1] پُرز دُر دارد | درعبارت کلید پر[2] دارد
دُر دران[3] رشته سرگرای بَود | که[4] کلیدش گره گشای بَود
هرچه در نظم او[5] زنیک و بدست | همه رمز و اشارت[6] خردست
هریک افسانهٔ جداگانه | خانهٔ گنج شد نه افسانه[7]
۳۰ آنچه کوتاه جامه[8] شد جسدش | کردم از نظم خود دراز قدش
وانچه[9] بودش درازی[10] از حد بیش | کوتهی دادمش بصنعتِ[11] خویش
کردم این تحفه را گزارش[12] نغز | اینت چرب استخوان شیرین[13] مغز
تا درآری[14] بحسنِ او نظری | جلوه ای دادمش بهر[15] هنری

۱- ج: پسته. ۲- ح: وزغبارت کلید بر؛ د ذ ر: وز، س: وز(در)؛ ب ت خ ز: عمارت؛ ج: عمارت زکالبد. (بیت شماره ۲۷ ح د ذ ژ: حذف شده). ۳- ر: که بران؛ آ ب ت خ ز: بدان، ج: بران. ۴- ر: کز. ۵- چ: نیک و بد. ٦- پ: نظم و اشارت و؛ آ ب ت ج ذ زش: واشارت و (بیت شماره ۲۹ آ ب ت ج خ ز: حذف شده). ۷- ذ: شد با فسانه؛ پ: وافسانه. (بیت شماره ۳۰ ذ: حذف شده). ۸- چ: وانچه کوتاه خانه؛ خ: وانچه؛ ر: وانک کوتاه خانه؛ پ ث ح د ژ: خانه. ۹- ث چ ح د ژ: وانکه، ذ: آنکه. ۱۰- ج: دراز. ۱۱- آ ب ت ج ح خ د ز ژ: زصنعت. (بیت شماره ۳۲ ر: حذف شده). ۱۲- ج: تحفهٔ کرامین؛ ذ: تخته از، ژ: حقه را. ۱۳- ج: جربست استخوان از؛ ح د ش: استخوان و. ۱۴- خ: باد دایم. ۱۵- ب ج: چارهٔ؛ پ: جلوه دادمش ز بهر هر؛ ث: داده ام. (بیت شماره ۳۴ آ ب ت ج خ ز: حذف شده).

لطف بسیار دخلِ اندک[1] خرج — کرده در هر دقیقه[2] درجی درج

۳۵ دست ناکرده دلستانی[3] چند — بکر چون روی غنچه زیرِ[4] پرند

مصرعی زر[5] و مصرعی از دُر — تهی از دعوی و ز معنی پر

تا بدانند[6] کز ضمیرِ شگرف — هرچه خواهم درآورم بحرف[7]

وآنچه بر هفت گنج[8] خانهٔ راز — بستم[9] آرایشی فراخ و[10] دراز

غرض آن شد که چشم از[11] آرایش[12] — در فراخی پذیرد آسایش

۴۰ آنچه بینی که بر[13] بساطِ فراخ — کرده‌ام[14] چشم و گوش را[15] گستاخ

تنگ چشمان معنیم هستند — که رخ از چشم تنگ بر[16] بستند

هر عروسی چو گنج سر بسته — زیر زلفش کلیدِ زر[17] بسته

۱- ژ: بسیار و دخل اندک و؛ ث: دخل و. ۲- چ: کردهٔ در دقیقه؛ ح د ژ: دفینه. ۳- ث ج چ ح د ذ ژ: داستانی. ۴- چو غنچهٔ بزیر؛ ج: غنچه روی (بیت شماره ۳۶ ر: حذف شده؛ ابیات شماره ۳۷-۳۶ آ ب ت ج ز: ۳۶-۳۷). ۵- د: روی (بیت شماره ۳۷ خ: حذف شده). ۶- چ: بدانید. ۷- ب: بر؛ ح: برآورم زین زرف، د: برآورم از حرف؛ ذ ژ: برآورم زدو. ۸- آ ب ت ج خ ز ش: سیم. ۹- خ: دادم. ۱۰- آ: آرایش؛ پ: و- حذف شده. ۱۱- خ ذ ر: حذف شده. ۱۲- ج: رایش. ۱۳- ج خ ذ: وانچه؛ ر: گرچه بینی که در؛ ح: در. ۱۴- ر: کردهٔ. ۱۵- پ: گوش را بدان، ج خ: گوش و چشم را. ۱۶- آ ب ج خ: تنگ چشم؛ چ: تنگ تر، ح: تنگ را (بیت شماره ۴۲ آ ب ت ج خ ر ز: حذف شده). ۱۷- ذ: در.

هرکه این کان گشاد زر یابد[1] بلکه دُر یابد آنکه در یابد

من که نقاشِ نی شکر[2] قلمم رطب افشان[3] نخلِ[4] این حرمم

۴۵ نی کلکم زکشت[5] زار هنر بعطارد رساند[6] سنبلِ[7] تر

سنبله کرد سنبلم را[8] خاص گرچه[9] القاصُّ لایَحِبُّ القاص

چون من از قلعهٔ قناعتِ خویش شاه را گنج در[10] کشیدم پیش

درادا کردن زر[11] جایز وامداری منست رویین دز

وامداری نه کز تهی شکمی[12] دز رویین[13] بُوَد[14] زبی درمی

۵۰ آهن[15] تیزِ آن گریوهٔ سنگ[16] لعل و الماس[17] ریخت صد فرسنگ

۱- ث چ ح د رژ: آن؛ ذ: آن کشاد در ناید؛ آب ت ج ز: در کشاد؛ خ: در کشاد در. ۲- ز: پیکر. ۳- ح: افشان و. ۴- چ: نقش. ۵- ج: نی زکلکم کشیده، ژ: نی که کلکم زکشته؛ ح د ذ ر ز: ز کشته. ٦- ژ: بعبارت رسانده؛ ح د ذ ز: رسانده. ۷- چ: عنبر. ۸- ذ: سنبلی کرده سنبلی را؛ آب ت خ ز: کرده سنبلش را؛ ر: خواند؛ ج ش: سنبلش را. ۹- آب ت خ ز: زانکه، ذ: کشته. ۱۰- ج: بر، س: زر (در). ۱۱- ج: زرو. (بیت شماره ۴۹ ج: حذف شده). ۱۲- ث: فامداری نه از؛ ب خ ز: کز (خ: که از، ز: که کز) تهی کرمی؛ پ چ ح د: نه از، ذ: به از؛ آت: کرمی. ۱۳- ح خ: رومی. ۱۴- ز: برد. ۱۵- س: کاهن. ۱٦- آب ت ج خ ز: و تیغش از کریوهٔ تنک، ح د ذ رژ: تیر این (ر: تیر وان) کریوهٔ تنک؛ ش: تنک. ۱۷- ب ت: والا ش؛ ج: و - حذف شده.

لعل بردستِ دوستان[1] بقیاس	وز[2] پی پای دشمنان الماس
آن نه[3] دز کعبه[4] مسلمانیست	مقدس رهِ روانِ روحانیست[5]
میخِ زرّین و مرکز[6] زمی است	نامِ رویین[7] دزش زمحکمی است
یافت دریافت نا[8] رسیدهٔ او[9]	زهره را هم زره دریدهٔ او[10]
۵۵ جبل[11] الرحمه زآن[12] حریم دریست	بوقبیس از کلاه او کمریست
ابدی[13] باد خطِّ این پرگار	زآن[14] بلند آفتاب نقطه[15] قرار
دردزی[16] چون[17] حصار پیوندند[18]	نامهٔ برکبوتری بسندند[19]

۱ـ ج : لعل بدوستان تو؛ ر: لعل بر لعل. ۲ـ آب ت ج خ ز: از (بیت شماره ۵۲ ر: حذف شده). ۳ـ ث چ: حذف شده. ۴ـ د: قلعهٔ. ۵ـ پ: معدن ره روان ریحانیست؛ ح: ریحا نیست. (بیت شماره ۵۳ خ: حذف شده). ۶ـ آب ت ج ز: نه (ج: ز) ره رو؛ ح د: و ـ حذف شده؛ ذ رژ: و مرکب. ۷ـ ذ: زرین. (بیت شماره ۵۴ پ ر: حذف شده). ۸ـ آب ت ج خ زش: قاف تا قاف در. ۹ـ ذ: اوست. ۱۰ـ آب ت ج خ زش: زرهی هم؛ ث: زهره، چ ح د ژ: زرهمه؛ ذ: زر همه زره دریدهٔ اوست. (بیت شماره ۵۵ ر: حذف شده).

۱۱ـ پ: حبل. ۱۲ـ آب ت ج خ: الرحمه را؛ ذ ز: زین، ژ: ازان (بیت شماره ۵۶ ج: حذف شده). ۱۳ـ د: آبدان.

۱۴ـ آ ب: وان، ت: آن. ۱۵ـ ر: نقره. ۱۶ـ ذ ز: دز. ۱۷ـ چ: این. ۱۸ـ آخ ز: پیوندد. ۱۹ـ ب ت ج: نامه را؛ آخ ز: نامه را بر (ز: در) کبوتری بندد؛ ذ: نامه را در؛ پ ث چ د ژ: در، س: بر (در).

تا برد نامه را[1] کبوتر شاد — بر[2] آن کس که او رسد[3] فریاد

من که در شهربند[4] کشورِ خویش — بسته دارم گریزگه[5] پس و پیش

۶۰ نامه برمرغِ نامه بر[6] بستم — کو[7] رساند بشاه[8] من رستم

ای فلک بردر[9] تو حلقه بگوش — هم خطاپوش[10] و هم خطائی پوش

چون مرا دولتِ تو یاری کرد[11] — طبع بین تا چه سحرکاری کرد[12]

از پس پانصد و نود سه قران[13] — گفتم این نامه را چو ناموران[14]

روز بر[15] چارده زماهِ صیام — چار ساعت ز روز رفته[16] تمام

۱- ج ز: نامه. ۲-ح د: نزد. ۳- پ: برد. ۴-ز: بند شهر. ۵- آ ب ت ج: کریز را، ذ: ززیرکی، ز: کریزکی. ۶- پ ث چ د ز ژ: در مرغ نامور (د: نامه ور)؛ ح س: در مرغ؛ چ: برمرغ نامه در. ۷- پ ث چ ح د ذ ژ: چون، ر: که، ز: چو، س: کو (چون). ۸- آ ب ت: بشاه و. ۹-چ: بر. ۱۰- آ چ: خطابخش. ۱۱- ز: چون دولت تو یاری داد؛ ذ: داد. ۱۲-خ: طبع من؛ ر: طبع من بین چه؛ ز: طالع بین چه سحرکاری داد؛ ذ: بین چه سحرکاری داد. (ابیات شماره ۶۶-۶۳ ح: ۶۴-۶۳، ۶۶-۶۵). ۱۳- آ ب ت ج: تا وصاد وحیی (ت ج: وحی) هجرت؛ چ: نود چه؛ ر: بران، س: بران (قران).

۱۴- آ ت: نامهٔ چو الفجرت، ر: نامه چو نامه روان.

۱۵- ج: روزهٔ؛ ذ ز ژ: بد، س: بر (بد).

۱۶- پ: رفت.

۶۵ باد بر تو مبارک این پیوند / تا نشینی بر این سریرِ بلند

نوشی آب حیات ازین[1] ابیات / زنده مانی چو خضر از[2] آب حیات

ای که[3] در ملک جاودان بادی / ملک با عمر[4] و عمر با شادی

گر نرنجی[5] ز راهِ معذوری / گویمت نکته‌ای[6] بد ستوری

بزمهای[7] تو گرچه زنگینست[8] / آنچه بزم مخلّدست[9] اینست

۷۰ هرچه هست از حساب گوهر[10] وگنج / راحت اینست و آن[11] دگر همه رنج

آن اگر صد کشد بپانصد[12] سال / دیر زی تو[13] که هم رسد[14] بزوال

۱- ج: این . ۲- خ: باز مانی چو خضر ز ؛ ج: خضرو؛ آ: ز. (ابیات شماره ۶۸ - ۶۷ د ، ابیات شماره ۷۰ - ۶۷ ذ : حذف شده) . ۳- پ: که، ج: که ای . ۴- ژ: ملک . ۵- ز: برنجی .

۶- آ ب ت ج خ: نکته کویمت. (ابیات شماره ۷۴ - ۶۹ ج : ۶۹ ، ۷۴ - ۷۰) .

۷- ر: بزمگاه ، ز: نرخهای .

۸- ش : زنگین است .

۹- ز: آنچه نرم بزم محبراست .

۱۰- ر: راحت . ۱۱- ژ: آن . ۱۲- ج : اکر آن ؛ ح : آنچه آنرا رسد ؛ د: آن وجودت رسد ؛ ذز: آن اکرچه رسیده پانصد ؛ ث چ خ ژ : چه رسد ، ر: صد بود .

۱۳- آ ب ت ج خ: دیر ترزی . ۱۴- ذ ز: رسی .

وین خزینه که خاص[1] درگاهست | ابد الدهر با تو همراهست
این سخن را[2] که شد خرد[3] پرورد | بردعای[4] تو ختم خواهم کرد
دولتی باش هرکجا باشی | در رکابت[5] فلک بفرّاشی
۷۵ دولتت راکه بر[6] زیادت باد | خاتم کار[7] بر سعادت باد

۱- ب ت ج خ : جریده (ت : خزینه ، ج : خرابه ، خ : خزانه) که اصل ؛ ث : خرابه ؛ آ ش: اصل. ۲-ح دذ زژ : خزینه ، ر: خزاین . ۳- چ : سخن . ۴- آب ت ز: بدعای . ۵- ج: رکاب . ٦- ج : در. ۷-خ ر: ختم کار تو .

آ : تم الکتاب الموسم بهفت پیکر بعون الله تعالی وحسن توفیقه سنه ۷۱۸ _ افزوده .

ب: تم الکتاب بحمد الله تعالی وحسن توفیقه و الصلوة و السلم علی خیر خلقه محمد و آله علی ید العبد المذنب الراجی الی رحمه ربه احمد بن الحسین بن سانه غفر الله ذنوبه فی سادس من شهر رجب المرجب لسنه ثلاثه وستین وسبعمایه ـ افزوده.

پ: تمت الکتاب هفت پیکر بعون الله تعالی و حسنه توفیقه و الحمد لله حق حمده وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین اجمعین ـ افزوده.

ت : تم الكتاب الموسم بهفت پیکر من مقالات افصح الشعراء افضل المتكلمين قدوة ارباب القلوب نظامی کنجهٔ رحمه الله عليهم رحمه واسعه فی اواخر من شهر شوال لسنه ست وستين و سبعمايه حرّره العبد الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى احمد بن الحسين بن سانه غفر الله له و لوالديه وجميع المسلمين و المسلمات و المؤمنين والمؤمنات و صلى الله على نبيه محمد و آله الطاهرين ـ افزوده.

ث : كتاب هفت پيكر و الحمد لله حق حمده و قد وقع الفراغ من تعليقه يوم الجمعه ثانى عشرين صفر ختم بالخير و الظفر لسنه ثمان و سبعين وسبعمايه الهجريه من كُتُب العبد عبد القادر بن غيبى الحافظ المراغى احسن الله عواقبة فى تاريخ سنه احدى وتسعين وسبعمايه الهلاله ـ افزوده .

ج: تم الكتاب بعون الملك الوهاب و الحمد لله حق حمده و الصلوة والسلام على نبيّه محمد و آلـــه اجمعين ـ افزوده .

چ: تمّت الكتاب بعون الملك الوهاب ـ افزوده .

ح: تمّت الكتاب بعون الله الملك الوهاب وصلى الله على خير خلقه ومظهر حقه محمد وآله وصحبه و سلم تسليماً ابدا سرمدا ـ افزوده.

خ: تمت بتاريخ عشرين شعبان المعظم سنه تسعمايه مشقه محمد بن حاجی محمد احسانی النشابوری ختم بالخير ـ افزوده .

د: تم الكتاب بعون الملك الوهاب الموسم به هفت پیکر فی تاریخ سادس شهر رمضان المبارك سنه تسع وتسعين وثمانمايه والحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد و سلّم ـ افزوده .

ذ: تمت الكتاب بعون الملك الوهاب تم ـ افزوده .

ژ: آمین یا رب العالمين تم اتمام يافت خمسهٔ قدوه الحكماء والسالكين افضل المتقدمين و المتأخرين زبدة الصّالحين صاحب العلم اليقين شيخ نظامی گنجهٔ رحمه الله رحمة واسعة تليق بحاله فی وقت الضحى يوم الخميس الرابع عشر من شهر ربيع الاخر لسنه اربع و تسعمايه الهجريه النبويه و كاتب هذه البحور الخمسة الفقير الحقير المحتاج الى رحمة الله الملك المعبود العبد حسين بن محمد بن محمود بن شيخ حسن غفر الله له و لهم و بلغه غاية المنى و جعلهم الله فی الجنة مكانهم بحق محمد و آله واصحابه و ازواجه و اهل بيته و صلى الله على محمد و آله اجمعين .

غریق رحمت یزدان کسی باد	که کاتب را بالحمدی کند یاد
هر که خواند دعا طمع دارم	زانکه من بندهٔ گنه کارم
بماند سالها این نظم وتحریر	زما هر ذرّه خاک افتاده جایی
مگر صاحب دلی روزی برحمت	کند درحق این کاتب دعایی

التماس آنست از عزیزانی که این نسخه را به بینند یا بخوانند که بر کاتب این منظور دعایی بخیر بکنند وتقصیر نفر مایند اللهم اغفر لکاتبه وصاحبه وقاریه وناظره وسامعه وحامله ولمن قال امین ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات بحق محمد سید الکائنات برحمتک یا ارحم الراحمین ـ افزوده .

فهرست

صفحه

ТЕКСТ

Данный бейт взят из главы "Бахрам порицает военачальников" (عتاب كردن بهرام سران لشكر), в которой Бахрам критикует их после победы над китайским хаканом за то, что они пассивно действовали на поле боя.

В этой части поэмы повествуется о том, что в сражении на стороне Бахрама участвовал со своими воинами и йеменский шах. После победы шах Йемена восхваляет Бахрама и просит его разрешить ему вернуться на родину, обещая, что, если опять понадобится его помощь, он тут же будет готов вернуться в Иран.

Дело в том, что имя Мунзир (منذر), приведенное в этом бейте, зафиксировано только в четырех рукописях (ب ت ر ز). А в остальных, в том числе изданных Вахидом Дастгарди и Рипкой текстах, оно заменено на Ну'ман (نعمان). Во время редактирования текста предпочтение было отдано второму варианту. В связи с этим хочется сказать следующее.

Во-первых, в это время шахом Йемена был Мунзир, а не Ну'ман. Шах Ну'ман, отец Мунзира, к этому времени уже умер.

Во-вторых, что касается Ну'мана II – сына Мунзира – внука шаха Ну'мана, то Низами в поэме нигде не описывает его царствование

И в-третьих, история шахов показывает, что ни в Иране, ни в других странах мусульманского Востока, пока шах был жив, его сыновья, даже если из них кто-то был объявлен *валиахдом* (наследником), не носили шахского титула.

Имея в виду вышесказанное, нам хотелось оставить в тексте имя Мунзира, а не Ну'мана.

Как было подчеркнуто выше, пока не будет обнаружен оригинал или же рукопись, близкая к написанию первой редакции того или иного произведения, такие споры и сомнения в правильности текста всегда будут иметь место.

Настоящий критический текст "Хафт пайкар" Низами является первой публикацией поэмы в нашей стране. Сознавая все трудности составления критического текста, сбора материала, группировки разночтений, сложности многих вариантов, мы полагаем, что в данной работе могут иметь место недочеты. Поэтому в целях дальнейшего улучшения текста поэмы мы заранее благодарим тех читателей, которые пришлют нам свои критические замечания. Вместе с тем думается, что подготовленный к печати данный критический текст "Хафт пайкар" даст возможность специалистам и низамиведам еще успешнее продолжать исследование творчества поэта.

Представляемый вниманию читателей критический текст с начала до конца был прочитан доктором филологических наук Акрем Джафаром, которому я считаю своим долгом выразить искреннюю благодарность за его труд и полезные советы.

Тахир Магеррамов
10 апреля 1984 г.

2*

(/Выражение/ "пил афкандан" есть намек на отказ от гордыни, высокомерия и признание себя бессильным. Так, в просторечии говорится "какой-то едет на слоне", что является намеком на гордость человека.)

По нашему же убеждению, в этом отрывке все пять слов پیل، پیلکیهای، پیل، پیل، پیل، должны были бы быть بیل، بیلکیهای ، بیل، بیل، بیل , т.е. не "слон", а "лопата". Почему? Потому, что, когда бушует дождевой поток или река выходит из берегов, люди прежде всего вспоминают о лопате; народ бежит за лопатой, чтобы остановить течение воды. Мы не упускаем из виду и того, что в средние века буквы ب (б) и پ (п) во многих случаях писались одинаково, т.е. с одной точкой. Вместе с тем во всяком изложении должна быть твердая логика. Известно, что, будучи сыном своего времени, Низами верил в бога, верил в предначертания и в то, что судьба человека подвластна року. По нашему мнению, поэт в этом отрывке иносказательно предупреждал своих читателей о том, что бороться против предопределения бессмысленно, бесполезно. Низами хотел сказать, что как маленькая лопата не может преградить путь бушующему потоку, так и человек не в состоянии бороться против божественного веления.

Добавим, что слово پیل (слон) зафиксировано только в тексте Вахида Дастгарди, а в остальных рукописях, привлеченных нами для составления критического текста поэмы, в том числе и в тексте Яна Рипки, написано بیل (лопата).

Из сказанного выше видно, что наше толкование также в определенной степени сходится с комментарием Вахида Дастгарди. Но комментарий Вахида Дастгарди в данном контексте не имеет логики.

Надо сказать, что вообще трудно перевести на любой язык вариант Вахида Дастгарди. Что касается предлагаемого нами варианта, то его можно понимать так:

"Брось лопату, потому что поток /уже/ вырыл себе путь,
Посмотри же, сколько лопаточек у небосвода.
Небесная лопата на земле выкопала яму,
Может ли не бояться земля такой лопаты?
Посмотри, в каком виде появился ты /на этот свет/ вначале,
То, что ты /сейчас/ имеешь, имел ли /раньше/?
Из этих двух лопаточных сражений[27] ты возьмешь то,
Что в первый день принес с собой /на этот свет/".

Другой пример.

На с.252 настоящего критического текста бейт 68 нам хотелось бы оставить в таком виде:

شاه منذر از آن میان برخاست   بزم شه را بآفرین آراست

---

[27] Намек на светлые дни и темные ночи, которые постепенно укорачивают жизнь человека.

В шестой (сандаловой) новелле поэт с большим мастерством повествует о Шарре, человеке беспощадном, жадном, бессовестном, понесшем за свои злодеяния заслуженное наказание, и Хайре — воплощении добра, нашедшем свое счастье.

Наконец в седьмой (белой) новелле, рассказывая о молодом человеке, имевшем прекрасный загородный сад, Низами со свойственным ему юмором и одновременно совершенно серьезно поднимает вопрос о семье, являющейся важным звеном человеческой жизни. Основная идея новеллы та, что семья должна создаваться только путем законного бракосочетания.

Каждая новелла в "Хафт пайкар" заслуживает специального исследования, в этих новеллах ставятся многие важные жизненные проблемы.

* * *

Составление критического текста требует большого, кропотливого труда, умения и точности. Составитель настоящего критического текста в меру своих возможностей старался уточнить или же приблизить текст поэмы "Хафт пайкар" Низами к ее первоначальному варианту. Конечно, трудно утверждать, что составленный нами текст равнозначен его авторской редакции. Пока не будет найден автограф или близкая ко времени написания рукопись поэмы, вопрос этот не может быть окончательно решен. Сошлемся на некоторые примеры.

В разделе поэмы, озаглавленном "Восхваления слову, мудрости и наставлению" (در ستایش سخن و حکمت و اندرز), в настоящем издании бейты 140 – 143 на с.80 даны следующим образом:

پیل بفکن که سیل ره کندست	پیلکیهای چرخ بین که چندست
خاک را پیل چرخ کرده مغاک	بچنین پیل گِل ندارد باک؟
بنگر اول که آمدی ز نخست	زانچه داری چه داشتی بدرست
آن بری زین دو پیل ناوردی	کاوّلین روز با خود آوردی[26]

Вахид Дастгарди в опубликованном им тексте эти четыре бейта приводит в таком же виде. И свою точку зрения обосновывает так:

پیل افکندن کنایه از ترک غرور و نخوت و اظهار عجز است چنانچه پیل سوار بودن در زبان مردم که گویند فلانی سوار پیل است کنایه از غرور است.

---

[26] См.: Хафт пайкар, изд. Вахида Дастгарди, с.49.

государственных делах, что оборачивается бедствием для страны: происходят мятежи, ослабевает дисциплина в войске, опустошается казна. Тем не менее в трудные моменты Бахрам учится у народа. Так, наблюдая сцену, когда пастух наказывает свою собаку за то, что она изменила хозяину, он осознает свои упущения в деле управления государством. Низами устами Бахрама говорит:

گفت با خود گزین شبانهٔ پیر　　　شاهی آموختم زهی تدبیر

([Бахрам] говорил себе: У этого старого пастуха
Я учился царствованию, вот где мудрость!)

После этого случая Бахрам задумывается, ищет виновника ослабления государства, причины разложения дисциплины в войске и опустошения казны. И он находит источник раздоров — им оказывается его везир Раст-Роушан. Бахраму становится ясно, что Раст-Роушан предатель, который призывал китайского хакана напасть на его родину. Раст-Роушан бросил в тюрьму сотни невинных, честных, преданных своей родине и повелителю людей, оскорблял их честь, достоинство, грабил их. Все эти события производят на Бахрама глубокое впечатление, он отказывается от прежних забав и посвящает свое время заботе о подданных, о процветании страны.

Большую часть поэмы составляют рассказы красавиц. Каждая новелла в поэме глубоко поучительна.

Основная идея первой (черной) новеллы — воздержанность человека, необходимость следовать разуму в своих поступках и делах для достижения поставленной цели. В противном случае человека охватывает раскаяние и в конечном счете он вынужден будет надеть черное платье, символизирующее траур.

Во второй (желтой) новелле поэт хочет показать, что в мире нет ничего более ценного и сладостного, чем здоровье человека и его жизнь. В этой новелле объектом критики Низами являются такие пороки, как мошенничество, обман, зазнайство женщин, живущих в роскоши.

В третьей (зеленой) новелле Низами противопоставляет честным, правдивым, гуманным людям людей нечестных, причиняющих вред окружающим, злоумышленников. Поэт мастерски показывает на примере Малиха, что злые люди не могут быть счастливы, в свое время их постигнет божья кара или земные наказания, а в образе Бишра он рисует человека гуманного, обретающего в конечном итоге счастье.

В четвертой (красной) новелле в лице славянской царевны и молодого человека поэт прославляет силу разума. Он утверждает, что все тайны постижимы лишь с помощью разума.

В пятой (синей) новелле на примере молодого торговца Махана Низами показывает вред страстей и пьянства. Он наглядно иллюстрирует ту мысль, что если человек подвержен пагубным страстям и пьянству, то он обязательно утрачивает себя, теряет свою дорогу, заблуждается и на жизненном пути его ждет много неприятностей.

1207/8). По замечанию Ч.Рьё[24] и подтверждению Е.Э.Бертельса[25], к мнению которого присоединяемся и мы, поэма посвящена именно этому государю, хотя в этом вопросе между учеными имеются расхождения.

Нет единого мнения и по поводу названия поэмы. В связи с этим хочется напомнить, что Низами в конце "Хамсе", а точнее, в "Искандар-наме" сам назвал свою поэму "Хафт пайкар". Это же название встречается в самых древних рукописях. Во всех крупных исследованиях, посвященных жизни и творчеству Низами, поэма названа "Хафт пайкар" (в русском переводе "Семь красавиц", а в азербайджанском — "Једди көзәл", хотя слово "пайкар" (پیکر) можно переводить не только как "красавица", оно имеет и другие значения, например: "ланита", "тело", "наружность", "образ", "форма", "модель", "портрет", "звезда", "планета" и т.д.). Некоторые исследователи Низами пытаются доказать, что название поэмы должно быть "Бахрам-наме" или как-то иначе. Нам кажется, что все эти попытки не имеют прочной научной основы.

В средние века, когда господствовали насилие и унижение личности, царили бесправие, беспорядки, беззаконие, когда беспрерывно происходили кровавые войны, передовые мыслители того времени, и в том числе Низами, поднимали свой голос против тирании и насилия. Великий гуманист Низами во всех своих сочинениях резко осуждает произвол государственных чиновников, султанов, шахов, хаканов. В поэме "Семь красавиц" поэт выдвигает целый ряд важных жизненных проблем, и прежде всего проблему управления государством. Низами считал, что если страной будет управлять умный, справедливый государь, то народ будет жить в спокойствии, не зная нужды, страха и бедствий.

По всей вероятности, исходя из этих представлений, Низами изобразил главного героя поэмы Бахрама сильным, умелым, щедрым, справедливым монархом. Он управляет семью иклимами (поясами), т.е. является властелином всего мира по тогдашнему представлению о вселенной. Создавая образ Бахрама, поэт хотел преподать урок всем правителям, всем влиятельным государственным сановникам своего времени.

Бахрам в интерпретации Низами является шахом, любящим свою родину, защищающим ее границы. Он никогда не нападает на чужую страну, но отражает вторжения врагов. Бахрам любит и уважает свой народ, заботится о людях в трудные неурожайные годы, обеспечивает народ хлебом. В его стране умирает всего один человек, и Бахрам молится за него, просит прощения у Бога, так как не ведал о судьбе этого бедняка. Поэт показывает и слабые стороны Бахрама, особенно его пристрастие к вину, охоте, времяпровождению с красавицами, вследствие чего он постепенно забывает о

---

[24] *Rieu Ch.* Catalogue of the Persian Manuscripts, c.567.
[25] *Бертельс Е.Э.* Низами и Фузули, с.147—148.

11. Если в каком-то экземпляре добавлен бейт, несколько бейтов или заглавие, то они полностью приводятся в разночтениях с указанием места их нахождения с помощью буквенного обозначения варианта.

12. Всякие пояснения, относящиеся к какому-нибудь экземпляру или же тексту поэмы, даются, как правило, в скобках.

13. В критическом тексте некоторые бейты поэмы взяты в квадратные скобки [ ]. Это относится к бейтам, подлинность которых по ряду соображений вызывает сомнения.

14. В большинстве привлеченных рукописей, особенно наиболее древних, буквы پ، چ، د، ژ، س، گ، ی написаны в архаичной или же арабизованной форме: ب، ج، ذ، ز، ښ، ک، ي .

В настоящем тексте они приведены в соответствии с современной персидской орфографией и в аппарате на них разночтений не дается.

15. Как известно, в средние века в персидской орфографии надстрочный знак ء (хамза) в словах, оканчивающихся на так называемое "ха" немое ("ха-йи гайр-и малфуз"), употреблялся для обозначения различных грамматических функций: он обозначал *йа-йи нисбат* (-и относительности), *йа-йи вахдад* (-и единичности, определенный артикль), *йа-йи накара* (-и неопределенности, неопределенный артикль), *йа-йи ишара* (-и указательное), *йа-йи изафа* (изафетный показатель) и т.д. Для облегчения правильного понимания текста широкими читательскими кругами слова со знаком "хамза", означающим "йа-йи вахдат" (-и единичности), приведены в настоящем издании в современном правописании, т.е. хамза передана через ای . Например, на с.430 бейт 6 в старых рукописях написан так:

روزی آزادهٔ بزرگ نه خــــرد   آمد اورا بباغ مهمان بــــرد

В настоящем издании "хамза" над буквой "ه" (ха-йи хавваз) в слове آزاده в первом мисра бейта передана в виде ای : آزاده‌ای,

* * *

"Хафт пайкар" — четвертая поэма, входящая в "Хамсе" Низами. Она написана в эпико-романтическом жанре, размером хафиф, основной парадигмой которого является *фā'илāтун мафāи'лун фа'лāн* (или *фа'лун*) — (فا علاتن مفا علن فعلان) (فعلن).

В конце поэмы Низами указывает, что завершил ее 14 рамазана 593 г.х. (= 31 июля 1197 г.). В ряде использованных нами при составлении критического текста поэмы древних и опорных вариантов в начальной традиционной главе — "Похвала шаху..." (در مدح پادشاه...) поэт обращается к Аксонкориду 'Ала' ад-Дину Корп-Арслану (1177 —

۱۵- خ:بر. ۱۶ - ث:کی. ۱۷-ژ: پدیدم. ۱۸ -س: که (چو).

Иногда разночтения к некоторым словам указываются в одной сноске. Например, на с.87 бейт 45 критического текста гласит:

از سه بگذر که محملت نه قویست[6] وز دو هم در گذر که آن شنویست[7]

В некоторых рукописях в каком-то месте имеются расхождения, тогда эти разночтения обозначены следующим образом:

۶- پ ج: دو بگذر که محمل؛ آ ح س ش: محملی؛ د:محمل تقویست.

۷- د: و از هم در گذر که آن فتویست؛ س: از؛ پ ج: دوان در گذر که هم شنویست (ج: قویست)؛ چ: دو بگذر که آن هم؛ ح: بر کدر؛ ث:دعویست؛ خ ز: بنویست

4. Если один бейт имеет два одинаковых варианта, то над каждым из них ставится порядковый номер отсылки, а в аппарате разночтений оба варианта отмечаются вместе. Например, на с.8 в бейте 37 последние слова в обоих полуст́иших شود, а в рукописи پ это слово дано как بود.
Разночтение это указывается так: ۷-۸ -پ: بود

5. Разночтения заглавий в отличие от разночтений в тексте поэмы имеют не цифровую отсылку, а знак *.

6. Для удобства пользования текстом, а также облегчения пояснений в издании дана не сквозная нумерация бейтов всей поэмы, а отдельная внутри каждой главы, с обозначением цифр через каждые пять бейтов.

7. Если порядок бейтов в отдельных рукописях не совпадает с порядком, принятым в нашем издании, в разночтениях сначала указывается (слева направо) порядок бейтов в настоящем издании, затем приводятся условные обозначения рукописей и порядок бейтов в них. Такие пояснения даются в скобках.

8. Если в той или иной рукописи имеются дополнительные заглавия или бейты, в разночтениях они даны с пометкой "добавлено" (افزوده); в случае же отсутствия отдельных бейтов или заглавий это отмечается словом "опущено" (حذف شده).

9. Если порядок мисра в бейтах изменен, в разночтениях это также отмечается. Например, на с.3 в рукописи ذ мисра бейта 15 переставлены. Это обозначается так:
(مصرعهای بیت شماره ۱۵ ذ: مقدم موٴخر است)

10. Явные механические описки в рукописях, а также слова с пропущенными диакритическими знаками, если это не искажает смысла слов, как правило, в аппарате разночтений не зафиксированы. В отдельных случаях разночтения даются лишь для тех слов, которые могут обозначать иной смысл.

16. ИЗДАННЫЙ В ПРАГЕ ТЕКСТ ПОЭМЫ "ХАФТ ПАЙКАР"

Условно обозначена – ش[22]

Критический текст поэмы "Хафт пайкар" Низами, составленный Г.Риттером и Я.Рипкой. Издатели поэмы пользовались рукописями, имеющимися в библиотеках европейских стран и Стамбула. Среди них были и переписанные в XIV в. Ряд исследователей, в том числе Е.Э.Бертельс, высоко оценили это издание поэмы[23].

Несмотря на ряд положительных черт, эта публикация также страдает рядом погрешностей, которые указаны нами в разночтениях настоящего издания "Хафт пайкар".

* * *

При составлении данного текста поэмы были критически использованы все привлеченные рукописи и оба издания. Те или иные слова отбирались с учетом стиля поэта, размера стиха, логической последовательности мысли и т.д.

Настоящий критический текст поэмы "Хафт пайкар" составлен в соответствии с принципами, принятыми в советской текстологии, с некоторыми добавлениями, предназначенными для облегчения чтения текста.

При указании разночтений мы придерживались следующих правил:

1. Привлеченные нами рукописи поэмы и оба издания обозначены условно буквами арабского алфавита и идут в порядке от более древних к более поздним.

2. При уточнении заглавий мы, исходя из текста всех привлеченных рукописей, стремились сформулировать такой вариант, который наиболее полно отражал бы содержание главы. Если текст заглавия той или иной рукописи не совпадал с взятым нами за основу, в разночтениях он приводился целиком, если же с нашим вариантом совпадала только часть слов, тогда в разночтениях после указания рукописи ставилось отточие (что означало, что до этого места текст данного варианта схож с нашим), а затем приводились слова, отсутствующие в принятом нами варианте.

3. В случаях, когда имеются различия между словами в принятом нами за основу тексте и другими рукописями, над этими словами ставится порядковый номер ссылки, а в аппарате разночтений под этим номером – вариант с указанием, в какой рукописи он находится. Например, на с. 6 бейт 50 в нашем тексте написан так:

در[۱۵] که[۱۶] نالم که دستگیر توئی   در پذیرم[۱۷] که[۱۸] در پذیر توئی

Разночтения, имеющиеся в вариантах, зафиксированы следующим образом:

---

[22] *Ritter H.* und *Rypka J.* Heft peikar, ein romantisches Epos des Nizami Gengei. Praha, 1934.

[23] *Бертельс Е.Э.* Низами и Фузули, с.18.

ми мелким наста'ликом. Заглавия исполнены золотом и синькой. На каждой странице, где нет заглавия, 50 бейтов. Имя переписчика и дата завершения переписки не указаны. По полиграфическим признакам ее можно отнести к XV в. Миниатюр нет.

Рукопись дает неплохое чтение. Текст ее очень сходен с текстами древних рукописей آ ب ت ج خ ر , но и в нем имеется ряд искажений. Переплет кожаный, украшен орнаментом и тремя ромбовидными медальонами. "Хафт пайкар" помещена на 50 листах.

14. РУКОПИСЬ ИНСТИТУТА ВОСТОКОВЕДЕНИЯ им. АБУ РЕЙХАНА БИРУНИ АН УЗБЕКСКОЙ ССР № 4301

Условно обозначена — ژ [20]

"Хамсе" Низами. Формат 25 × 17 см. Количество листов 376. Завершена в четверг 14 раби II 904 г.х. (= 29 ноября 1498 г.) каллиграфом Хусайном ибн Мухаммадом ибн Махмуди шейхом Хасаном. Почерк наста'лик. Имеет кожаный переплет коричневого цвета с медальоном. Сохранность хорошая. В рукописи нарушена последовательность поэм:

"Махзан ал-асрар" — 1б — 30б; "Хосров и Ширин" — 32б — 107б; "Лайли и Маджнун" — 108б — 167а; "Икбал-наме" — 168б — 208а; "Хафт пайкар" — 209б — 276а; "Шараф-наме" — 277б — 376а. Текст написан черной тушью в четыре колонки и по краям листа, заглавия — красными чернилами. Каждый лист содержит около 38 бейтов. Миниатюр нет. Текст дает неплохое чтение, но имеется множество отклонений от опорных вариантов.

15. ОПУБЛИКОВАННЫЙ В ИРАНЕ ВАХИДОМ ДАСТГАРДИ ТЕКСТ ПОЭМЫ "ХАФТ ПАЙКАР" НИЗАМИ

Условно обозначена — س [21]

Блестящий знаток восточной поэзии, в том числе творчества Низами, Вахид Дастгарди проделал, безусловно, большую работу. Он затратил свыше 20 лет на составление и публикацию текста "Хамсе" Низами Ганджави. Однако сама система составления критического текста, которой придерживался Вахид Дастгарди, не отвечает современным требованиям текстологии. Кроме того, в его текстах имеется ряд неточностей. Несмотря на все это, издание Вахида Дастгарди использовано нами в качестве одного из опорных вариантов настоящего критического текста поэмы "Хафт пайкар".

---

[20] Описание ее дано: Собрание восточных рукописей Института востоковедения АН УзбССР. Т.V. Таш., 1960.

[21] هفت پیکر حکیم نظامی گنجوی با حواشی و شرح لغات و ابیات و تصحیح و مقابله با سی نسخهٔ کهن سال، یادگار و ارمغان وحید دستگردی، طهران، ۱۳۱۵ ش.

185б); "Искандар-наме" (186а – 282а). Бумага желтая, восточная. Почерк наста'лик. Стихи написаны в четыре колонки черной тушью, заголовки – красной краской. Переписана в месяце рамазан 979 г.х. (= январь 1572 г.) каллиграфом Ибн Ахмадом Хусайном ан-Низами ал-Хусайни. Количество листов 282. Формат 23 × 15 см. На каждом листе, где нет заглавия, написано по 50 бейтов. Эта рукопись уже привлекалась при составлении критических текстов четырех поэм Низами: "Сокровищница тайн", "Хосров и Ширин", "Лайли и Маджнун" и "Искандар-наме".

Рукопись не дает ценных разночтений, в ней много погрешностей. Однако, судя по припискам на полях, она была сличена с неплохой рукописью[17].

12. РУКОПИСЬ РЕСПУБЛИКАНСКОГО РУКОПИСНОГО ФОНДА АН АзербССР М-500/33730 (325/325)

Условно обозначена – ز

В рукописи помещены "Хамсе" Низами Ганджави и "Хамсе" Амира Хосрова Дехлави. Формат 28 × 18 см. Количество листов 700. Тексты четырех поэм Низами помещены в середине страниц в две колонки, а тексты поэм Амир Хосрова и "Икбал-наме" Низами – на полях.

Текст исполнен черными чернилами по 19 бейтов на каждой странице, где нет заглавия. Почерк наста'лик. Бумага желтая, блестящая. Сохранность хорошая. По нашему убеждению, рукопись переписана в начале XV в. (1421-22 г.)[18].

13. РУКОПИСЬ РЕСПУБЛИКАНСКОГО РУКОПИСНОГО ФОНДА АН АзербССР М-501/33709 (323/323)

Условно обозначена – ز[19]

Рукопись содержит полную "Хамсе" Низами. Формат 23 × 16 см. Количество листов 296. Бумага восточная, кремового цвета. Написана в четыре колонки черными чернила-

---

[17] Краткое описание ее см.: *Бертельс Е.Э.* Низами и Фузули, с.461.

[18] Ее подробное описание дано нами в книгах: *Амир Хусрау Дихлави*. Матла' ал-анвар. М., 1975, с.76–77; *Амир Хусрау Дихлави*. Маджнун и Лайли. М., 1975, с.6–8.

[19] Описание ее см.: Низами Гянджеви. Баку, 1979, с.78. В этом описании имеются, однако, неточности. Там сказано, что "поэмы помещены в хронологической последовательности", "в рукописи отсутствует только начало „Хафт пайкар"". В действительности же в рукописи нарушена последовательность частей "Искандар-наме" – "Шараф-наме" и "Икбал-наме", а начало "Хафт пайкар" наличествует. В рукописи имеется полный текст этой поэмы. Но при брошюровке ее листы были неправильно сложены. Таким образом, правильный порядок листов "Хафт пайкар": 253а – 256а (начало) и 143б – 185б (конец).

9. РУКОПИСЬ БИБЛИОТЕКИ ЛО ИНСТИТУТА ВОСТОКОВЕДЕНИЯ АН СССР (№ С — 57)

Условно обозначена — خ [14]

Полная "Хамсе" Низами. Выполнена между джумада II 897 и 901 гг.х. (= апрель 1492 — 1495/96 г.). Рукопись эта неплохая, но содержит обычные искажения XV в. Это объемистый том в 397 листов, формат 24,5 × 16 см. Бумага желтая, плотная, на странице по 34 бейта в четыре колонки. Рукопись написана не каллиграфическим, но четким наста'ликом. Текст "Хафт пайкар" помещен на л. 175б —244б. Переписана 20 шабана 900 г.х. (= 16 мая 1495 г.). Переписчиком является Мухаммад ибн Хаджи Мухаммад Ахсан Нишапури.

10. РУКОПИСЬ БИБЛИОТЕКИ ЛО ИНСТИТУТА ВОСТОКОВЕДЕНИЯ АН СССР (№ С — 1735)

Условно обозначена — د [15]

Полная "Хамсе" Низами, переписана между джумада I и зу-л-хиджжа 899 г.х. (= февраль — сентябрь 1494 г.). Рукопись хотя и исполнена тщательно, тем не менее содержит все недостатки манускриптов XV в.

Текст "Хамсе" помещен на 394 листах. Формат 26,5 × × 16,5 см. Бумага желтоватая, плотная, по 38 бейтов в четыре колонки на странице. Почерк профессиональный красивый наста'лик. Текст взят в рамку, как рамка, так и заголовки выполнены золотом и синькой. Рукопись сильно пострадала от времени.

Текст "Хафт пайкар" помещен на л. 183а — 252б; переписан 6 рамазана 899 г.х. (= 10 июня 1494 г.). Украшен 27 миниатюрами.

В заключительной приписке говорится, что рукопись преподнес в подарок Амирзе Хасану ничтожный раб Туфан ибн Мухаммад Муким.

11. РУКОПИСЬ РЕСПУБЛИКАНСКОГО РУКОПИСНОГО ФОНДА АН АзербССР М-531/2793 (258/258)

Условно обозначена — ذ [16]

"Хамсе" Низами. В рукописи нарушена последовательность поэм. Сочинения следуют в таком порядке: "Хосров и Ширин" (1б — 68б); "Лайли и Маджнун" (69а — 111б); "Сокровищница тайн" (112а — 135б); "Хафт пайкар" (136а —

---

[14] Описание ее см.: *Бертельс Е.Э.* Низами и Фузули, с.461.

[15] Там же.

[16] Описание ее см.: Низами Гянджеви. Баку, 1979, с.79.

нице 50 бейтов, почерк насх, миниатюр нет. Дает неплохое чтение. Дата ее переписки XV век[11].

7. РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОГО ЭРМИТАЖА (ЛЕНИНГРАД)

Условно обозначена — ح [12]

"Хамсе" Низами. Переписана в Герате каллиграфом Махмудом по указанию Шахруха и датирована 10 раби II 835 г.х. (= 16 декабря 1431 г.).

Данная рукопись находилась в библиотеке Шахруха. Она дает неплохое чтение, но содержит много описок.

Рукопись состоит из 502 страниц (пронумерована карандашом). Почерк наста'лик. В начале рукописи (л. 1а — 1б) имеется роспись почерком куфи. Начало и конец рукописи украшены красивым орнаментом. Название поэмы написано красными чернилами. Все заглавия, имеющиеся в поэмах, исполнены либо золотом, либо белой тушью. Заглавия помещены в четырехугольных и ромбовидных рамках и украшены орнаментом. Тексты поэм написаны черной тушью в двух колонках и на полях. Рукопись богато иллюстрирована. На каждой странице, где нет заглавия и миниатюр, помещено по 31 бейту.

8. РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОЙ ПУБЛИЧНОЙ БИБЛИОТЕКИ им. М.Е.САЛТЫКОВА-ЩЕДРИНА (ПНС — 83)

Условно обозначена — ح [13]

"Хамсе" Низами, датированная 1491 г. Текст "Хафт пайкар" помещается на листах 339а — 469б, в четыре колонки. Почерк наста'лик. На каждой странице, где нет заглавия и миниатюр, расположено по 42 бейта. Текст содержит 6 миниатюр. В рукописи имеется много описок и погрешностей. Использована нами в качестве второстепенного списка.

---

[11] Описание ее см.: *Низами Гянджеви*. Сокровищница тайн. Критический текст. Баку, 1960 (От редактора, с.13).

[12] Описание ее см.: *Дьяконов М.М.* "Хамсе" Низами 1431 г. и ее значение для истории миниатюрной живописи на Востоке. — Труды Отдела Востока Государственного Эрмитажа. Т.III. Л., 1940, с.275 и сл.; *Низами Гянджеви*. Сокровищница тайн (От редактора, с.13).

[13] Описание ее см.: *Dorn B.* Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St.-Pétersbourg. St.-Pétersbourg, 1852.

держится много искажений. Переписана почерком насх каллиграфом Ахмадом ибн ал-Хусайном ибн Сана.

Текст поэмы "Хафт пайкар" расположен в четыре колонки. На странице 48 бейтов. Миниатюр нет.

5. РУКОПИСЬ БИБЛИОТЕКИ ЛЕНИНГРАДСКОГО ГОСУДАРСТВЕННОГО УНИВЕРСИТЕТА им. А.А.ЖДАНОВА (ФАКУЛЬТЕТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ) MsO — 354

Условно обозначена — ش [9]

"Хамсе" Низами. Содержит 239 листов. Формат 23×15,5 см. Бумага белая, плотная, по 54 бейта в четыре колонки на странице. Почерк — четкий, красивый насх. Заголовки даны синькой и киноварью, но сильно поблекли. В начале поэм неболвшие унваны. Переписчик Мансур ал-Мутатаббиб (منصور المتطبب). В рукописи поэма "Махзан ал-асрар" отсутствует полностью и текст начинается с "Хосров и Ширин". Поэмы расположены в следующем порядке: "Хосров и Ширин", л.1б —49а, закончена 30 раджаба 777 г.х. (=25 декабря 1375 г.); "Лайли и Маджнун", л.49б —93а, закончена в пятницу 25 шабана 777 г.х. (= 25 января 1376 г.); "Хафт пайкар", л.93б —141а, закончена 22 сафара 778 г.х. (=11 июня 1376 г.); "Шараф-наме", л.141б —205б, закончена раби II 778 г.х. (= август — сентябрь 1376 г.); "Икбал-наме", л.206б — 239б, закончена джумада II 778 г.х. (= октябрь — ноябрь 1376 г.).

Рукопись дает неплохое чтение, хотя содержит некоторые неточности.

6. РУКОПИСЬ БРИТАНСКОГО МУЗЕЯ Add. 27261, ПЕРЕПИСАННАЯ ДЛЯ ДЖАЛАЛ АД-ДИНА ИСКАНДАРА ИБН УМАР-ШЕЙХА, ПРАВИВШЕГО ФАРСОМ ОТ ИМЕНИ ШАХРУХА

Условно обозначена — ج [10]

Рукопись содержит полную "Хамсе" Низами. Тексты поэм расположены в середине страниц в четыре колонки, а по бокам страниц помещены стихи разных авторов (Фирдоуси, Сана'и, Абу Али Сины, Насира Хосрова, Манучехри, Рашида Ватвата, Фалаки Ширвани, Амира Му'иззи, Асджади, Усмана Мухтари, Муджир ад-Дина Байлакани, Захир ад-Дина Фарйаби, Фарид ад-Дина Аттара, Мас'уда Са'да Салмана, Имади Шахрийари, Сираджа Балхи, Шейха Рази, Афзал ад-Дина Кирмани, Хаджу Кирмани, Маулана Камала Гийаса, Камал ад-Дина Марагаи, Джаухари, Хакима Хорасани и других). На стра-

---

[9] Описание ее см.: *Бертельс Е.Э.* Низами и Фузули, с.460.

[10] Описание ее см.: *Rieu Ch.* Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. Vol.II. L., 1881, с.868.

Почерк наста'лик. Написана в четыре колонки. На каждой странице, где нет заглавия, содержится по 50 бейтов. Имеется четыре миниатюры. В конце поэмы написано: تم الکتاب الموسم بهفت پیکر بعون تعالی و حسن توفیقه سنه ۷۱۸ (Завершена книга, названная "Хафт пайкар", с помощью Аллаха всевышнего и его доброго содействия в 718 г.х. (= 1318 год).

2. РУКОПИСЬ ПАРИЖСКОЙ НАЦИОНАЛЬНОЙ БИБЛИОТЕКИ SUPPLEMENT PERSAN — 1817

Условно обозначена — ب [6]

Эта рукопись датирована 6 раджаба 763 г.х. (= 1 мая 1362 г.). Написана почерком насх, каллиграф — Ахмад ибн ал-Хусайн ибн Сана. Среди имеющихся в нашем распоряжении рукописей она, безусловно, одна из лучших, хотя также содержит ряд искажений. Текст ее расположен в четыре колонки. На каждой странице 70 бейтов, миниатюр нет.

3. РУКОПИСЬ ПАРИЖСКОЙ НАЦИОНАЛЬНОЙ БИБЛИОТЕКИ SUPPLEMENT PERSAN — 580

Условно обозначена — پ [7]

Датирована 1 зу-л-хиджжа 767 г.х. (= 9 августа 1366 г.), переписана почерком насх каллиграфом Мухаммадом Абд ал-Таифом Мухаммадом ал-Укаватри аш-Ширази. Несмотря на свою древность, рукопись написана крайне небрежно и содержит множество описок. По составу она близка к ث, т.е. рукописи Ленинградского государственного университета им. А.А.Жданова (MsO — 354), описание которой дается ниже.

Текст поэмы "Хафт пайкар" расположен в четыре колонки. На странице 42 бейта. Имеется семь миниатюр.

4. РУКОПИСЬ БОДЛЕАНСКОЙ БИБЛИОТЕКИ ОКСФОРДА (OUSELEY — 275)

Условно обозначена — ت [8]

Датирована концом шавваля 766 г.х. (= июль 1365 г.). Эта рукопись по качеству близка к ب , хотя и в ней со-

---

[6] Описание ее см.: *Blochet E.* Catalogue des manuscrits Persans de la Bibliothèque Nationale. T.I—IV. P., 1905—1934, № 1247; *Бертельс Е.Э.* Низами и Фузули, с.459—460.

[7] Описание ее см.: *Бертельс Е.Э.* Низами и Фузули, с.460.

[8] Описание ее см.: Catalogue of the Persian, Turkish, Hindûstânî and Pushtû Manuscripts in the Bodleian Library. By E.Sachau and H.Ethé. Pt I. Oxf., 1889, № 585.

черпнуты эти варианты, историческая перспектива изменения текста отсутствует, и решить, какое из чтений следует предпочесть, совершенно невозможно"[3].

По словам Е.Э.Бертельса, "ряд недосмотров уже исправлен самим издателем в статьях, опубликованных им в журнале „Армаган""[4]. Не случайно, что в дальнейшем даже в Иране появились критические статьи на издание Вахида Дастгарди[5].

Неудовлетворительный уровень пражского и тегеранского текстов связан сегодня не только с работой их издателей. Прошло уже полвека после публикации "Хафт пайкар" в Праге и Иране. За этот период в книгохранилища многих стран мира поступили новые, более полные и более древние рукописи "Хамсе" Низами, в том числе рукописи "Хафт пайкар", которые позволяют уточнить тексты поэм. Кроме того, на протяжении последних 20 —30 лет развитие текстологии продвинулось значительно вперед. Появились новые, рациональные принципы составления текстов.

Настоящий критический текст поэмы "Хафт пайкар" подготовлен на основе самых древних и полных рукописей поэта, хранящихся в библиотеках зарубежных стран и Советского Союза. Были привлечены рукописи, на основе которых ранее в нашей стране составлены критические тексты четырех поэм "Хамсе", и к ним добавлен ряд новых списков. Общее число использованных рукописей составляет 14 экземпляров. Привлечены также изданные тексты поэм в Чехословакии и Иране. Краткое описание их дается ниже.

1. РУКОПИСЬ ЦЕНТРАЛЬНОЙ БИБЛИОТЕКИ ТЕГЕРАНСКОГО УНИВЕРСИТЕТА

Условно обозначена — ت

На титульном листе рукописи написано "Хамсе" Низами Ганджави. Располагая лишь фотокопией этой рукописи, содержащей тексты трех поэм: "Лайли и Маджнун", "Хафт пайкар" и "Искандар-наме", мы не можем подробно описать ее. Рукопись эта является самым древним из использованных нами списков "Хафт пайкар". В ней имеется ряд пропусков и искажений. В некоторых местах пропущены 50 —60 и даже больше бейтов. Тем не менее она принята нами в качестве одного из лучших вариантов поэмы.

---

[3] *Бертельс Е.Э.* Низами и Фузули. М., 1962, с.19.

[4] Там же, примеч. 15.

[5] بهروز شروتیان، بررسی حواشی مرحوم وحید دستگردی بر مخزن الاسرار نظامی، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، تبریز، پائیز، ۱۳۵۱، سال ۲۴، شماره مسلسل ۱۰۳، ص ۳۶۲ـ۳۸۶.

жави[1]. Это постановление явилось этапным моментом в деле дальнейшего глубокого и всестороннего изучения творчества поэта.

Известно, что автографы произведений Низами не дошли до наших дней, а имеющиеся рукописи "Хамсе" переписаны неточно. В них содержится много погрешностей, лакун, интерполяций и т.д. Поэтому одной из важных задач в деле изучения наследия поэта является выявление и анализ всех древних, полных рукописей его сочинений. Составление критических текстов произведений поэта необходимо осуществлять на основе именно таких экземпляров. Без этой работы невозможно уверенно говорить о стиле, идеях, мировоззрении Низами, художественных особенностях его сочинений.

Под редакцией чл.-кор. АН СССР Е.Э.Бертельса давно составлены и опубликованы критические тексты четырех поэм Низами — "Сокровищница тайн", "Хосров и Ширин", "Лайли и Маджнун" и "Искандар-наме"[2]. Не подготовленным к публикации оставался лишь критический текст "Хафт пайкар".

"Хамсе" Низами как в целом, так и ее отдельные поэмы изданы в Иране, Индии и других странах. Но это не критические тексты, а лишь публикации оказавшихся под рукой рукописей. Поэтому эти издания не отвечают современному уровню текстологической науки.

За рубежом критические тексты "Хафт пайкар" издавались дважды. Первый текст был издан в 1934 г. известными чешскими востоковедами Г.Риттером и Я.Рипкой, а второй — в 1936 г. в Иране видным знатоком творчества Низами Вахидом Дастгарди. Вахид Дастгарди снабдил многие бейты поэмы комментариями, облегчающими понимание трудных мест. При всем том в названных публикациях имеется также ряд неточностей, поэтому на основе этих изданий вряд ли возможно проведение глубоких литературоведческих исследований.

Названные два издания не отвечают также требованиям современной текстологии. Например, чешские издатели поэмы комментарии к разночтениям писали на немецком языке. Что касается издания Вахида Дастгарди, то здесь мы разделяем следующее мнение Е.Э.Бертельса: "Дастгарди проделал большую работу. Изданный им текст, безусловно, очень поможет дальнейшему изучению творчества Низами. Но, к сожалению, критическим это издание все же назвать нельзя.

Для издания было использовано тридцать рукописей, переписанных в XIV—XVII вв., хранящихся в иранских библиотеках. Описания рукописей издатель не дает, поэтому нельзя установить принадлежность той или иной из использованных им рукописей к определенному веку. Не приводятся в издании и разночтения... Но поскольку читатель не знает, к какому веку относятся рукописи, из которых по-

---

[1] Коммунист. Баку, 21.01.1979.

[2] Все эти поэмы Низами были опубликованы с 1947 по 1960 г. в Баку и Москве.

ПРЕДИСЛОВИЕ

Низами Ганджави (1141 —1209) — гордость азербайджанского народа. Ему принадлежит одно из почетных мест среди гениальных поэтов и мыслителей мировой литературы. В своих бессмертных произведениях он выразил передовые, гуманистические идеи, думы и чаяния широких народных масс. Низами был великим мастером художественного слова, обладал необычайным талантом, гибкостью ума. "Хамсе" ("Пятерица") поэта можно сравнить с огромным кладом, полным ценными, изумительными по красоте жемчужинами.

Лейтмотив творчества Низами — человек, его судьба, его честь и достоинство. Произведения поэта помогают человеку познать себя, руководствоваться в своем поведении высокими идеалами добра и справедливости.

Глубокая идейность и поэтическое мастерство Низами принесли ему всемирную славу. На Востоке не найти другого поэта, который имел бы столь много последователей. Он создал литературную школу. Начиная с XIII в. целая плеяда поэтов подражала его поэмам. Они как бы вступали в поэтическое состязание с великим предшественником. Причем эти последователи поэта были представителями разных народов, что свидетельствует о популярности и влиянии творений Низами на литературу всего Востока. Сейчас трудно установить число последователей поэта, ибо рукописи произведений многих из них не дошли до наших дней.

О жизни и творчестве Низами написано много. Еще в средние века почти все антологисты давали высокие оценки великому мастеру слова. В наше время и в Советском Союзе, и за рубежом — в Иране, Турции, Индии, Чехословакии, Египте и других странах — видными востоковедами, исследователями средневековой поэзии написаны фундаментальные труды о жизни и творчестве Низами. В них помимо положительных сторон имеется и ряд неточностей, противоречивых оценок творческого наследия поэта. Все эти погрешности в основном явились следствием отсутствия аутентичных текстов произведений поэта, поверхностного изучения его художественного наследия. Кроме того, они охватывают не все стороны творчества поэта. Поэтому остается еще много "белых пятен", связанных с изучением жизни и творчества Низами. Не случайно в 1979 г. ЦК КП Азербайджана принял специальное постановление о мероприятиях по улучшению изучения, издания и популяризации литературного наследия великого азербайджанского поэта и мыслителя Низами Ганд-

Н 61

Ответственный редактор

Р.М.АЛИЕВ

СОДЕРЖАНИЕ

Настоящее издание содержит критический текст поэмы "Хафт пайкар" великого поэта-гуманиста XII в. Низами Гандҗави. Текст подготовлен на основании 14 рукописей и двух печатных изданий.

Н $\frac{4702060100-033}{013(02)-87}$ 117-87

НИЗАМИ ГАНДЖАВИ

ХАФТ ПАЙКАР

Утверждено к печати
Институтом востоковедения
Академии наук АзербССР

Редактор *В.В.Волгина*
Младший редактор *Н.О.Хотинская*
Художник *М.Р.Ибрагимов*
Художественный редактор *Э.Л.Эрман*
Технический редактор *Е.А.Пронина*
Корректор *Л.С.Кузнецова*

ИБ № 15715

Сдано в набор 11.11.86. Подписано к печати 12.01.87
Формат 60×90 1/16. Бумага офсетная № 1. Печать офсетная
Усл. п.л. 44,0. Усл. кр.-отт. 44,0. Уч.-изд.л. 29,11
Тираж 1900 экз. Изд. № 6115. Зак. № 1124. Цена 4 р. 70 к.

Ордена Трудового Красного Знамени
издательство "Наука"
Главная редакция восточной литературы
103031, Москва К-31, ул.Жданова, 12/1

Отпечатано в Ордена Трудового Красного Знамени
Первой типографии издательства "Наука"
199034 Ленинград, В-34, 9 линия, д.12

АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР
Институт востоковедения

НИЗАМИ ГАНДЖАВИ

ХАФТ ПАЙКАР

Научно-критический текст
и предисловие
Т.А.Магеррамова



ИЗДАТЕЛЬСТВО "НАУКА"
Главная редакция восточной литературы
Москва 1987

НИЗАМИ ГАНДЖАВИ

ХАФТ ПАЙКАР